

ایرج اسکندری

در تاریکی هزاره ها



خط ایلامی نخستین و سبک خط کهنه در سرزمین ایران جنوبی ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد

ایرج اسکندری

در تاریکی هزاره ها

روند فروپاشی جامعهٔ بَدَوی و تشکیل
نخستین دولت در سرزمین ایران

IRADJ ESKANDARI

DANS LES TENEBRES DES
MILLENAIRES

Processus De La Dissolution De La
Communauté Primitive Et La Constitution
Du Premier Etat Sur Le Territoire De L'Iran

پائیز ۱۳۶۳

Automne 1984

توضیحات

این کتاب که گوششی در بررسی چگونگی "گهن‌ترین آثار جامعه" بدوی و روند تجزیه و انحلال آن جامعه و موجبات تشکیل نخستین دولت در سرزمین ایران " است چنانکه از عنوان آن پیداست دارای وجهه‌ای "تحقیقی و علمی" میباشد و ناگزیر در آن اصطلاحات و اسامی‌ای بکار رفته است که برای خواننده غیرمتخصص خالی از پیچیدگی و تعقید نیست. بنابراین لازم شمرده شد که شیوه‌هایی در تنظیم و تفکیک عبارات و جمله‌بندی‌ها بکار رود تا مطالب آن در حد ممکن برای خوانندگان روشنتر گردد. اهم این تمهیدات بقرار زیر است:

۱ - اسم افراد و مکانها اکثرا" و نقل قولها تماما" داخل دو گیومه قرار گرفته‌اند تا مشخص تر شوند.

۲ - توضیحات مختصر در داخل پارانتز قرار گرفته است همچنین جهت حفظ ارتباط میان مبتدا و خبر و فعل و فاعل جملات در نقل قولها و ترجمه‌ها، مطالب در داخل پارانتز و یا دو تیره قرار گرفته‌اند.

۳ - زیرنویسها عموما" در ذیل صفحه" مربوطه قرار گرفته‌اند. در صورتیکه بعلل فنی (صفحه‌بندی) یا تعدد حاشیه‌ها و یا طولانی بودن، زیرنویسها در ذیل همان صفحه قرار نگرفته باشند، با رعایت شماره، بوسیله" یک سهم، به زیرنویس صفحه بعد ارجاع شده‌اند.

۴ - مشخصات کامل منابع، جهت رعایت اختصار، گاه در ذیل صفحات ذکر نشده‌اند و طالبین میتوانند به فهرست منابع فارسی یا خارجی مراجعه نمایند. در صورتیکه ترجمه فارسی از منبع مورد استناد وجود داشته، احاله به آن ترجیح داده شده است.

۵ - برای نوشتن صحیح کلمات، علاوه بر بکار بردن علائم حرکات در مورد واژه‌هایی که شکل نگارش واحدی دارند - مانند (بَدَوِيّ بمعنی اولیّه) و (بَدَوِيّ بمعنی صحرا نشین) و . . . - برای اسماء خاص و اصطلاحات علمی تلفظ لاتین آنها نیز بلافاصله نوشته شده است.

۶ - چون ماشین‌های مُدِرِنِ تایپ، فاقد علامت تشدید هستند بدین منظور گاه حروف مشدّد مکرر نوشته شده است چنانکه مثلا " نام کشور باستانی "مانا" بصورت "ماننا" نگاشته شده و گاه در مورد نام‌ها و واژه‌هایی که شکل نگارش تثبیت شده‌ای دارند تا سرحد امکان علامت تشدید با دست نوشته شده است بعنوان مثال در مورد اسم کشور "آگد"، از نوشتن این نام، بصورت ناما، نوس "آگد" خودداری گردیده است.

۷ - کلمات خارجی و اسماء خاص عموماً " به لاتین نوشته شده و علائم زیر معادل هم گرفته شده است: (A = آ و اُ)، (E = اِ)، (O = اُ)، (U = او)، (I = ای)، (Sh = ش)، (Tch = چ) و (G = گ) . اما در صورتیکه کلمات به ترکی، آلمانی، انگلیسی یا فرانسه باشد، این قاعده بناچار رعایت نشده است. بعنوان مثال: (C = چ)، (Ou = او)، (Sch = ش) معادل هم بکار رفته‌اند، جهت تسهیل تلفظ در مورد اسماء خاص تلفظ فارسی این واژه‌ها نیز ذکر شده‌اند. منابع روسی عموماً " با حروف لاتین نموده شده‌اند و بعلمت فقدان حروف روسی، برخلاف مورد آلمانی، انگلیسی یا فرانسه، از نوشتن عین روسی آنها خودداری شده است.

۸ - چون رویدادهای مورد بحث در این اثر عموماً " مربوط به پیش از میلاد هستند جهت رعایت اختصار گاه بصورت (پ. م.) ذکر گردیده و گاه تنها به نوشتن هزاره‌های مربوطه اکتفا شده است.

۹ - فهرست منابع فارسی با توجه به اسم فامیل مؤلفین بر حسب حروف الفباء تنظیم شده است اما سنت ذکر اسم را قبل از اسم فامیل رعایت نموده‌ایم بعنوان مثال "پی‌برآمیه" را با توجه به اسم فامیل "آمیه" در فهرست قرار داده‌ایم.

روند فروپاشی جامعهٔ بدوی و تشکیل
نخستین دولت در سرزمین ایران

پیشگفتار

اسناد و مدارک کتبی و نیز شواهد باستانشناسی بسیاری نشان می‌دهد که لااقل از نیمه اول هزاره سوم تا نیمه دوم هزاره اول پیش از میلاد (یعنی تا زمان تشکیل دولت سرتاسری هخامنشی) چندین شهر - دولت، دولت‌های منطقه‌ای و سپس یک دولت سرتاسری در بخش غربی سرزمین ایران پدید آمده‌اند که عمده‌ترین آنها به ترتیب تاریخ تشکیل عبارتند از: دولت ایلام، دولت ماد و دولت هخامنشی.

بطوریکه از مدارک مختلط بر می‌آید طی همین دوهزار سال، حکومت‌های محلی چندی از قبیل گوتی، لولوبی، کاشی^۱ (هزاره دوم پیش از میلاد)، حکومت‌های ماننایی، سکائی، مادی و پارسی^۲ نیز در مناطق غربی ایران در حال تکوین یا تشکیل بوده‌اند: (هزاره یکم پیش از میلاد).

بدیهی است که این دولت‌ها از آسمان نازل نشده و یا به خودی خود از زمین سبز نشده‌اند. دولت مانند هر پدیده اجتماعی دیگر، یک مقوله تاریخی است، یعنی حادث است و بنابراین پیدایش آن لزوماً زمانی را مفروض می‌دارد که دولت وجود نداشته است، یعنی پیش از تشکیل آن حاکمیت و اداره امور جامعه بر مبنای دیگری استوار بوده است.

از سوی دیگر چون دولت بمثابة یک پدیده اجتماعی، از درون جامعه نشئت می‌گیرد، ناگزیر تکوین، پیدایش و سازمان‌یابی آن در مرحله اول، معلول روند تحولی، و شرایط تاریخی جامعه‌ای است که از درون آن بر می‌خیزد.

بنابراین روشن است که تحقیق دربارهٔ "علل و چگونگی پیدایش نخستین دولت در سرزمین ایران" مستلزم بررسی ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه‌ای است که مقدم بر تشکیل دولت، وجود داشته است. باید تا آنجا که مدارک و شواهد اجازه می‌دهد سیر تحولی و تکاملی این جامعهٔ بدوی، اشکال ویژهٔ تجزیه و انحلال آن و بویژه، عواملی را که موجب بروز چنین تغییر کیفی در حاکمیت اجتماعی شده‌اند مورد بررسی قرار داد به دیگر سخن؛ لازم است که تاریخ این دوران چندین هزار سالهٔ زندگی بدوی مردم ایران نه در حالت ایستائی بلکه در پویائی آن جستجو شود.

پدیدهٔ جالبی که توجه به آن، در این بررسی ضرورت دارد این است که همهٔ این دولتها در بخش غربی کشور ما بوجود آمده‌اند و تا کنون مدارک و قرائنی مبنی بر اینکه در دیگر مناطق ایران تا تشکیل دولت سرتاسری هخامنشی، شهر - دولتها و دولتهائی نظیر ایلام و ماد یا حتی حکومت هائی مانند "لولوبی، کاشی، ماننائی، سکائی" و غیره پدید شده، بدست نیامده است. تردیدی نیست که مجاورت بخش غربی ایران، یا بین النهرین و در کنار همسایگانی که دارای تمدنهای پیشرفته (مانند سومر، اکد، بابل و آشور و نیز اورارتو در شمال غربی) بوده‌اند، در قوام و سازمان یابی این دولتها بی‌تأثیر نبوده است. ولی مجاورت با دولتهای متمدن تر، بخودی خود نمی‌تواند برای توضیح این پدیده، کفایت کند، چنانکه در مورد بسیاری دیگر از اقوام ساکن مناطق غربی ایران هم همین همسایگی و درآمیختگی، نتوانسته است نتایج یکسانی ببار آورد. بنابراین یکی از مسائلی که تحقیق ما باید در روشن ساختن آن بکوشد عبارت از درجهٔ تأثیر تمدنهای همسایه در روند پیدایش و تسریع شکل‌گیری این نخستین دولتها و سازمان‌یابی آن در سرزمین ایران است.

کاوشهائی که بویژه، طی نیم قرن اخیر در فلات ایران و در مناطق مجاور آن، از جمله در بین النهرین، آسیای میانه و افغانستان انجام شده است نه تنها اطلاعات پر ارزشی را از دوران نخستین سکونت انسان در سرزمین ایران و کشورهای مجاور آن در دسترس محققان قرار داده، بلکه وجود تمدنهای درخشانی را از هزارهٔ پنجم پیش از میلاد تا زمانی که "دوران تاریخی" نامیده شده آشکار ساخته است.

با اینکه کاوشهای باستان شناسی هنوز در همهٔ نقاط کشور ما انجام نگرفته و برخی از آنها که انجام شده ناقص است، معذک می‌توان بر پایهٔ آثار کشف شده تا حدود معینی به وضع اقتصادی و اجتماعی مردمی که در این ادوار ابتدائی در سرزمین کشور ما زندگی کرده‌اند پی برد.

قرائن و شواهد بسیار از جمله کشفیات اخیر "تپه یحیی" در جنوب کرمان، نمایانگر آن است که هنوز مراکز فرهنگی دیگری، لااقل در حدود آنچه تا کنون کشف شده، زیر خاک این کشور مدفون است. کاوشهای آینده بویژه در شمال، شمال غربی، شرق، جنوب شرقی و جنوب ایران محققاً "مصالح علمی به مراتب کاملتری برای بررسی مسائلی که در این نوشته مطرح می شوند فراهم خواهند ساخت."

ینا براین روشن است که در شرایط کنونی، انجام هر تحقیقی درباره این مسائل، ناگزیر ناقص است و نمی تواند عاری از یک سلسله نتیجه گیری های کلی، فرضیات و برداشتهای گمانی باشد.

بر پایه آثاری که تا کنون به دست آمده است این نکته مسلم می گردد که مردم این سرزمین با کوشش مستمر و مبارزه خستگی ناپذیری که مستلزم زیست در محیط اقلیمی سخت و نامساعد ایران بوده است نه تنها توانسته اند بر یک سلسله دشواری های طبیعی فائق آیند بلکه توفیق یافته اند واقعیت طبیعی موجود را نیز تا حدی که با وسایل ابتدائی هزاره های پیش از تاریخ، مقدور بوده است بسود زندگی خویش تغییر دهند.

این امتزاج نیازمندیهای زندگی با محیط زیست ویژه ایران در عمل به صورت "شیوه های زیستی" یا زباب یافته است که اگر آن را صرفاً "از لحاظ شرایط زندگی مردم، صرف نظر از اشکال اقتصادی - اجتماعی و سیر تحولی آنها در ادوار مختلفه مورد توجه قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که انسان ساکن سرزمین کشور ما پس از گذار از یک دوران طولانی شکار و ماهیگیری و استفاده فرعی از میوه و گیاه در اواخر عصر سنگ میانه "مزولیت" *Mésolithique = Mésolithi* و اوایل دوران سنگ نو "نئولیت" *Néolithique = Néolith*، به اهلی کردن دام و زندگی اسکان یافته زراعتی دست یافته و زندگی خود را بطور عمده بر پایه همبودهای (۱) کشاورزان و دامداران استوار ساخته است.

تایان تذکر است که تمدنهای شهری درخشان، نظیر آنچه در

۱ - ما "همبودی" را که یک کلمه قدیمی فارسی است در برابر اصطلاح "کمونوته" *Communauté* به معنای "جماعات همزیست" بطور کلی و اصطلاح "همبود" را برای "سازمان اشتراکی" (اعم از دهکده های، دامداری، طایفه های و قبیله های و غیره) در برابر کلمه *Commune* اختیار کرده ایم. درباره محتوای این اصطلاحات، توضیحات بیشتری در متن کتاب داده خواهد شد.

بین‌النهرین، شوش، ایلام، حوزه کوهستانی رود سند و وادی نیل در هزاره سوم پیش از میلاد به ظهور رسیده همه از انواع همین همبودهای دهکده‌ای برخاسته است.

این واقعیت به خودی خود نمایانگر آنست که تحولات درونی همبودهای کشاورزی و شرایط تاریخی، لااقل در اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد آنچنان شرایط و تضادهای اجتماعی‌ای بوجود آورده که در برخی از نواحی غربی ایران موجبات فروپاشی و انحلال نظام بدوی جامعه را فراهم ساخته و تشکیل شهر-دولتها و سپس دولت منطقه‌ای را ایجاب نموده است.

بنابراین مسلم است که بررسی چگونگی این تحولات-در درون همبودهای کشاورزی، علل اقتصادی و سیاسی بروز تحولات مزبور، شیوه انحلال و گذار جامعه به ساختار دیگر اجتماعی- برای درک درست چگونگی پیدایش نخستین دولت در سرزمین ایران، دارای اهمیت بسزائی است. پوشیده نیست که اقدام به چنین بررسیها، ناگزیر ما را به دورانهایی باز هم دورتر یا به دیگر سخن به ابتدائی‌ترین سازمان‌های همبود کشاورزی می‌کشاند و گاه ما را وادار می‌کند از اوضاع اجتماعی معلوم دوران معینی به عقب برگشته و بر پایه قیاس علمی، نسبت به دوران پیش از آن نتیجه‌گیری کنیم. ما کوشیده‌ایم تحقیق کنونی را بر پایه هر دو شیوه مذکور قرار دهیم، یعنی نتیجه‌گیری از اسناد و مدارک موجود از یکسو و استفاده از قیاس قهقرائی: (برگشت از اوضاع و احوال موجود به گذشته) از سوی دیگر. به نظر نگارنده چنین بررسی نه تنها از لحاظ شناخت جامعه ماقبل تاریخ و آغاز دوران تاریخی ایران اهمیت دارد بلکه می‌تواند به دریافت علل بسیاری از پدیده‌های اجتماعی که سنت‌واره در سراسر تاریخ پرفراز و نشیب کشور ما بجای مانده‌اند کمک نماید.

بسیاری از مسائل مربوط به این بررسی‌ها از لحاظ جامعه‌شناسی عمومی و شناخت دقیق‌تر تحولات ساختارهای اقتصادی-اجتماعی جامعه بشری، در مجموع خود و ارتقاء فانونمند هر کدام از آنها به مدارج عالی‌تر نیز شایان توجه است. مثلاً شایسته دقت است که چرا همبودهای دهکده‌ای ایران در سیر تحولی خود به آن شکل از مالکیتی که در یونان و رُم کلاسیک بوجود آمده- و زمینه را برای تعمیم و تفوق نظام برده‌داری در تولید آماده نموده است- ترسیده‌اند و اصولاً چه عواملی باعث شده‌اند که جامعه طبقاتی ایران (که تشکیل دولت نمودار بارز آنست) حتی در دوران قوام دولتهای سرتاسری بزرگی، چون دولتهای هخامنشی، اشکانی و

ساسانی، بر پایه شیوه تولیدی، نظیر سیستم جامعه برده‌داری یونان و رُم باستان استوار نگشته است؟ اگر چنین باشد و چنین هم هست، آنگاه بدواً این سؤالات مطرح می‌شوند که: در ایران دولت بر پایه چه عوامل و تناقضاتی بوجود آمده و تکامل یافته است؟ آیا اساسی استثمار در این جامعه بطور عمده بر دوش کدام طبقه یا طبقات قرار داشته و بهره‌کشی انسان از انسان دیگر به چه صورت و تحت چه اشکالی اعمال می‌شده است؟ قشریندی درونی جامعه و تشکیل طبقات اجتماعی و لذا خود دولت چگونه انجام یافته است؟ آیا پیدایش اختلاف در دارائیهها، به تشکیل طبقات انجامیده است یا امتیازات ناشی از وظایف عمومی، رفته رفته موجب اختلاف در دارائیهها و تفکیک طبقاتی گردیده است؟ و بسیاری مسائل اجتماعی - تاریخی دیگر از این قبیل، که هم برای تشخیص شیوه تولید ویژه نخستین جامعه طبقاتی ایران و بطور کلی جامعه ایران در طول تاریخ طولانی خویش و هم برای جامعه‌شناسی عمومی، روشن کننده است.

وجود چنین تفاوتها، نباید موجب شگفتی گردد زیرا اگر چه جهت عمومی تحول تاریخ بشر یکسان است، اشکال تکامل، انحلال و تبدیل صورت-بندیهای اجتماعی، نظر به شرایط ویژه هر کشور گوناگون است. تاریخ اجتماعات، در سراسر جهان نشان می‌دهد که حرکت جامعه بشری از مبداء یک زندگی اشتراکی بدوی بر پایه مالکیت مشترک همبودیها بر وسائل و محصولات تولید آغاز شده و طی تحول طولانی خود، به جامعه طبقاتی و تشکیل دولتها، که نتیجه ضروری وجود طبقات مختلف‌المنافع است رسیده است. جامعه طبقاتی نیز که براساس بهره‌کشی انسان از کار و کوشش انسان دیگر استقرار یافته، بنوبه خود پس از طی مدارج مختلفه، که اشکال کلاسیک معروف آن، عبارت از رژیمهای برده‌داری و فئودالیسم است به رژیم سرمایه‌داری که آخرین شکل جامعه طبقاتی بشمار می‌آید تحول یافته است. هم اکنون ما در عصری زندگی می‌کنیم که گذار از رژیم سرمایه‌داری به ساختار اقتصادی و اقتصادی - اجتماعی متعاقب آن، یعنی جامعه کمونیستی (که مرحله نخستین آن سوسیالیسم نام دارد) در شرف تحقق است.

ولی تشخیص این سیر کلی تحول تاریخی اجتماعات انسانی، به معنای آن نیست که گویا تحول جامعه اشتراکی بدوی و تغییر شکل مالکیت بر وسائل تولید که ضابطه اساسی تمیز ساختارهای اقتصادی - اجتماعی، از یکدیگر است و نیز دیگر تحولات جامعه ابتدائی انسانی، در همه جا و همه وقت، در شکل و قالب واحد یا همانندی انجام یافته است.

از تحقیقاتی که طی سی سال اخیر از جانب عده‌ای از جامعه‌شناسان

مارکسیست اروپائی، آسیائی، آمریکائی و آفریقائی به عمل آمده است چنین برمی آید که اشکال انحلال جامعه اشتراکی بدوی در بسیاری از کشورهای آسیا و آفریقا و نیز آمریکای پیش از کلمب با شکل تحولی که در یونان و روم باستان پیدا شده و منجر به استقرار شیوه تولید بر مبنای برده داری گردیده، از جهات بسیاری متفاوت بوده است و لذا نمی توان شیوه تولید برده داری را به صورت کلاسیک اروپائی آن، شکل عام گذار جامعه بدوی به جامعه طبقاتی، تلقی نمود.

بنیادگذاران سیوسالیسم علمی، خود، این اختلاف در شیوه تحول را مکرراً در آثار خویش متذکر شده اند و در عین اینکه رژیمهای بردگی و سرواژ را نتیجه منطقی تحول مالکیت مشترک همبودها می دانند، مطلقیتی برای اشکال مزبور قائل نیستند، بهمین جهت است که مارکس و انگلس تحت عنوان "شیوه تولید آسیائی"، ساختار اقتصادی - اجتماعی مشخصی را، که آن نیز در نتیجه تحول و انحلال رژیم همبودی بدوی بوجود آمده است و با رژیمهای برده داری کلاسیک یونان و روم باستان و همچنین بافتودالیسم اروپائی تفاوت دارد مورد توجه قرار داده اند و بارها جامعه ایران را در زمره اجتماعی شمار آورده اند که "شیوه تولید آسیائی" به آن اطلاق می شود.

هدف این بررسی تأیید یا تکذیب قول و نظر این و آن نیست، کوشش نگارنده در این جهت است که برپایه فاکنهای موجود و نتیجه گیری منطقی از آنها، سیر تحولی اقتصادی - اجتماعی ایران کهن را تا تشکیل نخستین دولت، و نیز ویژگیهای این تحول را تا حدودی که امکان پذیر باشد بطور عینی، روشن سازد و بکوشد از هرگونه الگوسازی بپرهیزد و تا آنجا که میسر باشد گفتار مولوی را به کار بندد که چنین اندرز می دهد:

"بی ز تقلیدی نظر را پیشه کن
هم به راء ی و عقل خود اندیشه کن
از مقلد تا محقق فرقه هاست
کاین چو داود است و آن دیگر صداست"

الگوسازی در هرجا و بویژه در مسائل اجتماعی و تاریخی نه تنها ما را به تعمیمات مصنوعی و قالب سازیهای غیر واقعی می کشاند بلکه به اساسی تئوری غنی و ضد دگماتیک ماتریالیسم تاریخی نیز لطمه جدی وارد می کند. در واقع اگر روند تحول جماعات بدوی و اشکال انحلال ساختارهای اقتصادی - اجتماعی و گذار به ساختارهای دیگر، صرف نظر از شرایط زمانی و مکانی و تاریخی، یکسان گرفته شود آنگاه دیگر نیازی به جستجو و تحقیق درباره ویژگیهای تاریخی و شرایط گذار از این شکل به شکل دیگر نیست. تاریخ مبدل به تئوری عمومی تاریخ می شود و این خود به منزله نفی تاریخ است.

ولی کمال خودستائی خواهد بود اگر نگارنده مدعی شود که گویا بررسی‌هایی که ضمن این کتاب عرضه می‌شود خالی از لغزش، نقص و پیشداوری است. در واقع هر بررسی در مورد جوامع باستانی، بویژه آنگاه که موضوع تحقیق، اعصاری را در بر می‌گیرد که طی هزاره‌های متمادی با قشر ضخیمی از فراموشی، خاموشی و مرگ پوشانده شده‌اند، خود عرصهٔ پهنآوری را در برابر پیشداوریها، فرضیات و ذهنیات، می‌گناید و لذا عملاً "و حتی ناخودآگاه کاریست دقیق اسلوب علمی را خدشه‌دار می‌سازد.

آنچه می‌تواند بحق، مورد ادعای نویسنده این اثر باشد جنبهٔ راهگشایانهٔ آنست، زیرا مسائلی که در آن مطرح شده (نا آنجا که مُصنّف اطلاع دارد) تاکنون در مجموع خود و بطور سیستماتیک، مورد بررسی محققین تاریخ باستانی ایران و جامعه‌شناسان قرار نگرفته است.

توجهی به عناوین بخشها و فصول کتاب، خود می‌تواند دلیلی بر صحت این ادعا باشد.

اثر به چهار بخش، بقرار زیر تقسیم شده است:

بخش اول و دوم جمعاً: "روند فروپاشی جامعهٔ بدوئی" و بخش سوم و چهارم: "چگونگی تشکیل نخستین دولت در سرزمین ایران" را بررسی میکند. برای روشن ساختن مطالب مورد تحقیق و تعیین حدود زمانی و مکانی آن، لازم بود که در آغاز این بررسی، "مقدمه‌ای دربارهٔ کهن‌ترین ساکنین سرزمین ایران" و آثاری که از آن مردمان، بدست آمده‌است تنظیم گردد. این مقدمه در سه فصل بدین شرح پرداخته شده است:

پس از یک "مدخل" کوتاه -

فصل اول: از شکار تا کشت و کار.

فصل دوم: گسترش کشت و کار و ده‌زیستی در سرزمین ایران.

فصل سوم: پیشرفتهای فنی و اقتصادی، در جامعهٔ بدوئی.

بخش یکم کتاب تحت عنوان: "همبودی دودمانی، نخستین شکل سازمانی

جامعهٔ بدوئی" مشتمل بر پنج فصل است بدین‌فرار:

فصل اول: روند تکاملی همبودی بدوی

فصل دوم: ژنت و نظام ژنتی (۲)، تحوّل خانواده و مناسبات

خویشاوندی.

۲ - دربارهٔ واژه اوستائی "زنتو" و اصطلاح "ژنت" که با (Genos) یونانی و (Gens) و (Gentes) رومی هم ریشه است در متن کتاب توضیحات لازم داده شده‌است.

فصل سوم : آثار زنتی مادر سالاری در ایران .
 فصل چهارم : بقایای جامعه زنتی نزد ایلامیان .
 فصل پنجم : زنتوی ایرانیان (آریائی) .
بخش دوم به " اکتال تجزیه و انحلال ساختار بدوی " اختصاص یافته
 و علاوه بر "مدخل" دارای سه فصل است :
 در فصل اول : همبود خاندانی ، مرحله گذار از مادر سالاری به
 پدرسالاری مورد بحث قرار میگیرد .
 ضمن فصل دوم : تبدیل "ویس" (۳) دودمانی به همبود کشاورزی یا
 دهکدهای " و تحول مالکیت ویسی مطرح می شود .
 و فصل سوم : به دگرگونی، در مناسبات سیاسی و حاکمیت، تخصیص
 یافته است .
بخش سوم : " روند قشر بندی و پیدایش طبقات " در جامعه بدوی
 ایران " را بقرار زیر مورد تحقیق قرار میدهد :
 فصل اول : پس از ارائه یک چشم انداز عمومی، به بررسی " روند
 قشر بندی و پیدایش طبقات جامعه بدوی ایران " میپردازد
 فصل دوم : بطور مشخص " جامعه طبقاتی ایلام را در نمونه شوش "
 مطرح میکند .
 فصل سوم : " بردگی و مناسبات وابستگی، در جامعه ایلام " را مورد
 بررسی قرار میدهد .
بخش چهارم اثر، به چگونگی " پیدایش دولت ایلام " یعنی نخستین
 دولت در سرزمین ایران بدین شرح تخصیص یافته است :
 "مدخلی" درباره مسائل مربوط به منشاء دولت ایلام و خلاصه‌ای از
 تاریخ سیاسی آن .
 فصل اول : شهر و شهر - دولت
 فصل دوم : تحول شکل حکومت و شیوه اعمال قدرت دولتی در
 ایلام .
 فصل سوم : خصلت ساختار اقتصادی - اجتماعی و شیوه تولید در
 جامعه طبقاتی ایلام .
 تنها همین برشماری سرفصل‌ها "وسعت دامنه مسائل و محدودیت وسایل
 تحقیقی را نشان می‌دهد، یا این وجود، عدم تذکر زحمات دانشمندان

۳ - در مورد واژه باستانی "ویس" به توضیحات متن کتاب مراجعه شود .
 صفحات (۱۲۳ - ۱۲۸) وزیر نویس شماره (۱۴۱)

فصل چهارم بقایای جامعه ژنتی نزد ایلامیان

از روی کاوشهایی که بویژه در ناحیه شوش انجام شده و اسناد و مدارک کتبی‌ای که در شوش و برخی دیگر از نواحی ایلام بدست آمده‌اند نه تنها می‌توان تا حد معینی درباره سازمان جامعه ایلامی در هزاره دوم پیش از میلاد (تاریخ تحریر الواح) سخن گفت بلکه این امکان نیز بوجود آمده است که نسبت به وضع اجتماعی هزاره‌های پیشین نیز نتیجه‌گیری‌هایی بشود از سوی دیگر نظر باینکه ایلام از ازمته قدیم با بین‌النهرین و شهر - دولت‌هایی که از نیمه دوم هزاره چهارم در آن منطقه ایجاد شده بود مناسبات بسیار نزدیک و برخورد‌های مسلحانه مکرری داشته است، نمی‌توان گمان برد که وضع اجتماعی ایلام با اوضاع اجتماعی همسایگان آن زمان خود تفاوت محسوسی داشته است.

دو واقع بسیاری از شاهان بین‌النهرین فتوحات خود را نسبت به ایلام با چنان آب و تاب ویژه‌ای ذکر می‌کنند که اهمیت ایلام و نقش آن در زندگی سیاسی دولت‌های مزبور از لابلای آن آشکار است. مثلاً "در قرن بیست و ششم پیش از میلاد یکی از شاهان سومری نخستین سلسله "کیش"، بنام ان‌مبارآگسی *En-meharagesi* در کتیبه‌ای که از خود بجای گذاشته است خویشان را بمتایه "کسی که سلاح‌های کشور ایلام را به غنیمت گرفته است" می‌ستاید. (۹۸) پادشاه دیگری از سلسله لاگاش *Lagash* بنام

نامداری که هم در کشورهای غربی و هم در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، به مطالعه آثار کاوشهای باستانشناسی در ایران، خواندن الواح ایلامی و نتیجه‌گیریهای تاریخی و اجتماعی، از آن آثار پرداخته‌اند (و بررسیهای ما بر پایه آن تحقیقات قرار گرفته است) دور از نزاکت علمی، و موازین اخلاقی خواهد بود. نگارنده طی سراسر این بررسیها کوشیده است آنجا که نتیجه‌گیری از آن دیگری است و یا قضاوت بر پایه ترجمه اسناد و تفسیر مدارک از جانب دانشمندان قرار دارد این نکته را با صراحت متذکر گردد تا شبهه و ابهامی در مورد آن روی ندهد.

باری چنین است مسائل مورد تحقیق این کتاب و منابع و اسلوب بررسیهای ما. بدیهی است، ارزیابی زحماتی که طی نفریناً ده سال، برای تنظیم این اثر کشیده شده و محتویات آن، با خوانندگان ارجمندی است که با مسائل تاریخی و جامعه‌شناسی، آشنائی دارند و به کوششهای نوین، هر قدر جسورانه باشد ارج می‌نهند.

ایرج اسکندری

فروردین ماه ۱۳۶۲

مقدمه دربارهٔ کهن‌ترین ساکنین ایران

مدخل

در صورتیکه جامعهٔ بقوی ایران از آغاز با انجام آن، یعنی از هنگامی که کهن‌ترین آثار، وجود انسان را در واحد جغرافیائی ایران، نشان می‌دهند تا تشکیل نخستین دولت در این سرزمین (هزارهٔ سوم پیش از میلاد) صرفاً از لحاظ شیوهٔ زندگی و وسایل زیست‌گروههای انسانی، یعنی صرفاً نظر از ساختار ویژهٔ اقتصادی - اجتماعی و سیر تحولی آن مورد بررسی قرارگیرد، این نتیجه به دست می‌آید که گروههای انسانی ساکن کشور ما، پس از گذار از دوران طولانی شکار و استفادهٔ طبیعی از میوه و گیاه خودرو، در اواخر دوران سنگ‌میانه: (مزولیت) و اوایل دوران سنگ‌نو (نیولیت) به اهلی کردن دام و مقدمات کشاورزی دست یافته و پیش از آنکه جامعهٔ طبقاتی و دولت بوجود آید بنا به شرایط و اوضاع و احوال اقلیمی و جغرافیایی ایران بطور عمده، دو نوع شیوهٔ زیست اختیار نموده‌اند. از سویی بخش مهمی از جماعات انسانی در نقاط معینی که از آب کافی و زمین، برخوردار بوده است استقرار یافته و به کشاورزی و دامداری خانگی پرداخته‌اند و از سوی دیگر گروههایی از مردم، بویژه در مناطق کوهستانی پایهٔ عمدهٔ زندگی خود را بر دامداری استوار ساخته و ضرورتاً "رفته رفته که شرایط فراهم آمده است به کوچندگی گشانده شده‌اند. به همین جهت در آستانهٔ جامعهٔ طبقاتی، این دو شیوهٔ زیست، یعنی زندگی اسکان یافتهٔ زراعتی و زندگی پویندهٔ دامداری، در کنار یکدیگر و ب موازات هم وجود دارند و در عین اینکه مکمل یکدیگرند غالباً با هم در تضاد قرار می‌گیرند. در حالیکه زندگی اسکان

یافته زراعتی از طریق ده‌زیستی، به شهرنشینی و تمدن می‌انجامد، دامداری در سیر تحوّل خود در چهارچوب زندگی عشیره‌ای باقی می‌ماند.

بدیهی است که پیدایش این دو شیوه عمده زیست، خاص ایران نیست و تکامل اقتصادی غالب اقوام جهان، به ویژه مردمی که در خاورزمین زیسته‌اند همین راه را پیموده است. ولی این واقعیت به خودی خود، ابدأ مسئله چگونگی تحوّل تاریخی جماعات را حل نمی‌کند و بر پایه آن نه می‌توان علل گذار به مرحله بعدی تحوّل یعنی گذار به جامعه طبقاتی را ایضاح نمود و نه به علل تفاوت‌هایی که در شیوه‌های مختلف گذار به مرحله بعدی وجود دارد پی برد. به دیگر سخن، مسئله اساسی، این نیست که در ایران، کشاورزان یا دامداران، چه محصولی تولید می‌کرده‌اند. در همه کشورها و تحت حکومت همه رژیم‌ها انسان از محصولات کشاورزی و دامداری تغذیه کرده و می‌کند ولی نفس این واقعیت، چیزی درباره ماهیت خود این رژیم‌ها و چگونگی پیدایش آنها به ما نمی‌آموزد. و دست بالا می‌تواند تحوّل تغذیه انسان را در طول تاریخ روشن سازد و بس. مسئله اساسی به ویژه بررسی این امر است که غلات و گوشت با چه وسائل و در چهارچوب چه مناسباتی تولید می‌شده‌اند و چه عوامل اجتماعی و تاریخی، موجب گردیده‌اند که این مناسبات تولیدی، به انحلال گرائیده، جای خود را به مناسبات اجتماعی نو و کاملتری داده‌اند و چه عواملی مانع از آن شده‌اند که مناسبات نو، کاملاً استقرار یابند و جای مناسبات کهنه را بگیرند و با بقاء سرسختانه خود، راه ترقی و پیشرفت اجتماعی را سد کنند و یا حرکت آنرا کند سازند، چه عللی این یا آن تغییر را ایجاب نموده و چه عواملی خلاف آن را تحمیل کرده است.

ولی با همه این احوال، نظر به اینکه بررسی درباره وسائل و مناسبات تولید در جامعه بدوئی، بر پایه آثاری قرار می‌گیرد که از شیوه زیست جماعات ابتدائی باقی مانده است ناگزیر مقدمه این بررسی، باید به این آثار تخصیص یابد. به همین جهت از لحاظ سهیل طرح مسائل و صرفاً "از دیدگاه اسلوبی، کوشیده‌ایم ضمن این مقدمه، بدواً خلاصه‌ای از دست آمده‌های باستان‌شناسی را در مورد شیوه زندگی و شرایط زیست کهن ترین جماعات ساکن سرزمین ایران بیاوریم و مسائل مربوط به تحولات و انحلال مناسبات تولیدی جامعه بدوئی و گذار آن به جامعه طبقاتی را در بخش‌های دیگری از این نوشته مطرح سازیم.

فصل اول

از شکار تا کشت و کار

کهن‌ترین آثاری که تا کنون از انسان ساکن در حدود جغرافیائی ایران به دست آمده عبارت از ابزارهای سنگی چند و سه اسکلتی است که در یکی از غارهای مازندران (غار "هوتو" نزدیک "تریجان" مجاور "بهشهر") در سال ۱۳۳۵- (۱۹۵۱) کشف گردیده است. سه اسکلت مربوط که در چهارمین لایه مربوط به عهد یخبندان زمین، همراه با ادوات و ابزاری از دوران سنگ کهن (پالئولیت) *Paléolithique* پیدا شده آثار انسانهایی است که تخمیناً در ۷۵ تا ۷۰ هزار سال پیش از میلاد، در این منطقه از کشور ما می‌زیستماند. از کاوشهای دیگری که در غارهای "بیستون" و "تمنه" (واقع در "دره نازلو" در شمال دریاچه "ارومیه") انجام یافته آثاری منعلق به انسانهای دوران مقدم سنگ کهن، بدست آمده است در حالی که کشفیات غار لخ‌اسپور (نزدیک دهکده "خونیک" در ۲۰ کیلومتری جنوب "قائن") تمدنی از دوران سنگ کهن یا فرهنگ معروف به "موسته" (۴) به دست میدهند.

۴ - *Moustier* نام غاری است واقع در دهکده‌ای از ایالت "دوردونی" *Dordogne* (فرانسه) که آثاری از عهد سنگ کهن در آن کشور کشف شده است فرهنگ "موستی" مربوط به مرحله‌ای از تکامل ساختار جامعه بدوی پیش از تشکیل طایفه است. انسانهای این عهد به شکار و گیاه‌جوئی می‌پرداخته‌اند و از نوع نخستین انسان‌ها (نه‌آندرتالی) بوده‌اند. ابزار و اسلحه سنگی و همچنین استخوانهای کارشده، از مختصات این فرهنگ است که بوسیله باستانشناس فرانسوی "مورتیه" *Mortillet* در نیمه دوم قرن نوزدهم کشف شده است.

گاوشهائی که در غار کمربند، غار هوتو و غار بیستون طی سالهای (۱۹۴۹) و (۱۹۵۱) به عمل آمده، تمدنی از دوره متأخر سنگ کهن، مربوط به عهد "آرین یاکی" (۵) آشکار ساخته است (۶).

بدینسان کشفیات غارهای "هوتو، بیستون، تمتمه، خونیک و کمربند" تحویل تمدن انسانی را در کشور ما، از دوران یخبندان یعنی از اواخر دوران مقدم سنگ کهن تا مرحله متأخر آن که به دوران سنگ میانه (مزولیت) می پیوندد، نشان می دهند. در همین دوره، متأخر سنگ کهن است که بنا به تحقیقات مردم شناسی انسان نوع کنونی (هوموساپیانس) *Homo Sapiens* بوجود آمده است. انسانی که در مرحله میانه سنگ کهن می زیسته هنوز کاملاً دارای مشخصات انسان کنونی نبوده است اینها همان اجداد مستقیم انسان حاضر بوده اند که در مردم شناسی بنام انسان "نه آندرثال" *Neanderthal* شناخته شده اند و خود در نتیجه تحولاتی بوجود آمده اند که طی صدها هزار سال انسانهای شبه آن: (آنسروپومورف)

۵ - *Culture aurignacienne* ماء خود از نام قصبه ای به نام "آرین یاکی" *Aurignac* واقع در استان "گارون علیا" (فرانسه) که در یکی از غارهای آن برای نخستین بار آثار این مرحله از سنگ کهن یافت شده است. فرهنگ مزبور پس از فرهنگ "موستید" بوجود آمده و مربوط به دورانی است که برای اولین بار انسان در خانه های مسکونی مشترک زندگی می کرده و به زراعت می پرداخته است (سنگ کهن متأخر). ساختار اجتماعی آن بر پایه مادر سالاری - در شکل ابتدائی آن - بوده است هنر "ره آلیستی" تصویر حیوانات و مجسمه های از زن باردار که بر روی سنگ و استخوان نقر و حج شده از مشخصات آنست.

۶ - کلید گاوشه ای مربوط به مراحل مختلفه عهد سنگ در غارهای "هوتو، کمربند، بیستون، تمتمه و خونیک" بوسیله یک گروه باستان شناسی، تحت سرپرستی دانشمند آمریکائی، پروفیسور "کارلتون کون" *Carlton Coon* از جانب "دانشگاه ویلاردلیا" انجام یافته است و سپس آثار مکتشفه چه از لحاظ مردم شناسی و چه از جهت مراحل مختلفه تاریخی و توضیح آنها بر اساس اسلوب گرینی (گرین ۱۴) به وسیله کارشناسان مختلفه، مورد بررسی قرار گرفته است. برای اطلاعات بیشتر درباره این کشفیات، به کتاب دانشمند یلژیکی، پروفیسور "واندن برگ" *Vanden Berghe* تحت عنوان "باستان شناسی ایران باستان" *Archéologie de l'Iran Ancien* مراجعه شود.

Antropomorphe را به "پی‌ته‌کان‌تروپ" *Pithecanthrope* یا انسان جاوه‌و "سینان‌تروپ" *Sinanthrope* یا انسان پکن و سپس به انسان "هایدلبرگ" *Heidelberg* مبدل ساخته است.

از مطالعه استخوانهای انسانهایی که در غارهای "هونو و کمربند" کشف شده‌اند چنین بر می‌آید که این قدیمیترین ساکنین کشور ما هنوز کاملاً "به صورت انسان نوع معاصر" در نیامده بودند و به نوعی از "نه‌آندرتال" پیشرفته (نظیر آنهایی که در فلسطین کشف شده است) تعلق داشته‌اند. اینان با وجود درجه پیشرفته تکامل خود هنوز برخی از مشخصات فیزیولوژیک حیوانی را (از جمله پیشانی عقب رفته و چانه‌های پیش آمده) از دست نداده بودند و اینطور فرض می‌شود که بدن آنها از پشم فراوان پوشیده بوده است.

کشف جمجمه دخترکی ۱۲ ساله از نوع "نه‌آندرتال" در "غار کمربند" شاید مؤید آن باشد که تا اواخر مرحله متأخر سنگ کهن، لاقل در برخی از نقاط مازندران، هنوز تحوّل "نه‌آندرتال" به انسان نوع معاصر، کاملاً "به انجام نرسیده است."

در این مورد تایان بذر است که ایرانیهای آریائی زبان در روایات خود، تصویری از نخستین انسانها داشته‌اند که با حدود زیادی با تحقیقات مردم شناسی معاصر، درباره "انسان غارنشین" تطبیق می‌کند. در روایات مزبور چنین آمده است که: کی‌مرته (کیومرث) یعنی نخستین انسان به جهانی فرستاده شده بود که هنوز مورد سکونت ددان بود و وی در این جهان دانی، مجبور بود در تاریکی و در درون سوراخ عمیق یا غاری زندانی باشد و ایزد روشنائی ویرا از چنین وضعی نجات داد. در بسیاری از تعویذات ضد چشم‌زخم که از دوران ساسانی بدست آمده، تصویر همین نخستین انسان نقش شده است. انسان تصویر شده، بیشتر شبیه به میمونی است از نوع آنچه در مردم شناسی بنام انسان پکن یا "سینان تروپ" خوانده می‌شود. در واقع انسانی که در این تعویذات مجسم شده آدم - بوزینه‌ای است پشمالو، با گوشهای دراز حیوانی، و اگر چه قائم ایساده است انگشتان پایش بیشتر به پنجه حیوانات می‌ماند تا به پای انسان، در دست خود چوبهای کارشده‌ای را به زمین کوبیده است و پیرامون وی حیوانات بسیار دیده می‌شوند. یکی از ایران‌شناسان جمهوری دموکراتیک آلمان، در اثر جالبی که درباره ایران باستان انتشار داده است در این باره چنین می‌نویسد:

"ظاهراً در آن هنگام، بطور منطقی به تصویری از تکامل انسان، رسیده بودند و تصویر انسان بدوئی را به صورت آمیزهای از اجزاء انسان و بوزینه مجسم ساخته‌اند" (۷)

اگر چه در سال ۱۹۳۵ در جنوب شرقی شیراز (ساحل غربی دریاچه مهارلو) نیز سنگچله‌هایی (میکرولیت) *Microлите* مربوط به مرحله سنگ‌کهن یافت شده ولی از کاوشهایی که تاکنون در دشت ایران انجام گرفته آثار قدیمیتر از آغاز دوران سنگ‌نو: (نئولیت) *néolithique* بدست نیامده است.

بدیهی است، هنوز بخشهای مهمی از شمال، شرق و جنوب شرقی کشور ما مورد کاوشهای باستانشناسی قرار نگرفته و مطالعات و کاوشها در مناطق دیگری مانند آذربایجان، خوزستان، فارس، کردستان و لرستان هم هنوز بسیار ناقص است و لذا نمیتوان درباره زندگی و تحولات انسان عهد سنگ‌کهن و میانه در سراسر ایران، قضاوتی قطعی نمود. ولی از آنجا که در نزدیکترین دوران یخبندان عصر چهارم زمین شناسی، یعنی دورانی که شمال آسیا تا شمال آمریکا، تمام اروپا و همچنین قله‌های بلند کوهها از جمله: کوههای قفقاز، زاگرس، البرز، دماوند و غیره را قشر ضخیمی از یخ پوشانده بود، کشور ما دارای منظره اقلیمی و جغرافیائی به کلی متفاوتی نسبت به دوران معاصر بوده است، می‌توان این فرضیه را مقرون به صحت دانست که تا دوران سنگ‌میانه هنوز از لحاظ اقلیمی، شرایط سکونت در دشت ایران، برای انسان فراهم نبوده است. در واقع در حالیکه طی دوران یخبندان، قله مرتفع جبال ایران، مستور از یخ بود فلات ایران از دوره باران می‌گذشت بطوریکه حتی دره‌های کوهستانی نیز زیر آب بود. آنجا که امروز در مرکز فلات ایران، کویر بزرگ نمکزاری وجود دارد در آن دوران، دریای بزرگی با برخی جزایر متفرق وجود داشت، چنانکه دریاچه ارومیه در شمال غربی و دریاچه هیرمند در جنوب شرقی ایران، بقایائی از آن دریای داخلی هستند. ظاهراً در حوالی ۲۰ هزار سال پیش از میلاد، تغییرات تدریجی در آب و هوای ایران پدید آمد و رفته رفته عهد باران جای خود را به عصر خشک داده کم کم آنها فرو نشست و زمینهای در کوهپایه‌ها، سر از آب در آورد و به انسان امکان داد که از کوهها سرازیر شده در دشت سکونت اختیار کند عهد سنگ‌میانه (مزولیت) کم و بیش با نخستین دوران عقب‌نشینی یخ در اروپا و سایر قسمت‌های جهان تطبیق می‌کند. بنابراین پیش از عهد کنونی که از لحاظ

Buchard Brentjes :

— ۷

"Die Iranische Welt vor Mohammed", Leipzig S. 140

تاریخ چاپ این اثر، ذکر نشده ولی ظاهراً " میان سالهای ۱۹۶۷ - ۱۹۶۸ انتشار یافته است.

زمین‌شناسی دوران کوتاهی بشمار می‌آید یا به عبارت دیگر در سرتاسر عهد سنگ کهن و قسمتی از دوره سنگ میانه در ایران، جز قسمت‌هایی از کوهپایه‌ها که به مناسبت کمی ارتفاع، دچار یخبندان نبود و نیز به علت بلندی نسبی خود در زیر آب قرار نداشت جای دیگری نمی‌توانست محل سکونت انسان باشد. تمام سواحل دریای مرکزی در آن هنگام، پوشیده از جنگل‌های انبوه بود که بیشه‌های بزرگی از بلوط، گردو، بادام و پسته تا ارتفاعات بزرگ امتداد داشت. برف دائمی تا ارتفاعات سه هزار متری و حتی پائین‌تر از آن گسترده بود.

بقایای استخوانهای حیوانات که در غارهای مورد کاوش کشف شده است و همچنین تصاویری که بعدها در دوران سنگ نو در روی ظروف ساخت مردم ماقبل تاریخ ایران، نقش گشته است از وجود انواع حیوانات کوهستانی آن زمان، در سرزمین کشور ما حکایت می‌کند.

بنا به مراتب فوق، شگفت‌آور نیست که در دشت ایران با وجود آنکه بیشتر مورد کاوش باستان‌شناسان قرار گرفته، آثاری از ادوار سنگ کهن و میانه پیدا نشده است. بر پایه این مقدمات، می‌توان چنین نتیجه گرفت که قدیمیترین ساکنین ایران، عصر سنگ کهن و میانه را تاگزیر در کوهها گذرانده و دشت را فقط در پایان دوره سنگ میانه و آغاز سنگ نو یعنی بین ۹ تا ۵ هزار سال پیش از میلاد مورد سکونت قرار داده‌اند.

کشفیاتی که در سال ۱۹۴۹ به وسیله هیئت باستان‌شناسان فرانسوی تحت سرپرستی پرفسور "گیرشمن" در "غار ننگ پبده" *Pabdeh* (واقع در کوههای بختباری و شمال شرقی شوشتر) انجام یافته، مؤید این فرضیه است، زیرا میان ظروف سفالین ناهموار و نیم-پختمای که انسان "غار پبده" در پایان دوره سکونت خود، از خود بجای گذاشته یا قدیمیترین بقایایی که از انسان ساکن دست یافت شده است انطباق وجود دارد و این خود قرینه مهمی، برای اثبات ارتباط میان این دو مرحله سکونت انسان و حرکت وی از کوه به سوی دشت است. (۸)

چنین به نظر می‌رسد که در نتیجه فروکش آب دریای داخلی، تدریجاً چمنزارها و بیشه‌هایی در اراضی ساحلی، بوجود آمده که حیوانات، برای چرا به آنجا رو می‌آورده‌اند و انسان ساکن کوه نیز در پس آنها از کوهستان فرود آمده و رفته رفته دشت را محل سکونت خویش قرار داده است. بهترین دلیل

۸ - "زمان گیرشمن" *Roman Ghirshman* "ایران از آغاز تا اسلام" ترجمه فارسی دکتر محمد معین. تهران ۱۳۳۶ صفحه ۹ و بعد.

بر تائید این فرضیه آثار تمدن‌هایی است که در حاشیه کویر مرکزی ایران (از جمله در "تپه سیلک" *Sialk* : (تزدیک کاشان) "شوش" و "تپه موسیان" (خوزستان) ، "تل باکون" (فارس) ، "تپه حصار" (دامغان) ، "تپه چخماق" (بسطام) ، "چشمه علی و خوروبین" (حوالی تهران) ساوه و قم ، "فیلو" (آذربایجان) ، "تپه گیان" (تزدیک نهاوند) ، "خوراب" (بلوچستان) ، "آغوس و تپه یحیی" (کرمان) ، "شهر سوخته" (سیستان) ، "تپه زاغه" واقع در دشت فزوین) و بسیاری نقاط دیگر در جنوب ، شرق ، غرب و شمال کویر مرکزی ، بویژه طی ۳۰ سال اخیر، کشف شده است . کتفیات مزبور نشان می‌دهند که اکثر نقاط مورد سکونت انسان در دشت پیرامون کویر بزرگ مرکزی قرار گرفته‌اند و این خود نمایانگر آن است که در اعصار پیش از تاریخ به علت وجود دریای مرکزی ، شرایط بسیار مساعدی برای تغذیه و زندگی انسان در این نواحی وجود داشته است و همین امر نیز فرود آمدن انسان غارنشین و سکونت او را در دشت توجیه می‌کند .

اگر چه نمی‌توان افسانه‌های آریائی را به مردمانی که هزارها سال پیش از آمدن آنها در سرزمین ایران سکونت داشته‌اند مربوط نمود معذک تذکر این نکته جالب است که افسانه‌های مزبور نیز تقدم زندگی کوهستانی را در مورد نخستین انسانها تأیید می‌کند . فردوسی در ابتدای افسانه کیومرث ، نخستین انسان داسانی هند و ایرانیان ، چنین سروده‌است :

" کیومرث شد بر جهان کدخدای
 سر تخت و بختش بر آمد ز کوه
 از او اندر آمد همی پرورش
 از ابزار و آلات سنگی و همچنین از اسنحوانهای حیوانات که در غارهای مورد کاوش ایران یافت شده است این نکته مسلم می‌گردد که شکار مهمترین وسیله زیست انسانهای غارنشین بوده‌است . از تحقیقات دانشمندی که به ویژه آثار یافت شده در "غار کمر بند" را مورد مطالعه قرار داده‌اند چنین بر می‌آید که در دوران مناء خر سنگ میانه (مزولیت متأخر) ساکنین غار مزبور با وسائل سنگی خود حتی بزهای وحشی بزرگی را شکار می‌کرده‌اند و زندگی آنها به طور عمده از صید آهو ، غزال ، گاو ، گوسفند و بز وحشی تأمین می‌شده‌است . در سواحل دریا نیز به شکار فک و انواع طیور می‌پرداخته‌اند . استخوانهای حیوانات مزبور به مقادیر بسیار در قشر "مزولیت" غار کمر بند بدست آمده‌است تیر و کمان ، مهمترین سلاح شکار غارنشینان "کمر بند" بوده‌است . اینان تیرهای خود را به صورت سنگچه‌ها یا میکرولیت‌های تیزی با اشکال هندسی می‌ساختند و ظاهراً " روده‌های حیوانات

را که به چوب نصب کرده و به مثابه زوگمان بکار می‌برده‌اند .
 در قشرهای "مزولیت غار کمر بند" مقادیر زیادی شاخ غزال کشف شده که
 ته آنها را سائیده‌اند بطوریکه آثار کار انسانی در آنها مشهود است . ظاهراً
 این شاخها به منزله سرهای بیل یا کلنگر بدوئی به کار می‌رفته و مانند
 وسائلی برای بیرون آوردن ریشه‌های خوراکی و رُستنیهای وحشی، مورد
 استفاده قرار می‌گرفته‌است . فقدان ظروف سفالین، نشان دهنده آنست که
 هنوز در این دوران، انسان "غار کمر بند" به وسایل ذخیره کردن آذوقه پی
 نبرده و زندگی وی، از طعمه و روزی اتفاقی می‌گذشته‌است . سگ تنها حیوان
 اهلی شده انسانهای این عهد بوده‌است ولی ظاهراً در پایان این دوران،
 انسان، به اهلی کردن بز پرداخته‌است .

کاوشهایی که در قسمت دیگر دریای خزر به عمل آمده، در آن قسمتی که
 در خاک ترکمنستان شوروی قرار دارد (غارهای کراسنودسک)
Krasnovodsk ، "تیت داغ" و "دام دام چشمه"
 (قشرهای I و II) نیز همین سطح زندگی را در این عهد نشان می‌دهند . (۹)
 در مرحله مقدم سنگ نو، غارنشینان "کمر بند" به دامداری اشتغال
 داشته و کلمهائی از بز و گوسفند را به چرا می‌برده‌اند. این مردم فقط در
 مرحله مؤخر سنگ نو، به کشاورزی پرداخته‌اند در این مرحله یعنی طی
 هزاره‌های ششم و پنجم قبل از میلاد، تغییرات اساسی در زندگی مردم ساحل
 نشین دریای خزر بوجود آمده‌است ؛ نخستین ظروف سفالین، پیدا می‌شود .
 این ظروف که بطور خشنی ساخته شده و خوب پخته نشده‌است دارای ته‌های
 نیزمی است که ظاهراً برای چال کردن در زمین مهیا گردیده است . تدریجاً
 کاردهای کوچکی از سنگ چخماق (سیلکس) با اشکال هندسی پیدا می‌شود و
 نخستین تیرهای صیقلی شده که از سنگهای شبه بیجاده (یشم) ساخته شده
 مورد استفاده قرار گرفته‌است . تیغه‌هایی از سنگ چخماق، که لبه داس را
 تشکیل می‌داده‌است و همچنین چنگکی عالی از شاخ و نمونه‌هایی از حبوبات،
 از مقدمات کشاورزی در این دوران حکایت می‌کند . در این عهد انسان غار
 کمر بند، به فن ریسندگی دست یافته و از این به بعد پرورش گوسفند و نیز به
 منظور استفاده از پشم و شیر آنها پرداخته است . کمی دیرتر خوک و نوعی
 گاو به نوبه خود اهلی شده‌اند .

بنا به آنچه گفته شد معلوم می‌شود که در حدود شش هزار سال پیش از

میلا ده! انسان این منطقه در عین اینکه هنوز شکار، مهمترین شیوه زیست او را تشکیل می داده، به مقدمات کشاورزی و دامداری دست یافته است.

کاوشهای غار تنگ پبده^{۱۵} نیز تمدنی شبیه به آنچه فوقاً در مورد عهد "مقدم سنگینو" برای "غار کمر بند" ذکر شده نشان می دهد. مردمی که در این غار و مجاورت آن زندگی می کرده اند هنوز برای تهیه خوراک خود به شکار می پرداختند و بنا به نظر "گیرشمن"، انسان غار نشین مزبور، برای شکار، "حیله را بیش از اعمال قدرت بکار می برد" (۱۵) یا به دیگر سخن از دام برای گرفتن ساختن حیوانات وحشی و پراکندن طعمه، برای جلب آنها، استفاده می نمود. چنانچه این فرضیه حقیقت داشته باشد نشانه تحول دماغی نسبتاً با اهمیتی، در میان انسانهای غار نشین آن عصر بشمار می آید امری که محققان توانسته است در پیشرفت تولید اجتماعی، نقش مهمی ایفا نموده باشد. بنا به تحقیقات دانشمندان مزبور، در همین دوران، نخستین مساعی، برای کشاورزی در زمینهای رسوبی انجام گرفته است. بدینسان دیده می شود که انسان ساکن کوههای بختیاری نیز، در ابتدای دوران سنگینو به مرحله تمدنی نظیر انسانهای غارهای مازندران رسیده بوده است.

فصل دوم

گسترش کشت و کار و دهزیستی در سرزمین ایران

انتقال انسان از زندگی پُر حادثه دوران شکار و گیاه‌جوئی به زندگی اسکان یافته زراعتی، بی‌شک یکی از بزرگترین تحولات کیفی، در جامعه انسانی است. در واقع انسان با تاءمین وسائل زیست مطمئن‌تر و پایدارتر، نه تنها به دوران دربدری و خانه‌بدوشی هزاره‌های پیش، پایان می‌بخشد بلکه بدینسان زمینه عینی بسیار مهمی برای استیلای بر طبیعت، گسترش فعالیت سازنده خود و پیشرفت سریعتر، در جهت بهزیستی و تمدن به دست می‌آورد. فردوسی شاعر بزرگ ایران، این تحول عظیم در زندگی مردم را به درستی و با فصاحت تمام در بیه معروف:

«به دهقان آزاده از مسا درود
به گیتی در خرمی او گشود»
بیان می‌کند.

تفاوت کیفی این مرحله با ادوار پیشین در این است که جماعات انسانی، به جای آنکه داده‌های محیط طبیعی زیست خویش را مستقیماً مورد استفاده قرار داده در جستجوی آن پیوسته از جایی به جای دیگر در حرکت باشند، برای نخستین بار، دست به تغییر دادن شرایط طبیعی محیط زیست، به سود نیازمندیهای انسانی و اجتماعی خود می‌زنند. اگر در ادوار گذشته، ابزار و ادوات کار، صرفاً "به منظور برداشت بی‌واسطه ثمرات موجود طبیعت، به کار می‌رفت، در این مرحله، انسان می‌کوشد تا به‌کمک وسائل کار، طبیعت پیرامون را برای زندگی خویش، مساعد سازد و از صورت انسان مقهور طبیعت، به صورت انسان تولیدکننده و آفریننده محصولات مورد نیاز، در آید. در فصل پیش، چگونگی این تحول در شیوه زندگی را تا آنجا که ممکن

بود بر پایه آثاری که از کاوشها به دست آمده است بیان داشته‌اند نشان دادیم که چگونه شکارچی-غارنشین، تدریجا " در نتیجه تغییر شرایط تاریخی و اقلیمی، امکان یافت، از کوهها سرازیر شده، در دست سکونت اختیار نماید. پیشرفتهای محسوسی که طی مرحله "سنگ میانه" و آغاز "سنگ نو" در ابزار و وسائل کار، بوجود آمده بود به جماعاتی که در آن عهد در حدود جغرافیائی کنونی کشور ما می‌زیستند امکان داد که در نقطه معینی سکونت اختیار نموده، در عین استفاده از شکار و ماهیگیری و گیاه‌جوئی، به کشاورزی و دامداری بپردازند و با در آمیختگی و انطباق دادن نیازمندیهای خود، به واقعیتهای محیط طبیعی و اقلیمی ویژه ایران، تدریجا " شوره ریستی اختیار کنند که لااقل از هزاره پنجم پیش از میلاد می‌توان آنرا "دهزیستی" نامید. چنانکه سابقا " متذکر شده‌ایم، در اواخر دوره سنگ میانه: (مزولیت)، و آغاز عهد سنگ نو: (نیولیت) مردمی که در "غار کمر بند" و دیگر سواحل جنوبی دریای خزر زندگی می‌کرده‌اند به اهلی کردن برخی از حیوانات و مقدمات دامداری، ریسندهی و کشاورزی دست یافته بودند. کاوشهای "غار تنگ بده" نیز تقریبا " نظیر چنین پیشرفتی را در نیروهای تولیدی، نشان می‌دهد. از این آثار می‌توان به ارتباط میان این دو مرحله تحول پی برد و به این نتیجه رسید که شرایط گذار انسان به مرحله کشاورزی اسکان یافته طی هزاره‌های پیشین تدریجا " فراهم شده بود.

کاوشهایی که چند سال پیش، در استان کرمانشاه به عمل آمده نشان می‌دهند که قدمت زراعت اسکان یافته و دهزیستی در کشور ما به هزاره‌های هشتم و نهم پیش از میلاد می‌رسد. کاوشهای انجام شده در دهکده‌های "آسیاب و تپه سراب" (در مجاورت کرمانشاه) نه تنها قدیمیترین خانه‌هایی را که انسان کشور ما، برای سکونت خود ساخته آشکار نموده، بلکه یکی از کهن‌ترین آثار زندگی زراعتی ایران و جهان را مکتوف ساخته است. دانه‌های گندمی که در این خانه‌های کهن یافت شده، همراه با ابزارهای تیزی از سنگ است که بر روی تیغه‌های آن، آثار برش ساقه‌های نباتات نمودار است؛ و نیز آسیاهای ابتدائی که به وسیله آن "گندم" آرد می‌شد کشف گردیده است. گرچه تجربیاتی که به روی دانه‌های کشف شده انجام یافته، معلوم نمی‌کند که گندمهای مزبور روئیده‌های وحشی یا از نوعی است که انسان خود کاشته است ولی ابزارهای مکشوفه نشان دهنده آن است که انسان ساکن دهکده "آسیاب" نه تنها به فواید غذایی گندمی برده و از آن برای خوراک خود استفاده می‌نموده، بلکه با ابزار و ادواتی که برای بریدن و نرم کردن گندم اختراع کرده زندگی جدید زراعتی را نیز آغاز نموده است. آثار مکشوفه در دهکده

باستانی "سراب" که چند قرن بعد از ده "آسیاب" در همین ناحیه بنا شده است، مسلم می‌دارد که انسانهای این دهکده باستانی، خود به کشت گندم و جو پرداخته‌اند. (۱۱)

اگر چه کشف دهکده‌های ماقبل تاریخی "آسیاب" و "تیه‌سراب" نمایانگر وجود زندگی اسکان یافته زراعتی و دامداری در برخی از درّه‌های کوهستانی غرب ایران، در حدود هزاره‌های نهم یا هشتم پیش از میلاد است ولی نظر به اینکه هنوز کشفیات دیگری، عمومیت این پدیده را در نقاط دیگر کوهستانی بخش غربی ایران تا هزاره چهارم پیش از میلاد تأیید ننموده است نمی‌توان بیش از این درباره کشاورزی و دهزیستی در نواحی مزبور سخنی گفت.

برخی از محققین چنین حدس زده‌اند که علت فقدان آثار دهزیستی پیش از دوران سنگ‌نو در نقاط کوهستانی ایران و از جمله در چین خوردگیهای سلسله جبال زاگرس آن است که پیش از آن دوران، هنوز درّه‌های کوهستانی مزبور زیر آب بوده و لذا قابل سکونت انسان نبوده است. (۱۲) ولی این نظر را به دشواری می‌توان پذیرفت زیرا آثار مکشوفه در اکثر نقاط مجاور ایران و به ویژه در کردستان عراق، خلاف آنرا نشان می‌دهد. بنا به تحقیقات بسیاری از خاورشناسان، درست در همین نواحی کوهستانی زاگرس است که مردم خاور نزدیک، نخستین تمدنهای مبتنی بر کشاورزی و دامداری و دهزیستی را ایجاد نموده‌اند. این تحول در شیوه زیست، لااقل از هزاره هفتم پیش از میلاد برای کردستان و آسیای صغیر، مسلم گردیده است. کشف نقطه ماقبل تاریخی "جرمو" یا "یرمو" واقع در کردستان عراق، بهترین وجه وجود دهزیستی و زندگی اسکان یافته زراعتی را از هزاره هفتم پیش از میلاد در این ناحیه اثبات می‌کند (۱۳).

- ۱۱ - Burchard Brentjes, 1967 ou 1968 :
 "Die iranische Welt vor Mohammed", Leipzig, S. 15-16
- ۱۲ - "ر. گیرشمن": "ایران از آغاز تا اسلام" ترجمه فارسی (ص ۲۴)
- ۱۳ - در مورد توضیح نقطه ماقبل تاریخی "یرمو" نظریات مختلفی از جانب باستانشناسان ابراز شده است. آزمایشهایی که طبق شیوه رادیو کربن انجام شده تاریخهای متفاوتی بدست داده‌اند که از هزاره دهم تا ششم پیش از میلاد را در بر می‌گیرد. باستانشناس انگلیسی "ار. جی. براید-وود" R. J. Braidwood که حفاریات مزبور در زیر نظری وی انجام شده، دهکده تاریخی مزبور را مربوط به ۶۵۰۰ قبل از میلاد دانسته است.

بهر حال آثاری که از کاوشهای باستانشناسی تا کنون در کشور ما بدست آمده، بطور کلی، حاکی از آن است که دَه‌زیستی به صورت وسیع خود از هزاره پنجم پیش از میلاد به بعد - بویژه در نجد ایران - عمومیت یافته است. آثار یافت شده در نجد ایران از جمله در "سِیلَک" (کاشان)، "تپه باکون" (نخت جمشید)، "شوش" و "تپه موسیان" (خوزستان)، "دره صوغان" و "تپه یحیی" (کرمان)، "تپه گیان" (نزدیک نهاوند)، "تپه حصار" (دامغان) و بسیاری نقاط دیگر در اطراف کویر - تحوّل را نشان می‌دهند که از اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد به بعد، گروههای انسانی متعددی، اگر چه بصورت پراکنده، ولی عموماً با زندگی اسکان یافته زراعتی، کانونهای تمدن کم و بیش مشابهی، در نجد ایران بوجود آورده‌اند. کشف آثار فراوانی از تمدنهای زراعتی نجد ایران و شکوفائی و درخشندگی آنها در هزاره چهارم پیش از میلاد، مربوط به دورانی که در باستانشناسی تحت عنوان "فرهنگ سفالینه رنگین" یا "انقلاب دوران سنگ نو" نامگذاری شده است، نمودار چشمگیری از گسترش این تحوّل نگرف، در شرایط زیست ساکنین ماقبل تاریخ کشور ماست. پویائی فوق‌العاده و امکانات تحرک این سیوه زندگی، نشان می‌دهد که مناسبات اجتماعی، بر اساس همبودی طایفهای در هزاره چهارم کاملاً با سطح ترقی نیروهای مولد، انطباق داشته‌است.

وجود این پدیده را می‌توان در سرتاسر ایران بر اساس آثار کشف شده تشخیص داد. در "تپه سِیلَک" که به وسیله باستانشناس فرانسوی "ژمان گیرشمن" کشف، و آثار آن مورد بررسی قرار گرفته: "علائم سکونت اولیه انسان در این موضع در پایه تپه‌های مصنوعی، درست بر فراز خاکریز، یافته شده است. انسان هنوز طرز ساختن خانه را نمیدانست و در زیر آلودگهائی که از شاخسار درختان درست شده بود خود را حفاظت می‌نمود. سپس به زودی چینه‌های مخروطیه محقری بر سر بقایای مساکن پیشین ساخته شد. این عهد درست پایان عهد حجر متاخر است. (۱۴)

کاوشهایی که در "مرودشت" (تل باکون واقع در دو کیلومتری تخت جمشید) انجام شده و منجر به کشف دهکده‌ای از عهد سنگ نو گردیده است. از رونق تمدن کشاورزی در مناطق جنوبی ایران در این دوران حکایت می‌کند. کشاورزان عهد "نئولیت" در اینجا دست حاصلخیزی را در نزدیک شیب کوه و در کنار رودخانه کوچکی مورد سکونت خود قرار داده بودند و در خانه‌هایی که از گل کوبیده مخلوط با گاه ساخته شده بود زندگی

می‌کردند. بر اساس ابزارهای مکشوفه (و ظروف مخصوص پخت و پز، کوره‌های نان پزی و کوزه‌گری، ظروف منقوش متنوع که به سبک بسیار ظریفی ساخته شده‌اند، دوکها و آثاری از پارچه‌بافی پیشرفته و حتی وسائلی برای انجام مراسم مذهبی و همچنین مجسمه‌هایی از حیوانات، پرندگان و انسان و بسیاری آثار فرهنگی دیگر) می‌توان تمدن کشاورزی منطقه تخت‌جمشید را به منزله یکی از نخستین و کهن‌ترین تمدنهای رونق یافته زراعتی در ایران و جهان تلقی نمود. (۱۵)

در ویرانه‌های مساکن "شوش بدوی" که دیرتر از "سینگ" تأسیس گردیده است. در میان گل خام، آثاری از نی یافت شده که در درون گل کوفته جا داده شده است. از این نوع نقاط مسکونی که با گل خام و پی ساخته شده در بسیاری از نقاط بین‌النهرین سفلی نیز یافت شده است.

در قشر دوم، تپه "سینگ" مربوط به هزاره چهارم پیش از میلاد (که گیرشمن آنرا عهد دوم سینگ نامیده است) خانه‌هایی از خشت خام، جانشین آلونگ‌های قبلی می‌شود: "خانه وسیعتر گردید و دارای درهائی شد که محل نصب آنها اکنون مشهود است. چینه جای خود را به خشت گلی که تازه اختراع شده بود داد. اما در این عهد، خشت فقط کلوخهای از خاک بود که آنرا در کف دست یا خشونت درست کرده در آفتاب خشک می‌کردند. گودبهای داخل آن که به وسیله انگشت ابهام ایجاد می‌شد خود موجب اتصال ملاط می‌گردید. رنگ فرمز که با آن دیوارهای اطاق را می‌اندودند وسیله تزئینی داخلی بشمار میرفت. این رنگ مخلوطی بود از اکسید آهن - که در نجد ایران بسیار عمومیت داشت - با عصاره میوه...". (۱۶)

در عهد سوم سینگ که تقریباً مربوط به نیمه دوم هزاره چهارم می‌شود باز پیشرفتهای مهمی در ساختمان‌خانه‌ها و دهکده مشهود می‌گردد. خشت‌های بیضوی شکل سابق، متروک می‌شود و جای آنرا خشت‌هایی صاف و مستطیل که با خاک نرم ساخته می‌شد می‌گیرند. "محلله‌های دهکده که کوجه‌های تنگ و بیجاپیچ، آنها را قطع می‌کرد به وسیله مرزها از یکدیگر مجزا می‌گردید. دیوارهای خارجی خانه‌ها برای کسب نور و سایه، دارای

۱۵ - برای اطلاعات بیشتری در این مورد میتوان به کتاب پیش گفته "تاریخ عمومی جهان" از انتشارات آکادمی علوم شوروی جلد اول، صفحات (۱۲۲ و ۱۲۳) مراجعه نمود. این کتاب معتبر به زبان آلمانی نیز ترجمه شده و انتشار یافته است.

۱۶ - "د. گیرشمن" "ایران از آغاز تا اسلام" ص ۱۴ و ۱۵

فرو رفتگی و برجستگی‌ها بود و پی آنها گاهی بر سنگهای خشک نهاده می‌شد. درها همچنان پست و تنگ بود و ارتفاع آنها معمولا " از ۸۰ و ۹۰ سانتی متر تجاوز نمی‌کرد. پنجره نیز متداول بود و عموماً " به طرف کوجه باز می‌شد و قطعات سفالی بزرگ که در دیوار کار می‌گذاشتند خانه را از رطوبت حفظ می‌کرد. تزئین داخلی همچنان با رنگ قرمز صورت می‌گرفت اما رنگ سفید هم در این عهد پدید آمد " (۱۷)

مقارن همین عهد در "شوش" خانه‌های خشتی و گلی جای کلبه‌های بدوئی را می‌گیرد ولی خانه‌ها هنوز بدون تزئین است. دهکده "شوش" بوسیله دیواری از مزارع اطراف مشخص می‌گردد. چنین به نظر می‌رسد که دهکده "شوش" لااقل در اواخر هزاره پنجم با آغاز هزاره چهارم پیش از میلاد تأسیس شده باشد. از اسناد کتبی ایلامی، چنین استنباط می‌شود که در آغاز (یعنی پیش از تشکیل شهر شوش) منطقه "سوزیانا" یا "شوشیان" مرکب از دهکده‌های بسیاری بوده است که در اسناد کتبی به نام (آلو) خوانده می‌شود از اسناد ایلامی مربوط به حقوق خصوصی و الواج دوران "آداخوشو" یا "آداپاکشو" (۱۸) می‌توان احتمال داد که در دوران قبل از تشکیل شهر "شوش" این ناحیه بد چندین واحد کشاورزی تقسیم می‌شده که ظاهراً " از اجتماع یا اتصال این دهکده‌ها به یکدیگر، شهر "شوش" تشکیل یافته است. این منطقه که به وسیله رودهای کرخه و کارون و شعبات آن منسوب می‌گردید و شامل بواهی مرتفعی نیز بود ظاهراً " با حوالی سرسبز و حاصلخیزی که داشت " قلب مجموعه" مختلطی را تشکیل می‌داد که "هالتامی" (۱۹) خوانده می‌شد. بدینسان گمان می‌رود که (آلو) به سرزمین همه دهکده‌های منطقه "شوش" اطلاق می‌شده و هر یک، علاوه بر ناحیه زیست سکند و باغهای اطراف آن دارای بخش بزرگی زمینهای زراعتی ویژه خود بوده است.

اگر چه در حدود ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد، چند دیو پراکنده از دوره سنگ نو در این منطقه وجود داشته است و ویرانه‌های "علی‌کش" که نزدیک "موسیان" کشف شده، حکایت از مسکون بودن این ناحیه حتی در هزاره هشتم

۱۷ - همان کتاب صفحه ۱۸

۱۸ - *Adda Kuchu* یا *Adda Pakshu* ، سوگال
 (حکمران) شوش، اواخر هزاره دوم پیش از میلاد. راجع به معنی (آدا)
 رجوع شود به توضیحات شماره (۱۲۰) و (۲۵۷ - ب)

۱۹ - پی برآمی به *Pierre Amiet* : "تاریخ ایلام" - ترجمه شیرین
 بیانی (ص ۱۷) (*"Elam"*, Archée éditeur, 1966)

پیش از میلاد می‌کند، معذک گمان نمی‌رود که مناطق "شوش و ایلام" زودتر از هزاره چهارم بصورت متراکم مورد سکونت قرار گرفته باشند.

کاوشهای "تپه یحیی" واقع در دره صوغان (۳۰ کیلومتری بخش دولت آباد بافت کرمان) (۲۵) - نشان داد که این منطقه واقع در جنوب شرقی ایران) نیز از نیمه دوم هزاره پنجم قبل از میلاد مورد سکونت مردم زراعت پیشهای بوده که آثار تمدن شکوفائی از آنها به جای مانده است. کشف الواحی به خط پروتو ایلامی (ایلامی مقدم) که تاریخ تقریبی آنها بین ۳۵۰۰ تا ۳۲۰۰ قبل از میلاد تخمین زده شده است سطح عالی رشد اقتصادی اجتماعی و فرهنگی ساکنین "تپه یحیی" را در نیمه آخر هزاره چهارم پیش از میلاد یعنی تقریباً "همزمان با تمدن ناحیه شوش" آشکار ساخته است. قدیمیترین دوره سکونت در این ناحیه با انجام آزمایش کربن ۱۴، بین ۴۵۰۰ تا ۳۸۰۰ پیش از میلاد تشخیص داده شده است. مسکن مکشوفه مربوط به این قدیمیترین دوران، عبارت از اتاقها و واحدهای کوچک و متحدالشکلی به ابعاد یک متر و نیم یا دو متر در یک متر و نیم است (۲۱).

کشف تمدنهای کشاورزی مشابه در هزاره‌های ششم و پنجم پیش از میلاد در نقاط مجاور مرزهای شرقی و شمال شرقی ایران، از قبیل "آخال - اتک" *Akhal Etek* واقع در خاک ترکمنستان شوروی و در برخی از واحدهای افغانستان، نشانه آنست که این بدیده در سراسر مناطق خاوری ایران نیز عمومیت داشته است.

کاوشهایی نیز که در دشت بهبهان انجام شده، مؤید وجود تمدنهای کشاورزی متعددی در نواحی جنوب سرزمین ایران از هزاره پنجم پیش از میلاد به بعد است. همچنین کاوشهای باستانشناسی در ناحیه "پشت کوه لرستان" نشان می‌دهد که ناحیه مزبور به ویژه "دشت آیوان" در شمال ایلام واقع در کنار رودخانه گنگیر (*Gangir*) در دوران کهن، آباد بوده و احتمالاً قدمت آن به ۲۳۰۰ تا ۲۲۰۰ پیش از میلاد می‌رسیده است (۲۲).

- ۲۰ - کاوشهای "تپه یحیی" از سال ۱۳۴۶ توسط یک هیئت مشترک "باستان شناسی ایران" و "دانشگاه هاروارد آمریکا" تحت سرپرستی دانشمند آمریکائی پروفیسور "لامبرگ کارلوسکی" *C.C. Lamberg Karłowski* انجام شده است.
- ۲۱ - "علامتی شاملو": (بررسی تمدنهای دره صوغان، کاوشهای تپه یحیی)، مجله باستانشناسی و هنر ایران شماره ۶ صفحات (۳۸ - ۴۶)
- ۲۲ - پروفیسور لوئی واندربرگ: کاوشهای باستانشناسی در پشتکوه لرستان: مجله باستانشناسی و هنر ایران شماره ۶ (ص ۳۷)

علاوه بر این، کاوشهای تپه حصار، (نزدیک دامغان) و "تپه گیان" (نزدیک نهاوند) و "گوی تپه" (کناره غربی دریاچه ارومیه) و آثار مکشوفه در این نقاط حاکی از آن هستند که در این نواحی از پایان هزاره چهارم در کنار دامداری - که بنا بر فراوانی تصاویر دامهای بزرگ شاخدار و گوسفندان منقوش بر ظروف، می توان به اهمیت خاص آن در این نواحی پی برد - زندگی کشاورزی اسکان یافته با نقاط مسکونی دائمی (دهکدهها) بوجود آمده است. ظاهراً "تمدن تپه موسیان" نیز در دوران مزبور در همین سطح بوده است.

درباره ساکنین قسمتی از بخش غربی سرزمین کنونی ایران، آثار کتبی مکشوفه به زبانهای (شومری، اکدی، هوریانی و آشوری) برخی اطلاعات در اختیار ما قرار می دهند. اسناد مزبور نشان می دهند که در هزاره های سوم و دوم پیش از میلاد در کوهپایه های غربی سلسله جبال زاگرس قبایل (هوریان، لولوبیان، گوتیان و کاسیان) و نیز برخی قبایل دیگر که ظاهراً با قبایل ایلامی خویشاوند بوده اند، زندگی میکردند از اسناد کتبی مزبور چنین بر می آید که: "قبایل لولوبی، بخش وسیعی از کوهها و کوهپایهها را از قسمت علیای دیاله گرفته تا دریاچه ارومیه و حتی آن سوتر، بطرف شمال شرقی) اشغال کرده بودند" (۲۳) و ظاهراً قبایل هوریانی در هزاره سوم پیش از میلاد در حدود دره رودخانه دیاله و گوتیان در محلی شرقی تر از لولوبیان زندگی می کرده اند. بنا بر اطلاعاتی که از منابع مکتوب بر می آید قبایل کاسی (یا کاشی) در هزاره دوم در بخش مرکزی کوهستان زاگرس، در سرزمینی که امروز لرستان خوانده می شود و از آنجا به طرف شمال در آنسوی مرز کردستان تا رود دیاله امتداد دارد، می زیستند. (۲۳)

این چشم انداز اجمالی به خودی خود نمایانگر انقلاب عظیمی است که در اواخر هزاره پنجم و آغاز هزاره چهارم در سیوه زیست و شرایط زندگی ساکنین باستانی ایران بوجود آمده است.

تباہیت میان تمدنهای مکشوفه در سرزمین ایران و تمدنهایی که در خاک بین النهرین، آسیای صغیر، افغانستان و ترکمنستان و غیره در زمانهایی بیش و کم نزدیک بوجود آمده، مسئله خویشاوندی و منشاء یگانه این تحولات را نزد باستانشناسان و خاور شناسان مطرح ساخته است. در خاکی بین النهرین که بیشتر مورد کاوش قرار گرفته است تحقق این انقلاب زراعتی را می توان از ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد با تمدن معروف به تمدن "حسنه" (نقطه ای واقع در جنوب موصل)، و تمدن معروف به "تل حلف" (نقطه ای

واقع در دشت دجله (علیا) "اریدو" *Eridu* و "العبید" واقع در منتهای جنوبی خاکر بین‌النهرین) و غیره تعقیب نمود. با اینکه روشن شدن این مسئله از لحاظ تاریخ عمومی تمدن انسان اهمیت بسزائی دارد و نیز از نظر تاثیراتی که نفوذ تمدنها درهمدیگر در سیر تحول اقتصادی و اجتماعی دارد، برای مسائل مورد بررسی ما، حائز اهمیت است، معذک چون مسئله حل نشده‌ای است و نمی‌توان درباره آن صریحا اظهار نظری کرد از بحث درباره آن صرفنظر می‌کنیم، فعلا "بطور گذرا متذکر می‌شویم آنچه برای مسائل مورد بررسی ما اهمیت دارد اینست که از هزاره چهارم (پ. م) به بعد مناسبات میان تمدنهای ایران و سرزمینهای مجاور، تدریجا "به صورت عامل نیرومندی در سیر تحول و پیشرفت اجتماعی و همچنین در وحدت نسبی تمدنها تاثیر نموده است.

با این وجود از آثار متنوع و سبکهای گوناگونی که در سفالگری، کوزه‌گری و ظرف‌سازی نواحی مورد کاوش بدست آمده چنین معلوم می‌شود که در هر یک از مناطق مختلفه کشور، کانونهای فرهنگی کم و بیش مستقلی چه اصالتا و چه در ارتباط با تمدنهای مجاور بوجود آمده و گسترش یافته است. اینطور به نظر می‌رسد که اغلب اختراعات و پیشرفتهائی که در ابزار کار و نیروهای مولد پیدا شده، در هر محل تا حدی جداگانه و مستقل از نقاط دیگر انجام یافته، و لذا موجب تفاوتی در سطح تمدنها گردیده است. بنابراین شگفت‌آور نیست که طول دوران سنگینو نسبت به مناطق مختلفه کشور ما متفاوت است و بر حسب نقاط از نه‌هزار تا دو هزار سال پیش از میلاد را دربرمی‌گیرد. بدیهی است که وضع جغرافیائی ایران، پراکندگی جماعات و دشواری ارتباطات نیز مانع مهی برای سرایت سریع دستاوردها و در هم آمیزی تمدنها بوده است، به همین جهت، علی‌رغم تمدنهای درخشانی که آثار مکشوفه (بویژه، طی هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد) نشان می‌دهند، باستثناء منطقه جنوب غربی ایران (شوش و ایلام)، اغلب مناطق کشور ما فقط در نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد وارد دوران تاریخی می‌شوند، در حالیکه از سه‌هزار سال پیش از میلاد در منطقه بین‌النهرین که مجاور سرزمین ایران است دوران ماقبل تاریخ سپری شده، تمدنهای شهری شکوفان و دولتهای مقتدر منطقه‌ای و سرتاسری بوجود آمده است.

نتیجه دیگری که از آثار مکشوفه می‌توان گرفت این است که در اکثر نقاط ایران، زندگی اسکان یافته کشاورزی مقدم بر زندگی کوچنده اقوام دامدار آغاز شده است، البته چنانکه دیده شد کهن ساکنین کشور ما لااقل

لازم بذکر است که اهلی کردن دام و چراندن آن (چه قبل از مرحله آغاز کشاورزی و چه بعد از آن) بخودی خود به معنای کوچندگی نیست، تا آنجا که از تحقیقات باستانشناسی بر می آید تازه در آغاز عهد مس، انسان ساکن دشت ایران، به اهلی کردن نوعی چارپا که حد فاصل بین گورخر و اسب است توفیق یافته و چنانکه دانسته است رشد اقتصادهای کوچنده محض بدون شتر و اسب یا حیوانات بارکش دیگر میسر نیست، بهمین جهت اثر اقوام کوچنده، در کشور ما، فقط از آغاز هزاره دوم پیش از میلاد دیده می شود و ظاهراً طی همین هزاره است که نخستین تقسیم عمده اجتماعی کار، بین اقوام "زراعت پیشه" و اقوام "شبان پیشه" بوجود آمده است.

تحقیقات باستانشناسی در قلمرو کشورهای مجاور ایران، از جمله در "بین النهرین، در ترکمنستان، آسیای میانه و قفقاز" نیز این تقدم کشاورزی اسکان یافته را بر کوچندگی نشان می دهد.

درباره زبان، نام و نژاد این گروههای اسکان یافته کشاورز، هیچگونه اطلاع دقیقی در دست نیست. اسکت‌هایی که بویژه در "تپه سلیک و تپه حصار" کشف شده، بنا به تشخیص دانشمندان مردم شناس، نمایانگر نژاد واحدی نیستند و بهر حال از روی آنها نمی توان نتایج کلی برای همه مناطق کشور استخراج کرد مثلاً "در میان این اسکت‌ها؛ برخی را منتسب به نژاد پیش-مدیترانه‌ای *PROTO-MEDITERRANEAN* و بعضی دیگر را بمناسبت ویژگیهای مستقل تن بنام "دراز کلمه‌های کهن ایرانی" *Hyperdolichocephale proto-iranien* نامیده اند. در تپه حصار مجموعه‌های کوتاه کله که آنها را به نژاد (شبه مغول) منسوب می دانند، کشف شده، در حالی که برخی از مردم شناسان، مجموعه‌های دیگر را به نژاد شمالی (نوردیک) منتسب می کنند.

باری چون مسئله نژادی برای مطالب مورد تحقیق ما اهمیت ویژه‌ای ندارد از ذکر جزئیات آن صرف نظر می کنیم.

از مجموع این بحث می توان بطور کلی چنین نتیجه گرفت که لااقل از اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد، دهکده به مثابه واحد مستقل اقتصادی - اجتماعی و بمنزله کانون اقتصادی خود کفا، برای رفع نیازمندیهای گروه مشخصی از انسانها (که بدواً علائق همخونی و خویشاوندی آنها را به یکدیگر متصل ساخته است)، تشکیل می شود - عمومیت می یابد و بطور عمده پایه تولید و باز تولید اجتماعی می گردد.

آنچه در مرحله اول، شیوه زندگی زراعتی جدید را تشکیل می دهد عبارت از سکونت ثابت و مداوم، در نقطه‌ای است که گروه همخون مشخصی

روزگاری تحت شرایط اقتصادی و تاریخی معینی، مورد اقامت خود قرار داده و کوشیده است با استفاده جمعی از زمین و آبی که آنرا مشروب می کند و نیز از اراضی پیرامون به منظور: شکار، چرای دام و ماهیگیری، نیازمندیهای گروه را در مجموع خود تأمین نماید. به دیگر سخن همبودی پیشین طایفدای را در چهارچوب زمین مورد تصرف (که بعداً به تدریج به صورت نقطه مسکونی تکامل یافته تر - دهکده - در می آید) در شکل جماعت کشاورزی اسکان یافته استقرار بخشد.

فردوسی شاعر بزرگ ملی ایران این تحول در زندگی بدوی را (بنا بر افسانه های کهن آریائی که معمولاً پیشرفته را با سادگی تمام، نتیجه اعمال یکی از قهرمانان قلمداد می کنند) به نحوی بیان کرده که گر چه با واقعیت انطباق ندارد معذالک نشان دهنده مراحل مختلفه این تغییرات در شرایط زیست مردم است. وی در شاهنامه چنین می سراید (۲۴):

<p>به دانش ز آهن جدا کرد سنگ گزان سنگ خارا کشیدش برون کجا زوان تبر، اره و تیشه کرد ز دریا بر آورد و هامون نواخت بفر کئی رنج کوتاه کسرد پراکندن تخم و کشت و درود بورزید و یشناخت سامان خویش نبد خوردنی ها جز از میوه هیچ که پوشیدنیشان همه بود برگ</p>	<p>"نخستین یکی گوهر آمد به چنگ سرمایه کرد آهن آبگون چو یشناخت، آهنگری پیشه کرد چو این کرده شد چاره آب ساخت بجوی و به رود آب را راه کرد چو آگاه مردم بر آن برفزود بسنجید پس هر کسی نان خویش از آن پیش کاین کارها شد بسیج همه کار مردم نبودى به برگ</p>
---	---

سپس در جاهای دیگر (۲۵) می آورد:

<p>تربید و برشتن نهادند روی بگستردهای هم بُد او رهنمای خورش گردشان سبزه و گاه و جو</p>	<p>پس از پشت میش و تیره پشموموی بکوشش از آن کرد پوشش بجای ز پویندگان هر که بُر تیزرو</p>
<p>چو خود وزره کرد و چون جوشنا همه کرد پیدا به روشن روان که پوشند هنگام جنگ و نبرد</p>	<p>بفر کئی نرم کرد آهنها چو خفتان و چون درخ و برگستان دگر پنجه اندیشه جامه کرد</p>

۲۴ - فردوسی، پادشاهی هوشنگ، شاهنامه چاپ بروخیم (ص ۱۸)

۲۵ - همانجا (پادشاهی طهمورث و جمشید)، (ص ۲۵ و ۲۳)

زِکَنان و ابریشم و موی و قز قصب کرد یرمایه دیبا و خَز
 البته چنانکه معلوم است کشف آهن مربوط به هزاره یکم پیش از میلاد
 (و شاید کمی زودتر از آن) می‌نود و بنابراین نمی‌توان تاریخاً ساختن
 ابزار و ادوات تولید را به دوران کشف آهن (یا حتی کشف فلزات بطور
 کلی) نسبت داد. ولی از این مسئله تاریخی که بگذریم اهمیت درجه
 اولی که در شاهنامه به ابزار و ادوات تولید به منابۀ عامل اصلی پیشرفت
 و تحوّل اقتصادی و اجتماعی داده شده و نیز نقش مهمی که کشاورزی در
 پیشرفت شرایط زیست مردم ابتدائی ایفا نموده در این ابیات آشکارا
 نمایان است.

در اوستا نیز مکرراً "به اهمیت کشاورزی و زندگی اسکان یافته کشاورزان
 اشاره می‌شود و حتی به منزله عملی عمیقاً آهورائی ستوده می‌شود.
 در وندیداد آمده است که اهورامزدا در پاسخ پرسش زرتشت مبنی بر اینکه
 "خَرَمی در کجای جهان بیشتر است؟" می‌گوید: "ای فرزند سپیتا، ای
 زرتشت، آنجا که گندم بیشتر می‌روید و در آنجا که گیاه و درختان میوه
 هست، در آنجا که زمین خشک مبدل به زمین بر آب می‌شود و مرداب جای
 زمین خشک را می‌گیرد" (۲۶).

فصل سوم

پیشرفتهای فنی و اقتصادی در جامعه بدوی

بر پایه کاوشهای باستانشناسی در سرزمین ایران، می توان منظره کلی از پیشرفتهائی را که در نیروهای مولد همبودیهای کشاورزی بوجود آمده است رسم نمود.

سابقاً دیدیم که نخستین جماعات اسکان یافته در برخی از نواحی ایران به مقدمات کشاورزی و دامداری و همچنین به مبادی ریسندگی و بافتندگی دست یافته بودند. ابزار آنها از سنگ بود و تیر و کمان مهمترین دستاوردهای فنی آنان بشمار می رفت. شبه دوکهای از گل خام که در کاوشها بدست آمده، اختراع نخستین وسائل ریسندگی را نزد این اولین ساکنین دشت های ایران نشان می دهد. مسکن آنها چنانکه پیش از این متذکر شده ایم، در آغاز عبارت از آلونکهای بود که با برگ درختان و نی، پوشیده می شد (قدیمترین قشرهای سیلک و شوش) و سپس مبدل به خانه های گردید که از گل خام بهم کوفته بدون پی و اندود ساخته شده بود.

زنبیل های از حصیر که بدواً به منظور مسدود ساختن جدار خارجی آن، با گل اندود شده بود مقدماتی از کوزه گری و ظرف سازی گلین است. این نخستین ظروف گلین که پس از خشک شدن در آفتاب، مورد استفاده قرار می گرفت اسلاف دور ظروف سفالینی است که بعدها در سراسر دشت ایران عمومیت یافته است. ظاهراً در اثر آنکه اتفاقاً این ظروف گلین در مجاورت آتش قرار گرفته اند، انسان به اهمیت حرارت در پختن ظروف و بالابردن درجه استحکام و مقاومت آنها پی برده و بدینسان تدریجاً به تهیه ظروف سفالین پرداخته است.

ظروف سفالین کشف شده در کاوشها، یکی از عمده‌ترین آثاری است که از ساکنین ما قبل تاریخی کشور ما بجای مانده است و علائم مشخصه دورانهای مختلفه تمدن ماقبل تاریخی مردم سرزمین ما، و وسیله مهمی برای تاریخ‌گذاری و نیز تشخیص خویشاوندی فرهنگ ساکنین اولیه این مرز و بوم را - با دیگر اقوام ابتدائی (خاور نزدیک و میانه، آسیای مقدم و آسیای میانه) تشکیل می‌دهد.

نخستین نقوشی که بر انواع این ظروف سفالین رسم شده است منشاء ابتدائی آنها را که همان ظروف سابق حصیری ونثی است نشان می‌دهند. در واقع چنین به نظر می‌رسد که خطوط راه راهی که بر جدار این ظروف پخته اولیه نقش شده است تجسم خطوطی باشد که سابقاً "ظروف حصیری و نثی گل اندود داشته‌اند (سیلک، شوش، تورنگ‌تپه، شاه تپه بزرگ، تپه حصار و غیره).

باری سفالینه منقوش، خصلت نمای نخستین دوران اسکان جماعت اولیه در ایران است. این ظروف که با دست ساخته و صیقلی می‌شدند و گاه با رنگهای سیاه و قرمز مزین می‌گردیدند به مرور که انسان با تجربه خود به تنظیم میزان حرارت پی برده، کاملتر شده است. کوزه‌گر، کم‌کم توفیق می‌یابد که سطحی یکنواخت و صیقلی ایجاد کند ولی هنوز استیلای کامل بر حرارت ندارد و نمی‌تواند تمام ضخامت گل را از لحاظ پخت یکسان سازد.

اختراع نخستین چرخگر کوزه‌گری که عبارت از یک تخته ساده باریک بود که روی زمین قرار می‌گرفت و شخصی آنرا می‌چرخانید (۲۷) پیشرفت نسبتاً مهمی را در صنعت سفالگری هزاره چهارم پیش از میلاد نشان می‌دهد و این نرفی، به خوبی از نوع ظروفی که پس از این اختراع ایجادگشته و با دقت و ظرافت بیشتری در کوره پخته شده است، پیداست. تدریجاً "نقوشی که از طبیعت پیرامون گرفته شده و به سبک ظریفی استیلیزه گشته در روی ظروف آشکار می‌شود." از این عهد ایران ماقبل تاریخی، فنی را در ساختن ظروف آشکار ساخت که همانقدر با روح و زیبا بود که کنده‌کاری روی استخوان در عهد گذشته؛ در هیچ جای دیگر نظیر این فن شناخته نشده، و این امر می‌رساند که نجد ایران، زادگاه اصلی ظروف منقوش است. هیچیک از ظروف سفالین نواحی دیگر در آن روزگار دیرین، نشانه‌ای از چنان رئالیسم قوی که با این سرعت به مرحله سبک منخیل رسیده باشد، به جا نگذاشته است. این اقدام، نخستین بار در حدود سال ۴۰۰۰ ق. م. تنها بوسیله

کوزه‌گر ماقبل تاریخی ایران صورت پذیرفت " (۲۸) .

نظیر چنین تحوّل‌ی را مقایسه آثار قشرهای (A و B و C) "شوش" نیز نشان می‌دهد: در حالیکه در قشر (A) هنوز ظروف با دست ساخته می‌شد (اگر چه به‌زعم برخی از محققین در این دوران ندرتا " از چرخ‌کند حرکتی نیز احتمالاً " استفاده می‌شده است) قشرهای (B و C) نمایانگر ساخت قطعی ظروف متنوع، بوسیله چرخ‌کوزه‌گری است. در "تپه حصار و تپه گیان" نیز تقریباً در همین اوان چرخک (که روی یک تخته باریک چرخانده می‌شد) و سپس چرخ‌کوزه‌گری، مورد استفاده بوده، و از این پس استعمال آن در اکثر نقاط دشت و عرصه‌های مختلف فرهنگ سفالینه، رنگین عمومیت یافته است.

در عهد سوم "سیلک"، کوره، آجرپزی، که موجب پیشرفت بزرگی در ساختمان‌خانه‌ها بود بوجود آمد، و نیز قالب‌ریزی برای ساختن انواع مجسمه‌ها و اشیاء دیگر سفالین مورد استفاده قرار گرفت.

ظاهراً در نخستین عهد "سیلک" مس کشف شده بود. درفشهای کوچک و سنجاق‌ها و سوزنهای مسین پیدا شده در کاوشهای مربوط به این دوران، حاکی از آنست که هنوز طریقه ذوب این فلز بدست نیامده بود و فقط بصورت چکش کاری از آن استفاده می‌شد. پیدا شدن بسیاری آلات و ادوات سنگی از قبیل تبر، بیل، تخماق، آره، گازانبر، خراش‌افزار، سنبه، هاوونهای کوچک و غیره نمایانگر آنست که هنوز در این عهد، عمده وسیله صنعت جماعت کشاورز را سنگ تشکیل می‌داده است. در پایان این دوران، صنعت فلزکاری ترقی محسوسی نمود. ذوب مس و ریخته‌گری آن معمول گردید و ادوات و ابزار مسین، جای بسیاری از آلات سنگی قدیم را گرفت. آب کردن مس در هزاره چهارم، امکان داد که ابزارهای پیشرفته‌تری همانند: کلنگ مسین با دسته چوبی، بیل، خیش‌فلزی و دیگر کار افزار زراعتی، ساخته شود. پیدایش کار افزار فلزی، موجبات پیشرفت در آبیاری و کشاورزی را فراهم ساخت. کانالهای بسیاری کنده شد و سدّهای چندی بروی برخی از رودخانه‌ها بسته شد. آثاری که از "تپه حصار" بدست آمده نشان می‌دهد که در آغاز یا میانه هزاره سوم پیش از میلاد، استفاده از خیش‌چوبین و شخم

۲۸ - "ر. گیرشمن"، همانجا (ص ۱۵) این توصیفی که استاد "گیرشمن" از کوزه‌گر ماقبل تاریخی ایران نموده است در واقع تجلیل درست و به‌جائی از مردم زحمتکش ایران، آفرینندگان اصلی تمدن و فرهنگ غنی کشور ماست و بویژه به همین جهت است که ما لازم شمردیم تمامی این قسمت از اثر را، که نوع آن در تاء لیفات تاریخی غربی کمیاب است، نقل نمائیم.

زمین به وسیله گاو آهن معمول گردیده است و استفاده از گاو و خر برای خرمن کوبی و آب کشی و غیره رواج یافته است.

موازی با همین دوران، در قشر (A) ی شوش ادوات مسین متعددی از قبیل: تیرهای صاف، نیشه نجاری، درفش، سوزن، آینه و غیره، از کاوشها بدست آمده و چنین به نظر می رسد که استعمال مس رفته رفته در زندگی جامعه جای مهمی باز کرده است. قشرهای (B) و (C) ی شوش که مربوط به نیمه دوم هزاره چهارم می شوند از رونق فوق العاده فلزکاری حکایت می کنند. ذوب مس به اشکال ویژه ای انجام می شد و در قشر (C)، پیشرفت فلزکاری و ظرف سازی، بخوبی محسوس است. طرفهای سربی نک دار، استوانه ها و الواحی که به خط پیکتوگرافی (تصویرنگاری) کشف شده، نشانه هایی از تحولات مهم، در زندگی جماعات ایلامی آن زمان است.

در قشر (D) ی شوش ابزارها و سلاح های مسی و نیز ادوات و سلاحهای از مفرغ از قبیل: خنجر، تبر و ظروف (به اشکال مختلفه) بدست آمده است. در این قشر، طلا هم برای نخستین بار کشف شده است (۲۹). این دوران را می توان به پایان هزاره چهارم و یا آغاز هزاره سوم پیش از میلاد مربوط دانست.

باری مجموع آثار کشف شده در کاوشها، بر این دلالت دارند که در نیمه آخر هزاره چهارم پیش از میلاد، یک نوع وحدت فرهنگی که علامت بارز آن بکار بردن شیوه مشخصی در ساخت و آرایش سفالینه های منقوش و رنگین است، در سراسر ایران از منطقه غربی گرفته تا مناطق جنوبی و خاوری بوجود آمده است. پایان هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم را باید در عین حال، دوران افول این فرهنگ بومی واحد دانست. ظاهراً "بخت تأثیر تحولات اجتماعی متمدنی تری که در غرب ایران (شوش و ایلام)، به وقوع پیوسته بود این فرهنگ بومی واحد، دستخوش تغییراتی شد و سفالینه منقوش که خصلت نمای این فرهنگ بشمار می رود ناپدید گردید." در واقع دشوار است بغیر از نفوذ شوش، پیدایش الواح پیکتوگرافی (تصویرنگاری) سیلک را که نظیر الواح شوش هستند، ناپدید شدن همزمان سفالینه منقوش، جانشین شدن استوانه بجای مهر، و گسترش غنی جواهرآلات ارزنده را به نحو دیگری

توضیح داد" (۳۰).

از ناپدید شدن این فرهنگ در سیلک چیزی نگذشت کمابین پدیده به "گیان" و سپس به "حصار" سرایت نمود. چنین بنظر می رسد که "آناو" *Anau* (نزدیک عشق آباد) نیز از این تأثیر در امان نمانده باشد.

از ظروف و مهرهائی که از دوره های (A) و (B)ی شوش بدست آمده می توان بدرجه پیشرفت صنایع پیشه‌وری در شوش پی برد، در مهرهائی کشف شده روندهای مربوط به ریسندهی و بافندگی، کوزه‌گری، ظرف‌سازی و کارهای ساختمانی نقش شده است. از این نقوش کاملاً پیداست که پیشه‌وران از دستگاه پارچه‌بافی و چرخ‌کوزه‌گری استفاده می‌کرده‌اند. مجسمه‌های فلزی و ابنیه سنگی منقوش، نشان دهنده آنست که هنرهای زیبا نیز از هزاره چهارم پیش از میلاد به پیشرفتهای شایانی نائل شده است. انعکاس این پیشرفت، از آغاز هزاره سوم در ابنیه و آثار مربوط به دورترین دوران حکمرانان ایلامی مشهود است.

تقریباً نظیر این تحوّل را آثار مکشوفه در طبقات سه‌گانه «تپه حصار» و نقاط مجاور آن (تورنگ‌تپه، شاه‌تپه، خرگوش‌تپه: نزدیک گرگان) نشان می‌دهند. در حالیکه قدیمی‌ترین طبقه «تپه حصار»: طبقه بکم (A, B و C) حاکی از آنست که مردم ساکن این ناحیه، ساکن خود را با خشت خام بنا می‌کرده‌اند و سفالها هنوز با دست و گاه احتمالاً با نوعی چرخ‌کوزه‌گری ساخته می‌شده، طبقه دوم (قشرهای A و B) نمایانگر استفاده از چرخ‌کوزه‌گری و ساختمانهایی است که با آجر بنا شده است در این دوران که کم و بیش با عهد سوم سیلک و "اول شوش" تطبیق می‌کند. ساکنین دهکده "حصار" با دست یافتن به فن سفالگری پیشرفته، ظروف رنگین متعدد، از جمله جامه‌های پایه‌دار و کاسه‌های ملوّن با نقوشی که از طبیعت پیرامون (نباتات و حیوانات) گرفته شده است و نیز مجسمه‌های کوچک حیوانات و انسان از گِل پخته و همچنین مهره‌هایی از جنس مس و سنگ و گِل پخته، اشیاء فلزی مانند سنجاق و دست‌بند و انگشتری - معمولاً از مس و به ندرت از طلا یا نقره - بجای گذارده‌اند (۳۱). طبقه سوم حصار حاکی از پیشرفت بیشتر فلزکاری و

- Paul Garelli :

- ۳۰

(*Le Proche-Orient asiatique des origines à l'invasion des peuples de la mer*), Paris 1963, p. 59

۳۱ - "لوئی و اندنبرگ، (باستانشناسی ایران باستان)، ترجمه فارسی،

دست یابی به مفرغ است. (وجود ظروف فلزی از جنس مس و برنز و حتی سرب، به ما نشان می‌دهد که فلزکاری در آن زمان در میان مردم این ناحیه معمول بوده است و نیز خنجرهای فلزی و گرزهایی که به یک ستاره شش‌پر و یک بزکوهی یا به یک گروه مجسمه سه نفری منتهی می‌شود، و تبرهای دوسر و سرنیزه‌ها و دیگهای فلزی و ملاقه و اشیاء زینتی، مانند سنجاقهای بلند و انگشترها و دستبندها و مجسمه‌های کوچک انسان از جنس برنز نیز در میان اشیاء مکشوف در این طبعه دیده می‌شود (۳۲). در طبقه سوم حصار علاوه بر ظروف مسی و مفرغی و زینت‌آلاتی از طلا و نقره، ابزارهای فلزی از قبیل تیشه نجاری، چنگک، سنجاق، سوزن و همچنین بت‌های فلزی یافت شده است.

فرهنگ تپه یحیی (واقع در دره صوغان و ۳۰ کیلومتری دولت آباد بافت کرمان) که از لحاظ قدمت تاریخی تقریباً "مقارن با آغاز فرهنگ تپه سیلک است حاکی از تحولات فسی‌ای است که از ۴۵۰۰ - ۳۸۰۰ پیش از میلاد تا عصر آهن را در بر می‌گیرد. اگر چه جزئیات آثار مکشوفه هنوز کاملاً انتشار نیافته، یا به نظر نگارنده نرسیده است، معذک از اطلاعات ناقصی که در دست است می‌توان به پیشرفتهای مهمی، هم در شیوه‌های ساختمانی و معماری و مصالح بکار رفته و هم به ترقی فن کوره‌گری، سفالگری و طرف‌سازی پی برد. کشف تعدادی تبر و سنجاق مفرغین نمودار آنست که ساکنین باستانی تپه یحیی طی هزاره سوم پیش از میلاد دوران سنگ و مس را از سر گذرانده و وارد فرهنگ عهد مفرغ گردیده‌اند. مجسمه یک قوچ از سنگ مرمر سفید رنگ نشان می‌دهد که در این دوران مردم ناحیه ماقبل تاریخی مزبور به درجات رفیعی از ذوق و خلاقیت هنری رسیده بوده‌اند. در بنای یک واحد بزرگ ساختمانی که مربوط به دوره چهارم تپه یحیی فشر (ج) است از جمله شش عدد لوحه گلی (نوع ایلامی مقدم پروتو ایلامی) کشف گردیده است. (این لوحه‌های شش گانه تقریباً "سالم باقی مانده و حاوی بیش از دوازده نشانه و بیست سطر بودند و با لوحه‌های (پروتو ایلامی) مکشوفه در سیلک ۴ و شوش قابل مقایسه است. این لوحه‌ها بزرگترین و مهم‌ترین کشفیات سالهای اخیر نه تنها در تپه یحیی بلکه در ایران است زیرا نشانه‌ها و علامت‌های اولیه خط روی آنها نشان می‌دهد مربوط به زمانی است که بشر نخستین گامها را در راه ایجاد و ابداع خط و نگارش بخصوص در ایران برداشته است) (۳۳).

۳۲ - همان کتاب، همان صفحه

۳۳ - "غلامعلی شاملو": (بررسی تمدنهای دره صوغان - کاوشهای تپه

کاوشهای تپه گیان (واقع در ده کیلومتری جنوب غربی نهاوند) با توجه به طبقات پنجگانه‌ای که برحسب آثار کشف شده برای آن تعیین شده است، کمابیش این روند تحولی را در تکنولوژی ساکنین ماقبل تاریخی سرزمین ایران نشان می‌دهد. در حالیکه طبقه پنجم گیان، یعنی قدیمیترین طبقه آن فرهنگی از نوع عهد سوم سیلک و قشر اول شوش آشکار می‌سازد، طبقه چهارم دوران استفاده از فلزات را نشان می‌دهد در این طبقه دیده می‌شود که مفرغ برای ساختن آبخوریها و دستبندها و سرنیزهها و نبرهائی که یک طرف آن بصورت مارپیچ است بکار رفته، نقره نیز در این طبقه موجود است (۳۴) - در طبقه سوم اشیاء فلزی فراوان‌تر می‌گردد. حنجرها و سنجاق‌های بلند و ظروف مفرغی نشان دهنده این تحول است چرخ کوزه‌گری از همان آغاز مورد استفاده بوده و ساختمانها همان روند تحولی ساکن سیلک و شوش را نشان می‌دهند.

آثار کشف شده در آذربایجان (سواحل دریاچه ارومیه اشنو، گرد حسن‌علی و بویزه حسنلو) نیز دلالت بر همین پیشرفتهای فنی و فرهنگی دارند. ظروف متنوعی که در حسنلو بدست آمده (قوریهای نوک بلند دسته‌دار مزین به نقش برجسته حیوانات، جامهای شبیه به شاخ و به شکل کفش، جامهای با نقش حیوانات، ظرف سه قولو با تصویر برجسته انسان و پایه استوانه‌ای شکل، سه‌پایه‌های سفالین که روی آنها قوریها را قرار می‌دادند و نیز ظروف فلزی از قبیل قوریهای مفرغین نوک‌دار و یک مجسمه شیر که بدن آن از مفرغ و دم آن از آهن است، مجسمه‌های کوچک حیوانات، صفحه دایره‌ای شکل با نقش یک اسب بالدار، خنجرهای مختلف، گرز و نیزه‌دسته‌دار، پیکانها و زینت‌آلاتی از مفرغ، جواهراتی از طلا و مهرهائی به تقلید از نقوش بین‌النهرین (۳۵)، نشان دهنده وقوع همین تحولات فنی در نواحی غربی آذربایجان است. آثار حسنلو از یک سو به اشیاء مکشوف در گورستان (A) سیلک و طبقه اول گیان و گورستان (B) سیلک و از سوی دیگر به آثار مکشوف از نقاط مختلف آسیای صغیر خصوصاً "الیشر *Alizhar* نزدیک

یحیی)، در مجله باستانشناسی و هنر ایران شماره ششم، بهار ۱۳۵۰ کاوشهای تپه یحیی توسط یک هیئت باستانشناسی مشترک ایران و دانشگاه هاروارد آمریکا تحت سرپرستی پروفیسور کارلووسکی طی سالهای ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷ انجام شده است.

۳۴ - "ل. واندیرگ"، همان کتاب (ص ۸۹)

۳۵ - "ل. واندیرگ"، همان کتاب، (ص ۱۱۵)

می‌شود" (۳۵) .

نظایر این آثار را که نشانهای از بحول در ابزار و ادوات کار و پیشرفتهای فنی جامعه پیش از تاریخ ایران هستند می‌توان تقریباً " در اکثر نقاط دیگر مورد کاوش کشور ما مشاهده نمود. ما در اینجا از ذکر جزئیات هر یک از آنها صرف‌نظر کرده به همین عمده‌ترین نمونه‌ها اکتفا می‌کنیم (۳۶) .

البته پیشرفتهای فنی‌ای که در جامعه کشاورزی طی سه‌هزار سال (تقریباً از ۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال بینی از میلاد) انجام گرفته است و گذار تمدن انسان را از دوران سنگ‌نوبه دوران متأخر مفرغ نشان می‌دهد، در تمام مناطق ایران، تاریخ واحد و کاملاً موازی یکدیگر ندارند، و گاه قرن‌ها و حتی هزار سال با هم فاصله دارند و به همین سبب نیز تحولات اجتماعی ناشی از این پیشرفتهای در نواحی مختلفه متفاوتند؛ از سوی دیگر مسلم است که ارتباطات با نقاط و کشورهای پیشرفته‌تر همسایه در انتقال تجربیات فنی و در سریع پیشرفت‌های فرهنگی تاثیر بسزائی داشته است (۳۷) .

باری در پی پیشرفتهائی که در آلات و ابزار تولید اجتماعی بوجود آمد کشاورزی و صنایع پیشه‌وری ترقیات محسوسی نمود، زراعت و باغداری در نتیجه امکاناتی که برای حفر حویبارها، کاریزها و کانالها بوجود آمد و نیز در اتر اختراع خیش فلزی و بکار گرفتن گاو برای شخم زمین، هر چه پیشتر

۳۶ - برای تحقیق دربارهٔ مجموع این کشفیات خواننده را به اثر پیش گفته "پروفسور واندربرگ" و دیگر نشریات "باستانشناسی ایران" مراجعه می‌دهیم.
 ۳۷ - بنا به نظر برخی از محققین از جمله: "گرانوفسکی" *E.A. Granovskii* در کتاب "قدیمیترین تاریخ قبایل ایرانی آسیای مقدم" و "هاینه‌گلدن" *Heine-Geldern*: قبایل ایرانی (آریائی زبان) پیش از آنکه به ایران وارد شوند بدرجات عالی پیشرفت اقتصادی و اجتماعی نائل گشته و نه تنها دهنشین (جماعت‌های اسکان یافته) و زراعت‌پیشه و دامدار بوده‌اند، بلکه بسیاری از فلزات از جمله مس، مفرغ، نقره و طلا را می‌شناخته و به فلزکاری نیز آشنا بوده‌اند، اشتراک بسیاری از لغات مربوط به فلزات بین اکثر اقوام هند و اروپائی و از جمله هند و ایرانیان این نظریه را تأیید می‌کند و آثار مذهبی و افسانه‌های قدیمی هند و ایرانیان نیز دلالت بر این دارد که جامعه آنان پیش از آمدن به سرزمین هندوستان و ایران، جامعه‌ای زراعت‌پیشه و دامدار بوده است.

توسعه یافت. تصویری که بر روی سر عصائی از تپه حصار نقش شده است، کشاورز ماقبل تاریخی را در دنبال یک جفت گاو که با یوغ بهم بسته شده‌اند نشان می‌دهند و این خود شاهد بسیار ارزنده‌ای برای اثبات استفاده کشاورزی از گاوآهن (در معنای عام فلزی آن نه در مفهوم کار با خیش آهنین) لااقل در هزاره سوم پیش از میلاد است.

اگر چه از هزاره پنجم قبل از میلاد آثار چند دهکده پراکنده در منطقه شوش (معاصر با قدیمیترین ویرانه‌های اریدو در بین‌النهرین جنوبی) حکایت از مسکونی شدن تدریجی این منطقه می‌کند ولی در واقع اوایل هزاره چهارم را که مقارن با کشف نخستین فلزات است باید دوران توسعه اسکان و کشاورزی شهرستان شوش بشمار آورد. بطوری که کاوشها نشان می‌دهند در این هنگام در ارتفاعی که مسلط بر سراشیب خفیف بستر شرقی رود شاتور یکی از شعب کوچک آبدیز است، جماعت‌های متعددی سکونت اختیار کرده و ناحیه شوش را مبدل به مرکز منطقه کشاورزی وسیعی نموده‌اند.

اسناد کتبی ایلامی نشان می‌دهند که در هزاره سوم پیش از میلاد کشاورزی و باغداری در سراسر جلگه ایلام توسعه شایانی یافته بود، انواع غلات و حبوبات از قبیل جو، گندم، نخود، ارزن، کنجد و غیره تولید می‌شد. اسناد حقوق خصوصی مربوط به آغاز هزاره دوم از پیشرفت و گسترش باغداری حکایت می‌کنند. تولید انواع میوه و سزی رواج داشته است. مقدمات این پیشرفت و توسعه کشاورزی را که اسناد هزاره‌های سوم و دوم از آن حکایت می‌کنند، می‌توان از الواح کشف شده مربوط به نیمه دوم هزاره چهارم به خوبی دریافت در واقع سهمهر استوانه‌ای که بر روی الواحی از گل خام برگردانده شده است صحنه‌هایی از کارهای زراعتی، انبار کردن غله و نیز جمع آوری آذوقه (احتمالاً برای پرستشگاه) را تصویر می‌کنند.

لوح اولی (موزه تهران) تصویر کشاورزی را مجسم می‌سازد که در دو ردیف مخالف هم با آلتی که دارای سه دندان دراز است (شاید بیل یا شنکش) کار می‌کنند. لوح دوم (موزه لوور) منظره‌ای از انبارکردن غله را نشان می‌دهد در طرف راست یک نفر مشغول دسته‌کردن گاه یا علوفه است و نفر دیگر به دریافت آن در طرفی اشتغال دارد. در سمت چپ، شخصی که کیسه یا ظرف را روی شانه‌اش نهاده و از پله‌های نردبانی بالا می‌رود به سوی انبار گنبدداری که در بالا قرار دارد، روان است، چنین انبارهای گنبددار را در برخی الواح دیگر نیز می‌توان مشاهده نمود. سومین لوح

(موزه لوور) افرادی را نشان می‌دهد که مشغول پرکردن ظروفی خمره مانند یا کوزه‌های شکم‌دار دو دسته‌ای و ظروف سدهانه‌ای هستند. در پائین تصویر دو نفر دیگر دیده می‌شوند که به جمع‌آوری محصولات بسیاری اشتغال دارند و در پشت سر یکی از آنها، شخصی (که شاید نماینده یا ناظر پرستگاه باشد) خم شده‌است. بهر حال این آثار و شواهد دیگر نشان دهنده آن هستند که شوش یکی از مراکز مهم زراعتی و تولید غله بوده‌است.

در ارتباط با کشاورزی منظم، که تدریجا" به صورت یکی از ارکان اقتصاد جامعه در آمده بود، ضرورتاً "مسئله آبیاری جای مهمی را در زندگی جامعه احراز می‌کرد.

نخستین جماعات زراعت پیشه پس از آنکه تدریجا" بوسیله ایجاد بندهای ساده و منحرف باخس آب جویبارها بسوی اراضی مورد کشت خود به آبیاری مصنوعی دست یافتند، به مرور با دستیابی به فلرات و ابزارهای فلزی تکمیل یافته‌تر، کوشیدند تا به وسیله شیوه‌های بفرنج‌تری، از آبهای زیرزمینی، با ناسین چاهها و کاریزها استفاده کنند. در کوهستانها آنجا که زراعت مقدور بود تا مدت درازی تنها سیوه آبیاری عبارت از کمک‌گرفتن از آب جویبارهای کوهستانی و ایجاد بندها بود. به همین جهت تأسیسات بفرنج‌تر آبیاری در این مناطق یا اصلاً" بوجود نیامده و یا به مراتب دیرتر از دشت امکان تحقق یافته‌است.

آبیاری مصنوعی بوسیله ایجاد قنات یا کاریز یکی از عوامل اصلی گردائی مردم زراعت‌پیشه در نقطه معینی و پیدایش آبادیهای مرکب از چند دهکده است. در واقع تا هنگامی که هنوز یک قدرت مرکزی بوجود نیامده است، بویژه در شرایط زندگی جماعات بدوی و وضع اقلیمی ایران، آبیاری مصنوعی، بوسیله قنات یا ایجاد کانالها، بدون همکاری مشترک هر چه بیشتر جماعات نزدیک بهم دشوار بلکه ناممکن بود.

بهمین سبب از آغاز تشکیل جماعات کشاورزی، آبیاری یکی از وظایف مسلمه سازمان دهکده‌ای بوده و حتی جنبه مذهبی داشته‌است. کاوشهای باستانشناسی در مناطق محاور مرزهای کنونی ایران از جمله در آخال - *Akhal-Elak*، واقع در منطقه‌ای که بعدها وطن پارتها شده‌است و نیز در برخی از واحه‌های افغانسان نشان می‌دهد که آبیاری از راه سدبندی آبهای کوهستانی تقریباً" در هزاره‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد، یعنی همزمان با مناطق پیشرفته خاور نزدیک، در مناطق شرقی ایران نیز وجود داشته‌است (۳۸) - بهر حال محقق به نظر میرسد که در حوالی هزاره دوم پیش از میلاد در دلتای رود مرغاب و در طول سواحل تجن و هربرود، آبیاری

مصنوعی موجب پیشرفت بزرگی در کشاورزی این مناطق شده باشد. درباره آبیاری در ایلام: قدیمیترین مدرکی که در دست است کتیبه "پوزور این شوشی ناک" مربوط به نیمه دوم هزاره سوم پیش از میلاد است. در این کتیبه پادشاه مزبور اعلام میدارد که کانالی را به افتخار خداوند بزرگ "این شوشی ناک" ساخته است. اسناد مربوط به حقوق خصوصی هزاره دوم نیز درباره کانالها، کاریزها و چاهها کلماتی بکار می‌برند که دال بر توسعه آبیاری و تنوع شیوه‌های آن در جامعه کشاورزی ایلامی است (۳۹) در اسناد خصوصی مربوط به معاملات نیز کرارا " برای تعیین محل املاک به موقعیت و وضع آنها نسبت به کانالها اشاره شده است.

دشت ایلام در ازنهای که مورد بحث ماست بوسیله چهار رود کرخه، بلد رود، آبدیز و کارون مشروب می‌شده است. ولسی نظر به موقعیت جغرافیائی دشت نسبت به رودخانه‌های مزبور که تقریباً در عمق ۱۵ متری قراردارند، آبیاری دشت جز از راه سدیندیهای بزرگ و تاسیس کانالها امکان پذیر نبوده است.

آثار چندی از این سدهای بزرگ ویران شده را هنوز می‌توان در نقاط مختلفه دشت مشاهده نمود و با توجه به حاصلخیزی طبیعی اراضی مزبور به ابعاد وسیعی که کشاورزی در این منطقه لااقل از هزاره سوم پیش از میلاد به بعد به برکت آبیاری مصنوعی بدست آورده است میتوان پی برد.

شیوه ساختمانهای معابد از جمله بنای معبد شهر شوش که پی‌های آن هنوز در روی تپه میان شهر در روی صفهای بلند باقی است و زیگورات چغازنبیل با ارتفاعی بیش از ۵۰ متر و انبیه دیگری از این قبیل نشان می‌دهند که در این ازمینه شیوه‌های پیشرفته‌ای برای توزیع آب و آبرسانی به ارتفاعات بکار می‌رفته است.

تصاویر و مجسمه‌های عدیده‌ای که از ازمینه مختلف باقی مانده و غالباً " الوهیت یا شاهی را مجسم می‌سازند که روی ماری نشسته است و یا مارهائی در اطراف او حلقه زده‌اند، بنا به نظر برخی از محققین مظاهری از خدای آبهای زیرزمینی هستند (۴۰) همچنین مجسمه الهه‌ای که نیمی از

۳۸ - " ای. ام. دیاگونوف " ، " خاور ایران تا گورش " ، در مجموعه تاریخ دولت و فرهنگ ایران ، (به زبان روسی) ، مسکو ۱۹۷۱ (ص ۱۲۲ - ۱۲۳)
 ۳۹ - مثلاً " ایگو " Iku ، (کانال بزرگ) ، " آتاپو " Atapu (کانال کاریز) ، " بورتو " Burtu (چاه) ، (آب انبار) . " یوسیفا " " ایلام " (ص ۴۷) زیر نویس (۱۴۵) (به زبان روسی) .

بدنش بصورت ماهی تصویر شده والهه‌های کوچکی که نیمی از بدنشان امواج آب را مجسم می‌سازد و نیز تعداد بسیار از الواحی که نقوش مهرها بر آنها خورده و تصویر رب‌النوعی را مجسم می‌نمایند که روی بز یا اژدهائی نشسته است و موجودات مقدس آنها در کنارش حضور دارند" (۴۱) و نیز نقوشی از زمان "سوکال ماه‌ها" به بعد در دست است که همین رب‌النوع یا رب‌النوع مشابه آنها نشان می‌دهد که روی ماری پیچ خورده نشسته، و خلاصه نقوش بعدی مشارکت او را با آبهای زیرزمینی نشان می‌دهد (۴۱) همگی علائم آشکاری از اهمیت آب و آبیاری در زندگی جامعه ایلامی است (۴۲).

اگر چه از قبایل و اقوام دیگری که در غرب ایران می‌زیسته‌اند، جز اطلاعات ناقصی (که از منابع سومری، اکدی، ایلامی و آشوری باقی مانده است) در دست نیست، معذک می‌شود این مسئله را مسلم دانست که لااقل از هزاره سوم پیش از میلاد بعد هر جا که اسفاده از آبهای کوهستانی مقدور بوده کشاورزی در این مناطق نیز رونق داشته است. در اسنادی که از لشکرکشی‌های دولتهای مختلف بین‌النهرین و ایلام علیه قبایل ساکن مناطق غربی ایران حکایت می‌کند، اغلب نام دهکده‌ها و مناطق مختلفی یاد شده است که خود به تنهایی می‌تواند وجود زندگی اسکان یافته یا نیمه اسکان یافته زراعی را در این مناطق اثبات نماید.

بهر حال آنچه مسلم است - علاوه بر آثار کاوشها، اسناد کبی نیر (در مورد مناطق غربی ایران) بر آن دلالت دارند- اینست که دامداری در نواحی مختلفه ایران طی هزاره سوم و دوم پیش از میلاد ترمی فوق‌العاده کرده بود. فراوانی صاویر دامهای بزرگ ساختار، گوسفند و بز که در روی ظروف اکثر نقاط مورد کاوش (ایران) دیده می‌شود از اهمیت فراینده دامداری در اقتصاد کشاورزی آن اعصار حکایت می‌کند. همین امر که در پیرامون نقاط مسکونی، دیوارها و درهائی بوجود آمده بود (سیلک، شوش، حصار، گوی‌تپه، تورنگ‌تپه و غیره) نشان دهنده آن است که ثروت جامعه رفته رفته افزایش یافته و حفظ دامها که در آن هنگام ثروت اصلی را تشکیل می‌داده ضرورت حیاتی پیدا کرده است. چنانکه از اسناد کبی آشوری بر می‌آید یکی از

۴۰ - "پ. آمی‌یه"، "تاریخ ایلام" ترجمه شیرین بیانی (ص ۴۹، ۵۸ و ۵۹)

۴۱ - همان کتاب (ص ۴۹)

۴۲ - توجه به این نکته جالب است که هنوز در بسیاری از قصه‌های خلقی ایران چاه آب با مار بستگی دارد: اغلب در ته چاه یا بر روی چاه ماری چنبره زده است.

هدفهای عمده لشکرکشیها به مناطق غربی ایران بدست آوردن دام بوده است و به همین سبب مردم که به وسیله آفروختن آنش درکوهها از نزدیک شدن دشمن با خیر می شدند دهکدههای خود را ترک کرده و یا دامهای خود به کوههای بلند متواری می گشتند. اسناد مزبور حاکی است که آشوریان ضمن تهاجمات خود هر بار تعداد زیادی دامهای بزرگ به غنیمت گرفته و یا از طرف اقوام و قبایل غربی ایران که مغلوب آنها میبودند تعداد کثیری دام بصورت هدیه دریافت می کرده اند.

باری مسلم آنست که از هزاره سوم بعد زندگی اقتصادی قبایل ساکن نواحی کوهستانی غرب ایران بطور عمده مبتنی بر دامداری نیمه اسکان یافته بوده است. ولی این دامداری نیمه اسکان یافته را نباید با کوچندگی که دیرتر بوجود آمده و ماهبتا با دامداری نیمه اسکان یافته تفاوت دارد اشتباه نمود. در واقع قبایل نیمه اسکان یافته در جاهائی که امکان زراعت وجود داشت سکونت داشته و در پیرامون ناحیه مسکونی خویش به دامداری که عمده وسیله تغذیه جماعت بود می پرداختند. در حالیکه قبایل کوچنده هنگامی بوجود آمدند که اهلی شدن حیوانات بارکش بویژه اسب به قبایل دامدار اجازه داد تا دائما از محلی به محل دیگر در پی علوفه نقل مکان کنند و در محل جدید تا زمانی بمانند که علوفه تمام شود و انتقال به چراگاههای دیگری لازم گردد. ظاهرا این نوع زندگی خود از ضرورت دامداری نیمه اسکان یافته ناشی شده که به مرور، بویژه با اهلی شدن و پرورش اسب، قاطر و خر در مناطق کوهستانی غرب ایران توسعه یافته است. بنابراین روشن است که اهلی شدن حیوانات بارکش (بویژه اسب) و پیدایش قاطر نقش مهمی در تغییر شیوه زندگی اقوام مزبور و جدا شدن قطعی آنها از کشاورزی ایفا نموده است. اگر چه وجود کلمات معینی در زبانهای سومری و اکدی به معنای اسب یا خر شرقی (آنشوگره) *Anshu-Kurra* و همچنین برخی تصاویر حیوانات که از خر بزرگتر و ظاهرا قاطر است و به عرایههای "شومری" بسته شده این احتمال را بوجود می آورد که حتی در اواسط هزاره سوم پیش از میلاد شومریها از طریق ایران اسب را می شناختند یا وجود این ترقی اسب داری را در سرزمین ایران مسلما نمی توان خیلی زودتر از هزاره دوم پیش از میلاد دانست (۴۳)

۴۳ - درباره منشأ اسب و اسب داری به کتاب " تاریخ ماد " تالیف "دیاکونوف"، ترجمه فارسی، صفحات (۱۶۲ - ۱۶۵) و نیز به حواشی فصل اول کتاب مذکور از شماره های ۱۰۸ تا ۱۱۵ و همچنین زیر نویس

این امر که ظاهراً " لفظ اکدی (کودام) *Kudam* ماخوذ از کلمه ایلامی (کوتو) *Kutu=Kotu* به معنای اسب است (۴۴) و نیز این نکته که در اسناد بابلی از دوران فرمانروایی کاسیان به بعد مکرراً " از اسب یاد می‌شود می‌تواند دلیلی بر آن باشد که اسب از طریق اقوام ساکن مناطق غربی ایران به بین‌النهرین منتقل گردیده است .

در هر حال تحول شیوه زندگی نیمه اسکان یافته به کوچندگی موجب شد که قبایل شبان پیشه بطور قطع از جماعات کشاورز جدا شوند . در نتیجه این جدائی تحول بزرگی در تقسیم اجتماعی کار بروز کرد و امکاناتی برای پیشرفت هر چه بیشتر مبادلات و داد و ستد، میان محصولات قبایل دامدار و از آن جماعات کشاورز بوجود آورد .

وجود قبایل شبان در مجاورت جماعات کشاورز (که پدیده‌ای عمومی برای تمدنهای باستانی است) در عین حال خطری دائمی برای زندگی مردم زراعت پیشه اسکان یافته بود . قبایل مزبور غالباً " مسلحانه بر مردم صلحجوی کشاورز می‌تاختند اموال آنها را به غارت برده مساکن آنها را ویران می‌ساختند گاه قبیله مهاجم تمام دهکده را به تصرف خود در می‌آورد اهالی آنرا وادار به کارکردن به سود قوم غالب یا خراج‌گذار آن می‌نمود بطوریکه تاریخاً " مشهود است از هزاره دوم پیش از میلاد بیعد در سرزمین ایران تدریجاً " اقوامی پیدا می‌شوند که از خارج به داخل ایران روی آورده ، گاه صلح‌آمیز و گاه قهراً " در میان جماعات نفوذ می‌کنند و موجب اختلاط میان اقوام و ساکنین نقاط مختلف می‌گردند .

بطوریکه اسناد حکایت دارند، در حیات اقتصادی ایلام نیز دامداری مقام مهمی احراز کرده بود . علاوه بر آنکه قسمت عمده زندگی ساکنین نواحی کوهستانی ایلام از دامداری تأمین می‌گردید ، مهرهای مکشوفه از شوش نشان می‌دهند که نگاهداری دامهای خانگی از زمانهای بسیار قدیم میان ایلامیان ساکن دشت معمول بوده است . در روی مهرهای مزبور نساویر فراوانی از گوسفند ، اسب ، گوزن ، خوک ، ماکیان و غیره نقش شده است . تقدیم دامهای بزرگ و کوچک به پرستشگاهها از جانب شاهان ایلامی و همبودهای کشاورزی نیز دلیل دیگری بر وجود پیشرفت دامداری خانگی، نزد ایلامیان است . از

شماره (۱۲۲) مراجعه شود .

V. Scheil : (Mémoire de la délégation en Perse) — ۴۴ de 1902 au 1939, page 47

اسناد آشوری پیدا است که مهاجمین مزبور هر بار تعداد زیادی دام برسم غنیمت جنگی از ایلام گرفته و برده‌اند.

برخی تصاویر مهرهای دوران آغاز دولت ایلام می‌رساند که ماهی‌گیری نیز از ازمته بسیار قدیم در جنب شکار یکی از ارکان زندگی اقتصادی مردم ایلام را تشکیل می‌داده است.

برخی قرائن نشان می‌دهند که از ازمته بسیار قدیم نوعی روابط اقتصادی میان همبودهای کشاورزی ایلامیها و مناطق واقع در خارج از محیط جغرافیائی ایران در شرق و غرب وجود داشته است. در واقع گسترش شگرف صنعت سفالینه، رنگین و عمومیت یافتن استفاده از ابزار و وسائل تولید مانند چرخ‌کوزه‌گری، کوره فلزگدازی، ریستدگی و غیره تقریباً در سراسر ایران نشان دهنده این مناسبات میان مناطق مختلفه ایران است. چنین به نظر می‌رسد که فرهنگ سفالینه رنگین پس از آنکه از مناطق مرکزی نجد ایران به نواحی غربی و ایلام راه‌یافته، بزودی از راه فارس و خلیج فارس به مناطق شرقی ایران و از جمله بلوچستان، کرمان و سیستان سرایت کرده و با فرهنگ ویژه این منطقه که ظاهراً تحت تأثیر فرهنگ هندوستان بوده امتزاج یافته است. همین امر که در کاوشهای نواحی مختلفه فارس تصاویر استیلیزه حیوانات نظیر آنچه در تخت جمشید وجود داشته و نیز ادوات و ابزار آرایشی و غیره شبیه به قشر اول و دوم شوش و همچنین ظرفهای سفالین از نوع ایلامی (خوزی) در تپه زالیان واقع در ناحیه مشرق فارس و در مرودشت کشف گردیده است و در تل پیر (مکران) ظروفی که خصائص ویژه هنر تخت جمشید و شوش را دارا هستند پیدا شده و نیز در بمپور و سیستان تزئینات ویژه شوش و بین‌النهرین جنوبی رواج یافته و همچنین ویژگیهای سفالینه رنگین تپه گیان و تپه موسیان در ظروف تل ابلیس (کرمان) تشخیص داده شده است، به خودی خود وجود این مناسبات را تأیید می‌کند. باید در نظر داشت که میان تپه زالیان و شوش تقریباً ۶۰۰ کیلومتر فاصله است و این شباهت فوق‌العاده بین سفال این دو ناحیه نشان می‌دهد که آنچه را ما تمدن شوش می‌نامیم، در میانه هزاره سوم پیش از میلاد در تمام ناحیه فارس نیز معمول بوده است. از همه مهمتر اینکه در ناحیه لیان در شبه جزیره بوشهر نیز آثاری از نوع آثار شوش بدست آمده است، بنابراین باید این مطلب را پذیرفت که تمام این نواحی در آن تاریخها دارای تمدن مشترکی بوده‌اند، اگر بطرف مشرق به نواحی کرمان و بلوچستان پیش برویم خواهیم دید که تمدن آن نواحی در هزاره سوم پیش از میلاد یا تمدن شوش دارای اختلافات است با اینکه شباهتهائی هم دارد. این مقایسه را با

اشیاء مکشوف در "شهداد"، "تپه یحیی"، "بپیور" و "شهر سوخته" نیز می‌توان به عمل آورد، بنابراین اینطور به نظر می‌رسد که تپه زالیان حدود شرقی این تمدن باشد. . . . نقاط شرقی نیز با اینکه شباهت‌های فوق‌العاده‌ای با شوش دارند ولی اختلافاتی دارند که موجب می‌شود آنها، جزو مجموعه دیگری قرار گیرند که مردم بین‌النهرین آنها (ماگان) می‌نامیدند و از آن نقاط مواد اولیه مختلف به ناحیه ایلام (خوزستان) می‌آوردند و راه (ملوها) از آن نقاط می‌گذشت. این راه کاروانها را بدره سند هدایت می‌نمود، اینطور به نظر می‌رسد که تنها راه دریائی خلیج فارس برای کارهای بازرگانی بین بین‌النهرین و شوش و نواحی غربی هندوستان مورد استفاده نبوده بلکه راههای زمینی نیز محل عبور کاروانهایی بوده است که این دو ناحیه بزرگ از جهان قدیم را بهم متصل می‌نموده است" (۴۵).

گاوشهایی که در شهر سوخته، "تپه یحیی" و بسیاری نقاط دیگر جنوب و جنوب شرقی ایران انجام گرفته نشان می‌دهد که روابط بسیار نزدیکی بین نواحی سکونی هندوستان و تمدنهای "موهنجودارو" و "هاراپا" از یکسو و نواحی جنوب و جنوب شرقی ایران از سوی دیگر با شوش و بین‌النهرین (از راه بحرین) برقرار بوده است. کشف دو مهر سنگی در تپه یحیی مشابه دو مهر مکشوفه در حفاریات باستانشناسی در بحرین نشان می‌دهد که "در دوران هزاره سوم پیش از میلاد ارتباط تجاری و فرهنگی میان جنوب شرقی ایران با خلیج فارس برقرار بوده است. بطور عمده می‌توان گفت که این قسمت از جنوب شرقی ایران با توجه به آثار و مدارک مکشوفه در تپه یحیی و "شهداد" (دش کویر) نقش عمده‌ای از روابط اقتصادی میان شرق و غرب ایفا کرده است" (۴۶).

کشف آثاری از خط اندیشه نگاری ایلامی در "تپه سینگ" (کاشان) و تپه یحیی (کرمان) تردیدی درباره وجود این مناسبات اقتصادی لااقل از هزاره چهارم به بعد باقی نمی‌گذارد. از وجود این مناسبات بسیار قدیم، میان غرب و جنوب شرقی ایران

۴۵ - نقل از مقاله: *Pierre de Miroshedji* در مجله باستان شناسی و هنر ایران، شماره ۷ و ۸، تابستان و پاییز سال (۱۳۵۵ برابر با ۱۹۷۱ میلادی) تحت عنوان "ظرفهای سفالین ایلامی (خوزی) در ناحیه شرق فارس".

۴۶ - "غلامعلی شاملو": "بررسی تمدنهای دره صوغان - گاوشهای تپه یحیی"، مجله باستانشناسی و هنر ایران، شماره ۶ (ص ۴۶)

سرودهای رزمی شومری نیز حکایت می‌کنند. طبق یک منظومه حماسی "ان مرکار" *En-Merkar* (پسر خدای آفتاب) برای ساختن پرستگاهی در "اریدو" *Eridu* احتیاج به مصالح ساختمانی از قبیل طلا، سنگ و سنگ لاجورد داشته که کتور او فاقد آنها بوده است و لذا تصمیم می‌گیرد کسانی را به آراتا (پشت هفت کوه) در شرق ایلام نزد حاکم آن دیار بفرستد و خلاصه در نتیجه رفت و آمدها و گفتگوها قرار می‌شود که مصالح مزبور در برابر مقادیر بسیاری غله تحویل گردد (۴۷).

کشف گردن‌بندهایی از صدف که ساکنان عهد اول سیلک به عنوان زینت بکار می‌بردند و نظائر آن که در دره‌های کوهستانی زاگرس نیز پیدا شده است دلالت بر وجود ارتباط میان سواحل خلیج فارس و این مناطق دارد، زیرا بنا بر آرمایشهایی که از جانب کارشناسان در مورد این صدفها به عمل آمده معلوم می‌شود که آنها متعلق به "انواعی است که فقط در خلیج فارس که در حدود هزار کیلومتر یا سیلک فاصله دارد بدست آمده است" (۴۸). برخی وسایل دیگر که از قبور مختلفه بدست آمده از جنس شیشه سنگی است که در آناطولی مرکزی وجود داشته است.

باری چنین به نظر می‌رسد که از پایان هزاره پنجم بعد میان اقوام ساکن کوهپایه‌های مناطق غربی ایران و ساکنین دره‌های دجله و فرات مناسباتی برقرار شده که گرچه همیشه مسالمت‌آمیز نبوده ولی هدف اقتصادی آن مسلم است، در واقع دشتهای فرات و دجله در عین اینکه از لحاظ گسترش کشاورزی و دامداری یکی از مساعدترین مناطق خاور نزدیک بشمار می‌رفته، فاقد مصالح ساختمانی و صنعتی به ویژه سنگ و چوب و فلزات بوده است به همین سبب ساکنین آن نواحی، ناچار بوده‌اند که این مصالح را از نقاط دیگر از جمله از مناطق کوهستانی غرب ایران تدارک نمایند. این نیازمندیهای اقتصادی که گاه بوسیله کاروانها، بصورت مسالمت‌آمیز رفع می‌شده، اغلب یکی از علل عمده لشکرکشی‌ها و جنگهایی بوده است که اسناد کتبی هزاره سوم و هزاره‌های بعد نمودار آن هستند. اگر چه این ارتباطات در مجموع خود، غالباً جنبه اعمال قهر برای مواد خام و دام از یکسو و

۴۷ - درباره محل "آراتا" میان محققین اختلاف است. در حالیکه برخی آنرا با منطقه‌ای که شومریان "ملاها" یا "ملوها" می‌نامیدند واقع در جنوب شرقی ایران یکی می‌دانند، برخی دیگر "آراتا" را یکی از شهرهای پیشرفته خود "ایلام" تلقی می‌کنند که هنوز جای آن در کاوشها کشف نشده است.

۴۸ - "ر. گیریشمن"، اثر پیش گفته (ص ۱۳)

دستیابی اقوام کوهستانی ایران، به ثروت‌های انباشته بین‌النهرین از سوی دیگر داشته است، معذک اهمیت آنها در استقرار مناسبات فرهنگی و اقتصادی میان این یخس ایران و سرایت تمدن‌های پیشرفته‌تر در غرب کشور ما قابل انکار نیست.

چنانکه سابقاً دیدیم همراه با پیشرفت در ابزار و ادوات کار صنعت نیز به درجات پیشرفته‌تری تکامل یافت. اختراع چرخ کوزه‌گری، کشف فلزات و دستیابی به شیوه گداختن مس و سس ترکیب آن با روی، برای تولید مفرغ، ساختن ظروف و ابزار و آلات ریختی و تولیدی از این فلزات، کشف شیوه‌های نوین برای رشن و بافتن و تهیه پوشاک پارچه‌ای، استفاده از کوره‌های آجرپزی و سنگ و چوب برای بهبود شرایط مسکن و ایجاد ساختمان‌های پرستشگاهی و غیره تدریجاً زمینه را برای تولید محصولات صنعتی بمقدار بیشتر و با کیفیت بهتر در جامعه بدوئی آماده ساخت. تردیدی نیست که نوع فعالیت صنعتی و پیدایش اشکال گوناگون نیازمندیها در درون جامعه بدوی رفته رفته موجب تقسیم و تفکیک آنها از یکدیگر گردیده و طبیعتاً نیز افراد معین برای هر یک از رشته‌های فعالیت حرفه‌ای تخصیص یافته‌اند. بدینسان تدریجاً زمینه برای پیدایش پیشه‌های مستقل فراهم گردیده است. ولی با وجود این تا هنگامی که هنوز مبادلات میان قبایل توسعه نیافته بود، تولید صنعتی حتی مدت‌ها پس از انجام نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار (تقسیم میان کشاورزی و دامداری) در چهارچوب نظام همبودی اشراکی باقی مانده است و پیشه‌ها همچنان مانند جزئی از فعالیت‌های خودکفای همبودها، بطور عمده، متوجه رفع نیازمندیهای داخلی جامعه طایفه‌ای بوده‌اند.

چنانکه سابقاً نیز متذکر شده‌ایم، نظر به شرایط مشخص تاریخی و موقعیت جغرافیائی ویژه هر یک از مناطق مختلفه ایران، میزان رشد نیروهای تولیدی و پیشرفت اقتصادی همه جا یکسان نبوده و بطورکلی در اغلب این مناطق با هزاره اول بیسی از میلاد و حتی دیرتر از آن جامعه بدوی سنت‌وار ادامه داشته است. بهمین سبب تحول پیشه‌ها و تقسیمات حرفه‌ای از چهارچوب نیازمندیهای جامعه طایفه‌ای و قبیله‌ای تجاوز نکرده است.

یکبار دیگر باید ایلام را از این حکم کلی مستثنی نمود. در واقع چنانکه از آثار کاوشی و منابع کتبی استنباط میشود، در نتیجه تحول شرایط اقتصادی ویژه این منطقه و ارتباطات وسیع بازرگانی، فرهنگی و سیاسی ایلام با بین‌النهرین و کشورهای دورتر، از پایان هزاره چهارم پیش از میلاد بعد

تولید صنعتی و تقسیمات حرفه‌ای سریعاً گسترش یافته است. موقعیت جغرافیائی ایلام در سر راه بازرگانی بین‌المللی از یکسو و بسط روز افزون مبادلات از سوی دیگر، تولید صنعتی برای بازار را بصورت یکی از ضرورت‌های اقتصادی جامعه ایلامی در آورده و موجب جدا شدن هر چه بیشتر پیشه‌ها از کشاورزی و پیشرفت محسوس صنایع پیشه‌وری و مبادلاتی گردیده است. ظاهراً دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار، یعنی جدا شدن پیشه‌ها از کشاورزی، در پایان هزاره چهارم یا اوائل هزاره سوم پیش از میلاد در شوش و در برخی دیگر از نواحی جزء ایلام تحقق یافته است.

بسیاری از اسناد کتبی مربوط به هزاره دوم نشان میدهد که در این دوران نه تنها پیشه‌های متنوعی در شوش و شهرهای دیگر ایلام وجود داشته بلکه تولید پیشه‌وری بطور قطع رشته مهمی از اقتصاد ایلام را تشکیل میداده است. نامهای برخی از این پیشه‌وران در اسناد کتبی هزاره دوم منعکس است از جمله بنا (بانو) *Banu* نجار (تنگرو) *Nangaru* نانوا (نوخاتی‌مو) *Nukhatimma* کوزه‌گر (پاخ‌هارو) *Pahharu* آهنگر (نایاه) *Nappah* باغبان (نوکاری‌بو) *Nukaribu* و غیره.

از اینکه در برخی از مدارک مزبور افرادی بنام فرزندان پیشه‌وران (۴۹) خوانده شده‌اند چنین برمیآید که اولاً پیشه‌ها بطور ارثی منتقل میشده و ثانیاً پیشه‌وران محتملاً از دوران پیش از هزاره دوم بصورت کاست مشخصی، از دیگر قشرهای جامعه جدا شده بودند. کتیبه بزرگ شیل‌هاک این شوشی‌ناک (نیمه آخر هزاره دوم) که از دهکده‌ها و نقاط مسکونی ویژه پیشه‌وران واقع در غرب و شمال غربی ایلام یاد میکند و از جمله به دهکده نجاران (بیت‌نانگاری) *Beyt Nangari* و دهکده آهنگران (بیت‌ناپاهی) *Beyt Nanpahi* اشاره مینماید. فرینه قوی بر تاءئید جدائی رسنه پیشه‌وران است. محتملاً در مجاورت شهرهای دیگر ایلام نیز نظیر این دهکده‌های پیشه‌وران وجود داشته است.

درباره دیگر نواحی غربی ایران مدارکی در دست نیست. همین قدر معلوم است که قبایل "لولوبی و کاسی" که از زمانهای قدیم با همسایگان غربی خود (بین‌النهرین) تماس بیشتری داشتند هر دو سطح رشد بالنسبه پیشرفته‌تری یافته بودند ولی بهر حال تا هزاره یکم پیش از میلاد هنوز

۴۹ - "ماره‌مش اوم‌مانی" *Mare-mesh-ummani* (فرزندان پیشه‌وران) در سند (شماره ۳: ۳۸۱) - به نقل از اثر پیش گفته "یوسیف اف"، (ص ۴۷) زیر نویس ۱۴۳ آن اثر.

نمی‌توان احتمال داد که روند جدائی بیته‌ها از کشاورزی در میان این اقوام به اتمام رسیده باشد.

اگر چه دربارهٔ لولوبیان^{۵۰} منابع آشوری در قرن نهم پیش از میلاد از وجود پیشه‌های (فلزکاری) بسیار متکامل که مستلزم وجود بیشینه و سنت فنی بالنسبه قدیم است، سخن می‌گویند^(۵۰) و از سوی دیگر با وجود اینکه آثار مفرغین بسیاری که در لرستان کشف شده و در باستانشناسی بنام "مفرغ لرستانی" نامگذاری شده (تاریخ تقریبی آنها بین ۱۳۰۰ تا ۷۵۰ پیش از میلاد تخمین زده میشود) دلالت بر حیره‌دستی شگفت‌آور پیشه‌وران آفرینندهٔ آن آثار دارد^(۵۱)، معذالک نمی‌توان آثار مزبور را از حدود صنایع پیشه‌وری در چهارچوب نظام قبیل‌های فراتر دانست.

بطور کلی نواحی کوهستانی غربی و نیز نقاط مرکزی و شرقی ایران، علی‌رغم مصنوعات بسیار جالبی که از مردم آن مناطق بجای مانده‌است، در هزارهٔ اول پیش از میلاد هنوز آخرین مراحل سازمان جماعت بدوی را از سرنگذرانده بودند و لذا از بحولات پیشرفت‌تر اقتصادی که موجب جدائی صنعت از کشاورزی میشود نمی‌توان سخنی گفت.

کاوشهایی که در "مارلیک" واقع در جنوب غربی دریای خزر (استان گیلان) بوسیلهٔ یک هیئت باستانشناس ایرانی از سال ۱۳۴۰ (۱۹۶۱) بعد انجام شده گواه آنست که ساکنین نواحی شمالی ایران لااقل در اواخر هزارهٔ دوم پیش از میلاد بزندگی اقتصادی و فرهنگی پیشرفته‌ای دست یافته و براین دلالت میکند که در این قسمت از دامنه سرسبز و پوشیده از جنگل جبال البرز به دامداری و کشاورزی اشغال داشته‌اند. مجسمه‌های سفالین گاو نر و گاو میش که هم در "فیور" مارلیک^{۵۱} و هم در "املش" (مازندران) بدست آمده‌است، نشان می‌دهد که اقوام ساکن نواحی شمالی ایران (برخلاف قبایل نیمه اسکان یافته بخش غربی ایران) زندگی اسکان یافته زراعتی داشته و به پرورش گاو و گاو میشی اشتغال داشته‌اند. خانه‌های متعددی که حفاریات "مارلیک" آشکار ساخته گواه دیگری بر این زندگی اسکان یافته‌است. مجسمهٔ مفرغینی از گاو نر که در روی چهارچرخ قرار گرفته و از آثار کشف شده در گورستانهای "مارلیک" است نشان‌های از اهمیت فوق‌العاده این حیوان در زندگانی اقتصادی

۵۰ - "م. ا. دیاکونوف"، تاریخ ماد، ترجمهٔ فارسی، (ص ۱۸۰ - ۱۸۱)

۵۱ - "بسیاری از اشیاء برنزی که تحت نام (برنز لرستان) معروف شده... متعلق به نواحی خوزستان، کردستان و آذربایجان و طالش و قفقاز میباشد."
"ل. واندربرگ"، اثر پیش گفته، (ص ۹۲)

مردم این منطقه و در عین حال حاکی از جنبه مذهبی کشاورزی، نزد اقوام مزبور است.

ظروف زرین و سیمین و مفرغین، سفالینه‌های منقوش و سلاحهایی که از ۵۰ گور کاوش شده مارلیک بدست آمده، مجسمه زرین انسانی که دست بسپته، ظاهرًا در خدمت الوهیت قبیله ایستاده است، مجسمه‌ها و نقوش حیوانات اساطیری روی ظروف و غیره حاکی از چیره‌دستی صنعتگران و درجه رفیع فنی و هنری پیشه‌وران گیلانی آن عصر است. از اشیاء متعدد و آثار نفیسی که در کاوشهای مارلیک بدست آمده چنین برمی‌آید که در هزاره دوم و یکم پیش از میلاد شمال ایران بیزیکی از مراکز عمده تلاقی جریانهای مختلف فرهنگی و مبادله دستاوردهای فنی و صنعتی بوده است. مصنوعات مارلیک در عین اینکه ارتباط با هنر لرستانی و آذربایجانی را آشکار می‌سازد، الهام‌گیری از هنر تزئینی آشوری را نیز نشان می‌دهد.

برای آنکه بتوان منظره کامل‌تری از فرهنگ و تحول اجتماعی نواحی شمالی ایران در دست داشت باید منتظر کاوشهای دیگری در استانهای مازندران و گیلان و گرگان بود.

ایلام یکی از نمونه‌های بارز ارتباطات بازرگانی ایران در ازمنه بسیار دور است. اسناد سومری وجود داد و ستد میان ایلام و بین‌النهرین را از آغاز هزاره سوم پیش از میلاد اثبات میکنند. (۵۲) ایلام بعنوان کشور چوبهای جنگلی، بویژه چوب درخت سدر معروف بوده است و از آنجا علاوه بر چوب و سنگ، نقره خام و فلزات به بین‌النهرین وارد میشده است. ایلام در عین حال محل عبوری برای محصولات مناطق دیگر ایران (از جمله مس و طلا و روی و انواع مختلف سنگ و چوب که برای ساختمان کاخها و پرستشگاهها بکار میرفت و نیز سرب از ارمنستان و لاجورد که از بدخشان به کشورهای بین‌النهرین حمل میشد) بشمار میرفت.

بطوریکه اسناد کتبی نشان میدهد در دوران سومین سلسله اور *Ur* (پایان هزاره سوم پیش از میلاد) ارتباطات بازرگانی میان ایلام و بین‌النهرین گسترش فوق‌العاده‌ای یافته است و بازرگانان دو طرف در کشورهای یکدیگر رفت و آمد داشتند. در این دوران بازرگانی از راه خلیج فارس و بنادر لیان *Lyan*؛ (بوشهر کنونی)، دیلمون *Di Ummun* یعنی

(بحرین) ، "ماگان" *Magan* (احتمالا "در سواحل عمان) و "ملوها" *Meluhā*)
 ظاهرا "دره سند) که در زمان دولت اگد (احتمالا "پیش از آن) وجود داشت رونق
 بسزائی یافت و در این مورد ایلام نه تنها نقش واسط را ایفا مینموده بلکه
 خود نیز اصالتا " در این بازرگانی و حمل و نقل شرکت داشته است . از
 راههای خلیج فارس که غالبا " تحت نفوذ ایلام بود با مصر و عربستان و
 هندوستان ارتباطات وسیعی برقرار شده بود . از طریق "ماگان" که بواسطه
 موقعیت جغرافیائی خود بصورت مرکز گردآئی محصولات شرق در آمده
 بود ، از هندوستان (چوبهای تجملی ، عود و صندل ، ادویه ، عاج و مروارید) از
 عربستان (طلا) و از ایران (سنگهای گرانبها و فلزات) حمل و مبادله میشد .
 بهرحال چنین بنظر میرسد که در مناسبات وسیع دادوستد میان
 بینالنهرین و افوامی که در درون ملت خلیج فارس ، در بای سرخ و مدینراته
 قرار گرفته بودند از یکسو و مناسبات اقتصادی که از راه ایران با اقوام ساکن
 آسیای میانه از سوی دیگر وجود داشت ، ایلام نقش ارتباطی مهمی داشته
 است .

مبادله اجناس و وساطت در ارتباطات ، ایلام را در هزاره چهارم و
 سوم بصورت یکی از مراکز دادوستد بینالمللی در آورد و این خود یکی از
 علل پیشرفت شگرفی است که در جامعه ایلامی ، بویژه در منطقه شوش متهود
 است . اختراع خط ایلامی مقدم *Proto-Elamite* تقریبا " همزمان با خط
 سومری در نیمه دوم هزاره سوم (احتمالا " در حدود ۲۶۰۰ پیش از میلاد)
 خود یکی از شواهد مسلم این ارتباطات اقتصادی و فرهنگی میان ایلام و
 بینالنهرین بشمار میرود . خط ایلامی مقدم ، مرکب از تقریبا " یکهزار علامت
 که اغلب جنبه اندیشه نگاری دارد ، در عین الهام یافتن از خط سومری ، خط
 مستقل ویژه ای است که بنا بر نیازمندیهای خاص جامعه ایلامی تنظیم شده
 است . اسناد نگاشته شده به این خط با صراحت جنبه اقتصادی آن و
 استفاده محاسباتی و تجارتنی از آنرا آشکار مسازد . این خط که بزودی از
 روی خط سومری و اگدی ولی با ویژگیهای ایلامی اصلاح و تکمیل گردید ،
 نشانه دیگری از بسط مناسبات اقتصادی است زیرا در آن عصر زبان و خط
 سومری و اگدی بهترین وسیله مبادلات تجارتنی بوده و جنبه بینالمللی
 داشته است .

بخش یکم

همبودی دودمانی نخستین شکل سازمانی جامعه بدوی

فصل اول

روند تکاملی همبودی (۵۳) بَدَوِی

دربارهٔ این مسئله که نخستین جماعات انسانی ساکن سرزمین ایران بطور گروهی زندگی و تولید می‌کرده‌اند جای هیچگونه تردید نیست. آثاری که در غارها از مراحل مختلفهٔ اعصار سنگ بجای مانده است بخوبی این نکته را روش می‌سازد که هر یک از گروههای انسانی مزبور، سکناى مشترک، تولید و تغذیهٔ مشترک داشته‌اند. در حالیکه ابزارهای مکشوفه در غارهای "هوتو"، تمته، لخ اسپور (خونیک)، بیستون و کمر بند" حاکی از وسائل کار مشترک است، استخوانهای شکار بسیاری که در این مساکن ابتدائی کشف شده بیانگر این واقعیت است که گروههای انسانی مزبور مشترکا "تغذیه میکرده‌اند. بدیهی است که چنین اشتراک و برابری در زندگی مادی، بدون تولید جمعی و کار مشترک منصور نیست.

نظر باینکه شکار، عمده وسیلهٔ زیست گروه را تشکیل میداده است، کهن‌ترین انسانها بصورت گروههای فشرده با هم در جستجوی طعمه حرکت میکردند و با وسائل بسیار ابتدائی خود منفقا "غذای روزانهٔ گروه را بچنگ می‌آوردند. این گروههای انسانی با وجود وضع بسیار ابتدائی خود و در پست‌ترین شرایط، از پیشرفته‌ترین گله‌های حیوانات ممتاز بوده‌اند زیرا کار آگاهانه، چنان نیروی پرتوانی به آنها میبخشید که برپایهٔ آن ناتوانی فردی جبران میگردد و گروه را برفع دشواریها و نیل بهدف مشخص در برابر نیروهای طبیعت یاری میرساند.

بی‌تردید وجود همین تفاوت کیفی میان گروههای انسانی و گله‌های حیوانی است که در روند پرحادثهٔ نبرد با طبیعت، انسان را بر نیرومندترین ددان مسلط کرده و عرصهٔ زمین را برای نوع انسان، مسلّم ساخته است. مزیت دیگر انسان بر پیشرفته‌ترین حیوانات این است که برای انجام هدف تنها از غریزه و نیروی جسمانی خود استفاده نمی‌کند بلکه با اسنمداد از وسائلی که در جهت هدف می‌سازد قدرت جسمانی خویش را افزایش می‌بخشد. نخستین انسانها، محصور و وابسته به طبیعت دست نخورده‌ای بودند که بر آنها احاطه داشت. مبارزه علیه طبیعت، با وسایل ابتدائی بسیار دشوار و خردکننده بود. سنگ یا استخوانی که برحمت تراشیده شده، یا چوبدستی خشنی که کم‌وبیش برای کوفتن و کندن و نواختن آماده شده بود نخستین ابزار کار آنها بشمار میرفت. این آلات کار در حقیقت دنبالهٔ مصنوعی اعضاء بدن آنها بشمار میرفت: سنگ دنبالهٔ مشت و چوب بمنزلهٔ امتداد بازوی انسان بود.

ناچیزی وسایل کار، وجود مخاطرات عدیده و لزوم جبران ناتوانی انفرادی بوسیلهٔ نیروی جمعی، زندگی مشترک، همکاری و همبودی را به نخستین انسانها بصورت ضروری مطلق و حیاتی نحلیل نمود زیرا در آن شرایط جر بوسیلهٔ همکاری و دفاع جمعی ادامهٔ زندگی میسر نمی‌بود. بنابراین زندگی اجتماعی و همکاری انسانها از طبیعت برخاسته و جزء تفکیک ناپذیر و جبری زندگی بشری است بهمین جهت "همبودی" که شرط ضرور تولید در جامعهٔ بدوی انسانی است بخودی خود مقروض است و لذا نیازی به اثبات ندارد. این حقیقتی است که بررسیها و آثار مکشوفه در ایران و سراسر جهان نشان میدهد.

کار مشترک، مسکن مشترک و آتشی مشترک با ضرورتی طبیعی گروههای انسانی را پیرامون کانون مشرکی مجتمع نمود و براین اساس تحول مناسبات اجتماعی آغاز گردید.

مرحله‌ای از دوران میانهٔ سنگ کهن که به مرحلهٔ فرهنگ موستری *Moustérien* معروف است و آثاری از آن مرحله در کشور ما از جمله در غار "لج اسپور" (خونیک: نزدیک قائن) کشف شده است این بحکیم مناسبات اجتماعی را که ناشی از ضرورت طبیعی همبودی انسانهاست نشان میدهد. از آثاری که در غار "موستیه" و جاهای دیگر کشف شده چنین بر می‌آید که انسانهای "نماندرتال" به ضرورت تمیزکردن محل سکناي خود پی برده و آشغالهای (آشپزخانه) خود را بخارج از غار انتقال میداده‌اند. این فاکت بخودی خود نشانه‌ای از سازمان یافتن زندگی جمعی است.

بهرحال بدوی‌ترین سازمان اجتماعی که تاکنون شناخته شده و هسته اقتصادی - اجتماعی نسبتاً "رشدیافته‌ای را نشان میدهد عبارت از همبود دودمانی یا جماعت ظایفه‌ای است. همبود دودمانی که در واقع اتحاد اقتصادی - اجتماعی خویشاوندان است، و بر پایه همخونی قرار دارد ظاهراً "در دوران متاخر سنگ کهن یا آغاز عصر سنگ میانه، بوجود آمده است و منطقیاً باید از سازمان پست‌تری - شاید از همان مرحله "ارین‌یاکی" دوران متاخر سنگ‌کهن (که طول آن از ۴۰ تا ۱۳ هزار سال پیش تخمین زده میشود و آثاری از آن در "غار بیستون" کشف شده است) - بیرون آمده باشد ولی تاکنون آثاری مقدم بر همبود دودمانی بدست نیامده است.

چنین بنظر میرسد که پیشرفت نیروهای مولد در دوران گذار به عصر سنگ میانه (که تکمیل تیروکمان و توسعه استفاده از آترا باید مهمترین دستاورد این عصر بشمار آورد)، امکان تاءمین زندگی با تعداد کمتری از افراد را بوجود آورده و موجب آن گشته است که گروههای کوچکتر و لسی پیوسته‌تر، از جماعت بدوی جدا شده به کانون‌های بهم پیوسته تولیدی تبدیل گردند.

تنها پایه طبیعی پیوستگی جماعات بدوی، غیر از همکاری برای تغذیه، عبارت از همخونی بود و این خویشاوندی نیز در شرایط آمیزش جنسی آن عصر جز از طریق انتساب به مادر امکان وجود نداشت. لذا نخستین سازمان اجتماعی قهراً "بصورت همبودهای دودمانی از تبار مادری" درآمد.

چنانکه از آثار مکشوفه در غارهای "کمبرند"، "بیستون" و "تنگ پیده" مستفاد میشود تعداد افراد جماعات مختلفی که با هم در این غارها، از مرحله مؤخر سنگ‌کهن تا پایان عصر سنگ میانه میزیسته‌اند از چندین ده نفر تجاوز نمیکرده است و این خود شاید دلالت بر آن داشته باشد که لااقل در پایان سنگ میانه (مزولیت)، تقسیم گروه‌های انسانی بر اساس همخونی و دودمانی، امر انجام یافته‌ای بوده است.

در مباحث آینده خواهیم دید که آثار مکشوفه از دوران بعدی (مرحله مقدم سنگ‌نو)، وجود همبودهای دودمانی بر پایه انتساب به تبار مادری را در کشور ما اثبات میکنند.

بدیهی است چنین سازمانی نمی‌تواند یکباره و خودبخود در دوران سنگ‌نو در کشور ما بوجود آمده باشد و بنابراین میتوان منطقیاً باین نتیجه رسید که مقدمات تشکیل چنین همبودهایی لااقل در پایان عصر سنگ میانه، فراهم گردیده است. جامعه‌شناسی عمومی نشان میدهد که در عهد سنگ میانه (میان سنگی) و دوران مقدم سنگ‌نو چنین همبودهای دودمانی در

فلسطین، آسیای صغیر، قفقاز، کریمه، آسیای میانه، بین‌النهرین و افریقای شمالی وجود داشته‌اند. از سوی دیگر بنا بر تحقیقاتی که جامعه‌شناسی معاصر انجام داده، مسلم گردیده است که در اکثر نقاط جهان، خویشاوندی، از اشکال مختلفه، انتساب به دوره مادری بسوی اشکال مستنی بر تبار پدري تحول یافته است (۵۴).

در واقع در مراحل بدوی همبودی دودمانی، در نتیجه، بوجود آمدن شرایط معینی، زن رفته رفته مقام مهمتری را احراز نموده بود، زیرا از سوئی وی پایه عینی و مشخص تولید نسل و همخونی که شرط بقاء طایفه و مناسبات تولید بود، بشمار می‌رفت و از سوی دیگر، محصولات شکار که با ابزار و ادوات ابتدائی بدست می‌آمد و نتیجه آن با وجود پیشرفتی که در تکمیل نیروکمان شده بود، به بخت و اقبال نکارچیان بستگی داشت نمی‌توانست برای تاءمین غذای تمام افراد طایفه، وسیله مطمئنی باشد. در این شرایط، اهلی کردن برخی از حیوانات و اشکال ابتدائی زراعت و دامپروری رفته رفته اهمیت اقتصادی بزرگی کسب می‌نمود، زیرا منبع تغذیه مطمئن‌تر و منظم‌تری برای طایفه بشمار می‌رفت. نظر باینکه در این اقتصاد بدوی، دامپروری و نیز مقدمات کشاورزی وظیفه خاص زنان محسوب می‌شد، نقش اقتصادی زن چه به مثابه پایه عینی و مشخص بقاء طایفه (یعنی نخستین شرط ادامه کار و تولید در آن جامعه) و چه بمنزله تولید کننده مستقیم بخش منظم‌تر و مطمئن‌تر وسائل زیست، بیش از پیش توسعه یافت.

باستانشناس فرانسوی، ژمان گیرشمن از آثاری که نحت رهبری وی در غار تنگ‌پیده کشف شده است چنین نتیجه‌گیری میکند که در جامعه ابتدائی

۵۴ - "ج. پ. مردوخ" G.P. Murdoch از مطالعه و تطبیق فاکت‌های مربوط به ۵۷۷ جامعه‌ای که بمنزله نمونه برای سراسر جهان اختیار نموده است، باین نتیجه می‌رسد که در مجموع، جهان خویشاوندی از اشکال متنوع دوده مادری تدریجاً "به اشکال مختلفه انتساب به دودمان پدري تحول یافته است. G.P. Murdoch: Social Structure به نقل از مقدمه "موریس گودلیه" Maurice Godelier در کتاب - (sur les sociétés pré-capitalistes), Paris, Editions Sociales, 1970 بدینسان جامعه‌شناسی معاصر بر پایه فاکت‌های بسیاری که در قرن اخیر بدست آمده است نتیجه‌گیریهای "ل. مرگان" در Ancient society را که پایه بررسیهای "فریدریش انگلس" در اثر معروف وی (منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت) قرار گرفته، تاءید میکند.

"تنگ‌پنده" (پیش از هزاره چهارم قبل از میلاد) "وظیفه" مخصوصی بعهده زن گذاشته شده بود. وی گذشته از آنکه نگهبان آتش و شاید اختراع کننده و سازنده ظروف سفالین بود، می‌بایست چویدستی بدست گرفته و در گوها به جستجوی ریشه‌های خوردنی نباتات یا جمع‌آوری عیوه‌های وحشی بپردازد. شناسائی گیاهان و فصل روئیدن آنها و دانه‌هایی که می‌آوردند مورد مشاهدات طولانی و مداوم بود و او را به آزمایش کشت و ورز هدایت می‌کرد. نخستین مساعی وی در باب کشاورزی، در زمینهای رسوبی، انجام گرفت و در همان حال که مرد اندک پیشرفتی کرده بود زن با کشاورزی ابتدائی خود در دوره حجر متاخر که اقامت در غار بدان متعلق است ابداعات بسیار می‌نمود." (۵۵)

این واقعیت در عین حال نشانه آنست که به نسبت پیشرفت نیروهای بارآور و بفرنج شدن زندگی تولیدی نزد جماعات بدوی ایرانی، ناچار مناسبات اجتماعی نیز بفرنج‌تر شده‌است و تدریجا "تقسیم کار، که ساده‌ترین شکل آن: تقسیم طبیعی کار بر حسب جنس و سن است شکل گرفته و با توسعه نیروهای بارآور اسنفرار یافته است. مثلا "شکار کار مردان و چیدن و جمع‌آوری میوه، یافتن گیاهها و نباتات غذایی، وظیفه مشخص زنان شمرده شده است. با احتمال قوی این تقسیم کار طبیعی در دوران متاخر سنگ کهن یا آغاز عصر سنگ‌میانه روی داده‌است.

بنا بمراتب فوق چنین بنظر می‌رسد که جماعات بدوی ساکن سرزمین ایران در اواخر عصر سنگ‌میانه (مزولیت)، بموازات پیشرفت نیروهای مولد، دو مرحله تحولی را طی کرده‌اند، یعنی از سوئی به گروههای کوچکتر و لی پیوسته‌تر تولیدی بر پایه همخونی تقسیم شده و همبودهای دودمانی شکارچیان را تشکیل داده‌اند و از سوی دیگر در درون هر همبود دودمانی امور تولیدی بر حسب جنس و سن تقسیم شده است. این دو تحول عمده بهمراه تکامل ابزار تولید، موجب آن گردید که در دوران سنگ‌میانه بارآوری کار، بحقیاس وسیعتری افزایش یابد و شرایط زیست همبودیهای دودمانی بهتر شود. با توسعه نیروهای بارآور، بویژه هنگامی که در پایان این عهد، انسان دست، به اهلی کردن حیوانات زد و پس از آنکه شیرویشم دام را مورد استفاده قرار داد، نقش اقتصادی زن در جامعه بمراتب بیشتر و با اهمیت‌تر شد و همبودهای دودمانی شکارچیان و دامپروران که بر پایه خویشاوندی از دوده مادری استوار بود تحکیم پذیرفت و توسعه یافت.

با توسعه کشاورزی و گسترش دهزیستی نوع جدیدی از همبودی، بصورت همبودی زراعی بوجود می‌آید، که ما آنرا به اصطلاح اوستائی "ویس" (۵۶) می‌خوانیم.

"ویس" در مرحله بدوی خود، هم محل سکونت مشترک جماعت، هم کانون همبودی طایفه منحص و هم پایگاه تولید جمعی گروه و مالکیت مشترک آنست. این سه خصلت "ویس ابتدائی" مجموعه واحدی را تشکیل میدهد که هر یک تابع شرایط پویائی مشخص خود است و لذا در عین تاءثیر متقابل در حفظ وحدت همبود هر یک جداگانه، نطفه‌های تجزیه و فروپاشی همبود طایفه‌ای را در بردارد.

در واقع با افزایش جمعیت، مسئله خانه واحد، منتفی می‌شود و ناگزیر جای را به تعداد خانه‌ها می‌سپارد. طایفه بحدی بزرگ شده است که افراد آن در خانه واحد، جا نمی‌گیرند. از سوی دیگر تحول درونی طایفه، گروه‌هایی از نسل‌های مختلف بوجود می‌آورد که با افزایش طبیعی جمعیت و مقتضیات آمیزشی، دیگر نمی‌توانند در کنار هم و در خانه واحدی زندگی نمایند و مجبور به اختیار سکناى دیگری، حواه در جنب خانه بدوی و حواه دورتر از آن می‌شوند. این همان پدیده‌های است که در مورد تحول دهکده‌های باستانی "سیلک، شوتس، و تپه‌یحیی" دیدیم. ولی این جدائی سکناى افراد گروه، هنوز بمعنای پیدایش واحدهای جدا از همبودی طایفه‌ای نیست، زیرا با اینکه خانواده در مجموعه نظام طایفه‌ای عنصر پویائی را تشکیل میدهد معذالک همخونی و پیوندهای خویشاوندی ولو بصورت عامل منفعل (۵۷) تا زمانی که

۵۶ - درباره واژه "ویس" و تحول مفهومی آن در دورانهای مختلفه در یکی از مباحث آینده مفصل‌تر گفتگو خواهیم نمود. (صفحه ۱۲۳-۱۲۸) نیز رجوع شود به زیر نویس شماره (۱۴۱)

۵۷ - "خانواده عاملی پوینده‌است و هیچگاه ایستا نیست و بمرور که جامعه از درجه ساده‌تر به عالی‌تر می‌رود خانواده نیز از شکل پست‌تر به شکل بالاتر ارتقاء پیدا می‌کند. بالعکس نظامهای خویشاوندی جنبه منفعل دارند. فقط طی فواصل طولانی است که ترقیاتی را که خانواده در طول زمان کرده‌است ثبت میکند و تحول قاطع هنگامی به آنها تحمیل می‌شود که خانواده بطور قطع تحول یافته‌است."

"لی. مرگان" L. Morgan به نقل از "فردریش انگلس" در کتاب "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" ترجمه فرانسه چاپ

Éditions du Progrès، مگو، ۱۹۷۹، (ص ۳۷)

دیگر عوامل اقتصادی و اجتماعی تغییر وضع را ایجاب نکرده‌اند، پیوستگی درون طایفه‌ای را تاءمین میکند.

"تولید ویسی" در آغاز در چهارچوب طبیعی ولی بفرنجی انجام میگیرد، یعنی در عین اینکه یک همکاری ساده اقتصادی است یک پیوستگی طایفه‌ای و یک همبستگی ایدئولوژیک را تشکیل میدهد. بدیگر سخن، فعالیت اقتصادی جز در چهارچوب "ویسی" امکان ندارد و لذا بدون پیوستگی طایفه‌ای و وابستگی به همبود مقدور نیست. و طایفه نیز، بدون علائق خویشاوندی و معتقدات مشخص طایفه‌ای، وجود خارجی ندارد.

بدیهی است که در این شرایط، چون استیلا بر مهمترین وسیله تولید و باز تولید، یعنی زمین، بوسیله جماعت طایفه‌ای به مثابه واحد اقتصادی - اجتماعی انجام میگیرد، ضرورتاً "مالکیت بر این مورد تصرف نیز در چهارچوب همبود طایفه‌ای که در "ویسی" تجلی یافت است تحقق پیدا می‌کند و لذا تولید بر پایه کار و مالکیت مشترک همه افراد "ویسی" انجام می‌گیرد. در اینجا شکل مالکیت مشترک زمین با شکل مالکیت همبودی پیشین که تولید عمدتاً "مبتنی بر شکار و ماهیگیری است، تفاوت کیفی پیدا می‌کند. بعکس جماعات کشاورز اسکان یافته، همبودهائی که شکار و ماهیگیری پایه مادی زندگی‌شان را تشکیل میداد ناگزیر مستمراً "در حرکت بودند و اغلب از محلی به محل دیگر نقل مکان میکردند.

بهمین سبب برای آنها تصرف زمین بمنزله سرزمین شکار یا صید و یا بمنزله چراگاه دام (پس از آغاز دامداری) مطرح بود نه مالکیت خود زمین. آنچه این جماعات بدوی مشترکاً "به تملک خود در می‌آوردند محصول طبیعی و خود روی زمین بود، نه خود زمین، بمنزله وسیله تولید. اینان شکارگاه یا چراگاه معینی را متفقاً "متصرف می‌شدند و فقط تا هنگامی که در آن ناحیه بودند از آن، بعنوان زمین شکار یا چراگاه متعلق به طایفه یا قبیله، در برابر اقوام دیگر دفاع میکردند. با تشکیل ویسها، مالکیت مشترک زمین شکل ثابت‌تر و تکامل یافته‌تری پیدا نمود و تصرف موقت جای خود را بمالکیت ثابت همبود زراعتی: (ویسی) داد. در این حال برخورد فرد (نسبت بمالکیت زمین و وسائل تولید، نسبت به شرایط کار و تولید) برخوردی جمعی است نه شخصی: زیرا در جماعات بدوی، فرد (بمثابه جزء لاینفک همبود) خارج از طایفه مفهومی ندارد. زمین مشترکاً "و از جانب مجموع طایفه تصرف شده و لذا فرد مالکیت خویش را فقط در درون و از طریق آن تصویر می‌کند. شخصیت او در وجود طایفه و عضویت در آن، صورت بیان پیدا می‌کند، در خارج از طایفه صاحب هیچ چیز نیست و در درون طایفه، مالک مشاع همه چیز است. اگر

زمین را متعلق بخود می‌شمارد برای آنست که یکی از اعضاء طایفه است و زمین و وسائل تولید متترکا " از آن مجموع طایفه است . چنانکه مثلا " هر فرد زبانی را که به آن تکلم می‌کند زبان خود می‌شمارد در حالیکه این زبان متعلق به جماعت مشخصی است که فرد مزبور عضو آنست . اگر او صاحب این زبان است برای آنست که این زبان از آن جماعت معنی است و لذا او از طریق زبان جماعت، دارای زبان خود شده است به بالعکس (۵۸) .

بدینسان مالکیت مشترک "همبود" بر-زمین ، سکای مشترک ، کاروتولید مشترک-وئسی ابتدائی" را بصورت واحد اقتصادی خودکفا بمنظور رفع نیازمندیهای مشترک طایفه، مشخصی در می‌آورد . وئس ابتدائی، چون مستلزم وحدت تولید و مصرف است در درون آن کشاورزی ، دامداری و صنعت "نوعی فعالیت اقتصادی مکمل یکدیگر را که متوجه هدف واحد است، تشکیل می‌دهند . بدیگر سخن بهنگام تشکیل "ویسها" و در آغاز زندگی اسکان یافته، زراعی هنوز دو تقسیم عمده، اجتماعی کار ، یعنی جدا شدن دامداری از کشاورزی و صنعت از کشاورزی "بوقوع نییوسته است . بعدا " خواهیم دید که در چه شرایط و در نتیجه، چه عوامل داخلی و خارجی این وحدت میان سه رشته فعالیت اقتصادی رفته رفته متزلزل می‌شود و بد تجزیه این رشتههای تولیدی و دگرگونی زندگی وئسی می‌انجامد .

به موازات تغییراتی که در شکل و محوای همبودهای ابتدائی، بوجود آمد و پس از آنکه احتملا " در اواخر عهد سنگ‌میانه یا اوائل سنگ نو همبودهای قومی بصورت قبایل تشکیل گردید، در وضع طایفه و مناسبات خانوادگی نیز که پایه اساسی همبودی ابتدائی است تحولاتی روی داد و بهمراه آن شکل سازمان همبود دودمانی نیز دستخوش تغییرات ریشه‌ای گردید . تحولات مزبور نظام جدیدی را بوجود آورد که در عین دارا بودن برخی از ویژگیهای همبودی پیشین، بر پایه نهادهای نوئی استوار بود . این نظام، که از این پس تا تشکیل جامعه طبقاتی و پیدایش دولت، مبنای رژیم اجتماعی جامعه بدوی می‌گردد، همانست که در جامعه‌شناسی معاصر بر اساس

۵۸ - "تصور اینکه زبان محصول یک انسان منفرد است تصور باطلی است ، چنانکه در مورد مالکیت (بحث در مورد مالکیت همبودی است) نیز عینا " چنین است " . (کارل مارکس: " اشکالی که مقدم بر تولید سرمایه‌داری هستند " ترجمه بزبان فرانسه در مجموعه مرکز مطالعات و تحقیقات مارکسیستی تحت عنوان ، *sur les sociétés précapitalistes* (Textes choisis de Marx, Engels, Lénine), p: 199

سوابق یونانی و رومی آن "ژنس" *Gens* نامیده شده است و ما می‌توانیم آنرا نظر به فقدان اصطلاح ویژه‌های در زبان کنونی فارسی، طبق تقسیمات اوستائی نظام ژنتی یا زنتوئی *Zantu* بخوانیم.

چنانکه سابقاً گفته شد زمینه‌های همبودهای دودمانی بر پایه تبار مادری از دوران سنگ‌کهن یا آغاز سنگ‌میانه در میان جماعات ساکن سرزمین کشور ما پدید شده بود و "سازمان ژنتی" که در نتیجه تحول مناسبات خویشاوندی از بطن آن جامعه پیشین بیرون آمده بود پس از گذار به دوران کشاورزی اسکان یافته با شکل پیشرفته‌تری به "همبودی ویسی" انتقال یافت. بنابراین سازمان درونی "ویس‌ها" از آغاز بر اساس نظام "ژنتی" استوار گردیده است.

در تمام مراحل بعدی و طی ادوار طولانی تا مراحل آخر تجزیه و فروپاشی جامعه بدوی که به عهد مفرغ و آهن می‌پیوندد، مناسبات تولید بر پایه نظام ژنتی-بر اساس مالکیت مشترک بر وسائل تولید (بویژه زمین و آب) و بطور عمده بر مبنای تولید و توزیع جمعی-استوار بوده است.

بهمین سبب این نخستین ساختار اقتصادی - اجتماعی در مجموع خود همبودی بدوی *Communauté primitive* یا کمونیسیم بدوی *Communisme primitif* خوانده می‌شود.

فصل دوم

ژنت و نظام ژنتی - تحول خانواده و مناسبات خویشاوندی

در جامعه شناسی، "ژنس" لاتینی و "گنوس" یونانی بطور کلی به گروه‌هایی از خویشاوندان هم‌خون اطلاق می‌شود که خویشتن را منسب بیک منشاء مشترک (جده یا جد طایفه و قبیله) می‌دانند و برحسب نهادها و سنت‌های اجتماعی و دینی خاص بصورت جماعت ویژه بهم بیوسدهای سازمان یافته‌اند (۵۹) و بدینسان خود را از دیگر قبایل متمایز می‌شمرند. این جهات پیوستگی درونی که در عین حال وجوه تمایز آن با دیگر گروه‌ها را تشکیل می‌دهد معمولاً در نام ویژه قبیله‌ای و طایفه‌ای منجلی می‌شود.

۵۹ - "ف. انگلس" "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" ترجمه فرانسه چاپ مگو (ص ۱۰۱). بنابه تحقیق دکتر حسن پیرو زجور: واژه ارمنی "گین" *GUIN* یا گینگ *GUNK* مانند واژه کردی "ژن" *GEEN* (با کسره خفیف) از همین ریشه و هر دو بمعنی "زن" میباشد. زبان ارمنی (هند و اروپائی) و گویش کردی (هند و ایرانی) هر دو بدیپهلوی اشکانی (یا شمالی) نزدیک و با آن خویشاوندی دارند. دو واژه نامبرده بصورت‌های یونانی "گنوس" *GENOS* و لاتین "ژنس" *GENS* نزدیک‌ترند. صورت ساده شده این واژه در پارسی دری کنونی، خود واژه "زن" است که بشکل اوستائی آن "زنتو" و "زنتاو" نزدیکی بیشتری دارد همچنانکه با واژه "زنتو" (تبدیل "ژ" به "ز" و برعکس). واژه "زن" یا واژه‌های "زندگی" (ارمنی آن: گیانگ *GUIYANK*) و (کردی آن: ژین *GIN* یا ژیان *GIYAN*)، زنده (ارمنی آن: گنتانی *GUENTANI*) و (کردی آن: زیندو *ZINDU*)،

طایفه‌های عضو قبیله، هر یک نام جداگانه‌ای دارند که در مراحل ابتدائی تشکیل "ژنت" غالباً از طبیعت پیرامون و بویژه از حیوانات گرفته شده است، مانند: گراز، گرگ، خرس، شیر، عقاب، و غیره، ولی قبیله خود، دارای نام واحدی است و چنین بنظر می‌رسد که در جریان تحولات رفته رفته نامهای طایفه‌ای و قبیله‌ای نزد اقوام پیشرفته‌تر به اسامی انسانی و محلی تبدیل شده باشد. اصطلاح "ژنس" یا "گنوس" در مورد همه این گروهها صرف‌نظر از آنکه خویشاوندی برپایه انتساب به تبار مادری یا پدری قرار داشته باشد بکار برده می‌شود.

پیش از آنکه تحقیق خود را در مورد وجود و کیفیت این سازمان در سرزمین ایران آغاز کنیم توضیحی را درباره "واژه" اوستائی "ژنتو" "ژنا" و "یا ژنتو" لازم می‌شمریم.

واژه "اوستائی" "ژنتو" یا "ژنا" و "بنا" به تحقیق دانشمندان لغت‌شناس از ریشه مشترک هند و اروپائی "گن" *gan* یا "ژن" مشتق شده که بمعنای "زادن"، "نژاد" و "دودمان" است. وجود کلماسی از همین ریشه و بهمین معنی در کلیه زبانهای هند و اروپائی تردیدی در منشاء مشترک همه آنها نمی‌گذارد. چنانکه معادل این کلمه در زبان سانسکریت "جناس" *Djénaś* است که در یونانی بصورت "گنوس" *Genos*، در لاتین "ژنس"، گنس یا ژنتیس، *Genē* در زبانهای ژرمنی "کان" *Kan* و در زبانهای آنگلو ساکسون با اندک تفاوتی بصورت "کین" *Kin* در آمده است و غیره (۶۰). در فارسی دری مفهوم "ژنتو" در کلمات زادورود (از زادن و رستن) نمایش یافته است (۶۱).

زادن و زائیدن (ارمنی آن: جنل (ژنل) *DJNEL* و مشتقات آن چون: جتاو (ژتاو) *DJNAV* بمعنی زائید) و (گردی آن: ژان *ZAN*) و زیستن از یک ریشه و از نظر معنی درست رود روی واژه "مرد" است (به ارمنی مارت *MART* تبدیل "د" به "ت" "بهمدیگر) و واژه "مرد" یا واژه "مردن" (به گردی مردن)، "مرگ" و "مرده" (به گردی: میردو) و "مردم" (بمعنی میرا) و مردنی) هم‌ریشه است. از اینجا نیک میتوان دریافت که کاربرد واژه "ژن" برابر "گنوس" یونانی و "ژنس" لاتینی درباره سازمان همبودی "تیا مادری" که در آن رشته خویشاوندی از سوی مادر تعیین میشود تا چه اندازه هم با ساختار و سرشت تاریخی این همبود وهم با جایگاه و نقش زن بعنوان سرچشمه زندگی و نیای بنیادین هماهنگی و خوانائی دارد.

۶۰ - "ف. انگلس" همان اثر (ص ۱۰۱)

۶۱ - در زبانهای اسلاوی نیز (رود) (*rod*) بمعنای طایفه است که از مصدر

وجود این واژه، با همی معنی، در همه زبانهای هند و اروپائی و از جمله در قدیمترین جزء اوستا، قرینه ارزندهای برای این امر است که لااقل ایرانیان آریائی زبان پیش از ورود خود به ایران، مانند اقوام دیگر هند و اروپائی در گروههای طایفهای و قبیلهای برحسب نظام زنی (یا زنتویی) متشکل بوده‌اند.

مهمترین ویژگی سازمانی ژنت (که عیناً به ویسهای ابتدائی منتقل شده‌است) عبارت از خصلت دودمانی است، یعنی منحصرآ از گروههای انسانی‌ای تشکیل می‌شود که رشتههای هم‌خونی و خویشاوندی، افراد آنرا به یکدیگر متصل ساخته‌است.

در واقع در "نظام زنتی" مناسبات خویشاوندی و دودمانی بحکم آنکه پایه اصلی اتصال گروه و بقاء جماعت را تشکیل می‌دهد ضرورتاً "و طبیعتاً" هم مناسبات تولید و هم مناسبات سازمانی و حاکمیت جمعی را در بر می‌گیرد. بنابراین "ژنت" در عین اینکه یک واحد خویشاوندی است واحد تولیدی و سیاسی نیز هست.

در جامعه "ژنتی" ابتدائی با اینکه وظایف اقتصادی و اجتماعی میان اعضاء آن تقسیم یافته است معالک هنوز هیچگونه مناسبات (تابعیت و میوعیت و خادم و مخدومی) میان اعضاء آن وجود ندارد و در واقع حاکمیت در درون "ژنت" مانند مالکیت زمین دارای خصلت مشاع و جمعی است. هر ژنت، کلانتر یا بیسوائی را برای اداره امور جمعی، بر اساس حق رأی همه اعضاء بالغ خود انتخاب می‌کند و لذا در صورت عدم رضایت، می‌تواند او را از این سمت، خلع کند و دیگری را بجای او بنشاند. در روزگار ما نمونه‌هایی از این نوع حاکمیت جمعی در میان عده‌ای از اقوامی که هنوز در این مرحله از زندگانی اجتماعی هستند مشهود است. در این زمره می‌توان از برخی اقوام استرالیائی - ناسمانی، بابو، بوتی، مان-و برخی از بومیان کینه جدید و غیره نام برد.

برخی از جامعه‌شناسان وضع سیاسی این قبیل جماعات را نوعی آنارشی پنداشته‌اند در صورتیکه بررسیهای دقیق‌تر نشان داده‌است که این جماعات (با اینکه در برخی از آنها کلانتر یا ریش سفیدی هم تعیین نمی‌شود) در عین فقدان حاکمیت متمرکز، تابع قواعد و عاداتی هستند که

"رستی" (rosti) بمعنای روئیدن و زادن (roditi) اشتقاق یافته است. با وجود این در زبانهای اسلاوی "ژن" بمعنای زن از همان کلمه مشترک هندواروپائی مشتق شده‌است.

امور طایفه را سازمان میدهد و عملاً " آنرا بصورت سازمان دموکراتیک همه خلق در می آورد . در حقیقت در این قبیل جماعات ابتدائی، حاکمیت سیاسی بوسیله تمام گروه در مجموع خود (بصورت شورای خلق) طبق مقررات مشخصی طایفهای اعمال می گردد .

اگر چه اطلاعات ما درباره سازمان داخلی نخستین ویسهای دودمانی ایران بسیار کم است ولی آنچه منطقاً مسلم بنظر میرسد و آثار مکشوفه از کاوشهای باستانشناسی ایران، قرائنی بر اثبات آن بدست می دهند اینست که از آغاز در درون "ویسها" تقسیم وظایف مختلفه اقتصادی و اجتماعی، ولو در ابتدائی ترین شکل آن وجود داشته است . در واقع تقسیم طبیعی کار بر حسب جنس و سن که در همبودیهای پیشین وجود داشت نه تنها به جماعات پیشرفته تر "ویسی" انتقال یافته بلکه نظر به بغرنج تر شدن امور تولیدی، این تقسیم طبیعی کار در جامعه اسکان یافته زراعتی بسط یافته و تدریجاً بصورت وظایف مشخص در درون ویسها قوام گرفته است . منطقاً " چنین بنظر می رسد که در شرایط آغاز استقرار، زراعت و آبیاری مقام مهمی را در تقسیم کار جماعت احراز کرده باشد . شاید در ابتدا که هنوز ابزار کاملتر کشاورزی اختراع نشده بود و شخم زمین در شرایط اقلیمی آن زمان هنوز بوسیله چوبدست در زمینهای رسوبی انجام می گرفت ، کار کشت و ورز، وظیفه اساسی همه افراد "ویس" اعم از زن و مرد شمرده می شد . ممکن است چراندن دامهای طایفه بعهده برخی از مردان و دوشیدن شیر و تولید متفرعات آن و همچنین رشن و بافتن پشم و ساختن ظروف، وظیفه مشخص زنان طایفه بوده است . ولی بمرور که عهد خشک مستولی می شود ناگزیر مسئله آبیاری، یعنی استفاده از منابع موجود آب و هدایت آنها به اراضی مورد کشت، اهمیت درجه اول را در زندگی جماعت کسب می کند و لذا وظیفه ویژه ای را بوجود می آورد . چنانکه از بقایای دهکدههای آسیاب، سراب و "تل باکون" و نیز از قدیمی ترین قشرهای مورد کاوش "تپه حصار"، "گیان" و "گوی تپه" و غیره برمی آید، از ازمینه بسیار قدیم در دامنه کوهها از جویبارها برای آبیاری استفاده می شده است . عقب نشینی دریای داخلی تدریجاً مردم کشاورز دشت را با مشکل دیگری که شوری زمین باشد مواجه ساخت و این خود نه تنها به اهمیت استفاده عقلانی تر از آب افزود بلکه موجب در هم فشردگی هرچه بیشتر "ویسها" گردید . هنوز در ایران "واحه های" که آب بیشتر دارد و زمین آن بکار پرورش درختان میوه و خرما می رود غالباً از خانه های پراکنده ترکیب شده است اما واحه های کم آب که همکاری جمعی را برای آب مستلزم است به شکل متراکم پایدار است . (۶۲)

بر ما معلوم نیست که در جامعه "ویس ابتدائی" مسئولین این وظایف عمومی، چه نام داشته و چگونه ایجاد شده‌اند ولی طبق اطلاعاتی که از برخی جماعات ساکن ایران در هزاره‌های سوم و دوم و یکم پیش از میلاد در دست است وجود وظایفی از قبیل ریش سفید یا کلانتر (وسبد) ، روحانی آبیار ، دشتبان و غیره مسلم بنظر می‌رسید .

یکی دیگر از ویژگیهای عمده "ژنت کلاسیک" عبارت از ممنوعیت نکاح میان اعضاء ژنت است . بحکم آنکه هر "ژنت" دودهای را تشکیل می‌دهد که دارای منشاء واحد است ، اعضاء آن با یکدیگر خویشاوندی نسبی دارند و بنابراین ازدواج میان آنان ممنوع است . با این ممنوعیت است که "ژنت" بمعنای واقعی خود بوجود آمده و نکاح "درون - دودهای" و "نکخونی" را که در دورانیهای پیشین معمول بوده بعقب رانده‌است . بررسیهای بعدی ما نشان خواهد داد تا چه درجه، این خصلت اساسی نظام ژنتی در نزد کهن ساکنان سرزمین ایران واقعیت یافته‌است .

"ژنت" دارای کیش ویژه و مراسم دینی مشخصی است که در آغاز جنبه پرستش اجداد داشته است و بمرور حصلت آئین الوهیت مشخصی بخود می‌گیرد که آن نیز نمادی از جده با جد فرضی "ژنت" تلقی می‌گردد .

خصلت جمعی و اشتراکی "ژنت بدوی" مستلزم دخالت مستقیم همه اعضاء همبود در جمیع امور "ژنت" است یا بدیگر سخن با نوعی دموکراسی خلقی لازمه دارد . این دموکراسی خلقی بدوی که آثار تغییر یافته آن نزد برخی اقوام و قبایل ساکن غرب ایران در هزاره‌های بعد دیده می‌شود و جامعه‌شناسی تطبیقی نیز وجود آنها در اجتماعات بدوی همه اقوام جهان تائید می‌کند ، بصورت انتخابی بودن کلیه مسئولین سازمانی از جانب شورای عمومی خلق و رسیدگی و اتخاذ تصمیم درباره مسائل مهم زندگی "ژنت" بوسیله شورای مزبور نمایش می‌یابد . حق نصب و عزل رهبری طایفه و فرماندهان سپاه ، کین‌خواهی ، پذیرش افراد خارج بدرون "ژنت" ، جنگ و صلح با قبایل دیگر از وظایف این شورا بتتار می‌رفت .

اموال مردگان به دیگر اعضاء "ژنت" می‌رسد زیرا خروج اموال از دایره اختیار "ژنت" ممنوع است . بهمین سبب بنا بحقوق "ژنتی" زوجین از یکدیگر ارث نمی‌برند زیرا قاعدتا " هر یک از آنها به "ژنت" دیگری تعلق دارند . چنانکه در مباحث بعدی خواهیم دید این عدم بوارث میان زوجین در حقوق ایلامی هزاره دوم منعکس است یا وجود اینکه در آن هنگام نظم "ژنتی" لاقلاً

در منطقه شوش و افتاده، دولت نیرومندی تشکیل شده و همبودهای خاندانی با انتساب به دوده، پدری جای "ژنت" مادر تباری را گرفته‌اند.

بنابراین مقدمات آنچه موضوع تحقیق کنونی ما را تشکیل می‌دهد تنها این نیست که به‌بینیم آیا سازمان قبیله‌ای کهن ساکنان ایران برپایه نظام ژنتی قرار داشته یا نداشته‌است بلکه لازم است ویژگیهای سازمان "ژنتی" را نزد اقوام مختلف ساکن ایران مورد بررسی قرار داده تا آنجا که ممکن است خصائل اساسی این سازمان و تحولات آنرا روشن سازیم. این تحقیق عملاً با دودشواری اساسی برخورد میکند. دشواری اول ناشی از وجود اقوام و قبایل مختلفی است که یا از ابتدا در ایران سکونت داشته و یا از خارج به ایران آمده‌اند و ضرورتاً دارای نهادهای اجتماعی یگانه‌ای نیستند و بنابراین یک بررسی دقیق مستلزم جمع‌آوری اطلاعات درباره هر کدام از آنهاست، امری که در مرحله کنونی اطلاعات باستانشناسی و تاریخی غیرممکن است. دشواری دوم از آنجاست که جز در مورد اقوام ایلامی و اقوام آریائی ایرانی، تحقیق باید صرفاً برپایه آثاری قرار گیرد که در کاوشهای ناقص باستانشناسی طی نیم قرن اخیر در ایران بدست آمده است. چون آثار مزبور اکثراً مربوط به هزاره‌هایی است که هنوز خط و کتابت اختراع نشده بود ناگزیر نتیجه‌گیریها در اغلب موارد مبتنی بر فرضیات، احتمالات و مشابهاست می‌شود و این خود ناچار از دقت احکام و قضاوبها می‌گاهد.

با وجود این بنظر نگارنده، مدارک برای آنکه بتوان بر اساس آنها (و قرائن و شواهد دیگر) خطوط کلی وضع اجتماعی مردم این اعصار را رسم نمود کافی است. بنابراین برای این بررسی کلی بدواً می‌کوشیم برپایه آثار و قرائنی که در دست است تحول شیوه نکاح و مناسبات خویشاوندی را که پایه اساسی جامعه "ژنتی" است، (۶۳) روشن سازیم و سپس ضمن فصول

۶۳ - گرچه از سنگ نیشته بیستون و دیگر اسناد دوران هخامنشی چنین بر می‌آید که طی چند قرنی که میان اوستا و جامعه هخامنشی فاصله است واژه "ژنتو" یا "ژنتاو" متروک گردیده (یا در زبان پارسیها معمول نبوده است) و بجای آن واژه "تاومه" (تخمه) برای ظایفه اصطلاح شده‌است معذالک، بویژه از لحاظ هم‌ریشه‌بودن این واژه با اصطلاح متداول علمی آن (ژنس رومی و گنوس یونانی) ترجیح داده‌ایم آنرا در این معنی بکار بریم و بهمین جهت نیز از بکار بردن ژنتوئی، ژنتاوی یا ژنتوئی (در مقام نسبت) احتراز نموده بصورت ژنت و ژنتی از آن استفاده نموده‌ایم.

آینده به نخستین شکل سازمان‌زنتی در ایران یعنی همبود مادرسالاری و آثار نظام "زنتی" نزد ایلامیان و ایرانیان آریائی‌زبان و دیگر قبایل ساکن قسمت غربی ایران، که برخی مدارک تاریخی بگوشه‌هایی از زندگی آنان پرتو افکنده‌است، بپردازیم. (۶۴)

بظر باینکه جماعت خویشاوندان که با علائق اقتصادی و اجتماعی بهم پیوند یافته‌است هسته اصلی اقتصادی - اجتماعی هر همبودی بدوی و از جمله نظام "زنتی" است، ناگزیر مناسبات خویشاوندی، در عین حال مهمترین جزء جدائی‌ناپذیر چنین جامعه‌ای است و لذا مسائلی از قبیل شکل نکاح و چگونگی روابط خانوادگی و درجات فرابت همخوایان، در عین حال مناسبات تولید، مناسبات حاکمیت و مناسبات ایده‌ئولوژیک این جامعه‌رانشان می‌دهد، فریدریش انگلس در مقدمه چاپ اول اثر معروف خود: "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" می‌نویسد:

"نهادهای اجتماعی‌ای که مردم دوران معین تاریخی و کشور مشخصی تحت آن می‌زینند وابسته به دو نوع تولید است: از سوئی وابسته به مرحله تکاملی است که کار در آن قرارگرفته است و از سوی دیگر به خانواده بستگی دارد. هر قدر کار کمتر تکامل یافته باشد، هر اندازه که حجم محصولات کار و لذا ثروت جامعه محدودتر باشد، تفوق علائق طایفه‌ای بر جامعه بیشتر نمودار می‌گردد". (۶۵)

تحقیقات انسان‌شناسی که طی یک قرن و نیم اخیر در سراسر جهان انجام شده است این قضاوت را تأیید می‌کند. در واقع هر قدر برای بررسی

۶۴ - مادرسالاری در برابر کلمه مرکب لاتینی - یونانی "ماتریارکا" اختیار شده‌است. بنظر نگارنده انتخاب این واژه بویژه از آنجمله بهتر وافی مقصود است که در حقوق ساسانی برای اختیارات مطلق سردودمان پدری اصطلاح "سرداریه" (به سکون‌ها، ملفوظ) و "دوتگ" (دوده) سرداریه" بکار می‌رفته‌است و ظاهراً در برخی لهجه‌های دری "سرداریه" به (سالاریه) تبدیل شده‌است. بنابراین با تکیه باین سابقه لغوی و حقوقی با جرات می‌توان از اصطلاحات مادرسالاری، پدرسالاری و دوده سالاری استفاده نمود.

۶۵ - "ف. انگلس"، "منشاء خانواده و...". مقدمه بر چاپ اول در سال ۱۸۴۴، متن آلمانی، چاپ برلین ۱۹۷۷، چون مقایسه ترجمه فرانسه با متن آلمانی مختصر تفاوتی را نشان می‌دهد ترجیح داده‌ایم عبارت بالا را مستقیماً از متن آلمانی ترجمه نمائیم.

تاریخ جوامع بشری بعقب برگردیم و آثاری را که از جماعات بدوی سراسر جهان بجای مانده است مورد دقت قرار داده با هم مقایسه کنیم، پیوند و وحدت درونی میان درجه پیشرفت وسائل و شیوه‌های تولید از یکسو و نهادهای اجتماعی مبتنی بر تفوق علائق خونی و دودمانی از سوی دیگر بیشتر جلب توجه می‌کند. این نکته را مارکس مدتها پیش از انتشار کتاب کاپیتال در "خلاصه‌هایی از انتقاد بر اقتصاد سیاسی ص ۱۲" بدیسان بیان نموده است: "هرقدر تاریخ را بالا رویم، فرد و فرد مولد بیشتر به مجموعه وسیعتری بستگی دارد و عضو آنست مجموعه‌ای که بدواً "گونه" کاملاً طبیعی خانواده است و سپس خانواده گسترش یافته و قبیله است و پس از آن عبارت از همبودیهائی است که ساختارهای متنوعی دارند و از بر خورد میان قبایل یا در هم آمیزی آنها بوجود می‌آیند" (۶۶).

این اندیشه مارکس درباره اینکه خویشاوندی عمومی‌ترین شکل سازمانی جهان کهن است کاملاً با تحقیقات انسان‌شناسی معاصر انطباق دارد. (۶۷)

از سوی دیگر روند تاریخی تحول خانواده نشان می‌دهد که بموازات پیشرفت اوضاع اجتماعی، اشکال زناشویی بیش از پیش جنبه اشتراکی و همگانی خود را از دست می‌دهد و از طریق محدودیت‌های تدریجی در مورد آمیزش جنسی بسوی نکاح زوجی پیش می‌رود. بدیگر سخن بمرور که جامعه بدوی، بسوی تلاشی و تشکیل جامعه طبقاتی می‌رود و فرد رفته رفته از پیوند طبیعی همبودی بدوی رها می‌گردد و شخصیت او از استغراق در وحدت جماعت بیرون می‌آید، زناشویی نیز جنبه‌های اشتراکی و گروهی خود را از دست می‌دهد و اشکال شخصی‌تر و انسانی‌تری پیدا می‌کند.

از مطالعه سیستم خویشاوندی جوامعی که هنوز در برخی از نقاط کره زمین، نظام بدوی اجتماعی را از سر نگذرانده‌اند و از تفاوتی که میان مناسبات خانوادگی موجود آنها با سیستم خویشاوندی مداولشان وجود دارد می‌توان به این نتیجه رسید که در اعصار کهن‌تر، انواع ابتدائی‌تری از خانواده وجود داشته است که از بین رفته ولی سیستم خویشاوندی منطبق با آن در مرحله

۶۶ - "کارل مارکس": "گروندریسه" (Grundrisse der kritik der pol-Ökonomie) برلین ۱۹۵۳ (ص ۱۲)

۶۷ - "موریس گودلیه" M. Godelier پیشگفتار بر کتاب یاد شده "درباره جوامع پیش از سرمایه‌داری": پاریس ۱۹۷۰ (ص ۵۳) چاپ ادیسی یون سوئیال.

بعدي، علی‌رغم بغيری که در مناسبات خانواده بروز کرده، باقی مانده است. "لوئیس مورگان" دانشمند قوم‌شناس انگلیسی نخستین کسی است که با مقایسه میان (۲۵۰) سیستم خویشاوندی و شکل خانواده موجود به این نکته توجه کرده است. در ابتدائی‌ترین شکل، خانواده را در وضعی حدس می‌زند که همه افراد خانواده اعم از مادران و پدران و فرزندان و خواهران و برادران، زن و شوهر یکدیگر بشمار می‌رفته‌اند و آمیزش جنسی میان آنها متداول بوده است. "مورگان" خود معترف است که دلیلی بر وجود این شکل از خانواده ابتدائی‌تر که وی آنرا در "همی‌جنسی" :

sexual promiscuity = promiscuité sexuelle

می‌خواند در هیچ جا پیدا نشده است ولی بزعم او ضرورتاً "می‌بایستی زمانی وجود پیدا کرده باشد زیرا بدون آن سیستم خویشاوندی (مقصود سیستم خویشاوندی "هاوایی" است که مورد مطالعه اوست) وجود نمی‌داشت. مرحله بعدی، که در واقع باید نخستین شکل خانواده بشمار آید، در نتیجه ممنوع شدن مناسبات جنسی میان خویشان نسبی درجه اول (میان پدر و مادر و فرزندان) بوجود می‌آید. در این مرحله گروه‌های مزدوج بر پایه طبقه‌بندی نسلی، از هم جدا شده‌اند و لذا همه گروه‌های از یک نسل و همچنین خواهران و برادران هر نسل، زن و شوهر یکدیگر بشمار می‌روند. این خانواده تک‌خونی یا یک‌خونی *famille consanguine* خوانده شده است. (۶۸)

در مرحله سوم بدواً ازدواج میان خواهران و برادران از خط مادری و سپس میان اولاد و احفاد برادران و خواهران از همین خط ممنوع گردیده است. در این نوع از خانواده، همه مردان، شوهران مشترک گروهی از زنان بشمار می‌رفته‌اند که خواهران آنها نبوده‌اند و بعکس رن‌ها زوجه همه مردان غیر از برادران خود بوده‌اند. این نوع نکاح را "مورگان" نکاح شراکتی *famille puñaluenne* خوانده است.

همه این اشکال، مراحل مختلفه نکاح گروهی هستند، و "زن" باید محققاً از درون یکی از همین اشکال (با احتمال قوی از نکاح شراکتی یا حتی،

۶۸ — "خانواده تک‌خونی از بین رفته است. حتی عقب افتاده‌ترین اقوامی که تاریخ از آنها یاد می‌کند نمونه‌های غیرقابل تردیدی از این شکل را بدست نمی‌دهند. ولی باید زمانی وجود یافته باشد، سیستم خویشاوندی هاوایی که امروز در سراسر پولی‌نزی رواج دارد ما را به پذیرفتن آن وا می‌دارد." "ف. انگلس"، همان اثر (ص ۳۶)

از نکاح نسلی و یا آمیزه‌ای از دو زناشویی گروهی (بیرون آمده باشد . بنابراین "ژنت" ابتدائی با ممنوعیت نکاح درون دودهای ، مرحله نوئی از تحول خانواده بشمار می‌رود . این شکل از نکاح در نتیجه ممنوعیت‌های بیشتر رفته رفته صورت خانواده جفت‌جویانه *famille appariée* بخود می‌گیرد .

در همه این اشکال نکاح گروهی، جز اینکه نسب از دوده مادری باشد چاره‌ای نیست. زیرا در این موارد تنها واقعیت غیرقابل تردید و مشخص‌زادن است . بهمین سبب خویشاوندی از تبار مادری باید شکل مقدم قرابت نزد همه اقوام ابتدائی جهان بوده باشد و ژنت نیز ضرورتاً باید با چنین شکلی تشکیل شده باشد : (۶۹) بنابراین مقام مهمی که زن در ژنت ابتدائی بدست می‌آورد تنها معلول بالا رفتن نقش اقتصادی وی در جامعه نیست بلکه در عین حال ناشی از نقش وی بمنزله مادر و موجد خانواده است ، که در جنب کار ، عنصر دیگر تولید بشمار می‌رود .

اکنون با توجه به این مقدمات به‌بیتیم درباره اشکال نکاح مردم ساکن سرزمین ایران، چه در دست داریم . قابل ذکر است که اطلاعات مستقیمی در این مورد وجود ندارد و لذا نتیجه‌گیریهای ما منحصر " بر پایه قرائن و شواهدی قرار دارد که از زندگی برخی اقوام ساکن سرزمین ایران در مرحله "ویسی" بدست آمده است ، تازه این اطلاعات هم بسیار ناقص است ، لذا استنتاجات ما فقط می‌تواند بمثابة کوششی برای روشن ساختن بعضی از جوانب این مسئله بفرنج اجتماعی - تاریخی تلقی گردد .

بدواً " چنین بنظر می‌رسد که انتقال از همبودیهای ابتدائی عهد(میانه و متأخر) سنگ ، به همبودی "ویسی" (همبودی زراعتی) نسبتاً با سرعت انجام گرفته باشد . در نتیجه این امر ، طبیعتاً " برخی از ویژگیهای مناسبات خویشاوندی آن ادوار پیشین نیز به همبودیهای زراعتی منتقل گردیده است .

۶۹ - به مجرد اینکه تحریم آمیزش جنسی میان همه برادران و خواهران ، بضمیمه دورترین خویشان اریب‌از جهت مادری ، پا گرفت ، گروه پیش یاد شده (مقصود گروه خانواده شراکتی است) عملاً " مبدل به ژنت شده است ، یعنی بصورت دائره ثابتی از همخونان تبار مادری که حق زناشویی با یکدیگر را ندارند در آمده است . و از آن پس دائره مزبور بوسیله نهادهای مشترک دیگری ، اعم از اجتماعی یا مذهبی ، بیش از پیش تحکیم می‌شود و از ژنت‌های دیگر همان قبیله ممتاز می‌گردد .

"ف . انگلس" : همان اثر (ص ۵۲)

بنابراین نباید وجود برخی از عادات مربوط به نکاح تک‌خونی و گروهی نزد اقوامی که مرحله "زنتی" را از سرگذرانده و وارد جامعه طبقاتی شده‌اند موجب شگفتی گردد.

بقاء سنت نکاح درون دودهای و نیز ازدواج با محارم، نزد بسیاری از اقوام باستانی ساکن ایران (از جمله نزد ایلامی‌ها، مادها و یارسیها) حتی در دورانی که اقوام مزبور به تشکیل دولت دست یافتند نشانه‌هایی از این واقعیت است. ازدواج با محارم در میان بسیاری از اقوام آسیای غربی رواج داشته و آثار آن در برخی از آداب مذهبی و عادات بابل و ایلام، مصر و یونان تا مدتی باقی بوده است.

تحقیقات باستانشناسی بویژه در دشت ایران این امر را مسلم می‌دارد که گروههای انسانی ساکن نقاط مورد کاوش، از لحاظ تعداد، حتی در اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد جماعات قابل ملاحظه‌ای نبوده‌اند، بدیهی است که این واقعیت همراه با افراد نسبی ویسی‌ها، پراکندگی آنها و دوری مسافت که خود معلول وضع خاص جغرافیائی و اقلیمی ایران است، امکانات زناشویی خارج از طایفه را دشوار می‌ساخت و همین امر بنظر نگارنده شاید یکی از موجباتی باشد که برخی از رسوم مربوط به انواع نکاح‌های گروهی از جمله ازدواج با محارم و میان همخونان، تا مدت زیادی در جامعه زنتی ایران حفظ شده است.

از این واقعیت که ازدواج با نزدیکان و نکاح درون دودهای، علی‌رغم تغییراتی که در وضع همبودیهای بدوی و خانواده بوجود آمده است، تا مدت بسیار طولانی بجا مانده و حتی برخی از آثار آن با انقراض دولت ساسانی و بعد از آن باقی مانده است می‌توان به درجه پایداری باقیمانده‌های این رسوم در جامعه ایران پی برد. هنوز در میان اغلب ایلات و دهات ایران ازدواج میان خویشاوندان (میان فرزندان عمو، عمه، خاله، دایی) امری عادی و مرجح تلقی می‌شود. البته بردیدی نیست که مسائل مالی از قبیل نگهداری اموال در درون خانواده از یکسو، و مسئله احتراز از تعهد مهریه هنگامت و تحمل مخارج گزاف ازدواج نزد خانواده‌های کم بضاعت طبقات متوسط شهری از سوی دیگر به بقاء این رسم کمک نموده است.

اگر چه آثار کتبی ایلامی (الواح مکشوفه در شوش و دیگر نقاط ایلام) هنوز تماماً خواننده نشده یا انتشار نیافته است، معذالک بر اساس آنچه تا کنون منتشر شده و مورد بررسی قرار گرفته می‌توان نه تنها بوجود بقایای بسیار نیرومندی از نظام مادرسالاری در جامعه ایلامی تا انقراض دولت ایلام پی برد، بلکه شواهد و مدارک انکار ناپذیری دلالت بر این دارد که

با وجود تسلط نظام یدرسالاری و علی‌رغم تحولاتی که در این جامعه در جهت قشریندی درونی و ایجاد جامعه طبقاتی، تشکیل شهرم دولتها و دولت، طی هزاره سوم و دوم پیش از میلاد بوجود آمده است آثار مهمی از شیوه‌های پیشین نکاح یک خونی و نکاح گروهی و برخی از ویژگیهای سیستم خویشاوندی مادرتباری در کنار شیوه زناشویی و خویشاوندی پدرتباری باقی مانده‌اند.

در باره وضع عمومی جامعه ایلام بعداً "گفتگو خواهیم نمود. ولی لازم است در اینجا ولو باختصار هم شده برخی نتیجه‌گیری‌هایی که بررسی اسناد درمورد بقاء شیوه‌های پیشین نکاح و خویشاوندی بدست می‌دهند مورد توجه قرار دهیم.

بعداً "خواهیم دید که بسیاری از حکمرانان و ناهان ایلام خویشان را از تبار خواهر شخص معین معرفی می‌کنند و بدینسان انتساب به دودمان مادری (مادر و دایی) را بر انتساب بدودمان پدری مرجح می‌شمارند: (هوختنی *Hukhān* یا خوختنی *khukhān*) این پدیده به تنهایی برای اثبات وجود "ژنت" مادرسالاری در ازمنه پیشین (لااقل در پایان هزاره پنجم پیش از میلاد) و خویشاوندی بر پایه نیار مادری کافی است.

صرف نظر از مباحثات و اختلافاتی که در تفسیر اسناد کتبی راجع به شیوه وراثت تاج‌وتخت ایلام، میان دانشمندان ایلام شناس وجود دارد، این نکته مورد تردید نیست که در خاندان حکمرانان و سلاطین ایلام رسم نکاح میان خواهر و برادر در هزاره دوم پیش از میلاد هنوز رواج داشته است و دامنه آن تا آستانه انقراض دولت ایلام کشیده شده است. (۶۳۹ پ.م)

در کتیبه‌ای که یکی از حکمرانان ایلامی ناحیه مال امیر از خود بجای گذاشته (جائی که ظاهراً با شهر کهن و تاریخی خوختوری (*Hukhūri*) تطبیق می‌کند و مربوط به سال ۷۱۰ پیش از میلاد است) ضمن مطالب دیگر، از جمله عبارت زیرین آمده است: "بخاطر زندگی خودم و هوختن، زوجه خواهر عزیزم" پرستگاه بر پا گردید.

اگر تا کشف این سند، مسئله رسم نکاح میان برادر و خواهر بطور غیر مستقیم از اسناد مختلفه انتزاع می‌شد، اکنون صراحتی که کتیبه هائنه *hāne*: (مال امیر) در مورد "زوجه - خواهر" دارد تردیدی در بقاء این رسم تا قرن هشتم پیش از میلاد باقی نمی‌گذارد.

اسناد اکدی در مورد حکمرانان بدوی ایلام اصطلاح *Marahiti* هتی را بکار می‌برند که بعداً در اسناد ایلامی به اصطلاح ایلامی *rohušak*

(*Rukhshak*) تبدیل شده است. بنا بر تحقیق دانشمندان ایلام شناس، این هر دو اصطلاح بمعنای پسرخواهر است و نشان می‌دهد که رسم انتساب به تبار مادری مدتها پیش از تشکیل سلسله سوگالماها نیز در ایلام رایج بوده است. از سوی دیگر بکار بردن عنوان آماهاش دوک *Amma Hasduk* بمعنای "پرسنیده مادر" یا "ام المکرمه"، برای زنی که نسب به او می‌رود بخودی خود نشان دهنده آنست که کیش پرستش مادر یا جدّه بمتابه سر دودمان هنوز در جامعه ایلامی آنزمان فوت خود را از دست نداده است. با اینکه مطالعه وضع عمومی جامعه ایلام بر پایه اسناد مکشوفه، حاکی از آنست که رسم مزبور بطور کلی در میان مردم ورافناده، ولی با این وجود یکی از اسناد بدست آمده از کاوشهای شوش (مربوط بحقوق خصوصی) نشان می‌دهد که حتی نکاح میان مادر و پسر تا تاریخ (هزاره دوم) هنوز قانوناً منسوخ نگشته است. در واقع سند مزبور حاکی از آنست که زنی بنام *Tarini* رسماً "شوگوگو *Shugugugu* نامی را "شوهر، پسر و وارث" خود معرفی می‌نماید. تنظیم این سند بوسیله نمایندگان حکومت شوش و طرح آن در دادگاه شهر پس از مرگ زن مزبور بخوبی می‌رساند که در آن تاریخ از لحاظ قانونی، مانعی برای انجام چنین نکاحی وجود نداشته است. زیرا اگر تفسیرهای دیگری را هم که از این سند شده بپذیریم (۷۵) باز همین امر که می‌توان ولو بصورت ظاهر هم شده کسی را رسماً "و علناً" "شوهر و پسر" خود خواند نشانه آنست که چنین امری نه تنها در جامعه قبحی نداشته بلکه اعلام رسمی و علنی آن هم مانع قانونی نداشته است. در کتیبه‌ای که از یکی دیگر از شاهان ایلام بنام هوتلودوش - این شوشی‌ناک *Huteludush - Inshushinak* بدست آمده است چنین ذکر شده است: "هوتلودوش - این شوشی‌ناک"، "شاه بزرگ حکمران هاتاماتی (ایلام) و شوش: پسر کوتیرناخونتهی *Kutir - Nakhunte* محبوب و شیل‌هاک - این شوشی‌ناک *Shilak - Inshushinak* بخاطر زندگی خود، بخاطر زندگی برادران و خواهرانم، بخاطر زندگی پسران خواهرانم، به خاطر زندگی دختران خواهرانم پرستشگاه را برپا ساختم. در این سند دو نکته قابل توجه است: یکی اینکه شاه برای خود دو پدر معرفی می‌کند و دیگر آنکه فقط اعضاء طایفه مادری خود بویژه خواهران، پسران و دخترهای خواهران را نام می‌برد که این بار ثناءئیدی است در مورد وجود خویشاوندی

۷۵ - درباره تفسیرهای دیگری که از این سند شده است به کتاب "یوسف اف" (الام) مراجعه شود.

بر پایه تبار مادری. اگر چه درباره این کتیبه تفسیرهای مختلفی داده شد و "دو پدری" شاه توجیهات گوناگونی یافته است (۷۱) معذالک بنظر می‌رسد که درست‌ترین تفسیر عبارت از آن باشد که این پدیده را یکی از آثار باقیه نکاح گروهی بدانیم، بدین سخن: چون بنا به اصول نکاح گروهی، تمام مردان یک تیره، شوهران همه زنان از نسل خود بشمار می‌روند (و انتساب به تبار مادری نیز نتیجه منطقی این نوع نکاح است) لذا همه مردان وارد در نکاح گروهی، پدران فرزندان ناشی از این نکاح، محسوب می‌شوند، بنابراین معرفی دو نفر از شاهان قبل که در عین حال برادر یکدیگر نیز بوده‌اند (کوتیر ناخونده و شیل‌هاک - این شوشیناک) بمثابة پدر یا شوهران مادر نباید جای شگفتی باشد، حتی اگر بنا بنظر "پ - کوشاکر" این امر را دلیل وجود نهاد لویرانی *Lévirati* در جامعه ایلامی بدانیم یعنی نهادی که طبق آن برادر شوهر موظف است با بیوه برادر خود ازدواج کند، باز نمیتوان تردیدی داشت که این پدیده از بازمانده‌های نکاح گروهی است.

باری بقاء چنین آثاری از دوران مادر سالاری در جامعه ایلام برخی از محققین را بر آن داشته است که وجود پدیده‌های مشابهی را نزد ایرانیان آریائی زبان معلول تأثیرات جامعه ایلامی در رسوم و عادات ایرانیان مزبور بدانند. ولی یک بررسی اجمالی نشان می‌دهد که پدیده‌هایی از این قبیل بازمانده‌هایی از جامعه پیشین خود ایرانیان آریائی است.

یک سلسله بررسی‌های تاریخی نشان میدهد که ازدواج یا محارم یک رسم هندو اروپائی کهن است که نزد اقوام (بالتیکی، اسلاوها، ایرلندیها، هندوایرانیها و یونانیها) آثار آن تشخیص داده شده است و شکی در این امر باقی نمی‌گذارد که چنین رسم و عادت نزد ایرانیان باستان از سوابق گذشته آنها قبل از ورود به سرزمین ایران ناشی شده است. (۷۲)

اصطلاح "هوائت - واداذا" *Hvaêtvadatha* اوسنائی که در زبان پهلوی به صورت "خواتوک - داس" *Khvatûk-das* آمده است تردیدی در منشاء این رسم باقی نمی‌گذارد. اگر چه درباره رسم نکاح با محارم: "خواتوک - داس" و استقرار آن، تعبیرات و تفسیرهای مختلفی از

۷۱ - نگاه کنید به اثر *F. Koniq* تحت عنوان *Multerrecht* (صفحه ۵۳۶) و همچنین به اثر *P. Koschaker* : *Fratriarchat* و نیز به اثر پیش‌گفته "یوسف‌اف" (صفحات ۱۸۶ - ۱۹۰)

۷۲ - "علی‌اکبر مظاهری: *"la famille" iranienne aux temps anteislamiques*" Paris, P. 113-115

جانب ایران‌شناسان شده است، ولی با بودن این اصطلاح در قدیمترین متون اوستائی و از جمله درتینا که عمل به (هوائت - واداذا) را "بزرگترین بهترین و برترین چیزی که اهورائی و زرتشتی است" می‌شمارد (۷۳) و همچنین بنا بر ترجمه‌ها و تفاسیری که در زمان ساسانیان از آن شده است، تردیدی در اصالت این رسم نزد ایرانیان باستانی باقی نمی‌ماند.

علاوه بر این، اساطیر و دائی هندیان و اساطیر اوستائی مکرراً نمونه‌هایی از این نوع نکاح را نقل می‌کنند، از جمله داستان ازدواج (پاماه) با برادرش (ایما) در اسناد ایرانی و (بامی و یاما) در کتب مقدس هندیان و نکاح اهورامزدا (اورمزدا) با دخترش اسپندارمات (اسپندارم) بخوبی ریشه‌های قدیمی این سنت را نزد هند و ایرانیان ثابت می‌کند (۷۴). "هوائت واداذا"ی که هفت بار در اوستا ستوده شده است، عبارت از ازدواج مابین خویشان درجه دوم بیست بلکه مقصود از آن نکاح پدر و مادر یا فرزندان خود و میان برادر و خواهر است (۷۵).

بهر حال چنانچه بنا بنظر اکثر ایران‌شناسان، تنظیم قدیمی‌ترین قسمت اوستا را مربوط به سده اول هزاره یکم پیش از میلاد بدانیم، آنگاه پذیرفتن این ادعا از جانب برخی از دانشمندان ایرانشناس و روحانیان زرتشتی هندوستانی و ایرانی مبنی بر اینکه گویا رسم ازدواج با محارم، از ساکنین بومی سرزمین ایران پس از ورود آریائیها، به مادها و پارسها انتقال یافته است، دشوار است. زیرا هنگامی که آریائیها به سرزمین ایران وارد شده‌اند (هزاره اول پیش از میلاد) مرکب از قبایلی بودند که تحت نظام پدرسالاری زندگی می‌کرده‌اند و لذا نمیتوان تصور کرد که چنین عاداتی که ناشی از نظام ابتدائی تر مادرسالاری است توانسته باشد از خارج در میان آنان در مدت نسبتاً کوتاهی چنان عمیقاً رسوخ کند که حتی اسناد دینی و مذهبی آنها

۷۳ - یسنا ۱۳ "فرگرد ۲۸"

۷۴ - Otaka Klima : (Masdak, Geschichte einer sozialen bewegung in sassanidischen persien), Prague 1957, S. 93 - 94

۷۵ - James Darmesteter 1960 : (le zend-avesta, traduction nouvelle avec commentaires hist. et philolog.); Paris 1960, P. 126

"دینگرت سه شکل نکاح را کاملتر از همه می‌شمارد و آن ازدواج میان پدر و دختر، نکاح میان مادر و پسر و نکاح میان خواهر و برادر است."

را تحت تأثیر خود قرار دهد. از سوی دیگر بقاء آثاری از نکاح با خویشاوندان نزد "ارستها" و "تاجیکها" (اقوام ایرانی) و نیز نزد اقوام مختلف آسیای میانه و قفقاز، از وجود نکاح یکخونی در ازمنه بسیار قدیم، میان ساکنین این مناطق آسیا و از جمله نزد ساکنین باستانی ایران، حکایت می‌کند.

اگر چه رسم ازدواج با محارم درجه‌اول بویژه با مادران و خواهران، ظاهراً از هزاره سوم پیش از میلاد در میان توده‌های خلق منسوخ شده ولی بشهادت مدارک بسیاری، این سنت نزد بزرگان، اشراف و شاهان باقی مانده و حتی تا انقراض شاهنشاهی ساسانی، بمقیاس محدودتری محفوظ مانده است. ذکر چند نمونه از این قبیل زناشوئی‌ها در ادوار تاریخی ایران، بقاء آثار دو نوع نکاح منسوخ مربوط باعصار بسیار ابتدائی جامعه بشری، یعنی آثار نکاح یکخونی و نکاح شراکتی را در کنار هم، لااقل در میان اشراف و خاندانهای شاهان ثابت می‌نماید.

مثلاً "کوروش دوم - بنیادگذار شاهنشاهی هخامنشی - در عین اینکه فرزند یکی از دختران "آسیتاز" پادشاه ماد بوده دو دختر دیگر او را نیز بزنی داشته (یعنی در عین حال همسر خاله‌های خود نیز بوده) است عملی که باقیمانده‌ای از نکاح گروهی را نشان می‌دهد، نکاحی که طبق آن همه خواهران یک تیره در عین حال همسر همه برادران تیره‌ی همخون خود بشمار می‌روند. کمبوجیه دوم خواهر خویش "آتوسا" دختر کوروش را بزنی گرفته و پس از او نخست بردیا (که بهر حال پسر کوروش تلقی می‌شده، لذا "آتوسا" خواهر او نیز بشمار می‌رفته است) با وی ازدواج کرده و سپس داریوش اول، همین "آتوسا" دختر کوروش را که در واقع دختر عموی تنی او بوده بزنی گرفته است. (در عین حال داریوش، "پارمیداد" دختر "بردیا" را نیز بزنی داشته است). داریوش دوم با خواهر خود: "پاریسایتا" ازدواج کرده بود و فرزند آندو یعنی اردشیر دوم دو دختر خویش "آتوسا" و "آمستریدا" را توأم بزنی داشت. "سی سی - میرا" یکی از ساتراپهای دوران هخامنشی در باکتریان (بلخ)، مادر خود، و ساتراپ دیگری بنام "تری توخما" خواهرش "روکسانا" را بزنی داشته است.

داستان معروف "ویسه" و "رامین" که ظاهراً از دوره اشکانیان باقی مانده نمونه دیگری از بقاء این رسم در آن دوران است. در این داستان (ویسک) که از یک خاندان شاهی ایران است با برادر خود (ویرو) بنا به توصیه مادرش ازدواج می‌کند. جالب در این داستان اینست که این ازدواج بنا به دستور "هیربد" (مغ) پنهانی انجام می‌گیرد، امری که بخودی خود منسوخ شدن

این رسم را در میان مردم نشان می‌دهد.

با اینکه در زمان ساسانیان این نوع ازدواج کمتر به چشم می‌خورد معذالک نمونه‌های چندی از نکاح با محارم در اس دوران نیز ثبت رسیده است، از آنجمله ازدواج 'مهران گشتیسیب' (یکی از بزرگان دین زرتشتی که بدین مسیح گرویده و در رومه' شهدای مسیحی بشمار می‌رود) با خواهر خود 'هزار و آی' (۷۶) و نکاح قباد اول (پدر انوشروان) با دختر خود 'سام بیکه' و ازدواج 'بهرام چوبینه' یکی از ساهزادگان دوران ساسانی با خواهر خود 'گردویه' و 'بهمن' با دختر خود 'همای' و غیره.

از مجموع این شواهد و فرائن می‌توان باین نتیجه رسید که اولا در ازمنه بسیار قدیم - احتمالا - میان عصر مقدم و مؤخر سنگ‌کهن - نکاح یک‌خونی میان مردمی که بسرزمین ایران وارد شده و یا خود در این سرزمین زندگی می‌کردند، وجود داشته‌است، ثانیا این نوع نکاح رفته رفته پس از ممنوعیت آمیزش میان نسل‌های مختلفه یک طایفه همخون و تشکیل بیره‌ها و قبایل (که ظاهرا " جستجوی همسر از خارج طایفه خود، یکی از انگیزه‌های اتحاد و تشکیل چنین گروه‌هایی بشمار می‌رود) به نکاح گروهی متعایل میان بیره‌های یک قبیله و ممنوعیت آمیزش درون طایفه‌ای انجامیده است (محتمل است که این تحول در دوران مقدم سنگ‌نو انجام گرفته‌باشد)، ثالثا آثار نیرومندی از شیوه‌های رتاشوئی یک‌خونی به مرحله بعدی انتقال یافته‌است، رابعا ممکن است که بقاء این آثار در کنار نکاح گروهی (در نتیجه تغییراتی که در وضع اقلیمی ایران ضمن عصر خشک بوجود آمده و تدریجا موجب پراکندگی جماعات و افراد واحدها گردیده است) تحکیم و تا حدودی استمرار یافته باشد.

بهر حال پس از استقرار ده‌زیستی ظاهرا " نکاح گروهی بصورت سیوه مسلط در آمده و تدریجا " زناشوئی یک‌خونی را بعقب رانده است. نکاح گروهی که در واقع نخستین شکل انتظام یافتی مناسبات میان دو جنس و یکی از موجبات نزدیک شدن انسانها بیکدیگر و اتحاد آنها در درون طوایف، بیره‌ها و قبایل است بدوا " موجب تقسیم جماعت طایفه‌ای بدو گروه می‌شود که متقابلا " مردان و زنان هر گروه با گروه مقابل، برحسب طبقات نسلی، ازدواج می‌کنند یا بعبارت دیگر هر مردی از یک گروه شوهر زنهای گروه دیگر از نسل خود است و بالعکس. بدینسان نکاح، میان اعضاء هر گروه طایفه‌ای

عملاً " ممنوع گردید . از نکاح گروهی ، قرابت گروهی یا طبقه‌بندی خویشاوندی ویژه‌ای بوجود آمده‌است که در آن مناسبات خویشاوندی، نه تنها میان افراد معین، بلکه بگروه‌هایی از افراد، اطلاق می‌گردد، مثلاً " تنها پدر واقعی (بشرطی هم که شناخته شده‌باشد) پدرخوانده نمیشود بلکه همهٔ مردانی که در نکاح گروهی شرکت داشته‌اند پدر تلقی می‌گردند و مادران عبارت از همهٔ زنان وارد در نکاح گروهی هستند و لذا تمام نسلی که از نکاح گروهی نتیجه می‌شود برادران و خواهران یکدیگر تلقی می‌شوند .

نکاح گروهی تا قرن نوزدهم نزد بومیان استرالیایی باقی مانده بود و نمونهٔ بارز دیگری از آن در پایان همان قرن نزد طوایف گی‌لیاک ساکن جزائر "ساخالین" وجود داشته‌است (۷۷) .

مساکن مکتوفه در دشت ایران از جمله در "سیلک، تل باکون، تپه‌گیان، تپه‌یحیی" و غیره و همچنین آثار قدیمتر دهکده‌های "آسیاب و تپه‌سراب"، نشانه‌هایی از وجود نکاح گروهی را در سرزمین ایران بدست می‌دهند .

پایان هزارهٔ چهارم و آغاز هزارهٔ سوم پیش از میلاد که نمودار پیدایش قبایل و طوایف متعدد بویژه در کوهستانهای غربی ایران است خود قرینهٔ محکمی است بر تسلط نکاح گروهی بر شیوه‌های بسیار قدیمی نکاح، و تبدیل نکاح درون دوده‌ای به نکاح برون دوده‌ای، یا بدیگر سخن: ممنوعیت نکاح در درون یک گروه طایفه‌ای و اجباری شدن آن با تیرهٔ دیگری از همان قبیله، یعنی "اکزوگامی" در درون طایفهٔ واحد و "آندوگامی" در درون تیره و قبیلهٔ خویشاوند .

در روزگار ما هنوز آثار مسخ شده‌ای از این شیوهٔ نکاح در ایلات و نواحی روستایی ایران باقی مانده‌است. مبادلهٔ زناشویی که میان تیره‌ها، طوایف و قبایل، اکنون نیز بسیار رایج است و گاه در زمان واحد، چندین

۷۷ - مقالهٔ "فریدریش انگلس" تحت عنوان (مورد تازه‌ای از نکاح گروهی). نقل از (صفحه ۴) ملحقات کتاب منشأ خانواده... بزبان آلمانی. "فریدریش انگلس" در مورد بقأ آثار نکاح گروهی پس از اشاره به موظف بودن زن بابلی به "فحشاء مذهبی سالانه" در معبد "میلیتا" اقوام دیگر آسیای میانه که دختران خود را طی سالیان دراز بمعبد "آناهیتا" بمنظور اجراء آمیزش آزاد پیش از زناشویی می‌فرستادند، می‌نویسد "چنین عاداتی با پوشش مذهبی میان تمام اقوام آسیائی از "مدیترانه" تا رود گنگه" رایج بوده‌است". منشأ خانواده... (ص ۶۱) ترجمهٔ فارسی (ص ۶۸-۶۷).

ازدواج با هم و مقابلاً - بصورت "بده - بستان" انجام می‌گیرد - خود یکی از بقایای این رسم دیرینه است. خسرو خسروی ضمن مطالعه‌ای که تحت عنوان "جامعه‌شناسی روستای ایران" نموده‌است از جمله دربارهٔ خانوادهٔ قبله‌ای (ایلی)، نتیجهٔ بررسی‌های خود را باین شکل خلاصه کرده است: "تنگهٔ خویشاوندی بسیار نیرومند می‌باشد و قرابت چند خانواده تشکیل یک "مال" یا "اوبه" و گاهی "تش" می‌دهد. از اجتماع چند "مال" که با هم نسبت دارند "تیره" بوجود می‌آید. اغلب در تیره‌ها ازدواج بصورت "درون گروهی" انجام می‌گیرد. ولی عوامل طبقاتی و خونی در آن مؤثر است. . . . اغلب تیره‌ها خود را از فرزندان (اولاد) شخص نامعلوم می‌دانند که جنبهٔ "توتیمی" دارد. این نسبت دادن، ظاهراً برای ایجاد وحدت بین تیره‌ها پدید آمده است و ذهنی است و واقعیت خارجی ندارد. احتمالاً "یادگار دوره‌های بسیار قدیم میباشد. . . . "تش" محفف آتش (که در بین قشقایی‌ها اجاق خوانده می‌شود) نیز وسیله‌ای است برای همبستگی افراد تیره. گاهی شکل اجاق‌های تیره با هم فرو می‌کند.

در بین بعضی از طوایف، آثار مناسبات مادرباری و در برخی دیگر خصوصیات برومند پدرتباری دیده می‌شود و بدنبال آن عمو و دایی دو لعت مهم در تیره‌ها می‌باشد، آنجنانکه در تیره‌هایی که خصوصیت مادرباری قوی است همهٔ افراد غریبه را خاله و دایی می‌خوانند و در بین طوایفی که ویژگیهای پدرتباری نیرومند است مردان غریبه را عمو و زنان غریبه را عمه می‌نامند. (۷۸) بنا بر همین تحقیق در میان قبایل کهگیلویه واقع در جنوب ایران "اغلب تیره‌ها با هم خویشاوندند و ازدواج در بین آنان درون گروهی انجام می‌گیرد و همینطور مال‌ها" (۷۹).

نوع دیگری از بقایای نکاح گروهی عبارت از سنی است که هنوز هم در میان خانواده‌های روستائی و حتی شهری ایرانی رواج دارد و آن عبارت از ازدواج با بیوهٔ برادر است، در واقع خواهر زن بالفوه بمنابۀ زوجهٔ شوهر خواهر محسوب می‌شود و اصطلاح‌هایی از قبیل "هم‌ریش" برای دو مردی که شوهر دو خواهر هستند و نیز این گفته که تحت عنوان "خواهر زن نان‌زیر کباب است" رایج است، خود حاکی از چنین تلقی‌ای بشمار می‌رود. اگر چه سنت جاری میان اکثر قبایل جامعهٔ پدرسالاری و بویژه بعدها

۷۸ - "خسرو خسروی": جامعه‌شناسی روستای ایران چاپ دوم (ص ۱۱۵) -

(۱۱۶)

۷۹ - همان کتاب (ص ۷۳)

نزد اشراف و شاهان ایران (از جمله شاهان هخامنشی) مبنی بر انتقال حرم امیر یا شاه پیشین به جانشین او (باستثنای مادر شاه جدید) مربوط به مرحله‌ای است که سیادت مرد در جامعه، مسلم گشته و زن مانند بندگان به اسارت مطلق مرد و شیئی مورد دادوستد درآمده است، معذالک بنظر می‌رسد که این رسم نیز ولو بشکل مسخ شده حاکی از بقایائی باشد که از نکاح گروهی ازمنه پیشین به ارت رسیده است. (۸۵)

یکی دیگر از نشانه‌های بارز وجود نکاح گروهی در جامعه بدوی ازمنه قدیم ایران (اعم از ساکنین بومی و یا آریائیها) عبارت از رسمی است که ظاهراً تا دوران معاصر، نزد برخی از جماعات ایران باقی مانده است. طبق این عادت، کسی که چند زن دارد یکی از زنان خود را به مهمان خویش برای یک یا چند شب فرض می‌دهد بدون آنکه قباحتی برای این عمل بشناسد. این رسم که در اوستا تحت عنوان "نیروزده" آمده، در حقوق زمان ساسانی بصورت "نیروزد" فانونیت یافته است. طبق این عادت هرگاه شخص مستمندی زن خود را از دست داده باشد می‌تواند به مردی که چند زن دارد مراجعه کرده یکی از زنان او را برای مدتی قرض کند. زن مزبور در عین اینکه از لحاظ اختیارات اقتصادی و اجتماعی و خانوادگی همچنان تابع شوهر اصلی خود باقی می‌ماند (یعنی باصطلاح حقوقی ساسانی تحت سرداریه او قرار دارد)، به عنوان "زیانک" *Zianak* در اختیار مرد دیگر که در اینصورت "میرک" *Mirak* نامیده می‌شود قرار می‌گیرد. فرزندی که از این آمیزش بوجود می‌آید متعلق به شوهر اصلی است و تنها تحت "سرداریه" او می‌ماند و اگر چه برخی از روحانیون زردشتی و ایرانشناسان متعصب کوشیده‌اند این رسم را بصورت نوعی کمک به مردم مستمند توجیه نمایند، ولی بشهادت اسناد تاریخی، مسلم است که این عادت نه تنها در میان مردم فقیر، بلکه بویژه در میان بزرگان و اشراف ساسانی عمومیت داشته است. از سوی دیگر این نکته جالب است که هرگاه شوهری خطاب بزن خود می‌گفت که: "من برای تو

۸۵ - چنین عادتی میان بزرگان و سلاطین مغول ایران (قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی) وجود داشته است و انتقال حرم پادشاهان مغول به جانشین آنان از راه "یاساق" یعنی طبق قانون مغول انجام می‌گرفته است. (جامع التواریخ) فضل‌الله - رشیدالدین، از "داستان هلاکوخان، شرح و خواتین او"، (ص ۶). (یاساق بمعنی نوشته است و در اصطلاح بمعنی کتاب چنگیزخان است که جهت اداره امور اجتماعی مغول نویسانده است و تیمور نیز تکلمه‌ای بر آن بنام توزوک افزود).

سرداری برمی‌گزینیم" زن مبرور آزاد بوده و می‌توانسته است برای خود شوهر دیگری اختیار نماید.

کاملاً روشن است که این رسم از بقایای نکاح گروهی ازمنه بسیار قدیم است و شاید از اشکال بینابینی آن یعنی (نکاح جفت‌جویانه) *Marriage apparié=famille appariée = Paarunas familie* ناشی شده باشد. زیرا چنانکه گفته شد: طبق آن نهاد کهن، همه زنان یک تیره و از یک نسل زوجات مردان تیره‌های دیگر از همان نسل بوده‌اند و لذا چنین حقی برای همه مردان دیگر نسبت بزنان غیر طایفه خودی بوجود آمده و تدریجاً بافتضای بحولات اجتماعی بصورت تحریف شده باقی مانده است. شکنندگی و گسست پذیری آنان نکاح نیز از این منشاء سرچشمه می‌گیرد.

بصریح این رسم در اوستا و توصیه روشن آن مبنی بر اینکه "اگر کسی زن خواست زنی باو بدهید" از یکسو، و شهادت هرودوت مورخ نامی یونان باستان که چنین رسمی را در میان اقوام "ماساژت" *Massagetes* مذکور می‌گردد از سوی دیگر، تردیدی در این امر باقی نمی‌گذارد که نیروزد از یک نهاد بسیار قدیم آریایی سرچشمه گرفته است. (۸۱)

باری آمیزش موقت جفتی، میان مرد و زن جداگانه بی‌که ظاهراً از محدود گشتن دائره نکاح درون گروهی و گسروش ممنوعیت‌های ازدواج میان افراد همخون ناشی شده است - شکل تحول یافته‌ای از نکاح گروهی است. صیغه‌گیری: (نکاح منقطع) را که یکی از سنت‌های قدیم ایرانیان قبل از اسلام است و بدوران اسلامی انتقال یافته نیز می‌توان آثاری از آمیزش موقت جفتی دانست که در نتیجه تسلط یافتن رژیم پدرسالاری، یک سویه به سود مردان شده است.

در واقع نکاح گروهی لزوماً بمعنای آمیزش جمعی نیست بلکه بمنزله حقی است که استفاده از آن منوط به شرایط فیزیولوژیک و اجتماعی آنست. حتی در جوامع بسیار عقب افتاده، جفت‌گزینی موقت در درون نکاح گروهی یکی از حقوق طبیعی استفاده از این حق بسمار می‌رود. جفت‌گزینی در عین اینکه نافی حق دیگر افراد وارد در نکاح گروهی نیست، خود، شیوه عملی استفاده از این حق، برای هر یک از آنهاست. از سوی دیگر اعمال این حق

۸۱ - "علی اکبر مظاهری"، اثر پیش گفته، (ص ۱۰۵) - و نیز اوتارا کلیما: (مزدک، تاریخ یک جنبش اجتماعی در ایران ساسانی) بزبان آلمانی، (ص ۹۷ - ۹۸)

جمعی که شاید در گروههای کوچک برای طرفین نکاح عملی باشد، بمرور که جمعیت افزایش مییابد و ممنوعیتها بیشتر میشود، دشوار بلکه غیرممکن می‌گردد و همین امر موجب تقویت هرچه بیشتر شیوه جفت‌گزینی می‌گردد و رفته رفته بصورت آمیزش نسبتاً "پایدارتری میان جفت‌های جداگانه زن و مرد در می‌آید. ولی نظر باینکه حق عمومی گروه نیز بحال خود باقی است ناگزیر آثار مسخ‌شده‌ای از آن به اشکال مختلفه در نزد اغلب اقوام ابتدائی چنانکه سابقاً" در مورد زنان بابلی و برخی اقوام آسیای میانه و غیره متذکر شده‌ایم پایدار می‌ماند.

شیوه جفت‌گزینی موقت و سپس بصورت آمیزش پایدارتر، یکی از تحولات مهمی است که در درون جامعه پیشرفته مادرسالاری بوقوع می‌پیوندد و زمینه را برای گذار بمرحله پیشرفته‌تر نکاح و خویشاوندی و همچنین "ویس" یا همبودی خاندانی بر پایه تبار یبری فراهم می‌سازد. اگر چه درباره این تحول در درون جامعه ویسی ایران، اطلاعات مشخصی در دست نیست، ولی بر پایه اسنادی که از جامعه ایلامی هزاره دوم پیش از میلاد موحود است می‌توان بطور غیرمستقیم، وقوع چنین تحولی را لاقلاً برای دورانی بیش از تشکیل دولت ایلام مسلم دانست.

اسناد مزبور نشان می‌دهند که در زمان تحریر آنها، جامعه ایلام در مجموع خود، دوران مادرسالاری را از سرگذرانده‌است و با اینکه قشر بندی درونی به حد پیشرفته‌ای رسیده و تقسیم جامعه به طبقات، روند تحولی خود را دنبال می‌کند، هنوز جامعه مزبور در حال گذار به مرحله پدرسالاری است. در حالیکه نظام قبیل‌های همچنان در مناطق کوهستانی و روستائی بزندگی سنتی خود ادامه می‌دهد، در برخی از نواحی بویژه در شهرها و حوالی آنها همبودهای خاندانی (۸۲) جانشین همبودیهای پیشین شده‌اند. همبود خاندانی را که حد فاصل و شکل گذار از مادرسالاری به مرحله

۸۲ - اگر چه کلمه فارسی خاتمان که از دو جزء خانه و نمان (دمانا و نمانای اوستائی) ترکیب یافته بمعنای خاندان و خانواده بزرگ است و لذا بخوبی میتوان آنرا در مفهوم جامعه‌شناسی معاصر در برابر *Communauté domestique* یا خانواده بزرگ *Grande famille* بکار برد ولی از آنجا که در زبان گئونی مصطلح فارسی، خاتمان تا حدود زیادی با دودمان یگانگی مفهومی یافته‌است، در این نوشته ترجیح داده‌ایم که برای افاده این مفهوم کلمه دیگر زبان فارسی یعنی "خاندان" را مورد استفاده قرار دهیم.

پدرسالاری است، در آینده یا تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار خواهیم داد. آنچه برای مسئله مورد بررسی کنونی ما اهمیت دارد، توجه به این نکته است که همبودی خاندانی بر اساس زناشوئی زوجی تشکیل می‌شود و تحت ریاست پدر یا سرخاندان، علاوه بر زن سرخاندان، نسل‌های مختلفی از فرزندان، برادران و خواهران (مادام که شوهر اختیار نکرده‌اند) و دیگر خویشاوندان دودمان پدری و همچنین زنان و اولاد خویشان مزبور را در بر می‌گیرد.

بقا آثار نیرومندی از مادرتباری در کنار تفوق خویشاوندی بر پایه دودمان پدری، نقی برجسته اقتصادی و اجتماعی زن در همبودی خاندانی و برخورداری وی از حقوق نسبتاً مساوی با مردان - چنانکه اسناد کتبی از آن حکایت می‌کنند - جای تردیدی در این واقعیت باقی نمی‌گذارد که همبودی خاندانی ایلامی از روند تحول ژنت مادرتباری بیرون آمده است. ارث نبردن زوجین از یکدیگر که طبق اسناد خصوصی ایلامی (مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد) مسلم است خود، دلیل قاطعی برای اثبات وجود جامعه ژنتی پیش از گذار به همبودیهای خاندانی است، زیرا هر یک از زوجین به طایفه دیگری نعلق دارند و لذا اموال هیچکدام از آنها قابل انتقال به اعضاء طایفه غیر نیست. از اینجاست که در حقوق ایلامی هزاره دوم رفته رفته هبه اموال به زن، از طرف سرخاندان (برای رفع این اشکال) رایج گردیده است. در فصلی که به همبود خاندانی ایلامی تخصیص داده‌ایم در این باره، مفصل‌تر گفتگو خواهیم نمود. فقدان حق نوارث میان زوجین در کنار دلایل و شواهد دیگر نشان می‌دهد که در هزاره دوم پیش از میلاد با اینکه مالکیت مشترک زنت، تجزیه شده و میان خاندانها تقسیم گردیده، معذالک بسیاری از رسوم آن در میان خاندانها باقی مانده است. بقا کیش الوهیت طایفه، در خاندانها (که جای دیگر از آن سخن خواهیم گفت) یکی دیگر از شواهد بارز این امر است.

مقایسه مساکن شهر شوش با دهکده ابتدائی شوش (مرکب از خانه‌های جمعی طایفه‌ای) در عین اینکه پیشرفتهای بزرگ جامعه ایلامی را از اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد نمایان می‌سازد شواهد و قرائن مهمی نیز درباره تحول خانواده در جهت خاندان زوجی پدرتباری بدست می‌دهد.

از مقایسه خانه‌های ابتدائی "تپه‌سینک" یا خانه‌های مسکونی عهد سوم آن، واقع در محله‌هایی که (بوسیله مرزها از هم جدا شده بود و کوچه‌های پیچ در پیچ داشت) (۸۳) نیز می‌توان به نتیجه‌گیری تقریباً مشابهی رسید، باین تفاوت که در مورد شوش، اسناد کتبی تا حدود زیادی امکان می‌دهند

که دربارهٔ جامعهٔ پیشین ایلامی قضاوت‌های مطمئن‌تری بنمائیم .

فصل سوم آثار ژنت مادرسالاری در ایران

به شهادت آثاری که در کاونهای باستان‌شناسی ایران کشف شده است می‌توان به احتمال قریب به یقین گفت که "ژنت مادرسالاری" لااقل از آغاز دوران سنگ‌نوهسته مرکزی سازمان اقتصادی - اجتماعی مردم ساکن سرزمین ایران را تشکیل می‌داده است .

"ژنت مادرسالاری" که مستقیماً از تکامل همبودیهای اعصار پیشین ناشی شده است در واقع نوع پیشرفته‌ای از آن همبودیها و ادامه آنها به شکل کاملتر است .

در مرحله کنونی اطلاعات باستان‌شناسی، باین سؤال (که آیا مردم ساکن نقاط مورد کاوش در ایران از اعقاب همان مردمانی بوده‌اند که در اعصار سنگ‌کهن در کشور ما سکونت داشته‌اند یا اینکه از خارج در دوران متاءخر سنگ‌کهن تدریجاً " باین نقاط راه یافته‌اند) نمی‌توان جواب مشخصی داد، رابطه نزدیک و خویشاوندی مسلمی که میان تمدنهای مکتوفه در ایران و از آن کشورهای مجاور از جمله ترکمنستان، آسیای میانه، ففزاز و بین‌النهرین وجود دارد به تنهایی برای اثبات منتاء اصلی مردم ساکن سرزمینهای مزبور کافی نیست . ولی این نکته مسلم است که ابران بمثابة یکی از شاهراههای مهاجرت اقوام از شمال بسوی جنوب و غرب، طی هزاره‌های پیش از تاریخ، اقوام و نژادهای گوناگون را بسوی خود جلب نموده است . مثلاً " این نکته اکنون مشخص شده است که در حوالی هزاره‌های نهم و هشتم پیش از میلاد مردمی که نژاد و مشخصات آنها معلوم نیست از شمال غربی ایران به درون کشور ما مهاجرت کرده‌اند و تدریجاً " دره‌های سلسله جبال زاگرس را اشغال نموده

بسوی جنوب پیش آمده‌اند. ظاهراً "آثار آتش‌سوزی و ویرانگری که در برخی از قشرهای نقاط مورد کاوش (مربوط به هزاره چهارم پیش از میلاد) دیده شده‌است نتیجهٔ هجوم این قبیل اقوام مهاجر بوده است.

بهرحال این عدم اطلاع بخودی‌خود نمی‌تواند در اصل مسئلهٔ مورد تحقیق ما و اینکه "زنت مادرسالاری" نتیجهٔ منقیم تحولاتی است که در ادوار سنگ‌کهن در همبودهای بدوی انجام یافته‌است، تأثیری داشته باشد. از این امر که همبودیهای طایفه‌ای پیش از زندگی جدید زراعتی بصورت "زنت" سازمان یافته‌اند، می‌توان چنین نتیجه‌گرفت که قبایل خویشاوند نیز قبل از این مرحلهٔ تکامل، خواه در خارج یا در خود سرزمین ایران بوجود آمده‌اند. بررسی یک رشته آثار باستان‌شناسی نشان می‌دهد که در ایران نیز مانند غالب جوامع ابتدائی جهان، همبودی دودمانی بدواً "بصورت" "زنت" مادرسالاری" سازمان یافته و تدریجاً "به انواع همبودیهای پدرسالاری تحول یافته‌است.

در دهکدهٔ باستانی آسیاب (حوالی کرمانشاه) که تخمیناً در حدود هزارهٔ نهم یا هشتم پیش از میلاد (یعنی در پایان دورهٔ سنگ‌کهن و آغاز سنگ‌نو در کشور ما) بوجود آمده و در مباحث پیشین از آن بمثابهٔ نخستین آثار کشاورزی و دهزیستی در ایران یاد شده‌است، بقایای یک خانهٔ جمعی کشف شده‌است. از ویرانه‌های بنای مزبور سنگ مدوری باقی مانده که در زیر زمین ساخته شده و دور آن تقریباً "ده متر است.

بطوریکه جامعه‌شناسی عمومی نشان می‌دهد این قبیل خانه‌ها ویژهٔ سکونت گروهی است که در آن تمام افراد یک طایفه یا یک تیره، "مشترکاً" زندگی می‌کنند. از اینجا نتیجه می‌شود که سازمان اجتماعی هنوز نخستین مراحل "ویسی" را طی می‌کرده است. در واقع کشف ابزارهای مقدماتی کشاورزی و حتی نوع گندمی که دستگاه گوارش انسانی بطور هضم نشده دفع کرده‌است، سطح بسیار ابتدائی زندگی زراعتی را نشان می‌دهد و این خود می‌رساند که ساکنین آسیاب در حال گذار از همبودهای بدوئی به سازمان ویسی بوده‌اند. محققاً "شکار و گیاه‌جوئی هنوز در جنب کشاورزی ابتدائی نقش عمده‌ای در زندگانی ساکنین این دهکدهٔ باستانی ایفا می‌نموده‌است.

آثار مکشوفه از "تپه‌سراب"، که در مجاورت دهکدهٔ "آسیاب" واقع شده و ظاهراً "چند صد سال پس از دهکدهٔ آسیاب پایه‌گذاری شده است نه تنها پیشرفت بالنسبه سریع کشاورزی را در این منطقه نشان میدهد بلکه آثاری که از ساکنین آن باقی مانده است، اطلاعات مهمی در مورد آغاز سازمان ویسی مبتنی بر مادرتیاری در اختیار ما قرار می‌دهد.

نخستین تغییر عمده‌ای که در مقایسه با دهکده "آسیاب" به چشم می‌خورد، عبارت از تعدد خانه‌های مورد سکونت است. خانه‌هایی که کاوشهای "تپه‌سراب" آشکار ساخته، عبارت از منازل کوچکی است که در زیرزمین ساخته شده و دارای سقف‌هایی است که بر پایه‌های ناهموار استوار گردیده است. در بادی امر کوچک بودن خانه‌های "تپه‌سراب" می‌تواند باعث این گمان شود که گویا از طایفه ساکن این دهکده گروهیهای جداگانه‌ای مجزا شده و از صورت زندگی جمعی پیشین، چنانکه در دهکده "آسیاب" مشخص است، خارج شده‌اند. ولی مطالعه دقیق‌تر کیفیت ساختمانی این خانه‌ها، که تنگ هم در زیرزمین قرار گرفته‌اند، نشان می‌دهد که خانه‌های مزبور نشیمن‌های متعدد یک خانه بزرگ هستند که مجموعاً یک سکناى مشترک طایفه‌ای را تشکیل می‌دهند. شاید بمرور که تعداد افراد گروه افزایش یافته این خانه‌ها پی‌درپی در جنب خانه اصلی ساخته شده باشند و یا اینکه ضرورت فنی خانه‌سازی و لزوم سهیل همکاری ساده بین افراد و بس "عملاً" اس تکل ساختمانی را بحمیل نموده باشد. نظیر همین وضع چنانکه بعداً "خواهیم دید، در مورد ساکن "تل باکون" (تخت حمسید) نیز مشاهده شده و بررسیهای باستان‌شناسی مآلاً "به‌همین نتیجه رسیده است. احتمال دیگر، می‌تواند این باشد که طایفه تپه‌سراب به خاندانهای چند تقسیم شده بوده است. با توجه به سطح ابتدائی جامعه مزبور این احتمال بسیار بعید است زیرا علاوه بر آنکه آثار دیگر این دهکده باستانی چنین فرضی را نفی می‌کند، اصولاً "سیر تحولی جماعات انسانی در ایران کهن تا پایان هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم چنین پیشرفتی را نشان نمیدهد.

باری از آثار بجای مانده تپه‌سراب معلوم می‌شود که: این ناحیه کشاورزی طی چند قرنی که با دهکده "آسیاب" فاصله دارد ترقی محسوسی نموده است. ابزار و ادوات زراعتی و همچنین بقایای غذا و حیویات نشان می‌دهند که ساکنین این دهکده گندم و جو کشت می‌کرده‌اند و بز و گوسفند و احتمالاً "سگ نیز بصورت دام خانگی مورد استفاده آنها بوده است. طایفه مقیم تپه‌سراب ظروف سفالینی می‌ساخته است که در مرحله کنونی اطلاعات باستان‌شناسی، در عداد نخستین و ابتدائی‌ترین سفالینه‌های مکشوفه در سرزمین ایران بشمار می‌روند.

آنچه از لحاظ مسئله مورد بحث ما بیشتر شایان توجه است مجسمه‌هایی است که در ویرانه‌های این دهکده باستانی کشف گردیده است و محققان نخستین نمونه‌هایی از هنر پلاستیکی ساکنین کشور ما را ارائه می‌دهند، یکی از این مجسمه‌ها تصویر زن نشسته‌ای را با یستانهائی که تعمداً "و بیش از حد

نمایان ساخته شده و کمرگاهی سنبر دارد مجسم می‌سازد. ظاهراً " هنرمند باستانی خواسته‌است شکم زن بارداری را مجسم سازد. وضع چمباته‌ای که به زن مورد تصویر داده‌شده و مشخصات دیگری از این قبیل حاکی از آنست که هنرمند، تجسم حالت زایمان را در نظر داشته‌است. از اینکه صورت زن مزبور ساخته نشده و انتهای بازوان و پاها تماماً " ناقص گذارده شده‌است بنظر می‌رسد که مجسمه‌ساز، زن مشخصی را در نظر نداشته بلکه می‌خواسته‌است زن باردار را بطور کلی بمتابۀ تجسم بارآوری نشان دهد. چنانکه بعداً " خواهیم دید از این قبیل مجسمه‌های زن بی‌سر در دیگر نواحی مورد کاوش دشت ایران نیز کشف شده‌است و همین امر فرضیه مبتنی بر هدف هنرمند باستانی دائر بر تجسم کلی زن باردار بمتابۀ اساس دودمان و پایه بارآوری و بقاء گروه طایفه‌ای را تحکیم می‌کند.

چنانکه باستانشناسی تطبیقی اثبات می‌کند مجسمه‌هایی از این قبیل که در بسیاری از آثار مراحل مقدماتی جامعه بشری همه قاره‌ها یافت شده‌است عموماً " نمادهایی هستند که بمنظور نمایش نخستین مادر یا اولین جده که تمام دودمان بنا بر فرض از او بوجود آمده‌است، ساخته شده‌اند و علاوه بر تکثیر نسل، فراوانی و بارآوری نباتات و دام را نیز که زندگی جماعت با مجموع آن ارتباط دارد، مجسم می‌سازند.

بهر حال مجسمه " تپه‌سراب " که نخستین و قدیمترین اثر هنر پلاستیکی است که تا کنون از مردم ساکن در حدود جغرافیائی ایران کشف شده، وجود کیش مادر و همبودی بر پایه مادرتیاری را در حدود هزاره هشتم پیش از میلاد در جماعات بدوی کشور ما اثبات می‌کند.

از مجسمه گرازی نیز که همراه مجسمه زن در " تپه‌سراب " پیدا شده‌است می‌توان درباره معتقدات دینی این جماعت بدوی، احتمالات دیگری هم داد. شاید ساکنین کتاورز تپه‌سراب برای دفع شر این حیوان مودی و مخرب که قطعاً در آنزمان بلای موحشی برای زراعت ابتدائی بوده‌است، بنا به تصورات ابتدائی خود او را می‌پرستیده‌اند (چنانکه در جامعه‌شناسی عمومی نظایر آن بسیار است) و ویرا در مقابل جده مؤسس طایفه که نمادی از فراوانی و بارآوری تلقی می‌شده، عامل آسمانی شر و تخریب می‌انگاشته‌اند. در صورتیکه این فرض صحیح باشد میتوان آنرا نخستین اثری از کیش ثنوی خیر و شر، که بعدها در مذاهب ساکنین ایران بانحاء مختلفه بروز کرده‌است شمرد. یکی از مصنفین خاورشناس (۸۴) احتمال می‌دهد که مجسمه گراز (۸۵) مزبور نوعی افسونگری برای دفع شر این حیوان بوده و بمنظور جلوگیری از چشم زخم ساخته شده‌است. مُحَقِّقِ مزبور در تعقیب نظریه

خود آنرا با گرازی که هزاران سال بعد بمثابة نمايش ايزد شکست ناپذير جنگ مجسم می شده است مرتبط می شمارد .

بنظر ما شاید بهترين تعبير از مجسمه "گراز در کنار مجسمه" کهن مادر طایفه "خصلت توتمی (۸۶) آن باشد؛ عبارت دیگر ممکن است که گراز، تونم قدیم ترین همبود طایفه‌ای بوده که بعداً "در پیدرآب مسنقر شده است اگر چنین باشد آنگاه می توان حدس زد که نام طایفه‌ای که در "تیدرآب" سکونت داشته شاید "طایفه گراز" بوده است . بهر حال در این مورد جز فرض و گمان امکان دیگری برای تحقیق وجود ندارد .

Burchard Brentjes : (Die islamische Welt vor — ۸۴
Mohammed), S. 18

۸۵ — شایان توجه است که در شاهنامه فردوسی بیژن نیز برای دفع شر گرازهائی که با مر اهریمن به گرگان حمله ور شده بودند ماء مور می شود و طی همین مبارزه علیه گراز است که بدام عشق منیژه دخت افراسیاب دشمن سنتی و (اسطوره‌ای) ایرانیان (آریائی زبان) می افتد .

۸۶ — Totem (که اصطلاحی ماء خود از زبان بومیان سرخ پوست شمال آمریکا است) ، عبارت از انواع حیوانات و گاه نیز برخی نباتات و اشیاء دیگر است که نزد تمام اقوام قدیمی جهان (حتی در دوران سنگ کهن) بمنزله کهن ترین منشاء جماعت تلقی می شده و برابطة همخونی آن با طایفه اعتقاد داشته اند . "توتمايسم" Totémisme در شکل خالص خود هنوز در میان برخی اقوام بومی ساکن استرالیا وجود دارد و هر طایفه بنام حیوان یا نبات یا حتی سنگ مشخصی نامیده می شود . "توتم" بعنوان الوهیت مورد پرستش نبوده است ، ولی بمثابة خویشاوند ، کهن ترین پدر ، برادر و منشاء طایفه مورد احترام ویژه‌ای قرار می گرفته و می گیرد . بنا بر تحقیقات دانشمند معروف "مورگان" Morgan (همان کسی که نتایج مشاهداتش میان قبایل سرخ پوست آمریکای شمالی در قرن نوزدهم پایه اثر دورانساز "قریدریش انگلس" درباره "منشاء خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت" قرار گرفته است) قبایل سرخ پوست "ایرگی"ها (i-roquois) مرکب از هشت "ژنس" بوده اند که هر یک نام یکی از حیوانات ؛ (گرگ ، خرس ، سنگ پشت ، سنگ آبی ، گوزن ، ماهیخوار ، لک لک و شاهین) را داشته است ، همین نامگذاری طایفه‌ای و قبیله‌ای در نزد اعراب دوران جاهلیت ، نزد آریائی‌ها ، مغولان و ترکان و غیره نیز وجود داشته است ، گمان می رود که تحریم خوردن گوشت بعضی حیوانات نزد برخی اقوام از جمله گوشت گاو ،

باری بر پایه چنين زمينه اقتصادي - اجتماعي ابتدائي است که تمدن و فرهنگ ساکنين باستانی ايران (تا هزاره چهارم پيش از ميلاد) تکامل و توسعه یافته است. در هزاره های ششم و پنجم پيشرفت های محسوسي در امر کشاورزي و دامداری و همچنين در صنعت سفالگری کوزه سازی، نساجی، به موازات تکامل ابزار و ادوات کار در بسياری از مناطق ايران بويژه در دشت متشهود است. بجای مساکن بسيار ابتدائي کشاورزان "آسياب و تپه سراب" و خانه های گلين دوره های بعدی خانه های آجری با دیوارهای رنگ شده و تزئين یافته و درهائی که بکوچه دهکده باز می شده مورد سکونت کشاورزان دامدار فرار گرفته است. ظاهراً "گاو و خوک اهلی یا برخی پرندگان و سبزیجات بوسيله گروه های کشاورزي که از شرق آمده و در نقاط مختلفه ايران شمالی و مرکزی سکونت اختيار کرده بودند، به داخل ايران راه یافته اند. از هزاره پنجم پيش از ميلاد آتاری از مناسبات اقتصادي میان نقاط مختلفه، بويژه میان ساکنين کوهستانهای غربی ايران و ساکنين دره های دجله و فرات مشهود است (۸۷).

در هزاره چهارم پيش از ميلاد، شکوفان ترين دوران "ويس مادر سالاری"، با تمدن و فرهنگی که دوره تکامل و ترفی عصر سنگ بشمار می آید، در کشور ما بوجود آمد و تقريباً بزودی سراسر ايران را فرا گرفت. اين همان دورانی است که در باستانشناسی فرهنگ سفالينه رنگين یا منقوش یا "انقلاب دوران سنگ نو" نامگذاری شده است.

کاوشهائی که بوسيله هيئت باستانشناسی فرانسوی تحت رهبری پروفیسور گیرشمن در تپه سلیک (نزدیک کاشان) انجام شده است، تکامل اين

خوک، سگ و غيره نیز نتیجه حرمتی است که در دورانهای پيشين برای اين حيوانات به منزله "توتم" طایفه یا تیره قائل بوده اند (چنانکه حرام و حرمت از نظر لغوی هم ریشه مشترک دارند) برخی محققين بر آنند که "گرگ توتم" ایلات اوليد ترک زبان، "خوک: توتم" طوایف بدوی سمیت (سامی زبان) و "سگ: توتم" قبایل بدوی ایراني (آریائی زبان) بوده است شاید ناسزاهائی که هنوز در ايران و کشورهای شرق، میان مردم معمول است و پدر یا مادر شخص مورد توهين را به "سگ" نسبت می دهند بی ارتباط یا اين سابقه "توتمی" نباشد.

۸۷ - چگونگی اين مناسبات اقتصادي و مبادلات و تاءثير آن در روند تحولي جامعه ايران در فصل های مختلف بخشهای آينده به تفصيل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

فرهنگ مربوط به دوران مادرسالاری را (از هزاره پنجم پیش از میلاد) قشر به قشر آشکار ساخته است. بسیاری مجسمه‌های سفالین زن و مادر که اغلب بی سر است در قشرهای مختلفه تپه‌سیلک کشف شده است. همین امر که در اکثر آثار مکشوفه مربوط به هزاره چهارم مجسمه‌های بسیاری از زن در حالات مختلفه یافت شده است، توأم با شواهد و فرائض دیگر نشان دهنده آن است که سازمان اجتماعی ویسها در پایان این هزاره، همچنان بر پایه تبارمادری استوار بوده است. اطلاعات موجود درباره قدیمترین ساکنین بین‌النهرین که ظاهراً از آسیای میانه و فلات ایران به این کشور مهاجرت کرده‌اند و آثار آنها در (العبید، اوروک، لاگاش و اریدو) کشف شده است، حاکی از وجود همین سازمان اجتماعی است. مردم مزبور معتقد بوده‌اند که زندگی را زن یا رب‌النوعی بوجود آورده است و به همین دلیل پیکرهای کشف شده اغلب زنان را در حال بارداری و یا شیردهی مجسم می‌سازد.

یکی از نمونه‌های بارز این وضع اجتماعی را می‌توان از روی آثار مکشوفه در "تل‌باکون" "تل‌باکون" مورد مطالعه قرار داد (۸۸) آثار یافت شده در تخت جمشید نشان می‌دهد که نسلهای متعددی در این نقطه که روزگار نامعلومی برای سکونت خود انتخاب کرده بودند به کشاورزی و دامداری اشتغال داشته‌اند. مسکن آنان مرکب از خانه‌های کوچکی است که با اضلاع منقیم ساخته شده و دارای درهای تنگ و کوباهی است که ارتفاع آنها از یک متر تجاوز نمی‌کند. بر ویرانه‌های دیوارها لکه‌های موادی که با آن دیوارها را به رنگهای سرخ و زرد اندود میکردند باقی است. ظروف طبخ که در کف زمین خانه‌ها چال شده و همچنین ظروف آذوقه با ابعاد بسیار بزرگ که در کف انبارها تثبیت گردیده (بنحویکه تکان دادن و بیرون آوردن آنها از شکاف درها امکان پذیر نیست و بهنگام ساختن انبار برای همیشه در آنجا نصب شده‌اند)، اجاق‌هایی که برای گرم کردن خانه‌ها و پختن غذا تعبیه شده و همچنین کوره‌هایی که در خارج از محل سکونت برای نان‌پزی و سفالگری ساخته شده است، گواهی است از زندگی مشترک ساکنین دهکده و

۸۸ - آثار "تل‌باکون" در سال ۱۹۲۳ بوسیله هیئت باستانشناسی فرانسوی تحت سرپرستی "هرتسفلد" (Herzfeld) کشف شده است. سپس تا سال ۱۹۵۵ کاوشهای دیگری در منطقه بین تخت جمشید و بازارگاد بوسیله باستانشناسان دیگر انجام یافته که تمدنهای زراعتی از نوع "تل‌باکون"، "سیلک" و "گیان" را آشکار ساخته است. (به کتاب "باستانشناسی ایران باستان" تالیف پروفیسور بلژیکی "واندنبرگ" ترجمه فارسی مراجعه شود.)

وجود همبودی دودمانی .

تعدد خانه‌ها در "تل‌باکون" و منظره خارجی آن مانند خانه‌های "تپه‌سراب"، بدواً این تصور را بوجود می‌آورد که در این عصر، ویس به خاندانهای جداگانه تقسیم شده و زندگی خاندانی جانشین زیست جمعی طایفه‌ای گردیده است. ولی یک بررسی دقیقتر نشان می‌دهد که این گمانی بیش نیست و با واقعیت تطبیق نمی‌کند. بررسی کامل مساکن "تل‌باکون" مسلم می‌دارد که ساختمانهای دوازده‌گانه مکشوفه مجموعاً "یک خانه" مشترک را تشکیل می‌دهند که تمام طایفه در آن سکونت داشته است. از آنجا نتیجه می‌شود که این دهکده ماقبل تاریخی را طایفه واحدی که افراد آن با علائق همخونی بهم پیوند یافته بودند، مورد سکونت قرار داده بوده است. مجسمه‌هایی از انسان که در قشر فوقانی ویرانه‌های مورد کاوش بدست آمده (۸۹) عموماً "زن و مادر را تصویر می‌کنند. در تصاویر زیبایی که بر روی ظروف سفالین نقش شده، بویژه تصویر استلیزه شده زن یاردار جلب توجه می‌کند که مانند زن "تپه‌سراب" جمباتمه نشسته و حالت زایمان را مجسم می‌سازد. مفاسه مجسمه "تپه‌سراب" و تصاویر زنانی که در روی سفالینه‌های "تل‌باکون" رسم شده‌است در عین اینکه درجه رشد یافته هنر ساکنین "تل‌باکون" (تخت جمشید) و قدرت تجسم هنرمندان آن دوران را می‌رساند گواه آنست که طی چهار هزار سال میبای نظام اجتماعی در همان چهارچوب ژنت مادرسالاری باقی مانده‌است. در واقع کیش تکثیر نسل و پرستش مادر یمثابه بنیانگذار طایفه و زندگی، که از خصایص همبودی بدوئی مبتنی بر

۸۹ - نقطه مسکونی مذکور واقع در منطقه (تخت جمشید) توسط "هرتسفلد" کشف شد، عبارت بود از مساکن گلی عشیرتی و دسته‌جمعی، و طرز ساختمان آن حاکی از وجود نگاه دسته‌جمعی و مادرشاهی بود. نگاه کنید به "ا.م. دیاگونوف": "تاریخ ماد" ترجمه فارسی از گریم کشاورز. (ص ۱۲۷) قابل ذکر است که روستانشینان "تل‌باکون" و دیگر روستانشینان که در ناحیه فعلی تخت جمشید ساکن بوده‌اند از لحاظ قومیت و زبان ارتباطی با اقوام آریائی زبان (پارسها) نداشتند. قوم اخیر در حدود هزاره دوم و یکم پیش از میلاد به آن ناحیه آمده و حاکمیت خود را بر ساکنان قبلی آن سرزمین محرز ساخت و از آن پس تا کنون آن ناحیه بنام اقوام غالب پارس نامیده میشود. رجوع شود به رساله دکترای سیدضیاءالدین صدرالاشراقی (۱۹۸۲) "تحولات روستایی در ایران، مثال همدان" - دانشگاه سوربن - پاریس

تبارمادری است، در پیکره‌های متعدد زن انعکاس یافته است. این پیکره‌ها با احتمال زیاد مجسم کننده الوهیت کانون طایفه، مظهر حامیه "ویس" و ادامه حیات آن یا عبارت دیگر ربه‌النوع مادر بوده‌است.

با این وجود، نوع فوق‌العاده اشکال ظروف سفالین مکتوفه، نمایشگر بغرنجی نیازمندیهای اقتصادی و معیشتی کشاورزان "تل‌باکون" (نخت‌جمشید) در عهد سنگ‌نو است و نیز نشان دهنده آنست که نیازمندیهای فکری و معنوی آنان، در قیاس با پیشینیان باستانی‌تان بمراتب بیشتر شده‌است. گواه بارزتر بر این امر، تنوع تصاویر و نقش و نگار روی ظروف است که خود یکی از زیباترین و قدیمترین نمونه‌های مکشوفه از فعالیت خلاقه و هنری مردم رراعت‌پیشه عهد سنگ‌نو است و سک بکار رفته نیز یکی از بهترین اشکال فعالیت هنری دوران مادرسالاری در جهان بشمار می‌رود. مضامینی که از جهان حیوانات و طبیعت پیرامون اقتباس شده‌است بوسیله قوسهای بلند که نمایشگر شاخ بزکوهی یا قوچ وحشی است و خطوط منظم هندسی که دسته‌های پلنگ، سگ، بزکوهی، عقاب، کرکس، لک‌لک و غیره را نشان می‌دهد همچنین خطوط موجی که نمودار بحسب خزندگان و شاخ‌وبرگ درختان و بیانات است و سرانجام چهارگوسها و سه‌گوسها که نمایش دهنده صورت زنان در حال رقص گروهی است، بیشترت انسان این دوران و قدرت فکری و هنری او را نمایان می‌سازد. وفور دایره‌ها، صلیب‌ها و استعمال "روزت"های کوچک و علامات دیگری از این قبیل نشان می‌دهند که محور معتقدات مذهبی را الوهیت آفتاب تشکیل می‌داده‌است. در کنار مظهر آفتاب سمبل‌های دیگری وجود دارند که نشان دهنده برتشر عوامل دیگری هستند که در زندگی کشاورزی نقش درجه اول ایفا می‌کنند از قبیل آب و حیوانات خانگی. کیش و افسون دامداری که هدفش بکثیر گله‌ها و دفاع از آنها در برابر چشم‌زخم و نیروهای مخرب است، در تصاویر متنوع حیوانات مفید و مودی متجلی گردیده‌است.

کشف تعداد زیادی مهر سنگی که با نقش و نگارهای هندسی و پیچیده و گاه بسیار ظریف ساخته شده‌اند بویژه از آن جهت جلب دقت فوق‌العاده می‌کنند که آثار برگرداندن آنها در روی تکه‌های خست و همچنین بر روی دهانه‌های ظروف سفالین در انبارها تشخیص داده شده‌است. وجود این مهرها با نقوش مختلفه و اثر استفاده از آنها چه در روی قطعات کوچک خست یا پارچه (برای بستن دهانه خمره‌های بزرگ آذوقه)، برخی از محققان را باین گمان کتانیده‌است که شاید در آن زمان، طایفه ناشاخته از لحاظ فرهنگی و نژادی "تل‌باکون" واقع در نخت‌جمشید به مرحله‌ای از قشریندی

درونی و خاندانی رسیده بوده، و حتی احتمال وجود خاندانهایی بر پایه پدرسالاری نیز داده شده است. بدینسان نقوش گوناگون مهرها را دال بر نشانه‌های افراد یا خاندانهایی دانستند که راه جدائی از نظام طایفه‌ای را آغاز کرده، حتی راه مالکیت خصوصی را می‌پیموده‌اند (۹۰).

اگر چه اظهار نظر در این مورد و نظائر آن نمیتواند از حدود احتمال و گمان تجاوز کند ولی بهر حال، وجود چنین قشر بندی خاندانی در درون دهکده باستانی "تل باکون" واقع در محل فعلی تخت جمشید - با فاکتها و آثار دیگری که در این نقطه یافت شده است (و همه حکایت از زندگی مشترک طایفه‌ای واحد و بهم پیوسته می‌کند) بسیار بعید و حتی متناقض می‌نماید. گمان می‌رود صحیح‌تر آن باشد که خمره‌های مهر شده، ظروف ذخیره "ویس" در مجموع خود تلقی شود، که اضافه محصول طایفه، یعنی مازاد محصول نسبت به حداقل لازم زندگی جماعت، در آن ظروف برای جبران بد حاصلی، خشکسالی، آفت زدگی و غیره نگهداری می‌شده و یا بمنظور برگزاری مراسم جشنهای مشخص مذهبی، مورد استفاده قرار می‌گرفته است و چون خارج از مصرف روزانه طایفه بوده بوسیله مهر مراجع سازمانی "ویس" از آذوقه مورد مصرف عادی جماعت متمایز می‌شده است. چنین رسمی هنوز هم میان برخی از قبایل ابتدائی آفریقای متداول است (۹۱). تنوع مهرهای مکشوفه نیز ممکن است یا ناشی از توالی نسلهای مختلفه "تل باکون" و یا تغییر نمایندگان منتخب "ویس" و سر دودمانها باشد و یا بنا بفرض دیگری؛ نشانه‌هایی برای محاسبه سال و ماه و یا بالاخره علائم افسونگری برای دفع شر و خطر حیوانات موذی از محتوی خمره‌ها باشد. نظر باینکه خمره‌ها برای همیشه در انبارها چال شده بودند مسلماً می‌توان گفت که مهرها، برای نقل و انتقال و مبادله خود خمره‌ها بکار نمی‌رفته است مگر آنکه محتوی خمره‌ها برای مبادلات با نواحی دیگر تخصیص یافته باشند که در آنصورت ناگزیر می‌بایستی ظروف قابل انتقالی، جداگانه، برای این قبیل مبادلات، بکار می‌رفت و در این صورت موضوع مهرکردن در خمره‌های بزرگ در چهارچوب جماعت اشتراکی بدوئی، بوجیه قابل قبولی بنظر نمیرسد.

۹۰ - در این باره به کتاب پیش گفته تاریخ عمومی جهان، چاپ مسکو بزبان روسی جلد اول (ص ۱۲۲) مراجعه شود.

۹۱ - مجله *la Pensée* شماره ۱۱۷، پاریس اکتبر ۱۹۶۴، مقاله تحقیقی ژان سوره گانال *Jean Suret-Canal* درباره جوامع سنتی آفریقای استوائی.

با اینکه آثار مکنوفه از تپه‌سیلک کاتان، قرائنی مبنی بر مقدمات افول اولویت زن در جامعه بدست می‌دهند (زیرا در جنب مجسمه‌های سفالین از ربه‌النوع مادر، برخی نقوش، تصویر نعذیم هدایا به رب‌النوع حمایت اغنام و احشام را نیز مجسم ساخته‌اند) معذالک بسیاری از پیکره‌های کوچک از ربه‌النوعی برهنه (که در اغلب امکانه ماقبل تاریخی ایران، از جمله در لرستان، پیدا شده) نشان دهنده این واقعیت است که هنوز لااقل تا هزاره سوم پیش از میلاد نظام زنی مبتنی بر نیار مادری پایان نیافته و حتی نزد ایلامی‌ها آثار بارز آن از طریق رسم انتساب دودمان حکمرانان و (شاهان) به مادر، تقریباً تا اواخر هزاره دوم قبل از میلاد ادامه داشته‌است (۹۲).

گاوشهائی نیز که در حوالی گرگان (تورنگ‌سپه، شاه‌سپه و تپه حصار) انجام شده آثاری از کیش زن بحثابه مادر و بنیادگذار طایفه و عامل فراوانی و بارآوری آشکار ساخته‌است (۹۳).

صرف‌نظر از مجسمه‌های مختلف زن، که در گاوشهائی شوش بدست آمده و مانند آثار مکنوفه در جاهای دیگر نمایانگر کیش زن در نقش مادری و شیردهی است. اسناد کتبی ایلامی مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد حاکی از بقاء آثار نیرومندی از جامعه مادرسالاری گذشته‌است. در واقع همواره حکمرانان ایلامی در کتیبه‌ها صمن بیان عناوین خود، خویشتن را پسر خواهر شخصی معرفی مینمایند: "به خداوند شوشی‌یاک (شوش)، پادشاه بزرگ تمتی‌هالکی *Temti-halki* سوگال بزرگ "سوگالماه" ایلام و

۹۲ - گاوشهائی باستانشناسی در سراسر خاور نزدیک و میانه، چه در کشورهای ساحلی "مدیترانه شرقی" و چه در "بین‌النهرین، سوریه، فلسطین و آسیای صغیر"، عمومیت کیش پرستش مادر و وجود همبودهای مادرسالاری را اثبات می‌کنند، از لحاظ مجاورت با سرزمین ایران و قرابت نزدیک میان تمدنهای مکنوفه، نتایج گاوشهائی که در "آسیای صغیر" و در خاک "بین‌النهرین" انجام شده‌است، بویژه برای تحکیم بررسی ما، دارای اهمیت اساسی است. کشف مجسمه‌های متعدد زنان در حال زایمان و از همه مهمتر مجسمه‌هایی که در "چاتال‌هویوک" *Catal (tehatal)höyük* (دشت قونیه در آسیای صغیر) و "گردستان" (یرمو)، بدست آمده‌اند نشان دهنده الهه مادر و کیش پرستش آن در حدود هزاره‌های هفتم و ششم پیش از میلاد هستند.

۹۳ - درباره این کشفیات رجوع شود به کتاب پیش گفته، "لوتی واندنیری" (باستانشناسی ایران باستان) ترجمه "عیسی‌بهنام" (ص ۸ و ۹)

سیپا، پسر خواهر "شیل‌هاها" *Shil-Haha* برادر محبوب گوری گوگو
Guzigugu و یا این چنین: "آدایاکش—
Adda Pakshu شبان نوشی‌ناک (شوش)، پسر یکی از
 خواهران شیل‌هاها... (۹۴).

در قرن هجدهم پیش از میلاد، پس از آنکه هامورابی، ایلامیها را از بابل بیرون راند حکمرانان دیگری پیدا شدند که خود را "پسر خواهر شیروکدوه" *Shirukduh* یا پسر خواهر تاتا *Tata* معرفی نموده‌اند. بدینسان دیده می‌شود که حکمرانان و شاهان ایلام تا نیمه اول هزاره دوم صریحا و مکررا خود را به دودمان مادری منتسب می‌کنند. ذکر تیل‌هاها (یعنی دائی شاه) بجای پدر (باینکه مثلا پدر تمتی‌هالکی هم شخص معلومی بنام *Ebarti* ایبارسی زنده بوده است) نشانه آنست که مادر بنیادگذار سلسله شاهی تلقی می‌تود نه پدر، و بهمین سبب نام دائی هم که در جامعه مدارسالاری نقش درجه اول ایفا میکند، برای تاءئید دودمان مادری ذکر می‌گردد. ضمنا باید متذکر بود که این پدیده یکی از علائم بارز بقا برخی از نهادهای جامعه ژنتی ابتدائی در جامعه ایلامی هزاره دوم پیش از میلاد، علی‌رغم عواملی است که به تشکیل دولت انجامیده است. در واقع وجود این پدیده‌ها که بنا به تحقیقات "مرگان" نزد قبایل "ابروکی" نیز وجود داشته و ناشی از تحول دموکراسی ژنتی است، نشانه‌ای از روند انتصابی شدن ارگانهای عالی، قبیله‌ای، بهنگام پیدایش قشریندی درونی و عوامل تجزیه و تلاشی جامعه مدارسالاری است. بدیگر سخن و بطور مشخص پس از "شیل‌هاها" که بمثابة پیشوای قبیله انتخاب شده بود پسر خواهر یا پسر یکی از خواهرانش جانشین او می‌شود نه پسرش، و از آنجا که پدرشاه به دودمان دیگری تعلق داشته و لذا حق دارا شدن سمت پیشوائی را نداشته است جنبه فرعی پیدا کرده و انتساب به وی از لحاظ اجتماعی معنائی نداشته است و این خود یکی از مهمترین علائم وجود نظام ژنتی (ژنس) است. "ناسی‌شوس" یا "تاسبت" مورخ مشهور رومی و نویسنده کتابی درباره عادات ژرمنها از جمله چنین نوشته است: "برادر مادر، خواهرزاده خود را مانند پسر خویش تلقی می‌نماید و حتی برخیها معتقدند که رابطه خونی میان دائی و خواهرزاده محترم‌تر و نزدیکتر از رابطه میان پدر و پسر است، بنحویکه هرگاه گروهگانی مطالبه شود پسر خواهر تضمین مطمئن‌تری

۹۴ - بنا بر ترجمه (و. شیل) به نقل از کتاب پیش گفته (جهان ایران پیش از محمد) تالیف "بوشارد - برانتز (س)" (ص ۳۵)

تلقی می‌گردد تا پسر خود شخصی که می‌خواهند او را معهد سازند... " انگلس پس از نقل این قسمت از نوشته "تاسیت" متذکر می‌گردد: "هر گاه حتی یک اثر دیگری هم از سازمان ژنتی (ژنسی) نزد ژرمنها نمیداشتیم تنها همین قسمت (برای اثبات آن) کافی می‌بود (۹۵)".

مؤلف کتاب پیش گفته (جهان ایران پیش از محمد) چنین احتمال می‌دهد که اهمیت فوق‌العاده نقش زن در جامعه ایلامی شاید از نفوذ قبایل کوهستانی‌ای باشد که در شرایط همبودی بدوئی زندگی می‌کرده‌اند.

در اینکه قبایل کوهستانی غرب ایران در آنزمان مراحل ابتدائی جامعه بدوئی را طی می‌کرده‌اند تردیدی نیست، چنانکه آثار مکشوفه در این نواحی نیز حاکی از وجود بقایای نیرومندی از جامعه مادرسالاری است (۹۶). ولی نقش زن، در جامعه ایلامی، در دوران حکمرانی سوگالماها چه در اقتصاد و چه در مراسم مذهبی و سازمان حکومتی بحدی بوده است که نمیتوان آنرا فقط متأثر از نظامهای قبیل‌های مجاور دانست. بنظر نگارنده این اوضاع و احوال باید در مرحله نخست، مستقیماً از همبود طایفه‌ای قبلی جامعه شوش و ایلام (در هزاره چهارم و یا پیشتر از آن) سرچشمه گرفته باشد. بهر حال با اینکه در زمان حکمرانی سوگالماها جامعه ایلام وارد مرحله پیشرفته طبقاتی شده و به تشکیل دولت دست یافته است معذالک آثار نیرومندی از جامعه بدوئی و از جمله آناری از جامعه پیشین مادرسالاری را نیز بارث برده است. با وجود این نباید چنین انگاشت که گویا جامعه ایلام

۹۵ - "فریدریش انگلس": "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" ترجمه بزبان فرانسو در *Addition du Progrès*، مسکو ۱۹۷۹ (صفحات ۱۶۳ - ۱۶۴) (قسمت میان دو هلال از نگارنده است).

۹۶ - نوشته "آنوبانی‌نی" *Anubaini* پیشوای "لولوبیان" بر صخره "پل زهاب" (اواخر هزاره سوم پیش از میلاد) که نمایانگر تحویل اسیران در پیشگاه ربه‌النوع مادر است نشان میدهد که در این دوران جامعه بدوی، بر پایه تبار مادری، هنوز قدرت و استحکام کافی داشته است در هزاره سوم پیش از میلاد "گوتیان" گروهی از قبایلی بودند که بنا بنظر "م. ا. دیاکونوف" خاورشناس نامی شوروی: "مسلم" در آنزمان سطح تکاملی نیروهای تولیدیشان نسبتاً پست بود و ظاهراً در دوره بدوئی زراعتی و - احتمالاً - مادرشاهی و تمدن و فرهنگ "عهد سقائینه ملون" میزیستند... "تاریخ ماد" ترجمه فارسی از "کریم کشاورز"، تهران ۱۳۴۵ (ص ۱۵۴).

در اوان تشکیل دولت، تحت رژیم مادرسالاری بوده است. چنانکه در مباحث آینده خواهیم دید انتساب به تبار مادری که در آن هنگام اختصاص بشاهان و بزرگان ایلامی داشته است، علل اجتماعی دیگری دارد که از قشریندی درونی "ویس مادرسالاری" برخاسته است و شامل همه جامعه ایلام نمی شود. چند قرن بعد یعنی در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد انتساب شاهان به دودمان مادری نیز ترک میشود و انتساب تبار پدري، جانشین آن میگردد. با این همه از مطالعاتی که هوسینگ *G. Hüsing* درباره سلسله انساب در جامعه ایلام نموده است بخوبی روشن میگردد که در جنوب ایران وراثت از خط مادری واقعیت مسلمی بوده است (۹۷).

در مورد "ژنت" مادرسالاری ایران، فعلاً "بهمین منظره کلی اکتفا میکنیم زیرا در فصول بعدی بقایای جامعه ژنتی را نزد ایلامیان و ایرانیان آریائی زبان، جداگانه مطرح نموده و درباره برخی از قبایل شاخه شده منطقه غربی ایران نیز گفتگو خواهیم نمود.

فصل چهارم

بقایای جامعه ژنتی نزد ایلامیان

از روی کاوشهایی که بویژه در ناحیه شوش انجام شده و اسناد و مدارک کتبی‌ای که در شوش و برخی دیگر از نواحی ایلام بدست آمده‌است نه تنها می‌توان تا حد معینی درباره سازمان جامعه ایلامی در هزاره دوم پیش از میلاد (تاریخ تحریر الواح) سخن گفت بلکه این امکان نیز بوجود آمده است که نسبت به وضع اجتماعی هزاره‌های پیشین نیز نتیجه‌گیری‌هایی بتوسط از سوی دیگر نظر باینکه ایلام از ازمنه قدیم با بین‌النهرین و شهر - دولت‌هایی که از نیمه دوم هزاره چهارم در آن منطقه ایجاد شده بود مناسبات بسیار نزدیک و برخورد‌های مسلحانه مکرری داشته‌است، نمی‌توان گمان برد که وضع اجتماعی ایلام با اوضاع اجتماعی همسایگان آنزمان خود تفاوت محسوسی داشته‌است.

دو واقع بسیاری از شاهان بین‌النهرین فتوحات خود را نسبت به ایلام با چنان آب و تاب ویژه‌ای ذکر می‌کنند که اهمیت ایلام و نقش آن در زندگی سیاسی دولت‌های مزبور از لابلای آن آشکار است. مثلاً "در قرن بیست و ششم پیش از میلاد یکی از شاهان سومری نخستین سلسله "کیش"، بنام ان‌مباراگی *En-Mebaragesi* درکتیبه‌ای که از خود بجای گذاشته است خوبستن را بمتابه "کسی که سلاح‌های کشور ایلام را به غنیمت گرفته است" می‌ستاید. (۹۸) پادشاه دیگری از سلسله لاگاش *Lagash* بنام

"آن ناتوم" *Eannatum* می گوید که وی قدرت ایلام را سرنگون ساخته (ظاهراً) پس از آنکه ایلامی ها مدت درازی قسمتی از بین النهرین را بتصرف در آورده بودند) آن کشور را با کوههایش تسخیر نموده و ایلامیها را بکشور خودشان رانده است (۹۹). کتیبه های دیگر شومری از فتوحات ایلام به تفصیل حکایت می کنند و نشان می دهند که حالت جنگ بین ایلام و کشورهای همسایه بطور منابوب ادامه داشته است.

این واقعیت بخودی خود نمایانگر آنست که در آغاز هزاره سوم پیش از میلاد ایلام دارای حکومت نیرومندی بوده که می توانسته است با موفقیت با قدرتهای متشکل بین النهرین در افتد و در برابر آنان بایستد.

در واقع باید گفت که برخلاف مناطق دیگر ایران، در ایلام دوران گذار از نخستین ساختار اجتماعی (جامعه دودمانی) به جامعه طبقاتی با سرعت شگفت انگیزی طی شده و مرحله پیشرفته زندگی شهری و قدرت دولتی در زمانی بوجود آمده است که ساکنین برخی از مناطق دیگر سرزمین کشور ما هنوز مراحل میانه یا مؤخر جامعه انسانی بدوی را می پیموده اند. شناختن علل این تحولات سریع در بخش محدودی از سرزمین ایران، خود می تواند تا حدود زیادی دلائل عینی رند کندتر قسمت اعظم مناطق ایران را بدست دهد.

بدیهی است چنین وضع پیشرفته اجتماعی نمی تواند یکباره و ناگهانی بوجود آمده باشد و مسلماً "پیشینه های دارد که باید بر پایه آثار کاوشها و اسناد و مدارک بدست آمده روشن ساخت. پیوند بسیار نزدیک تمدن ایلامی با تمدنهای همسایه و تاءثیرات متقابل آنها نیز پدیده های تاریخی است که نمی توان از آن در این تحقیق چشم پوشید. در واقع تاریخ شرق قدیم چنان بهم پیوسته است که هیچ حدود مرز جغرافیائی قادر نیست تحول یکی از آنها را از تحول دیگران دقیقاً جدا سازد. شباهت های نزدیکی که میان آثار یافت شده در حفريات جنوب بین النهرین (فلهة حاج محمد نزدیک شهر باستانی اوروک) و آثاری که از شوش بدست آمده است، از یکسو نشان می دهد که از ازمئه بسیار قدیم مناسبات بسیار نزدیک میان بین النهرین سفلی و جنوب شرقی ایران بویژه کرانه های خلیج فارس و ناحیه تخت جمشید وجود داشته است از سوی دیگر پدیده درهم جوشی تمدنها و تاءثیرات متقابل آنها را آشکار می سازد.

آنچه در مرحله اول خصلت‌نمای این تمدنهای ابتدائی اقوام اسکان یافته بشمار می‌رود؛ وجود همبودهای کشاورزی است. در فصل مربوط به نخستین ساکنین ایران، این تحول بزرگ در شیوه زیست مردم کشور ما تا حدی که آثار مکشوفه دلالت دارند، نموده شد. چنانکه در آن بحث متذکر شدیم، برای این نقاط مسکونی جماعات در اسناد کتبی ایلامی کلمه اکدی "آلو" بکار می‌رود که با وجود ترجمه‌های مختلفی که از آن شده است (از قبیل شهر، کشور، آکروپول، دهکده و غیره) مسلماً در دوران قدیم همان مفهوم دهکده طایفه‌ای (ویس) را داشته و در جریان تحولات جماعات کلمه مزبور مفاهیم وسیعتری یافته است. آلوهای ایلامی *بدوی*، محققاً دارای همان ویژگیهای همبودهای ماقبل تاریخی "برمو" (۱۰۰) (واقع در کردستان عراق) دهکده‌های عشیرتی *کیش* *Kish* اور *Ur* *تلو* *Tello* "العبد و اوراک" *Uruk* بوده‌اند.

اگر چه برای طبقه پائین‌تر از قشر کاوش‌شده شوش که تحت نام قشر (A) (یا قشر اول) طبقه‌بندی شده، نمی‌توان تاریخ دقیقی تعیین نمود ولی ابزار و ادوات کاری که از قشر (A) بدست آمده حاکی از آن است که ساکنین این ناحیه در اواسط هزاره چهارم پیش از میلاد مردمی اسکان یافته‌بوده و به کشاورزی اشتغال داشته‌اند. در این قشر شوش که مربوط بعصر *انکولیت* (سنگ و مس) می‌شود، آثاری کشف شده که نمایانگر جامعه طایفه‌ای بدوی است. قبرستانی که ضمن کاوش این قشر کشف شده نشان می‌دهد که ساکنین آن عصر مراسم کیش پرستش اجداد طایفه را بر پا می‌داشته‌اند. از تعدد مجسمه‌های گلین زنان (*یا ایرد بانوها*) که نماینده منشاء طایفه، تکثیر نسل و فراوانی بشمار می‌روند می‌توان نتیجه گرفت که ساکنین شوش در آن هنگام در مرحله جامعه بدوی بر پایه مادرسالاری بوده‌اند. ساکنین قشر (A) ناگهان از بین رفته‌اند. از روی آثار آتش‌سوزی، بنظر می‌رسد که این مردم مورد هجوم قبایل دیگری (احتمالاً قبایل کوهستانی) قرار گرفته‌اند.

آثار قشرهای (C-B) ی خویشاوندی نزدیکی را با آثار مکشوفه در نقاط جنوب غربی ایران و فرهنگ بین‌النهرین بویژه با فرهنگ‌های "شومر"، "کیش" و "اریدو" نشان می‌دهند، بنا بر آثاری که در این قشرها کشف شده و از روی عقب‌ماندگی ابزار تولید و کمی پیشرفت نیروهای مولد (که قدرت

استفاده از ادوات مسی نشانه آنست) می‌توان باین نتیجه رسید که هنوز مناسبات اجتماعی برپایه ساختار جماعت بدوی قرار داشته است. بنا بر نظر یکی از محققین شاید بتوان قشرهای (C-B) یر شوش را "بمنابه" مرحله مقدم جامعه طبقاتی شمرد" (۱۰۱).

آثار قشر (D) یر شوش که مربوط به نیمه اول هزاره سوم می‌شود و ویژگی آن، عمومیت یافتن ابزار معین و پیدایش مفرغ و طلا است، مسلماً با جامعه طبقاتی و مقدمات زندگی شهری قابل تطبیق میباشد.

البته آثاری که در کاوشهای شوش، بدست آمده به تنهایی برای اثبات همزمان بودن این نحولات در نقاط دیگر ایلام کافی نیست. بی تردید گذار ساختار اجتماعی جماعتی که در کوهستانها زندگی می‌کرده‌اند به جامعه طبقاتی، بمراتب کندتر و دیرتر از ناحیه شوش انجام گرفته است. علائم این عقب افتادگی حتی در هزاره‌های دوم و یکم پیش از میلاد مشهود است. در کتیبه‌ای که یکی از شاهان ایلام "پوزوراین شوشی ناک" *Puzur*

Inshushinak در (نیمه دوم هزاره سوم) از خود بجای گذاشته و در آن شرح فتوحات خویش را ثبت کرده‌است از نقاطی تحت عنوان "آلو" نام برده می‌شود که بی‌تردید اکثر آنها از جمله "خوج‌نور" (احتمالاً "ناحیه" مال امیر) نمی‌توانند در آن زمان بغیر از همبودیهای کشاورزی (ولو در مراحل *بدوی* شهرنشینی) معرف چیز دیگری باشند.

بنابراین تردیدی نیست که "آلو" یا معادل آن در زبان ایلامی، بدواً عبارت از همبود طایفه‌ای جماعت کشاورز بوده و تدریجاً با پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی به همبودهای کشاورزی پیشرفته‌تر و سرانجام به همبودهای شهری نیز اطلاق شده است.

دو لوحی که از "سیوه‌پالار هوپاک" (۱۰۲) بما رسیده است، وی، "این

۱۰۱ - "یوسف‌اف"، همان اثر (ص ۴۴)

۱۰۲ - *Sivepalarhupak* (سوگال شهر شوش و سوگالماه "ایلام" در حدود ۱۷۸۸ پیش از میلاد)، لازم بذکر است که بنا باسناد موثق، تاریخ شهرنشینی و مدنیت در سرزمین ایران که منجر به تشکیل اولین دولت سراسری گردید با نام "ایلام" همراه است، بنا به تحقیق "د. مورگان"، و "گریشمن" و اتفاق نظر اکثر مورخین و باستانشناسان، شهر "شوش" در حدود سال ۲۸۵۰ قبل از میلاد بصورت شهر - دولت و پایتخت "ایلام" در آمد و از این رو عمر دولت و حکومت "ایلام" که طولانی‌ترین دولت و حکومت در این کشور است در حدود دوهزار و دو بیست و ده سال برآورد میشود (یعنی از

شوشی ناک" ، (خداوند مورد پرستش شهر شوش) را "صاحب آلو" می خواند یعنی خداوند همبود شوش. با توجه باینکه هنوز در آزمان ایزد مزبور در سراسر ایلام مقام اول الوهیت را نیافته بود و براساس ترکیب لغوی، نام "این" شوشی ناک (مرکب از کلمه "شومری" "ان" و نیز کلمه "اکدی" "این" بمعنای صاحب و خداوند، و شوشی ناک بمعنای شوش) تردیدی نمی توان داشت که ایزد مزبور در آغاز منحصرًا مورد پرستش همبود قدیم کشاورزی شوش بوده و سپس با تشکیل شهر شوش و بویژه پس از آنکه شهر مزبور مبدل به مهمترین شهر ایلام گردیده، کیش ایزد مزبور، در سراسر ایلام عمومیت یافته است. در اسناد مربوط بامور خصوصی برای شوش از چهار ناحیه نامبرده می شود، و بشرح زیر: بال "اوروداگ" *Bal Urudag* ، بال ایگی اوروکی *Bal Igi Uruka* ، بال گال *Bal Gal* "بال گولا" *Bal Gula* خوانده شده اند (۱۰۳). ذکر کلمه "بال" جلوی هر یک از نواحی که بنا بنظر "یوسف اف" با احتمال قریب به یقین با معادل اکدی آن "پالو" بمعنای نوبت، تطبیق می کند و نمایانگر آنست که در قدیم زمینهای همبود شوش بنا به نوبت یا برحسب قاعده، پشک اندازی میان خاندانهای همبود کشاورزی تقسیم می شده و سپس با حفظ همان نام در زمره، نواحی معین شهر شوش در آمده اند. از اینجا معلوم می شود که در قدیم اصطلاح "آلو" به سراسر زمینهای همبودی شوش اطلاق می شده و لذا در آغاز دارای همان مفهوم "ویس" بوده است.

از اینکه در ترجمه اسناد مزبور بزبان اکدی، در برابر کلمه "بال" کلمه "پالو" قرار داده شده که بمعنای (نوبت، تعویض، سال خدمت) است و نیز در شماره گذاریهایی که در اسناد بصورت "پالوی یک، پالوی دو، پالوی سه"،

۲۸۵۰ قبل از میلاد تا ۶۴۰ پیش از میلاد، که دولت ایلام بدست "آشور بانیپال" سقوط کرد) اما فرهنگ و زبان ایلامی تا انقراض هخامنشی (۳۳۰ قبل از میلاد) جزو سه زبان رسمی کشور و امپراطوری بود (بابلوی - ایلامی و پارسی باستان) البته بقایای زبان ایلامی تا قرن دهم میلادی هم دوام داشته است، نقل از رساله دکترای "سیدضیاءالدین صدرالاشراقی" (۱۹۸۲) "تحولات روستائی در ایران مثال همدان" - سوربن پاریس (صفحات ۳۹، ۴۷، ۵۷ و ۶۷)

۱۰۳ - "یوسف اف" چهار ناحیه را به ترتیب چنین ترجمه کرده است: ناحیه مسکونی، ناحیه مقدم بر محل سکونت، ناحیه بزرگ، ناحیه ایزدبانو گولا. همان کتاب، (ص ۹۵)

قید شده می‌توان به این نتیجه رسید که در زمان پیش از تشکیل شهر شوش زمینهای مشترک این همبود به ترتیب بخشهای شماره‌گذاری شده، مورد تقسیم قرار می‌گرفته‌است.

تقسیم نوبنی زمینهای مورد کشت برحسب قرعه‌گشی یکی از مشخصات دموکراسی آن همبودهای بدوی است که به خاندانهای مختلفه منقسم گردیده‌اند. بنابراین می‌توان از این اسناد چنین نتیجه‌گرفت که در زمان این شماره‌گذاریها (یعنی پیش از تشکیل شهر شوش) هنوز همبودهای خاندانی از ویس جدا نشده و بصورت همبودهای خاندانی مستقل در نیامده بودند. این واقعیت در عین حال نشانه آنست که در درون همبودیهای منطقه شوش، پیش از تشکیل شهر - دولت روند تجزیه مالکیت مشترک جماعت طایفه‌ای بر زمین و انقسام جامعه ویسی به همبودیهای خاندانی جداگانه، در شرف انجام بوده است و مسلماً "در نتیجه تکامل این پدیده که خود معلول پیشرفتهای مشخصی در نیروهای تولیدی جامعه است، تدریجاً سیستم همبودی خاندانی جای همبود یکپارچه زنتی را در منطقه شوش گرفته است (۱۰۴) چنانکه خواهیم دید جامعه شوش و جامعه دیگر شهرهای مهم ایلام در هزاره دوم پیش از میلاد مرکب از یک سلسله همبودیهای خاندانی بوده‌اند که تحت ریاست سرخاندان ار دوده پدري قرار داشته و در درون آن آثار نیرومندی از مادرتباری نیز محفوظ مانده بوده است. از آنجا که همبودی خاندانی، عبارت از شکل اقتصادی - اجتماعی مرحله گذار از مادرسالاری به پدرسالاری است (۱۰۵)، می‌توان به یقین وجود چنین نهادی را در جامعه ایلامی هزاره دوم نتیجه مستقیم روند تحولی زنتی

۱۰۴ - رسم قرعه‌گشی یا پیشگانندازی برای تقسیم اراضی مزروعی در ایران سنت دیرینه دارد و هم اکنون نیز در برخی از روستاهای ایران بنه‌بندی و گشت زمین و استفاده از آب بر اساس قرعه‌گشی انجام می‌شود ("خسرو خسروی": "جامعه‌شناسی روستای ایران"). اصلی که در تقسیم زمین چه در مورد زمینهای اربابی و چه در مورد زمینهای خرده‌مالک از آن تبعیت می‌شود تساوی حصه‌هاست. چیزی که باز این تمایل به تساوی حصه‌ها را تقویت می‌کند، این نکته است که در بعضی املاک اربابی و در موسم معین زمینهایی که قرار است برای زراعت بین زارعین تقسیم شود مجدداً "بوسیله پیشگاننداختن میان آنان قسمت می‌گردد" (ک. لمبتون. "مالک و زارع در ایران" - ترجمه بفارسی، (ص ۳۸ - ۳۹)

۱۰۵ - "همبودی خاندانی پدرسالاری، مرحله گذار میان خانواده‌ای که از

مادرسالاری "نزد قبایل ایلامی دانست. در واقع منطفاً" غیر از این هم نمی‌تواند باشد زیرا چنانکه اسناد حکایت می‌کنند: تازه در اواخر هزارهٔ دوم و آغاز هزارهٔ یکم پیش از میلاد است که آثار تفوق قطعی نظام پدرسالاری در مجموع جامعهٔ ایلامی دیده می‌شود. بنابراین همبود خاندانی جز اینکه حد فاصلی میان این مرحله و مرحلهٔ عقب افتاده‌تر مادرسالاری بوده و از آن سرچشمه گرفته باشد بنحو دیگری قابل توضیح نیست.

نتیجهٔ دیگری که از بررسی اسناد مکشوفه بر می‌آید اینست که برخی از مختصات سازمانی "ویس پیشرفته" مادرسالاری؛ "آلوه‌ای پیشین ایلامی" در جامعهٔ ایلامی هزارهٔ دوم باقی مانده‌است.

در فصل مربوط به ژنت، مادرسالاری دیدیم که بسیاری از حکمرانان و شاهان ایلام ضمن کتیبه‌ها و الواحی که از خود باقی گذارده‌اند خویشان را پسرخواهر شخص معینی معرفی می‌کنند. این اسناد بوضوح نشان می‌دهند که اولاً برخی از نهادهای سازمان پیشین مادرسالاری هنوز بقوت خود باقی هستند، ثانیاً در سازمان پیشین مادرسالاری، دایهٔ مهمترین مقام اداری و سازمانی "آلو" را بعهده داشته‌است. در واقع نظام مادرسالاری بمعنای آن نیست که امور اقتصادی، سازمانی و طایفه‌ای را فقط زنان بعهده داشته باشند. در کلیهٔ همبودهای مادرسالاری که آثار آن با زمان معاصر نیز باقی مانده است در عین اینکه زن (مادر) منشاء حیات طایفه و لذا سرچشمهٔ قدرت و اختیارات اداری و سیاسی جامعه بشمار می‌رود، نقش مهم اجرایی و اداری را مردان طایفه ایفا می‌کنند، بدیگر سخن در اغلب موارد مردان بنماینده‌گی از جانب سر دودمان (رئیس - مادر) اجراکنندگان وظایف مهم اقتصادی، دینی و سیاسی هستند. در این صورت طبیعی است که برادر این سر دودمان که نزدیکترین مرد دودمان مادری است نقش درجهٔ اول را بعهده داشته باشد، بویژه آنکه در برخی موارد، مانند ایلام، این شخص شوهر سر دودمان یعنی خواهر تنی خود نیز هست. بقاء سنت مزبور نزد بسیاری از اقوام معاصر جهان (از جمله نزد قبایل آمریکای شمالی، مالزی، ماداگاسکار و غیره) بهترین علامت شناخت سیستم خویشاوندی حال و گذشته آنهاست. هنوز در میان بسیاری از قبایل ایران دایهٔ مهمترین وظایف خانوادگی را به عهده دارد آنچنانکه در تیره‌هایی که خصوصیت مادرنباری قوی است همهٔ

نگاح گروهی بر پایهٔ حق مادری سرچشمه گرفته و خانواده زوجی جهان معاصر را تشکیل می‌دهد". "ف. انگلس"، "منشاء خانواده و... (ص

افراد غریبه را خالو (دائی) و خاله می خوانند. . . . در بین بعضی از طوایف روستا نشین "لر" هنوز آثار مادرتباری در خانواده‌ها باقی است آنچنانکه دائی وظیفه مهمی در امور خانوادگی خواهر خود بعهدده دارد. در شوهر دادن خواهرزاده‌ها، خواستگار نخست باید بدیدن دائی دختر برود. گاهی مقداری از شیربها به دائی تعلق دارد. اگر خانواده‌ای عزادار شد پس از خاتمه عزاداری دائی است که لباس سیاه را عوض می‌کند. دائی اغلب در تعطیلات هفته می‌بایست بخانه خواهر دعوت شود. در میهمانیهای بزرگ اگر شرکت نکند یا دعوت نشود میهمانی بهم میخورد.

بدنبال وظیفه دائی در امور خانوادگی و تربیتی فرزندان، خاله (ها) (خواهرزن) نیز سهم مهمی در خانواده خود بعهدده دارد آنچنانکه گاهی ارزش و اعتبار او بیشتر از شوهر در خانواده می‌باشد. استعمال کلمه "دی" برای مادر در بین لرها، که نزدیکی با کلمه "دائی" (برادر مادر) در فارسی دارد این مفهوم را تقویت می‌کند که در قدیم مناسبات خانوادگی مادرتباری در بین "لرها وجود داشته‌است." (۱۰۶)

این واقعیت که هر یک از خویشان مادری در زبانهای ایرانی نام ویژه‌ای داشته هنوز هم بسیاری از آنها محفوظ مانده‌است، نمایانگر نقش مهمی است که اعضاء دوده مادری، بویژه دائی در دورانهای بسیار قدیم، نزد هند و ایرانیان داشته‌است. آثار آن در دین زرتشتی در کنار علائم نیرومند پدر سالاری مشهود است. (هنوز در بسیاری از نواحی ایران مادر را (دایک) و برادر مادر را دائی میخوانند) در نزد "است"ها (۱۰۷) که یکی از اقوام آریائی زبان ایرانی بودند وظیفه انتقام ستانی بعهدده دائی بوده‌است. این کلمه در زبان پشتو (یکی از لهجه‌های افغانستان) بصورت دائی باقی مانده است. در زبان (فعلی) بلوچی نیز دائی تلفظ میشود. . . . خواهر مادر نیز دارای نام ویژه‌ای بوده‌است که در اسناد (مقصود اسناد کتبی پیش از اسلام است) محفوظ مانده‌است. در اصفهان آنرا دایزه میخوانند. خاله‌زادگان نیز نامهای ویژه‌ای دارند. (۱۰۸).

۱۰۶ - "خسروخسروی" : "جامعه‌شناسی روستای ایران" (ص ۱۱۶ و ص ۱۱۷)

۱۰۷ - "است"ها *Ossetes* که خود را "ایرون" میخوانند، مردمی ایرانی (آریائی) زبان هستند که در درون جمهوری سوسیالیستی شوروی - گرجستان - خودمختاری دارند و زبان آنها از رشته زبانهای هندوایرانی شرقی مانند خوارزمی، سفدی، پامیری و غیره‌است.

بنا بر آنچه ذکر شد یکی از مهمترین علائم سازمان ژنتی هنوز در جامعه ایلامی هزاره سوم و دوم پیش از میلاد در سلسله نسب حکمرانان و پادشاهان ایلام باقی مانده است و این خود دلیل نیرومندی بر این نظر است که جامعه ایلامی هزاره سوم پیش از میلاد از درون ژنت مادرسالاری بیرون آمده است.

یکی دیگر از علائم مهم وجود سازمان ژنتی بیتین را، می توان از طریق مطالعه "پانتئون" (۱۰۹) ایلامی بدست آورد. در واقع چنانکه اسناد و مدارک متعدد نشان می دهند در "پانتئون" ایلامی الوهیت های بسیاری در کنار هم قرار گرفته که ظاهراً پرستش همه آنها، از ابتدا عمومیت نداشته است. بنظر می رسد که رفته رفته با اتحاد قبایل و سپس با تشکیل شهرها، شهر - دولتها و دولت مرکزی، متقابلاً خدایان عمده قبایل و طوایف مختلفه مورد قبول قرار گرفته باشند. آثار کشف شده در شوش و "چغازنبیل" نشان می دهند که برای هر یک از خداوندان عمده، پرستشگاه ویژه و ضرورتاً مراسم خاصی وجود داشته است (۱۱۰) در کاوشهایی که بحت سربرسی ایرانشناس فرانسوی "رمان گیرشمن" در چغازنبیل (واقع در ۴۵ کیلومتری جنوب شرقی شوش) بعمل آمده پرستشگاه های متعددی بنام الوهیت های مختلف از قبیل "آداد" *Adad* "پینه گیر" *Pinegir* "ناپاراتن" *Naparaten* "شاله" *Shale* و غیره کشف شده است. در عین حال کتیبه هایی که کشف شده نام الوهیت های عمده ای مانند "این - شوشی ناک" (خداوند ویژه شهر شوش)، "روکوراتیر" *Rukuratiir* خداوند مورد پرستش "خوج نور" *Khukhnur* و "کی ری ریثا" *Kiriresha* "ایزد بانوی" منطقه لیان (بوشهر کنونی)، "خوم پان" *Khumpun*، "ایشمه کاراب" *Ismekarab*

۱۰۸ - "علی اکبر مظاهری" "خانواده ایرانی در ازمنه پیش از اسلام" (بفرانسه) (ص ۱۹۶ و ص ۱۹۷)

۱۰۹ - *Panthéon* (ماء خود از کلمات یونانی *Pan* (همه) و *Théon* بمعنای خدایان مورد پرستش یک قوم و نیز محل بتها (بتگده) است.

۱۱۰ - در "چغازنبیل" ویرانه هایی از یک شهر تاریخی ایلامی که در حدود قرن ۱۳ پیش از میلاد بوسیله "اوتاش هوبان یا اوتاش گال" پادشاه ایلام بنا شده، بوسیله هیئت های باستانشناس فرانسوی کشف شده است. در قسمتی از این شهر در داخل حصار ویرانه یک بنای ۵ طبقه ویژه ای (زیگورات) که پرستشگاه "این شوشی ناک" بوده کشف شده است.

"ناخونته" *Nakhunte* و غیره ذکر شده است.

بدینسان دیده می‌شود که با وجود عمومیت یافتن پرستش الوهیت‌های عمده شهرهای بزرگ، یک سلسله الوهیت‌های محلی نیز پرستندگان و کیش و مراسم ویژه خود را داشته‌اند.

آثار کاوشی مزبور نشان می‌دهند که نزد ایلامی‌ها از سوئی پرستشگاهها و مراسم دینی مشترک وجود داشته و از سوی دیگر هر ناحیه، الوهیت مشخص ویژه خود را مورد پرستش قرار می‌داده است.

مجموع اسنادی که در آنها نام الوهیت‌های مختلفه ذکر شده دلالت بر آن دارند که هر یک از (آلو)های ایلامی و نیز هر کدام از همبودیهای خاندانی، ایزد ویژه مورد پرستش خود را داشته و در هر یک از آنها پرستشگاه و مراسم خاص آئین آن ایزد، بر پا می‌شده است. هر ناحیه علاوه بر الوهیت مورد قبول همگانی، بخدای محلی خود سوگند می‌خورد مثلاً "در شوش به "این شوشی‌ناک" و "ایشمه‌کاراب" و در "مال امیر" به "این شوشیناک و شاله یا ساله" ولی، نه، به "ایشمه‌کاراب" (۱۱۱) قسم یاد می‌کردند. در پایان یکی از اسناد معاملاتی شوش (سند شماره ۱۱) که بموجب آن دو نفر ظاهراً "دو خویشاوند عضو یک "همبود خاندانی" اعلام می‌دارند که اموال مشترک خود را افراز نموده‌اند، صریحاً "عمل افراز را با سوگند به "خداوند خودشان" "آداد" مؤکد می‌سازند. از این سند پیدا است که همبود خاندانی مزبور "آداد" را بمثابة خداوند طایفه‌ای خویش پرستش می‌نموده است چون هر دو نفر عضو یک خاندان بوده‌اند بجای سوگند به الوهیت مشترک شهر شوش، خداوند ویژه طایفه‌ای خویش را شاهد معامله قرار داده‌اند. از سند دیگری (شماره ۸) که باز مربوط به افراز است و ضمن آن دو برادر به "این - شوشی‌ناک" (خداوند شوش) قسم یاد می‌کنند، پیدا است که دو نفر مزبور عضو خاندانی از شهر شوش بوده‌اند که این الوهیت مشترک در عین حال ایزد ویژه طایفه آن خاندان نیز بشمار می‌رفته است. موضوع فوق بیانگر این واقعیت نیز هست که پیش از تشکیل شهر شوش و عمومیت یافتن پرستش "این شوشی‌ناک"، الوهیت مزبور، ایزد ویژه همبود کشاورزی شوش (آلوی شوش) بوده است.

سندی که تحت (شماره ۳۳۰) ثبت شده بویژه از آن جهت برای بحث کنونی ما جالب است که در آن از پرستشگاه خاندانی یا طایفه‌ای سخن

می‌رود. در این سند شخصی که خود را در تقسیم ترکه سهم می‌داند (ظاهراً به ادعای خویشاوندی با متوفی) علیه وارثین دیگر اقامه دعوی می‌کند و ضمن شمارش دارائی همبود خاندانی از بنائی نیز تحت عنوان "پاپا خوم" *Papahum* یاد می‌کند. بنا به تحقیق لغت‌شناسان "پاپاخوم" عبارت از پرستشگاه است. از آنجا که پرستشگاه نیز در عداد دارائی موروثی ذکر شده‌است چنین برمی‌آید که خاندان مورد بحث دارای پرستشگاه ویژه خداوند با خداوندان طایفهای خود بوده که موروثاً به اعضاء همبود خاندانی منتقل می‌شده‌است. از این قبیل پرستشگاههای خاندانی و طایفهای در بابل نیز وجود داشته‌است مثلاً "پرستشگاه "نابو" و "پاپاخی نابی اوم" (۱۱۲).

اسناد دیگری نشان می‌دهند که بهنگام لزوم اثبات دعوائی بقید قسم، مراسم سوگند در پرستشگاه ایرد طایفهای مدعی انجام می‌شده‌است. در این مورد سند (شماره ۳۹۳) شایان ذکر است. در ضمن سند مزبور چند نفر، شخصی را متهم به جعل هبه نامهای کرده‌اند و طرف مجبور شده‌است در پرستشگاه "ایزد بانویی" بنام "ایناننا" *Inanna* بدینسان سوگند یاد نماید "تو ای ایناننا برآستی می‌دانی که من سند را جعل نکرده‌ام و این سند را حقیقتاً پدرم بمن داده‌است" و سپس در صورت مجلس قیدشده است (۱۱۳) که مراسم سوگند به "این شوشی‌ناک" نیز اجرا شده‌است. در فصل مربوط به همبود خاندانی ایلامی خواهیم دید که متکی ساختن عقد برادر خواندگی به "قوانین الهی" از جمله بقوانین خداوندان "این شوشی‌ناک" و "ایشمه‌کاراب"، از سنت‌های جامعه بدوی ایلامی مبنی بر پرستش ایزدهای ویژه همبودهای طایفهای برخاسته است.

از مجموع این فاکتها می‌توان به این نتیجه رسید که هیچیک از همبودیهای ایلامی اعم از روستائی و شهری و خاندانی فاقد ایزد مخصوص خود و پرستشگاه و مراسم ویژه آن نبوده‌اند، بی‌شک این پدیده از رسوم و عادات ژنتی، که کیش پرستش اجداد، یکی از مختصات آن بشمار می‌رود، ناشی شده‌است.

قدیمترین آثار باستانشناسی بین‌النهرین - از جمله آثار دوران معروف به "العبید"، نمایانگر آنست که در آنزمان پرستشگاه علامت مشخصه هر

۱۱۲ - *Papahi Nabium* در این باره رجوع شود به اثر پیش گفته

"یوسف‌اف"، (ص ۱۵۴) زیر نویس (۱۴۳)

۱۱۳ - "یوسف‌اف"، همان اثر (ص ۱۵۳)

دهکدهٔ ماقبل تاریخی و هر همبود کشاورزی بوده است (۱۱۴) .
 بدیهی است که بر یادداشتن این پرستشگاهها و برگذاری مراسم مربوط
 به کیش، مستلزم وجود سازمان و مسئولین مشخصی، در درون همبودیها و
 همچنین کاهنان و خدمهٔ ویژه‌ای، برای آنها بوده است .
 ظاهراً " در درون "زنت" پیشرفتهٔ ایلامی، این وظیفه، تحت ریاست
 خاندانی انجام می‌شده است که اعضاء آن بعنوان اخلاف مستقیم جدهٔ واقعی
 یا موهوم طایفه، تلقی می‌شده‌اند و لذا برگذاری مراسم مربوط به کیش طایفه و
 برپاداشتن و نگاهداری پرستشگاه و ادارهٔ اموال و سازمان آن، بنام زنی که
 سردودمان شمرده می‌شده انجام می‌یافته است، این سردودمان که از هزارهٔ
 سوم بعهد در کتیبه‌های حکمرانان و شاهان ایلام تحت عنوان اگسودی
 "اماهاشدوک" *Amma Hashduk* یعنی مادر مورد پرستش یا (ام‌المکره) ،
 بمثابة منشاء دودمان شاهی یاد می‌شود، در واقع چهارم‌ای است که از
 سنت‌های نظام زنتی ایلامی، بارث رسیده است، شاید بدواً " یکی از برادران
 بعنوان دوده سالار بصورت انتخابی برای ادارهٔ امور همبود تعیین می‌شده
 و سپس در جریان تحولات بعدی این سمت جنبهٔ موروثی یافته است . با
 توجه باینکه روه‌سای نخستین شهر - دولتها و سپس اولین حکمرانان یا
 پادشاهان ایلامی جنبهٔ روحانی داشته‌اند، می‌توان به روند دگرگون شدن
 سازمان دموکراتیک طایفه‌ای و قبیله‌ای، بسود افراد معینی که در واقع طبقهٔ
 اشراف قبایل را تشکیل می‌داده‌اند پی برد، در بخشی که تجزیه و فروپاشی
 نظام زنتی را مطرح می‌سازیم خواهیم کوشید چگونگی این تحول را تشریح
 نمائیم .

در فصل مربوط به "همبودی خاندانی" مسئلهٔ اشتراک زمینهای همبود
 خاندانی و مشاع بودن آنها بمثابة شکل تحول یافتهٔ مالکیت زنتی بدوی،
 توضیح خواهیم داد و بنابراین نیازی به تکرار آن در این بحث نیست .
 همچنین مسئلهٔ بقاء شکل اشاعهٔ زنتی را در نمونهٔ " اخوتو" یا " اخوت"
 در روستاها مطرح ساخته و نیز نهاد برادر - خواندگی را بمثابة یکی از
 بازمانده‌های رسوم زنتی متذکر می‌شویم . مجموع این فاکتها تردیدی در
 این امر باقی نمی‌گذارد که اشکال مختلف مالکیت زمین در ایلام از مالکیت
 مشاع زنتی بدوی سرچشمه گرفته است .

برخی اسناد معاملاتی هزارهٔ دوم نشان می‌دهند که هر یک از نواحی
 (داخلی) شوش، متعلقاتی در خارج از محدودهٔ شهر داشته‌است که در مدارک

مربوط به نقل و انتقال زمین "شرو" *Sharu* نامیده می‌شود. نظر باینکه در این اسناد همواره "شرو" در مقابل "آلو" قرار داده می‌شود، بدینسان که مثلاً "گفته می‌شود: "چنانچه زمین مطالبه شود (از جانب فروشنده) آنگاه بر تمام آنچه وی در - آلو و شرو - دارد و ملک اوست، میل کوبیده خواهد شد" (۱۱۵). مسلم است که "شرو" جزء املاک داخل "آلو" (محدوده شهر شوش) شمرده نمی‌شده و در خارج از آن واقع بوده است. ظاهراً "شرو" عبارت از زمینهای زراعتی (وشاید نیز مراتع و زمینهای زیر آیش) حومه شهر بود که از قدیم به همبودیها تعلق داشته و پس از تشکیل شهر، هر قسمت آن بنا بر سابقه همبودیهای پیشین در مالکیت مشاع ساکنین هر یک از نواحی چهارگانه شوش باقی مانده بود. در اسناد مربوط به نقل و انتقال زمین، در عین اینکه دارائی غیر منقول مورد انتقال، همواره با ذکر جزئیات و محل وقوع ملک توصیف می‌شود ولی در مورد "شرو"، عبارت کلی، از قبیل: "آنچه وی در شرو دارد" اکتفا می‌گردد. این واقعیت می‌تواند دلیلی بر آن باشد که املاک واقع در "شرو" به سبب اینکه حالت مشاع داشته‌اند توصیف مشخصات آن امکان پذیر نبوده است. بهر حال هیچیک از مدارک موجود دلالت بر آن ندارد که قطعه زمین مشخصی از "شرو" منتقل گردیده باشد. بنا بر فاعدهای که نزد اکثر قبایل ابتدائی جهان، مشخص داده شده و طبق آن همواره یک قسمت از زمینها بمثابة زمین مشترک طایفه یا قبیله بصورت مشاع از زمینهای تقسیم نده متمایز بوده است (۱۱۶) می‌توان چنین خصلتی را برای "شرو" ایلامی نیز منتفی ندانست (۱۱۷) هنوز در ایران حق استفاده از مراتع ده و جمع آوری چوب و خار و غیره، با وجود مالکیت اربابی زمینها، حق دهقانان شناخته شده است (۱۱۸). در واقع اگر چنین حق عمومی وجود نمی‌داشت

۱۱۵ - سند (شماره ۲۵۲) مربوط به معامله زمین طبق ترجمه "یوسف اف" در کتاب پیش یاد شده (ص ۹۶). کوبیدن میل بمعنای آنستکه برای انتقال آزاد نیست و شخص ثالثی نسبت به آن ادعائی دارد. این رسم در "سومر و اکد و بابل" نیز معمول بوده است.

۱۱۶ - "ف. انگلس"، همان اثر (ص ۱۴۵)

۱۱۷ - "یوسف اف" احتمال می‌دهد که "شرو" زمینهای بایر (گشت نشده) باشد. بنظر ما این احتمال بسیار ضعیف است، زیرا در آنصورت مالکیت و انتقال چنین زمینهایی عملاً "خالی از محتوی می‌شد و اصولاً" منشاء چنین مالکیتی هم اثبات پذیر نمی‌بود.

۱۱۸ - یکی از حقوق مهمی که به "جفت" تعلق می‌گیرد حق استفاده از

دامداری خانگی دهقانان عملاً "منتفی می‌گردید .

بررسی اسناد مکشوفه نشان می‌دهد که در جامعه ایلامی هزاره دوم بسیاری از نهادهای اجتماعی و ارگانهای خلقی جامعه ژنتی ولو بصورت تحریف یافته باقی بوده و تا انقراض دولت ایلام نیز بجای مانده است . از آن جمله می‌توان بویژه از بقایای شورای خلق (جماعت) ، ارگانهای داوری خلقی ، شورای ریش سفیدان و غیره سخن گفت . در فصل دیگری از این نوشته که به سازمان شهری تخصیص داده شده ، در این مورد مشخص‌تر گفتگو خواهیم نمود .

آثار مهم دیگری که مسلماً " از بقایای جامعه ژنتی پیشین است در اصول حکومتی دولتهای اولیه ایلام (سلسله حکمرانان یا شاهان) "آوان" و "سیماش" (۱۱۹) در نیمه دوم هزاره سوم و نیمه اول هزاره دوم پیش از میلاد و همچنین در سلسله حکمرانانی که در اوائل هزاره دوم پیش از میلاد، شوش را پایتخت حکمرانی خود نموده بودند بازتاب یافته است . در مبحثی که تشکیل دولت ایلام و شیوه حکومت اولیه آنرا مطرح می‌کنیم این سیستم حکومت "فرستادگان" یا "نمایندگان" را (که به نوعی فدرالیسم قبیله‌ای شباهت دارد) مورد بررسی قرار خواهیم داد . در اینجا همینقدر کافی است متذکر شویم که اتحاد القاب فرستاده یا نماینده " انسی" و

مراتع ده و جمع‌آوری خارو خاشاک آن برای سوخت است . " ا.ک. لمیتون " اثر نامبرده (ص ۳۷-۳۹) رجوع شود به زیرنویس شماره (۱۶۶) همین کتاب .
 ۱۱۹ - " آوان " واقع در شمال غربی "شوش" کنار رودهای "دز و گرخه" و "سیماش" شامل قسمت شمال و شمال شرقی دشت خوزستان و نواحی کوهستانی مجاور آن بوده است . سلسله "سیماش" از (۲۰۰۰ تا ۱۸۵۰) پیش از میلاد بر این منطقه حکومت داشته است . بطوریکه از یکی از الواح مکشوفه در "شوش" بر می‌آید ، هشتمین و نهمین پادشاهان سلسله "آوان" هم دوره "سارگون" پادشاه معروف "اگد" بوده‌اند . بنا بر اسناد تاریخی هشتمین شاه سلسله "آوان" بنام "لوهه‌ای‌ایشان" *Luhhu Ishshan* مغلوب "سارگون اگدی" گردیده است ، - سارگون اگدی (۲۴۵۰ ق م) غیر از "سارگون اول" (۲۰۴۸ - ۲۰ ق م) و "سارگون دوم" (۲۰۵ - ۷۲۱ ق م) پادشاهان آشور است - رجوع شود به "جرج سارتن" - ۱۳۴۶ "تاریخ علم" ترجمه احمد آرام ، چاپ امیرکبیر تهران ، (صفحات ۶۲ و ۱۰۰ و نیز ۱۶۴، ۸۲ و ۱۶۲) دیگسیونر "روبرکوچک" ۱۹۸۰ جلد دوم پاریس (صفحه ۱۶۵۴)

" آدا " (بمعنای پدر) (۱۲۵) و امثال آن از جانب این حکمرانان نشانه آنست که هنوز تا نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد آثار اشکال دموکراتیک سازمان زنتی، بصورت زمامداران منتخب در دستگاه دولتی باقی مانده بود. بدینسان می توان وجود سازمان زنتی را نزد کهن ساکنین ایلام واقعیت مسلمی دانست.

مهمترین ویژگیهای سازمان جامعه زنتی ایلامی با مختصات کلی این جامعه نزد دیگر اقوامی که تاریخ گذشته آنها کمابیش معلوم است، تفاوت چندانی ندارد. این سازمان محققاً در آغاز برپایه همخوانی قرار داشته و چنانکه دیده شد اساس این خویشاوندی را نیز بدواً تبار مادری تشکیل داده بود. دو یا چند طایفه، قبیله خویشاوندی را تشکیل می داد که خود را منتسب به جدی واحد می دانستند. اگر چه ظاهراً " نکاح متقابل، میان طوایف، رفته رفته نکاح درون طایفه‌ای را بعقب رانده است، معذالک آثار وجود زناشوئی درون طایفه‌ای و حتی میان نزدیکترین خویشان دوده مادری (برادر و خواهر) تا پایان حکومت ایلامیان بجای مانده است.

جماعت طایفه‌ای اسکان یافته، همبودی را تشکیل می داد که نام ایلامی آن دقیقاً " شناخته نیست ولی در زمانهای دیرتر کلمه " اگدی (آلو) برای آن بکار می رفته که ظاهراً هم به طایفه و هم بسرزمین مورد سکونت طایفه اطلاق می شده است.

" زنت " دارای زمینهای مشترکی بوده که بعداً میان خاندانها بنوبت تقسیم می شده و نیز دارای مراتع و زمینهای بوده که به " زنت " در مجموع خود تعلق داشته است.

هر " زنت " کیش ویژه خود را داشته که در آغاز بطور کلی مربوط به

۱۲۵ - " آدا " یا " آتا " در زبانهای ترکی بمعنی پدر است، عده‌ای از مورخین نظیر: (سر پرسی ساکس، تاریخ ایران چاپ وزارت فرهنگ (ص ۱۷۵ و ۱۷۱ و ۱۶۷ " جرج سارتن "، تاریخ علم، چاپ امیرکبیر (ص ۶۴)، "ویل دورانت"، "تاریخ تمدن" جلد اول چاپ اقبال (ص ۱۷۹)، "ساموئل گرامر" "الواج سومری" چاپ اداره باستان‌شناسی) زبان سومری و ایلامی را با توجه به ساختار آندو زبان (الصاقی بودنشان) و نیز وجود لغات و اصوات متشابه، جزو زبانهای "آرال آلتائی" (نظیر ترکی و مغولی) محسوب میدارند نقل از رساله دکترای "سیدضیاءالدین صدراالاشراقی" (۱۹۸۲) "تحولات روستائی در ایران - مثال همدان" دانشگاه سوربن پاریس (ص ۳۹) نگاه کنید به زیرنویس (۳۵۷).

پرستش اجداد طایفه بوده است. هر "آلو" پرستشگاه خاص خود و آئین ویژه کیش اجداد خود را بر پا می داشته است.

"ژنت" مسلمان دارای پیشوا یا ریش سفیدی بوده که بی تردید بدواً از راه انتخاب عمومی تعیین می شده است. در صورت وفات یا برکناری ریش سفید، شخص دیگری معمولاً از همان دودمان مادری بر این سمت انتخاب می شده است و چون برپایه انتساب بدوده مادری، پسر رئیس متوفی، بدوده مادری خود تعلق داشته هرگز وی بجای پدر انتخاب نمی شده است. چنانکه اسناد ایلامی هزاره سوم و دوم پیش از میلاد شهادت می دهند غالباً پسر خواهر پیشوا یا برادر وی برای این سمت برگزیده می شده اند.

اتخاذ تصمیم درباره امور عمده جامعه ژنتی با شورای همه خلق یعنی همه افراد بالغ قبیله، اعم از مرد و زن بوده و همین شورا علاوه بر حق تعیین یا خلع پیشوا، قدرت آنها نیز داشته است که در صورت لزوم کسانی را بعنوان سردار جنگ تعیین نماید. انتخاب کاهن و اداره کننده مراسم دینی، بعهدده همین شورا بوده است. بنا بر مدارک و شواهد هزاره های چهارم و سوم پیش از میلاد، محقق بنظر می رسد که شورای قبایل نیز وجود داشته و ظاهراً هر یک از پیشوایان منتخب طوایف، عضو این شورا محسوب می شده اند.

هر یک از قبایل و طوایف، سرزمین مشخص و نام معینی داشته که از آن اطلاعی در دست نیست.

فصل پنجم زنتوی ایرانیان

اگر چه "زنتو" یا "زنتاوی" که در اوستا آمده است، بیشتر جنبه سرزمینی دارد و در سلسله مراتب جامعه، بلافاصله پیش از دهیو (با "دنهویا دنگهو") $Dahyu = Danhu = Danghu$ که بمنزله بزرگترین واحد سرزمینی آریائیها بشمار می رود ذکر شده است و پس از آن "ویس" $Vīs$ و "دمانا" یا "نمانا" ($Dmana$ یا $Nmana$) قرار گرفته اند که ظاهراً هر یک از آنها نیز پیش از زمان تنظیم احتمالی اوستا (قرن هفتم پیش از میلاد) جنبه ارضی یافته بودند، معذالک بسیاری از صفاتی که از منون محنلف اوستائی بدست می آید نشان دهنده آنست که رسوی اوسانی، خود از سازمان زنتی قدیم تری برخاسته است.

زنتوی اوستائی دارای پیشوا یا سری است که "زنویای تنش" ($Zantupaītiśh$) = (زنتوپت) خوانده می شود و نسبت به مجموع گروه خود دارای اختیارات وسیع قضائی، اداری و سیاسی بوده است؛ مجموع این اختیارات در اوستا، "زنتویخته" ($Zantubaxta$) و اعضای گروه "زنتومه" ($Zantuma$) خوانده شده است.

اعضاء گروه خداوندی راپرستش میکنند که او سر "زنتومه" نامیده می شود "زنتومه" اسم عام است دلالت بر آن دارد که هر یک از زنتوها دارای خداوند مورد پرستش خود بوده است.

هر "زنتو" مرکب از چند "ویس" است و هر "ویس" از تعدادی "نمانا" (خاندان) تشکیل یافته است. هر "زنتو" دارای زمینها و مراتع مشترکی بوده است که در اوستا "شوئی تره" $Sho-i-thra$ خوانده میشود. ویسها نیز زمین و مراتع

مشترک داشته‌اند و هر خاندانی نیز مشترکاً " از قطعه زمینی که بوی داده شده (یا در آغاز میان خاندانها تقسیم شده است) بر خوردار بوده است، بنا به تصریح اوستا، "زنتو" جزئی از واحد وسیع‌تری است که "دهیو یا دنگهو" نام دارد و "دهیو" نیز طبق اصولی که در مورد "زنتو" ذکر شده سازمان داشته است. بنابراین چنین بنظر میرسد که "دهیو" از چند "زنتو" یا قبیله تشکیل شده و در واقع اتحاد قبایلی را تشکیل میداده که در سرزمین مشخصی سکونت داشتند و یکی از زبانهای (آریائی) ایرانی سخن می‌گفته‌اند.

"دهیو" نیز پیشوا یا سری داشته که "دهیوپایتیش" *Dahyupaitsh*

خوانده می‌شود و احتمالاً "خدا و یا خداوندانی را می‌پرستیدند که تحت عنوان "دهیومه" (*Dahyuma*) مورد احترام تمام قبایل عضو اتحادیه بوده است، ظاهراً "پیشوای" "دهیو" ریاست مهمترین قبیله را داشته و یکی از ویسیدان (ویس پای تی) بوده است.

یک بررسی اجمالی درباره نامهایی که در اسناد کتی آمده و مربوط به اقوام آریائی زبان ایرانی (ایرانیان شرقی) و قدیمترین دوران اوستائی است نشان میدهد که نامهای مزبور جنبه قبایله‌ای دارند، از جمله زرتشت به قبیله اسپیتامه *Spitamā*، "جاماسپا" به قبیله "هووی" *Houva*، خاندان شاهی "ویشتاسپا" (هوا دار و پشתיان زرتشت) به قبیله "کساوی" *Kavay*: (کی‌ها) و برخی دیگر از افراد مذکور در اوستا به قبیله "خشتاوی" *Xvshtavay*، یا به قبیله "سامه" *Sama* (۱۲۱): (سام) تعلق دارند.

"هرودوت" مورخ معروف یونانی قرن چهارم پیش از میلاد می‌نویسد که مادیه‌ها در شش قبیله "گنوس" و پارسیان به شش قبیله اسکان یافته و چهار قبیله صحرائشین تقسیم می‌شده‌اند. (صفحه ۱۲۳ دیده شود)

تردیدی نیست که بکار بردن اصطلاح (گنوس) از طرف یونانی مطلعی

۱۲۱ - "علی‌اکبر مظاهری"، اثر یاد شده درباره "خانواده ایرانی در ازمنه پیش از اسلام". پاریس ۱۹۳۸ - زیر نویس (ص ۳۰ و ۳۱) - مطالعه جالبی که آقای "علی‌اکبر مظاهری" درباره مقایسه نامهای اوستای قدیم و جدید نموده است، نشان میدهد که در اوستای جدید نه تنها کلمه "زنتو" حذف شده بلکه نام پدر، خانواده یا اجداد، جای نامهای قبایله‌ای را گرفته‌اند. این تحول و تغییر معانی در ترجمه نوین و زرتشتی گرایانه کتیبه داریوش نیز مشهود است.

چون هرودوت، بخودی خود می‌تواند قرینه معتبری در مورد وجود سازمان زنتی نزد قبایل ماد و پارس بشمار آید.

سلسله مراتب اوستائی نشان می‌دهد که در زمان تنظیم اوستا، رژیم پدرسالاری نزد قبایل ایرانی سنت ریشه‌داری بوده‌است. در واقع بررسی‌های علمی‌ای که از جانب دانشمندان باستانشناس درباره قبایل هندو اروپائی بعمل آمده‌است نشان می‌دهد که پیش از جدائی هند و ایرانیان، روند تجزیه و تقسیم اجتماعی در درون جامعه هندو اروپائی مدارج نسبتاً پیشرفته‌ای را پیموده‌است.

در راءس قبایل مزبور پیشوایان یا (شاهک)‌هایی قرار داشته‌اند که نه تنها با اختیارات مربوط بریاست خود بلکه بمناسبت دارای قابل ملاحظه‌ای که در دست داشتند بر دیگر اعضاء قبیله امتیازات مهمی یافته بودند. در این جامعه هندو اروپائی، اعضاء، برابر حقوق قبیله‌ای، به سه قشر یا رسته (کاست) تقسیم شده بودند و این همان سدرسنه حرفه‌ای است که هم در قوانین مانو (۱۲۲) و هم اوستا با کمی تفاوت تحت عنوان 'کاهنان، جنگجویان و کشاورزان دامدار' آمده‌است. بنا بر اطلاعاتی که برخی از مصنفین قدیم یونانی از جمله اسرابون، پلوتارک و افلاطون می‌دهند ظاهراً "نزد قبایل قدیمی یونانی نیز جامعه به چهار رسته ذیل: کاهنان، جنگجویان، کشاورزان و پیشه‌وران، تقسیم می‌شده‌است. (۱۲۳)

۱۲۲ - در حالیکه در قوانین "مانو" در جنب برهمنان، گشتریان (جنگجویان) و ایشیان (ظاهرا) پیشه‌وران و سوداگران) که رسته عمده جامعه محسوب می‌شوند، رسته چهارمی تحت عنوان (شودره) وجود دارد، در اوستا سه رسته عمده ذکر می‌شود بدینقرار: "اشروان (کاهنان و نگاهدارنده گان آتش)، "رادائی شتر *Radhaishtar* (ارابه‌سواران) و "استریه فشویانت *Vastraya-Pshuyant* (دامدار و کشاورز) و فقط در یک مورد از "هوتی" که بمعنای پیشه‌ور است نام برده میشود. نگاه کنید به مجموعه اوستا - گاتاها - سرودهای زرتشت گزارش "پورداد". انتشارات دانشگاه تهران (شماره ۱۴۸۵) چاپ سوم (۱۳۵۴) (صفحات ۴۴ تا ۵۴) همچنین "محمد معین" (۱۳۵۵ - ۲۵۳۵) - مزدیسنا و ادب پارسی" جلد اول انتشارات دانشگاه تهران (شماره ۱/۵۵۳) (ص ۹۲).

۱۲۳ - درباره سطح پیشرفت جامعه هندو اروپائی پیش از جدائی اقوام هندو ایرانی تحقیقات دامنه‌داری (بطور عمده بر پایه لغت‌شناسی تطبیقی) از جانب برخی از دانشمندان بعمل آمده‌است که در بحث کنونی

بنا بر این مقدمات طبق اطلاعاتی که از قبایل آریائی پس از ورود آنها بایران در دست است بنظر می‌رسد که لااقل از هزارهٔ دوم پیش از میلاد رژیم پدرسالاری (تفوق مرد، بر جامعهٔ زنتی) در قبایل مزبور برقرار شده است.

چنانکه دیدیم شواهد و قرائن متعددی نشان می‌دهد که جامعهٔ زنتی هندوایرانیان مانند دیگر جوامع هندواروپائی، زمانی تحت رژیم مادرسالاری قرار داشته و از این مبداء بسوی پدرسالاری تحول یافته‌است. از اینکه در اوستا خاندان (دمانا) یا (نمانا) که هم بمعنای مسکن و هم به مفهوم خاندان و خانه است، بمنزلهٔ هستهٔ اصلی جامعه تلقی شده است، می‌توان باین نتیجه رسید که قبایل آریائی هنگامی که به سرزمین ایران وارد شده‌اند. (آغاز هزارهٔ اول پیش از میلاد) روند تقسیم جامعهٔ زنتی بخاندانها را قبلاً از سرگذرانده و بمرحلهٔ همبودیهای خاندانی زوجی، برپایهٔ پدرتباری رسیده‌بوده‌اند.

در واقع با سلسله مراتبی که در اوستا (بویژه در گاتها که قدیمترین جزء اوستاست) برای ترکیب جامعهٔ (آریائی‌های) ایرانی و استقرار ارضی آن بیان شده مسلم است که "همبود" خاندانی (دمانا یا نمانا) جزئی از "ویس" (طایفه) و "ویس" جزئی از "زنتو" یا قبیله بشمار می‌رود و لذا نظام زنتی هنوز کمابیش برآن حکومت دارد. بنابراین تردیدی نیست که همبودی خاندانی ایرانیان آریائی از جامعهٔ بدوی ویسی و قبیله‌ای و لذا از سازمان زنتی برخاسته‌است. یا بدیگر سخن، پیش از ورود آریائی‌ها بسرزمین ایران، جامعهٔ بدوی زنتی، روند تجزیه و انقسام خود را در خارج از ایران طی کرده و در درون طایفه یکپارچگی مالکیت ویسی دستخوش تغییر شده و خاندانهای زوجی برپایهٔ پدرتباری بوجود آمده بود.

بهرحال مسلم آنست که در زمان تنظیم "گاتها" یعنی تقریباً "در حدود قرن هفتم پیش از میلاد تقسیمات اجتماعی ایرانیان (آریائی زبان)، مانند دیگر اقوام هندواروپائی، برپایهٔ خویشاوندی و همخونی قرار گرفته بوده است. واحد اساسی سازمان اجتماعی عبارت از خاندان، با مسکن مشخصی

ما نمی‌توانیم. در این باره خواننده را به اثر بسیار بااهمیت دانشمند شوروی "گرانتوفسکی" E.A. Grantovski تحت عنوان "کهن‌ترین تاریخ قبایل ایرانی آسیای مقدم"

(*Rannjaja istorja iranskich plemjon prednej azi*)
چاپ مسکو (۱۹۷۰) مراجعه می‌دهم.

بوده‌است. چند خاندان طایفه‌ای را تشکیل می‌داده که در درون یک ده عشیرتی (ویس) می‌زیسته‌اند. چند طایفه قبیله خویشاوندی (زنتو) را تشکیل می‌داده و مجموع قبایل خویشاوند، همزیان و هم‌کیش، قوم مشخص ایرانی (مانند مادها، پارسها، سفدیها، سکاها و غیره) را بوجود می‌آورده که هر یک از آنها سرزمین معینی (دهیو) داشته‌اند.

از یکی از روایات قدیم زرتشتی که در تفسیر ترجمه "یسنا" بزبان سانسکریت (۱۲۴) نقل شده چنین بر می‌آید که هر "زنتو" شامل ۳۰ خاندان و هر "ویس" ۱۵ خاندان را در بر می‌گرفته‌است. اگر این روایت درست باشد آنگاه باید چنین نتیجه‌گرفت که هر "زنتو" مرکب از دو "ویس" یا طایفه بوده‌است.

طایفه ایرانیان (آریائی) واحد یکپارچهای است که خاندانها و افراد جزء ترکیب آن طایفه، کاملاً به آن وابسته‌اند. در رأس هر یک از خاندانها و طایفه‌ها پیشوائی قرار دارد که همواره با کلمه "پتی" یا "پی‌سی"، بمعنای خداوند و پیشوا نموده می‌شوند مانند (نمانا - پتی و ویس‌پی‌تی و غیره که معادل خانه خدا و کدخدا، در زبان پارسی میبایست). این سرخاندانها هر یک در حدود صلاحیت خود به امور عمومی (از قبیل دفاع از حقوق خاندانها و افراد، فعالیت و کار آنها، مراقبت از رسوم و عادات طایفه‌ای، نمایندگی از منافع مشترک همخوتان، تعقیب و مجازات کسانی که قواعد طایفه‌ای را نقض نموده‌اند) می‌پرداخته‌اند. اینان در انجمن‌هایی که ظاهراً برای مشاوره در امور مهم خاندانی تشکیل می‌گردید، سمت ریاست را بعهده داشتند و در انجمن‌های طایفه‌ای شرکت می‌نمودند. بنا بر این تنها مردان خاندان و طایفه حقوق کامل داشته و تصمیم گیرنده بودند. کلیه اعضاء طایفه متضامناً نسبت بیکدیگر، وظایف هم‌بستگی و از جمله وظیفه انتقام‌ستانی داشتند. در متون اوستا، وضع اجتماعی پست‌تری که برای زنان بوجود آمده بود (از جمله چند زنی که از ویژگیهای تسلط پدرسالاری است) بچشم می‌خورد در مواردی که از پادشاهای مقرر برای کاهنان و پزشکان سخن می‌رود، زنان در درجه پست‌تری از مردان قرار می‌گیرند. ولی با این وجود زنان بهیچوجه وضع بردگان را نداشتند و هیچگاه در اوستا از زنان به بدی یاد نشده‌است.

در سنگ نبشته نقش رستم، داریوش اول خویشتن را چنین معرفی

میکنند: (من داراپاوش پسر ویشناسپ هستم، یک هخامنشی، یک پارسی پسر پارسی، یک آریائی از قوم آریائی) در این جزء از سنگ نبشته، کاملاً "مشهود است که هخامنشیان طایفه‌ای را تشکیل می‌دهند و پارسیان قبیله‌ای هستند و آریائیها قومی بشمار می‌روند و مجموع این سازمان بر پایه همخونی قرار دارد.

بهر حال شرایطی را که قدیمترین بخشهای اوستا (گاتها، یسنای هفت فصل ویشتها) مجسم می‌سازند، بطور کلی وضع قبایلی است که در عین اسکان یافتگی، هنوز در آغاز هزاره اول پیش از میلاد، با رشته‌های بسیار نیرومند همخونی و خویشاوندی بیکدیگر پیوند یافته‌اند. بهمین جهت است که خاندان و طایفه و قبیله با محل سکونت هر یک از آنها در هم آمیخته است. این واقعیت خود، نمایانگر آنست که در آغاز هزاره اول، روند سرزبندی شدن همبودیهای ایرانی در شرف تکوین و گسترش بوده است. منطقیاً چنین بنظر می‌رسد که این روند مدتی پیش از ورود آریائیها بسرزمین ایران (شاید از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد) در نتیجه تحول شرایط اقتصادی و اجتماعی همبودیهای مزبور آغاز شده و پس از اسکان در این سرزمین، گسترش یافته باشد.

برخی از محققین (۱۲۵) بدون توجه به این روند تحولی کوشیده‌اند، سلسله مراتب رسته‌های اوستائی را با مناسبات همخونی و سکنائی در هم آمیزند و برای آنها مفاهیم مشترکی قائل شوند. مثلاً "از یکسو مفهوم "ویس" بمعنای همبود و طایفه را با "وررنه" بمعنای محل سکونت جماعت روستائی، مترادف گرفته‌اند و از سوی دیگر "ایریامن" *Ayriaman* (بمعنای روحانیان یا اعضاء رسته دینی) را با "زنتو و دهیو" یکی می‌گیرند. بدینسان دو نوع تقسیم‌بندی که بر پایه‌های مختلف قرار گرفته و مربوط به دوره‌های متفاوت است با یکدیگر مخلوط می‌شود. در واقع تقسیم‌بندی جامعه برحسب خویشاوندی و همخونی (که در گاتها در درجه اول اهمیت قرار داده شده) با تقسیم بر پایه مشاغل و حرفه‌ها (خرده اوستا)، مفاهیم متفاوتی هستند که بهیچوجه نمیتوان برای آنها برابری قائل شد. مثلاً "از اینکه زرتشت خویشتن را "زائوتار" (۱۲۶) خوانده است

۱۲۵ - از جمله "بن‌ونیست" E. Benvenist در مقالهای تحت عنوان زیرین - *Les classes sociales dans la tradition avestique* (طبقات اجتماعی در سنت اوستائی).

Journal Asiatique

در (شماره ۲۲) سال ۱۹۳۳



نمیتوان پیوند طایفه‌ای و قبیله‌ای او را ندیده گرفت و ویرا بر این اساس، فقط در عداد رسته روحانیان شمرده (۱۲۷).

اگر چه وضع اجتماعی‌ای را که اوستا منعکس می‌سازد مربوط به ایرانیان خاوری است ولی چنانکه فوقاً دیدیم چنین سازمان اجتماعی، میان قبایل ایرانی (آریائی زبان) غرب کشور (مادها و پارسها) نیز وجود داشته‌است. پیش از این اشاره کردیم که بنا بر روایت هرودوت، مادیها مرکب از شش قبیله بوده‌اند و پارسی‌ها به شش قبیله اسکان یافته و چهار قبیله صحرائشین تقسیم می‌شده‌اند. تنها منبع شناسائی نام این قبایل، باز نوشته مورخ یونانی است. وی برای شش قبیله مادی نامهای زیرین را ذکر می‌کند:

"بوسائی"	Boussai	، "پاره‌ناکنوی"	Paretakenoi	، "استروخاتس"
"آری‌زانتوی"	Strukhates	، "ب—ودی اوی"	Arizantoi	
و، "ماگوی"	Budioi	= مع (ها)	Magoi	از ده
قبیله پارسی بگفته هرودوت:		شش قبیله اسکان یافته (کشاورز) عبارت از:		
"پازارگادیان"	Pasargades	، "مارافیان"	Maraphiens	
"ماسپیان"	Maspiens	یانی‌سختوریان یا (بانتالیان)		
"پانثالیان"	Panthaliens		Dérousiens	
و "گرمانیان"	Germaniens	، و چهار قبیله صحرائشین (ایل متحرک)		
شامل: "دائن‌ها"	Daens	، "مردها"	Mandes	، "دروپیک‌ها"
و، "ساگارتیان"	Dropiques		Sagartiens	

بوده‌است (۱۲۸).

۱۲۶ — "Zaotar" "زائوتار" معنای دیگری جزو اعظ دینی و سراینده ندارد، عیناً همچنانکه کلمه "هوتار" Hotar در کتاب "ریگ‌ودا" Rîgvêda چنین معنایی را دارد

Otkar Klîma : Mazduk, Geschichte einer sozialen Bewegung in sassanidischen Persien ۱۹۵۷ "اوتا — کلیما"

"مزدک، تاریخ یک جنبش اجتماعی در ایران ساسانی" پراگ (ص ۸۲)

۱۲۷ — درباره جزئیات این بحث به کتاب یاد شده "اوتا کلیما" مراجعه شود (ص ۸۱ — ۸۲) (در زیر نویس شماره ۱۵)

۱۲۸ — "هوار . گل‌مان" — ۱۹۴۳ — "ایران آنتیک" (بفرانسه) چاپ "البن میشل" — پاریس (صفحه ۲۳۵)، "حسن پیرنیا" — "ایران باستان" (صفحه ۲۲۷)

بنا به تحقیق دیاکونوف (۱۲۹) از میان این شش قبیله فقط نام دو تای آنها ریشه واضح ایرانی دارد، یکی "پاره‌تاکنوی" (پارتاکنیان) و دیگری "آری‌زانتوی" (آری‌زاننیان). دانشمند مزبور محتمل می‌داند که نام قبیله "استروخاتس" نیز ریشه ایرانی داشته باشد. بنظر مصنف کتاب تاریخ ماد ظاهراً باید "آری‌زنتوی" از دو کلمه ایرانی "آریا" و "زنتو" (یعنی قبیله آریائی) منتق شده باشد و احتمال می‌دهد نام "پاره‌تاکنیان" از کلمات آریائی "پارهای تکه ناحیه‌ای" که توسط رودی شسته شده باشد، مانند "رودیار" در فارسی کنونی، یا "پاری‌تکه" بمعنای پیشرونده اشتقاق یافته باشد و معتقد است که این اصطلاح تا کنون در دره زاینده‌رود بصورت خریدن محفوظ مانده است. بهر حال چون از قرن نهم پیش از میلاد بعد پیشرفت زبانهای آریائی ایرانی در نواحی غرب ایران آشکارا مشهود است، باید قبایل مزبور را صرف نظر از هر منشاء و نژادی که داشته‌اند در عداد قبایل آریائی زبان ایرانی با سطح پیشرفت اجتماعی تقریباً "برابری تلقی نمود، زیرا در غیراینصورت ممکن نبود که همه این قبایل تحت نام واحد ماد خوانده شوند. در واقع بنا باطلاعاتی که از منابع آشوری در دست است همواره از قبایل مزبور بنام "مادای" یا "آمادای" یاد می‌شود، و قبایل پارسی نیز، (که مادها را در عداد قبایل خویشاوند خویش تلقی مینمایند) آنها را "مادا" می‌خواندند. علاوه بر این نمیتوان بصرفاً اینکه ریشه آریائی بقیه نامهای قبایل معلوم نیست آنها را غیر آریائی شمرد چنانکه برای نام "ماد" هنوز هم ریشه آریائی معتبر در دست نیست، لازم بذکر است که مورخین دو قبیله آخر (بودی‌اوی) و (مغ)ها را از قبایل تورانی میدانند (۱۳۰).

اگر چه مکان و محل استقرار قبایل مزبور دقیقاً معلوم نیست ولی بنا بر برخی تحقیقات، حدس زده می‌شود که قبیله پارتاکنیان در ناحیه اصفهان کنونی بخش خاوری آن سکونت داشته و آری‌زانتویان و "مغان" در حوالی "رغا" (ری کنونی) و "بوسائیان" در حدود همدان زندگی می‌کرده‌اند (۱۳۱).

- ۱۲۹ - "دیاکونوف" - "تاریخ ماد" (صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸ و بعد)
 ۱۳۰ - "پتروسفسکی"، "تاریخ ایران" - (صفحه ۱۱) "هنری فیلد" -
 مردمشناس ایران (ص ۱۵۷) بنقل از (هرودوت ۱ - ص ۱۰۱) / سرپرسی
 ساگس - "تاریخ ایران" (صفحه ۱۳۰). نقل از رساله دکترای "سیدضیاء"
 الدین صدرالاشرفی - "تحولات روستایی در ایران - مثال همدان" -
 سورین ۱۹۸۲ (صفحه ۴۹)

نامهای مادی واحدهای اجتماعی، بما نرسیده است. هرودوت میگوید در آن زمان مادیها در دهکدهها (بیونانی کوما *Komai*) میزیستند و معادل مادی آنچه را که وی دهکده (کوما) میخواند نیاورده است (۱۳۲). ولی با توجه بشرایط اجتماعی دو سه قرن بعد که از اسناد و سنگنبشتههای دوران هخامنشی استنباط می شود نمیتوان در خصلت عشیرتی این دهکده (ویسها) تردید داشت.

داریوش اول در سنگنبشته بیستون ضمن برشماری (جناباتی) که به "گئومات" (بردیای باصطلاح دروغین) نسبت می دهد، رویدادهائی را متذکر می گردد که (صرف نظر از درستی یا نادرستی آنها که در میان دانشمندان درباره صحت و دقت این رویدادها اختلاف وجود دارد) حاکی از اطلاعاتی است که می تواند در بررسی کنونی ما مورد استفاده قرارگیرد.

داریوش مدعی است که (گئوماتای مغ پرستگاهها را ویران کرد) یک بررسی اجمالی به معتقدات دینی ایرانیان در این دوران، مقصود داریوش را از (این پرستگاههای ویران شده) نشان می دهد.

بطوریکه بررسیهای تاریخی نشان میدهد در زمان نخستین شاهان هخامنشی هنوز دین زرتشت در ایران عمومیت نیافته بود، چنانکه داریوش در کتیبههایی که از خود بجای گذارده نه تنها نامی از زرتشت نمیبرد بلکه اهورامزدا را مانند دیگر نوشتههای دوران هخامنشی فقط بمثابه (بزرگترین برترین خدایان) می ستاید: در کتیبه اسخر و در کتیبههای دیگر، داریوش در جنب آهورمزدا از خدایان دیگر طایفای و قبیلای یاد می کند: (هده ویس ای بیش بغ ای بیش *Hada Vidhaibish Bagetibish* یعنی (با همه خدایان ویسی). در کتیبه بیستون نیز عبارت دیگری آمده است که همین معنی را می رساند و دلالت دارد بر اینکه دین یکتا پرستی زرتشت هنوز مورد قبول داریوش و اکثریت ایرانیان همزمان اوتنبود است. آن عبارت از این قرار است: "و دیگر خدایانی که هستند" (*Aniyaha Bagaha Tyaly Haty*) "اشیل" نویسنده یونانی قرن پنجم پیش از میلاد در اثر معروف خود تحت عنوان "پارسها" (۱۳۳) و همچنین هرودوت مورخ مشهور یونانی پادشاهان پارس را ستایشگر خدایان بسیار می داند و گزه نوفون (۱۳۴) تاریخ نویس

۱۳۱ - "تاریخ ماد"، (ص ۶۳۱) زیر نویس (شماره ۵) از فصل دوم

۱۳۲ - همان کتاب (ص ۱۹۴)

۱۳۳ - "اشیل" - پارسها که تحت عنوان "ایرانیان" بقارسی نیز ترجمه شده است.

دیگر یونانی که از اوضاع داخلی و مذهب ایرانیان زمان خود اطلاعات زیادی بدست می‌دهد، همه جا شاهان هخامنشی و بطور کلی پارسها را پرستندگان خدایان بسیار توصیف نموده و از قربانیهایی که شاهان و بزرگان نثار خورشید (مهر) می‌کرده‌اند سخن می‌گوید.

گر چه از نام این خدایان طایفه‌ای و فیله‌ای، جداگانه اطلاعاتی در دست نیست ولی آنچه مسلم است اینست که قبایل پارسی زمان هخامنشی علاوه بر اینکه خدایان قدیم هندوایرانیان از قبیل ستارگان، روشنائی، خورشید، ماه، زمین، باد، و آب و دیگر عناصر طبیعی را پرستش می‌کرده‌اند، دو ایزد، میترا (مهر) و آناهینا (ناهید)، در میان همه آنها دارای نخستین مقام بوده‌اند (۱۳۵).

خشایار شاه کوشید تا آئین مهرپرستی و ناهیدپرستی را بسود دین زرتشت و علیه آنچه در آئین زرتشتی دیوپرستی خوانده میشد ممنوع سازد و حتی بسیاری از پرستشگاههای این خدایان را ویران ساخت ولی آئین‌های قدیم چنان ریشه‌دار بودند که در زمان اردشیر دوم هخامنشی (آرتاکزرس) از نو آئین مهر و آناهینا جنبه رسمی یافت پرستشگاههای بسیاری در اکثر نقاط ایران برپا شد. وجود فرائض و شواهد بسیاری از جمله دفن مردگان، مقبره‌سازی برای شاهان و بزرگان، فریادی کردن اسب بهنگام تدفین، کشف ابنیه پرستشگاهی که هخامنشیان در بازارگاد، نقش‌رستم، استخر و شوش ساخته بودند نشان میدهد که تا پایان سلسله هخامنشی هنوز دین زرتشت همه جا مورد پذیرش قرار نگرفته بود.

۱۳۴ - "گزه‌نوفون - گورویدی" (گوروش‌نامه)

۱۳۵ - در قراردادی که تقریباً در سال ۱۳۸۰ قبل از میلاد میان شاهان میثانی و هیتی منعقد شده، یعنی در زمانی که ظاهراً هنوز هندوایرانیان در کنار هم می‌زیسته‌اند، از میترا، وارونا و ایندرا، - خدایان قدیم هندوایرانی سخن می‌رود و نامی هم از اهورامزدا نیست و در کتب مذهبی هندیان "وداها" نیز از آهورامزدا یاد نمی‌شود، تنها در "گاتها" و کتیبه‌های هخامنشی برای نخستین بار نام این خداوند برده شده‌است بنظر برخی از محققین ذکر نام اهورامزدا در کتیبه‌های هخامنشی در جنب خدایان دیگر کوششی برای سازگار کردن مذهب زرتشت با ادیان قدیم ایرانیان بوده است. درباره این مسئله و مذهب ایرانیان در زمان هخامنشی به اثر "م. آ. دان دامایف" (ایران در دوران نخستین هخامنشیان) مسکو ۱۹۶۳ (ص ۲۳۴) و بعد مراجعه شود.

بنا بمراتب فوق تردیدی نیست که منظور از جمله یاد شده از کتیبه بیستون دائر بر اینکه (گئوماتای مغ پرستشگاهی را ویران کرد) جز پرستشگاههای طایفهای و قبیلهای چیز دیگری نمیتواند باشد. از آنجا که یکی از ویژگیهای رژیم ژنتی، آئینهای مشخص طایفهای و قبیلهای است می توان بدرستی نتیجه گرفت که در آنزمان پارسها و مادها و شاید بسیاری از جماعات ساکن نواحی شرقی ایران در دهکده‌هایی (ویسها) می‌زیست‌اند که هنوز بسیاری از قواعد و اصول نظام ژنتی بر آنها حکومت داشته‌است. این واقعیت را جمله‌های دیگری از سنگ نبشته بیستون مکرراً تائید می‌کند. در کتیبه مزبور باز چنین آمده است: "من مراتع و اموال و خانه زاده‌ها و خانه‌هایی را که گئوماتای مغ از جماعت‌های ویسی گرفته بود بآنها برگرداندم و جماعت‌ها را از نو در حقوقشان استوار ساختم (و آ ایستاندم) (۱۳۶) ."

اگر چه درباره ترجمه دقیق این جمله و مفاد مفهوم برخی از کلمات و ترکیب دستوری آن میان محققین ابرانشناس اختلاف است ولی چون مقصود ما از استناد به این جمله، فقط اقامه دلیل دیگری برای اثبات این امر است که در آنزمان هنوز مردم در درون همبودیهای طایفهای می‌زیست‌اند و این بنظر ما خود از بکار بردن واژه "ویس" (صرف نظر از هر شکل دستوری که برای آن قائل شویم) بر می‌آید. در اینجا از ذکر جزئیات این بحث خودداری می‌کنیم. در واقع قسمت‌های دیگر کتیبه بیستون، بخوبی نشان می‌دهد که مقصود از واژه "ویسی" همانا "دهکده" عشیره‌ای یا طایفهای "است نه خانه، خاندان و خانواده، چنانکه برخی از محققین تفسیر کرده‌اند.

دربوش اول در جای دیگری از کتیبه بیستون می‌گوید: "کارهای که نزد من بودند" (۱۳۷) و "کارهای که در ویسها بودند" (۱۳۸). بدواً توضیحی درباره واژه "کاره" لازم است. از لحاظ اجتماعی: "کاره" بهمه مردم آزاد عضو جماعات روستائی اعم از همبودیهای عشیره‌ای یا ارضی، بویژه به مردم کشاورز اطلاق می‌شده‌است (۱۳۹). نظر باینکه در جماعات

۱۳۶ - عین جمله چنین است:

(*adam niyadhrarayam karahya abiteharish gaidham-
teha manyam-teha vidhish-teha tyadish gavmatahya
magush adina adam karam gadhava avestayam*).

(*kara : hya upa man aha*).

- ۱۳۷

(*kara : madahya vidhapatiyah*).

- ۱۳۸

افراد آزاد در جنگ شرکت داشته‌اند. در عین حال همه اعضا طایفه و قبیله نیز از لحاظ نظامی "کاره" خوانده می‌شدند و بنابراین "کاره" بطور عمده عبارت از تمام اعضا طایفه و قبیله هستند که بهنگام جنگ پایه اساسی ارتش قبیله‌ای را تشکیل می‌داده‌اند. در جماعات بدوی هر فرد آزاد، در عین حال مردی جنگی بود و چون پایه اصلی جماعات اسکان یافته را همبدهای کشاورزی تشکیل می‌داده ضرورتاً دو مفهوم اجتماعی در واژه "کاره" وحدت یافته است.

در کتیبه بیستون چندین بار بمناسبت جنگهایی که شده واژه "کاره" بمعنای لشکریان و جنگجویان مورد استفاده قرار گرفته است ولی آنگاه که گفته می‌شود: " آدمی نبود، نه پارسی و نه از خاندان ما که از آن گئوماتای مغ، پادشاهی را بازستاند، کاره از ستم او ترسان بود" یا آنجا که آمده است: " اسیر در کند و زنجیر، کنار دروازه من نگاهداشته بود و همه کاره او را دیدند"، مسلماً منظور از آن، خلق و جماعت است (۱۴۰). و این خود در عین اینکه دوگانگی معنای "کاره" را نشان می‌دهد، وحدت مفهوم اجتماعی آنرا آشکار می‌سازد. این امر که خلق مسلح پایه اساسی ارتش را تشکیل می‌داده خود نیز یکی از ویژگیهای نظام ژنتی است.

باری مقصود داریوش اول از "کاره‌ای که نزد من بودند" هر چه باشد (خواه منظورش جنگاوران حرفه‌ای باشد که ظاهراً بصورت لشکریان منظم در آمده بودند و خواه مقصودش اعضا جماعات باشد که هوادار او بودند بهر حال) جمله دیگر مبنی بر اینکه "کاره" مادی که در ویسها بودند بروشنی نشان می‌دهد که منظور از آن اعضا آزاد جماعات ویس بوده است.

واژه اوستائی "ویس" که در کتیبه بیستون بصورت "ویت" آمده و برابر با کلمه هندی "ویتس" *vis* است مسلماً واژه بسیار قدیم هند و اروپائی است که آثار آن هنوز در برخی از زبانهای اروپائی و نیز در نامهای بسیاری از شهرها و دهکده‌ها، بویژه در قسمت شرقی اروپا، بصورت پسوند (ویتس)

۱۳۹ - این واژه رفته رفته شامل عموم مردم (آزاد و زحمتکش که تحت بیگار اقتصادی و لشکری بوده‌اند) شده و پس از سقوط شاهنشاهی ساسانی به دوران فرمانروائی اعراب رسیده و شکل عمده - اکره و معرب اگارو - اگارو بخود گرفته است.

۱۴۰ - " ا. م. دیاگونوف" - " تاریخ ماد" فصل پنجم، حاشیه ۴۲ (ص ۷۲۸ - ۷۲۹) ترجمه فارسی.

۱۴۱ - مثلاً " در زبان لاتین "ویسکوس" *viscus* (ناحیه مسکونی)،

یا نظائر آن باقی مانده است (۱۴۱) .

وجود این واژه در اکثر زبانهای هندواروپائی نشان می‌دهد که مفهوم آن از چهارچوب نهادهای جامعه ویژه آریائی زبانان ایرانی فراتر می‌رود و ناگزیر پیش از آنکه اقوام هندواروپائی از یکدیگر جدا شوند دارای مفهوم معین اجتماعی بوده، و سپس در نزد هر یک از این اقوام، نظر بشرایط خاص هر یک و محیطی که در آن زیسته‌اند، تحول یافته‌است. آنچه بنظر می‌رسد اینست که نزد اقوام هندواروپائی این کلمه محل اقامت و سکناى طایفه‌ای را می‌رسانده‌است و بنابراین گمان می‌رود که قبل از اسکان جماعات مزبور فقط دارای مفهوم همبود طایفه‌ای بوده و بعدها به سکناى طایفه نیز اطلاق شده است.

با وجود این باید گفت که درباره مفهوم واژه "ویس" و بویژه در مورد تفسیر مفهوم ویس (ویث) در کتیبه بیستون میان دانشمندان لغت شناس و ایران شناس وحدت نظر موجود نیست برخی از دانشمندان غربی از جمله تولمان (۱۴۲)، وایس‌باخ (۱۴۳)، کنت (۱۴۴) "ویس" را خانه، خاندان

در زبان روسی "وس" (*ves'*) بمعنای ده، در زبان آلبانی "ویس" (بمعنای روستا شهرستان) در زبان باستانی گوتیک "وایس" *Weihis* بمعنای ده، در زبان قدیم اسلاوی و نیز در زبانهای چکی، لهستانی و اسلونی به ترتیب: "وس"، "ویس"، و "واس" (بمعنای ده) و نیز بصورت ترکیبی از کلمات در زبان لیتوانی "ویش‌پات" *wieshpatis* بمعنای ارباب و رئیس (برابر با "ویسپتی" اوستائی و "ویسبد" پهلوی) و همچنین "وایس‌پاتین" *Wais-Pattin* بهمین معنی در زبان پروسی قدیم و نیز بصورت صفتی (در شکل *vicinal*) در زبان فرانسه و غیره. بنظر نگارنده می‌رسد که شاید نام برخی از شهرها و دهکده‌های قدیم و کنونی ایران از قبیل (طیس، طوس، طاوس) و امثال آن نیز با کلمه "ویس" ترکیب شده باشد وجه ترکیبی تحول یافته‌ای از کلمه "ویس" باشند.

۱۴۲ - H.C. Tloman, (Ancient Persian Lexicon and the Texts of the Achemenidian Inscriptions), New York, 1908, P.42

۱۴۳ - F.H. Weissbach und W. Bang ; (Die altpersischen Keilinschriften in Urschrift und Übersetzung), Leipzig, 1908, S. 15

۱۴۴ - R.G. Kent : (Old Persian Grammar Text), New

شاهی، کاخ و دربار تلقی میکنند و برخی دیگر آنرا خاندان و طایفه ترجمه کرده‌اند و میان دانشمندان شوروی نیز در این باره، اختلاف نظر وجود دارد مثلاً "استرووه (۱۴۵)" "ویس" را دارای مفهوم همبود می‌داند، دیاکونوف (۱۴۶) بمعنای (طایفه و تبار، نقطه مسکونی و دهکده) می‌گیرد در حالیکه داندامايف (۱۴۷) "ویس" را خانه و خاندان ترجمه میکند.

صرف نظر از تعبیر نادرستی که عموماً "دانشمندان غربی در مورد ماهیت جامعه هخامنشی می‌کنند و آنرا جامعهای فئودالی می‌انگارند، بعقیده ما اختلاف نظر در مفهوم "ویس" بطور عمده از آنجاست که معمولاً بجای آنکه این واژه در سیر تحولی تاریخی‌اش مورد تحقیق قرار گیرد، اغلب در چهار چوب سنگ نبشته داریوش اول و ترجمه جمله‌هایی که در آن کتیبه بکار رفته است بررسی شده و بهمین دلیل، معانی مختلفی از آن استنباط گردیده است.

با توجه باینکه سابقه این واژه که ظاهراً مربوط به دوران پیش از جدائی هندواروپائیان می‌گردد (و اشتراک این کلمه در زبانهای مختلفه هندواروپائی فرینه محکمی بر این امر است)، و نیز نظر باینکه لااقل تا انقراض شاهنشاهی هخامنشی "ویس" هنوز دارای مفهوم اجتماعی واقعی بوده است، بگمان ما نمیتوان معنی این واژه را بدون در نظر گرفتن روند تحول تاریخی آن (وتغییری که بمرور زمان در مفهوم واقعی آن پدید آمده است) بدرستی درک نمود. چنانکه کلمات شهر، روسا، دهقان، خاندان، زاد و رود، خانمان، خانه و خانواده، تبار و غیره نیز با وجود تفاوت‌های مفهومی همچنان در زبان فارسی امروزی باقی مانده‌اند.

در جامعه بدوی هندواروپائی و لذا پیش از ورود قبایل آریائی زبان بایران، "ویس" به گروههای طایفه‌ای اطلاق می‌شده و بنا بر این مفهوم همبود داشنده است و سپس با اسکان طوایف و زندگی کشاورزی تدریجاً محل سکونت آنان نیز با مفهوم ابتدائی "ویس" نوا م گشته و کم کم به معنای دهکده عشیرهای در آمده است. در تحولات بعدی اجتماعی که در درون

York, 1950, P. 208

۱۴۵ - V.V. Struve : (Istorija drevnego vostoka)

۱۴۶ - (تاریخ شرق باستان) (صفحه ۳۷۵)، "دیاکونف" ترجمه فارسی "تاریخ ماد" (ص ۲۲۲ - ۲۲۳)

۱۴۷ - M.A. Dandamaev: (Iran pri pervykh achemeniđach)

(ایران در دوران نخستین هخامنشیان) مسکو ۱۹۶۳ (ص ۱۹۰)

همبودیهای بدوی رخ داده‌است، یعنی هنگامی که جامعه طایفه‌ای بصورت همبودهای خاندانی تجزیه گشته و سپس همبودیهای شهری و روستائی پدید شده و مناسبات طایفه‌ای و هم‌خونی را رفته‌رفته بسود مناسبات سرزمینی بعقب راندند، واژه "ویس" پابپای این تغییرات مفهوم پیشین خود را از دست داده ولی نام خود را همچنان حفظ کرده‌است (۱۴۸) چنانکه فوقاً دیدیم جامعه‌ای را که گاتها (قدیمترین جزء اوستا) مجسم می‌سازند یا جامعه‌ای که بخش‌های بعدی اوستا توصیف میکنند، متفاوت است، محققان جامعه‌ایلی آریائی قرن یستم و چهارم پیش از میلاد با جامعه آریائی که در نتیجه پیدایش دولت، جنگها و بر خورد تمدنها دستخوش تغییرات دیگری شده، فرق داشته‌است و بدینسان مفهوم اولیه واژه "ویس" نیز دچار دگرگونی گردیده‌است. چون "ویس" در واقعیت اجتماعی بصورت مجموعه‌ای از خاندانهای خویشاوند در آمده‌بود، طبیعی‌است که بکار رفتن آن بمعنای خاندان نیز معمول گردیده‌است.

از آنجا که در نتیجه تعمیق قسربندی در درون جماعات بدوی و پیدایش اشرافیت طایفه‌ای و قبیله‌ای، تدریجاً "انتساب مستقیم به منشاء اولیه" طایفه یا قبیله، ویژه خاندانهای اشرافی شده و اینان از این حیث نیز برای خود امتیاز دیگری نسبت به دیگر افراد گروه بوجود آورده‌بودند، جای شگفتی نیست که خاندانهای اشرافی و شاهی نیز بجای آنکه خود را عضو "ویس" بشمارند "ویس" را منحصرآ به خاندان خود اختصاص میدهند. بنابراین، صرف‌نظر از اختلافات ماهوی در ترجمه متن کتیبه بیسون تعبیر "ویس" بخاندانهای شاهی هم در این مقطع محدود، نادرست بنظر نمیرسد جالب اینست که عنوان "ویسپوهریا" و "سپوهری" (*VISPUHR* یا *VASPUHR*) حتی در دوران ساسانی هم به اعضا بزرگترین خاندانهای اشرافی قبیله‌ای اطلاق میشده‌است (۱۴۹).

بدینسان در صورتیکه واژه "ویس" در سیر تحولی تاریخی و اجتماعیش مورد توجه قرار گیرد و مانند هر مقوله اجتماعی دیگر، نه در حالت ایستائی بلکه در یویائی دیده شود، ابهامی در مفهوم واقعی آن بوجود نمیاید.

۱۴۸ - شاید از نظر ریشه‌ای "ویس" از کلمه "ویسپا" *VISPA* که در کتاب "زند" بمعنای همگان است مشتق شده‌باشد و این کلمه‌ای است که در زبانهای اسلاوی با کمی تغییر، بمعنای همه و همگان بکار میرود:

(*VSE* و *VES* ' *VSJO*)

۱۴۹ - "اوتاکلیما"، اثر پیش گفته، (ص ۵۸ - ۵۹)

دانشمند شوروی ا. م. دیاکونوف به درستی این نکته را متذکر می‌گردد که "ویث = ویس"، بمعنای جماعت است، جماعتی که در آغاز عشیرتی بوده (و اینکه معنای عشیرت و شاید مسکن عشیرتی برای آن قائل شده‌اند نیز از همین ناشی می‌شود) و بعد بصورت جماعت روسائی در آمده " (۱۵۰) . از اشتراک واژهٔ ویس نزد اقوام (آریائی زبان) هندوایرانی، نوا م با برخی قرائن و شواهد دیگر می‌توان باین نتیجه رسید که جامعه (قبیله‌ای) هندوایرانی قبل از جدائی (در حدود ربع یا نیمهٔ اول هزارهٔ دوم پیش از میلاد) بمرحلهٔ اسکان یافتهٔ زراعتی و دامداری رسیده بوده است (زیرا "ویس" در زبان همهٔ این اقوام دارای مفهوم سکنا نیز هست). قبایل مزبور در نقاط مسکونی (ویس‌ها) بصورت همبودیهای طایفه‌ای بر پایهٔ همخونی و دودمانی می‌زیسته‌اند. اشتراک در بسیاری از اصطلاحات مربوط به دودمان و تبار، خانه و خاندان، دامداری و کشاورزی در میان اقوام آریائی زبان هندو ایرانی و همچنین معایسهٔ زبانها و داستانهای رزمی و اسطوره‌ها، این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند (۱۵۱) .

ظاهراً روند تجزیه و تقسیم طایفه به خاندانهای خویشاوند، بر اساس تبار پدری نیز بهنگام جدائی اقوام آریائی هندوایرانیان از همدیگر، مراحل مقدماتی خود را طی کرده بود یا بدیگر سخن با وجود آنکه "ویس" دودمانی بخاندانهای جداگانه تجزیه گردیده بود، هنوز خاندانها، وابسته به مجموع همبود "ویسی" بوده و اجزائی از نظام ژنتی را تشکیل می‌داده‌اند. بهمین جهت روند تبدیل "ویسها" به "همبودیهای دهکده‌ای یا روستائی" در نتیجه پایداری این پدیده، با کندی پیشرفت می‌کند. گمان می‌رود که تقسیم قبایل به دامدار کوچنده و قبایل زراعت پیشهٔ اسکان یافته نیز در این هنگام انجام یافته باشد.

اشتراک در تقسیم سه‌گانهٔ اعضاء طایفه بر حسب سه حرفه (روحانی، لشکری و کشاورز)، می‌رساند که روند قشریندی اجتماعی در درون جامعه "ویسی"، پیش از جدائی اقوام هند و ایرانی از هم دیگر، بمرحلهٔ پیشرفته‌ای رسیده بوده است. چنانکه قبلاً اشاره شد این تقسیمات صنفی که ناشی از تقسیم طبیعی امور عمدهٔ طایفه‌ای و قبیله‌ای است بهیچوجه نافی علائق طایفه‌ای و نظام ژنتی نیست و لذا در عین اینکه می‌تواند مقدمه‌ای برای

۱۵۰ - " ا. م. دیاکونوف"، " تاریخ ماد"، ترجمهٔ فارسی (ص ۳۱۰)

۱۵۱ - " ا. م. گرانتوفسکی"، اثر پیش گفتهٔ بزبان روسی (ص ۳۵۲ -

ایجاد امتیازات و تقسیم جامعه به طبقات گردد خود نفیاً "بمعنای پیدایش جامعه طبقاتی نیست .

با این وجود بر اساس اینکه در مفهوم "ویس" میان گاتها و خرده اوستا (اولین و آخرین بخش اوستا) از یکسو و کتیبه بیستون از سوی دیگر تفاوتی مشهود است، چنین بنظر می رسد که دوگانگی یافتن قطعی مفهوم "ویس" (طایفه‌ای - ارضی) تدریجاً طی هزاره یکم پیش از میلاد بوقوع پیوسته باشد .

بنا بر نظام "ویسی" ، زمین و وسائل تولید (که بطور عمده عبارت از دام کار، دام خانگی؛ ادوات کشاورزی و ابزار پیشه‌وری بود) میان اعضاء طایفه (وسپس میان اعضاء خاندانها) مشترک بوده است و طایفه، واحد اقتصادی یگانهای را تشکیل می داد، و کار خاندانها بصورت فعالیت کل همبود، نمایش می یافت، ولی حتی در اوستا علائم پیدایش اختلاف در دارائیهها نمایان است. بسیاری از عناوین که در اوستا به اشخاص معین داده شده حکایت از دارائی شخصی از لحاظ دام می کند از جمله مثلاً "پوروگاؤ" (پرگاؤ) *puru-gau* ، "بورااسب" *bauveraspa* (صاحب ده هزار اسب) و "وماوشترا" *vohushtra* (دارنده اشتران نیک) و غیره. در هفتمین فصل "دینکرت" که حاوی تاریخ زندگی زرتشت است از یکی از کاهنان مشرک مخالف دین زرتشت سخن می رود که صاحب بزرگترین گلههای خوک بوده است (۱۵۲).

جنگها نیز به شدید اختلاف در دارائیههای شخصی کمک کردند. سرداران و پهلوانان حصه‌های بیش از پیش بزرگتری از غنائم جنگی را بنصرف خود در آوردند و این نه تنها اختلاف میان دسته‌ها (کاستها) را بیشتر کرد، بلکه موجب پیدایش و تشدید اختلافات در درون خود طایفه و کاست گردید. حتی در اوستا (یشتها) از اعضاء فقیر واحدهای طایفه‌ای تحت عنوان "دربوش" (۱۵۳) (درویش یا دریوزه) سخن می رود و زرتشت اهورامزدا را بمتابۀ "جویان" و پشתיبان بینوایان علمداد می کند و از آنها می خواهد که به میترا (ایزد داد) پناه برده، کمک و پشתיبانی او را طلب نماید و زرتشت خود نیز دعا می کند تا خداوند بینوایان را تحت پناه خود گیرد

۱۵۲ - "اوتاگلیما" همان کتاب (ص ۶۱)

۱۵۳ - "دربوش" *driyush* : "حکیم نا صرخسرو" گوید (دیوان - تصحیح نصرالله تقوی چاپ سپهر، ص ۲۳۳) :

این خانه الفنج از این معدن گوشش بر گیر هلا زاد و، مرولا غرودربوش

و به آنها سرنوشت بهتری عطا نماید (۱۵۴).

هنگامی که در غزب ایران سران طوایف (ویسبدها) و سرکردگان جنگی پارسی، یعنی همانها که بدوا از سوی جماعات برای سرکردگی "کاره" (یعنی خلق مسلح کشاورز، چوپان و اعضاء ایلات متحرک، جهت دفاع از قبایل آریائی ایرانی در برابر مهاجمات خارج) برگزیده شده بودند. سپس بصورت بزرگان صاحب امتیاز و اشراف قبیل‌های درآمدند و بالاخره یکی از آنان موفق به تأسیس دولت گردیده و بر راءس شاهنشاهی بزرگ هخامنشی قرار گرفت، از این پس وضع اقتصادی و اجتماعی قبایل مزبور دستخوش دگرگونیهای نسبتاً مهمی شده و بنا بر الگوهای که از دولت ایلام، اکد، آشور و بابل در دست بود، شاهان هخامنشی، زمینهای تمام شاهان سابق را ملک خود نمودند و به هواداران و اطرافیان خود قطعات بزرگی از زمینهای مورد سکونت جماعات طایفه‌ای و قبیل‌های، در برابر خدمات لشکری و دیوانی بصورت نیول واگذار کردند. اگر چنانچه روش ظاهراً "تغییر محسوس و فوری در وضع اقتصادی همبودیها بوجود نیامورد ولی ماهیتاً" مالکیت ویسی" و قبیل‌های را مبدل بمالکیت دولتی میکرد. ایجاد واحدهای کمابیش بزرگ سرزمینی، قهراً" مناسبات همخونی درون طایفه‌ای را متزلزل می‌ساخت بهمین جهت شاهان هخامنشی برای تثبیت دولت مرکزی به محدود ساختن قدرت سران طوایف و قبایل پرداخته، دست بمبارزات پیر دامنه‌ای زدند، رویدادها و قیامهای زمان "کمبوجیه"، "گئومات؛ بردیا" و "داروش اول" انعکاسی از این مبارزات است.

باید گفت که بالا رفتن قدرت اشراف قبیل‌های و طایفه‌ای پدیده‌ای است که از آغاز استقرار قبایل ماد و پارس آشکارا بچشم می‌خورد. در واقع مجاورت با دولت‌های نیرومندی چون: آشور، ایلام، اورارتو و بابل، و مخاطراتی که از جانب این همسایگان دائماً متوجه قبایل مزبور بود، بیش از پیش موجبات تقویت نقش سران جنگی قبایل و طوایف را فراهم می‌ساخت.

۱۵۴ - "اوکلیم" همان کتاب (ص ۶۱) بطوریکه از "ویدودات" بر می‌آید، در میان اقوام دوران باستانی، فحشاء نیز رواج یافته بود و از آنها تحت عنوان: "جهی"، "جهیکد" *jahi-jahika* در فارسی میانه و پهلوی): چه، زن چه، روسپیک، در برابر زنان "نائیریکه" (*nairika*) سخن می‌رود، معذالک این یک پدیده قدیمی جامعه آریائی است. در "ویدودات" برخی دستورها درباره آثار آمیزش آزاد، میان دو جنس مقرر گردیده است، همان کتاب (ص ۸۳)

روایتی که هرودوت درباره چگونگی انتخاب "دیوک" پسر فرائورت به سلطنت می‌آورد، دال بر بقاء برخی از سنتهای دموکراتیک جامعه ژنتی است. هرودوت می‌گوید: "مادیهای دهکده وی (دیوک)، چون رفتار او را بدیدند به داوری‌اش برگزیدند... چون دزدی و بی‌قانونی در دهکده‌ها از گذشته بیشتر شد، مادیها در یکجا گرد هم در آمدند و نطقها ایراد کردند و از ماجرا سخن گفتند تا یکدیگر را راضی کنند که از قدرت سلطنتی (بازیلوستای) اطاعت کنند" (۱۵۵).

اگر چه شباهتی که میان روایت هرودت درباره انتخاب دیوک و داستان "آگامنون" (۱۵۶) در "ایلیاد" *Iliade* "هُمَرُ" *Homère* وجود دارد از یکسو، و بویژه تشبیه سلطنت مزبور به "بازیلیای" *Basileia* یونانی از سوی دیگر تردیدهایی را در مورد صحت، و لافل دقت این روایت بر می‌انگیزد. ولی قدر مسلم، استنباط منطقی از این روایت، آنست که سخن بر سر استقرار سلطنت به مفهوم آینده آن نیست بلکه مربوط به انتخاب سردار واحدی برای ارتش قبایل متفق ماد است زیرا از طرفی در داستان ایلیاد از زبان اولیس *Ulysse* گفته میشود: "تعدد فرماندهی ارزشی ندارد، باید سردار واحدی فرمان دهد" و از طرف دیگر بنا بر شواهد بسیار و از جمله باستاناد گفته ارسطو "بازیلئوس" دوران پهلوانی یونان، بغیر از (فرمانده نظامی، داور و کاهن بزرگ) چیز دیگری نبوده است (۱۵۷).

درباره وجود این رسم در نزد قبایل پارس که در آغاز هزاره یکم پیش از میلاد و حتی در دوران تشکیل شاهنشاهی هخامنشی، هنوز کاملاً "مراحل آخر جامعه بدوی را از سر نگذارنده بودند و چنانکه گفتیم بسیاری از رسوم و عادات آن جامعه را همچنان در درون ویسها و قبایل حفظ کرده بودند، نیز تردیدی نمیتوان داشت. داستان انتخاب داریوش اول به سلطنت بوسیله شورای هفت خاندان بزرگ خود نمونه‌ای از بقاء این سنت ولو بصورت تغییر یافته آنست.

بنا بر آنچه ذکر شد می‌توان ویژگیهای جامعه ژنتی ایرانیان آریائی را بشرح زیر خلاصه نمود:

۱ - سازمان جامعه بر اساس همبودی طایفهای و قبیلهای یعنی همبودهای

۱۵۵ - "دیاگونوف"، همان کتاب (ص ۱۹۹)

۱۵۶ - نقل از "دیاگونوف"، همان اثر، (ص ۲۲۴)

۱۵۷ - "ف. انگلس"، همان کتاب (ص ۱۲۶ - ۱۲۷)

همخون و خویشاوند ، استوار بوده‌است .

۲ - از همان ابتدای ورود ایرانیان آریائی سرزمین ایران، سازمان طایفه‌ای و قبیله‌ای برپایه خویشاوندی از دودمان پدری و تفوق حقوق مردان قرار داشته‌است .

۳ - بهنگام مهاجرت دوم شاخه‌ای از اقوام آریائی زبان (علی‌رغم سکونت و مهاجرت‌های مکرر دیگر اقوام در قبل و بعد از آنها) به سرزمینی که بعدها در انتساب به آنان به "ایران" (یعنی سرزمین آریائی‌ها) مسماء و مشهور گردید، تجزیه طایفه به همبودهای خاندانی، امر انجام یافت‌ای بوده است . بدیگر سخن این تجزیه در جامعه اقوام هند و ایرانی (شاید پیش از جدائی آنها) وقوع یافته‌است .

۴ - همبودهای خاندانی (نمانا) در عین‌اینکه دارای حقوق ویژه خود بوده‌اند هنوز اجزاء پیوسته‌ای از همبود طایفه‌ای (ویس) بشمار می‌رفته و رشته‌های همخونی آنها را بیکدیگر پیوند می‌داده‌است . بنابراین خاندانها هنوز از لحاظ ارگانیک بصورت واحدهای مستقلی در برابر طایفه قرار نگرفته و لذا تابع مقررات نظام ژنتی بوده‌اند .

۵ - چنانکه از اوسنا و اسناد کتبی دیگر بر می‌آید قسمتی از زمین‌ها متعلق به قبیله، قسمتی به طایفه (ویس) ، و قسمتی ملک خاندانهای جزء "ویس" بوده‌است . زمین در هر حال تحت مالکیت مشترک گروههای مختلف ژنتی قرار داشته‌است .

۶ - اگر چه درباره انتخابی بودن رؤسای طوایف (ویس پائیتی‌ها) اطلاع مشخصی در دست نیست ولی برخی از اسناد کتبی نشان دهنده آنست که نخستین شاهان هخامنشی (کوروش، کمبوجیه و داریوش) با مشورت و موافقت سران طوایف یارس به سلطنت رسیده‌اند . میتوان چنین ترتیبی را در مورد انتخاب رؤسای طوایف نیز منتفی ندانست .

۷ - همبستگی طایفه‌ای و وابستگی گروههای ژنتی بیکدیگر نه تنها اعضاء طایفه‌ها و خاندانها را موظف به کمک و پشتیبانی متقابل می‌کند بلکه آنها را مشترکاً مسئول جرم یا تخطی می‌نماید که از ناحیه یکی از افراد گروه سرزده است ؛ در جزئی از اوسنا (ودوات) ، بقاء این مسئولیت مشترک در مورد همه خویشاوندان نزدیک مجرم تا مدت یکصد سال ذکر شده‌است . بنابراین مسئولیت نه تنها جمعی بوده بلکه به نسلهای بعد نیز سرایت می‌کرده‌است .

این همبستگی و تضامن اعضاء خاندان بویژه در مورد انتقام‌ستانی بنحو آشکارتری تظاهر می‌کند و خود نتیجه منطقی همبستگی و وابستگی گروههای

ژنتی بیکدیگر و مسئولیت مشترک آنها در مورد جرائم است. در صورتیکه یکی از افراد گروه بقتل رسد وظیفه تمام خاندان، در مرحله اول خویشان نزدیک مقتول (پسر، دختر، زن و مادر و سرانجام پدر) است که انتقام او را - (کائنا) یا (کین) - بستانند. بر خلاف قصاص، کین ستانی نباید حتماً نسبت بشخص قاتل اعمال شود بلکه کین جوئی شامل خاندان او و گروه او نیز می‌شود. در افسانه‌های قدیم یهلوانی ایران در شاهنامه فردوسی نمونه‌هایی از این کین ستانی ذکر شده که جنبه ملی یافته و هنوز هم بیاد این ماتم‌ها مراسمی تحت پوشش اسلامی در برخی از نقاط ایران برگزار می‌شود. از آنجمله است افسانه قتل سیاوش و کین ستانی کیخسرو بسرکردگی ایرانیان که هنوز بصورت عزاداری تحت عنوان "سیوشون" یا "سیاوشان" در برخی از نواحی فارس یادآوری می‌شود. داستان کین ستانی منوچهر در مورد خون پدربزرگ مادریش (ایرج) از قاتلین وی (سلم و تور) - ، یکی از این نمونه‌ها است. بعدها کیش زرتشتی (عصر ساسانی) روز ویزهای (تشمین روز نخستین ماه سال) را که گویا این هر دو کین ستانی مهم ایرانیان (آریائی زبان) وقوع یافته است، برای یادبود این واقعه تعیین نموده است (۱۵۸).

بنا بر همین همبستگی جمعی است که هرگونه توافق بر سرخون و گرفتن خونبها از ابتدا عملی ناپسند و سرم‌آور تلقی می‌شده زیرا در واقع چنین توافقی بمنزله انصراف از یک حق عمومی بود (شخص یا افراد معینی از طایفه یا قبیله دیده شده است که مرکب چنین کار نکوهیده‌ای گردیده‌اند).
۸ - بهنگامی که قبیله‌های آریائی در هزاره اول وارد سرزمین ایران شده‌اند، چنانکه گفته شد، مراحل تحول بدوئی جامعه ژنتی را گذرانده و هسته‌هایی از تقسیمات طیفانی در درون جامعه ژنتی پدیدار شده بود. اسباب از تبار مادری، جای خود را به خویشاوندی از تبار پدری داده بود، همبودی یکپارچه طایفه‌ای به خاندانهای جداگانه تجزیه شده بود و تدریجاً زمین‌هایی برای مالکیت فردی و اختلاف در دارائی‌ها بوجود می‌آمد. این

۱۵۸ - داستان منوچهر که نوه دختری ایرج و فرزند یکی از عموزاده‌های فریدون (پدر ایرج، سلم و تور) است از لحاظ بررسی کنونی ما از این جهت هم واجد اهمیت است که کین جوئی از جانب پسرخوانده فریدون (منوچهر) یعنی کسی که از خاندانی غیر از خاندان فریدون است انجام می‌گیرد. در واقع گرفتن انتقام ایرج از جانب فریدون که پدر سلم و تور بوده، از پسران خود و لذا از اعضاء خاندان خویش امکان پذیر نبوده است.

اوضاع و احوال اجتماعی از یکسو و ورود در سرزمینی که در آن بسیاری اقوام غیرآریائی زندگی می نمودند و بیم مستحیل شدن در میان آنان (چنانکه ظاهراً^۹ چنین سرنوشتی نصیب موج اول مهاجرین آریائی هزاره دوم پیش از میلاد شده بود) در آغاز شدت داشته و دو تأثیر مختلف در جامعه زنتی ایرانیان (آریائی) بوجود آورد. از یکسو ورود بسرزمین جدید رشته‌های همبستگی طایفه‌ای و قبیلما‌ی را در میان مهاجرین آریائی تقویت نمود و زمینهای مورد تصرف بنا بر اصول سازمان زنتی میان قبایل و طوایف ایرانی تقسیم گردید، از سوی دیگر برخی از اصول مسلم زنتی از جمله ممنوعیت نکاح میان همخونان (یعنی ممنوعیت ازدواج میان مرد و زنی که از یک طایفه هستند) تدریجاً^{۱۰} بستگی گزائیید و بجائی رسید که حتی نکاح درون طایفه‌ای و ازدواج میان همخونان نزدیک نه تنها مجاز گردید بلکه بصورت نوعی وظیفه اجتماعی و دینی در آمد. در واقع با استقرار انتساب به طایفه پدری و ممنوعیت نکاح درون دودما‌ی، عملاً^{۱۱} دارائی زن به طایفه‌ای که شوهر عضو آن بود منتقل می گردید و این امر پس از آنکه اختلاف مهمی در دارائیها بوجود آمد برای طایفه اهمیت بسزائی کسب نمود و لذا در کنار علل دیگر موجب گردید که تدریجاً^{۱۲} این اصل مسلم زنتی در موارد مشخصی مراعات نگردد.

۹ - سرانجام باید در زمره^{۱۳} ویژگیهای زنتی از نامهای طایفه‌ای سخن گفت. چنانکه فوفا^{۱۴} بیان گردید در آغاز دوران اوستائی هر طایفه ایرانی دارای نام مشخصی بوده که مشترکاً^{۱۵} بهمه اعضا^{۱۶} زنتو^{۱۷} اطلاق می شده است. مثلاً^{۱۸} طایفه^{۱۹} "سپتیا ما" یا "سپی تم" (۱۵۹)، "گاوا ی" (۱۶۰) - "کاویان" یا "کی ها"، و "ساما" و غیره. در کتیبه^{۲۰} بیستون نیز از طایفه‌های چندی "تاواما - تخمه" نام

۱۵۹ - *Septima*، نام خانوادگی زردشت است.

نام پیغمبر در "گاتها" و دیگر قطعات اوستا، گاهی بنام خانوادهاش "سپیتمه" افزوده شده: زرتوشتره سپیتمه یا "سپیتامه" *Spi tāma* (هرتسفلد: زرتشت و جهان او ص ۵۱). گفته میشود نام اخیر را در پهلوی و زبان پارسی: "سپیتمان یا سپنتمان" خوانده‌اند. ظاهراً^{۲۱} معنای آن از نژاد سپید^{۲۲} و یا "از خاندان سپید" میباشد. چه در جزو اول آن "سپیته" *Spi ta* ("سپیت، سپید) شکی نیست. مؤلف "انجمن آرا" این کلمه را "سپنتان" آورده است. زرتشت بهرام پزدو آنرا بشکل "سپتمان" در "ارداویرافنامه" به تصحیف استعمال کرده گوید:

که او را نام زردشت سپتمان گزیده از همه خلقان و دامان

برده می‌شود از قبیل: هخامنشیان ، کیاکساریان ، چیترانیان ("چیتران
تخمه") و غیره .

سابقاً " گفتیم که برخی قرائن ، در اوستای مناء خر و همچنین در
کتیبه‌های دوران هخامنشی نشان می‌دهد که تدریجاً " تحولی در مورد نامها
روی داده و رفته‌رفته نامهای پدر و جدّ انتخاب جانشین نامهای طایفه‌ای
می‌گردد . معذالک این امر بخودی خود دلالت بر آن ندارد که گویا نامهای
طایفه‌ای بکلی متروک شده باشند . نظر یابینکه خاندانها در عین حال جزئی
از طایفه‌بشمار می‌آمده‌اند نمی‌توان پذیرفت که انتساب خاندان به طایفه
معین ، بدون اسم انجام می‌گرفته‌است . چنانکه امروز هم در میان همه
عشایر ایران اسم شخص در عین اینکه با نام پدر ذکر می‌گردد تعلق وی به
فلان یا بهمان طایفه ، با نام مشخص نیز بآن افزوده می‌شود ، مثلاً " فلان ، پسر
بهمان (از طایفه مکری یا از طایفه گورانی یا از طایفه اردلان و غیره) .

روان شد دین پاک مزدیسنان ز پیغمبر زراتشت سپتمان
معرب این کلمه در تاریخ طبری : اسپمان و در مروج الذهب " اسپمان "
(اسپیمان) یاد کرده‌اند . هرتسفلد " سپیتامه " را خانواده‌ای از ماد
میداند که در " رگ " : (ری) حکومت داشته است (زرتشت و جهان او
ص ۵۱) : نقل از محمد معین " مزدیسنا و ادب فارسی " (ص ۷۹ - ۷۸)
۱۶۵ - Kavaar درباره معنی (گوی = گوی) رجوع شود به " آ . کریستن
سن " کیانیان . بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۳ (ص ۱۱ - ۳۵)

بخش دوم

اشكال تجزيه و انحلال ساختار بدوي

مدخل

در مباحث پیشین متذکر شدیم که می‌توان هزاره چهارم پیش از میلاد را دوران شکوفائی و درخشندگی کامل جامعه اشتراکی ابتدائی در سرزمین ایران تلقی نمود. در عین حال قرائن و شواهد بسیار نشان می‌دهند که در پایان هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم، مقدمات تجزیه و تلاشی این نخستین ساختار اقتصادی - اجتماعی، در بسیاری از نقاط ایران فراهم گردیده یا در شرف انجام بوده‌است. باستانای جامعه شوش و برخی دیگر از نقاط ایلام که در پایان هزاره چهارم وارد ساختار جامعه طبقاتی شده بود، روند این دگرگونی در مناطق دیگر ایران بکندی پیشرفت داشته‌است. بدیهی است در شرایط آن اعصار نمی‌توان برای مجموع سرزمین ایران سیر تحولی یکسانی را از لحاظ زمانی و مکانی قائل شد. زیرا اوضاع اقتصادی و اجتماعی هر منطقه، تحت تأثیر شرایط ویژه تاریخی سیاسی و اقلیمی و قومی، ناگزیر تحولات کندتر یا سریعتری داشته‌است. این اختلاف در سطح پیشرفت اجتماعی، پدیده‌های است که حتی با وجود تشکیل یک دولت سرتاسری در ایران (دولت هخامنشی) و نیز پس از آن در مناطق مختلفه کشور ما باقی ماند.

بهمین جهت در بررسی اوضاع اقتصادی - اجتماعی آن ازمنه، امکان اینکه حد و مرز تاریخی مشخصی برای وقوع تحولات قائل گردیم، وجود ندارد و اصولاً "هم نمی‌تواند داشته‌باشد زیرا صرف‌نظر از پراکندگی جماعات، و ویژگیهای روند تحولی هر کدام از آنها در کشور ما، این تغییرات در جوامع باستانی، خود، اغلب بنحوی نامحسوس و در هم پیچیده انجام

می‌گیرد که تعیین هر مرز قاطعی را، نفی می‌کند و لذا باید بر اساس و داده‌های موجود تحقیقی، فقط به ویژگیها و علائم کلی اکتفا نمود. بنابراین "... سخن بر سر صفات ممیزه کلی است. زیرا برای دورانهای تاریخ اجتماعی، مانند اعصار زمین، نمی‌توان حد و مرز مجرد و قاطعی تعیین نمود" (۱۶۱).

بطور کلی می‌توان گفت که دگرگونی ساختار اقتصادی - اجتماعی بدوی در ایران و روند تجزیه و انحلال آن معلول دو رشته عوامل درونی و برونی است. در آمیختگی نزدیک این دو رشته عامل، در برخی نقاط موجب تسریع در روند تجزیه و انحلال ساختار بدوی شده‌اند و فقدان یا ضعف تاءثیر یکی از این دو عامل، سبب کندی پیشرفت یا بهتر بگوئیم عقب ماندگی نسبی مناطق دیگر گردیده‌است.

در واقع تحقق شرایط تاریخی گذار از ساختار بدوی به جامعه طبقاتی معلول درجه تاءثیر این دو عامل و پیوندیابی آنها با اوضاع و احوال ویژه هر یک از همبودیهای جداگانه است.

بدیهی است که از میان این دو عامل کلی، عامل درونی، عمده است زیرا چنانکه گفتیم عامل برونی فقط جنبه تسریعی دارد و لذا تا موجبات تحول درونی فراهم نباشد نمی‌تواند به پیشرفت تندتر آن کمک نماید. نمونه جالبی از این پدیده را مقایسه وضع شوش و ایلام (در پایان هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم قبل از میلاد) با وضع مناطق دیگر ایران بدست می‌دهد. در واقع چنانکه دیدیم تا اواسط هزاره چهارم تفاوت محسوسی در سطح پیشرفت فنی و اقتصادی، میان شوش و دیگر نقاط ایران نمودار نیست، ولی از پایان این هزاره دیده می‌شود که ایلام با سرعت شگفت‌انگیزی مراحل آخر جامعه بدوی را طی کرده بمرحله پیشرفته جامعه طبقاتی، زندگی شهری و ایجاد قدرت دولتی نائل می‌گردد. در صورتیکه در وضع اقتصادی و اجتماعی نقاط دیگر سرزمین ایران تغییراتی از این نوع مشاهده نمی‌شود.

در واقع شناختن علل این تحولات نسبتاً سریع، در بخش محدودی از سرزمین ایران، خود، می‌تواند تا حدود زیادی علت عقب‌ماندگی قسمت اعظم مناطق ایران را نسبت به ایلام روشن سازد. صرف نظر از فرضیه ثابت نشده برخی از محققین (۱۶۲) "مبنی بر

اینکه گویا ایلامیان از قسمت شمالی آسیای مقدم به ایران آمده و با خود "فرهنگ بسیار پیشرفته‌ای" را به‌مراه آورده‌اند، می‌توان علل پیشرفت سریع جامعه ایلامی را در دو واقعیت اقتصادی - جغرافیائی و سیاسی خلاصه نمود. نخست آنکه ایلام در نتیجه قرار داشتن در یکی از حاصلخیزترین مناطق ایران و در مجاورت بزرگترین رودخانه‌های این کشور "کارون و کرخه و شعب آنها" و نیز دارا بودن منابع طبیعی جنگلی و معدنی سرشار، زودتر از مناطق دیگر سرزمین ایران امکان یافته‌است وضع اقتصادی پیشرفته‌تری بدست آورد و لذا توانسته‌است سریعتر، چهارچوب جامعه بدوی را در هم شکند. ثانیاً همسایگی دیوار به دیوار ایلام با بین‌النهرین (که در آنجا از اواخر هزاره چهارم قبل از میلاد، روند شهرنشینی و تشکیل دولت‌ها قوام گرفته بود) و مناسبات بازرگانی وسیع آن کشور بویژه با اقوام پیشرفته همسایه (شومر، اکد، بابل و آشور) روند تکامل داخلی جامعه و قشربندی درونی آنرا تسریع نموده‌است. در واقع با آنکه کوهها و باتلاقهای متعددی ایلام را از بین‌النهرین جنوبی جدا می‌کرد معذالک راههای مختلفی (از طریق خلیج فارس) و خشکی، از قبیل راههایی که از منطقه سلیمانیه تا دره‌های علیای رود کرخه، شوش را به آشور متصل می‌ساخت و ارتباط میان ایلام و بین‌النهرین را تاءمین می‌نمود. مبادله محصولات میان قبایل ایلامی و اقوام همسایه از زمانهای بسیار کهن در جریان بوده‌است و این خود یکی از عوامل مهم تسریع قشربندی و تجزیه در درون جامعه بدوی ایلامی بشمار می‌رود.

درست است که دیگر اقوام ساکن بخشهای غربی ایران نیز با بین‌النهرین همسایه بوده و مناسبات نسبتاً "گسترده‌ای هم، میان برخی از آنها با اقوام همسایه از دیر باز برقرار بوده‌است ولی اوضاع زندگی درونی آنها و فقدان امکانات اقتصادی مساعدی نظیر ایلام مانع از آن شده‌است که اوضاع اجتماعی آنها بسرعت تحول یابد (در مورد احوال این اقوام، به فصل سوم مقدمه و فصل سوم بخش دوم مراجعه شود) و این خود بهترین دلیل بر رد نظریاتی است که تنها عامل همسایگی و ارتباطات با دولت‌های همسایه را در مورد پیشرفته‌های ایلام مطلق می‌سازند.

۱۶۲ - هانری بَر *Henri Barr* در مقدمه بر کتاب "ایران باستان" (ایلام و پارس و تمدن ایران)، تالیف دو خاورشناس فرانسوی "کلمان هوار" *Clément Huart* و "لوئی دولاپورت" *Louis Delaporte* پاریس ۱۹۵۲، (ص ۲۱)

سابقاً" این نکته را متذکر شده‌ایم که "در نظام ژنتی مناسبات خویشاوندی دودمانی، بحکم آنکه پایه اصلی اتصال گروه و بقا جماعت را تشکیل می‌دهد ضرورتاً" و طبیعتاً، هم مناسبات تولید و هم مناسبات سازمانی و حاکمیت جمعی را در بر می‌گیرد. بنابراین ژنت در عین اینکه یک واحد خویشاوندی است واحد تولیدی و سیاسی نیز هست".

بهمین سبب "ویس ابتدائی" یعنی "همبود کشاورزی عشیره‌ای" در عین اینکه محل سکناي مشترک جماعت است، کانون همبودی و مالکیت و حاکمیت مشترک آن نیز بشمار می‌رود و در واقع قالب مادی این پیوستگی و وحدت است ولی (خانواده، جمعیت و تولید) عوامل متحرکی هستند که هم به تنهایی و هم به تبعیت یکدیگر تغییر و تحول پیدا می‌کنند و لذا با وجود پیوستگی، هر یک از آنها جداگانه نطفه‌های نجزیه و بلاشی همبود طایفه‌ای را در بردارند: جمعیت طبیعتاً زیاد می‌شود و ناگزیر حدود سکنا و تولید در هم می‌شکند مهاجرتها تغییرات مشخصی را در ترکیب ساکنین "ویس" بوجود می‌آورند، ازدیاد جمعیت به تقسیمات طایفه‌ای و قبیله‌ای می‌انجامد، سیر طبیعی مناسبات زن و مرد طایفه‌ها به خانواده‌ها نجزیه می‌کند و رفت‌وآمد علائق طایفه‌ای را سست می‌نماید، پیشرفتهای فنی، مالکیت و تولید مشترک طایفه‌ای را به واحدهای خاندانی و نابرابریها تقسیم می‌نماید و، ورود قهری یا پذیرش مسالمت آمیز افراد دیگر، بدرون همبود طایفه‌ای، مبانی همخوانی و خویشاوندی را متزلزل می‌کند و جمع این تاءثیرات متقابل به نظام ژنتی و یکپارچگی آن خلل وارد می‌سازد و موجب تغییر در شیوه حاکمیت و مناسبات سیاسی می‌گردد.

از میان عوامل سدگانه مزبور "عامل اقتصادی تولید" که "جمعیت نیز جزء جدائی ناپذیر آن بشمار می‌آید" متحرک‌ترین بخش این وحدت را تشکیل می‌دهد و آنچه در مورد این عامل، نقش پیشتاز ایفا می‌کند ابزار و ادوات تولید هستند که با پیشرفت مستمر خود، موجب ترقی نیروی بارآور جامعه و مجموع تولید می‌گردند و عوامل دیگر را ناگزیر بحرکت و تغییر و دگرگونی می‌کشانند. بدیهی است که هر تغییری و دگرگونی در هر یک از دو عامل دیگر بنوبه خود در عناصر دیگر این وحدت تاءثیر متقابل دارند و درجه پایداری و مقابله آنها با تغییر جدید، در مجموع تحول، مؤثر است. (۱۶۳)

۱۶۳- "اگر بعقب برگردیم، حرکت تاریخ مانند وحدت تفکیک ناپذیر تکامل دو عنصر متضاد واقعیت اجتماعی بنظر می‌رسد:



نظر باینکه در جامعه بدوی مناسبات خویشاوندی نقش درجه اول را در مورد سازمان تولید و سازمان اجتماعی ایفا می‌کند و در واقع گرهگاه وحدت مناسبات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک همبود است، بررسی چگونگی پیدایش طبقات و دولت مستلزم تحقیق درباره شرایطی است که موجب زوال نقش متفوق مناسبات خویشاوندی در مجموع پیوسته وظایف حیات اجتماعی می‌گردد. بدیگر سخن، مستلزم بررسی این مسئله است که چگونه، خصلت حاکمیتی که در درون این وحدت خویشاوندی جا دارد بر پایه اوضاع و احوال جدید تحول پیدا می‌کند و مناسبات سیاسی تازه‌ای بوجود می‌آورد که در عین ادامه مناسبات خویشاوندی با مناسبات پیشین در تضاد قرار می‌گیرد (۱۶۴).

ولی مسئله مهم، برای درک درست ساختاری که در نتیجه تجزیه و تلاشی همبودی بدوی، بوجود آمده تنها عبارت از تحقیق درباره علل و اسباب این تجزیه نیست بلکه با بررسی شرایط مشخص تاریخی این گذار، به جامعه طبقاتی نیز ملازمه دارد. زیرا تحولات اجتماعی هیچ ساختار اقتصادی - اجتماعی نوین (بویژه در مورد گذار از جامعه بی طبقه بدوی به جامعه طبقاتی) نمی‌تواند در شکل خالص تجریدی خود و مبرا از عناصر و بقایای کمابیش مهمی از جامعه پیشین پدید آید. بنابراین درجه تاءثیر و مداخله عناصر گذشته در ترکیب جامعه نوین و چگونگی پیوندیابی آنها با نهادهای نو، یکی از مهمترین ضوابط برای تشخیص دقیق کیفیت سازمان "اقتصادی - اجتماعی" نوین است.

چگونگی این تشخیص را می‌توان به سنجش عبار طلا تشبیه نمود. همچنانکه طلا پس از محک باز طلا باقی می‌ماند، جامعه طبقاتی نیز پس از

الف - تکامل عمومی وسائل استیلا بر طبیعت در تاءمین ماندگاری یک نوع (نوع انسان) دائما "با فرایند"

ب - گسست تدریجی همبستگی همبودی و تکامل نابرابریها میان افراد و گروهها - "le mode de production asiatic" (Jean Chenux : (le mode de production asiatic, quelques perspectives de recherche), ed. sociales, Paris 1969, p. 93

۱۶۴ - خویشاوندی نیست که بطور اسرارآمیز "مبدل" به مناسبات سیاسی می‌شود - وظیفه سیاسی موجود در مناسبات خویشاوندی قدیم است که گسترش پیدا می‌کند و بر پایه مسائل جدید تحول می‌یابد. (موریس گودلیه، در همان اثر پیش یاد شده، ص. ۱۴)

آنکه با این ضابطه مورد بررسی قرار گرفت باز هم جامعه طبقاتی است ولی چون میزان غش و ناخالصی آن معلوم گشته است ماهیت آن بیشتر آشکار می‌گردد. همچنانکه اشیاء زرین عیارهای متفاوت دارند جامعه نو نیز بر حسب پیوندیابی آن با نهادهای جامعه کهن به انواع مختلف تجلی می‌کند. بنابراین بررسی مسائل مربوط به گذار از جامعه بی طبقه بدوی به جامعه طبقاتی، باید از دو سو انجام گیرد: یکی از سوی جامعه بی طبقه‌ای که بطور مشخص مورد تحقیق است و دیگری از سوی اشکال مقدماتی جامعه طبقاتی‌ای که از تجزیه و تحول آن جامعه مشخص بدوی بوجود آمده است. لذا در مورد بررسی این تحول در جامعه ابتدائی ایران باید هم از آثار کاوشهای باستانشناسی و هم از اسناد و فاکنهای تاریخی استمداد نمود. آثار مکشوفه در کاوشها و شواهد کتبی، دگرگونیهای را که طی هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد در جامعه بدوی ایران رخ داده است منعکس می‌سازند.

اگر چه تحولات جامعه بدوی، چنانکه در مباحث پیشین متذکر شده‌ایم در همه مناطق ایران یکسان نبوده و تاریخی نیز بموازات یکدیگر انجام نیافته‌اند، ولی با این وجود می‌توان برپایه شواهد مزبور خطوط کلی این دگرگونیها را بشرح زیر ترسیم نمود:

۱ - همبودی طایفه‌ای در اکثر مناطق، یگانگی گذشته خود را از دست داده یا در سرف از دست دادن بوده‌است همبود طایفه‌ای به خاندانهای چندی تقسیم گشته است.

۲ - خانواده بر پایه نکاح زوجی اسوار شده‌است.

۳ - تفوق اقتصادی و اجتماعی مرد رفته‌رفته تحکیم یافته و خویشاوندی برپایه تبارپداری، جانشین خویشاوندی براساس دوده مادری گردیده‌است.

۴ - با اینکه در بعضی از مناطق دشت و کوهپایه‌ها همبودهای کشاورزی (ویسها)، مناسبات قدیم طایفه‌ای، و شیوه زیست کهن را بطور کلی حفظ کرده‌اند، در بسیاری از نواحی، "ویسها" بصورت همبودهای روستائی یا دهکده‌ای برپایه اقامت مشترک در سرزمین واحد (دهکده) درآمده‌اند. با اینحال مالکیت مشترک زمین و تولید جمعی در این همبودهای روستائی به اشکال مختلف باقی مانده‌است.

۵ - در برخی از نواحی ایران، بویژه نقاطی که در مسیر راههای بازرگانی و مبادلات قرار گرفته‌اند، "ویسها" گسترش یافته و بصورت شهرهائی با سازمان ویژه خود درآمده و رفته‌رفته شکل شهر - دولت بخود گرفته‌اند.

۶ - در برخی نقاط مناسبات سیاسی تازه‌ای برپایه قدرت متمرکز

قبیله‌ای بوجود آمده‌است. در حالی که نظام قبیله‌ای همچنان بر سازمان اجتماعی، حکومت دارد، قدرت سیاسی بوسیلهٔ رؤسای قبایل، خواه منفرداً و خواه به‌مراهی گروهی از بزرگان و سران طایفه‌ها اعمال می‌گردد. از سوی دیگر با تشکیل اتحاد میان قبایل، تحت پیشوائی یکی از سران آنها، قدرت متمرکز سیاسی، بر زمینهای وسیع‌تر گسترش یافته‌است. طبقه‌ای از اشرافیت روحانی و قبیله‌ای، بوجود آمده و اعضاء همبودی‌های طایفه‌ای و قبیله‌ای به دو گروه دارا و مستمند تقسیم شده‌اند.

۷ - در کنار مردم آزاد همبودیها، افرادی پیدا شده‌اند که از حقوق اجتماعی محرومند و بمثابهٔ برده بطور عمده در کارهای عمومی و خدمات خانگی مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند.

۸ - در نیمهٔ اول هزارهٔ سوم پیش از میلاد نخستین دولت متمرکز در منطقه‌ای از سرزمین ایران بوجود آمده‌است: (دولت ایلام).

چنانکه دیده می‌شود هزارهٔ سوم پیش از میلاد منظرهٔ اجتماعی و سیاسی دگرگون شده‌ای را مجسم می‌سازد. سیپای اجتماعی یک شکل هزاره‌های پیشین، از بین رفته و چند گونه‌ی اشکال سازمان اجتماعی، جانشین آن یگانگی شده‌است. در حالیکه در بخشی از مناطق غربی ایران (ایلام) تمدنهای شهری، شهر - دولتها و سرانجام دولت متمرکز منطقه‌ای بوجود آمده‌است، در نواحی واقع در شمال و شرق ایلام (و حتی در مناطق کوهستانی جزو قلمرو ایلام) سازمان‌های قبیله‌ای با تفاوت‌های کم و بیش محسوس، بصورت قدرتهای محلی یا منطقه‌ای (اتحاد قبایل) در آمده‌اند و سرانجام در بسیاری از مناطق دیگر ایران علی‌رغم تغییرات مهمی که در اوضاع اقتصادی و اجتماعی بروز کرده‌است، هنوز آخرین مراحل جامعهٔ بدوی طی نشده‌است لذا بسیاری از سنت‌های جامعهٔ زنتی و همبودیهای دیرین با سرسختی بحیات خود ادامه می‌دهند.

شواهد بسیاری نشان می‌دهند که این حالات سه‌گانهٔ جامعه ایران در هزارهٔ سوم، یعنی وجود مراحل مختلفهٔ تحول در کنار یکدیگر حتی با تشکیل شاهنشاهی هخامنشی، با تفاوت‌های کم و بیش مهمی باقی مانده‌اند. جامعهٔ معاصر ایران هنوز می‌تواند شاهد زنده‌ای برای امکان همزیستی اوضاع مختلفهٔ اجتماعی در درون یک کشور یا وجود نظام حاکمیت متمرکز، تلقی شود.

با وجود این تفاوت‌های آشکار، آنچه کمتر از همه دچار تغییر شده، و حتی در شرایط تشکیل قدرتهای محلی، جامعهٔ شهری و دولت، تحکیم یافته است عبارت از شکل جمعی و اشتراکی مالکیت ارضی است. درست است

که در نتیجه تقسیم زمین‌های همبود، میان خاندانهای متعدد، تولید مشترک به سبک قدیم از بین رفته و تولید خاندانی جانشین آن شده است ولی با این وجود تولید خاندانی در چهارچوب "مالکیت ویسی" انجام می‌گیرد و در خاندانها نیز بصورت جمعی تولید می‌شود. یا بدیگر سخن "مالکیت مشترک ویسی" بجای می‌ماند و آنچه تغییر می‌کند فقط عبارت از شکل برخورداری از این مالکیت جمعی است نه خود مالکیت اشتراکی. خاندانها اجزاء "ویسی" بشمار می‌روند و تنها از آنجهت که در همبود عضویت دارند می‌توانند قسمتی از زمین مشترک "ویسی" را بکارند و از حاصل آن بهره‌مند گردند. کشت و کاری که در آن همه افراد همبود متفقا "شرکت داشته‌اند از مدتها پیش ور افتاده بود زیرا از سوئی افزاینی جمعیت در همبودی‌ها خود طبیعتاً از بازده این تولید کاسته بود، و از سوی دیگر پیشرفت ابزار کار امکان تولید با عده کمتری را میسر می‌ساخت.

چنانکه در فصل اول همین بخش دیده خواهد شد، حتی آنگاه که همبودیهای خاندانی شهری بوجود می‌آیند و بحرور ایام قطعه زمینهای مشخص و ثابتی در صرف هر یک از خاندانها در می‌آید (یعنی قاعده پشکاندازی و تقسیم نوبی زمین‌های روسنایی در شهر موقوف می‌شود) باز بنا به تعبیری که از برخی اسناد خصوصی می‌توان نمود، اعمال حق مالکیت خاندانی، نیز در چهارچوب مالکیت عالی همبود شهری، انجام می‌گیرد با وجود این مسلم است که پیدایش همبودیهای خاندانی در درون "ویسی"، گامی به پیش در جهت مالکیت خصوصی بر زمین است ولی مجموع شرایط تاریخی، مانع پیشرفت سریع این روند شده است.

با تشکیل دولت، بمنزله قدرت عالیّه همه همبودیها، مالکیت مشترک ویسی پایه اصلی قدرت مالی و سیاسی حکومت مطلقه می‌گردد و لذا مانع مهمی را در راه تکامل مالکیت خصوصی بر زمین بوجود می‌آورد.

فصل اول

همبود خاندانی مرحله گذار از مادرسالاری به پدرسالاری

همبود خاندانی که در جامعه‌شناسی "خانواده بزرگ پدرسالاری" "خاندان پدرسالاری" و غیره نیز نامیده میشود یکی از اشکال تاریخی جامعه‌است که نزد غالب اقوام جهان، در مرحله معینی از پیشرفت اجتماعی پدید آمده و گسترش یافته‌است. همبود خاندانی یکی از مسائل جامعه‌شناسی است که بویژه از آغاز قرن نوزدهم، توجه بسیاری از محققین اجتماعی و مورخین را جلب نموده و درباره ماهیت و منشأ آن، نظریات گوناگونی ابراز شده‌است.

بسیاری از محققین گمان می‌بردند که گویا همبود خاندانی یکی از ویژگیهای جامعه اسلاوهای جنوبی است زیرا بهترین نمونه آن در شکل "زادروگا"ی (۱۶۵) یوگوسلاوی برای نخستین بار مورد توجه و مطالعه قرار گرفته بود.

۱۶۵- "زادروگا" *Zadruga*، نام همبودی خاندانی نزد "سربها" و بسیاری از اقوام "اسلاوی جنوب" است که تا اواخر قرن نوزدهم، حفظ شده بود و نسلهای متعددی از فرزندان، نوها و نیره‌های پدر واحد و زنان آنها را در بر می‌گرفت. در راه س "زادروگا" شخصی که "دوماجین" (سرخاندان) خوانده می‌شد قرار داشت و بوسیله اعضا همبود، برای اداره امور آن انتخاب می‌شد، و امور مربوط بزنهای خاندان را، زن سرخاندان رهبری می‌نمود. شورای همبود خاندانی (مرکب از همه اعضا بالغ) تصمیمات مربوط به امور با اهمیت خاندان را می‌گرفت و نیز حق قضاوت نسبت با اعضا ←

جامعه‌شناسی معاصر، بر پایه کشف آثار و اسناد بسیار، نشان می‌دهد که نه تنها همبود خاندانی نزد بسیاری از اقوام دیگر روی زمین وجود داشته و ویژه قوم یا کشور معینی نیست بلکه خود، شکل تحول یافته‌ای از همبود دودمانی پیشین (همبود مادرسالاری) بوده و مرحله گذاری است از سازمان مادرسالاری به پدرسالاری.

در واقع پیدایش همبود خاندانی با مرحله پیشرفته‌تر نیروهای مولد جامعه، تطبیق می‌کند. با ازدیاد اهمیت دامداری در اقتصاد همبودهای مادرسالاری و استفاده روز افزون از فلزات و بویژه با امکاناتی که برای شخم زمین با خیش فلزی و گاواهن (در معنای عمومی فلزی آن) و نیز برای آبیاری مصنوعی بوجود آمد، رفته‌رفته نقش اقتصادی و اجتماعی مرد بمثابة عامل و اجراکننده این وظایف بالا رفت. جامعه زنتی ابتدائی که بر پایه تساوی کامل اعضاء طایفه قرار دارد حق استفاده هر یک از اعضاء زن را از حاصل زحمت خویش مفروض می‌دارد. استفاده از این حق که در شرایط بسیار نازل سطح رشد فنی و اقتصادی جامعه، و ضرورت کار جمعی، ناچار به اشیاء و حصه‌های ناچیزی محدود می‌گردید نمی‌توانست تغییرات محسوسی را در وضع اجتماعی افراد بوجود آورد. ولی اندک اندک که دامداری ترقی نمود و آبیاری مصنوعی و کشاورزی با ادوات پیشرفته‌تر، بویژه با خیش فلزی و گاواهن، موجب رونق اقتصاد ویسی و بالارفتن مازاد خارج از مصرف ثروت اجتماعی گردید، خودبخود برپایه همین حق بر خورداری برابر حاصل کار، نقش مرد در جامعه اهمیت بیشتری یافت و موجب آن گردید که در درون همبود مادرسالاری تقسیماتی برحسب دارائی منقول و محصول کشاورزی بوجود آید و در پی آن تقسیماتی نیز بر حسب خاندانها (که کم‌کم از تحول طبیعی نکاح گروهی پیدا شده بودند) بعمل آید. بر مبنای همان حق استفاده از محصول کار، نتایجی که از زحمات دامداران عاید می‌گردید تعلق به خاندانهای داشت که به این کار می‌پرداختند. در این شرایط اندک اندک وظائف زن در جامعه، بکارهایی از قبیل ریستدگی، بافندگی، کوزه‌گری و امور خانگی، در کنار کارهای فرعی مربوط به کشاورزی و دامداری، محدود گردید.

خاندان را دارا بود. همه اعضاء خاندان با هم زندگی می‌کردند و زمین همبود را با هم می‌کاشتند و از در آمد آن و از حاصل فروش محصولات خاندان جمعاً استفاده می‌نمودند. ظاهراً این شکل از همبودی در نتیجه استیلای "ترکها" عثمانی همچنان محفوظ مانده بود.

بدینسان در داخل ویس مادرسالاری، حق مالکیت خاندانی بوجود آمد و رفته رفته ساختمان یکپارچه طایفه بهم خورد و به گروههای درون طایفهای تقسیم گردید. خاندان، که کم کم مرد (از جهت نقش اقتصادی خود) در آن الویت می یافت، به صورت هسته اساسی تولید ویسی در آمد. با وجود این مالکیت مشترک طایفه بر زمین همچنان باقی ماند و مالکیت خاندانی، (نه بر زمین بلکه به حاصل کشت و کار)، در چهارچوب حق مالکیت مشترک طایفهای اعمال می شد. نهاد تقسیم نوبتی زمین، میان خاندانهای کشاورز که تا زمان ما هم هنوز در برخی از نقاط ایران مرسوم است (۱۶۶) یکی از مهمترین وسائل اعمال این حق مالکیت مشترک بر زمین و برابری حقوق خاندانها در درون سازمان طایفهای است.

۱۶۶ - " اصلی که در تقسیم زمین چه در مورد زمینهای اربابی و چه در مورد زمینهای خرده مالک، از آن تبعیت می شود تساوی حصه ها است. چیزی که باز این تمایل به تساوی حصه ها را تقویت می کند این نکته است که در بعضی املاک اربابی و در موسم معین زمینهایی که قرار است برای زراعت بین زارعان تقسیم شود مجدداً " بوسیله پشک انداختن، میان آنان قسمت می گردد. " جفت " (بمعنای زمین) هر چند متعلق به رئیس خانواده شمرده می شود یا اینهمه از او انتظار می رود که حوائج همه افراد خانوار را بر آورد. یکی از حقوق مهمی که به " جفت " تعلق می گیرد حق استفاده از مراتع ده و جمع آوری خاروخاشاک آنها برای سوخت است. "

دکتر " ا. ک. س. لمبتون " (۱۹۵۲)، مالک و زارع، ترجمه منوچهر امیری تهران - (۱۳۳۹) (صفحات ۳۹ - ۳۸). " لازم بتذکر است که مطلب بیان شده در متن، شمول و عینیت بیشتری نسبت بنظر لمبتون دارد " چه حق استفاده از مراتع خاص هر روستا و جمع آوری خاروخاشاک به همه اهالی هر روستا، اعم از زارعین صاحب نسق (عضوبنه) و خوشنشینان تعلق دارد و سخن مؤلف کتاب - " مالک و زارع در ایران " - مصداق عام و عینی ندارد، روشن است که حق زراعت تنها به " زارعین صاحب نسق " تعلق داشته است. نقل از رساله دکترای " سیدضیاء الدین صدرالاشرفی " (۱۹۸۲) " تحولات روستائی در ایران - مثال همدان " - سورین (صفحات ۳۴۷، ۳۴۵، ۷۲ و ۷۳)، بنا بتحقیقات روستائی اصل تقسیم نوبتی زمین بعد از آغاز اصلاحات ارضی (۱۳۴۱) بتدریج در روستاهای ایران متروک شد و مالکیت خصوصی جایگزین آن گردید. نقل از همان رساله دکترای، قسمت اصلاحات ارضی همان صفحات و ص ۳۲۳ - ۳۱۳، ۳۴۸.

گروههای خاندانی کشاورزان و دامداران خود در مراحل اول این تحول، بر پایه اصول اشتراکی طایفهای، تولید می‌کردند و در واقع بصورت همبودهایی در آمده بودند که اجزاء ترکیب کننده "همبودی کل ویس طایفهای" را تشکیل می‌دادند و لذا تابع مجموع سازمان ویسی بودند. بهمین جهت آثار نیرومندی از جامعه مادرسالاری را در درون خود حفظ نموده بودند. ولی همین تقسیم همبود طایفهای بخاندانها در بطن خود عوامل فروپاشی سازمان طایفهای را در برداشت.

تشکیل همبودهای خاندانی، در عین حال، مرحله گذار از جامعه مبتنی بر تبار مادری، به جامعه‌ای است که بعداً "بطور کامل بر اساس تبار پدری (پدرسالاری) قرار می‌گیرد و لذا نخستین گام مهم در راه انحلال تدریجی ساختار اشتراکی بدوی و عبور به مالکیت خصوصی است.

همبود خاندانی که در ترکیب خود معمولاً "چند نسل از خویشان نزدیک را در بر می‌گیرد در مراحل ابتدائی پیدایش خود خصلت‌های دموکراتیک طایفه مادرسالاری را حفظ نموده است. بر اساس همبود خاندانی، مالکیت جمعی خاندان: بر زمین واگذار شده (یا تقسیم گشته)، محصول آن، ابزار عمده کار و همچنین سطح برابر مصرف محصولات مورد نیاز، قرار گرفته است. در رأس همبود خاندانی، مردی که رئیس خاندان است و ریش سفیدی انتخابی است امور همبود خاندانی را اداره می‌کند. در ابتدا بنا بر رسوم ژنت مادرسالاری، اختیارات این سرخاندان محدود به تصمیم شورای "خاندان" است که بتوبه خود در برابر شورای "ویس" مسئولیت دارد. ولی بمرور که با تصرف مستقیم و مستمر در اموال همبود و با ترویج شدن سمت سرخاندانی، تسلط سرخاندان استوار می‌گردد، پایه‌های شورای خاندان و حق انتخاب به سستی می‌گراید و رفته رفته بقدرت مطلقه مردی که سرخاندان است می‌انجامد.

درباره همبودهای خاندانی نزد قدیمترین ساکنین ایران تنها می‌توان از همبودهای خاندانی ایلامی و تا حدی از همبودهای خاندانی ایرانیان آریائی یعنی اقوامی که زندگی آنها را اسناد کتبی، تا حدودی روشن می‌سازند سخن گفت. اگر چه درجه رشد اجتماعی برخی از قبایل ساکن سرزمین ایران، از جمله کاسی‌ها در هزاره دوم و مانثائی‌ها در هزاره اول پیش از میلاد اجازه می‌دهد وجود چنین تحولی را نزد آنها نیز مسلم بدانیم ولی چون بطور مشخص در این مورد اسنادی در دست نیست ناچار باید بهمین قیاس اکتفا کنیم.

بنابراین در مورد همبودهای خاندانی کهن - ساکنین ایران، بررسی

گروههای خاندانی کشاورزان و دامداران خود در مراحل اول این تحول، بر پایه اصول اشتراکی طایفه‌ای، تولید می‌کردند و در واقع بصورت همبودهایی در آمده بودند که اجزاء ترکیب کننده همبودی کل ویس طایفه‌ای را تشکیل می‌دادند و لذا تابع مجموع سازمان ویسی بودند. بهمین جهت آثار نیرومندی از جامعه مادرسالاری را در درون خود حفظ نموده بودند. ولی همین تقسیم همبود طایفه‌ای بخاندانها در بطن خود عوامل فروپاشی سازمان طایفه‌ای را در برداشت.

تشکیل همبودهای خاندانی، در عین حال، مرحله گذار از جامعه مبتنی بر تبار مادری، به جامعه‌ای است که بعداً " بطور کامل بر اساس تبار پدری (پدرسالاری) قرار می‌گیرد و لذا نخستین گام مهم در راه انحلال تدریجی ساختار اشتراکی بدوی و عبور به مالکیت خصوصی است.

همبود خاندانی که در ترکیب خود معمولاً چند نسل از خویشان نزدیک را در بر می‌گیرد در مراحل ابتدائی پیدایش خود خصلت‌های دموکراتیک طایفه مادرسالاری را حفظ نموده است. بر اساس همبود خاندانی، مالکیت جمعی خاندان: بر زمین واگذار شده (یا تقسیم گشته)، محصول آن، ابزار عمده کار و همچنین سطح برابر مصرف محصولات مورد نیاز، قرار گرفته است. در رأس همبود خاندانی، مردی که رئیس خاندان است و ریش سفیدی انتخابی است امور همبود خاندانی را اداره می‌کند. در ابتدا بنا بر رسوم ژنت مادرسالاری، اختیارات این سرخاندان محدود به تصمیم شورای خاندان است که بنوبه خود در برابر شورای "ویس" مسئولیت دارد. ولی بمرور که با تصرف مستقیم و مستمر در اموال همبود و با موروثی شدن سمت سرخاندانی، تسلط سرخاندان استوار می‌گردد، پایدهای شورای خاندان و حق انتخاب به سستی می‌گراید و رفته رفته بقدرت مطلقه مردی که سرخاندان است می‌انجامد.

درباره همبودهای خاندانی نزد قدیمترین ساکنین ایران تنها می‌توان از همبودهای خاندانی ایلامی و تا حدی از همبودهای خاندانی ایرانیان آریائی یعنی اقوامی که زندگی آنها را اسناد کتبی، تا حدودی روشن می‌سازند سخن گفت. اگر چه درجه رشد اجتماعی برخی از قبایل ساکن سرزمین ایران، از جمله کاسی‌ها در هزاره دوم و ماننایی‌ها در هزاره اول پیش از میلاد اجازه می‌دهد وجود چنین تحولی را نزد آنها نیز مسلم بدانیم ولی چون بطور مشخص در این مورد اسنادی در دست نیست ناچار باید بهمین قیاس اکتفا کنیم.

بنابراین در مورد همبودهای خاندانی کهن - ساکنین ایران، بررسی

خود را بویژه بدو نمونهء جامعهء ایلامی و جامعهء ایرانیان آریائی زبان
(جامعهء اوستائی) محدود می‌کنیم .

فصل اول - بند اول همبود خاندانی ایلامی

الواح و اسناد متعددی که در شوش و برخی از نقاط ایلام کشف شده است بویژه اسناد خصوصی معاملاتی درباره وجود انواع مختلفه همبودی کشاورزی در هزاره دوم پیش از میلاد، اطلاعات ارزشمندی در اختیار ما قرار می‌دهند.

اگر چه اسناد مزبور در اکثریت مطلق خود مربوط به جامعه شهر شوش است معذالک برپایه اسناد مزبور می‌توان در مورد همبود خاندانی ایلامی بطور کلی تیر به نتایج مشخص رسید (۱۶۷).

نخستین پدیده‌ای که الواح ایلامی منعکس می‌سازند اینست که: زمان تحریر اسناد مزبور (نیمه اول هزاره دوم پیش از میلاد)، یعنی در دوران حکمرانی سوگالماها، می‌باشد که در آن عصر، جامعه شهر شوش منقسم به واحدهای اقتصادی - اجتماعی جدا جدائی بوده است که برپایه خویشاوندی از تبار پدری در خاندانهای مختلفه، سازمان یافته بودند. مالکیت مشترک خاندان بر زمین و ابزار تولید، زراعت مشترک و کار جمعی افراد در زمین مورد تصرف خاندان، ویژگی اساسی این واحدهای تولیدی بشمار میرفتند. اعضاء هر خاندان، یعنی علاوه بر سرخاندان و زن او، تمام خویشاوندان تبار پدری از نسلهای مختلفه، خواه از خط صعودی و خواه از

۱۶۷ - در این تحقیق نتیجه‌گیری‌های ما بطور کلی بر پایه متون ایلامی و ترجمه‌هایی قرار دارد که (یو. ب. یوسف) ارائه داده است، در کتاب "ایلام" مسکو - ۱۹۶۸

خط نزولی (نیاکان و فرزندان) در خانه بزرگی *Edua abu = lit* تحت ریاست پدر یا شخصی که سمت سرخاندانی یافته است زندگی می کنند و هر کدام از همبادهای خاندانی، زمینهای شخصی را، چه در درون شهر بصورت باغ و چه در اطراف آن، در تصرف دارد. افراد خاندان اعم از مردان و زنان تحت فرمان پدر یا سرخاندان: (آدا: - بهزیرنویسهای شماره ۱۲۵ و ۳۵۷ - مراجعه شود) در امور همبود شرکت دارند و از محصول کار جمعی و شخصی بهره مند می شوند.

چنانکه دیده میشود در همبود خاندانی ایلامی، دو خصلت اساسی "همبود طایفهای پیشین" یعنی فعالیت اقتصادی بر پایه پیوند خویشاوندی از یکسو و مالکیت جمعی زمین و دیگر وسائل تولید از سوی دیگر باقی مانده است، با این تفاوت که اولا "در همبود خاندانی، مالکیت مشترک بر زمین در مقیاس محدودتری اعمال میشود و ثانیا پیوند دودمانی از حالت قراگیر طایفهای بیرون آمده و به جزء محدودتری از خویشاوندان اطلاق می شود و ثالثا ریاست همبود به مرد انتقال یافته و وراثت بر اساس تبار پدری قرار گرفته است.

با این وجود اسناد این دوران نشان می دهند که مادر و بطور کلی زن هنوز دارای نقش اقتصادی و اجتماعی برجستهای است و نه تنها از حقوق برابر برخوردار است بلکه اغلب اتفاق می افتد که ریاست و اداره همبود خاندانی نیز بوی واگذار می شود.

بنا به اسناد خصوصی مربوط به تقسیم ترکه، در صورتیکه پدر در حیات خود تصمیم دیگری در مورد اموال و دارائی همبود خاندانی نگرفته باشد، دختران و پسران او با سهم برابر در تقسیم ترکه شرکت می کنند. همسر رئیس خاندان، صاحب اختیار تام و تمام دارائی شخصی خود است که از خاندان پدری خویش در یافت داشته و شوهر وی حق هیچگونه مداخلهای در آنرا ندارد. از سوی دیگر نظر باینکه بنا بر اصول خویشاوندی ژنتی، و طبق اسناد خصوصی ایلامی مربوط به وراثت، زن در تقسیم ترکه شوهر خود وارد نیست و از شوهر ارثی باو نمی رسد، غالبا، چنانکه در اسناد این دوران منعکس است، شوهر از طریق هبه، همه یا قسمت مهمی از دارائی همبود را بزن منتقل می نماید و حتی بوی اختیارات وسیعی برای رهبری همبود خاندانی می دهد. بدیگر سخن، حق اداره اقتصاد و امور خاندانی را، که در درون همبود خاندانی، با پدر است او از طریق وصیت و یا هبه، به مادر منتقل می سازد و اعضاء خاندان را تابع مادر قرار می دهد.

بطوریکه از مقایسه مجموع اسناد مربوط بامور خصوصی بر می آید هدف

اساسی انتقال دارائی بزن با اختیارات وسیع اقتصادی و خاندانی، ظاهراً " حفظ وحدت همبود خاندانی پس از وفات پدر و جلوگیری از تجزیه و فروپاشی آن بوده است .

در یکی از اسناد (سند شماره ۴۰۶) ذکر شده که هبه دارائی بزن بر اساس فرمان " نمپ تی آگون " (۱۶۸) و کوک ناشور (۱۶۹) انجام یافته است . در این سند تصریح شده که " تا مادر زنده است از اموال مورد هبه ، استفاده کند و پس از او پسران وی متصرف می شوند . هر وقت او (یعنی مادر) خواست می تواند آنرا واگذار کند " یعنی ظاهراً " به پسران خود " (۱۷۰) از خود این فرمانها مناسفانه اطلاعی در دست نیست ولی ذکر آنها در سند نشانه آنست که در مورد حق زن قوانین مشخصی وجود داشته است .

از بررسی مجموع اسناد چنین بنظر می رسد که انتقال دارائی به زن از راه هبه یکی از شیوه های عادی ، بمنظور استقرار حق زن بر همبود خاندانی ، پس از وفات شوهر و اداره آن تحت ریاست او بوده است . این واقعیت نشان دهنده آنست که هنوز در دوران تحریر اسناد ، زن کاملاً " حقوق خود را از دست نداده و در کنار مرد عملاً " در اداره همبود خاندانی ، شرکت مؤثر داشته است . بالا بودن نقش زن در همبودی که از درون جامعه مادر سالاری بیرون آمده است و پایداری بسیاری دیگر از سنت های جامعه پیشین در مرحله گذار به پدر سالاری جای شگفتی نیست و دلالت بر آن دارد که هنوز قدرت مطلق مرد کاملاً تثبیت نشده است .

برخی از محققین از سندی که تحت (شماره ۱۳۸) ترجمه شده است و طبق آن پسری اموالی را بمادر خود انتقال می دهد بشرط آنکه پس از وفاتش به فرزندان آن زن منتقل گردد ، چنین استنباط کرده اند که در مواردی نیز پسر ریاست همبود خاندانی را بعهده داشته است . ولی چون این تنها سند در این مورد است و مستقیماً " هم دلالت بر سمت سرخاندانی پسر ندارد نمی توان برپایه آن چنین حکمی را برای همبود خاندانی دوران مورد بحث

۱۶۸ - *Tamp-ti-agum* اول (سوگالماه " ایلام " در سال ۱۷۲۴ پیش از میلاد) .

۱۶۹ - *Kuknashur* دوم (سوگال یا پادشاه شوش در همان تاریخ)
 ۱۷۰ - بر طبق ترجمه و تفسیری که " یوسیفا ف " از سند داده است ، درباره این سند که تحت (شماره ۳۷۴) ثبت شده و اختلافاتی که در مفهوم آن وجود دارد به اثر پیش گفته " یوسیفا ف " (ص ۳۵۶ - ۳۵۷) مراجعه شود .

محقق داشت. بیشتر محتمل است که اموال واگذار شده، عبارت از دارائی مشخصی بوده است که در زمان حیات پدر، به دلیل نامعلومی، به این پسر انتقال یافته، ولی قسمتی از آنرا برای استفاده مادر در زمان حیات، و بشرط انتقال آن پس از وفات به خواهران یا برادران خود بمادرش هبه کرده است. بهر حال سند مزبور نمی تواند نافی حکمی باشد که از اسناد هبه، دال بر انتقال سالاری همبود خاندانی به مادر برمی آید. از برخی اسناد چنین مستفاد می شود که در مواردی، امکان واگذاری اموال و سرخاندانی، بدختر نیز وجود داشته است (۱۷۱) احتمالاً "انتقال حق سرخاندانی بزین از راه هبه، نوعی کلاه شرعی بوده است برای حفظ سنتی که در ابتدای تجزیه "ویس مادر سالاری" وجود داشته و طبق آن مرد و زن در اداره همبود خاندانی حقوق برابر داشته اند.

اسناد چندی بقاء آثار دوران پیشین مادر سالاری را بوضوح منعکس می سازند. از جمله اسناد ثبت شده زیر (شماره های: ۱۳۷، ۲۰۰، ۳۸۱ و ۳۸۲) نشان می دهند که اموال مادر به دختر منتقل می شده و دارائی مزبور بعداً "نیز از آن دختر، بدختر دختران انتقال می یافته است. سند شماره (۲۰۰) بویژه از این جهت خصلت نماست که تاریخ دارائی غیر منقول را در جریان چند نسل نشان می دهد. طبق این سند پدری مال غیر منقولی را به دختر خود هبه کرده است و این مال غیر منقول بعداً "فقط از خط مادری بدختران انتقال یافته است و دخترهای مزبور که هر یک شوهر و فرزند داشته اند، در خانه شوهر نیز اختیارات خود را در مورد انتقال دارائی خویش نگاه داشته و فقط آنرا بیکی از دختران خود منتقل نموده اند.

در یکی از اسناد هبه، شوهر پس از آنکه تمام دارائی همبود را به زن خود واگذار می کند عمل خویش را نیز چنین توجیه می نماید: "چون *Bel'tani* (مادر) یا او (یعنی پدر) زحمت کشید و رنج برده و کار انجام داده است اینها بوی بخشیده شده است... اگر از میان پسران و دختران او کسی بگوید این مال تو نیست، بنو داده نشده، دیگر در خانه بیل نانی وارد نخواهد شد و دیگر غذای او را نخواهد خورد... فرزندی که احرام او را نگاه دارد. در کنار او می ماند و هر چه او بدست آورد مال او خواهد بود... هر جا که او (مادر) بخواهد، بهر کسی که باید بعداً برسد،

۱۷۱- درباره این سند که تحت (شماره ۳۷۴) ثبت شده و اختلافاتی که در مفهوم آن وجود دارد به اثر پیش گفته "یوسف اف"، (ص ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰) مراجعه شود.

هم او خواهد داد" (۱۷۲) .

بطور خلاصه می‌توان گفت که گرچه در جامعه ایلامی هزاره دوم پیش از میلاد پدر در رأس همبود خاندانی دارای اختیارات وسیعی بوده، معذالک زن هنوز مقام برجسته‌ای را در درون همبود ایفا می‌نموده‌است و بطن قوی در کنار سرخاندان از اختیارات اقتصادی و اداری مهمی برخوردار بوده‌است. ظاهراً پس از مرگ سرخاندان، ریاست همبود خاندانی، سنت وار به زن او بمتابیه بزرگ خانواده منتقل می‌گردیده‌است مگر آنکه سرخاندان نظر بوضع مشخص خانواده خود، برای جلوگیری از تجزیه همبود خاندانی، مقتضی می‌دیده‌است که اموال و اختیارات همبود خاندانی را، ضمن سندی رسماً به زن خویش انتقال دهد.

اگر چه مجموع اسناد مربوط بحق وراثت، تقسیم ترکه و همچنین اسناد راجع بخرید و فروش اموال غیرمنقول نشان می‌دهند که در هزاره دوم پیش از میلاد (و شاید در اواخر هزاره سوم) عوامل تجزیه و فروپاشی، در درون همبود خاندانی، رفتارفته رخنه کرده‌اند ولی با این وجود دیده می‌شود که پیوسته عوامل دیگری در جهت عکس این پدیده، یعنی در جهت حفظ همبود خاندانی عمل می‌کنند. از سوئی شناخته‌شدن حق وراثت برای اولاد و نیز حق مالکیت و استفاده هر یک از اعضاء همبود، نسبت به اموال منقولی که در نتیجه کار و کوشش خویش بدست آورده‌است و همچنین اختیار ویژه سرخاندان دائر به واگذاری اموال همبود، بدیگران و از جمله بفرزند یا فرزندان که بیشتر مورد علاقه او هستند، رفتارفته موجبات عدم تساوی در دارائی را میان افراد همبود خاندانی فراهم می‌سازد و امکان می‌دهد که از همبود جدا شوند. از سوی دیگر همبود خاندانی بمتابیه هسنه اساسی نظام اقتصادی جامعه ایلامی، با پایداری شگفت‌آوری در برابر این عوامل تجزیه و انحلال، مقاومت می‌ورزد، بنحویکه مشاهده می‌شود پیوسته بجای همبودیهای از هم گسیخته، همبودهای خاندانی جدیدی بانحاء مختلف در همان جا و یا جای دیگر تشکیل می‌گردد. اسناد چندی نشان می‌دهند که حق وراثت و تقسیم ترکه، بخودی خود تجزیه همبود خاندانی را پیش نمی‌آورند در موارد بسیاری، وراثت حتی بعد از تقسیم ترکه، از نو یا هم شریک شده و همبودی خاندانی گذشته را ادامه می‌داده‌اند یا به تشکیل همبود خاندانی دیگری، از راه شرکت با همبودها یا افراد دیگر بر می‌آمده‌اند. در اغلب موارد پس از

مرگ رئیس خاندان اقتصاد مشترک خاندان میان اعضاء آن ادامه داشته است بطوریکه تقسیم ترکه فقط بمنزله تعیین سهم هر یک، در اقتصاد مشترک بوده است نه بمنظور تجزیه همبود خاندانی. در واقع شرایط تاریخی جامعه ایلامی در هزاره دوم پیش از میلاد، سطح پیشرفت اقتصادی و نیروهای مولد جامعه، هنوز بحدی نرسیده بود که استقرار واحدهای کوچکتر تولیدی را امکان پذیر سازد. هنوز کشاورزی و دامداری، نیاز به استفاده وسیع از نیروی کار افراد نسبتاً زیادی داشت و لذا تولید انفرادی برپایه استحصال کوچک خانواری از لحاظ اقتصادی صرف نمی‌گردد و عملاً "نمی‌توانست جانشین کار جمعی و مشترک افراد خاندان بزرگ گردد. بهمین جهت است که دیده می‌شود بمجرد از بین رفتن یک همبود خاندانی، همبود خاندانی دیگری، چه میان اعضاء همبودی پیشین، و چه با استفاده از ایجاد خویشاوندی مصنوعی و یا از راه اتحاد دو یا چند همبودی مختلف خاندانی، مجدداً تشکیل می‌گردیده است.

از جمله شیوه‌هایی که برای برپا نگاهداشتن همبودی خاندانی، در جامعه ایلامی آن زمان بکار می‌رفته عبارت از پسر خواندگی و بطور عمده عقد برادر خواندگی بوده است. با بستن این قبیل قراردادها شخصی که قاعدتاً باید اختیارات سرخاندانی را داشته باشد، شخص دیگری را که با وی خویشاوندی ندارد و یا اگر هم دارد در زمره افراد خاندان وی بشمار نمی‌رود، طبق سند رسمی معینی، بعنوان پسر یا برادر خود می‌شناسد و برای وی حق شرکت مستقیم در امور اقتصادی همبود خاندانی، قائل می‌شود. این پدیده بخودی خود نمایانگر آنست که تولید کشاورزی (پایه اساسی تولید در جامعه ایلامی)، بدون همبودی، امکان پذیر نبوده و از سوی دیگر این همبودی هم، در شرایط آن دوران جز از راه خویشاوندی افراد همبود، مجاز شمرده نمی‌شده است. زیرا در غیر اینصورت نیازی به بستن قرارداد دایر به خویشاوندی مصنوعی (اعم از پسر خواندگی یا برادر خواندگی) بوجود نمی‌آمد.

از آنجا که در مورد عقد پسر خواندگی، بجز یک سند (سند شماره ۱) مدرک دیگری در دست نیست و در عوض اسناد متعددی در مورد قرارداد برادر خواندگی وجود دارد، بنظر می‌رسد که شکل اساسی شرکت دادن اشخاص غیر در همبود خاندانی، عبارت از عقد برادر خواندگی "آهوتو" یا "آهوتو" (۱۷۳) بوده است.

از مجموعه اسناد موجود در این باره، چنین مستفاد می‌شود که با انعقاد عقد برادرخواندگی، هر دو طرف عقد بطور تساوی یا، قسماً در اموال یکدیگر شریک می‌شدند و همبود خاندانی جدیدی تشکیل می‌دادند، یا یکی از دو طرف بدون آنکه دارائی معینی را بیاورد، بموجب عقد برادرخواندگی، در اقتصاد همبود خاندانی دیگری شریک میگردید. در اینصورت بنظر می‌رسد که شخص مزبور نیروی کار خود یا شاید کار اقرار، پول نقد و یا اموال منقول دیگری را وسیله شرکت قرار داده‌است.

از مجموع مدارک مربوط به برادرخواندگی چنین بر می‌آید که در جامعه شوش، نهاد برادرخواندگی یکی از اشکال عمده ادامه همبود خاندانی و وسیله‌ای برای جلوگیری از فروپاشی آن بوده‌است. (۱۷۴) دلیل بارز بر تائید این نظر، سندی است (سند شماره ۳) که شخصی عمه خود را به برادرخواندگی می‌پذیرد. این سند نمایانگر آنست که عقد برادرخواندگی فقط جنبه اقتصادی دارد و از سوی دیگر نشان می‌دهد که خواهر پدر (عمه) به‌مناسبت اینکه شوهر اختیار کرده از عضویت همبود خاندانی پدری خود به همبود خاندانی دیگر (از آن شوهر) منتقل شده‌است و بنابراین فقط بوسیله عقد برادرخواندگی می‌توانست در امور اقتصادی همبود خاندانی برادر زاده خود شرکت داشته‌باشد (۱۷۵).

از اینکه در برخی اسناد، عقد برادرخواندگی، با تکیه "بقوانین الهی" از جمله قوانینی که خداوندان "این شوشی ناک" و "ایشمه کاراب" *Isimkarab* مقرر داشته‌اند - انجام می‌شود، می‌توان چنین نتیجه گرفت که این نهاد از عادات دورانهای دورتر جامعه بدوی ناشی شده‌است. در واقع چنانکه جامعه‌شناسی تطبیقی نیز نشان می‌دهد، در جماعات بدوی، شرکت افراد غیر خویشاوند در درون همبود دودمانی، غیرممکن بود مگر آنکه افراد مزبور با تصمیم جمعی، بمثابة فرزند یا برادر

۱۷۴ - در "بابل" بعکس، پسرخواندگی شکل اساسی شرکت دادن غیر، در امور همبود خاندانی را تشکیل می‌داده‌است. "دریابل پسرخواندگی علاوه بر هدفهای دیگر بدین منظور بوده‌است که تیره و تیار ادامه یابد و گیش مورد پرستش تقویت گردد، یا در موارد دیگر احتمالاً "برای بدست آوردن نیروی کار اضافی انجام می‌شده‌است"، "یوسیفاق"، همان کتاب، (ص ۱۱۴) ۱۷۵ - "یوسیفاق" احتمال می‌دهد که در نتیجه تفاوت در دارائیهای پسرخواندگی کم‌کم منسوخ شده و جای‌به برادرخواندگی بمثابة "بازتاب شرایط مرحله جدید پیشرفت جامعه" داده‌است. همان اثر (ص ۱۳۳)

بعضویت طایفه پذیرفته می‌شدند. (این تصمیم بویژه در موارد اسرای جنگی لازم بود تا بکار واداشتن آنها، در درون "ویس دودمانی" عملاً امکان پذیر گردد). طبیعی است در جامعه بدوی ایلامی، که هر یک از همبودها (آلوه‌ها)، ایزد مورد پرستش خود را داشته‌اند چنین سنتی، جنبه "قانون الهی" یافته‌است. در ضمن این حقیقت نیز تأیید می‌شود که هر خاندان، خداوند ویژه خود را پرستش می‌کرده‌است.

بهر حال الزام در استفاده از این نهاد، برای شرکت دادن کسان دیگر در اقتصاد خاندانی، نمایانگر آنست که در هزاره دوم پیش از میلاد، مالکیت جمعی بر زمین، (برپایه خویشاوندی) تنها شکل ممکن کار و بهره‌برداری از زمین بوده است و بهمین سبب، بوسیله خویشاوندی مصنوعی (برادرخواندگی)، چنین حقی برای کسی که عضو همبود خاندانی نبوده، قانوناً ایجاد می‌شده‌است.

اسناد دیگری نشان می‌دهند که حتی پس از مرگ پدر و تقسیم ترکه، پسران مجدداً مبادرت به تشکیل همبود خاندانی جدیدی می‌کنند و سهم خود را مشترکاً در میان می‌گذارند و بشیوه خاندانی بهره‌برداری زمین، ادامه می‌دهند. بدیهی است در اینگونه موارد نیازی به برادرخواندگی نیست زیرا برادری واقعی، میان طرفین وجود دارد. همین امر، دلیل دیگری بر اینست که خویشاوندی و تعلق خاندانی، شرط اساسی همبودی است و مالکیت مشترک زمین بصورت همبود خاندانی، اعم از طبیعی یا مصنوعی، یگانه شیوه کشت و کار، بشمار می‌رفته‌است: ظاهراً این شیوه بهره‌برداری از زمین، منحصر به شهرستان شوش نبوده و از هزاره دوم پیش از میلاد، شکل اساسی تولید کشاورزی را در همه شهرها و دهات تشکیل می‌داده‌است. از مدارکی که درباره نقل و انتقال زمینها (چه در شوش و چه در مال امیر) در دست است چنین استنباط می‌تود که گرچه مالکیت همبود خاندانی بر اموال غیر منقول همبود، مسلم شمرده می‌شده با وجود این، مالکیت مزبور در چهارچوب مالکیت عالی‌تر همبودی شهری اعمال می‌شده‌است. بدیگر سخن، همچنانکه پس از تقسیم شدن "ویس دودمانی ابتدائی" به خاندانها و واگذاری قسمت‌های مشخصی از اراضی "ویس" به خاندانهای جداگانه، حقوق فائقه همبود ویسی، بصورت تقسیم نوبتی زمینها و نیز به شکل انجام دادن برخی کارهای مجانی بسود مومسات همگانی، و تحویل حصه‌های مشخصی از محصول به نمایندگان خدمات عمومی ویسی: (پرستشگاههای روه‌سای ویس و دیگر ماء‌مورین امور همبودها)، باقی مانده بود، ظاهراً با تبدیل تدریجی برخی از ویسها، بشهر، خودبخود این حق مالکیت عالی ویسی به سازمان

شهری انتقال یافته‌است. بهمین جهت دیده میشود که در شوش هر گاه مسئله ماهیت تعلق زمین و حقانیت کسی در مورد مالکیت قسمتی از اراضی وارد در محدوده شهر و پیرامون آن در برابر قضات یا پرستشگاه مطرح بود همه "پسران شوش" یعنی همه خلق و نمایندگان انتخابی سازمانهای شهری در آن قضاوت شرکت میکردند و حکم آنان حتی از جانب شاه و پرستشگاه قابل نقض نبوده‌است.

از بررسی اسناد خصوصی مربوط به نقل و انتقال زمین در شوش (و نیز از اسناد کتبی "مال‌امیر" که از لحاظ تاریخی بعد از الواح شوش است) چنین بنظر می‌رسد که گر چه برای سرخاندان اختیار انتقال زمین به دیگران وجود داشته‌است و همچنین وارثین وی حق داشته‌اند سهم خود را به غیر منتقل نمایند، معذالک این حق از حدود انتقال به افرادی که عضو همبودی شهری بوده‌اند (شهروندان) تجاوز نمی‌کرده‌است. یا بدیگر سخن، کسانی حق معاوضه، خریداری یا معاملات دیگری را، در مورد زمین‌های وارد در محدوده شهر و حوالی آن داشته‌اند که حق "شهروندی" آنها مسلم باشد. اگر چه در اسناد متعددی که درباره معاملات زمینهای شوش در دست است در مورد این محدودیت تصریحی وجود ندارد ولی متن خود این اسناد و نشانیهای کسانی که طرف معامله قرار گرفته‌اند روشن می‌سازد که اشخاص مزبور، ساکنین شناخته‌شده شهر شوش بوده و خود در یکی از محله‌های چهارگانه آن سکونت داشته‌اند. منطقی است که چنین استنتاجی با مرحله رشد جامعه شوش در هزاره دوم پیش از میلاد تطبیق می‌کند زیرا اگر مالکیت زمین، برپایه همبودی خاندانی استوار بوده (و چنانکه فوفا نشان داده‌ایم تنها چنین شیوه‌ای خصلت‌نمای بهره‌برداری از زمین در آن زمان بوده‌است)، آنگاه خریداری زمین زراعتی و حتی خانه و باغ وابسته به همبود خاندانی از جانب کسانی که حق "شهروندی" نداشته‌اند معقول بنظر نمی‌رسد زیرا در واقع اگر چنین حقی برای "غیر شهروندان" وجود می‌داشت در آن صورت نهاد برادرخواندگی نیز که عملاً " بمعنای انتقال قسمتی از حقوق مالکیت خاندانی به افراد غیر است) لزومی پیدا نمی‌کرد چرا که در آن صورت هر کس می‌توانست زمین مزروعی و متعلقات آنرا خریداری کرده و راه "سا" به کشت و کار پردازد و نیازی با استفاده از عقد برادرخواندگی و شرکت در همبود خاندانی برای انجام این منظور نمی‌داشت.

بنابراین چنین بنظر می‌رسد که فقط کسانی امکان خرید زمینهای همبودی شهری را داشته‌اند که خود در محدوده شهر و خارج آن، سمت خاندانی (یا لااقل عضویت در همبود خاندانی مشخصی) را داشته و در

صدد آن بوده‌اند که زمین همیود خاندانی خود را توسعه داده و یا وضع سکناى خود را با خریداری همه یا جزئی از خانه و باغ همسایگان خویش بهبود بخشند. درست بهمین سبب است که هر گاه تعلق زمین مورد معامله به فروشنده یا انتقال دهنده، مورد تردید قرار می‌گرفت - یعنی حق انتقال زمین از لحاظ ماهوی روشن نبود و لذا این مسئله مطرح می‌شد که آیا فروشنده، زمین مورد معامله را بنا بر حق شهروندی خود یا اسلاف خویش بدست آورده یا نه - در این صورت ارگانهای تمام همیود شهری یا نمایندگان منتخب ناحیدای که ملک در آن واقع بوده و نیز "همه" پسران شوش" در این قضاوت نسبت به سابقه ملک شرکت می‌نمودند (۱۷۶).

همین امر - که بشهادت اسناد خرید و فروش، خریداران زمینهای مورد معامله از عده مشخصی تجاوز نمی‌کند و از سوی دیگر بنا بر همین مدارک مساحت زمینهای مورد انتقال غالباً "بی‌اندازه ناچیز بوده و قیمت آنها غالباً" از ۲ سیکل نقره (حداکثر ۳۰ سیکل) تجاوز نمی‌کرده است - خود نشان می‌دهد که نقل و انتقال زمین، هنوز جنبه استثنائی دارد و در واقع عبارت از نوعی کنار آمدن اعضاء همیود شهری شوش بایکدیگر، بمنظور اصلاح، تکمیل و یا بدست آوردن وسائل مالی، برای توسعه و پیشرفت اقتصاد همبودی خاندانی بوده‌است. مجاز بودن این نوع معاملات در درون همبودی شهر شوش نه تنها هنوز بمعنای انفرادی شدن مالکیت زمین نیست (اگر چه خود در کنار عوامل دیگر زمینهای برای انفرادی شدن مالکیت و تسریع آن بوجود می‌آورد)، بلکه بهیچوجه نمی‌تواند وجود مالکیت دوگانه زمین (مالکیت همبودی خاندانی در چهارچوب مالکیت عالیتر همیود شهری) را نفی نماید.

با وجود این تردیدی نیست که تضاد میان مالکیت جمعی همبود

۱۷۶ - "وجود چنین ارگانی در این دوران که شورای خلقی را بیاد می‌آورد شاهد این امر است که قاعده دموکراتیک قضاوت درباره امور متعلق بزمین هنوز قدرت خود را از دست نداده و بصورت شکل باقی مانده‌ای از اداره همبودی روستائی وجود داشته‌است" (یوسیفات، همان کتاب، ص ۱۰۱) با وجود این نتیجه‌گیری بسیار درست، مصنف کتاب "ایلام" نه تنها از آن، وجود حق مالکیت عالیتر همبود شهری "شوش" را استنتاج نکرده، بلکه در مبحثی که خرید و فروش زمین را مطرح می‌سازد نفس این نقل و انتقالات را فقط دلیل بر آن می‌شمارد که روند انفرادی شدن مالکیت زمین در جریان بوده‌است. همان کتاب (ص ۳۵۳ - ۳۸۱)

خاندانی از یکسو و اختیار انتقال آن بوسیله سرخاندان از سوی دیگر، یا واگذاری قسمت‌هایی از زمین به اعضاء همبود در زمان حیات سرخاندان و تعلق انفرادی محصول کار، امکان تقسیم نرکه و تشخیص سهم هر یک از وارثین نسبت بزمینهای همبود خاندانی و بالاخره مجاز بودن فروش و انتقال اموال غیر منقول از جانب وراثت، بخودی خود عامل تجزیه مالکیت جمعی خاندانی را در بردارند و لذا در صورتیکه دیگر شرایط تاریخی فراهم شده باشند می‌توانند به مالکیت خصوصی زمین مبدل گردند. ولی چنانکه دیده شد این شرایط هنوز در جامعه ایلانی هزاره دوم فراهم نبودند و لذا انتقال اموال غیرمنقول در شرایط آن جامعه نه تنها نمی‌توانسته‌است بخودی خود، شیوه خصوصی مالکیت زمین را عمومیت بخشد بلکه بطور غیرمستقیم به تقویت بقا همبودیهای خاندانی کمک کرده‌است (۱۷۷).

در واقع صرف‌نظر از آنکه در جامعه ایلانی زمان تحریر اسناد، هنوز امکان زراعت انفرادی یا خانواری زمین با عده‌ای کمتر از یک خاندان بزرگ وجود نداشته‌است، چنین بنظر می‌رسد که یک سلسله اوضاع و احوال سیاسی و تاریخی ویژه از جمله مسدود شدن ادواری مناسبات بازرگانی و حالت تقریباً "دائمی جنگ میان (ایلام و همسایگان) مانع از آن شده‌است که روند طبیعی تحول اقتصادی و اجتماعی بطور منظم و بی‌تزلزل به پستی رود. شاهد این امر دورانهای مختلفه تاریخ پرنشیب و فراز ایلام تا انقراض قطعی دولت و حکومت آن بدست لنتکریان جرار و خونخوار آشوریانیال است: (۶۳۹ یا ۶۴۰ پیش از میلاد).

از سوئی عدم اطمینان به آینده، مردم رادر درون همبودهای خاندانی، که مهمترین وسیله تاءمین نیازمندیها-بویژه در دورانهای بحرانی بوده فشرده‌تر ساخته‌است و از سوی دیگر این امر که تاءمین آب و حفر کانالها و دیگر وسائل عمده آبیاری، در دست دولت بوده و همچنین سیستم مالیاتی که برپایه خراج‌گیری جمعی، از واحدهای اقتصادی قرار داشته نه تنها بیش

۱۷۷ - ظاهراً "یوسف اف" در کتاب "ایلام"، خود این نکته را تصدیق دارد زیرا در جای دیگر همان کتاب می‌نویسد "در حقیقت ما در اینجا با نوع جدیدی از مالکیت، یعنی با نوع خصوصی آن سروکار نداریم، بلکه سروکار ما با شکل خاندانی مالکیت زمین است. عملاً "اشکال مالکیت خاندانی و مالکیت خصوصی عبارت از دو نوع منظره مختلف از یک مالکیت است، بنحویکه در اینجا تفاوت در خصلت مالکیت نیست بلکه در نوع رهبری اقتصاد است." (ص ۲۷۲)

از پیش موجب وابستگی جماعات، بدولت گردیده، بلکه به نگاهداری و ادامهٔ شیوهٔ تولید جمعی براساس همبودی کمک مؤثر نموده‌است (۱۷۸) .
 دربارهٔ این مسئله که آیا در همبودهای روستائی ایلامی این دوران، همبودیهای خاندانی جای مالکیت مشترک طایفه‌ای را گرفته‌اند یا نه، اطلاعات دقیقی در دست نیست ولی بطور یقین می‌توان گفت که در روستاهای پیشرفتهٔ پیرامون شهرها، چنین تحولی روی داده یا در شرف انجام بوده است .

بنابراین آنچه از مجموع اسناد نتیجه میشود اینست که :

۱ - در هزارهٔ دوم پیش از میلاد در شهر شوش و بطن قوی در دیگر شهرهای ایلام و روستاهای اطراف آنها همبودی خاندانی، شکل اساسی مالکیت زمین و تولید کشاورزی را در کنار: مالکیت شهری، مالکیت دولتی، و مالکیت پرستگاهی، تشکیل می‌داده‌است. همبودی خاندانی چندین نسل از خویشان دودمان پدری را چه از خط صعودی و چه از خط نزولی در بر می‌گیرد که در خانهٔ مشترکی با هم زندگی میکنند و جمعا " در امور اقتصادی و اداری همبود نحت نظر سرخاندان فعالیت دارند .

۲ - همبود خاندانی شوش، در زمان تحریر اسناد شکل پیشرفته‌ای از این همبودی را نشان می‌دهد زیرا سرخاندان اختیارات وسیعی یافته و راء سا " می‌تواند دربارهٔ تمام یا قسمتی از دارائی منقول و غیرمنقول همبودخاندانی تصمیم بگیرد، آنرا به اعضاء خاندان یا حتی بغیر منتقل نماید .

۳ - استفاده از این حق در چهارچوب مالکیت عالی همبودی شهری (و بعد از تشکیل دولت در چهارچوب مالکیت عالی دولتی) و براساس حقوق شهروندی و حفظ و ادامهٔ همبودی خاندانی (ولو با ترکیب دیگر) اعمال می‌شود .

۴ - تعیین سهم هر یک از فرزندان یا اعضاء همبود خاندانی در زمان حیات سرخاندان، بمعنای تجزیهٔ همبود خاندانی نیست بلکه فقط وسیله‌ای است برای تشویق فعالیت افراد و خانواده‌هایی که عضو همبودی خاندانی هستند، بمنظور تفویت و تحکیم اقتصاد خاندانی و جلوگیری از فروپاشی همبود خاندانی. در واقع برخورداری از مالکیت زمینهای واگذار شده، تنها در درون مجموع همبود خاندانی انجام می‌گردد و لذا یکی از اشکال مختلفی است که ادارهٔ جمعی اقتصاد خاندانی بخود می‌گیرد. چنانکه در آغاز

تجزیه مالکیت اشتراکی ویسی و پیدایش مالکیت خاندانی، مالکیت مزبور در چهارچوب مالکیت جمعی ویسی اعمال می‌شده‌است.

۵- تقسیم ترکه و انتقال زمین (حتی در مواردی که جدا شدن از همبود خاندانی مسلم بنظر می‌رسد) بمعنای از بین رفتن سیستم همبودی خاندانی نیست زیرا خانواری که جدا می‌شود خود مبادرت به تشکیل همبود خاندانی دیگری، خواه با مشارکت اعضاء خاندان خود و خواه با غیره می‌کند، بطوریکه تجزیه همبود خاندانی معین: از سویی به تشکیل همبودیهای خاندانی دیگر با شرکت برخی از افراد همان خاندان منجر می‌شود و از سوی دیگر از راه برادرخواندگی بصورت همبودیهای خاندانی مصنوعی در می‌آید.

۶- بقاء آثار بسیاری از جامعه مدرسالماری نمایانگر آنست که همبود خاندانی شوش از درون آن سازمان برخاسته و لذا مرحله گذاری از آن جامعه است به نظام مدرسالماری کامل و مالکیت خصوصی، بر پایه این قرائن و نیز شواهد دیگر، می‌توان آغاز این تحول در درون جامعه ژنتی شوش را به هزاره چهارم پیش از میلاد و شاید به نیمه دوم این هزاره مربوط دانست.

۷- پایداری سرسختانه همبودی، در چهارچوب مالکیت خاندانی تا انقراض دولت ایلام معلول یک سلسله شرایط تاریخی و اقتصادی معین، از جمله جنگهای دائمی با همسایگان، بحرانهای بازرگانی، شبکه آبیاری و آبرسانی دولتی و سیستم مالیاتی بوده‌است.

۸- دو خصلت کلی همبود خاندانی ایلامی عبارت از جنبه دودمانی آن از یکسو، و صفت مشترک مالکیت و فعالیت جمعی خاندانی از سوی دیگر است. این دو خصلت در عین اینکه خویشاوندی همبود خاندانی را با نظام ژنتی ابتدائی، مسلم می‌دارد از لحاظ محدود بودن در چهارچوب خاندانهای معین، آنرا از نظام ژنتی بقوی متمایز می‌سازد. این دو خصلت در عین حال همبود خاندانی را از تولید خانواری بر اساس مالکیت خصوصی و بطریق اولی از تولید انفرادی دهقانی متمایز می‌نماید.

فصل اول - بند دوم

همبود خاندانی نزد ایرانیان آریائی

در گاتها که قدیمترین جزء شناخته شده اوستا و ظاهراً "ندوین آن مربوط به قرن هفتم پیش از میلاد است، "خاندان" (نمانا یا دمانا) جزئی از "ویس" (سکنای طایفه)، و "ویس" جزئی از "زنتو" (قبیله) بشمار می رود. بنابراین تردیدی در منشاء ژنتی دمانا (خاندان) نمی توان داشت. بهمین جهت بر خلاف همبود خاندانی شوش، پیوندهای طایفهای و قبیلهای "دمانا"ی اوستائی آشکارتر است و سازمان درونی آن برپایه نظام طایفهای قرار دارد.

همبود خاندانی اوستائی، همه خویشان دوده پدری را چه از خط صعودی و چه از خط نزولی در بر می گرفت است. در خانه بزرگ واحدی علاوه بر مردی که سرخاندان است (دنگپای تیش) *Dengpaitish* یا نمانای پای تیس) *Nmanapaitish* و زن او (نمانوپاذنی)، پدر و مادر سرخاندان (پیترو ماتر)، پدر بزرگ مادر بزرگ او (نیاک و نیاکه)، برادران و خواهرانش، برادران پدر (توئی ریو) *Tuiryo* و خواهرانش (توئی ریا) *Tuirya*، پسر عموها *Tuiryopudhra* و دختر عموها *Tuiryopudhra pudhra* پسران پسر عموها *Tuirya duydar* دختر - نوه های عمه *Tui. duydar duydar*، پسران *Pudhra* و دختران *Duydar* سرخاندان، برادران *Bratar* و خواهران *Khanhar* وی، نوه های *Napat + Napti* سرخاندان و نوه های برادرش زندگی می کرد مانند (۱۷۹).

بدینسان دیده می‌شود خاندانی که در اوستا ذکر شده‌است پنج نسل از خویشاوندان تبار پدری را در بر می‌گیرد.

ویژگی همبود خاندانی اوستائی در اینست که دختران و نواده‌ها انات عمه سرخاندان (خواهرپدر) را نیز در بر می‌گیرد (نه پسران او را که قاعدتا "در زمره" اعضاء خاندان شوهر عمه بشمار می‌روند).

این پدیده ظاهرا "یکی از بقایای رژیم مادرسالاری است که در درون آن دایه نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. بهمین جهت حتی پدر و مادر یکجا بوجه تثنیه "پی‌تاره" *Pitara* (ابوین) و پدر یا مجموع اعضاء سالمند نسل خود و همچنین نیاکانش پیتارو *Pitaro* (پدران) خوانده می‌تدند.

همچنانکه خاندان اوستائی، جزء جدائی ناپذیری از طایفه‌است، اختیارات سرخاندان نیز از اختیارات سر دودمان ناشی می‌تود. سرخاندان (نمانای‌تی) علاوه بر جنبه پدری و ریش سفیدی، داور و قاصی گروه نیز هست. این حق که در متون اوستائی "نمانوبخته" *Nmano Baxta* نامیده می‌شود به سرخاندان حقوق مطلقه وسیعی می‌دهد. وی اختلافات اعضاء گروه را حل و فصل می‌کند، به تخلقات افراد خاندان از اصول ژنتی و قواعد و مراسم خاندانی رسیدگی نمود، می‌تواند احکام جزائی صادر کند، حتی متخلفین را بفروشد، مُتله کند یا بکشد. ولی با وجود این بنظر می‌رسد که دو عامل مهم اجتماعی، این اختیارات مطلقه سرخاندان را تا حد معینی محدود می‌ساخته‌است. یکی از این عوامل، مسئولیت مشترک همه اعضاء خاندان در جرائم و تخلقات یکی از اعضاء گروه و از جمله سرخاندان، یا بعبارت دیگر افکار عمومی اعضاء خاندان و طایفه‌ای است که خاندان جزء آن بشمار می‌رود و عامل دیگر اختیارات قضائی مقامات ژنتی ("ویسوبخته" و "زنتوبخته") است. ظاهرا "علاوه بر مسائل عمومی مربوط بطایفه و قبیله که در صلاحیت ویژه مقامات ژنتی بوده‌است، ارگانهای مزبور در برخی موارد عمده، امکان اظهار نظر درباره اجراء وظایف سرخاندانها را نیز داشته‌اند. درباره اینکه آیا شورائی از سرخاندانها برای مشورت و اتخاذ تصمیم در مورد مسائل عمومی "ویس" تشکیل می‌شده‌است یا نه، اطلاعی در دست نیست ولی نظر بوجود شوراهای مشابهی در جامعه‌های ژنتی دیگر اقوام هندواروپائی و با توجه باینکه اساس قدرت جامعه ژنتی را "کاره" یعنی جنگاوران کشاورز و دامدار تشکیل می‌داده‌اند منطقا "نمی‌توان وجود چنین مجالس مشاوره‌ای را لاقلا در آغاز جامعه اوستائی نفی نمود.

همبود خاندانی تقریبا" با همین سازمان اوستائی تا سده سوم بعد از میلاد باقی مانده‌بود بطوریکه اختیارات "مانپد" *Manpea* زمان اشکانی

تفاوتی با آن "نماناپای تی" هزار سال پیش نداشته‌است. زمینهای همبود با وجود انتقال پی‌درپی به نسلهای مختلف همچنان حالت مشاع و غیرقابل تقسیم خود را حفظ نموده بود. حتی خاندانهای اشرافی نیز تا زمان ساسانیان، اراضی وسیع متصرفی خود را بر پایه همین قاعده قدیمی اشاعه خاندانی نگاه داشته بودند.

بنا بر تصریح اوستا، تنها مرد متاهل است که می‌تواند سمت سر خاندانی داشته‌باشد، تنها مرد زن دار است که می‌تواند بدرجه ویس پای تی (ویسبد)، زنتوپای تی و دهیوپای تی نائل گردد زیرا مرد متاهل بالاتر از مرد غیر متاهل است" (۱۸۰).

همبود خاندانی ایرانیان آریائی علاوه بر پرستش خدایان طایفه‌ای و قبیله‌ای دارای کیش ویژه پرستش نیاکان خود بوده‌است. همچنانکه این رسم نزد هندیان و دیگر اقوام هندو اروپائی سوابق دیرینه دارد، هر خاندان ایرانی نیز بافتخار ارواح نیاکان خود جشن‌ها و مراسم معینی بر پا می‌داشت. ظاهراً "قربانی کردن اسب یا حیوانات دیگر بمناسبت این مراسم انجام می‌گرفته‌است. اگر چه درباره این رسم، قدیمترین جزء اوستا خاموش است ولی در پشت‌ها از این مراسم مفصلاً سخن می‌رود و بهرحال نظر باینکه چنین مراسمی تا زمان ساسانی و حتی پس از آن معمول بوده‌است می‌توان به درجه پایداری آن در میان مردم (یعنی اعضاء ساده آن اقوام) پی برد. ظاهراً در دورانهای قدیمتر این مراسم به اجداد طایفه و قبیله، تخصیص داشته‌است ولی بمرور که علائق طایفه‌ای و قبیله‌ای سست شده و رفته‌رفته همبودهای خاندانی، بصورت واحدهای اقتصادی جداگانه استقرار یافته‌اند، کیش پرستش نیاکان خاندان جای کیش عمومی اجداد طایفه‌ای را گرفته‌است. در "یشت‌ها" این کیش "فروشیونمانیه" (۱۸۱) خوانده شده‌است. بدیهی‌است در مرحله اول این مراسم به افتخار نیاکان مستقیم خاندان، یعنی پدران، مادران و همچنین خویشان نزدیک، برگزار می‌شود. بعدها در چهارچوب آئین مزدیسنا، آخرین روز ماه اسپندآرمذ (ماه جشن بافتخار ایزد بانوی زمین)، برای برگزاری این مراسم تعیین شده‌است ظاهراً در دوران اوستائی هر خاندان دارای پرستشگاه ویژه خود بوده، بنحویکه حتی در "وودات" (جزئی از اوستا که ظاهراً در آغاز دوران پارسی تنظیم شده‌است)

۱۸۰ - "وندیداد"، جزء چهارم فرگرد ۴۷

۱۸۱ - *Faravashyo Nimanva* یعنی روح جاوید خاندان، (یشت‌ها)

جزء هفدهم، فرگرد ۱۸۱

از سمتی تحت عنوان "نمانم آثر اوات" یعنی کاهن خاندانی سخن می‌رود. با وجود پیشرفت دین زرتشت و اقداماتی که از سوی ساهان هخامنشی برای وحدت دینی انجام یافت آثار کیش طایفه‌ای و خاندانی هنوز تا زمان ناء‌سیس شاهنشاهی ساسانی باقی بود. چنانکه تنسُر می‌نویسد هر یک از خاندانهای عمده، پرستشگاه ویژه خود را داشته ولی بفرمان اردشیر اول این پرستشگاهها ویران شد و بر پا داشتن مجدد آنها ممنوع گردید.

در جامعه‌ای که اوستا منعکس می‌سازد جایی برای وراثت و تقسیم نیست زیرا زمین و دارائی همبود، مشاع و غیرقابل افراز است. پس از وفات "نماناپای تیش" پسر او جانشین بلامنازع وی و اختیاردار مطلق زمین دارائی خاندان می‌گردد. در صورتیکه سرخاندان پسر نداشته باشد برادر او این سمت را دارا می‌شود و بهمین قیاس به نزدیکترین مرد طایفه‌ای منتقل می‌شود که خاندان جزء آن است یا میان خاندانهای دیگر خویشاوند تقسیم می‌شود. دودمان پدری، همواره اختیار همبود خاندانی را بدست می‌گیرد. در صورتیکه خاندانی فاقد وارث ذکور باشد قاعدتاً "دارائی آن به طایفه‌ای منتقل میشود که خاندان، جزء آنست. یکپارچگی دارائی همبود خاندانی و تقسیم ناپذیری آن یکی از رسوم قدیم هندواروپائی است که در نزد اغلب آنها و از جمله نزد اقوام "و دائی" هند، نزد یونانیان زمان همر، و رومیان دوران اولیه (ناء‌سیس شهر روم) سابقه دارد (۱۸۲) معذالک بنظر میرسد که برخی از اموال منقول متعلق به سرخاندان منوقی، از قبیل لباس و اشیاء و لوازم خانگی قابل تقسیم بشمار می‌رفته‌است.

با وجود این، همبود خاندانی اوستائی را نباید بمتابیه گروه منفرد و مستقلی انگاشت که در خود فرو رفته و رابطهای با خارج ندارد. صرف نظر از روابط مسلمی که میان خاندانهای متعلق به یک "ویس" وجود داشته‌است چون همبود خاندانی هنوز جزئی از "ویس" بشمار می‌رود و پیوندهای طایفه‌ای و قبیله‌ای باقی‌است، ضرورتاً "نقش اقتصادی و اجتماعی خود را در آن مجموع ایفا می‌کند. چنانکه از اسناد زمان هخامنشی بر می‌آید در آغاز تشکیل دولت سرتاسری هخامنشی هنوز آثار چنین وابستگی همبودهای خاندانی به نظام قبیله‌ای از بین نرفته بوده و در دورانهای بعد نیز با وجود تغییراتی که در مورد طایفه و قبیله پیش آمده‌است بسیاری از بقایای ژنت ابتدائی در درون سازمان آن باقی مانده‌است.

۱۸۲ - "علی‌اکبر مظاهری": "خانواده ایرانی در ازمنه پیش از اسلام" (ص ۲۵۷) (بفرانسه)

از آنچه ذکر شد تفاوت‌هایی که میان "همبود" خاندانی ایلامی و "دمانای" ایرانیان آریائی وجود دارد روشن می‌گردد. در حالیکه همبود خاندانی شوش (و احتمالاً "همبودهای خاندانی شهرهای دیگر ایلام) بصورت واحدهای اقتصادی مستقل، پیوندهای ارگانیک قدیمی خود را با طایفه و قبیله، گسیخته‌اند، همبودهای خاندانی اوستائی و هخامنشی هنوز جزئی از نظام قبیله‌ای هستند و با آن پیوند مسلم ارگانیک دارند. در درون همبود خاندانی ایلامی، سرخاندان حقوق اقتصادی بیشتری داراست، حق انتقال دارائی همبود، اعم از منقول و غیرمنقول برای وی مسلم گردیده و حق وراثت و تقسیم دارائی همبود خاندانی میان فرزندان متوفی و دیگر اعضاء همبود تناخته شده‌است. اگر چه زن ایلامی از شوهر، ارث نمی‌برد ولی هنوز مقام بسیار مهمی در همبود خاندانی دارد و حتی اشغال مقام سرخاندانی برای وی خالی از اشکال است. دختران یا سهم مساوی در تقسیم ترکه شرکت دارند و در خانه شوهر بیزاخیر استفاده آزاد از دارائی شخصی خویش برخوردارند، در صورتیکه چنین حقوقی در همبود خاندانی ایرانیان آریائی برای زنان شناخته نشده‌است.

بنظر میرسد که علت این تفاوتها را باید در شرایط تاریخی مختلف تشکیل همبودهای ایلامی و اوستائی جستجو نمود. ایلامی‌ها تقریباً "در نیمه" دوم هزاره، چهارم در شرایط اقتصادی و سیاسی مساعدتری قرار داشته‌اند و بهمین جهت از همین دوران، وارد مرحله اقتصاد شهری و سازمان دولتی گردیدند در صورتیکه جامعه اوستائی هنوز در نیمه اول هزاره یکم پیش از میلاد این روند تحولی را نییافته بود. بنابراین پیوندهای طایفه‌ای و قبیله‌ای، بهنگام ورود آریائیها به ایران هنوز با کمال استحکام پا بر جا بوده است و مهاجرت سرزمین ایران نیز، بعلی که بعداً " مطرح خواهد شد این پیوندها را بقویت نموده‌است. از سوی دیگر زندگی نیمه‌اسکان یافته این قبایل پیش از ورود به خاک ایران موجب شده‌است که رژیم پدرسالاری خیلی زود استقرار یابد و طی قرون متمادی، سنتها و رسوم دموکراتیک ژنت مادرسالاری بکنار زده شود. در صورتیکه زندگی اسکان یافته قبایل ایلامی، نحول آرامتری را از ژنت مادرسالاری به ژنت پدرسالاری امکان پذیر ساخته و لذا آثار آن، در روند نحولی بعدی جامعه، بیشتر بجای مانده است.

بهر حال تردیدی نیست که جامعه ایلامی هزاره دوم لااقل جامعه شهری آن منظره مراتب پیشرفته‌تری را نسبت بجامعه اوستائی که بطور عمده، جامعه‌ای روستائی است نشان می‌دهد.

فصل دوم

تبدیل "ویس دودمانی" به "همبود کشاورزی یا دهکده‌ای" و تحول مالکیت ویسی

در بخش اول این نوشته، آنجا که از "روند نکاملی همبودی بدوی" سخن رفته‌است این نکته را بطور گذرا متذکر شده‌ایم که "با توسعه کشاورزی و گسترش دهزیستی، نوع جدیدی از همبودی، بصورت همبودی زراعتی بوجود می‌آید" که ما "ویس" خوانده‌ایم.

چنانکه ضمن همان مبحث گفته‌شد، خصلت اساسی این "ویس زراعتی ابتدائی" عبارت از جنبه همخوانی اعضاء آن با یکدیگر، بصورت واحد طایفه‌ای مشخص بوده و لذا مالکیت ارضی، خصلت اشتراکی و قبیله‌ای داشته و تولید نیز بر پایه همکاری جمعی همه اعضاء ویس و توزیع مشترک، در میان آنها استوار بوده‌است در فصل پیشین بشهادت مدارک و شواهد تاریخی دیدیم که لااقل در برخی نقاط، از پایان هزاره چهارم به بعد این وضع دچار تغییراتی شده، "ویس دودمانی" به خاندانهای مختلفی تقسیم گشته و مالکیت و تولید مشترک شکل دیگری یافته‌است.

اگر چه تقسیم "ویس" به خاندانها در آغاز، به مالکیت مشترک ویسی و خصلت دودمانی آن لطمه مستقیمی نمی‌زند ولی چون نطفه‌های تجزیه در آن خفته‌است ناگزیر در روند تحولی خود، پایه یکپارچگی و برابری میان اعضاء همبود را متزلزل می‌سازد. زمین بدواً میان خاندانها بصورت نوبتی تقسیم میگردد و تا حدودی برابری را میان خاندانهای عضو همبود نگاه میدارد ولی رفته‌رفته بخشهای کمابیش مهمی از زمین، از جمله خانه و زمین بیرامون آن، به مالکیت ویژه خاندانها در می‌آید و سپس تصرف و استفاده موقت زمینهای زراعتی (بصورت تقسیم نوبتی)، جای را به مالکیت ثابت

همبودهای خاندانی می‌سپارد و این خود موجبات نابرابری، میان خاندانها را فراهم می‌کند. جنگها و مهاجرت اقوام (چه بصورت قهری و چه به شکل مسالمت‌آمیز) نه تنها به این نابرابریها می‌افزاید بلکه بنیاد خویشاوندی ویس را نیز متزلزل می‌سازد. با استقرار گروه‌ها یا اقوام خارجی، سیمای ویس دستخوش تعبیری بنیادی می‌شود دیگر همه اعضا ویس از یک دودمان، از یک طایفه یا قبیله نیستند و بنابراین سازمان ویس دودمانی که بر پایه همخونی جماعت طایفه‌ای قرار داشت ناگزیر می‌بایست بر مبنای دیگری استوار گردد تا بتواند وحدت درونی ویس را حفظ نماید. تنها اصلی که در این شرایط جدید می‌تواند منافع مشترک افراد نامتجانس ویس را بهم پیوند دهد سکونت و زندگی مشترک در دهکده است. بنابراین اصل همزیستی در دهکده محل سکونت لزوماً جای پیوندهای همخونی را میگیرد، و بدینسان شکل همبودی دهکده‌ای یا روستائی و یا همبودی کشاورزی، بخود میگیرد. بنابراین نشانه عضویت در همبود، دیگر عبارت از تعلق به طایفه مشخص نیست. سکونت در دهکده بخودی خود پایه شرکت در همبودی دهکده‌ای قرار میگیرد. ولی عوامل متعددی که معلول ویژگیهای سطح تکامل نیروهای مولد است (بخصوص مسئله آب و آب‌رسانی در کشور کم آبی مانند ایران) موجب آن میشود که علی‌رغم تفاوتی که در دارائی افراد جامعه، در نتیجه تقسیمات خاندانی بوجود می‌آید وحدت اقتصادی همبود روستائی حفظ شود. زمینهای قابل کشت، ادوارا (میان خاندانهای عضو همبود) تقسیم می‌شود به نحوی که هر یک از آنها جداگانه روی زمین واگذار شده کار می‌کنند و از حاصل آن به حساب خویش بهره‌مند می‌گردند. زمین مورد کشت، جنگل‌ها، چراگاهها، صحراها و کوهپایه‌های پیرامون دهکده در مالکیت جمعی همبود باقی می‌ماند، ولی دیگر زمینها (یعنی خانه، حیاط و باغ و یا قطعه زمین کوچک پیرامون آنها) در ترکیب مالکیت خصوصی خاندان، وارد می‌شود. مورد اخیر نیز ظاهراً روند تحولی ویژه خود را داشته‌است یعنی بدواً خانه‌ها، ادوارا و به نوبه مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند، و بدینسان "حق انتفاع خصوصی، با مالکیت مشترک در آمیختگی پیدا می‌کند" (۱۸۳) و بعدها بصورت زمین مورد تصرف خاندان معینی تثبیت می‌گردد. اراضی قابل کشت، جنگل‌ها و چراگاهها و غیره، ملک مشترک و غیرقابل انتقال همبود باقی می‌ماند.

بدینسان با پیدایش همبود دهکده‌ای، در "مالکیت ویس دودمانی" دوگانگی بوجود می‌آید: از سوئی مالکیت مشترک همبود، بر همه اراضی

دهکده (که قبلاً " وجود داشت) باقی است و از سوی دیگر مالکیت خصوصی خاندانی (بر خانه و باغ و محصولات ناشی از کشت و کار، و دامداری) بوجود آمده است . این دوگانگی ، خصلت نمای همبودی دهکده‌های است و در آغاز ، با رهایی از قیود خویشاوندی طایفه‌ای ، نیرومندی ویژه‌ای کسب می‌کند و موجب پیشرفت کشاورزی و دامداری ، و رونق و شکوفندگی همبود دهکده‌های میشود ولی بدیهی است که این دوگانگی خود زمینه تجزیه و ویرانی همبودی را در بردارد (۱۸۴) تحول بعدی همبودی دهکده‌های ، کار را به تجزیه مالکیت وبسی و تقسیم همه زمین‌های دهکده میان خانوادهمهای جداگانه و مالکیت خصوصی می‌کشاند . ولی چنین دگرگونی ، مستلزم پیشرفت وسائل کار ، امکانات جدید آبیاری و بازدهی کار با تعداد کمتری از افراد است ، تحولی که در شرایط اقلیمی کشورهای نظیر ایران به ویژه با سطح نازل تکامل نیروهای مولد در دورانه‌های مورد تحقیق ما ، و همچنین در نتیجه برخورد با منافع مالی دولتهای فراگیر و مستبد شرقی ، با دشواری و کندی بسیار انجام میگیرد (۱۸۵) .

پیدایش همبودی دهکده‌های ، قشریندی اجتماعی در درون گروه طایفه‌ای را تشدید می‌کند و تضادهای را در داخل طایفه بوجود می‌آورد . بدینسان مناسبات خویشاوندی طایفه‌ای ، معنا و نیروی خود را از دست میدهند و رفته‌رفته مبدل به مناسبات سرزمینی و همنشینی یا همسایگی میگرددند .

از سوی دیگر نظر به اینکه تمرکز طایفه‌ای و وحدت سکای وبسی بهم می‌ریزد بر خلاف پیش این آزادی و امکان بوجود می‌آید که گروه‌هایی از خویشاوندان از طایفه جدا شده در جای دیگری مسکن گزینند یا به طایفه دیگری به پیوندند آنگاه نوعی از همبود بوجود می‌آید که اعضاء آن مرکب از

۱۸۸۱ ، پیش‌نویس سوم : به نقل از کتاب پیش‌گفته " درباره جوامع پیش از سرمایه‌داری " (ص ۳۳۷)

۱۸۴ - " کارل مارکس " : " نامه به ورا از اسولینچ " پیش‌نویس سوم ، همان کتاب (ص ۳۳۸)

۱۸۵ - " همه " همبودی‌های بدوی " از روی یگالگو تراشیده نشده‌اند مجموعه آنها بعکس ، یک سلسله از گروه‌بندی‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهند که از لحاظ شکل و طول عمر خود متفاوت هستند و منزلگاههای مختلفه تکامل را نشان می‌دهند " - " کارل مارکس " همان نامه همان کتاب (ص ۳۳۶)

گروههای طایفه‌ای مختلف هستند (اعم از اینکه یا هم خویشی داشته باشند یا نداشته باشند). ولی وجود مالکیت مشرک ویسی و ضرورت سکونت در نقطه‌ای که برای زیست مساعد تشخیص داده شده است آنها را بصورت همسایگان الزامی در آورده است. معمولاً "گروههایی از خاندانهای خویشاوند که صاحب زمینهای همسایه یکدیگر هستند محله‌های خاصی از دهکده را به سکونت خود تخصیص می‌دهند و بدینسان ساکن دهکده از لحاظ خویشاوندی و قومی تقسیم می‌گردد. از آغاز، اختلاف قومی و خویشاوندی بود که "ویس دودمانی" را به تجزیه‌گشایانده بود، اکنون پیوندهای قومی و خویشاوندی است که دهکده را به محله‌های جداگانه تجزیه میکند. این نوع سکونت ناحیه‌ای و محله‌ای برپایه خویشی هنوز در اغلب دهکده‌های ایران دیده می‌شود (۱۸۶) و (۱۸۷) .

"ولی آنچه بمثابة سرچشمه مالکیت خصوصی عمده است" کار است (مقصود: کار قطعه‌ای کشاورزی است). کار قطعه‌ای، بوجب انباشت اموال منقول می‌شود از قبیل دام‌ها و پول و گاه حتی برده و سرف.

این مالکیت منقول که برای همبود قابل کنترل نیست و موضوع مبادلات انفرادی است که در آن گریزی و تصادف زمینه مساعدی دارند، بیش از پیش با تمام وزن خود روی تمام اقتصاد روستائی فشار وارد می‌کند. اینست آن تجزیه‌گر برابری اقتصادی و اجتماعی ابتدائی" (۱۸۸) .

همبود دهکده‌ای که هزاران سال در کشورهای شرق باستان، یابدار مانده است (چین، هندوستان، بابل، مصر، ایران و غیره) در تمام این دورانیهای دراز، پایه اساسی ساختار اقتصادی - اجتماعی این کشورها بوده است. همبود دهکده‌ای یکی از عوامل مؤثر در حفر کانالها و ایجاد شبکه‌های وسیع آبیاری و همچنین در پیشرفت اوضاع اقتصادی شرق باستان بوده است. " همبود کشاورزی نخستین گروه اجتماعی مردم آزادی است که در قیود و ایسگی خونی، چلانده نشده‌اند" (۱۸۹) .

۱۸۶ - "خسروخسروی" : "جامعه‌شناسی روستای ایرانی"، تهران، چاپ

دوم شهریور سال (۲۵۳۵) - ۱۳۵۴ (ص ۴۰)

۱۸۷ - " در اکثر دهاتی که مونوگرافی از آنها در دست است جمعیت به طایفه‌ها تقسیم شده و معمولاً هر طایفه در محله‌ای زندگی میکند و گاهی طایفه‌ها بنام محله‌هایی که در ده دارند نامیده می‌شوند یا نام خود را به محله داده‌اند "دکتر جمشید بی‌نام" ساختهای خانواده و خویشاوندی در ایران" (ص ۶۳) .

بنا بر آنچه ذکر شد روشن است که همبود دهکده‌های (سرزمینی کشاورزی یا همسایگی) خود بنفسه ساختار جدید اقتصادی - اجتماعی نیست بلکه فقط عبارت از مرحله گذار از نخستین ساختار جامعه بدوی است (که بر پایه همخونی و مالکیت اشتراکی قرار دارد) به ساختار بعدی اجتماعی، یعنی به جامعه طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی. ولی این به آن معنا نیست که گویا وجود این مرحله گذار، خود نافی جامعه طبقاتی باشد. بعکس بشهادت تاریخ همه کشورهای شرق باستان، از جمله ایران، مسلم است که جامعه طبقاتی و دولت، درست در همین مرحله گذار و بر پایه همبودی‌های دهکده‌های تشکیل یافته است.

این واقعیت می‌رساند که گذار جامعه بدوی به جامعه طبقاتی حتماً مستلزم استقرار کامل مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و انحلال همبودهای دهکده‌های نیست. چنانکه در بخش سوم خواهیم دید فشریندی و پیدایش طبقات اجتماعی، بعدی که تشکیل دولت را ضرور سازد کاملاً می‌تواند با بودن همبودهای دهکده‌های و مالکیت ویسی سازگار باشد (۱۹۰).

در باره تحول اشکال مالکیت بدوی در سرزمین ایران ناگزیر باز جامعه ایلامی (بویژه شهر شوش) پایه بررسی‌های ما را تشکیل میدهد زیرا اولاً در مورد سایر مناطق ایران اسناد کافی در دست نیست و ثانیاً جامعه ایلامی پیشرفته‌ترین وضع اجتماعی هزاره‌های سوم تا یکم پیش از میلاد را در

۱۸۸ - "گارل مارکس"، همان کتاب - همان نامه (ص ۳۳۸)

۱۸۹ - "گارل مارکس"، همان کتاب (ص ۳۳۷)

۱۹۰ - "همبود کشاورزی (گذر از حالت میانه و گذار) آن مقصود است، (بمثابه جدیدترین) و آخرین منزلگاه ساختار بدوی جامعه می‌باشد (که بنیادترین ساختار آن)، در عین حال منزلگاه گذار به ساختار ثانوی، و بنا بر این گذار جامعه مبتنی بر مالکیت اشتراکی به جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی است. البته ساختار ثانوی، شامل ریشه‌های از جوامع می‌گردد که بر پایه بردگی و سرواژ قرار گرفته‌اند. ولی آیا این به آن معنی است که گویا سرنوشت تاریخی "همبودی کشاورزی"، مقدر است باید به این نتیجه منتهی گردد؟ بهیچوجه. دو گانگی ذاتی آن گزینگاهی را می‌پذیرد: یا عنصر تملیکی آن بر عنصر اشتراکیش غلبه می‌کند یا برتری از آن عنصر اخیر می‌شود. همه چیز به محیط تاریخی‌ای که همبود کشاورزی در آن واقع است بستگی دارد":

"گارل مارکس"، همان نامه - همان کتاب، (ص ۳۳۸)

سرزمین ایران نشان می‌دهد و لذا بر پایه آن می‌توان به حداکثر تغییراتی که در مالکیت مشترک همبودی بدوی: (ویس طایفهای) در این اعصار، بوقوع پیوسته است پی برد.

تردیدی نیست که در زمان تحریر اسناد ایلامی (هزاره دوم پیش از میلاد)، مردم قسمت اعظم مناطق ایران و از جمله ساکنین نواحی کوهستانی جزو قلمرو ایلام، هنوز در چهارچوب ویس دودمانی و نظام طایفهای و قبیلهای زندگی می‌کرده‌اند و لذا با احتمال قریب به یقین می‌توان گفت که هنوز مرحله تجزیه مالکیت مشترک همبودی طایفهای به همبودی خاندانی و تبدیل ویس دودمانی به "همبود کشاورزی" یا سرزمینی را کاملاً انجام نرسانده بودند. در اسناد خصوصی هزاره دوم هر جا که معاملهای در مورد اموال غیر منقول مطرح است معمولاً محل و مکان ملک و محلای که مال غیرمنقول در آن قرار گرفته ذکر می‌شود. این امر نشان دهنده آنست که در زمان تحریر اسناد مزبور (و احتمالاً خیلی پیش از آن تاریخ) مالکیت زمینهای منطقه شوش بر پایه تقسیمات قطعهای قرار داشته است.

چنانکه سابقاً دیدیم همین اسناد، حکایت از آن می‌کنند که قبل از تشکیل شهر، زمینهای کشاورزی منطقه شوش بنوبه (بر حسب پشک یا قرعه) میان خاندانها تقسیم می‌شده ولی در تاریخ تحریر اسناد، بصورت ثابت در اختیار خاندانها قرار داشته و خصلت تقسیم ناحیه‌ای یافته است. این دو نتیجه‌گیری از اسناد کتبی، نمایانگر روند تحولی است که در همبودی کشاورزی گذشته رخ داده است و موجب تجزیه زندگی مشترک طایفهای و گسیختگی علائق همخونی و یکپارچگی درون همبودی پیشین گردیده است.

بنابراین می‌توان گفت که "آلوی شوش در ازمنه بسیار قدیمتر و احتمالاً پیش از پیدایش زندگی شهری، مراحل اولیه گذار به همبودی سرزمینی (یادگدهای و روستائی) را طی کرده است. ظاهراً این روند در برخی از ألوهای ایلامی و از جمله در آنهایی که رفته‌رفته بزندگی شهری گزائیده‌اند نیز در شرف انجام بوده است. معذالک به یقین می‌توان گفت که این پدیده در همه نقاط ایلام آن زمان، هنوز جنبه عمومی نداشته و بویژه در نواحی کوهستانی، این روند بکندی پیشرفت می‌کرده است. همین امر که در یکی از اسناد منظوم سومری در مدح شهر "اور" گفته شده است که "حتی اگر یک بومی "ماره‌اشی" *Marhasai* یعنی ساکن مناطق کوهستانی ایلام، شهر "اور" را به‌بینه متمدن می‌شود (۱۹۱) خود دلالت بر واپس ماندگی این مناطق ایلام در آن زمان دارد.

چنانکه سابقاً " متذکر شده‌ایم هنوز در آن هنگام، در خود شهر شوش، بسیاری از ویژگیهای همبودی پیشین دودمانی و مالکیت مشترک زمین، در شکل همبودی خاندانی باقی مانده بود و لذا در عین اینکه همبودی شوش در مجموع خود جنبه طایفه‌ای ساختار پیشین را از دست داده و مناسبات هم‌نشینی و سرزمینی، جای مناسبات قدیمی را گرفته بود، معذالک هنوز جامعه شوش دارای مختصات کامل همبودی سرزمینی، یعنی مالکیت خصوصی بر زمین و وسائل تولید، خصلت انفرادی کار و عدم تساوی در توزیع محصولات نبوده‌است، یا بدیگر سخن: جامعه شوش هزاره دوم، از طریق عوامل تجزیه همبودی خاندانی، مرحله گذار از مناسبات مبتنی بر مالکیت مشترک به مالکیت خصوصی را می‌پیموده است. این واقعیت نشانه آنست که پیدایش طبقات و تشکیل شهر - دولت شوش در زمانی انجام یافته‌است که مناسبات طایفه‌ای هنوز بر جامعه منطقه شوش حکومت داشته و بدین جهت بسیاری از نهادهای همبودی دودمانی گذشته، به جامعه طبقاتی شوش منتقل شده‌است. با توجه به اینکه همبودی خاندانی شوش، چنانکه قبلاً به تفصیل گفته‌ایم از یک همبود طایفه‌ای مادرتباری، منتزع و جدا شده‌است بقاء آن در آغاز هزاره دوم در کنار آثار دیگر نظام مادرتباری، بروشنی می‌رساند که طبقات اجتماعی و شهر - دولت شوش در هزاره چهارم پیش از میلاد مستقیماً از منشاء یک نظام ژنتی مادرتباری برخاسته‌اند.

نظر باینکه شوش هزاره دوم نمونه‌ای از پیشرفته‌ترین تحولات اجتماعی ایلام را بدست می‌دهد، منطقاً نمی‌توان برای همبودیهای کشاورزی نقاط دیگر ایلام، دگرگونیهای عمیق‌تری جستجو نمود. بنابراین بنظر می‌رسد که همبودیهای کشاورزی بیرامون شهر شوش و دیگر شهرهای ایلام، حداکثر در مرحله‌ای مشابه ناحیه شوش یعنی بر اساس مالکیت مشترک خاندانی بر زمین، تولید جمعی خاندانی، تقسیمات ثابت ارضی، و همزیستی دهکده‌ای بر پایه منافع مشترک همبود روستائی قرار داشته‌اند.

از سندی که تحت (شماره ۱۸۱) ثبت شده و بموجب آن گروهی مرکب از هفت نفر به نمایندگی از جانب یک همبود کشاورزی نزدیک شوش بنام "برادران مادات یا برادری مادات" مقداری جو وام گرفته‌اند، چنین بر می‌آید که در حوالی شهر شوش و یا در خود شهر، هنوز همبودهای کشاورزی خصلت اشتراکی خود را از دست نداده‌اند. در این سند از جمله گفته شده

استکه: در "ماه‌شباط افرادی از همبود برادری مادات، از ناحیه مسکونی جماعت، طبق حقوق پسران شوش و حسب فرمان (شاه) گرفته‌اند (مقداری جو). آنها باید بهنگام حاصل برداری (۱۲ گور) جو را فقط بصورت وام (یعنی بدون بهره) پس بدهند" (۱۹۲). چنانکه دیده می‌شود معامله بنام همبود کشاورزی در مجموع خود انجام گرفته و بهمین جهت بر خلاف معمول اسناد معاملاتی، نام مشخص وام-گیرندگان، تصریح نشده و فقط "مردمی از همبود برادری مادات" قید شده‌است. از سوی دیگر سند مزبور بیانگر آنست که اصطلاح "اخو" یا "اخوتو" (اخوت) به این قبیل همبودیها و سازمان آنها اطلاق می‌شده‌است (۱۹۳). استعمال کلمه "اخو" برای همبودی "مادات" می‌تواند بر آن دلالت داشته باشد که همبودی کشاورزی مزبور، خارج از پیوندهای طبیعی طایفهای و همخونی، تشکیل یافته بوده‌است زیرا چنانکه دیدیم در ایلام نهاد برادرخواندگی تنها بمنظور ایجاد همبودی خاندانی مصنوعی بوجود آمده‌بود و لذا در صورتیکه همبود کشاورزی "مادات" خصلت همخونی داشت منطقیاً تصریح کلمه "برادری" برای آن زائد بود. از اینجا ممکن است نتیجه گرفت که همبود کشاورزی مزبور در آغاز برپایه همخونی قرار داشته ولی بعداً "بعلل نامعلومی" تحول درونی همبود، مهاجرت اقوام دیگر، اشغال دهکده بوسیله اقوام خارجی، اسکان اسرای جنگی و غیره) ترکیب آن تعبیر یافته و ناگزیر برای حفظ اصل مالکیت و تولید مشترک ویسی، از نهاد برادری مصنوعی استمداد شده‌است. بدیگر سخن این شکل همبودی ممکن است یا طبیعتاً، یا از راه اختلاط مسالمت‌آمیز با اقوام مهاجر بوجود آمده‌باشد و یا قهراً از جانب اقوام مهاجم به ساکنین دهکده تحمیل شده‌باشد (۱۹۴).

۱۹۲ - بنا به ترجمه "یوب. یوسفاف" "ایلام" - از تاریخ اجتماعی و اقتصادی مسکو ۱۹۶۸ (ص ۹۸)

۱۹۳ - (شاید احتمالاً "بتوان" - اصطلاح - "آخو" *Akhvu* را در مفهوم وسیع بمعنای سازمان همبود تلقی نمود) "یوسفاف"، همان کتاب (ص ۹۸)

۱۹۴ - شکل همبودی‌ای که از جانب "غالبین استقرار یافته"، پذیرفته میشود باید با مرحله تکامل نیروهای تولیدی که غالبین با آن مواجه می‌شوند تطبیق نماید و اگر از آغاز، چنین نباشد شکل همبودی باید به تبعیت از نیروهای مولد تحول یابد. از اینجا امری که گمان می‌رود همه جا پس از زمان مهاجمات بزرگ دیده شده‌است، روشن می‌گردد. در واقع

سند دیگری مربوط به آغاز هزاره یکم پیش از میلاد (کتیبه شوترورو) *Shutrumu* حاکی از آنست که همیود شوش (آلو)، مقداری زمین به پرستشگاه هدیه کرده است. از اینجا می‌توان چنین نتیجه گرفت که حتی در شوش هنوز در آغاز هزاره یکم، مالکیت همبودهای خاندانی، بر تمام زمینهای آن ناحیه، کاملاً استغفار نیافته بود زیرا در غیر اینصورت ممکن نبود که سازمان همبودی شوش بتواند مقداری از زمینهای متعلق به خاندانها را به پرستشگاه منتقل سازد. در عین حال از این سند می‌توان چنین استنباط نمود که مالکیت عالیّه همیود شوش بر زمینها، هنوز در آنزمان باقی بوده است.

درباره همبودیهای کشاورزی سایر نقاط ایلام و اشکال مختلفی که ممکن است در نتیجه تأثیر عوامل متعدد داخلی و خارجی بخود گرفته باشند اطلاعات مشخصی در دست نیست و لذا جز آنچه فوقاً بطور کلی گفته شده نظر دیگری نمی‌توان ابراز نمود. ولی از آثاری که کاوشهای شوش بدست داده‌اند و نیز از مقایسه با وضع اجتماعی بین‌النهرین در آن زمانه می‌توان تا حدودی بروند تدریجی تبدیل همبودیهای کشاورزی در شوش و دیگر نقاط ایلام پی برد.

از آثاری که از کاوشهای شوش بدست آمده می‌توان چنین استنباط نمود که در اواخر (لایه شوش B، بنا به تقسیم بندی کاوشگران فرانسوی) یعنی تقریباً در نیمه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد (مقارن با لایه سوم سیلک و قشر اول تپه حصار) تجزیه مناسبات جماعت ابتدائی در این منطقه آغاز شده است. این تحول را میتوان بر اساس آثار لایه‌های (C، B، D) تا آغاز پیدایش طبقات در جامعه شوش تعقیب نمود.

بطور خلاصه می‌توان گفت که در همبودی کشاورزی، یا آنکه خصلت طایفه‌ای مالکیت رفته رفته جای خود را به اشتراک در مالکیت زمین برپایه سکونت در ده - صرف نظر از خویشاوندی همه ساکنین آن با یکدیگر - داده است، معذالک خصلت اساسی مالکیت ویسی یعنی تعلق زمینهای دهکده

نوگر، ارباب می‌شد و غالبین سرعت زبان، فرهنگ و رسوم کشور مغلوب را می‌پذیرفتند.

"مارگس و انگلس": "ایدئولوژی آلمانی" (به نقل از ترجمه فرانسوی آن در کتاب پیش گفته درباره جوامع پیش از سرمایه‌داری، ص ۱۵۹) پژوهندگان ناآشنا به زبانهای خارجه میتوانند مراجعه کنند به ترجمه فارسی کتاب "ایدئولوژی آلمانی" ۱۹۲۶ - نشریه کارگر صفحه ۸۸.

به همبود همچنان یا بر جا مانده است. با این وجود در اکثر همبودیهای دهکده‌های ایلامی (آلوه‌ها) هنوز بسیاری از آثار و بیس دودمانی حفظ شده است: (از جمله ضرورت توسل به نهاد خویشاوندی مصنوعی - برادر خواندگی - برای پذیرش افراد یا خاندان‌های غیر خویشاوند در درون همبود روستائی) .

زمینهای زراعتی، بصورت ملک غیرقابل انتقال ویس باقی مانده ولی ادواراً میان کشاورزان ساکن دهکده تقسیم می‌شود بنحویکه هر خاندان کشاورز از زمینی که موقتاً با او واگذار شده جداگانه بهره‌برداری می‌کند و حاصل آنرا بطور خصوصی مصرف می‌نماید. خانه و باغچه و حیاطی که پیوسته آنست به خاندان کشاورز تعلق دارد، اگر چه گاه این مالکیت نیز در چهارچوب مالکیت عمومی همبود روستائی اعمال می‌شود.

درباره مالکیت همبود خاندانی شهری بر "زمین مزروعی"، "خانه"، "باغ" و دیگر مملکات آن، سابقاً به تفصیل سخن گفته‌ایم. در فصل مربوط به همبودی خاندانی، بر پایه اسناد کتبی نموده‌شد که در این نوع مالکیت، خصلت دودمانی آن (هر چند بصورت محدودتر) و نیز جنبه اشتراکی مالکیت، بمثابه میراثی از همبودی کهن، محفوظ مانده بود. در عین حال دیدیم که در همبودی خاندانی، نطفه‌هایی از مالکیت خصوصی بر زمین (اگر چه در چهارچوب حقوق عمومی همبود شهری) بصورت حق انتقال به ورثه یا حتی اشخاص خارج از همبود خاندانی (به شکل هبه، فروش، رهن، اجاره و غیره) بوجود آمده بود. ولی چون مالکیت زمین در منشاء و اساس خود بر پایه تقسیم میان خاندانهای همبود روستائی نقاطی قرار داشت که بعداً بصورت همبود شهری در آمده بودند، خصلت دودمانی مالکیت، علی‌رغم تحولاتی که در اثر شرایط شهرنشینی بوجود آمده بود، چنان دیرپائی داشت که ناگزیر لازم بود برای شرکت در مالکیت ارضی، بشیوه مصنوعی خویشاوندی متوسل گردید. چنانکه سابقاً متذکر گردیدیم وجود نهاد برادرخواندگی و نیز برخی اسناد مربوط به انتقال زمین که اصل مالکیت می‌بایستی مورد تأیید همه شهروندان (پسران شوش) قرار می‌گرفت و همچنین وضع خاص املاک مزروعی یا چراگاههای خارج محدوده شهر (شرو) و غیره، ما را بدان نتیجه‌گیری دلالت نمود که در هزاره‌های دوم و یکم پیش از میلاد هنوز مالکیت خاندانی بر زمین، بطور مطلق تحکیم نیافته بود و بنابراین نقل و انتقال زمین، فقط در حدود مالکیت همبود شهری و حتی شهروندی خاندانها و قواعد سنتی آن (که خود از مالکیت مشترک ویسی ناشی گشته و به شهر انتقال یافته)، مجاز شمرده می‌شده است.

همه این واقعیات نمایانگر درجه معینی، از حالت گذار جامعه شوش بسوی مالکیت خصوصی است، بهمین سبب مالکیت خاندانی، دارای خصلت دوگانهای است: از سویی تجزیه مالکیت اشتراکی و جمعی ویس طایفهای به مالکیت خاندانی (بویژه در شکل شهری آن)، زمینهای مساعدی برای گذار به مالکیت خصوصی و رهایی فرد از قید وابستگیهای طایفهای و قبیلهای را فراهم آورده است و از سوی دیگر بقاء آثار نیرومندی از مالکیت اشتراکی و دودمانی پیشین، از پیشرفت قطعی این گرایش، جلوگیری کرده با موجب کندی سرعت آن می شود. نتیجه نبرد، میان این دو جهت تضاد (که خود معلول پیدایش مناسبات طبقاتی، در درون جامعه دودمانی است) و برتری یافتن یکی از این دو طرف تضاد، بر دیگری است که خصلت قطعی ساختار بعدی جامعه را تعیین می کند. در صورتیکه این نبرد به نتیجه قطعی نرسد، یعنی عامل خصوصی بر عامل اشتراکی، غلبه نکند، آنگاه بنا بر وضع تاریخی معین جامعه ای که در درون آن، طبقات، بوجود آمده است عوامل منحصی این حالت گذار را بصورت نهادهای ویژه ای تثبیت می کنند و خود از راه تاءثر متقابل موجب می شوند که حالت گذار مزبور برای مدت کمابیش درازی یا برجا بماند، یا بدیگر سخن، عوامل مزبور، خود، بصورت مانع بزرگی در راه پیشرفت، بسوی مالکیت خصوصی در می آیند و لذا ساختار اقتصادی - اجتماعی مشخصی از آن نتیجه می شود که پایه اصلی آنرا مالکیت عمومی بر زمین (مالکیت دولتی) و تولید همبودی تشکیل می دهد.

اسناد ایلامی از وجود دو نوع مالکیت دیگر در کنار مالکیت همبودی روستائی و مالکیت خاندانی حکایت می کنند که یکی مالکیت دیوانی یا مالکیت اختصاصی شاهان بر اراضی معین است و دیگری مالکیت اختصاصی پرستشگاههاست. اگر چه از مدارکی که در دست است نمی توان وسعت و اهمیت اراضی اختصاصی (شاهی و پرستشگاهی) را معین نمود و حتی، امکان تشخیص نسبت، میان دو نوع مالکیت ممتاز و مالکیت عام همبودی وجود ندارد ولی از مدارک و شواهدی که در دست است و همچنین از مقایسه با نهادهای مشابه در کشورهای مجاور ایلام میتوان باین نتیجه رسید که قسمت مهمی از بهترین زمینهای کشاورزی باین دو دستگاه سیاسی - اقتصادی، نعلق داشته است.

فصل دوم - بند اول مالکیت سلطنتی (در ایلام)

اصطلاحی که در اسناد برای املاک سلطنتی بکار می‌رود عبارت از
اغل اکالیم " *Agal-e-Kalim* یعنی زمینهای دربار است ،
زمینهای را که تحت این عنوان قرار داشته می‌توان برپایه اسناد به سه
نوع تقسیم نمود :

۱ - زمینهای ویژه دستگاه سلطنتی ۲ - زمینهای اعطائی در مقابل خدمت
(تیول) ۳ - زمینهای واگذار شده در برابر پرداخت بقدی یا جنسی . ویژگی
مشترک به نوع املاک مزبور در بقاء دائمی حق مالکیت شاه و غیرقابل انتقال
بودن این مالکیت بدیگری است . چنانکه اسناد ایلامی نشان می‌دهند
زمینهای واگذار شده (اعم از آنکه واگذاری در ازاء خدمت باشد یا در مقابل
پرداخت) همواره در مالکیت دربار، باقی می‌ماند و برای شاه، پیوسته این حق
محفوظ است که املاک واگذاری را پس بگیرد یا حفظ کند . بدینسان در واقع
فقط حق تصرف و انتفاع یا بهره‌برداری مستقیم از املاک مزبور است که
انتقال می‌یابد نه مالکیت زمین . بهمین سبب با اینکه املاک اعطائی از راه
ارث یا معامله ، قابل انتقال به غیر است معذالک بقاء حق بهره‌برداری از
آنها مشروط به اراده شاه از یکسو، و از سوی دیگر انجام تعهداتی است که در
زمان واگذاری یا پس از آن معین گردیده است .

از اسناد چنین بر می‌آید که املاک اختصاصی سلطنتی ، هم شامل
زمینهای مسکونی بوده و هم اراضی مزروعی را در بر می‌گرفته‌است . این دو
نوع املاک سلطنتی ، در اسناد با اصطلاحات "دیما ت شاری" *Dimat Sharri*
(۱۹۵) به معنای "قریه یا شهرک مستحکم شاه" و "اوگارشاری" (عقار)

Ugar Sharri "اراضی زراعتی شاه" مشخص می‌شوند.

از یکی از اسناد سلطنتی بدست آمده (که ضمن آن شاه اراضی وسیعی را به دو نفر بمناسبت "خدماتی" که کرده‌اند واگذار می‌کند) می‌توان چنین استنباط نمود که مالکیت عالی دولتی، نه تنها شامل اراضی ویژه سلطنتی می‌شده بلکه زمینهای متعلق به همبودهای کشاورزی را نیز در بر می‌گرفته است. در واقع سند مزبور که فقط قطعاتی از آن بدست ما رسیده بدین شرح تنظیم شده است (۱۹۶).

"کوک ناشیر، سوکالماه، سوکالایلام، فرمانروای؟... سیماش، شوش، یسر خواهر شیل‌هاها (نسبت) به" شوئوک شو" و "ماهی سو" بندگان خود که از قریه "هومان" هستند، نظر به خدمت (آنها) مرحمت فرمود... از "هوتوکومه" *Hutukukme* تا "هونه‌شکین" *Hutéshekin* از "اسیرسیر" *Assirsir* تا "هوت‌پول" *Hutpul* از "مانهاشور" *Manhasur* تا "شوماخان" *Shumakhan*... خدمات را همراه با پسران آلوها (همچنان) باید انجام دهند... معافیت آنها از مالیات مقرر می‌گردد...

از همین قطعات ناقصی که از سند مزبور بجای مانده است میتوان بد چند نکته پی برد. اولاً با اینکه دقیقاً معلوم نیست نقاط نامبرده در کجا واقع شده‌اند، معذالک ذکر تفصیلی آنها در سند نشان دهنده فراء و دهکده‌های متعددی است که در نواحی وسیعی قرار گرفته‌اند، ثانیاً ذکر اصطلاح "پسران یا فرزندان آلوها" (*Mare-mesh-aliki*) دلالت بر وجود همبودهای روستائی در دهکده‌های مزبور دارد ثالثاً از تصریح این امر که اشخاص مذکور در سند، می‌بایستی "خدمات موظفه" را همراه با "پسران فراء" انجام دهند چنین بر می‌آید که همبودهای روستائی موظف بوده‌اند خدمات عمومی "دولو"ی معینی را مجاناً بسود دولت انجام دهند (۱۹۷).

۱۹۵ - واژه "دیمتو" *Dimtu* را برخی از محققین به "بخش" تعبیر کرده‌اند و بعضی دیگر آنرا "خاندان پدرسالاری، ملک و محل سکونت" ترجمه نموده‌اند. "یوسیفاف" در عین اینکه با این تعبیرات موافقت دارد، معتقد است که معنای اساسی آن عبارت از "بارو" و "محل مسکونی استحکام یافته" است. "یوسیفاف" - "ایلام" (ص ۲۴۵) زیرنویس ۵۶.

۱۹۶ - بنا به ترجمه "یوسیفاف"، همان کتاب (ص ۲۲۱ و ۲۲۲)

۱۹۷ - درباره مفهوم کلمه "دولو" که در سند ذکر شده و به "خدمات موظفه" ترجمه گردیده، بعداً سخن خواهیم گفت.

و بنابراین کسانی که فرمان بهره‌برداری از زمین‌های مزبور را دریافت داشته‌اند متعهد شده‌اند که همراه با اعضاء همبودیهای دهکده‌های مزبور این وظایف را همچنان انجام دهند. رایعا" شاه این اشخاص را از پرداخت مالیات معاف نموده‌است و این از سوئی نشان دهنده آنست که همبودیهای روستائی موظف بوده‌اند علاوه بر خدمات عمومی مجانی، مبلغی هم بعنوان مالیات (اعم از جنسی یا نقدی) بخزانة دولت تحویل دهند و از سوی دیگر سودی که اشخاص مزبور از بهره‌برداری دهکده‌های اعطائی، بدست می‌آورده‌اند، بویژه با معافیت از مالیات دولتی، برای آنها از لحاظ مادی امتیازی بشمار می‌رفته‌است.

بنا بآنچه ذکر شد بر خلاف نظری که "یوسیف اف" ابراز داشته‌است (۱۹۸) زمینهای اعطائی در این سند را نمی‌توان جزئی از املاک خاصه شاهی پیدانت زیرا اولا" در فرمولی که در صدر سند آمده بر خلاف اسناد واگذاری دیگر - از جمله اسناد (شماره ۲۸۹ و ۱۶۷) که تعلق زمین به دربار در آنها صریحا" قید شده‌است - بهیچوجه ذکری از املاک ویژه دولتی نمی‌کند و فقط حدود اراضی مورد واگذاری را تصریح مینماید و ثانیا" وسعت اراضی مصرح در فرمان، بقدری زیاد است که شامل نقاط گوناگونی می‌شود و قراء و قصبات بسیاری را در بر می‌گیرد در حالیکه اسناد واگذاری دیگر، با وجود ذکر تعلق آنها بدربار، فقط حکایت از اعطاء زمینهای با مساحت بسیار کم، مثلا" (۳ گور) یا (۴۰ کا) و غیره مینماید. ثالثا" آنکه در اسناد واگذاری دیگر (که ما بعدا" از آنها سخن خواهیم گفت) دقیقا" تصریح می‌شود که زمین اعطائی جزء کدام قسمت از زمینهای دولتی است که برای انجام خدمات معینی تخصیص یافته‌اند (از قبیل سهم زمینهای شیانان، سیاهیان، افراد دخیره، پیکها و غیره) در صورتیکه چنین تصریحاتی در سند مورد بحث، وجود ندارد.

بنابراین شاید بتوان سند مزبور را نشانه دیگری از آن دانست که در ایلام نیز، مانند بسیاری دیگر از کشورهای شرق باستان (۱۹۹) بمرور که

۱۹۸ - همان کتاب، (ص ۲۲۱ - ۲۲۲)

۱۹۹ - هنگامی که سلطنت "هیتی‌ها" بصورت یکی از قدرتهای بزرگ شرق باستان در آمده بود، دبیری نوشته‌است: "آسمان و زمین و انسانها متعلق به خداوند رعدوبرق هستند. این ایزد، "لابازنا" (پادشاه هیتی در حدود ۱۷۰۰ پیش از میلاد) را پادشاه و خلیفه خود قرار داد و تمام کشور "هیتی" را باو داد، بنابراین بر "لابازنا" است که تمام کشور را بدست



قدرت مطلقه سلطنت تحکیم یافته، مالکیت عالیه شاه بر همه اراضی نیز مستقر گردیده است.

بهر حال این سند و اسناد دیگر، نشان می‌دهند که شاه صاحب اختیار همه زمینهای دولتی بوده و بنا بمیل و اراده خود می‌توانسته است زمینهای مزبور را به خدمتگذاران خویش واگذار کند یا آنها را از خدمات و مالیات معاف نماید و این حقوق واگذار شده را تحت پناه قدرت دولتی قرار دهد. در یکی از اسناد (شماره ۲۱۳) "کوک‌ناشور"، هنگامی که سوکال شوش بوده زمینی را به شخصی بنام "سین‌اینگورانی" *Sin-ingurani* واگذار می‌کند و سپس آنگاه که بمقام پادشاهی ایلام و سیماش می‌رسد، همان حقوق واگذاری را از نو مورد تأیید قرار میدهد (سند شماره ۲۸۲). چون اسناد مزبور از لحاظ مسائل مورد بحث ما اهمیت دارند ترجمه قسمی از آنها را ذیلاً می‌آوریم (۲۰۰).

"کوک‌ناشور، سوکال‌شوش، خواهرزاده تمی‌آگون *Temi-agun*، سین‌اینگورانی" (وردو)ی خویش را مورد مرحمت قرار داد و مقرر داشت که زمینها و باغات ارتزاقی شبانان، سپاهیان و ساکنین جنوب (آموریها) که وی به قیمت کامل خریداری نموده است زیر سایه (حمایت) قرار گیرند" (سند شماره ۲۸۳) سپس بنا بر لوحی که کمتر آسیب دیده و جدیدتر است (سند شماره ۲۸۲) بعنوان سوکال ایلام و سیماش در مورد همین زمینها چنین فرمان می‌دهد:

"کوک‌ناشور، سوکال ایلام و سیماش، خواهرزاده شیل‌هاها (۲۰۱) "سین‌اینگورانی" بنده، خویش را مورد مرحمت قرار داد و سپس مزارع او را،

خود اداره نماید". (بنقل از اثر پیش گفته "پل گارلی"، ص ۱۹۴). در آشور اعم از هر شیوه بهره‌برداری، پادشاه مالک عالی اراضی، تلقی میشده است. با وجود تعلق ظاهری زمینها به اشخاص، تشریفات و مراسمی که برای نقل و انتقال زمین و نیز مجازاتهای شدیدی که برای عدم مراعات یا تخلف از شرایط انتقال یا واگذاری زمینها وجود داشت نشان می‌دهند که حق مالکیت، بلا شرط و مطلق نبوده است. "واگذاری منابع عبارت از مشتقات رژیم ارضی ایست که در مرحله آخر، وابسته به اراده پادشاهی است که نماینده خداست و همه چیز باو تعلق دارد." نگاه کنید به:

"پل گارلی" - همان کتاب، (ص ۳۴۳)

۲۰۰ - بنا بر ترجمه "یوسف‌اف"، همان اثر، (ص ۲۲۳ و ۲۲۵)

۲۰۱ - در مورد اختلافی که در این دو سند راجع به نسبت "کوک‌ناشور"



آبهای او را ، مزارع شبانان ، سپاهیان ، "وت تارو" *Wattaru* ساکنین جنوب و "لاسی مو" *Lasimu* ، آنهایی را که وی بتمام بها خریده است و قاعده‌ای را که "تمتی آگون" مقرر داشته بود (یعنی تحت حمایت قرار داده بود) پس از آن "کوک ناشور" آنرا درباره وی تجدید نموده و برگردانیده و رهایی او را (از خدمات و عوارض) مقرر داشته است . حمایت و قاعده مقرر باید بر قرار باشد (در آینده) و هیچکس نمی تواند مزارع را از او بگیرد ، نه "همده گر" *Hamdagar* نه "کومدیل هی" *Kumdi lhi* نه "سوگال" . هیچ چیز و هیچکس نباید به دروازه فرا خوانده شود ، خیش او گرفته نخواهد شد ، بندگان او (یا خدمه او بنایه ترجمه "فرهنگ آشوری") ربوده نخواهند شد ، گوسفندان و علوفه او ضبط نخواهد شد ، زیرا آزادی او (از قیود) مقرر شده است (اگر) هر کدام از شاهان بعدی بخواهد در آزادی او تجدید نظر کند ، علیه حمایت و قانونی که (برای او مقرر شده) بایستد ، باید جویگوی (خدایان) : "هومپان" و "این شوشی ناک" گردد و نفرین "کوک ناشور" بر سر او فرود آید .

از اسناد فوق چنین نتیجه می شود که :

- ۱ - سوگال (شاه) صاحب اختیار مطلق زمینهای دولتی بوده است .
- ۲ - شاه نه تنها اختیار داشته است که زمینهای دولتی را به خدمتگزاران یا بندگان و جاگران خود واگذار نماید بلکه حق استرداد آنها را نیز دارا بوده است . از اینجا مسلم می شود که واگذاری زمین دولتی باغراد ، بمعنای انتقال مالکیت نبوده بلکه فقط بحق تصرف و بهره برداری (حق انتفاع) از زمینهای واگذار شده محدود بوده است .
- ۳ - واگذاری زمینهای دولتی (ولو آنها که در مقابل پرداخت قیمت معین واگذار می شده اند) مشروط به انجام خدمات معینی بوده است و بهمین سبب واگذاری زمین بهر شکلی که بوده ، موجب سلب حق نظارت عالی مقامات دولتی نمی شده است . چنانکه همان شاه یا شاهان بعدی ، حق فسخ و استرداد آنرا داشته اند . در واقع اگر غیر از این می بود قسمت آخر سند که شاهان بعدی به غضب خدایان و نفرین شاه واگذار کننده تهدید می شوند لزومی نمی داشت .
- ۴ - شاه می توانسته است در مقابل خدمت یا پرداخت مبلغ معینی ، زمینهای واگذاری را از برخی عوارض مالی یا خدماتی وابسته به زمین و همچنین از

(یکبار بمثابه خواهرزاده "تمتی آگونی" ، بار دیگر بمنزله خواهرزاده "شیلهاها" دیده می شود بعداً توضیح داده خواهد شد .

مالیات یا خراجی که برای زمین‌های مزبور مقرر بوده، معاف دارد.

۵ - قسمتی از زمینهای دولتی از پیش برای انجام خدمات معینی تخصیص داده شده بوده است. از قبیل زمینها که مجموعاً "زمینهای ارتزاقی (اغلتی شاکوروماتی) (*Ekleti-Sha-Kurum-ati*) نامیده می‌شده ظاهراً "بشرطی انتقال می‌یافته‌اند که خریدار بتواند خدمات وابسته باراضی مزبور را تأمین نماید.

۶ - زمینهای ارتزاقی بچند دسته تقسیم می‌شده‌اند که بنا بر آنچه در دو سند فوق تصریح شده است عبارتند از اراضی شبانان (*Ekleti rere*) (اغلتی رغ) اراضی سپاهیان (اغلتی رده) (*Ekleti rade*) و اراضی قوم "آمو-ورو" (*Amuryu*) که لفظاً "به معنای ساکنین جنوب است (و ظاهراً" بگروهی از اقوام سمیتی-سامی زبان- اطلاق می‌شده که از زمانی قدیمتر بصورت جمعی در سرزمین ایلام استقرار یافته و دولت ایلام آنها را در نقطه معینی اسکان داده و از آنها برای خدمات لشکری استفاده می‌نموده است) زمینهای "وتارو" (*Vetaru*) و "لاسیمو" (*lassimu*)؛ (احتمالاً اصطلاح "وتارو" به افراد ذخیره آزاد شده از خدمت نظامی و اصطلاح "لاسیمو" به پیکهای سلطنتی اطلاق می‌شده است) (۲۰۲).

بطوریکه اسناد دیگری نشان می‌دهند حق تصرف و انتفاع در اراضی دولتی، تحت هر عنوانی که واگذار می‌شده از طریق وراثت یا معامله قابل انتقال بغیر بوده است ولی از آنجا که زمینهای دولتی با قید تعهد خدمات مشخصی، واگذار می‌گردیده منطقیاً باید چنین نتیجه گرفت که انتقال این قبیل اراضی به غیر، نیز لزوماً "مقید بهمان شرایط و مستلزم تائید مجدد از جانب شاه بوده است.

نکته دیگری که از اسناد کتبی بطور وضوح استنباط می‌شود اینست که در مورد هر کدام از انواع زمینها و نیز ساکنین آنها، قوانین ویژه‌ای (کوبوسوم *Kubussum* یعنی قانون، قاعده و مقررات) وجود داشته است مثلاً در یکی از الواح که تحت (شماره ۲۰۶) انتشار یافته گفته می‌شود: بنا بر قانون راجع به "وتارو - لاسیمو"، اگر چه درباره مدلول این قانون و مقررات نظیر آن اطلاعاتی در دست نیست ولی نفس تنوع زمینهای دولتی، و تخصیص یابی هر یک از آنها برای ارتزاق گروههای معین و نیز ترکیب قومی ساکنین این زمینها، وضع قوانین و مقررات مشخصی را ایجاب می‌کرده است.

۲۰۲ - درباره مفهوم این اصطلاحات و اختلاف نظر میان محققین در این مورد، به اثر پیش گفته "یوسف اف"، (ص ۲۳۱) مراجعه شود.

مطالعهٔ مجموع اسناد ایلامی نمایانگر آنست که بطور کلی در ایلام مقررات یا قوانینی وجود داشته که وظایف و حقوق گروههای مختلفه ساکن ایلام را مشخص می‌ساخته‌است. این مقررات چه بموجب فرمان شاهان، چه طبق قواعد ویژهٔ پرستشگاهها و چه بنا بر سنت‌های دیرین (مثلاً در مورد همبودیهای کشاورزی و شهری یا دربارهٔ حقوق اقوام غیر ایلامی اسکان یافته و غیره) رواج داشته‌است (۲۵۳).

بنا بر آنچه ذکر شد می‌توان زمینهای دولتی را بدو گروه عمده تقسیم نمود: ۱ - اراضی ویژهٔ سلطنتی که در آمد آن برای تاءمین مسنقیم نیازمندیهای شاه و خاندان سلطنتی تخصیص یافته بود. ۲ - اراضی ارتزاقی یا زمینهایی که در ازاء خدمات شخصی به افراد واگذار می‌گردید. توضیح اینک: - زمینهای ویژهٔ سلطنتی که تحت نظر شاه و بوسیلهٔ مستخدمین خاص دربار اداره می‌شد منحصر به پایتخت یعنی مرکز اقامت مشخص شاه نبوده است و ظاهراً در سراسر کشور، پیرامون کاخهای سلطنتی که بوسیلهٔ فرمانداری اداره می‌شد املاک ویژهٔ دربار وجود داشته‌است. این کاخها بناها مراکز اداری بشمار نمی‌رفته‌اند بلکه در واقع عبارت از موءسسات وسیع کشاورزی با تجهیزات لازم (برای جمع‌آوری، ذخیره‌کردن محصولات، نگاهداری دام، افزار و ادوات زراعتی) و وسائل حمل‌ونقل بوده‌اند. آثار کشف‌شده از کاوشهای شوش وجود چنین مراکزی را از ازمئهٔ قدیمتر نشان می‌دهند. دربارهٔ وسعت این املاک ویژهٔ سلطنتی، اسناد مشخصی در دست نیست ولی بنظر می‌رسد که پس از تثبیت پادشاهی سرتاسری ایلام و پیروزیهایی که در داخل و خارج بدست آمده بود املاک مزبور نیز وسعت فوق‌العاده‌ای یافته‌باشد. برای بهره‌برداری از املاک مزبور که مسلماً قراء و دهکده‌های بسیاری را شامل بود، از کار افراد عضو همبودیهای کشاورزی، از اسراء جنگی و کارمندان لشکری و کشوری استفاده می‌شد.

- نوع دیگری از املاک دولتی آنهایی بودند که شاه در ازاء خدمت مشخص، بهره‌برداری از آنها را با افراد واگذار می‌نمود. ظاهراً قسمت عمدهٔ زمینهای ارتزاقی بکارمندان لشکری و اداری دستگاه سلطنتی، در ازاء خدماتی که انجام می‌داده‌اند واگذار می‌گردیده‌است بدینسان در واقع اراضی واگذاری مذکور، برای تاءمین زندگی کارمندان مزبور بمثابةٔ اجرت یا حقوق بکار می‌رفتد است. از برخی اسناد چنین مستفاد می‌شود که این قبیل

۲۵۳ - در " ایلام " قوانین - پرستشگاهها، شاهان و سکنه - وجود داشته است. " یوسف‌اف "، همان کتاب (ص ۲۳۱)

املاک را در ایلام "پیلکو" *Pilku* یا *Pilike-ekli* می خواند مانند، هرچند در الواح (شماره ۲۴۲ و ۲۴۳) این اصطلاح بکار رفته است ولی از اسناد مزبور که قسمتی از آنها هم آسیب دیده است نمی توان دقیقاً "بجزئیات واقعی نهاد" پیلکو" پی برد.

با وجود این، از متن سند (شماره ۲۴۳) و همچنین مقایسه اصطلاح "پیلکو" با سیستم "ایلکو" (*Ilku*) می معمول در بابل و آشور، می توان باین نتیجه رسید که کلمه مزبور بحفهوم زمینهای واگذاری در ازاء خدمت دولتی بوده است (۲۰۴) املاک واگذاری که گاه مساحت نسبتاً وسیعی را در بر می گرفته مشروط بانجام خدمت یا خدماتی بوده که در یافت دارنده زمین متعهد آن بوده است. بهمین جهت چنانکه پیش از این متذکر شده ایم در صورتیکه گیرنده زمین، تعهدات خود را انجام نمی داد شاه می توانست زمین واگذار شده را از او پس بگیرد و بدیگری بدهد. از سوی دیگر دارنده زمین واگذاری نیز اسکان داشته است آنرا بشخص دیگری منتقل نماید، البته بشرط اینکه شخص انتقال گیرنده، وظایف ناشی از واگذاری زمین را بعهده بگیرد. ظاهراً " برای دولت فقط این مسئله اهمیت داشته است که وظیفه وابسته به ملک واگذار شده انجام گیرد و بدینسان خدمت مربوط بآن همچنان محفوظ بماند، بهمین سبب املاک مزبور دقیقاً " تحت نظارت دولت و عمال آن قرار داشته است.

یکی از اسناد یعنی سند (شماره ۳۹۷) حاکی از آنست که شاه می توانسته است حتی املاک شهری تحت تصرف افراد را بسود خود ضبط نماید در این سند "گودوزاولوش" (۲۰۵) سوگال شوش، املاک شخصی بنام "شی" را بدینسان به املاک سلطنتی ملحق می سازد. "... هر چه "شی" در "آلو" و "شرو" (داخل و خارج شهر) دارد، "گودوزاولوش" خواهد داشت.

اگر چه این سند آسیب دیده است و لذا اجازه نمی دهد تا سبب ضبط ملک را در یافت، معذالک می توان از آن چنین نتیجه گرفت که شاه نه تنها اختیار املاک دولتی را داشته، بلکه صاحب اختیار همه زمینهای شهری نیز بوده است، زیرا فرمولی که در این سند بکار رفته نمایانگر آنست که زمینهای ضبط شده قبلاً " در زمره املاک دیوانی نبوده و لذا پس گرفته نشده است.

۲۰۴ - درباره متن این اسناد: "یوسف اف"، "ایلام" (ص ۳۴۴)

۲۰۵ - *Kuduzulush* (سوگال شوش در حدود سال ۱۷۹۰ پیش از میلاد).

این امر بویژه از قسمت دیگری از این سند استنباط می‌شود که شاه املاک ضبط شده را معاف از خدمات و بیگاری اعلام می‌کند (معافیتی که از ویژگیهای املاک دولتی یا سلطنتی است و تصریح آن دلالت بر این دارد که سابقاً " در زمره املاک دیوانی بشمار نمی‌رفتند).

نزدیدی نیست که مالکیت دولتی بر زمین مزروعی، جدا از مالکیت آبی که آنرا مشروب می‌سازد نبوده‌است و لذا زمین تحت هر عنوانی که واگذار شده یا اختصاص یافته‌باشد، منطقیاً متضمن استفاده از آب نیز بوده‌است بهمین سبب چنانکه فوقاً " ضمن سند (شماره ۲۸۲) دیده‌شد، کوک‌ناشور، سوگال ابلام و سیماش، در ضمن برشماری زمینهایی که (سی‌این‌گورانی) "بتمام بها خریداری کرده‌است" آبها را نیز تصریح می‌کند و آنها را نیز تحت حمایت دولت قرار می‌دهد. در واقع سند (شماره ۲۹۲) صراحت دارد بر اینکه سابقاً " در زمان حکمرانی "تمبیتی آگون"، شخص مذکور زمینها و آبها را بتمام بها خریداری نموده و سپس " کوک‌ناشور" این معافیت‌ها و حمایت دولتی را نسبت به اراضی مزبور تجدید کرده‌است. بنابراین مسلم است که لااقل در زمان معامله، آبهای "خریداری شده" متعلق به "سی‌این‌گورانی" نبوده‌است زیرا اولاً معقول نیست شخصی که هنوز اراضی دیوانی باو واگذار نشده‌است حق مالکیتی نسبت به آبهایی که آن زمینها را مشروب میکند داشته باشد و ثانیاً منطقی بنظر نمی‌رسد که زمینهای ارتزاقی بر شمرده در سند (شماره ۲۸۲) - اراضی شبانان، سپاهیان، پیک‌های شاهی و (اقوام جنوبی) - اراضی بی‌آبی بوده‌باشند. چنانکه بعداً " خواهیم دید حتی برخی از این اراضی از جمله اراضی "آمورینها" و "موشکنوها" دارای کانال ویژه‌ای بوده که در اسناد رسمی، بنام خود آنان ذکر می‌شود.

"یوسیف‌اف" در عین اینکه فقط دولت، پرستشگاه و همبود کشاورزی را مالک کانالهای بزرگ اصلی می‌شمارد امکان مالکیت خصوصی یا تصرف را نسبت به آبها منتفی نمیداند و معتقد است: "در جاهائی که آب کافی برای مشروب ساختن زمین زراعتی نبوده، حفر کانالها، چاهها، و جویبارها لازم می‌آمده‌است" او بر پایه این استدلال از سند (شماره ۲۸۲) که از "زمینهای او و آبهای او" سخن می‌رود چنین نتیجه گرفته که آبها در مالکیت شخصی (سی‌نیم‌گورانی) قرار داشته‌است. (۲۵۶) ولی توضیحی در این باره نمی‌دهد که چگونه (سی‌نیم‌گورانی) توانسته‌است قبل از واگذاری زمینهای دیوانی در آن اراضی، صاحب یا مالک آب شود، و چگونه حق شاه در مورد

پس گرفتن املاک دیوانی را بدون آب مشروب آن عملی می‌شمارد!! در اینکه متصرف املاک دیوانی امکان حفر چاه، کندن کانال و نهر و غیره را در اراضی متصرفی خود داشته‌است نمی‌توان تردیدی داشت ولی این امکان را بهیچوجه نمی‌توان با مالکیت آب یکی گرفت.

بنظر ما همانطور که زمینهای واگذاری متعلق بدولت بوده آبهای نیز که اراضی مزبور را مشروب می‌نموده‌است بدولت تعلق داشته‌است و کسی که ملک به او واگذار می‌شده تا هنگامی که زمین از او پس گرفته نشده بود لزوماً می‌توانست از آبها نیز بنا به حق انتفاعی که باو تفویض شده بود بهره‌برداری نماید. اگر غیر از این انگاشته شود آنگاه مسئله مالکیت دیوانی بر اراضی واگذاری، خود، تحت علامت سؤال قرار می‌گیرد.

مسئله دیگری که باید در ارتباط نزدیک با مالکیت زمین مطرح شود و چنانکه خواهیم دید در تحکیم مالکیت دولتی و بطور کلی در شیوه زمینداری ایلامی تاثر بسزائی داشته‌است مسئله سیستم مالیاتی و اداره درآمد های دولتی میباشد.

معافیت‌های مختلفی که در یک سلسله از اسناد کتبی هزاره دوم و یکم بازتاب یافته‌است در عین حال بار سنگینی را که دستگاه دیوان شاهی، بدوش تولید کنندگان مستقیم، اعم از اشخاص و همبودیها تحمیل می‌نموده‌است آشکار می‌سازد.

بطور کلی از اسناد چنین بر می‌آید که علاوه بر مالیات مستقیمی که همه املاک زراعتی (اعم از همبودیهای کشاورزی، زارعین خالصه‌های دولتی و املاک واگذاری) بعهده داشته‌اند و در اسناد، تحت عنوان "کیرشو" *Kirshu* از آنها یاد می‌شود، خدمات مختلفی نیز از قبیل راهسازی و نگاهداری راهها، حفر و مراقبت کانالها و منابع آب، خدمت سربازی و غیره نیز که جمعاً "دوللو" *Dullu* خوانده می‌شده، بصورت بیگاری برای همه زمینهای زراعتی الزامی بوده‌است.

در این باره سه لوحی که تحت شماره‌های (۱۲۵، ۲۱۸، ۲۳۴) ثبت شده‌است گویا هستند.

در قسمتی از سند (شماره ۱۲۵) که سخن از اجاره ملکی می‌رود چنین آمده‌است: "وی باید زمین را کشت کند، دوللو (امور وظیفه‌ای) را انجام دهد، کیرشو (مالیات زمین) را بپردازد" (۲۰۷).

سند (شماره ۲۱۸) حکایت از انتقال زمین به شخصی موسوم به

" ای تین لی بالیت " *Itin-Li-Balit* می کند که ضمن آن، وی موظف می شود هرگاه کشت کنجد فروشنده را بردارد " باید ما شتو *Mashu* (یعنی وجه معافیت) را بپردازد " (۲۵۸) یا بدیگر سخن چون فروشنده بابت کشت مزبور قبلاً " مبلغی بعنوان معافیت از مالیات، بدولت پرداخته است خریدار که جانشین او می شود باید در صورت تصرف محصول فروشنده، وجوهی را که قبلاً " بابت این معافیت، پرداخته شده، بفروشنده بپردازد. اسناد مزبور همچنین می رساند که برای هر کشت و کار مشخص، مالیات معینی مقرر بوده است.

سند (شماره ۲۳۴) نیز، که طبق آن همان " ای تین لی بالیت " مزرعه‌ای را از شخص دیگری بنام " ایش مه‌آنی " *Ishmeani* خریداری می کند، مؤید همین امر است زیرا در آنجا گفته می شود " هرگاه در زمین کنجد کشت شود بمنظور چرای دام، (چون) " ایش مه‌آنی " حق آنرا ندارد. " ای تین لی بالیت " باید نقره معافیت و مالیات را مانند یکی از وراثت " شامشی " *Shamashemi* (پدر فروشنده) به " همدگر " *Hamdagar* (ظاهر " ماء مور وصول مالیات) تسلیم نماید.

اگر چه درباره دستگاه اداری وصول مالیات و درآمدهای دیوانی هنوز اطلاعات مستقیمی در دست نیست ولی از مفاد اسناد می توان وجود سازمان و ماء مورب شخصی را برای ثبت فرمانها و تعهدات مربوط بهر ناحیه، بازرسی انجام آنها و وصول مالیات، محقق دانست.

چنانکه دیده شد برخی اسناد از کسانی نام می برند که محققاً در بازرسی انجام تعهدات و وصول مالیاتهای دیوانی ماء موریت ویژه‌ای داشته‌اند و حتی صلاحیت ضبط اموال مؤدیان را در صورت عدم انجام تعهدات دارا بوده‌اند. در سند (شماره ۲۸۲) که ترجمه متن آنرا در آغاز این بحث آورده‌ایم علاوه بر شاه از دو مقام دیگر نیز حق ضبط دارائی شخصی که زمین دولتی باو واگذار شده بود و از معافیت بر خوردار شده، سلب گردیده است. بنا بر مدلول سند، این دو مقام اداری (" همدگر " و " کوم دلیل‌هی ") *Kumdi Ihi* در مورد بازرسی - انجام خدمات و وظیفه‌ای و وصول مالیاتها صلاحیت ویژه‌ای داشته‌اند. از اینکه در سند (شماره ۲۳۴) گفته می شود " ای تین لی بالیت " باید نقره معافیت و مالیات را . . . به " همدگر " تسلیم نماید " می توان باین نتیجه رسید که در هر ناحیه، ماء مورینی تحت عنوان " همدگر " وجود داشته‌اند که مالیاتهای مربوط باراضی آن محل را بحساب

دولت وصول می‌گردد. در سندی (بشماره ۲۴۰) کلمه "همدگر" در ردیف برخی دیگر از کارمندان دولتی (یا لشکری) ذکر شده است و ضمن الواح دیگر (شماره‌های ۴۴۹، ۵۳۴، ۵۴۱)، "همدگر"، بمثابهٔ محصل مالیاتی، یک گوسفند، ۴۰ دست لباس و ۱۰ "سیکل" نقره تحویل می‌گیرد. در یکی از اسناد (شماره ۵۴۱) "همدگر" و "رابانو" *Rabānu* منفقا "۱۰ سیکل" نقره بخزانه تحویل می‌دهند. از مجموع این اسناد می‌توان چنین نتیجه گرفت که "همدگر" یکی از کارمندان دیوانی بوده که وظیفهٔ ویژهٔ وصول مالیاتها را بعهده داشته است. (۲۰۹) در مورد وظیفهٔ "رابانو" نمی‌توان اظهار نظر دقیقی نمود ولی از سند (شماره ۵۴۱) که ویرا همراه "همدگر" تحویل دهندهٔ وجوه معرفی می‌کند می‌توان احتمال داد که "رابانو" نیز وظیفه‌ای شبیه "همدگر" داشته و یا در زمرهٔ دستیاران او بوده است.

دربارهٔ سمت "کوم‌دیل‌هی" که در سند (شماره ۲۸۲) نامی از او برده شده هیچ اطلاعی در دست نیست، نظر باینکه نام او پیش از "همدگر" و پس از نام شاه ذکر شده است می‌توان احتمال داد که سمت او بالاتر از "همدگر" بوده است و شاید وظیفهٔ تحویلدار یا خزانه‌دار شاهی را بعهده داشته است.

دربارهٔ انواع مالیاتهای جنسی و نقدی و خدمات مجانی‌ای که ساکنین هر همبود و املاک سلطنتی، موظف بانجام آن بوده‌اند هیچگونه اطلاع مشخصی در دست نیست. ظاهراً در مورد سرزمین‌های تابعه و عشیره‌نشین، مالیات مقطوعی بصورت خراج سالانه وجود داشته است وصول این قبیل مالیاتها تا حد زیادی به درجهٔ قدرت حکومت مرکزی و وقایع سیاسی، بستگی داشته و ظاهراً معافیت‌های مالیاتی و خدمات دیگر، در دورانهای ضعف دولت ایلام تشدید یافته است.

مسلم آن است که اقدامات شاهان در مورد توسعهٔ دامنهٔ شهرنشینی و سیاست دولتی اسکان در سرزمینهای معین، موجب افزایش تولید کشاورزی و بالا رفتن درآمدهای دیوانی گردیده است. چنین بنظر می‌رسد که از دیرباز

۲۰۹ - "شیل" *Sheil* و دیگر محققین دربارهٔ واژهٔ "همدگر" سکوت اختیار کرده‌اند. "یوسف‌اف" بدرستی آنرا محصل و جمع‌کنندهٔ مالیاتها ترجمه کرده است وی حدس می‌زند که این کلمه اصلاً "ایلامی است و احتمال می‌دهد از دو جزء (هم) مشتق از مصدر "هوم" *Huma* بمعنای گرفتن و پسوند (دگر) نمایانگر سمت و شغل ترکیب یافته باشد. همان اثر، (ص ۲۴۰) زیر نویس (۴۹)

برخی معافیت‌های مالیاتی برای خاندانهای اصلی شهرها در ازاء انجام خدمات لشگری معین، وجود داشته‌است. ولی چون اطلاعات مشخصی در مورد این قبیل معافیت‌ها در دست نیست نمی‌توان دربارهٔ حدود و دامنهٔ آن چیزی گفت.

فصل دوم - بند دوم مالکیت پرستشگاهی (در ایلام)

اطلاعات ما دربارهٔ املاک ویژهٔ پرستشگاههای ایلامی بسیار کم است ولی اسناد کتبی و آثار دیگری که از کاوشها بدست آمده نمایانگر آنست که هر یک از پرستشگاههای ایلامی، علاوه بر جنبه‌های مذهبی و سیاسی خود، مراکز مهم اقتصادی بوده‌اند و چون اقتصاد جامعهٔ ایلامی مانند همهٔ کشورهای جهان باستان، بطور عمده برپایهٔ کشاورزی قرار داشته، نمی‌توان در این امر تردیدی داشت که زمین و بهره‌برداری از آن مهم‌ترین وسیلهٔ گسترش دامنهٔ اقتصاد پرستشگاهی بوده‌است.

اگر چه در مورد دارائی غیرمنقول پرستشگاهی، اسناد مستقیمی در دست نیست ولی شواهد بسیاری نشان می‌دهند که پرستشگاهها زمینهای بزرگی را در اختیار داشته‌اند از میان مدارک مکشوفهٔ هزارهٔ دوم پیش از میلاد، دو سند، بطور غیرمستقیم، دلالت بر وجود مالکیت ارضی پرستشگاهی دارند. در لوحی که (بشمارهٔ ۱۳۱) ثبت شده، از معاملهٔ ملکی سخن رفته‌است که با زمین خدا "اکل‌ایلی" *Ekel-Ili* همسایگی دارد و سند دیگری (بشمارهٔ ۴۵۱) از زمین کانال خدا "اکل‌آتاب‌ایلی" *Ekel Atabili* نام برده شده است. تردیدی نیست که در این هر دو مورد مقصود از زمین خدا و "زمین کانال خدا" املاکی است که به پرستشگاه تعلق داشته‌است. از سوی دیگر در کتیبهٔ کاهن بزرگ "شوترورو" *Shutrumu* (که سابقاً از آن در مورد دیگری سخن گفته‌ایم و مربوط به آغاز هزارهٔ یکم پیش از میلاد است)، از زمینهایی یاد می‌شود که از جانب اشخاص یا همبودها به پرستشگاه تقدیم شده‌اند.

چنانکه قبلاً "متذکر شده‌ایم در اسناد حقوقی مکرراً" از "ماه زمین خدا" و کشت و کار "مزرعه خدا" یاد شده‌است و این خود می‌رساند که لاقلاً هر سال جمعی از ساکنین هر محل، برای انجام کارهای زراعتی مجانی و بیگاری، در زمینهای پرستشگاهی موظفاً فرا خوانده می‌شدند. لوح دیگری که (بشماره ۱۸۵) بثبت‌رسیده، حاکی از آنست که پرستشگاه "شاماش" *Shamash* (۲۱۵) و پرستشگاه "تامیل" *Tamil* در برابر وام مقداری جو، طرف معامله را متعهد می‌کنند که بهنگام حاصل برداری علاوه بر بهره وام، ۱۲ نفر دروگر، در اختیار پرستشگاه بگذارد یا بدیگر سخن، بهره وام در عین حال متضمن تحویل ۱۲ کارگر مجانی بسود پرستشگاه بوده‌است. بدیهی است که منظور از تعهد مزبور، جز استفاده از نیروی کار کارگران در زمینهای پرستشگاهی چیز دیگری نیست.

از مجموع اسناد دیگری که پرستشگاه طرف معامله‌است چنین برمی‌آید که پرستشگاههای ایلامی مقادیر زیادی محصولات کشاورزی در اختیار داشته‌اند که بصورت وام ربائی یا شرکت در معاملات بازرگانی مورد استفاده قرار می‌دادند. روشن است که محصولات کشاورزی مزبور بطور عمده از بهره‌برداری مستقیم زمینهای پرستشگاهی بدست می‌آمده و مازادی را نسبت به نیازمندیهای داخلی پرستشگاه تشکیل می‌داده که مورد معامله قرار می‌گرفته‌است.

در بخش سوم از این نوشته ضمن بحث درباره رونق بیدایش طبقات در جامعه ایلامی، منشاء مالکیت پرستشگاهی و بیرون آمدن طبیعی آن از درون همبودیهای بدوی و نیز تقدم آنها بر مالکیت ویژه سلطنتی، نشان خواهیم داد. در واقع جدائی نهاد سلطنت از روحانیت و تفکیک وظایف لشکری و اداری از وظایف دینی، موجب انقسام مالکیت عمومی واحدی گردیده‌است که در آغاز بطور طبیعی از سمت‌های طایفه‌ای و قبیله‌ای برخاسته بود. اسناد مکشوفه نشان می‌دهند که در ایلام، سازمان پرستشگاهی متمرکزی وجود نداشته‌است و این امر طبیعی است زیرا تعدد خدایان مورد پرستش، در نواحی مختلفه ایلام و حتی تنوع آنها در ناحیه واحد، بخودی‌خود نافی چنین تمرکزی بوده‌است. بهمین سبب هر یک از پرستشگاههای ایلامی سازمان و مالکیت مستقل خود را داشته و در محیط ویژه خود، واحد اقتصادی جداگانه‌ای را تشکیل می‌داد‌است.

چنین بنظر می‌رسد بحرور که دولت ایلام از حدود شهر - دولت‌های جداگانه تجاوز کرده و تدریجا "بصورت یک دولت سرتاسری تحول یافته است، همین عدم قابلیت تمرکز، یکی از عوامل افول حکومت روحانی گردیده و بالعکس موجب نفوق نهاد سلطنت، به‌مثابه قدرت مرکزی شده است. با این وجود منشاء مشترک اقتصاد پرستشگاهی و اقتصاد شاهی، موجب شده است که این دو سازمان، هم از لحاظ منبع درآمد و هم از حیث تیوه اداره درونی خود، جهات مشترکی داشته باشند. در واقع مالکیت اراضی زراعتی و بهره‌کشی از کار اعضاء همبودهای روستائی مهم‌ترین منبع درآمد این هر دو سازمان بشمار می‌رفته است. هر دو سازمان خواه از راه استثمار مستقیم در املاک خود و خواه از طریق - مالیات بندی، بحمیل عوارض و بیگاری - قسمت عمده‌ای از حاصل کار کشاورزان را بسود خود برداشت می‌نموده‌اند. هر دو دارای مؤسسات ویژه تولید صنعتی: (بیشدوری) بوده و هر دو از درآمدهای فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده‌اند که در مورد سلطنت بصورت پیشکشها و هدایای تابعین و متحدین و در مورد پرستشگاهها بشکل نذور و هدایای مؤمنین، تجلی داشته است.

از سوی دیگر ضبط و نگاهداری و ذخیره مجموع این درآمدها و نیز توزیع قسمتی از آنها میان کارمندان که در هر یک از این دو سازمان ماء مور امور حرفه‌ای و اداری ویژه خود بوده‌اند با تیوه یکسانی انجام می‌گرفته است گرچه از سلسله مراتب و وظایف مذهبی و اداری کارمندان پرستشگاهها اطلاعات زیادی در دست نیست معذالک بنا بر اسناد، مسلم است که در رأس اداره پرستشگاه، کاهن بزرگ "یا شیوگال" *Pashishugal* (که ظاهراً وظیفه انجام مراسم قربانیها بعهدده تخص او بوده) قرار داشته است و کاهنان دیگر که "شاتین" *Shatin* نامیده می‌تدهاند تحت نظر وی بانجام دیگر امور دینی و احتیالات کارهای اداری می‌پرداخته‌اند.

مدارک نشان می‌دهند که پرستشگاهها دارای منقول هنگفتی - بویژه بصورت دام، محصول کشاورزی و پول نقد - در اختیار داشته‌اند و از این دارائی نه تنها بشکل سرمایه ربائی در معاملات خصوصی و شرکت در عطیات بازرگانی استفاده می‌نموده‌اند بلکه از راه ضبط زمینهای بدهکاران، بر دارائی غیر منقول خود نیز می‌افزودند.

نظر باینکه مالکیت پرستشگاهی بنا بر منشاء خود جنبه الهی داشته و برپایه تخصیص آن به انجام وظایف دینی و اجرای شریفات مذهبی وابسته به کیش خداوند مورد پرستش تشکیل شده و بر آن اساس در نظر عامه توجیه داشته است، زمینهای پرستشگاه (مقدس، غیرقابل انتقال و مصون از تعرض و

تجاوز) تلقی می شده است. بهمین سبب، مالکیت ارضی پرستشگاهی دائما " در حال گسترش بوده است. در حالیکه مالکیت دیوانی و سلطنتی بطور عمده از راه اشغال و تصرف اراضی جدید توسعه می یافته، املاک پرستشگاهی از طریق اهداء مؤمنین (اعم از همبودها، شاهان و افراد)، از راه پیوسب دارائی کسانی که برای انجام خدمات دینی (به میل خود و یا برحسب تصمیم خاندانی که بآن تعلق داشتند) در زمره خدمتگذاران خداوند مورد پرسش قرار می گرفتند و سرانجام چنانکه گفته شد از راه ضبط زمینهای مورد رهن بدهکاران متخلف توسعه پیدا می کرده است.

ظاهرا " در املاک زراعتی ای که خارج از همبودهای روسنایی قرار داشته و به پرستشگاه انتقال می یافته تولید کشاورزی بوسیله بردگان و خدمه غیر حرفه ای پرستشگاه انجام می شده است و چنانکه قوفا " دیده شد در ماه معینی از سال ویا برحسب قرارداد، نیروی کار افراد دیگر نیز مجانا " مورد استفاده قرار می گرفته است.

بدینسان دیده می شود که در هزاره دوم پیش از میلاد پرستشگاه بصورت یکی از دو مرکز عمده - مالکیت زمین، تولید و توزیع محصولات کشاورزی و اربانت قسمت مهمی از دارائی منقول جامعه - نقش برتری در زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایفا می کند و یکی از پایه های اساسی هیئت حاکمه اشرافی ایلام را تشکیل می دهد.

از فتح بامهای که " آشوربانی پال " پس از ویران ساختن شهر شوش و برانداختن پادشاهی ایلام، (۶۴۰ یا ۶۳۹ پیش از میلاد) از خود بجای گذاشته می توان به ثروت بزرگی که در پرستشگاه بزرگ شوش، انباشته شده بود پی برد. در این فتح نامه از جمله چنین گفته شده است:

"من شوش، شهر بزرگ مقدس، مسکن خدایان ایشان، ماوای اسرار ایشان را بنا بخواسته " آنور وایشتار " فتح کردم. . . من زیگورات " شوش را که از آجرهایی که با سنگ لاجورد لعاب شده بود، من (نوعی) بزئینات بنا را که از مس صیقل یافته ساخته شده بود شکستم. "توتی ناک" خدای اسرار آمیز که در مکانهای اسرار آمیزی اقامت دارد و، احدی ندیده است که او چگونه خدائی می کند. "سومودو" *Sumudru* "لاگامار" *Lagamar* . . . این خدایان و الهه ها، با زینت آلاتشان، ثروتشان، اثاثه شان و روحانیان شان (همه را) بعنوان غنیمت به مملکت آشور آوردم. سی و دو مجسمه سلطنتی را که از طلا و نقره و مس ریخته و با مرمر سفید (تراشیده شده) بود. . . به مملکت آشور آوردم. تمام "شدو" *Shedu* : (دیوان) و "لاماسوها" *Lamasu* : (نگهبانان معابد) را بدون استثناء از بین بردم. مجسمه های

گاوهای نر خشمناکی را که زینت بخش درها بودند از جا کردم ، معابد ایلام را با خاک یکسان کردم و خدایان و الهه‌هایش را بباد یغما دادم . سپاهیان من وارد بیسه‌های مقدسش شدند ، که هیچ بیگانه‌ای از کنارش نگذشته بود ، اسرار آنرا دیدند و با آتش سوختندش " (۲۱۱) .

از این سند پیداست که با وجود فقدان مدارک کافی درباره وضع اقتصاد پرستشگاهی در هزاره یکم پیش از میلاد ، علی‌رغم برخی اسناد آرشیو سلطنتی شوش (هزاره دوم قبل از میلاد) که طبق آن عده‌ای از پرستشگاهها مقادیری محصولات پیشدوری و اسلحه از دستگاه سلطنتی دریافت می‌کرده‌اند ، با پایان پادشاهی " ایلام " پرستشگاهها بر خلاف مصر و بابل هنوز استقلال اقتصادی خود را حفظ کرده و با اقتصاد شاهی در نیا میخته بودند . چنانکه دقت شود دیده می‌شود که در همه این اشکال مختلفه مالکیت ، علانمی از تعلق بدوی زمین به جماعت ، علی‌رغم تغییراتی که در شیوه استفاده از این حق عمومی حاصل شده‌است ، وجود دارد . در صحت مربوط به پیدایش طبقات (بخش سوم) خواهیم دید که در واقع همه این اشکال از روند تجزیه و انحلال جامعه ژنتی و شکل قدیم‌تر مالکیت جمعی همبودهای بدوی سرچشمه گرفته‌است .

۲۱۱ - این قسمت از مطالب فتحنامه از کتاب پیش گفته " تاریخ ایلام " تالیف " پیر آمیه " P. Amier (ترجمه شیرین بیانی) اقتباس شده‌است . در متن فرانسه ص (۵۵۰ - ۵۵۱) دیده شود .

فصل سوم دگرگونی در مناسبات سیاسی و حاکمیت

سابقاً" این نکته را در آغاز بخش دوم متذکر شده‌ایم که در جامعه بدوی مناسبات خویشاوندی "گرهگاه وحدت مناسبات (اقتصادی، سیاسی و ایده‌تئولوژیک) همبود است" و نیز به این نکته دیگر اشاره کرده‌ایم که خصلت حاکمیت موجود، در درون این وحدت بر پایه اوضاع و احوال جدید بحول پیدا می‌کند و مناسبات سیاسی تازه‌ای بوجود می‌آورد که در عین ادامه مناسبات خویشاوندی با مناسبات پیشین در تضاد فرار می‌گیرد".

از آغاز، در درون هر "ویس دودمانی" ضرورتاً دو نوع تقسیم کار اجتماعی بوجود می‌آید که در عین تفاوت صوری، مکمل یکدیگرند و هر دو از وحدت اقتصادی اجتماعی سازمان "ویسی" سرچشمه می‌گیرند از یکسو شرایط مادی تولید، افراد "ویس" را بر حسب وظایف تولیدی مشخص، به حرفه‌های معینی تقسیم می‌کند و از سوی دیگر، همین شرایط، سمت‌هایی را بوجود می‌آورد که جنبه عمومی دارند و تنظیم کننده حرکت مجموع سازمان همبود هستند. این سمت‌ها بنا بر خصلت عمومی خود، در عین حال، نمایانگر مناسبات سیاسی و حاکمیت ویژه "ویس دودمانی" بتبار می‌روند. تا زمانی که وحدت "ویس دودمانی"، در نتیجه تقسیم طایفه به خاندانهای جداگانه به تجزیه نگرائیده و همبودی دهکده‌ای جانشین همبودی طایفه‌ای نشده است، سمت‌های عمومی (از قبیل ریش سفیدی ویسبندی یا کدخدائی، مسئولیت امور کیتی طایفه‌ای، فرماندهی و غیره) و همچنین ارگانهای حاکمیت خلق یعنی شورای همگانی خلق تجلی تمام و کمال حاکمیتی هستند که پایه اساسی آنرا منافع مشترک خویشاوندی و مناسبات طایفه‌ای تشکیل می‌دهد.

"و با تمام بی‌آلایشی و سادگی خود، چه سازمانی ستودنی است این سازمان ژنتی! بی‌سرباز، بی‌ژاندارم و پلیس، بی‌اشرافیت، بی‌شاه و بی‌استاندار، بی‌حاکم و قاضی، بی‌زندانی و بی‌محاکمات، همه چیز منظم" بجزریان طبیعی خود ادامه می‌دهد و تمام مشاجرات و همهٔ مراعات، بوسیلهٔ جماعت کسانی که امر به آنها مربوط است یا قبیله و یا میان ژنت‌های مختلف حل و فصل می‌شود. . . . با اینکه تعداد امور مشترک، بمراتب بیش از امور مشترک در روزگار ماست. . . . معذالک هیچ نیازی به دستگاه اداری وسیع و بفرنج ما نیست. اشخاص ذینفع تصمیم می‌گیرند و در اغلب موارد، سنتی کهن، همه چیز را از پیش روشن ساخته است. در آنجا، جایی برای فقرا و مستمندان نیست - اقتصاد خانگی کمونیستی، بوظایف خود نسبت به سالخوردگان، ببناماران و معلولین جنگ آشنا است. همه برابر و آزاد هستند - و همچنین زنان، هنوز جایی برای بردگان نیست همچنانکه بطور کلی محلی برای رقیب قبایل خارجی وجود ندارد" (۲۱۲).

بدیهی است با دگرگونی اوضاع "ویس‌دودمانی" و تزلزل در ارکان اساسی ژنت، سازمان داخلی "ویس"ها نیز دستخوش تغییر می‌شود. با پیدایش سرخاندانها از یکسو، و ورود افراد خارجی در درون "ویس‌دودمانی" از سوی دیگر، در عین اینکه پیوند ارگانیک میان سمت‌های "ویسی" و حاکمیت طایفه‌ای گسیخته می‌شود ضرورتاً "ارگانهای عمومی نیز صورت و محتوای دیگری بدست می‌آورند. شورای عمومی خلق، رفت‌وآمد مبدل به شورای سرخاندانها می‌شود و سمت‌های انتخابی طایفه‌ای نیز اندک‌اندک به خاندان یا خاندانهای معینی اختصاص پیدا می‌کند که بعداً "می‌کوشند با استفاده از اوضاع و احوال مساعد، مقامات مزبور را موروثی نمایند. با در نظر گرفتن منطق تحول تاریخی اقوام، وجود قبایل موجب پیدایش و گسترش قدرت سیاسی مشخصی می‌گردد که در عین متحد ساختن قومی طایفه‌ها و تیره‌هایی که عضو قبیله بشمار می‌روند، از برخی جهات مافوق آنها قرار می‌گیرد. در واقع این امری طبیعی و خود - روا است زیرا هیچ کار گروهی، بویژه آنگاه که ابعاد آن بزرگتر و وسیع‌تر می‌شود نمی‌تواند به حداقل سازمان مشخصی که فعالیت‌ها را طبق قواعد معینی هماهنگ سازد، نیازمند نباشد. (۲۱۳) اگر

۲۱۲ - "فریدریش انگلس"، "منشاء خانواده - ترجمه فرانسه (ص ۱۱۵)، در ترجمه فارسی این کتاب - چاپ نبرد کارگر - ۱۳۵۴، ص ۱۲۷ - ۱۲۶ دیده شود.

۲۱۳ - "هرکاری که مستقیماً یا بطور اجتماعی یا بالاشتراک در مقیاس

چه عرف و عادات طایفه‌ای و سازمان داخلی آن بر امور ویژه هر یک از طوایف عضو قبیله حکومت می‌کند معذالک یک سلسله امور مشترک وجود دارد که انجام آنها از عهده هر یک از طایفه‌ها به تنهایی خارج است. تنظیم مناسبات میان طوایف، اتخاذ تصمیم درباره انجام کارهای عمومی مشترک بسود همه طوایف (از قبیل حفر کانالها و تاءسیس شبکه آبیاری مشترک، ساختن راه‌های ارتباطی عمومی یا تاءسیس باروها و استحکامات نظامی، و نیز برقراری مناسبات اقتصادی و سیاسی با قبایل همسایه، تصمیم درباره جنگ و صلح و غیره) ناگزیر وجود قدرت مشترکی را ایجاب می‌کند که مستقل از سازمان درونی هر یک از طایفه‌هاست و لذا در موارد معین مافوق هر یک از طایفه‌ها بطور جداگانه قرار می‌گیرد. بدینسان قبیله، در عین اینکه یک واحد بزرگ قومی و خویشاوندی است یک‌واحد سیاسی نیز هست. اگر چه وجود و گسترش تیره‌ها و قبایل در سرزمین ایران، پدیده انکار ناپذیری است، معذالک تاریخ و منشاء پیدایش آنها در پس تاریکی اعصار و قرون پوشیده مانده است. هنوز نمی‌توان به‌این پرسش پاسخ قانع کننده‌ای داد که آیا کهن ساکنین ایران از ابتدای استقرار خود در سرزمین ایران (بفرض اینکه از خارج آمده باشند) بصورت طایفه، تیره و قبیله سازمان یافته بودند و یا این نهادهای اجتماعی طی زندگی پرنشیب و فراز آنها در همین سرزمین بوجود آمده است. بهر حال چنین بنظر می‌رسد که کهن ساکنان ایران در اواخر دوران سنگ‌میانه (مزولیت) و آغاز سنگ‌نو (نئولیت) به گروه‌های قبیله‌ای تقسیم شده و با داشتن چنین مقدمات وارد زندگی اسکان باغچه کشاورزی شده باشند. وجود شواهد و آثار جامعه زنتی از آغاز زندگی کشاورزی، خود مؤید این نظر است.

بنا بر قرائن و شواهد باستان‌شناسی بویژه برپایه دسته‌بندی تمدن‌ها و آئین‌ها، می‌توان گمان برد که لااقل از هزاره پنجم پیش از میلاد، یعنی تقریباً از زمانی که کشاورزی و دهیستی بصورت شیوه زیست ساکنان دشتهای ایران عمومیت یافته است قبایل متعددی در مناطق مختلف کشور ما وجود داشته‌اند. تنها منابع اطلاعاتی ما، درباره قبایلی که لااقل از هزاره چهارم پیش از میلاد در سرزمین ما می‌زیسته‌اند بطور عمده عبارت از

بزرگی انجام می‌شود، کم‌وبیش احتیاج به مدیریتی دارد تا فعالیت‌های انفرادی را هماهنگ کند و آن وظایف عمومی‌ای را که از تحرک مجموع دستگاه تولیدکننده ناشی می‌شود و متفاوت از حرکت ارگانهای مستقل آنست انجام دهد " کارل مارکس " - " کاپیتال "، ترجمه فارسی، جلد اول (ص ۳۱۴)

اسنادی است که پادشاهیهای مختلفه بین‌النهرین در ارتباط با مناسبات خود، با اقوام ساکن مناطق غربی ایران بجای گذاشته‌اند.

مهمترین این اقوام، غیر از ایلامیها عبارتند از: "کاسیت‌ها" *Cassites* "لولوبیان" *Lulubie*، "گونی‌ها" *Gutie*، "هوریتان" *Hurites* و سپس در آستانه هزاره یکم پیش از میلاد، منابع مذکور از قبایل "ماننایی" *Manna*، "مادی" و "پارسی" اطلاعاتی در دسترس ما می‌گذارند:

۱ - در کتیبه‌ای که از "نارام‌سین" *Naram-Sin* پادشاه اکد (تقریباً ۲۳۰۰ پیش از میلاد) در صخره‌ای در ناحیه "تهرزور" باقی مانده برای نخستین بار نامی از "لولوبیان" برده شده است. در این کتیبه از شخصی بنام "سیدور" یا "سیدورو" *Siduru* یا *Siduru* که کوهستانیان "لولوبوم" (لولوبی) را گرد آورد نام برده میشود (۲۱۴)، از روی اسامی نقاطی که جنگها در آن واقع شده است می‌توان بطور تقریب گفت که قبایل "لولوبی" بخش وسیعی از کوهها و کوهپایه‌ها را از قسمت علیای دیالدا تا دریاچه ارومیه در تصرف داشته‌اند. دو نقش برجسته بر صخره‌های ناحیه "سرپل زهاب" که بوسیله پیشوایان قبایل "لولوبی" حک شده است (مربوط به ۲۲۰۰ قبل از میلاد) چنین تصویری را بوجود می‌آورند که گویا قبایل "لولوبی" در نیمه دوم هزاره سوم دارای دولتی بوده و جامعه آنها مراحل نظام ژنتی را پشت سر گذاشته است "ولی چنانکه از منابع آشوری مستفاد می‌گردد علائم تاء سیس و قوام دولت در قبایل مزبور فقط در آغاز هزاره اول قبل از میلاد مشاهده گشته است" (۲۱۵) بنابراین مسلم است که "تارلونی" *Tarluni* (صاحب نقشی برجسته لی شیر - پیرعینی یا هورین شیخ خان) و "آنوبانی‌نی" *Anubanini* (صاحب نقش دیگر پل زهاب) فقط می‌توانسته‌اند نقش سرداران جنگی یا پیشوایی قبایل "لولوبی" را در جنگهایشان با "اکد" ایفا کرده باشند. این نکته که نام "آنوبانی‌نی" و همچنین نوشته و لباسش "اکدی" است این گمان را تقویت می‌کند که وی احتمالاً به نمایندگی از جانب دولت "اکد" در آن مناطق فرمانداری داشته و سپس از ضعف "اکد" در اواخر سلطنت "نارام‌سین" و یسرش استفاده کرده و به پیشوایی قبایل "لولوبی" رسیده و پیروزیهای بدست آورده است. بهر حال آنچه در اسناد مزبور در این مقام مورد توجه است این است که در آن زمان

۲۱۴ - "ا.ا.م. دیاگونوف"، "تاریخ ماد"، ترجمه کریم کشاورز، (ص

(۱۳۵)

۲۱۵ - "دیاگونوف"، همان اثر، (ص ۱۳۶)

"لولوبیان" هنوز در چهارچوب جامعه طایفهای و قبیلهای زندگی می‌کرده‌اند و ظاهراً هجومهای مکرر پادشاهان "اگد"، گردآئی قبایل مزبور و اتحاد آنها را تسریع نموده‌است از اینکه نقش برجسته صخره پل‌زهاب "آتوبانی‌نی" را در برابر ایزدبانوئی بنام "نی‌نی" در حال تحویل اسیران مجسم می‌سازد می‌توان چنین نتیجه‌گرفت که هنوز در آنزمان نظام مادرنتباری در جامعه "لولوبی" قوت داشته و بهمین جهت مهمترین الوهیت قبایل مزبور، بصورت زن تصویر می‌شده‌است. می‌توان احتمال داد که خطر دائمی تجاوز و جنگ با همسایگان، نقش پیشوائی سرداران جنگی را تقویت نموده است. بروز این پدیده نزد دیگر قبایل غربی ایران از هزاره سوم پیش از میلاد کاملاً مشهود است (۲۱۶).

از سالنامه‌های آشوری، مربوط به لشکرکشی‌های آندولت از پایان هزاره دوم و آغاز هزاره یکم پیش از میلاد در مناطق غربی ایران پیداست که تدابیر دفاعی در برابر مهاجمات مکرر دولتهای پیشرفته همدسایه عمومیت یافته‌است. حصارهایی که گرداگرد دهکده‌ها بنا شده و دژهای متعدد آنزمان حکایت از این مخاطرات دائمی می‌کنند، با اینکه در سالنامه‌های آشوری هزاره اول، قبایل "لولوبی" مجموعاً "بنام کشور "زاموا" *Zamoa* خوانده می‌شوند، معذالک هنوز از آنها بعنوان دولت یا پادشاهی، یاد نمی‌شود، اینکه منابع مزبور برای "نورآداد" پیشوای قبایل "زاموا" عنوان شاهی قائل نشده، و فقط از او بعنوان "ناسیکو" *Nasiku* که بمعنای پیشوای قبیله‌است یاد می‌کنند خود دلیل کافی بر اثبات این نظر است که قبایل مزبور حتی در هزاره اول، هنوز نخستین مراحل جامعه طبقاتی را می‌پیمودند و احتمالاً پیشوایان آنها نیز طبق اصول ژنتی بر پایه انتخابی تعیین می‌شده‌اند.

۲ - قبایل "گوتی" که فقط در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد عنوان مشخصی داشته و ظاهراً بعدها در میان اقوام دیگر مستحیل شده‌اند، در قسمت‌های شرقی، شمال و شمال غربی "لولوبیان" و احتمالاً در آذربایجان کنونی ایران و کردستان زندگی می‌کرده‌اند (۲۱۷) چنانکه تاریخاً مسلم است قبایل "گوتی" در نیمه اول هزاره سوم در قسمت

۲۱۶ - "فتار مستمر دشت بین‌النهرین که بیشتر بصورت پادشاهیهای متمدن در آمده بود همه آنها را (همه اقوام و قبایل را) مجبور کرد که در یک زمان متحد شوند، هر چند که این اتحاد، موقت بود - نزاع بکدویان و نیمه بکدویان با سگنه‌خانه‌نشین ادامه یافت". "ر. گیرشمن" همان اثر (ص ۳۴)

جنوبی بین‌النهرین نفوذ کرده و تقریباً " یکصد سال بر مناطق تحت تسلط دولت " اگد " حکومت کرده‌اند. دیاکونوف چنین مینویسد: " مسلماً " گوتیان در آن زمان سطح تکامل نیروهای تولیدیشان نسبتاً " پست بود و ظاهراً " در دورهٔ بدوی زراعتی - و محتلاً " - مادرشاهی و تمدن و فرهنگ " عهد سفالینه ملون " می‌زیسته و معلوم نیست که معیاداً چگونه توانستند لشکریانی را که بطن قوی از آن مقتدرترین دولت آن زمان بودند تار و مار کنند؟ ". دانشمند مزبور پس از آنکه نشان می‌دهد که در آن عهد (دورهٔ اولیهٔ مفرغ) سلاح " اگدیان " چندان امنیازی به اسلحهٔ " گوتیان " نداشت و نیروهای دولت " اگد " نیز ضعیف شده بودند می‌نویسد: " بنظر می‌رسد که سران گوتیان نواخته بودند در حمله به " اگد " اتحاد مهمی از قبایل پدید آورند " (۲۱۸) .

در فهرستی که پس از سقوط قدرت " گوتیان " تنظیم گردیده و اسامی حکمرانان " گوتی " نیز در عداد پادشاهان " سومر " بر شمرده شده، تصریح گردیده‌است که " قبیلهٔ گوتیان پادشاه نداشت " ولی بلافاصله پس از آن فهرست اسامی " شاهان گوتی " با ذکر مدت حکمرانی آنها آمده‌است (۲۱۹) . از مقایسه دوران کوتاه حکمرانی هر کدام از این " شاهان " و سنجش نامهای مختلف آنها، دیاکونوف بدرستی چنین نتیجه گرفته‌است که " شاهان " مزبور همانا سران جنگی قبایل " گوتی " بوده‌اند که طبق رسوم جامعهٔ بدوی برای مدت معینی انتخاب می‌شده‌اند و این امر که در فهرست مزبور قرابتی هم بین این " شاهان " ذکر نشده و اسامی آنها بکلی با یکدیگر متفاوت است خود دلیلی بر انتخابی بودن آنهاست. دانشمند مزبور حتی چنین حدس می‌زند که چون شاه هشتم این سلاله، بنام " یارلاگاب " کوشیده‌است دوران فرمانروائی خود را تا ۱۵ سال دوام دهد، افراد قبیلهٔ " گوتی " به تنها به اصل انتخاب پیشوا برای مدت معین بازگشتند بلکه مدت فرمانروائی او را هم نخست به سه سال و بعد به دو سال تقلیل دادند " (۲۱۹) .

باری چنانکه معلوم است یا اینکه " گوتیها " قریب یکصد سال بر بخش جنوبی بین‌النهرین و بابل-که در عداد پیشرفته‌ترین حوامع آنروزی جهان بشمار می‌رفت حکومت کرده‌اند، این فرمانروائی نتوانسته‌است در رشد و تکامل جامعهٔ اصلی آنها تأثیرات مهمی ببار آورد. " دوران فرمانروائی ایشان در (میان) - دو رود (بین‌النهرین) ، جز سانه‌های گذران نبود و چندان

۲۱۸ - " دیاکونوف " ، همان اثر ، (ص ۱۳۹)

۲۱۹ - " دیاکونوف " ، همان اثر ، (ص ۱۴۵)

تاء ثیری در رشد و تکامل جامعه و میهن اصلی قبایل مزبور نداشت. حتی بنظر می‌رسد که جریان پیدایش طبقات را هم در میان "گوتیان" تسریع نکرد" (۲۲۰). آنچه محقق است اینست که "گوتیان" بهنگام استیلای خود بر بین‌النهرین، راههای بازرگانی را قطع کرده، دهات و شهرها را غارت نموده سوزاندند و نه تنها چیز مهمی از تمدن شکوفان "شومری" و "اکد" نیاموختند بلکه تا مدت زیادی به ویران ساختن تمدن و چپاول ثروت‌های آن نواحی پرداختند.

از نام پیشوای "گوتیان"، "ان‌ریداووزیر" *En-ridavazir* که بر "نارام‌سین" پادشاه "اکد" فائق آمد و توانست در بین‌النهرین نفوذ نماید چنین پیداست که وی فقط پیشوای جنگی "گوتیان" بوده و احتمالاً سمت روحانی نیز داشته‌است زیرا کلمه "ان" شومری - که در اول نام این شخص ذکر میشود دلالت بر چنین مفهومی دارد (۲۲۱).

۳ - قبایل "کاسی" (یا بزیان اکدی‌کاشی) *Kassî* ظاهراً از ازمینه بسیار قدیم در سرزمین کوهستانی واقع در بخش علیای رودهای کارون و کرخه و تقریباً در حدود لرستان کنونی زندگی می‌کرده‌اند ولی اطلاعاتی که از آنها در دست است زودتر از آغاز هزاره سوم پیش از میلاد نیست. از ربع دوم هزاره دوم پیش از میلاد، قبایل "کاسی" تحرک بیشتری از خود بروز داده و بدره رود دیاله نفوذ کرده و از آنجا جسته و گریخته به "بایل" دستبرد می‌زدند. اکثر محققان این فعالیت کاسیان را بظهور اسب - حیوان حمل و نقل - مربوط می‌دانند" (۲۲۲).

طبق اطلاعاتی که از اسناد مختلف بدست آمده‌است از آغاز هزاره

۲۲۰ - "دیاگونوف"، همان اثر (ص ۱۴۱)

۲۲۱ - کلمه "ان" بمعنی بزرگ است که در جلو اسماء مقدس اساطیر شومری نظیر "ان‌کیدو" و "ان‌لیل" دیده میشود. کلمه تکریمی و احترام آمیز "ان" از شومریان (آزیانیک) به اکدی‌ان (سامی زبان) بارث رسید. در زبان ایلامی نیز که شاخه‌ای از زبانهای اورال آلتائی (ترکی، مغولی، مجاری و فتلانندی)، و هم‌ریشه با زبان شومری است، کلمه تکریمی "ان" شومری در زبان (ایلامی بصورت "این" دیده میشود (مثلاً) در "این شوشی‌تاک"، خدای شوش). در ترکی امروز نیز "ان" نزدیک به همان معنی شومری و ایلامی آن دیده میشود که بمعنی، بزرگ، خیلی، زیاد و خوب و نیز بیانگر صفت عالی است. زیرنویس ۳۵۷ دیده شود.

۲۲۲ - "دیاگونوف"، همان اثر، (ص ۱۶۲)

دوم پیش از میلاد، گروههای مختلفی از "کاسیان" در حینجوی کار به بین‌النهرین می‌آمده، و برخی از آن گروهها بصورت کارگران فصلی، خود را در اختیار کشاورزان محلی قرار می‌داده‌اند و حتی عده دیگری از "کاسیان" در ارتش بابل خدمت می‌کرده و سربازخانه‌های ویژه خود را داشته‌اند. بدینسان معلوم می‌شود که میان جامعه "کاسی" و همسایگان غربی آن مناسبات و روابط مسالمت-آمیز از دیرباز وجود داشته‌است. ظاهراً "اشغال بابل هم بوسیله "کاسیان" در (۱۵۹۵ پیش از میلاد) بصورت حمله و هجوم انجام نگرفته است، بلکه پس از سقوط بابل بدست "مورسیلی اول" *Mursili I* پادشاه "هی‌تیا" و عقب‌نشینی او (که محتملاً بنا بقرار داد قبلی با "کاسیان" انجام یافته) "کاسیان" حکومت بابل را بدست گرفته‌اند.

با وجود اینکه "کاسیان" نزدیک به (۶۰۰ سال) بر بابل حکومت کرده‌اند و علی‌رغم مناسبات نزدیکی که قبایل مزبور با تمدن بین‌النهرین داشته‌اند باز ترقیات چشمگیری در نواحی مورد سکونت قبایل مزبور و وطن اصلی آنها بروز نکرده‌است. احتمالاً می‌توان گفت که این مناسبات تا حدود معینی به تسریع قشریندی در میان قبایل "کاسی" و پیدایش مقدمات جامعه طبقاتی نزد آنها کمک کرده‌است.

از اینکه "کاسیان" لقب "یانزی" *yanzi* را برای سلاطین خود بکار می‌بردند پیداست که با وجود تسلط طولانی خود بر بخش جنوبی بین‌النهرین هنوز عناوین قبیله‌ای را نگاه می‌داشتند در واقع عمومیت داشتن اصطلاح "یانزی" بمعنای پیشوا، نزد قبایل "گوتی" و برخی قبایل دیگر همسایه "کاسیان"، نمایانگر منشاء طایفه‌ای و قبیله‌ای این اصطلاح است. همین امر که "آگوم دوم" *Agum* پادشاه "کاسی" ضمن القاب دیگر، خویشتن را "پادشاه گوتیان بی‌خرد" (۲۲۳) می‌خواند دلیل دیگری بر آنست که در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد، "گوتیان" در چهارچوب سازمان همبودی بدوی زندگی می‌کرده‌اند و بنابراین هنوز نزد ایشان اصطلاح "یانزی" معنای پیشوای قبیله را داشته‌است.

اگر چه از کیش "کاسیان" اطلاع دقیقی در دست نیست ولی از اینکه مهمترین خدای آنان "کاشو" نام داشته‌است می‌توان چنین گمان برد که این الوهیت "خدای قبیله و نیای کاسیان" تسمده می‌شده‌است (۲۲۴). از اینجا ممکن است نتیجه گرفت که نزد "کاسیان" گذار به سازمان

۲۲۳ - "دیاگونوف"، همان کتاب، (ص ۱۶۸ - ۱۶۹)

۲۲۴ - "دیاگونوف"، همان کتاب، (ص ۱۷۳)

قبیله‌ای پدرتباری از مدتی پیش امری انجام یافته بوده‌است. قرائن دیگری که بر تائید این امر وجود دارد اینست که شاهان "کاسی" بر اساس وراثت از خط پدری، سلطنت می‌کرده‌اند و نیز ایزدی بنام "شوکامون" یا "شومو" داشتند. *Shukamon* (خداوند آتش زیرزمینی) و نیز خدای دیگری بنام "دور" *Dur* حامی سلاله شاهي تلقي می‌شده‌است، با وجود این، ایزد بانویی بنام "شیمالی" *Shimali*: (الهه قلل کوهستان) که در پانتئون "کاسی" مقام مهمی دارد می‌تواند این فرض را تقویت کند که الوهیت مزبور پیش از استقرار خویشاوندی بر پایه تبارپدری، خداوند مورد پرستش کوهستانیان "کاسی" بوده‌است.

بهر حال چنین بنظر می‌رسد که قبایل "کاسی" در میهن اصلی خود همچنان به دامداری می‌پرداخته و نیمه اسکان یافته بوده‌اند. در هزاره دوم چنانکه گفته‌شد در نتیجه توسعه اسب‌داری بصورت قبایل متحرک کوچنده در آمده و هنوز تا مدت‌ها بعد نیز از حدود نظام قبیله‌ای پدرتباری ولو بصورت پیشرفته آن تجاوز نکرده بودند.

بنا به آنچه ذکر شد معلوم است که در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد اقوام ساکن بخشهای غربی ایران (باستثناء ایلامیان)، هنوز در چهارچوب جامعه زنتی (ولو در مراحل مختلفه آن) زندگی می‌کرده‌اند. بی‌جهت نیست که بنظر یکی از منشیان بابلی که در نیمه دوم هزاره سوم می‌زیست "عالم تمدن به دامنه‌های زاگرس خانمه مییافت" (۲۲۵). اوضاع چنین بود تا زمان ورود اقوام آریائی (اواخر هزاره دوم پیش از میلاد) به فلاتی که قرن‌ها بعد از تشکیل شاهنشاهی "ماد" و سپس "پارس"، بنام آن قبایل، "ایران" نامیده شد.

از مجموع اطلاعاتی که سالنامه‌های آشوری و دیگر اسناد درباره ساکنین این مناطق بدست می‌دهند چنین بر می‌آید که همه این اقوام در سده‌های اول هزاره یکم پیش از میلاد، سازمان قبیلگامی را کمابیش حفظ کرده‌اند و تهدیدهای پی‌درپی آشور، روند اتحادهای قبیلگامی، استقرار و تحکیم سازمان پدرسالاری و تفوق سران نظامی و پیشوایان قبیلگامی، فشربندی درون جامعه را در میان آنها تسریع نموده‌است.

۴- در سالنامه‌های آشوری، اسامی بسیاری از قبایل ساکن این مناطق در هزاره یکم ذکر شده‌است که عمده‌ترین آنها عبارت بوده‌اند از قبایل "لولوبی" (که مجموع آنها را چنانکه ذکر شد، کشور "زاموا" می‌خواندند)،

قبایل "ماد" و "پارسوا" (با احتمال قوی همان پارسها هستند که نخست در بخشهای جنوبی کشور "زاموا" (شاید در حدود سلیمانیه کنونی) سکونت گزیده بودند (۲۲۶) و قبایل "ماننائی" (ساکن جلگه جنوبی دریاچه ارومیه - کرانه شرقی شهر ارومیه - و بخش مهمی از دره قزل اوزن بودند، درباره "زاموا"، "مادیها" و "پارسها" پیش از این گفتگو شده است ولی توجه به برخی اطلاعات، درباره جامعه "ماننائی" از لحاظ مسئله مورد بحث ما جالب است.

از اینکه منابع آشوری، کشور "ماننا" را همواره، بنام "مات ماننائی" یعنی کشور قبایل "ماننائی" می خوانند خود دلیل کافی بر این امر است که قبایل مزبور در آن هنگام در آستانه جامعه طبقاتی بوده اند و محتملا پیشوایان آنها نیز بنا بر اصول ژنتی انتخاب می شده اند.

بهترین دلیل وجود بقایای نیرومندی از رسوم ژنتی در جامعه "ماننائی" را لوح "سارگون دوم" پادشاه آشور بدست می دهد. در این لوح چنین آمده است که شاه (یا پیشوای) "ماننا"، "شخصا" باتفاق بزرگان و شیوخ و مشاوران و خویشاوندان و حکام و سرانی که کشور ویرا اداره می کردند در مرز به پیشواز او آمده و تقاضا کرده است بخاطر توهین هائی که بوی روا داشته اند انتقام گرفته شود و در این مورد هم تقاضای خویش را "باتفاق مشاوران بزرگ کشور خود" بعمل آورده است (۲۲۷).

۲۲۶ - بنا بنظر "دیاکونوف"، هیچ دلیلی بر اینکه "پارسوا" میهن "پارسیان" بوده و آن قوم از پایان قرن هشتم تا اواسط قرن نهم قبل از میلاد از آن خطه هجرت کرده باشند در دست نیست و معتقد است که "پارسوا" کلمه اگدی است و مقهومی که "واژه" "پارسوا" را بیان می کند بمعنای خط و مرز و کنار می باشد، (همان اثر، ص ۲۵۶) - با وجود این اکثریت مطلق خاورشناسان بر این عقیده اند که "پارسوا" محل اقامت اولیه پارسها در نجد ایران بوده است.

۲۲۷ - "دیاکونوف"، همان کتاب، (ص ۲۲۵ - ۲۲۱) در "ماننا" بقایای فراوانی از دوران جماعت بدوی در زندگی و رسوم مردم وجود داشت و مردم هنوز بر خلاف دیگر کشورهای شرق باستان، در حیات اجتماعی با فعالیت تمام شرکت می کردند. بعدها... در "ماننا" مردم علیه یکی از شاهان آن کشور شورش کردند و این در تاریخ مشرق زمین در آن عصر و دوران، پدیده ای بی نظیر بود... بر افراشتن علم عصیان علیه ستمگران خودی، حاکی از چنان فعالیت اجتماعی و تعاون درونی عامه مردم

این سند جای تردیدی در وجود شوراهای طایفه‌ای و قبیله‌ای که یکی از ویژگیهای سازمان ژنتی است در مورد جامعه "ماننائی" باقی نمی‌گذارد و نشان می‌دهد که آن باصطلاح "شاهان" به جز پیشوایان یا سرداران اتحادیه قبایل، چیز دیگری نبوده‌اند و از سوی دیگر نمایانگر آنست که نه تنها امور مهم اجتماعی و سیاسی، می‌بایستی ضرورتاً در چنین شوراهائی حل و فصل شوند بلکه اتخاذ تصمیم درباره انتقام‌ستانی نیز که از ویژگیهای مهم دیگر جامعه ژنتی است (۲۲۸)، بدون شور و رایی شوراهای مزبور ممکن نبوده‌است. بنظر می‌رسد که در آلمان، قبایل "ماننائی" با اینکه در نتیجه خطر مستمر دولت قوی پنجه "آشور" و نیز همسایگی با دولت نیرومند دیگری مانند "اورارتو"، لزوماً متحد شده و رؤسای طوایف و قبایل و سرداران جنگی امتیازاتی بدست آورده بودند معذالک رسوم دموکراتیک جامعه ژنتی، ولو بصورت تحول یافته آن، هنوز قدرت و تأثیر خود را از دست نداده بود. در اسناد آشوری، بزرگان "ماننائی" (بل‌آلی) خوانده می‌شوند که بمعنای رئیس همبود طایفه‌ای - (آلو) و (ویسبد) - یا صاحبان ده است. اینان از سیماهای خاص نهاد اداری و سیاسی "ماننا" بشمار می‌رفتند و در اتحادیه قبایل "ماد" نیز از ویژگیهای مهم آن شمرده می‌شدند.

۵ - "ایلام" که بهنگام اوج عظمت خود شامل خوزستان و لرستان امروزی کوههای بختیاری و پشت‌کوه و قسمتی از فارس و کرانه‌های خلیج فارس تا بوشهر بوده و حدود آن از مغرب بیابیل و از مشرق به اصفهان می‌رسیده است، از آغاز هزاره سوم پیش از میلاد بدرجه پیشرفته‌ای از تکامل اجتماعی رسید. بنحویکه تقریباً همزمان با پیدایش نخستین شهر - دولتهای بین‌النهرین موفق به تشکیل اولین دولت در سرزمین ایران گردید.

است که دیگر اقوام بسبب برخی شرایط تاریخی جامعه بنده‌داری شرقی در آن زمان فاقد آن بودند. فقدان فشار بر آزاد مردان نیز در خصوصیات سازمان دولتی "ماننا" مؤثر بود. ظاهراً "پادشاه" "ماننا" امور ملک و دولت را با استبداد رایی اداره نمی‌کرد و فعال‌میشاء نبود، بلکه قدرت شورای شیوخ، محدودش مینمود. در مورد مفاد نقل قول بالا، قابل ذکر است که تحلیل‌های ما با ادعای دانشمند مذکور مبنی بر برده‌داری بودن جامعه "ماننا" نظیر دیگر اقوام هم‌زمان در بین‌النهرین و ایران زمین هماهنگی ندارد.

۲۲۸ - "ف. انگلس": "منشاء خانواده و...، (ص ۱۵۵) (ترجمه فرانسه)

"شومری‌ها" این کشور را "نیم" *Nzim* و اکدی‌ها "الامتو" *Elamtu* می‌خواندند ولی از نام آن بزبان خود ایلامی‌ها اطلاعی در دست نیست. قبایل ایلامی که از نام و نشان و منشاء آنها نیز بی‌اطلاع هستیم ظاهراً از هزارهٔ پنجم پیش از میلاد در نواحی کوهستانی مشرف بر دشتها سکونت اختیار کرده بودند و به شکار، کشاورزی و دامداری می‌پرداخته‌اند. اگر چه کشف ویرانه‌های "علی‌کش" در نزدیکی "موسیان" (یکصد کیلومتری شوش) دلالت بر آن دارند که این ناحیه در حدود (۸۰۰۰ سال پیش از میلاد) مورد سکونت بوده‌است ولی آثاری که از مسکونی بودن ناحیه شوش در زمانهای قدیمتر از هزارهٔ چهارم پیش از میلاد حکایت کند بدست نیامده است. چنین بنظر میرسد که دشتهای واقع در مغرب رود کرخه (هواسیا) *Hoaspa* و مشرق کارون (اولیا) *Eulua* در اواخر هزارهٔ پنجم یا آغاز هزارهٔ چهارم، مورد سکونت قبایل "ایلامی" قرار گرفته باشند. اگر چه از سازمان درونی جامعهٔ قبیل‌های ایلامی، اطلاعات مشخصی در دست نیست. ولی چنین بنظر می‌رسد که در اواخر هزارهٔ چهارم قبل از میلاد، نوعی اتحاد موقت میان قبایل مزبور علیه مهاجمات دولتهای بین‌النهرین بوجود آمده‌باشد، ظاهراً حالت مستقر جنگ میان ایلام و دولتهای بین‌النهرین ضرورتاً، این اتحاد قبایل ایلامی را مستحکم نموده‌است. بهر حال آنچه مسلم بنظر می‌رسد اینست که در هزارهٔ دوم پیش از میلاد هنوز حکومت‌های قبیل‌های در کوهستانهای فلورو ایلام از بین نرفته بود. چنانکه پادشاهان "سیاش" که از مناطق کوهستانی به دشت آمده بودند خویشتن را "آدا" یعنی پدر می‌نامیدند، عنوانی که معمولاً "روء‌سای" همبودهای دهکده‌ای اختیار می‌کرده‌اند (۲۲۹).

— از مجموع آنچه گفته‌شد چنین نتیجه می‌شود که قبایل ساکن مناطق غربی ایران در فاصلهٔ میان هزارهٔ چهارم تا هزارهٔ یکم پیش از میلاد با تشکیل اتحادیه‌ها، آخرین مرحلهٔ تحول حاکمیت قبیل‌های را پیموده‌اند، ولی از میان آنها فقط قبایل ایلامی توانسته‌اند از اواخر هزارهٔ چهارم، این مرحله را نیز پشت سر گذاشته و به مرحلهٔ تکامل یافته‌تر قدرت سیاسی یعنی دولت، نائل گردند. در هزارهٔ یکم، اتحادیهٔ قبایل "ماد" و سپس اتحادیهٔ قبایل "پارس" موفق به تشکیل دولتهای بزرگ "ماد" و "پارس" (هخامنشی) گردیدند.

— گمان میرود که در نواحی جنوبی و کوهستانهای شرقی ایران نیز همین

روند تحولی در جریان بوده است ولی هیچگونه اطلاعی درباره قبایل ساکن این مناطق در دست نیست.

— درباره نام و نشان کهن‌ترین ساکنین دشت‌های مرکزی ایران، اطلاعات مشخصی وجود ندارد و کاوشهایی هم که در نقاط مختلف آن بعمل آمده، تحول سیاسی فراتر از سازمان "دودمانی ویسی" و "همبودی کشاورزی" را نشان نمی‌دهد. بدیگر سخن، هیچگونه نشانه‌ای که دلالت بر وجود قبایل در این نواحی نموده باشد بدست نیامده است. در واقع چنین بنظر میرسد که سازمان دهکده‌ای، آخرین شکل حاکمیتی باشد که ساکنان این مناطق به آن رسیداند. گمان می‌رود که وضع طبیعی نامساعد نجد مرکزی ایران (کم‌آبی و خشکی که یکی از ویژگی‌های آنست) موجب جدائی واحه‌ها، گردیده و پیشرفت و تکامل جامعه را کند کرده باشد (۲۳۵). علاوه بر این اکثر این نواحی که هم از راه‌های بازرگانی جهان آنروزی و گیرودار آن، بکنار افتاده بودند و هم از ثروت‌های طبیعی مهمی نیز بر خورنداری نداشتند ناگزیر از عوامل عمده‌ای که معمولاً موجب ارتباط و اتحاد با دیگر گروهها می‌شود، محروم مانده و همین امر، هر چه بیشتر باقیمانده ساکنان این نواحی را (یعنی آنها که در نتیجه افزایش جمعیت و دشواری شرایط زندگی، سرزمین طایفه‌ای خود را ترک کرده و مهاجرت نموده بودند) در درون سازمان کهن طایفه‌ای پایبند ساختهاست. اگر چه کشف الواحی به خط نیمه تصویری ایلامی در "سیلک" و "نپه‌یحیی"، نمایانگر وجود ارتباطاتی میان این نواحی و ایلام است ولی بنظر نمی‌آید که این روابط از حدود ایجاد پایگاه‌های بمنظور تاءمین معاملات بازرگانی ایلام با نواحی شرقی‌تر و آسیای میانه، تجاوز کرده و تاءثیر محسوسی در تحول اوضاع داخلی خود این مراکز بوجود آورده باشد. از قرائن چنین بر می‌آید که در پایان هزاره چهارم، تقسیمات خاندانی در درون این همبودیهای پراکنده بوجود آمده است و در برخی از آنها نیز وجود طایفه‌های مختلف، "ویس" طایفه‌ای را به همبودی دهکده‌ای مبدل ساختهاست.

۲۳۵ — محتمل بنظر می‌رسد که در طی عهد خشک، این منطقه از خاک (که مخصوصاً بر اثر رسوب حاصل از رودها و جویبارهایی که به دریا می‌ریخت — مقصود دریای داخلی قدیم است —، حاصلخیز شده بود،) بسی زودتر از دره‌های واقع در چین‌خوردگی‌های زاگرس آب خود را از دست داده باشد. "ر. گیرشمن"، "ایران از آغاز تا اسلام"، ترجمه دکتر محمد معین،

همبودی دهکده‌های پدیده‌ای است که مدتها در چین، هندوستان، ژاپن و حتی برخی از کشورهای اروپای شرقی یگانه شکل سازمان‌یابی سیاسی بوده‌است و هم اکنون نیز نزد برخی از اقوام "گینه جدید" و همچنین بومیان کانادا وجود دارد. نزد اقوام اخیر، واژه "قبیله فاقد هر مفهومی است زیرا هیچ واحدی مافوق محل سکناء، یا دهکده خودمختار شناخته نشده است (۲۳۱) .

در روزگار ما هنوز آثاری از این کهن‌سازمان طایفه‌ای در دهکده‌های مختلف ایران بچشم می‌خورد. بنا بر تحقیقی که بوسیله یکی از پژوهشگران اجتماعی (۲۳۲) در دهات مختلف ایران بعمل آمده: "در ۹۳٪ کل دهات مورد مطالعه، طایفه یک واقعیت اجتماعی شناخته شده، و در ۸۳٪ دهات، ده به چند طایفه (۲ یا بیشتر) تقسیم شده‌است (۲۳۳). به نوشته همان مولف: "طایفه در روستاهای ایران مجموعه‌ای از خانواده‌هاست که رابطه خویشاوندی، اعتقادات مذهبی، تعلق به منشاء جغرافیائی (اهل یک ولایت) یا نژادی: (ترک، تات، ...) مشترک، وحدتی میان آنها بوجود آورده‌است و به این وحدت، وجدان دارند. رئیسی برای خود می‌نمایند و در هر صورت و بهر علنی که تشکیل شده باشد در گذشت زمان تبدیل به یک شبکه خویشاوندی می‌شوند" (۲۳۴) .

بنا به تحقیق همین پژوهشگر در روستای چوقان (از توابع جوشقان یزد) هفت طایفه وجود دارد که بر آنها "هفت نفر حکومت می‌کنند که آنها را "سر" می‌گویند. به مسورت رؤسای هفت طایفه یک "کدخدا" و یک نفر به عنوان "پاکار" انتخاب می‌شود، سه نفر از سرها، زن هستند و شاید بتوان گفت که حق تقدم با بزرگتر است خواه بزرگتر زن باشد یا خواه مرد. در هر کدام از خانه‌های ده، زن و شوهری با فرزندان خود زندگی میکنند و تشکیل یک خانوار می‌دهند ولی اکثر این خانوارها از اوامر رؤسای هفت طایفه فوق‌الذکر تبعیت می‌کنند" (۲۳۵) .

۲۳۱ — A. Lemonnyer, J. Tonneau, R. Troude:

"Précis de sociologie", 1934, P. 245

۲۳۲ — دکتر جمشید بهنام: "ساختهای خانواده و خویشاوندی در ایران" چاپ دوم، تهران .

۲۳۳ — دکتر جمشید بهنام، همان اثر، (ص ۶۲)

۲۳۴ — همان اثر، (صفحه ۶۶)

۲۳۵ — همان اثر، (صفحه ۶۹)

درباره دهکده "اینجه برون" (بینی باریک) که به علت اسکان ایلات ترکمن بوجود آمده است (گرگان) ، همین محقق می نویسد : " طایفه با حفظ سنت تملک طایفه بر زمین ، در چهار دهکده . . . ساکن شده اند . همه ساله یک سرپرست از میان هر یک از ۹ طایفه که در چهار دهکده بسر می برند انتخاب می شود تا به کارهایی (مانند واگذاری سالیانه زمین ، همکاری در لارویی نهر و کارهای دیگری که مربوط به طایفه است) رسیدگی کنند فقط مردان در اسباب شرکت می کنند و زنان حق رأی ندارند . از حمله وظایف سرپرست پذیرفتن جوانانی است به عضویت طایفه ، که بعد از ازدواج و حدا کردن آلاچیق یا خانه خود از خانه پدری ، زندگی مستقل را شروع می کنند و باید به عضویت طایفه بائل شوند و قطعه زمینی نصیب آنها شود (زیرا زمین به ارت به کسی نمی رسد) " (۲۳۶) .

سیس یژوهشگر مزبور چنین نتیجه گیری می کند : " بر اساس صدوپنجاه و دو مونوگرافی روستائی در ده سال اخیر . . . می توان خصوصیات طایفه را چنین طبقه بندی کرد (با تعمیم احیاط آمیز) . رئیس طایفه عامل اصلی موجودیت طایفه است . معمولاً " رئیس طایفه مردی سالخوده است و گاهی نیز دیده شده که زن پس از مرگ شوهر این سمت را بدست آورده است ، رؤسای طوایف هستند که کدخدا را انتخاب می کنند و گاهی نیز کدخدائی در طایفه ارشی است و همواره کدخدای ده از یک طایفه برگزیده می شود و این امتیازی است برای طایفه . داشتن زمین بیشتر و همچنین تعلق به طایفه سادات و مانند آن نیز موجب امتیازات دیگر است " (۲۳۷) . نیز مینویسد :

" همبستگی طایفه ای مهمترین عامل بقاست . افراد طایفه در غالب امور تحت رهبری رئیس خود با یکدیگر همکاری دارند و این همکاری و همدلی در کارهای کشاورزی و نیز در مواقع ازدواج ، ختنه کردن فرزندان ، مرگ و جشنهای گوناگون دیده می شود . هزینه ازدواج (پول ریزان) و ختنه سوران ، توسط همه افراد گروه خویشاوندی پرداخت می شود و در این دو امر مهم که در زندگی یک فرد اهمیت خاص دارد بزرگان طایفه نظارت می کنند . افراد طایفه گاهی در گوشه معینی از گورستان به خاک سپرده می شوند . ازدواج و باروری ، عوامل اصلی و بقاء طایفه هستند و به همین جهت است که طایفه در این امر ، نظارت خاصی اعمال می کند و ازدواج جنبه انفرادی خود را از دست می دهد و به اتحاد میان دو خانواده و یا دو گروه خانواده در داخل طایفه

۲۳۶ - همان اثر ، (صفحه ۷۵)

۲۳۷ - همان اثر ، (صفحات ۷۱ - ۷۲)

تبدیل می‌شود و هنگامی که ازدواج با خارج از طایفه صورت می‌گیرد این نظارت و دخالت از طرف رؤسای طایفه شدیدتر می‌نمود (۲۳۸).

بدینسان دیده می‌شود که حتی در حال حاضر و با وجود گذشت زمانی دراز و تغییراتی که طی هزاره‌ها در جامعه ایران بروز کرده‌است هنوز بسیاری از سنت‌های سازمانی "ویسهای کهن" (ولو بطور محدود و مسخ شده) در دهکده‌های کنونی باقی مانده‌اند. بهر حال گمان نمی‌رود که اصول سازمانی "ویسهای" دشت مرکزی در هزاره‌های پیش از میلاد از این حدود تجاوز کرده‌باشد. بدیگر سخن هر یک از همبودهای دهکده‌ای در حالت انفرادی و تقریباً بدون ارتباط با دهکده‌های دیگر می‌زیسته و سازمان سیاسی آن عبارت از شکل بسیار ساده حکومتی، شبیه به شهرداری بوده‌است. مسئولین امور این حکومت روستائی، در ارتباط با وسعت ده و گسترش امور عمومی آن از چند نفر تجاوز نمی‌کرده‌است. علاوه بر رئیس (سرکدخدا یا ریش سفید و یا ویسید)، کاهن (مغ، موبد، شمن...) - در صورتیکه خود رئیس (ویسید) وظیفه روحانی را به عهده نداشته‌باشد یا کار، آبیاری و یا یکنفر تحصیلدار و غیره کلیه امور مادی و معنوی همبود دهکده‌ای را اداره می‌کرده‌است.

مورین دیگر تحت نظر (ویسید) یا کدخدا وظایف مختلفه خود را اجرا می‌نموده‌اند. تقسیم نوبتی زمین میان خاندانها، حل اختلافات میان آنها و رسیدگی به تخلفات، یا کدخدا و احتمالاً یا شورای سرخاندانها بوده‌است. بمرور ایام ریش‌سفیدی یا کدخدائی به‌خاندان معینی اختصاص می‌یافته و رفته‌رفته جنبه ارثی پیدا نموده‌است. مسلماً "تقسیم آب و انجام کارهای بزرگ آبیاری از قبیل: حفر قنات، تاء سیس آب انبارها و غیره و همچنین برگزاری مراسم دینی، مهمترین امور عمومی همبود دهکده‌ای را تشکیل می‌داده‌است که بنا به تصمیم شورای خاندانها، بوسیله (ویسید) یا کدخدا بموقع اجرا در می‌آمده‌است.

از آنچه گفته‌ایم چنین نتیجه می‌شود که در سرزمین ایران پیش از تشکیل دولت، سه نوع مختلف حاکمیت سیاسی بوجود آمده‌است:

حاکمیت دهکده‌ای - حاکمیت قبیله‌ای و حاکمیت اتحادیه، قبایل.

حاکمیت اتحادیه قبایل که در واقع نوع عالی‌تری از حاکمیت قبیله‌ای است، فارغ از پیوندهای خویشاوندی است و صرفاً جنبه سیاسی دارد و لذا از این جهت نسبت به حاکمیت قبیله‌ای که بر مبنای خویشاوندی

طایفه‌های عضو قرار گرفته‌است، سست‌تر است. در عین حال وجه مشترک هر سه نوع حاکمیت، مبنای سرزمینی آنهاست یعنی هر یک در قلمرو مشخصی اعمال می‌شده و از این جهت با حاکمیت دولتی وجه اشتراک دارند. اتحاد قبایل آخرین مرحله تکامل حاکمیت قبیله‌ای است و لذا از انواع دیگر به حاکمیت دولتی نزدیکتر است و بنابراین در صورتیکه به تشکیل دولت منجر شود خودبخود منحل میگردد، در صورتی که حاکمیت قبایل و حاکمیت همبودی دهکده‌ای می‌توانند با تشکیل دولت و در چهارچوب حاکمیت سراسری آن باقی بمانند و بنحوی با آن تلفیق گردند. با وجود این در صورت مساعد بودن شرایط تاریخی، گاه ممکن است قبیله نیز مستقیماً و بدون گذار از راه اتحادیه قبایل، به دولت بدل گردد همچنانکه همبود دهکده‌ای نیز گاه می‌تواند با اتفاق چند همبود دیگر به شهر و شهر - دولت مبدل شود.

در بخش سوم که به تشکیل نخستین دولت در سرزمین ایران اختصاص داده‌ایم خواهیم کوشید تا آنجا که اسناد و شواهد موجود اجازه دهند چگونگی بوجود آمدن شهر - دولتها و دولت را در سرزمین ایران بطور مشخص روشن سازیم.

بخش سوم
روند فشربندی و پیدایش طبقات
در جامعه بدوی ایران

فصل اول منظره عمومی

در بخش پیشین (فصل سوم) ضمن بحث دربارهٔ دگرگونی مناسبات سیاسی و حاکمیت، وضع اجتماعی قبایل و اقوام ساکن بخش غربی ایران را بر پایهٔ اسناد و اطلاعات موجود متذکر شده‌ایم. اکنون می‌کوشیم بر اساس اطلاعات مزبور خطوط کلی روند قشربندی درونی جامعهٔ بدوی ایران و چگونگی تحول آنرا بسوی جامعهٔ طبقاتی نا آنجا که ممکن باشد مورد بررسی قرار دهیم.

در این بررسی از تفاوت‌هایی که بنا بر سطح نابرابر پیشرفت اقتصادی و تاریخی هر یک از اقوام مزبور در تقدم و تاخر این تحول بروز کرده بنا بر ضرورت نعیم صرف‌نظر شده‌است، زیرا چنانکه دیدیم هنوز در هزارهٔ یکم پیش از میلاد و حتی در آستانهٔ تشکیل شاهنشاهی هخامنشی، وضع اجتماعی اقوام مزبور (باستثنای ایلام که فصول آینده را به تحول ویژهٔ آن اختصاص داده‌ایم) از حدود مراحل آخر جامعهٔ بدوی و آغاز جامعهٔ طبقاتی تجاوز ننموده و لذا از لحاظ کیفی، اختلافی میان آنها دیده نشده‌است.

اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهند که طی هزاره‌های دوم و اول پیش از میلاد در میان اکثر اقوام ساکن بخش غربی ایران، تقسیم کار از اشکال نیمه طبیعی و بدوی خود تجاوز کرده و گروه‌های مختلف قومی در رسته‌های معینی از فعالیت مولد زراعتی و دامداری تخصص یافته‌اند. تقسیم کار در درون هر یک از جماعات مزبور نیز (اعم از اقوام کوچنده و نیمه‌ساکن یافته و اقوام ساکن یافتهٔ زراعت پیشه) توسعه یافته بود بنحوی که برخی از افراد گروه قسمت اعظم فعالیت خود را به امور پیشه‌وری اختصاص داده بودند در حالیکه

بقیه اعضا همبودی به کارهای زراعتی و دامداری می‌پرداخته‌اند. ولی این تقسیم اجتماعی کار، بخودی خود موجب تقسیم جامعه به اقشار برتر و پائین‌تر و بطریق اولی، تفکیک افراد جامعه از لحاظ طبقاتی نیست. در جامعه بدوی بی‌طبقه، ممکن است تدریجا "کار گوزه‌گر و یافنده نسبت بکار کشاورز و دامدار، ویژگی و تخصیص پیدا کند ولی از لحاظ مناسبات تولید در وضع گوزه‌گر و نساج و کشاورز و دامدار، نابرابری بوجود نمی‌آورد. این عبارت از تقسیم فنی کار در درون همبود است و نفساً تا هنگامی که استقلال نیافته و از زندگی همبودی جدا نشده است نمی‌تواند نمایانگر قشر یا طبقه مولد دیگری باشد. تازه پس از آنکه دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار یعنی جدا شدن پیشه‌ها از کشاورزی انجام می‌شود می‌توان از پیشموران، بمتابۀ قشر مولد مستقلی سخن گفت.

با این وجود تقسیم کار در درون همبودیها، تدریجا "دو نوع نابرابری عمده بوجود می‌آورد که در روند گسترش و تثبیت خود، به تقسیم جامعه به قشرهای متمایز می‌انجامد. این دو نوع نابرابری ناشی از امنیازی است که اشغال مقامات اجتماعی از یکسو و اختلاف در دارائی از سوی دیگر ایجاد می‌کند. در تحولات جامعه بدوی چنان این دو امتیاز در هم می‌آمیزند و با هم ترکیب می‌شوند که مشخص رابطه علت و معلولی میان آنها، یعنی پاسخ به این پرسش که آیا تحول سمت‌ها و مقامات اجتماعی است که نابرابری در دارائی‌ها را بوجود آورده یا بعکس، بدوا "نابرابری در دارائی‌ها بوجود آمده و از آنجا قشری از مقام‌داران ممتاز پدید شده است، دشوار و حتی غالباً غیرممکن می‌گردد.

با تکامل ابزار تولید، بویژه با پیدایش خیش‌قلزی و استفاده از گاوآهن و پیشرفت در آبیاری و آبرسانی از یکسو و کسب اهمیت روزافزون دامداری در زندگی جماعات بدوی و گسترش دادوستد میان قبایل از سوی دیگر، ثروت اجتماعی افزایش می‌یابد و تدریجا "میان همبودیهای قبیلای تفاوت‌هایی از لحاظ دارائی بوجود می‌آید و اندک‌اندک میان طوایف عضو یک قبیله نیز اختلافات مالی بروز می‌کند و آنها نیز بنوبه خود به طایفه‌های مرفه‌تر و طایفه‌های فقیرتر تقسیم می‌شوند. در نتیجه تجزیه مالکیت مشترک ویسی و تقسیم آن میان خاندانها، طبیعتاً "در دارائی‌های خاندانی نیز تفاوت‌هایی بروز می‌کند و تثبیت وراثت این اختلاف را تشدید می‌کند. بدینسان تدریجا "جامعه به دو قشر داراثر و فقیرتر تقسیم می‌گردد. اگر چه تفاوت در دارائی زمینه را برای پیدایش طبقات در شرایط تاریخی معین فراهم می‌سازد ولی بخودی‌خود بمعنای پیدایش طبقات اجتماعی نیست زیرا

ضابطه، تشخیص طبقات عبارت از مقام و موقعیتی است که گروههای مختلف جامعه در تولید اجتماعی و مالکیت وسائل تولید دارند نه صرف وجود تفاوت در دارائیها. چنانکه در درون هر طبقه اجتماعی نیز، اختلاف در دارائی بوجود می‌آید بدون آنکه این اختلاف موجب انقسام آن طبقه به طبقات دیگر گردد. مثلاً " سرمایه‌داری که دارائی کمتر دارد باز هم مانند همقطار دیگرش که ممول‌تر است سرمایه‌دار بشمار می‌رود و این قلت دارائی، تعلق او را به طبقه سرمایه‌دار منتفی نمی‌سازد.

از سوی دیگر، صرف اشغال مقامات اجتماعی همبودی نمی‌تواند به‌نفسه موجب طبقه باشد، زیرا وجود سمت‌ها و مقامات اجتماعی همواره یکی از شرایط اساسی سازمان جماعات بدوی بشمار می‌رود و از لحاظ تاریخی نیز مقدم بر تفاوت در دارائی‌هاست و لذا مادام که در خدمت نظام همبودی بدوی است و شرایط تاریخی، موجبات استقلال‌یابی آن سمت‌ها را فراهم نساخته است نمی‌تواند جزء تخصیص کار معین به افراد مشخص عضو جماعت چیز دیگری باشد. امتیاز مقامی از تقسیم کار در درون همبود بدوی سرچشمه می‌گیرد نه از تسلط بر تولید و وسائل تولید. با این وجود سر تحولی جماعات ابتدائی، اختلاف میان قبایل مختلف و جنگها، اندک‌اندک شرایطی بوجود می‌آورند که سمت‌های اجتماعی مزبور استقلال بیشتری کسب می‌کنند و از لحاظ سیاسی بر جامعه مسلط می‌گردند و بدینسان زمینه استیلا بر تولید و وسائل تولید را فراهم می‌سازند (۲۳۹)، و در اکثر موارد موروثی می‌گردند.

۲۳۹ - "در همه جماعاتی از این قبیل (همبودیهای بدوی کشاورزی) از آغاز برخی منافع مشترک وجود دارد که دفاع از آنها در عین اینکه تحت نظارت همبودی قرار دارد ضرورتاً باید به افرادی واگذار گردد. حل و فصل اختلافات، مجازات تجاوز افراد از حدود حقوق خود، مراقبت آبها بویژه در کشورهای گرمسیر، و سرانجام سمت‌های مذهبی بمقتضای حالت توحش ابتدائی. از این قبیل واگذاری سمت‌ها، در کلیه ادوار و در همه همبودیهای بدوی دیده می‌شود، چه در قدیمیترین "مارک‌های ژرمنی" و چه هنوز (قرن ۱۹) در "هندوستان". بدیهی است که افراد مزبور از نوعی اختیارات تامه بر خورد دارند و مقدمات قدرت دولتی را تشکیل می‌دهند. اندک‌اندک نیروهای بارآور افزایش می‌یابند و تراکم فزاینده جمعیت، نگاه منافع مشترک و نگاه منافع متضادی را میان همبودیهای مختلف، بوجود می‌آورد و این خود، تقسیم کار تازه‌ای را در درون گروه‌های بزرگتر همبودیها بر می‌انگیزد و موجب پیدایش ارگانهای می‌گردد که ما مور

وجود این سمت‌های عمومی ظایفه‌ای و قبیله‌ای و تحول طبیعی آنها است که افراد و خاندانهای ممتاز را ایجاد می‌کند و این امکان را برای آنها فراهم می‌سازد که با استفاده از قدرت اجتماعی ناشی از حاکمیت سیاسی و موروثی ساختن مناصب اجتماعی تدریجا "مازاد محصول جماعت را بسود خویش

حفاظت از منافع مشترک و دفاع در مقابل منافع مخالف هستند. ارگانهای مزبور که از همان ابتدا بمثابة نمایندگان منافع مشترک تمام گروه، در برابر هر یک از همبودیه‌های جداگانه، از موقعیت ویژه‌ای برخوردارند که گاه با آن همبود در تضاد قرار می‌گیرد، بزودی استقلال بیشتری بدست می‌آورند. این استقلال خواه بوسیله موروثی شدن سمت‌ها که تقریبا "بطور خودبخودی در محیطی وقوع می‌یابد که سیر همه چیز مانند خود طبیعت است، و خواه بدین جهت که افزایش اختلافات با گروه‌های دیگر وجود ارگانهای مزبور را ضرورت می‌سازد، انجام می‌گیرد. چگونه این استقلال یابی سمت اجتماعی در برابر جامعه، توانسته‌است بمرور زمان تا درجه استیلا بر جامعه ارتقاء یابد؟ چگونه آنکه بدوا "خادم بوده، اندک‌اندک در اثر اوضاع مساعد، مبدل به مخدوم گردیده‌است؟ چگونه این مخدوم بنا بد اوضاع و احوال، در قالب مستبد یا "ساتراپ شرقی" درآمده، نزد "یونانیان" چهره "دیناست" بخود گرفته و نزد "سلت‌ها" بصورت سرکرده طایفه در آمده‌است؟ و سرانجام تا چه اندازه برای انجام این استحاله از اعمال قهر استفاده کرده‌است و چگونه افرادی که جدا جدا استیلا یافته بودند بالاخره با یکدیگر متفق شده و طبقه حاکمه را بوجود آورده‌اند؟ اینها مسائلی است که در اینجا نیازی به بحث درباره آنها نیست. آنچه در اینجا اهمیت دارد تشخیص این امر است که همه جا استیلای سیاسی بر پایه انجام یک سمت اجتماعی قرار داشته‌است و تسلط سیاسی نیز فقط تا هنگامی توانسته‌است برای مدتی دراز، یا بر جا بماند که واقعا "این وظایف اجتماعی را انجام داده‌است. قدرتهای استبدادی که در "ایران و هندوستان" تشکیل شده و از بین رفته‌اند بهر تعداد که بوده‌اند هر کدام از آنها دقیقا "می‌دانسته‌است که بیش از هر چیز، تصدی عمومی دره‌های رودخانه‌ای را بعهده دارد، امری که بی آن هر گشت و کاری در آن نواحی غیرممکن است."

"فریدریش انگلس": "آنتی دورینگ"، ترجمه فرانسه، پاریس ۱۹۴۶ (ص ۶۳ - ۶۵)، ترجمه فارسی کتاب فوق؛ متن کامل - انتشارات کارنگر (ص ۱۷۵ - ۱۷۴) ۱۹۷۸ چاپ زورینگ دیده شود.

تصاحب نمایند و از ابنراه نه تنها موجب تشدید اختلاف در دارائیهها شوند بلکه با تکیه باین سمت‌های اجتماعی، رفته‌رفته مالکیت جمعی بر زمین را نیز خواه مستقیماً و خواه بطور غیر مستقیم، تحت عنوان نمایندگی منافع جماعت تحت استیلای خود در آورند و بدینسان با حفظ شکل استحصال همبودی و رسوم آن، کیفیت مناسبات تولید را بسود صاحبان مناصب تغییر دهند. برخی معتقدند که تفاوت در دارائی‌ها میان همبودیها، اختلاف بر می‌انگیزد و گاه موجب جنگ میان قبایل، برای عارت اموال می‌شود. با پیدایش اسلحه مسین، وسائل جنگی تکمیل تر می‌شود، بطوریکه حتی در دوران "انثولیت" (مس و سنگ)، برخوردیهای میان طوایف و قبایل صورت جنگ بمعنای واقعی پیدا می‌کند. جنگ بنوبه خود موجب ازدیاد ثروت می‌شود و فرماندهان جنگی (پیشوایان) نیز قدرت بیشتری کسب می‌کنند و از راه غنائم جنگی بسود خود متمول می‌شوند. بدینسان تدریجاً "قنری از ممتازین یا اشرافیت طایفدای و قبیل‌های بوجود می‌آید. اینان ارگانهای دموکراتیک همبود را تحت استیلای خود می‌گیرند. شورای ریش سفیدان یا رؤسای انتخابی تدریجاً از حالت انتخابی بیرون آمده، بصورت ارگانی دائمی مبتنی بر امتیازات طایفدای و قبیل‌های در می‌آید. فنر ممتاز احراء مراسم کیش و آئین قبیل‌های را نیز بخود تخصیص داده و از میان خود فرماندهان جنگی و روحانیون را انتخاب می‌کند. ولی با این وجود در جنب این شورا که ارگان بزرگان است و علی‌رغم تفاوت در دارائیهها و انحصار سمت‌های اجتماعی، هنوز تا مدت زیادی شورای خلق نقش مهمی ایفا می‌کند زیرا اعضاء آنرا همه افراد بالغ همبود یعنی همه کشاورزان که بنا بر سنت دیرین جنگاوران طایفه نیز بشمار می‌روند (کاره)، تشکیل می‌دهند و لذا رؤسای طوایف مجبورند به نظریات آنها توجه داشته‌باشند. بدینسان نوعی دموکراسی نظامی بوجود می‌آید.

از سوی دیگر در نتیجه جنگها، بسیاری از قبایل مغلوب، تحت تابعیت قبایل فاتح در می‌آیند.

اینست بطور خلاصه تصویر دوگانهای که معمولاً از این تحول رسم می‌شود، تصویری که در خطوط کلی خود می‌تواند کم‌وبیش با واقعیت این روند در کلیه جماعات بدوی تطبیق کند، ولی بنا به کلیت خود، بسیاری از پرسشها را بی پاسخ می‌گذارد. کوششهایی هم که از جانب برخی از جامعه‌شناسان معاصر برای توضیح پدیده‌هایی از قبیل چگونگی پیدایش اقتدار ویژه "رئیس" یا "مرد بزرگ" (۲۴۵)، چگونگی تبدیل شکل اقتدار شخصی به اشکال موروثی این قدرت یعنی اقتدار ناشی از منشاء و ولادت

و غیره بعمل آمده‌است صرف‌نظر از اینکه مبتنی بر یک سلسله مشاهدات سطحی دربارهٔ وضع کنونی برخی از جوامعی است که هنوز در مرحلهٔ همبودی بدوی هستند، عموماً " بر این اساس قرار دارند که پدیده‌های تحول اجتماعی را با تمایلات ذهنی و فردگرایانه، از قبیل سخاوت‌های رئیس و دست و دل‌بازی و ریخت‌وپاشهای "مرد بزرگ" و غیره توضیح دهند و مثلاً " از این مشاهده که در نزد برخی اقوام، هم‌اکنون مرسوم است که رئیس باید مقداری اموال در اختیار داشته‌باشد تا به اطرافیان خود به‌بخشد و از اینراه گروهی هوادار برای خود فراهم نماید، به‌این نتیجه می‌رسند که گویا اقتدار سیاسی در همبودیهای بدوی از این قبیل اقدامات انفرادی بوجود می‌آید.

باری چنانکه نمونه‌های متعددی از پیدایش دولت و جامعهٔ طبقاتی در شرق باستان و از جمله در ایران نشان می‌دهند، چنین بنظر می‌رسد که تحول قدرت معنوی و سیاسی ناشی از سمت‌های عمومی است که در این کشورها موجب انباشت ثروت در دست عاملین این مقامات گردیده و با درآمیزی قدرت سیاسی و امنیازات مالی، قشر ممتازی را بوجود آورده که با تکیه به نیروی مادی و سیاسی خود، رفته‌رفته حاکم بر تولید و وسائل تولید گردیده است. در واقع با توجه بشرايط عصر مس و مفرغ و سطح نازل پیشرفت اقتصادی، نمی‌توان پنداشت که در درون جامعهٔ بدوی قبایل غربی ایران، بدواً " چنان اختلاف مهمی در دارائی‌ها پیدا شده باشد که بتواند اقشار ممتازی را بوجود آورد که صرفاً " با تکیه بقدرت مالی خود امکان استیلا بر تولید و وسائل تولید را داشته‌باشند. ظاهراً " این حالت، خاص جوامع ابتدائی پیشرفته‌تر، بویژه آنهایی است که مانند یونان بمناسبت اوضاع مساعد منحصراً، بدرجهٔ نسبی " پیشرفته‌ای از داد و ستد و مبادلات کالائی نائل شده‌اند.

نمونهٔ کامل چنین تحولی را جامعهٔ باستانی آتن بدست می‌دهد. در آتن پیشرفت بازرگانی و تولید کالائی، موجبات فروپاشی مالکیت جمعی ژنتی را بسرعت بوجود آورد بطوریکه بشهادت قدیمترین اسناد کتبی، زمینها از مدتی پیش، تقسیم شده؛ و مالکیت خصوصی، جای مالکیت جمعی را گرفته

Marshall, Sahlins 1963: "Political types in Melanesia and Polynesia", Comparative studies in society and history, vol V N° 3 P.P. 285 - 303: "Poor man, Rich man, Big man, Chief".

بود .

"در نتیجه خرید و فروش مالکیت زمین ، تقسیم فزاینده کار میان کشاورزی و پیشه‌وری ، تجارت و دریانوردی ، اعضاء ژنت‌ها ، فراتریها و قبایل ضرورتاً در هم آمیختند و در محل سکناي فراتری و قبيله ، ساکنینی پدید شدند که با وجود هم‌وطن بودن ، به گروههای مزبور تعلق نداشتند و در محل سکونت خود خارجی بودند . . . ولی کسی که ساکن خاک فراتری یا قبيله بود بدون آنکه متعلق به آن باشد طبیعتاً حق شرکت در این اداره (اداره امور فراتری و قبيله) را نداشت" (۲۴۱) .

در نتیجه این وضع دو تحول عمده پدید شد : یکی اینکه یک اداره مرکزی در وراء حقوق قبایل و فراتریها در آتن بوجود آمد و دیگر آنکه تمام مردم صرف‌نظر از تعلقات قبیلهای به طبقات تقسیم شدند (۲۴۲) .

با وجود این از نتایج کاوشها و کشفیاتی که در پایان قرن نوزدهم در شهر "تروا" *Troie* و "میسن" *Mycène* انجام شده و در آغاز قرن بیستم منجر به کشف تمدن "می‌نوئی و کرتی" *Civ. mionienne-Cretoise* گردیده است چنین بر می‌آید که در یونان عصر مفرغ نیز قدرت دولتی و سلطنت از راه تبدیل و تخصیص سمت‌های اجتماعی ، تحول یافته است (۲۴۳) .

۲۴۱ - "ف . انگلس" : "منشاء خانواده و . . . ترجمه" فرانسه (ص ۱۳۵)
 ۲۴۲ - "یک نهاد دوم که به *Thésée* نسبت داده می‌شود عبارت از تقسیم تمام مردم ، بدون توجه به ژنت ، فراتری و قبيله ، به سه طبقه بود : *Eupatrides* یا اشراف ، *Gémarés* یا کشاورزان و *Demiurges* یا پیشه‌وران ، و تفویض حق انحصاری اشغال مقامات عمومی به اشراف . . . این تقسیم‌بندی نشان می‌دهد که رسم تفویض مشاغل ژنتی به خانواده‌های معین قبلاً "بحق مسلم این خانواده‌ها برای اشغال این مقامات مبدل شده بوده است . و باز نشان می‌دهد که این خانواده‌ها ، که از سوی دیگر از لحاظ ثروت خود مقتدر بودند ، در صدد بر آمده‌اند که در خارج از ژنت‌های خود ، بصورت طبقه ممتاز مشخصی جمع شوند . . . مرکز عمده اشرافیت در آتن و پیرامون آتن بود که در آنجا تجارت دریائی و در عین حال راهزنی دریائی که هنوز گاه‌بگاه بر آن تجارت ضمیمه می‌شد ، اشرافیت را متمول می‌ساخت و ثروت مالی را در دست آنها متمرکز می‌نمود ."

"ف . انگلس" : همان کتاب ، (ص ۱۳۵ - ۱۳۱)

۲۴۳ - "موریس گودلیه" ، "پیشگفتار درباره جوامع پیش از سرمایه‌داری ، مجموعه مطالعات و جستارهای مارکسیستی" ، (ص ۱۵۵)

بهر حال اسناد و شواهدی که دربارهٔ قبایل ساکن غربی ایران در دست است بوضوح، تقدم پیدایش قدرت دولتی را بر تجزیهٔ جامعه بر حسب دارائی نشان می‌دهند و نیز این نکته را می‌رسانند که با بوجود آمدن قشر ممتاز ناشی از تحول سمت‌های اجتماعی، جامعهٔ بدوی رفته‌رفته بدو طبقهٔ مختلف المنافع تقسیم شده‌است: از سوئی اشرافیت، قبیل‌های و طایفه‌های، و از سوی دیگر خلق زحمتکش.

ضرورت تمرکز نیروها بمنظور انجام کارهای عمومی، بمقیاس وسیع (بویژه آبیاری مصنوعی در ایران) و تمهیدات دفاعی و تعرضی، علیه اقوام دیگر یا لزوم حفظ منافع طبقاتی اشرافیت در هم آمیخته و بدینسان زمین‌های لازم را برای تشکیل یک قدرت دولتی فراهم آورده‌است.

چنانکه بعداً خواهیم دید کیفیت تشکیل پادشاهیها و شهرهای مختلف ایلام در پایان هزارهٔ چهارم و آغاز هزارهٔ سوم پیش از میلاد نمایانگر چنین تحولی است. پادشاهی‌ها و قدرت‌های محلی که از هزارهٔ دوم پیش از میلاد ببعد در بخش غربی ایران پدید شده نیز حکایت از روند مشابهی می‌کنند. شرح لشکرکشیهای پادشاهان آشور به مناطق واقع در غرب ایران (از پایان قرن دوازدهم تا سقوط دولت آشور در قرن هفتم پیش از میلاد) نشان می‌دهد که در سراسر مسیر این لشکرکشی‌ها تعداد بسیاری امیرنشین‌ها و پادشاهی‌ها وجود داشته‌است که هر یک مستقلاً در نواحی معینی استقرار یافته بودند. اسناد آشوری از برخی قدرتهای دولتی معتبرتر که در این مناطق تشکیل شده بود مانند پادشاهیهای "زاموا"؛ (کاسیان) "مانتا"، "اسکیت"، "ماد" و "پارس" نیز خبر می‌دهند.

مجموع اطلاعاتی که دربارهٔ اقوام ساکن بخش غربی ایران در دست است نشان می‌دهند که از هزارهٔ دوم پیش از میلاد تا نیمهٔ اول هزارهٔ یکم قشریندی درونی جماعات این مناطق، پیشرفت کرده و اندک‌اندک اقشار ممتاز قبیل‌های را بصورت اشرافیتی در آورده‌است که نه تنها حاکمیت سیاسی را در دست خود متمرکز ساخته بلکه در صدد است که قدرت مزبور را به حاکمیت دولتی مبدل سازد. بنا بر اسناد مزبور تردیدی نیست که لااقل در آغاز هزارهٔ اول پیش از میلاد این تحول تاریخی در شرف انجام بوده‌است. در عین حال، وجود آثار نیرومندی از نهادهای جامعهٔ بدوی، حاکی از آنست که این قشریندی هنوز مبتنی بر تجزیهٔ جامعه از لحاظ دارائی نیست. در واقع با وجود فراوانی برخی از انواع مصنوعات و پیشرفت فلزکاری در میان برخی از این اقوام (چنانکه منابع آشوری از آن حکایت می‌کنند) معذالک هنوز نشانه‌هایی از تجزیهٔ پیشه‌ها از کشاورزی دیده نمی‌شود و لذا

اختلاف میان مردم از لحاظ دارائی، فقط منحصر به تفاوتی است که می‌تواند میان محصولات کشاورزی و دامداری بوجود آید. عقب‌ماندگی نسبی وسائل تولید از یک سو و عدم تجزیه مالکیت زمین از سوی دیگر امکان پیدایش اختلاف بزرگی در دارائی‌ها را محدود می‌ساخت، مثلاً "استفاده از گاواهن در همه جا رواج نداشت و حتی هنوز چرخ کوزه‌گری هم نزد همه این جماعات متداول نشده بود. در اکثر نقاط کوهستانی، هنوز مناسبات جامعه بدوی بقوت خود باقی بود. با این وجود، قرائن و شواهد چندی نشان می‌دهند که اختلاف در دارائی، میان اقشار ممتاز و مردم عادی جماعات، افزایش یافته است. گاوشهای باستان‌شناسی، علاوه بر آنکه حاکی از تکمیل اسلحه، دفاعی و تهاجمی (خنجرهای مسین و سرنیزه و خود و غیره) هستند اختلافی را که از لحاظ دارائی میان مقابر پیشوایان و بزرگان از یک سو و افراد عادی از سوی دیگر پیدا شده است نشان می‌دهند.

چنانکه سابقاً دیدیم (بخش دوم - فصل سوم) نهاد شاهی از دورانهای بسیار قدیم، در میان برخی از قبایل - از جمله "لولوبیان" و "کاسیان" - پدیدار شده بود و از آن پس تقریباً در نزد همه اقوام ساکن بخش غربی سرزمین ایران رواج یافت. در حالی که عنوان شاهی، در هزاره‌های پیشین، نمایانگر پیشوایانی بود که در رأس طوایف و قبایل قرار گرفته بودند و لذا جنبه عشیره‌ای داشت، در هزاره اول، همین عنوان غالباً حاکی از نهادی است که بر پایه حکومتی سرزمینی قرار گرفتند است و قشر بتدی اجتماعی نسبتاً پیشرفته‌ای را نشان می‌دهد. در آمیزی دائمی اقوام، در نتیجه مهاجرت‌ها و استقرار غالبین خارجی، تشخیص این امر را که آیا نهاد شاهی جدید، نتیجه تحول مستقیم نهاد گذشته است یا از جانب فاتحان تحمیل گردیده است غیرممکن می‌سازد. از این گذشته اطلاعات ما در مورد اقوام هزاره یکم تقریباً منحصر به منابع آشوری است و لذا قائل شدن عنوان شاهی برای برخی از آنها غالباً ممکن است با واقعیت اجتماعی تطبیق نکند و صرفاً بر پایه اغراض سیاسی و بزرگ جلوه‌دادن فتوحات شاهان آشور یا حقیر شمردن دشمنان باشد. مثلاً با آنکه جامعه "زاموا" تقریباً از نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد و "محنملا" بر اثر سلطه موقتی "کاسیان" بکشور "بابل" وارد مرحله طبقاتی شده بود (۲۴۴) معذک چنانکه قبلاً متذکر شده‌ایم سالنامه‌های "آسورناسیراپال" از پیشوای "زاموا" نه بعنوان شاه بلکه فقط تحت عنوان ناسیکو (پیشوای قبیله) یاد

می‌کنند و منابع آشوری تقریباً همیشه کشور پیشرفته‌تر "ماننا" را "مات ماننائی" یعنی کشور قبایل ماننائی می‌خوانند، در حالیکه ۲۷ امیر کشور کوچک "پارسوا" را که مطیع خود نموده بودند تحت عنوان شاه توصیف می‌نمایند (۲۴۵).

بدینسان نهاد سلطنت که تدریجاً از لحاظ ماهیت و مفهوم خود تغییر یافته بود تا تشکیل شاهنشاهی "ماد" بصورت پدیدۀ رایجی در می‌آید و رفته‌رفته شکل متدوال قدرت دولت مبتنی بر تقسیم جامعه به طبقات و همچنین تضاد خصمانه با جماعات دیگر را بخود می‌گیرد.

حنی در دورانهای بعد، آنجا که با وجود تشکیل شاهنشاهی فراگیر "ماد" و "پارس" نهاد سلطنت، بصورت شاهکها یا پادشاهان محلی باقی مانده است غالباً می‌توان آثار بارزی از تحول تاریخی‌ای که پیشوایان و سران قبیله‌ای را مبدل به شاهان خود مختار جماعت کرده است، مشاهده نمود.

مدارکی که درباره دولت "ماننا" و سازمان آن وجود دارد بوضوح وقوع فشربندی درون جامعه مزبور، تشکیل طبقه‌ای از اشراف و تقسیم جامعه را، -بدو طبقه متمایز (اشرافیت و خلق تولیدکننده) نشان می‌دهد. از سوی دیگر وجود بقایای نیرومندی از سازمان قبیله‌ای در حالی که جامعه طبقاتی آغار شده است، نمایانگر منشاء پیدایش قشر ممتاز و الیگارشی اشرافی است که رفته‌رفته دولت حامی منافع خود را با شکل سلطنت بوجود آورده است.

چنانکه سابقاً متذکر شده‌ایم متن نوشته‌ای که از "سارگون دوم" پادشاه آشور باقی مانده است در مورد وجود این اشرافیت یعنی بزرگان و شیوخ و مشاوران و خویشاوندان شاه، و حکام و سرانی که کشور را اداره می‌کردند، مردیدی باقی نمی‌گذارد. ظاهراً ارگان اساسی حاکمیت در دولت "ماننا" عبارت از "شورای شیوخ" یا "سنا" بوده که خود از تحول "انجمن خلق" جامعه زنتی، نشئت گرفته است و "چون سلاحی، برای اعمال فشار و تجاوز طبقه‌ای بر طبقه دیگر از آن استفاده می‌شد و سلف "بوله" یونانیان و سنای رومیان سمرده می‌شد" (۲۴۶).

شورشی که مردم "ماننا" علیه یکی از شاهان آن کشور کرده‌اند و ما سابقاً از قول مؤلف تاریخ ماد نقل کرده‌ایم، گواه بر آنست که تضاد میان

۲۴۵ - همان کتاب، (ص ۲۲۵)

۲۴۶ - "دیاکونوف"، همان کتاب، (ص ۲۲۱)

اشرافیت و خلق تولید کننده، در نتیجه اجحافات روز افزون طبقه حاکمه و گرایشی بسوی جامعه طبقاتی و استبداد سلطنتی در طول سده هفتم پیش از میلاد شدت یافته و موجب عصیان مردم، علیه ستمگری طبقه حاکمه و شاه که مظهر آنست، گردیده است.

روند تشکیل دولت واحد "ماد" که درباره آن برخی مدارک شهادت می دهند می تواند منظره کلی ای از پیدایش قشر بندی، در درون جامعه قبیله ای ایران در هزاره اول پیش از میلاد نظیر: پیدایش نهاد سلطنت، چگونگی اتحاد قبایل و سرانجام تشکیل دولت واحد "ماد" را بدست دهد. بعداً خواهیم دید که روند کم و بیش مشابهی در نیمه اول هزاره سوم به تشکیل دولت واحد "ایللام" انجامیده است.

چنانکه سالنامه های آشوری حکایت می کنند در قرن هفتم و ششم پیش از میلاد هنوز بسیاری از مناسبات و نهادهای جامعه بدوی در سرزمین قبایل "ماد" حکمفرما بوده است، حتی در دروان تشکیل شاهنشاهی "ماد" نه تنها هنوز تقسیمات قبیله ای وجود داشت بلکه تا پایان قرن ششم، هنوز ارتش "ماد" از خلق جدا نشده بود و بر حسب بستگی های قبیله ای تشکیل می شد. ویژگیهای دیگر سازمان جماعت بدوی از قبیل: انجمن خلق، رؤسای "ویس" (ویسیدان)، رؤسای قبایل، مالکیت مشترک زمین در همبودیهای دهکده ای: (ویسها)، و غیره باقی مانده بود. بدینسان دیده می شود که حتی در شاهنشاهی "ماد"، نهادهای جامعه بدوی با بدیده های جامعه طبقاتی که تازه بوجود آمده بود در هم آمیخته و در مجموع، وضعی را بوجود آورده اند که می توان آنرا مرحله ویژه گذار از جماعت بدوی به جامعه طبقاتی، بشمار آورد.

منابع آشوری حاکی از آن هستند که قبل از تاسیس دولت "ماد" امرای محلی بسیاری در سرزمین "ماد" وجود داشته اند که هر یک فرمانروای قلمرو معینی بوده اند. روایتی که "هرودوت" و "کتسیاس" درباره "دیوک" پسر "فرائورت" و چگونگی انتخاب شخص مزبور بسمت (بازیله اوس *Basilus*) یعنی شاه یا فرمانده کل نقل می کنند، بخودی خود دلالت بر آن دارد که اولاً "مادیها" در آن زمان در دهکده های مستقل *Kome* یا "نواحی خود مختار" زندگی می کردند و ثانیاً در این نواحی، امرای جداگانه ای حکومت داشته اند و لذا اقشاری از اشراف قبیله ای بوجود آمده بود، محتملاً این قشر اشرافیت در نتیجه تسخیر اراضی بوسیله قبایل "ماد" و تقسیم آن به خاندانهای اشرافی بوجود آمده و با قشر ممتاز نواحی مورد اشغال در آمیخته است. ثالثاً از یکسو گسترش دامنه

اجحافات قشر حاکم (بی قانونی در دهکده‌ها چنانکه "هرودوت" آورده است) و از سوی دیگر توسعه تجاوز به اموال (ظاهراً اشاره به اشاعه دزدی است که بنا بر روایت "هرودوت" از پیش خیلی بیشتر شده بود و هم شعر به تشدید ناامنی و تجاوز اقوام کوچنده به نقاط مسکونی میباشد) پدیده گرایش بمرکز و قدرت سلطنت (یا فرماندهی واحد) را تشدید نموده است و رابعاً "وجود ماء مورانی که هنوز انتخابی بودند ولی در آن عهد به ایجاد قدرت سلطنت تمایل داشتند، اجتماعات مردم و غیره" (۲۴۷) را نشان می‌دهد. ابن ماء موران انتخابی یعنی (ویسبدان) را باید از شاه و امیران (استار) که بر ناحیه یا منطقه مشخصی حکومت داشتند فرق گذاشت. در این مسئله، شکی نیست که قدیمترین بخشهای اوستا نمایانگر شرایط قبایل اسکان یافته اقوام آریائی ایرانی در آغاز هزاره یکم پیش از میلاد است و لذا هم در مورد اوضاع "ماده‌ها" و هم نسبت به قبایل "پارس" بطور یکسان صدق می‌کند.

بنابراین چنانکه سابقاً متذکر شده‌ایم (بخش اول - فصل پنجم) می‌توان تقسیمات اجتماعی و ارضی‌ای را که در اوستا آمده است برای جامعه "ماد" نیز قائل شد، و اگر این نکته را مورد توجه قرار دهیم که در پایان قرن ششم پیش از میلاد هنوز نزد اقوام "پارسی"، زمین و مزارع به مالکیت خصوصی، در نیامده بود و اموال بطور عمده از محصولات دامپروری (اعم از دامداری خانگی مردم اسکان یافته یا دامداری بزرگ قبایل شبان) تشکیل می‌شد و جزیه پسته‌ها از زراعت تازه در آغاز خود بود، آنگاه نمی‌توان اختلاف در دارائیهای همبودیهای خاندانی را نزد قبایل "ماد" در قرن هشتم و هفتم پیش از میلاد از این حد متجاوز دانست. بنابراین بنظر نمی‌رسد که قشر بندی درونی بر پایه دارائی، جز از راه استیلای قشر ممتاز بر اموال عمومی، بنحو دیگری تحقق یافته باشد و این امر خود متضمن تقدم تشکیل اشرافیتی مبتنی بر سمت‌های اجتماعی و لذا قدرت سیاسی است. بهمین سبب بنا بر مدارک موجود، تازه در دوران شاهنشاهی "ماد" است که اختلافات نسبتاً جدی از لحاظ دارائی، بسود اشرافیت "ماد" بوجود می‌آید و در زمان شاهنشاهی "کیاکسار" یعنی "هوخشتره"، در نتیجه غلبه بر "آشور" و پیروزیهای دیگر تشدید می‌گردد. "قلع و قمع آشور بطور کلی کشور ماد را ثروتمند ساخت بلکه فقط سران نظامی و بزرگان خاندانها و عشیرتها تمول سرشار بهم زدند و شخص هر قدر، عالی نسب تر بود و یا

مقام دولتی بالاتری داشت امکان تحصیل ثروت و از آنجمله نیز بردگان برای وی بیشتر بود. بدین سبب عصر حکومت "کیاکسار" (هوخشتره) را باید دوران ثروت‌اندوزی بزرگان ماد و پیدایش اختلاف شدید مالی در آن جامعه و افزایش سریع تضادها شمرد. " (۲۴۸)

توصیفاتى که نویسندگان یونانی و رومی از اکیاتانا (همدان) پایتخت شاهنشاهی "ماد" و کاخهای آن کرده‌اند یا اینکه مربوط بقرون بعد از سقوط شاهنشاهی "ماد" می‌شود معذک حاکی از جلال و عظمت گذشته آن در دوران پادشاهی "کیاکسار" و "آستیگ" (آژدهاک *Aj-dahak*) است و نمایانگر ثروت عظیمی است که بطور ناگهانی بر اثر پیروزی بر امپراطوری بزرگ "آشور" و متصرفات آن نصیب شاه، امرا و بزرگان "ماد" شده‌است. "واقعا" جریان سیل ثروت یکشور پادشاهی ماد هم بناگهان بود و هم فراوان. و این خود موجب تشدید تمام تضادهای داخلی جامعه برده‌داری ماد گشت و انقراض آن امپراطوری را تسریع کرد" (۲۴۹).

اگر چه با اطلاق خصلت "برده‌داری" به ساختار اقتصادی - اجتماعی "ماد" در این دوران، نظر بدلائلی که بعداً ارائه خواهد شد نمی‌توان موافقت داشت ولی در درستی قضاوت مؤلف تاریخ "ماد" درباره تشدید اختلاف در دارائی‌ها و تضادهای درونی جامعه "ماد" در این دوران تردیدی نیست. این حقیقت می‌رساند که جامعه "ماد" پست از تشکیل شاهنشاهی هنوز بدرجه پیشرفته‌ای از تقسیم جماعت بر حسب دارائی نرسیده بود.

سابقاً این نکته را متذکر شده‌ایم (بخش اول - فصل پنجم) که سلسله مراتب و تقسیم جامعه عتیره‌ای اوستائی به سه رسته حرفه‌ای بخت عنوان "کاهنان"، "جنگجویان" و "کشاورزان دامدار" در عین اینکه نمایانگر تقسیم طبیعی امور عمده طایفه‌ای و قبیله‌ای است و نفساً بمعنای جامعه طبقاتی نیست ولی می‌تواند بمثابة مقدمه‌ای، برای پیدایش قشربندی اجتماعی و زمینه‌ای برای تقسیم جامعه به طبقات تلقی گردد. همه فرائض نشان می‌دهند که جامعه "ماد" در آغاز استقرار در سرزمین ایران، دارای چنین مشخصاتی بوده‌است. پادشاهان آشور در مسیر لشکرکشی‌های خود در خاک قبایل "ماد" از وجود تعداد بسیاری "بل‌آلی" *Bêl ali* (۲۵۰) یعنی

۲۴۸ - "دیاگونوف"، همان اثر، (ص ۴۱۳)

۲۴۹ - "دیاگونوف"، همان کتاب، (ص ۵۰۸)

۲۵۰ - چنانکه سابقاً گفته‌ایم در زبان اکدی و در اسناد ایلامی

"خداوندان دهکده‌های مستقل" یاد می‌کنند که ظاهراً "ترجمه‌های از واژه" ایرانی "ویسپایتی" یا "ویسید" است. از سوی دیگر از نوشته‌های آشوریان چنین بر می‌آید که در مسیر این لشکرکشیها نقاط مسکونی مستحکم و دژهای عدیده‌ای وجود داشته که ممکن است "مقر فرمانفرمایان خردی بوده که در منابع آشوری مذکور است و در "اوستا" نیز بنام "ساستار" *Sastar* آمده است. (۲۵۱) منابع آشوری هیچگاه برای این فرمانروایان کوچک عنوان (شارو) یعنی شاه فائل نمی‌شوند ولی بنظر می‌رسد که این حکمرانان بر یک واحد ارضی بزرگتر از دهکده، حکومت داشته و لذا مقام و وظیفه آنان بالاتر از "ویسپایتی" یا "ویسید"، که مقامی طایفه‌ای و محتملاً "انتخابی" بوده فرار می‌گرفته‌است. شاید بتوان قلمرو این حکمرانان را با "دنگهو"ی اوستائی یا "دهیو"ی پارسی منطبق دانست و در اینصورت ممکن است با شاهکهای نظیر "گوی ویشتاب" حامی "زرتشت" سروکار داشته باشیم. (۲۵۲)

علاوه بر این روند قشربندی درونی جماعت بدوی، می‌تواند در نتیجه درآمییزی با اقوام دیگر و یا استقرار فاتحین در سرزمین اقوام مغلوب تشدید شود.

مهاجرت‌های پی‌درپی اقوام و تحکیم تدریجی استقرار قبایل در سرزمین معین، نه تنها موجب درآمییزی اقوام مختلف می‌گردد بلکه به ایجاد مناسبات خادم و محدودی و تفویت افشار ممتاز قبیل‌های کمک می‌کند. مهاجرت اقوام آریائی در هزاره اول پیش از میلاد و استقرار آنها در نقاط مختلفه ایران، نمونه‌های متعددی از این پدیده را نشان می‌دهد. نفوذ اقوام آریائی که از آغاز هزاره اول با امواج پیاپی وارد ایران شده و بقوه قهریه سرزمینهای وسیعی را بتصرف خود در آورده‌اند علاوه بر آنکه تسلط آنها را بر جماعات ساکن این مناطق و بهره‌کشی از آنان را ناممکن نموده، روند قشربندی درونی را، نزد خود این اقوام آریائی ایرانی نیز تشدید کرده‌است.

گمان می‌رود که غالبین آریائی در سرزمین ایران، نواحی مورد تصرف را طبق سنت‌های جامعه خویش میان طوایف و قبایل خود تقسیم کرده و یا

"ویس" را "آلو" می‌خوانده‌اند و "آلی" حالت اضافی "آلو" است.

۲۵۱ - "دیاگونوف"، همان اثر، (ص ۲۳۵)

۲۵۲ - در مورد مفهوم "دنگهو" (دهیو)، به "دیاگونوف" کتاب "تاریخ

ماد"، (ص ۲۳۸ - ۲۳۹) مراجعه گردد.

اراضی را بنا بر حق نخستین متصرف، میان طوایف عضو قبیله‌ای که مقدم بر دیگران بر ناحیه‌ای تسلط یافته قسمت نموده‌اند در طول زمان و بر اثر استقرار در ناحیه معین، اقوام آریائی ایرانی با اقوام غیر آریائی این کشور رفته‌رفته در هم آمیخته و این در آمیختگی، ناگزیر، علائق سرزمینی را بزیان علائق همخونی و خویشاوندی تقویت نموده‌است. با وجود این چنانکه سابقاً دیدیم در جامعه "ماد" و "پارس" حتی در زمان تشکیل شاهنشاهی هخامنشی، بسیاری از آثار "ویس دودمانی" در "همبودهای دهکده‌ای" باقی مانده‌بود. ظاهراً "تقسیمات اوستائی، که آمیزه‌ای از اصول عشیره‌ای و علائق سرزمینی است، بازتابی از وقوع چنین تحولی در سده‌های اول ورود آریائی‌هاست. پیرنیا مینویسد (۲۵۳): "رفتار آریانیها با این مردمان بومی مانند رفتار غالب با مغلوب بود، بخصوص که آریانیها آنها را از خود بیست‌تر می‌دانست‌اند. بنابراین در ابتدا هیچ نوع حقی برای آنها قائل نبودند بلکه با اینها دائماً جنگ می‌کردند و هر جا آنها را می‌یافتند می‌کشتند، ولی بعدها که خطر بومی‌ها برای آریانیها رفع شد و آریانیها کارهای پرزحمت را از قبیل زراعت، تربیت حشم، خدمت در خانواده‌ها، از دوش خود برداشته بآنها محول کردند، بومی‌ها طرف احتیاج شدید واقع شده، دارای حقی گردیدند، مانند حق غلام و کنیز، که سابقاً در تحت حمایت اربابها می‌زیستند. از اینزمان اختلاط آریانیها با بومیها شروع شد. ترتیب برقرار شدن آریانیها در ایران بعضاً از داستانهای قدیم "ماد" و تا اندازه‌های نیز از مقایسه طرز مهاجرت و برقرار شدن سایر مردمان هندواروپائی استنباط شده" (است).

"آریانیها به ایران برای تاخت و تاز نیامده بودند، بلکه می‌خواستند در این مملکت برقرار شوند و با این مقصود، می‌بایست اراضی را از بومیها انتزاع کنند. برای رسیدن بمقصد، بهر جا که وارد می‌شدند پس از جنگ با بومیها، قلعه‌ای بنا می‌کردند، درون قلعه را بدو قسمت بفسیم کرده قسمتی را بمساکن خانواده‌ها تخصیص می‌دادند و قسمت دیگر را به حشم. در این محوطه، شبها آتشی با دو مقصود روشن می‌کردند: اولاً برای اینکه خانواده‌ها از آن سهی برند و دیگر از این جهت که اگر بومیها شبیخون زدند پاسبانان آتش را تیزتر کنند، تا مردان قلعه برای جنگ بیرون آمده دشمن را از اطراف قلعه برانند. بعدها این قلعه‌ها مبدل به دهات و شهرها شد."

ضرورت تحکیم قدرت غالبین، بر اراضی مورد تصرف و اداره نواحی تسخیر شده، از سوئی وجود تغییراتی را در سازمان پیشین قبایل آریائی ایرانی، در جهت ایجاد قدرت دولتی، ایجاب نمود و از سوی دیگر همبستگی قبایل مذکور را در برابر دشمنان خارجی تقویت کرده است. بدیهی است در این شرایط، امنیت داخلی و خارجی اراضی تسخیر شده موجبات تحکیم و گسترش قدرت رؤسای نظامی قوم غالب را فراهم می‌آورد و تدریجا "فرماندهان نظامی را مبدل به شاهانی می‌کند که مستقلاً" بر اراضی مورد تصرف، حکومت می‌کنند. نظیر این تحولات اجتماعی در نزد اقوام دیگر نظیر اقوام ژرمنی، پس از تسخیر امپراطوری رم مشهود است (۲۵۴)، با این تفاوت که ژرمنها در مهاجمات خود با اوضاع اجتماعی بمراتب پیشرفته‌تر، و سازمان دولتی گسترش یافته‌تری مواجه شدند و لزوماً "سازمان اجتماعی و اداری خود را با آن دمساز نموده‌اند، در صورتیکه اقوام آریائی زبان ایرانی جر در موارد نادر، در نجد ایران، با جماعاتی بر حورد نموده‌اند که از لحاظ سطح نرفی، اغلب در درجات پست‌تر و حداکثر در همان مرحله پیشرفت اجتماعی اقوام ایرانی قرار داشته‌اند و صورتاً" از لحاظ سازمانی و آغاز سیر تحول، بسوی تشکیل دولت، تا حدود زیادی تحت تأثیر اوضاع اجتماعی ویژه خود قرار داشتند.

کاوشهای باستانشناسی در "سیلک" نمونه‌ای از شیوه استقرار قبیل‌های را که بر ناحیه "کاشان" فرمانروائی یافته، نشان می‌دهد، از بررسی آثار این ناحیه که مربوط به آغاز هزاره یکم پیش از میلاد است چنین بر می‌آید (۲۵۵) که دهکده "سیلک" بوسیله یک طایفه سوار تصرف شده است. زیرا "مجموعه‌ای از سازویرگ مفرغی و آهنی، شامل لگام و اشیاء متعدد برای آراستن سر و سینه اسب" در گورهای مورد کاوش بدست آمده است و از سوی دیگر "روی یک مهر استوانه‌ای، صورت جنگاوری بر پشت اسب منقوش است که با غولی می‌جنگد و در مهر دیگر... مردی روی گردونه‌ای که توسط دو اسب کشیده می‌شود ایستاده و تیری بسوی حیوانی که می‌خواهد شکار کند

۲۵۴ - درباره وقوع این تحولات نزد ژرمنها به اثر معروف "انگلس":
 "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، (ص ۱۸۵ - ۱۸۱) مراجعه شود. (ترجمه فرانسه)

۲۵۵ - بنا بر نتیجه‌گیریهای دانشمند فرانسوی "رمان گیرشمن" که کاوشهای "سیلک" بوسیله وی انجام گرفته است، به اقتباس از اثر دانشمند مزبور تحت عنوان "ایران از آغاز تا اسلام" ترجمه محمد معین. (ص ۶۹)

می‌اندازد". تغییر مهمی که در شیوه تدفین اموات روی داده، سبک جدیدی که در تزئینات و نقش‌ونگار ظروف دیده می‌شود (بویژه پیدایش نقش خورشید و اسب در میان آنها) و شیوه ساختمانی جدید با "استعمال متناوب آجر خام و سنگهای خشکی که با آنها دیوارها را می‌ساختند" گواه جانشینی و استقرار قوم جدیدی است که با توجه به نشانه‌های فوق و نیز تشخیص این امر که "بیشتر جمجمه‌هایی که در گورستان یافته می‌شود قصیرالراس *Brachycephale* بوده و متعلق به خانواده بزرگ هندو اروپائی است"، همه مؤید این احتمال است که جنگجویان غالب قبیله یا طایفه‌ای از ایرانیهای آریائی بوده‌اند.

آنچه در این مورد، مربوط به بحث ما می‌شود اینست که در این زمان "یکی از امرا" مقر باشکوهی در قلعه تپه مصنوعی بنا کرد و آن بوسیله دیواری محاط و دارای برجها بود... این طرز بنا کردن زمینی مسطح که روی آن باید قصر و اقامتگاههای نجبا ساخته شود، مستلزم گروهی کارگر، بنا، آجرچین، عمله و سنگکن بود. بنا براین، امیر، عده‌ای رعیت را استخدام می‌کرد: (به بیگار می‌گرفت) که برای او و بعضی نجبای ملتزم رکاب و نگهبانان خاص وی، کار می‌کردند. این جامعه کلا "به دو قسمت بسیار متمایز تقسیم شده بود. حتی گورستانهای و مقابر آنها نیز این امر را ثابت می‌کند. بعضی قبور حاوی اجساد استکه با زینت آلات سیمین آراسته و با اسلحه و ابزار مختلف مجهز است. در صورتی که در قبور دیگر فقط تزئینات مختصر آهنی و تعدادی اندک، کوزه وجود داشته‌است. برخی از قبرهای فقیرتر، فاقد تخته‌سنگی که بر سقف گذاشته می‌شد و ظاهر یک خانه نوردیک *Nordique* (۲۵۶) را نشان می‌داد، می‌باند. شاید اینان سکنه بومی می‌باشند که مطیع مهاجمان شده بودند. این فرضیه غیرممکن نیست زیرا اشیاء کمی که با آنها یافته شده ابزار ده‌افین و پیشه‌وران است" (۲۵۷). بدینسان دهکده ماقبل تاریخی "سیلک" مبدل به یک شهر مستحکم می‌شود. "کاخ، ساختمانهای فرعی و شاید یک معبد و محله‌های سکونت" در درون دیواری با استحکامات و برجها قرار می‌گیرد. ظاهراً "علاوه بر روستائیان" همبودی کشاورزی که مجبور بودند قسمتی از مازاد محصولات خود را به امیر و بزرگان قوم غالب تحویل داده، انواع بیگاریها را بسود

۲۵۶ - *Nordique* منتسب به مناطق شمالی اروپا (اقوام اسکاندیناوی) است.

۲۵۷ - "ر. گیرشمن"، همان کتاب (ص ۶۹ و ۷۰)

قشر حاکمانجام دهند، از کار بردگان و پیشه‌وران نیز در دستگاه امیر استفاده می‌شده‌است.

شواهد و قرائن نشان می‌دهند که در آغاز استقرار، در همه مناطق موردتصرف اقوام آریائی ایرانی، کم و بیش همین شیوه برقرار بوده و زمینه پیدایش مقدمات جامعه طبقاتی و تشکیل حکمرانی‌های متفرق و مستقل را که منابع آشوری از آن حکایت دارند فراهم آورده‌است. از اینکه متون "آشوری" درباره حکمرانی‌های بخش غربی و شرقی سرزمین مورد اشغال "مادها" تفاوت قائل هستند نشانه پیدایش برخی اختلافات در تحول بعدی هر یک از این جماعات است که در نتیجه برخورد با اقوام پیشرفته‌تر و مجاورت با تمدنهای متمدن‌تر بین‌النهرین و "اورارتو" بوقوع پیوسته‌است. در واقع منابع آشوری در بخشهای غربی کشور "ماد" بیشتر ولایات را بنام سلاله‌ها می‌نامند (با اضافه "بیت" *Bēt = Bit*) بمعنای خانه،... در بخشهای شرقی "ماد"، این رسم مرعی نیست زیرا که احتمالاً در آنجا حکومت انتخابی عشیرتی و قبیله‌ای حکمفرما بود و سلاله‌های فرمانروا وجود نداشتند. متن "تیگلات پالاسار سوم" بویژه فرمانروایان بخشهای شرقی "ماد" را "بل‌آلی" می‌نامد و این خود بار دیگر ثابت می‌کند که "ماد" غربی نسبت به بخش شرقی آن سرزمین از لحاظ اجتماعی و اقتصادی بیشتر پیشرفت کرده بود" (۲۵۸).

باری از آنچه ذکر شد چنین نتیجه می‌شود که روند قشربندی در درون جماعات بدوی ایران از هزاره دوم پیش از میلاد به بعد، بنا بعلل مختلف تکامل یافته و تشدید شده‌است. بطور کلی می‌توان گفت که دو عامل عمده در این روند تأثیر داشته‌است: یکی تحول درونی و طبیعی ساختمان قبیله‌ای است که متضمن انقسام جماعت به گروههای خویشاوند برتر و پائین‌تر و پیدایش امتیاز از لحاظ احراز سمت‌های اجتماعی، یعنی امتیازی است که تدریجاً موجب می‌شود وحدت عالی همبودی، خواه در رابطه متقابل نمایندگان گروه ممتاز تجلی کند و یا برپایه اختیارات مطلقه پیشوا یا رئیس قبیله استوار گردد (۲۵۹). در این مورد، بخشی از اضافه محصول جماعت به

۲۵۸ - "دیاگونوف"، "تاریخ ماد"، (ص ۲۵۵ - ۲۵۶)

۲۵۹ - "این خصلت (خصلت جمعی‌گاری) در درون ساختمان قبیله‌ای بیشتر ممکن است بصورت دیگری تجلی نماید: وحدت در آنصورت یا بوسیله یک رئیس خانواده یا (نیز مانند) رابطه پدران خانواده‌ها میان یکدیگر نمودار می‌شود. از آنجا شکل کم‌وبیش استبدادی یا دموکراتیکی برای این سازمان



گروه ممتاز تعلق می‌گیرد که خواه بصورت خراج و هدایای منظم و خواه بصورت کارهای عمومی‌ای در می‌آید که قسماً " بسود گروه ممتاز و قسماً " به افتخار الوهیت مورد پرستش انجام می‌گیرد (۲۵۹) ، و رفته‌رفته اختلاف مهمی را در اداره گروه‌های درون همبود قبیل‌های بوجود می‌آورد .

عامل دیگر که اصلی نیست و خصلت تشدید و فرعی دارد عبارت از استیلای قوم خارجی است . در این حالت، قوم غالب، قشر ممتازی را تشکیل می‌دهد که همبودی را تنها یا با مشارکت قشر ممتاز قوم مغلوب یعنی اشراف بومی ، بر پایه سطح پیشرفت نیروهای مولد موجود، مورد بهره‌کشی قرار می‌دهد .

چنانکه دیدیم نمونه‌هایی از این هر دو شکل قشربندی، نزد قبایل غربی ایران، بصورت کمابیش تلفیق شده‌ای وجود داشته‌است . مجموع اطلاعات ما درباره قبایل ساکن بخش غربی ایران نشان می‌دهد که قشربندی در مجموع خود بصورت کمی تحول یافته و آن تحول کیفی در مالکیت زمین‌که از تجزیه مالکیت همبودیهای کشاورزی و خاندانی به مالکیت‌های خصوصی جداگانه بوجود می‌آید و زمینه را برای استقرار جامعه طبقاتی مبنی بر شیوه تولید برده‌داری هموار می‌سازد پدید نشده‌است . پیدایش هسته‌های مختلفی از قدرت دولتی، در این شرایط، تحول کیفی از نوع دیگری را بر اساس حفظ همبودیهای طایفه‌ای و سرزمینی و مالکیت عالیه دولتی بر همه اراضی تابعه، بوجود آورده‌است . پدیده پیدایش قدرت دولتی در این شرایط اقتصادی و تاریخی، نه تنها کمکی به انجام آن تحول کیفی پیشرفته‌تر نکرده است؛ بلکه بیش از پیش موجبات پایداری طولانی اشکال تولید، بر اساس همبودی جماعات کشاورز و دامدار را فراهم کرده و امکانات تحول پیشرفته‌تر جامعه طبقاتی را محدود ساخته‌است . علت اساسی این پدیده را باید در این واقعیت جستجو نمود که در کشور ما، مانند بسیاری از کشورهای شرق باستان، دولت هنگامی بوجود آمده که نیروهای مولد جامعه بر پایه وسائل ابتدائی عصر مفرغ، قرار داشته و لذا تولید مشترک و جمعی، بر اساس همبودی و حتی خویشاوندی، هنوز در میان جماعات، نقش حیاتی داشته‌است . بهمین سبب بهره‌کشی از کار غیر، لزوماً " بطور عمده، فقط از راه تسلط بر همبودیهای کشاورزان و دامداران، امکان وقوع داشته‌است . این واقعیت از سوئی به

همبودی بوجود می‌آید" ، "کارل مارکس" : " اشکالی که مقدم بر تولید سرمایه‌داری هستند" ، در مجموعه تحقیقات و جستارهای مارکسیستی، پاریس ۱۹۷۰ (ص ۱۸۴) .

استثمار، خصلت جمعی دادهاست و از سوی دیگر، همین خصلت جمعی استثمار دولتی، خود بمنزله مانعی - برای تلاشی سریع سیستم همبودی کشاورزی و نیز وسیله نیرومندی برای بقاء و حفظ مالکیت جمعی زمین، طی هزاره‌های متمادی - در آمده است.

چنین است که حتی در نیمه اول هزاره یکم پیش از میلاد، در دولت "ماننای" و همچنین در دوران شاهنشاهی "ماد"، نهادهای جامعه بدوی با برخی از پدیده‌های جامعه طبقاتی در هم آمیخته و مجموعاً "وصعی را بوجود آورده است که می‌توان آنرا نوع ویژه گذار از جامعه بدوی به جامعه طبقاتی بشمار آورد (۲۶۰).

همین امر که در "ماننا" با اینکه دولت، نهاد شاهی و قشر معتبری از اشراف بوجود آمده بود (چنانکه لوح "سارگون دوم" پادشاه آشور حکایت می‌کند) ولی "بقایای فراوان از دوران جماعت بدوی در زندگی و رسوم مردم وجود داشت (۲۶۱) و "حدس زده می‌شود که بردگی در آن جامعه تکامل و رونق چندانی نیافته بود" (۲۶۲) مؤید این نظر است.

این واقعیت که در کشورهای شرق باستان و از جمله ایران، زمین غالباً به همبود با دولت تعلق داشته‌است مورد تردید نیست. بنظر می‌رسد که در ایران مانند بسیاری از کشورهای دیگر شرق باستان، یکی از علل عمده بقاء این شکل از مالکیت، وابسته به سیستم کشاورزی مبتنی بر آبیاری مصنوعی بوده است. "در دره‌های رودخانه‌های، کشاورزی آبیاری شده نیازمند انجام کارهای بزرگ برای ساختمان‌سدها، کانالها و آب‌انبارها، برای خشکاندن یا طلاقها بود. از آنجا ضرورت تمرکز ساختمان و بهره‌برداری از سیستم آبیاری بمقیاس سرزمینهای بزرگ پیش آمد... با توسعه بردگی (معلوم نیست چرا در نتیجه توسعه بردگی!) زمینهای همبودیها بیش از پیش در دست دولت متمرکز گردید. شاه که دارای قدرت مطلق بود مالک عالی زمین گردیده دولت برده‌دار (!؟) با به انحصار در آوردن زمین، (کمر) دهقانان را زیر بار مالیاتها خم می‌کرد و همه گونه عوارض بر آنها تحمیل می‌نمود و بدینسان آنها را در وضع بردگان قرار می‌داد. دهقانان به عضویت در همبودها ادامه می‌دادند. ولی چون زمین در دست دولت برده‌دار (!) بود، همبودی پایه

۲۶۰ - "دیاگونوف" در این مورد معتقد است که "در نتیجه یک نوع استثمار

نیمه پدرشاهی و نیمه برده‌داری پدید آمد"، "تاریخ ماد" (ص ۴۱۲)

۲۶۱ - دیاگونوف تاریخ ماد (ص ۲۲۰)

۲۶۲ - همان کتاب (ص ۲۲۳)

دائمی استبداد شرقی یعنی پایه قدرت سلطنت مطلقهای بدون کنترل را تشکیل می داد. " (۲۶۳)

بنظر ما اطلاق خصلت "دولت برده دار" به دولتهائی از این قبیل تعمیم الگوواری از ساختار اقتصادی - اجتماعی جوامع کلاسیک یونان و روم و سرایت دادن آن به ساختار کشورهای شرق باستان از جمله ایران است. این تعمیم نه تنها ویژگیهای روند پیدایش دولت و جامعه طبقاتی را در ایران و دیگر کشورهای شرق باستان نادیده می گیرد بلکه صریحا "نافی شرایط اقتصادی، اجتماعی و تاریخی ای است که پیدایش ساختار برده داری را ایجاب می کند. ما در جای دیگر، مقام بردگی را در جامعه طبقاتی ایران (بنا بر نمونه ایلام) مورد بررسی قرار خواهیم داد. در اینجا همیقدر کافی است که در تاءئید نظر خود به گفتاری از "انگلس" اسناد جوئیم. " تقسیم کار در درون خانواده کشاورز در درجه معینی از رفاه اجازه داد که یک یا چند نیروی کار خارجی وارد گردد. این وضع بویژه در کشورهائی وقوع یافت که مالکیت مشترک قدیمی زمین از مدنی پیش به قطعات تقسیم گشته و یا لاقل مربوط به آن دورهائی می شود که استحصال انفرادی قطعات زمین بوسیله خانوادهها جای گشت و کار مشترک کهن را گرفته بوده است. " (تکیه روی عبارت همه جا از نگارنده است).

گفتار "انگلس را ادامه دهیم: "تولید به میزانی پیشرفت کرده بود که نیروی کار انسان، از آن پس می توانست بیش از آنچه برای زندگی ساده او لازم بود تولید نماید. امکان نگاهداری نیروی کار به تعداد بیشتر و نیز وسیله بکار واداشتن آنها فراهم گشته بود. نیروی کار ارزشی بدست آورد، ولی جماعت و گروهی که این واحد جزو آن بود خود نیروی کار اضافی را در اختیار نداشت. جنگ این نیروها را فراهم کرد... بردگی کشف شده بود و بزودی نزد همه اقوامی که وضع کهن را پشت سر گذاشته بودند شکل مسلط تولید شد. تنها بردگی است که امکان تقسیم کار میان کشاورزی و صنعت را بمقیاس وسیع فراهم کرد و از آن راه موجب شکفتگی جهان باستان یعنی یونانیت گردید. بدون بردگی، نه دولت یونانی می بود و نه هنر و دانش یونانی. بدون بردگی، امپراطوری رم وجود نمی داشت و بدون این پایه یونانیت و امپراطوری رم، اروپای جدید وجود پیدا نمی کرد." (۲۶۴)

۲۶۳ - "دوره اقتصاد سیاسی" تالیف آکادمی علوم اتحاد شوروی
 "Manuel d'économie politique" ترجمه فرانسه ،
 ادیسیون سوسیال ، پاریس ، ۱۹۵۶ ، (ص ۳۹ - ۴۰)

چنانکه دیدیم مدارک و علائمی که از چگونگی پیدایش جامعه طبقاتی در بخش غربی کشور ما، حکایت می‌کنند منظرهٔ بکلی متفاوتی را با آنچه در یونان باستان (لااقل در نیمهٔ دوم هزارهٔ یکم) گذشته است نشان می‌دهند.

همین امر که حتی در زمان ساسانیان با اینکه جامعه از لحاظ قشربندی درونی و پیدایش طبقات اجتماعی منظرهٔ دیگری یافته بود، باز دهکده همچنان مانند همبودیهای کهن، بمتابیهٔ واحد اقتصادی بشمار می‌رفت و خراجی که به دستگاه شاهی پرداخت می‌شد خصلت جمعی خود را کاملاً از دست نداده بود، خود گواه بر پایداری سرسختانهٔ تولید جمعی بر پایهٔ همبودی دهکده‌ای است. بهمین جهت در دوران اولیهٔ حکومت اسلامی فاتحین عرب نیز با روستا بطور گروهی و دسته‌جمعی رفتار می‌کردند. (۲۶۵)، بعدها نیز که نیولداری و مالکیت بزرگ ارضی توسعه یافت ده کماکان بمنزلهٔ واحد مالکیت زمین تلقی می‌شد و این پدیده هنوز در ایران معاصر نیز بقوت خود باقی است، چنانکه حتی مالکیت زمین بر حسب دانگ (یک‌ششم ده) حساب می‌شود و نه بر پایهٔ مساحت زمین.

وضع گروهها و افشار قبیلہ‌ای در میان عشایر کنونی ایران با وجود تغییراتی که بمرور دهور، در جهت مالکیت خصوصی رخ داده، هنوز می‌تواند شواهدی (در مورد آنچه در هزاران سال پیش بوقوع پیوسته است) بدست دهد. بنا بر تحقیقاتی که یکی از پژوهشگران ایرانی نموده است: "تا پیش از اصلاحات ارضی، گروههای اجتماعی متفاوتی در بین قبایل وجود داشت. این گروه بندی تنها از لحاظ اقتصادی نبوده بلکه گاهی از لحاظ منزلت اجتماعی

۲۶۴ - "قریدریش انگلس": "آنتی دورنیگ"، ترجمهٔ فرانسه، چاپ براگ، پاریس ۱۹۴۶، (۶۵ - ۶۶) و متن کامل ترجمه فارسی - انتشارات گارگر صفحه (۱۷۶ - ۱۷۵) دیده شود.

۲۶۵ - "در قرون اولیهٔ اسلامی میل غالب بر این بود که با دهکده بعنوان یک واحد تشکیلاتی واجد شخصیت حقوقی معامله کنند و این تمایل تا قرن بیستم میلادی دوام یافته است" "اما پیداست که سیاست حکومت در قرون اولیهٔ اسلامی این بوده است که موجبات رشد و نمو این تشکیلات ابتدائی اشتراکی را فراهم آورد زیرا مناسبات اداری اقتضاء می‌کرد که عمال حکومت با اجتماعات سروکار داشته باشند نه با افراد" (دکتر آن. ک. س. لمبتون: "مالک و زارع در ایران"، ترجمهٔ فارسی از منوچهر امیری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ص ۳۵)

هم بود... ظاهراً "چهار گروه اجتماعی در جامعه ایلاتی ایران وجود داشت که عبارت بودند از: خانها (روءسای ایل)، کلانتران (روءسای طوایف)، کدخدایان (روءسای تیره‌ها)، توده ایلی و گروههای پائین اجتماعی غیر ایلاتی. گروههای بالای اجتماع، به لحاظ داشتن زمینهای زراعی، مالکیت ده و گلههای فراوان (تا ۵۰۰۰ راءس) از گروههای پائین ممتاز می‌شوند، متلاً "خانی، پیش از اصلاحات ارضی در فارس ۷۰ ده ششادنگ در اختیار داشت.

گروههای پائین اجتماعی غیر ایلی، مشتمل بودند بر آهنگران، نجاران، کولی‌ها، سلمانی‌ها و غیره که در نظام ایلی گروه اجتماعی خاصی محسوب می‌شدند، زیرا وصلت با این گروه اجتماعی، برای افرادی که جزو گروههای اجتماعی ایلی، محسوب می‌شدند بنا بر آداب و رسوم ممنوع بود و در حقیقت گروههای اجتماعی غیر ایلی، بحالت نوعی "کاست اجتماعی" بسر می‌بردند و امروز نیز چنین وضعی را دارند.

لازمه یک مقام اجتماعی ممتاز، تعلق به یکی از خاندانهای قدیمی بود و داشتن یک "اجاق" قدیمی و معروف، امتیاز بزرگی تلقی می‌شد، حتی جنگاوری منزلت مهمتری از صاحب گله بودن داشت. " (۲۶۶)

همین توصیف مختصر از گروههای اجتماعی در میان عشایر معاصر ایران نمایانگر آنست که قدرت سیاسی قبیله‌ای است که موجب توانگر شدن گروههای بالائی جامعه ایلی گردیده‌است نه بعکس. اگر حتی مبنای مالکیت بزرگان قبیله را به تصرف عدوانی و اعمال زور حمل کنیم (چنانکه بهنگام هجومهای مکرر اقوام در ایران اتفاق افتاده‌است) باز منزلت اجتماعی ممتاز است که بایه توانگری و مالکیت بزرگان قبیله‌ای را تشکیل می‌دهد و احراز مقامات بالای قبیله‌ای نیز بسنه به تعلق، به یک خاندان ممتاز قدیمی است و لذا با موروثی بودن سمت‌های مزبور بستگی دارد.

سرانجام لازم است برای تکمیل این بحث، پدیده بردگی را، که (گر چه در مجموع روند تشکیل جامعه طبقاتی ایران) نقش فرعی داشته ولی بنوبه خود در تقسیم جامعه، به طبقات اجتماعی مؤثر بوده‌است مطرح

۲۶۶ - "خسرو خسروی": "جامعه‌شناسی روستای ایران"، چاپ دوم، (ص ۱۴۱ - ۱۴۲) اگر چه مصنف کتاب همه این اوضاع و احوال را به پیش از "اصلاحات ارضی" مربوط دانسته‌است ولی شواهد بسیار نشان می‌دهند که "اصلاحات ارضی" پهلوی نیز تغییرات فوق‌العاده‌ای در این وضع بوجود نیاورده‌است.

سازیم .

هر چند گمان نمی‌رود که در عصر سنگ نو آثاری از بردگی در جامعه ماقبل تاریخ ایران، بدست آمده باشد ولی قرائن چندی بما اجازه می‌دهد که وجود بردگان را (در میان برخی از قبایل ایران در عهد مس و مفرغ) پدیده‌ای مسلم بشمار آوریم . صرف نظر از جامعه ایلام (بویژه جامعه شوش باستان) که در آن وجود این پدیده را می‌توان لااقل از آغاز هزاره سوم پیش از میلاد (نظر به دلایلی که در فصل آینده مطرح خواهد شد) محقق دانست ، برخی نتواند نشان می‌دهد که از پایان هزاره سوم و یا لااقل در آغاز هزاره دوم پیش از میلاد، تبدیل اسرای جنگی به بردگان در میان قبایل ساکن بخش غربی ایران از جمله "لولوبیان" ، "کاسیان" ، و "محتملا" در میان قبایل "گوتی" رواج یافته است . نقش برجسته "آنوبانی‌تی" در صخره "یل زهاب" در حال تحویل گرفتن عده‌ای اسیر از ربه‌النوع مورد پرسش "لولوبیان" (تخمیناً مربوط به نیمه دوم هزاره سوم) ، می‌تواند مؤید این واقعیت باشد . اگر تعبیر ما از نقش برجسته مزبور، درست باشد می‌توان از آن چنین نتیجه گرفت که قبایل "لولوبی" در پایان هزاره سوم بمرحله نسبتاً پیشرفته‌ای از "تولید کشاورزی و دامداری" و "آبیاری" رسیده بودند زیرا چنانکه از بررسی زندگی دوران‌های مقدم جماعات بدوی نزد اقوام مختلف برمی‌آید تا زمانی که جامعه بمرحله پیشرفته‌تر تولید با ادوات و ابزار متکامل‌تری نرسیده است اسرای جنگی ، دسته‌جمعی بقتل می‌رسند و یا در مراسم معینی قربانی می‌شوند . در واقع در این جماعات بدوی که درجه تکامل نیروهای مولد، بقدری پائین است که محصولات تولید، بزحمت از حدود نیازمندیهای جماعت تجاوز می‌کند و اشکال مختلفه باز تولید ساده، برنجدید تولید گسترش یافته تفوق دارد ، اسیر جنگی از لحاظ اقتصادی، نان خور زائدی است و بنابراین واداشتن وی بکار ، نه تنها در مجموع تولید مشترک که بر پایه همخوسی و خویناوندی قرار گرفته است جایی ندارد بلکه تولید تقریباً ثابت جماعت را که در عین حال باید پاسخگوی افزایش طبیعی جمعیت باشد مختل می‌سازد . پیشرفته‌های مهمی که هم در دامداری و زراعت و هم از لحاظ فنی در آغاز هزاره دوم پیش از میلاد - از جمله در مورد استفاده از ابزارهای مفرغین - روی داده است ، می‌تواند وقوع این تحول را در مورد تبدیل اسرای جنگی به بردگان، نزد برخی از قبایل پیشرفته ایران توجیه نماید . با وجود این ، قرائن چندی نشان می‌دهند که هنوز در این هزاره ، رسم قربانی کردن بردگان در کنار استفاده از کار بردگی، لااقل نزد برخی از اقوام عقب‌افتاده‌تر وجود داشته است . نمونه‌ای از این پدیده را

می‌توان در برخی از گورهای کشف‌شده در گوی‌تپه (تپه آبی یا سبز) مشاهده نمود. "در یکی از این مقابر (گور شماره ۸) یکی از اسکلت‌ها بحال دراز کشیده‌است در حالیکه چهار اسکلت، بحال چمباتمه و دو اسکلت بحالت نشسته در اطراف شخص مدفون در همین گور دیده می‌شوند. این امر چنانکه از نظائر آن نزد اقوام دیگر بر می‌آید نمایانگر قربانی شش اسیر یا برده در تشریفات تدفین صاحب آنست." (۲۶۷) "محتملاً" در تصورات ابتدائی این جماعات قربانی کردن اسرای جنگی یا بردگان بر مبنای این اندیشه بوده‌است که گویا بوسیله کشتن آنها در پای الوهیت مورد پرستش طایفه یا قبیله، و یا در مراسم تدفین پیشوایان و بزرگان قوم، قدرت و جسارت افراد دشمن به غالبین انتقال پیدا می‌کند.

باری آنچه از وضع زندگی و تکامل مناسبات و نیروهای مولد قبایل غربی ایران می‌دانیم مسلماً "وجود بهره‌کشی منظم و وسیعی را از کار بردگی در امور تولیدی نشان نمی‌دهد. فقط در جامعه "ایلامی" هزاره دوم است که می‌توان تا حدی از آمادگی شرایط برای استفاده تولیدی از کار بردگی، بویژه در شوش، سخن گفت ولی بجهاتی که مربوط به ساختار اقتصادی - اجتماعی ایلام و درجه عقب‌افتاده تکامل مالکیت خصوصی است، کار بردگی در آنجا نیز بصورت وسیع، در تولید و بویژه در امور کشاورزی مورد استفاده قرار نگرفته‌است. حتی در هزاره بعد سیز نمی‌توان برای مجموع جامعه ایران جز از گزایشی بسوی تحول بردگی از حالت خانگی و پدرسالاری بدرجه رسیدن آن به مرحله شرکت اساسی در امور تولیدی جامعه سخن گفت.

اگر چه در "اوستا" تحت نام "وایسو" *Vaisu* از بردگان یاد می‌شود ولی بنا بر نص "ویدودات" (جزء نهم، فرگرد ۳۸) "اینان بردگان خانگی بودند و جزو خانواده و یا حتی عشیره - "ویس" - بشمار می‌رفتند. بخصوص زنان برده: (کنیزگان) خانگی، بسیار بودند" (۲۶۸) با وجود این توصیفی که در اوستا از جامعه می‌شود بطور کلی، نافی نهاد بردگی است. بهمین سبب برخی از دانشمندان (۲۶۹) براین عقیده‌اند که در جامعه اوستائی، بردگی وجود نداشته‌است و تازه در دوران شاهنشاهی هخامنشی است (قرن ششم قبل از میلاد) که رفته‌رفته تحت تأثیر کشورهای

۲۶۷ - "دیاگونوف"، "تاریخ ماد"، (ص ۱۵۹ - ۱۶۰)

۲۶۸ - دیاگونوف. همان اثر (ص ۲۳۱)

۲۶۹ - "اوتاکار کلیما": "مزدک...". (ص ۵۷)

تابعه پیشرفته‌تر، گرایشی در این جهت پیدا می‌شود که استفاده از کار بردگی در تولید "بزرگ دستگاه شاهی" و املاک بزرگان، کار افراد آزاد را محدود سازد.

باری همه شواهد و مدارک نشان می‌دهند که در هزاره اول پیش از میلاد، حتی آنگاه که شاهنشاهیهای بزرگ "ماد" و "پارس" تشکیل یافته‌اند هنوز کار بردگی - بطور وسیع - در امور تولیدی مورد استفاده نبوده و اسرای جنگی بمقیاس بسیار محدود در کشاورزی که پایه اساسی تولید را تشکیل می‌دادهاست شرکت داشته‌اند. بهمین جهت دیده می‌شود که هم در دوران اقتدار دولت "ایلام" و هم در زمان شاهنشاهی "ماد" و "پارس"، اسیران جنگی غالباً بمنظور استخراج معادن (دولتی)، ساختن راهها، حفر کانالها، ساختمان دژها و کاخهای سلطنتی و دیگر کارهای عمومی و نیز در کارگاههای پیشه‌وری، تحت نظارت مراقبین، بکار گماشته می‌شدند و حتی در برخی موارد، از آنان در کارهای نظامی و لشکرکشیها استفاده می‌شده‌است. رسم اسکان دسته‌جمعی اسرای جنگی در نقاط معین، بمنظور زراعت مستقل و آبادانی نیز مؤید امکانات محدود، برای استفاده از بردگان در درون همبودیهای دهکده‌ای است. (۲۷۰) از اسناد اقتصادی که در شوش کشف شده و مربوط به نیمه اول قرن پنجم پیش از میلاد است و همچنین از اسناد خزانه "استخر" چین بر می‌آید که حتی در زمان نخستین شاهان هخامنشی (و احتمالاً در شاهنشاهی ماد) نیز دسته‌ای از مردم که تحت عنوان مشترک "کورنش" *Kurash* خوانده می‌شدند (و بنظر برخی از دانشمندان باید آنها را برده‌نلقی نمود) اکثراً برای امور ساختمانی بمقیاس وسیعی در دستگاه اقتصادی سلطنتی، مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند.

این امر که طبق اسناد مزبور "کورنشها" در مقابل کار خود مزد نقدی دریافت می‌نموده‌اند وضع آنها را نسبت به بردگان (در مفهوم کلاسیک آن) متفاوت می‌سازد و بهمین جهت برخی از محققین آنها را افراد آزاد همبودها می‌دانند که در دستگاه اقتصاد سلطنتی مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفته‌اند. (۲۷۱)

۲۷۰ - "اسکان اسیر در اراضی بمنظور زراعت مستقل زمین که "آشوریان" این شیوه را در آسیای مقدم بنحو وسیع بکار می‌بستند، برای "پارسیان" نیز آشنا بوده، مثلاً "داریوش اول بردگان یونانی اهل "اریتره" را بهمین گونه در "ایلام" مستقر ساخته، اسکان داد و اسیران "میلیتی" را در مصب دجله مستقر ساخت". (دیاکونوف، همان اثر، ص ۴۰۵، زیر نویس ۲۵)

اسناد بایگانی امور اقتصادی "آرشام" (ساتراپ بابل) و از آن مصر نیز حکایت از آن دارد که عده‌ای از اسرای قبایل مختلف در دستگاه وی، بهمین قبیل امور اشتغال داشته و آنها را داغ می‌کرده‌اند. (۲۷۲)

روایات "هرودوت"، "کتسیاس" و "گزنوفون" درباره "پارسها" و "مادها" شواهدی دائر به استفاده از بردگان در امور دامداری و باغداری سلطنتی و همچنین در دستگاه بزرگان را بدست می‌دهند.

صرف‌نظر از چگونگی استفاده از کار بردگی در درون تولید اجتماعی، این نکته نیز شایان‌ذکر است که ترقی برده‌داری در کشورهای پیشرفته‌تر و گسترش دادوستد، میان اقوام مختلف، برای برده، ارزشی بوجود آورده بود که اگر در داخل امکان استفاده از آن وجود نداشت ممکن بود آنرا فروخت یا در ازاء چیزی مبادله نمود. بنابراین چنین امکانی هم وجود داشت که جماعت غالب، عده‌ای از اسرای جنگی را مانند برده مستقیم و یا غیرمستقیم به اقوام پیشرفته‌تر بفروشد و بدینسان از تبدیل اسرا به نوعی کالا استفاده اقتصادی نماید. بنظر می‌رسد که این واقعیت در جلوگیری از قتل دسته جمعی اسیران جنگی بی‌تاثیر نبوده‌است.

سرانجام باید غیر از اسارت افراد دشمن، به منبع داخلی پیدایش بردگی نیز توجه داشت. بدیهی است در شرایط اقتصادی و اجتماعی مراحل اولیه جماعات بدوی، با وجود خصلت اشتراکی مالکیت، پیدایش بردگی در درون خود جماعت، ممکن نیست. ولی بمرور که جامعه بدوی به تجزیه می‌گراید و تفاوت در داراییها و لذا قشربندی درونی، عمیق‌تر می‌شود و این امکان بوجود می‌آید که افراد مستمند شده، نیروی کار خود را در اختیار خاندانهای مرفه‌تر قرار دهند و یا برای تاءمین زندگی خود و خانواده خویش به بندگی دیگری در آیند.

اگر چه در جماعات قبیلهای ساکنین بخش غربی ایران، نمونه‌های از این پدیده، بعلت عقب ماندگی وضع اجتماعی، بچشم نمی‌خورد، ولی برخی شواهد نشان می‌دهند که در جامعه پیشرفته‌تر "ایلامی" در هزاره دوم پیش از میلاد و همچنین نزد "کاسیان" و "محتلای" در هزاره اول در جامعه "ماندائی" و "ماد" و "پارس"، این نوع بندگی و مناسبات خادم و مخدومی

۲۷۱ - V.O. Tyurin (به نقل از کتاب "تاریخ ماد" اثر

دیاگونوف، ص ۲۹۹ - ۴۰۰)

۲۷۲ - "دیاگونوف"، همان کتاب، (ص ۴۰۵) (به نقل از اثر G.R. Driver

"اسناد آرامی قرن پنجم" آگسفرد ۱۹۵۴)

بروز کرده است. نظر باینکه ما فصول آینده را به تشریح تحول جامعه طبقاتی " ایلام " تخصیص داده‌ایم از ذکر جزئیات بروز این پدیده در این بررسی عمومی صرف نظر می‌کنیم. اما درباره جامعه " کاسیان " سابقاً " براین مطلب اشاره کرده‌ایم که از آغاز هزاره دوم پیش از میلاد، گروههای مختلف از " کاسیان " بصورت کارگران فصلی، نیروی کار خود را در اختیار کشاورزان بین‌النهرین قرار داده و عده دیگری از آنان بخدمت شاهان بابل در آمده و در ارتش آن دولت خدمت می‌کرده‌اند. اگر چه این امر بخودی خود بمعنای بردگی نیست ولی نشانه‌های از روند تجزیه و قشربندی جامعه " کاسی " است که به جدانشدن گروههایی از مردم مستمند از جامعه " ویسی " بعلت از دست دادن مالکیت هببودی منجر شده است.

نوع دیگری از این پدیده را " کتسیاس " مورخ مشهور یونانی در مورد جامعه " ماد " نقل می‌کند. طبق این روایت در " ماد " مرسوم شده بود که مردم مستمند به افراد توانگر پناه می‌بردند و در مقابل تاءمین غذا، خوبشتن را می‌فروختند. مسلماً این افراد کسانی بودند که بعلت از دست دادن مالکیت زمین، یعنی شرط اساسی عضویت در همبودی دهکده‌ای، بی‌برگ و نوا می‌ماندند و ناگزیر برای اعاشه خود و خانواده خویش به بزرگان یا افراد مرفه یا دستگاه دولتی، پناه می‌بردند. ولی نظر باینکه بنا بر همان منبع، این قبیل اشخاص در صورت عدم رضایت از شرایط خود، حق داشتند خواجه (صاحب) را ترک کنند، وضع آنها، در عین شباهت با بردگی از آن متفاوت بوده و بیشتر خصلت " اجیرشدن " بآنها میدهد. این پدیده‌ای است که شواهدی از آن را جامعه " ایلام " بویژه در هزاره دوم پیش از میلاد بدست می‌دهد و ما بعداً با تفصیل بیشتری از آن سخن خواهیم گفت.

چنانکه در پیش متذکر شدیم اسناد خزانه استخر، مربوط به پرداخت اجرت به گروههای مختلفه از مردمی که بنام مشترک " کورتش " خوانده شده‌اند نمایانگر استفاده وسیع از نیروی کار افرادی است که ظاهراً همه آنها برده نبوده‌اند و چون همه تحت عنوان واحد، ذکر می‌شوند و به عموم آنها اجرت پرداخته می‌شود، بنظر می‌رسد که از لحاظ شیوه بهره‌کشی تمایزی میان نیروی کار آزاد و کار بردگان وجود نداشته است.

از اینکه در سنگ نبشته بیستون " داریوش اول " مدعی است که وی " نه نسبت به مستمندان و نه نسبت به توانگران بدی روا نداشته است " (۲۷۳) پیداست که در آغاز تشکیل شاهنشاهی هخامنشی، قشری از مردم فقیر و

مستمند وجود داشته‌است که برده نبوده‌اند و بنابراین بعید نیست که قسمتی از "گورتهائی" را که بنا بر اسناد خزانه استخر، در دستگاه دولتی کار می‌کرده‌اند گروههائی از همین فقرا تشکیل می‌داده‌اند. (۲۷۴)

بهر حال آنچه مسلم است اینست که حتی در زمان تشکیل شاهنشاهی هخامنشی، هنوز بردگی در جامعه ایران از صورت یک پدیده فرعی به شکل عامل تعیین کننده در مناسبات تولید اجتماعی در نیامده بود. بطور کلی بردگی در جامعه ایران مانند اکثر کشورهای شرق باستان، هیچگاه پایه تولید را تشکیل نداده و در پیشرفته‌ترین حالات خود از حدود استفاده‌های تولیدی در دستگاههای اقتصادی شاهی و پرستشگاهی فراتر نرفته‌است. در واقع در اکثر کشورهای شرق باستان - "شومر، اکد، بابل، آشور و نزد هیتی‌ها و هخامنشیان - بردگان پایه تولید را تشکیل نمی‌دادند. پایه تولید را کار دهقانان آزاد ولی مورد ستم شدید در دهکده‌های متعدد تشکیل می‌داد" (۲۷۵).

این مطلب را بویژه شایان ذکر می‌دانیم که وجود اشرافیت دینی و نظامی، در آستانه تشکیل قدرتهای دولتی، نمایانگر گروهی از اعضاء جماعات است که در تولید اجتماعی وارد نیستند و لذا مطلقاً باین معیاست که در پایان دوران نظام بدوی در جامعه اقوام مختلف ساکن بخش غربی ایران، اضافه محصول نسبتاً فراوانی وجود داشته که امکان تأمین زندگی و ریخت و پاشهای اقشار ممتاز را فراهم می‌کرده‌است. ولی نظر باینکه در آهنگام تولید اجتماعی بطور اساسی، معطوف به تأمین وسائل منسقیم معیشت بوده و هنوز زمینه‌های لازم برای تولید، در جهت ارزش مبادله و لذا تولید اضافه ارزش فراهم نبوده‌است، ضرورتاً استفاده از کار بردگی جز در چهارچوب نظام خاندانی و پدرسالاری، امکان بروز نداشته‌است. بهمین جهت دیده می‌شود که قرن‌ها از تشکیل قدرتهای دولتی، در بسیاری از مناطق ایران می‌گذرد ولی از بردگی بمعنای شاخص شیوه تولید، هنوز اثری نیست. این امر در مرحله اول معلول آنست که حاکمیت دولتی در این مناطق بدواً بر پایه تقسیم جامعه به اشرافیت و مردم زحمتکش جماعات یعنی قشریندی، میان

۲۷۴ - "دیاگونوف" معتقد است که: "توده اصلی گورتهای را بردگان تشکیل می‌داده‌اند"، همان کتاب، (ص ۴۵۵)

۲۷۵ - به نقل از مقاله "ر. گونتر" R. Günther و "گ. شروت" G. Schrot دانشمندان مارکسیست آلمانی در مجله علم تاریخ، برلن ۱۹۵۶ شماره پنجم (ص ۹۹۵ - ۱۰۰۸)

توانگران و مستمندان تشکیل شده است. بهمین جهت همه شواهد و قرائن دلالت بر این دارند که اقتصاد این دولتهای بدوی بر پایه استفاده از کار بردگان قرار نداشته، بلکه مبتنی بر استثمار توده‌های فقیر خودی و جماعات بومی یا اقوام مغلوب بوده است که گرچه در زمره مردم آزاد بشمار می‌آمدند ولی تحت انقیاد و بهره‌کشی روحانیان، شاهان و امرای مستبد حاکم قرار داشتند. این پدیده نشان می‌دهد که تشکیل دولت با پیدایش برده‌داری ملازمه ندارد و لذا نمی‌توان بصراف احراز وجود بردگان، در اکثر جوامع شرق و از جمله ایران، خصلت برده‌داری را نیز برای دولت آن جماعات، مسلم شمرد. با اینکه گسترش دادوستد و بازرگانی یکی از عوامل مهمی است که در انحلال شیوه تولید جامعه بدوی و ورود به جامعه برده‌داری تاثر بسزا دارد، معذالک دیده می‌شود که حتی در جامعه شهری پیشرفته‌ای چون شوش نظر به پایداری نهادهای جامعه بدوی، تاثر بازرگانی نتوانسته است بدرجه‌ای برسد که شیوه برده‌داری را بر تولید مسلط سازد. (۲۷۶)

تفاوتهای بارزی که از لحاظ حقوقی، میان بردگان جوامع شرق باستان و از جمله جامعه ایران با از آن یونان و روم وجود دارد خود نشانه دیگری از این امر است. بر خلاف یونان و روم باستان، "برده" در جوامع شرق "چیز یا شیئی" تلقی نمی‌شود و با حدود معینی از برخی حقوق انسانی بر خوردار است. برده شرق باستان نه تنها دارای اهلیت حقوقی برای داشتن اموال و خانواده ویژه خود است بلکه حتی می‌تواند در موارد معینی با اشخاص آزاد نیز ازدواج کند. برده در شرق باستان جزئی از خاندان پدرسالاری است و غالباً وضع او با زن و فرزندان خواجه خود، تفاوت

۲۷۶ - "مسئله اینکه بازرگانی تا چه اندازه در مورد انحلال شیوه‌های تولید کهن تاثر می‌کند در مرحله اول وابسته به استحکام و ساختمان درونی آن شیوه‌های تولید است. اما اینکه این روند انحلالی یکجا می‌انجامد، یعنی کدام شیوه نوین تولید جانشین شیوه قدیم می‌گردد، با بازرگانی بستگی ندارد بلکه وابسته به خصلت خود شیوه تولید قدیم است. در جهان باستان تاثر تجارت و توسعه سرمایه بازرگانی همواره به "اقتصاد مبتنی بر برده‌داری" منجر می‌شود و یا نیز بنا بر نقطه آغاز حرکت، فقط سیستم بردگی پدرسالاری را که معطوف به تولید وسائل معیشتی مستقیم است به سیستمی مبدل می‌سازد که متوجه تولید اضافه ارزش است."

"کارل مارکس": "کاپیتال" جلد سوم، چاپ دیتزفرلاگ *Dieta Verlag*

ندارد و بهر حال از لحاظ مناسبات خادم و مخدومی یا خدمه دیگری که وابسته به دستگاههای پرستشگاهی، شاهی و اشرافی هستند در یک ردیف است. اسناد خزانه استخر درباره "گورتنشها" بروشنی این وضع را نمایان می‌سازد.

فصل دوم

جامعه طبقاتی ایلام در نمونه شوش

با اینکه بنا بر اسناد شومری وجود دولتهای نیرومندی از آغاز هزاره سوم پیش از میلاد در نقاط مختلفه " ایلام " از جمله در " آوان " ، " آشان " (یا آنزان) ، " باراخشه " و " سیماش " مسلم است معذک درباره محل این شهرها و وضع اجتماعی و اقتصادی آنها هنوز اطلاعاتی بدست نیامده است و لذا ناگزیر باید بحث کنونی را به جامعه " شوش " محدود سازیم . ولی نظر باینکه " شوش " به مناسبت موقعیت طبیعی و واقع بودن در مسیر راههای بازرگانی و ارتباطات گسترده اش با جهان متمدن آنزمان، تقریباً " از اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد به تحولات اقتصادی و اجتماعی پیشرفتهای نائل گشته و از سوی دیگر آثار کاوشی و اسناد کتبی بسیاری بر زندگی جامعه " شوش " پرتو افکنده است، می توان جامعه طبقاتی " شوش " را بمثابة عالیترین نمونه برای سراسر " ایلام " اختیار نمود . البته این به آن معنی نیست که گویا همه شهرهای " ایلام " عیناً " از تحولات مشابهی برخوردار بوده اند، ولی شواهد و فرائن تاریخی، دال بر آن هستند که هیچیک از شهرهای دیگر " ایلام " از لحاظ اجتماعی و اقتصادی، نسبت به شهر " شوش "، مراحل پیشرفتهتری را طی نکرده است و بنابراین جامعه " شوش " می تواند بخوبی نقش بالاترین نمونه مدنیت و تحولات اجتماعی را طی تمام تاریخ دو هزار و دوپست و ده ساله تمدن " ایلام " ایفا نماید . (از ۲۸۵۰ تا ۶۴۰ قبل از میلاد یعنی ۲۲۱۰ سال) : زیرنویس (۱۰۲) دیده شود .

تصاویری که در روی مهرهای کشف شده، نقش شده است (مربوط به هزاره چهارم پیش از میلاد) و شامل صحنههایی از کارهای مختلف تحت نظر

مراقبین، مناظری از جنگها، عرابه‌رانان و تخت روانهائی را که بوسیله خادمین حمل می‌شده - مجسم می‌سازند همگی نشانه‌هائی از پیدایش قشریندی اجتماعی و وجود مناسبات خادم و مخدومی، در درون جامعه "شوش" آن دوران کهن است.

مجموع آثار کشف‌شده از این دوران، حاکی از وجود طبقه حاکمهای است که در آغاز جنبه روحانی دارد و قدرت سیاسی و اداری شهر را با پیشوائی دینی نواءم ساختهاست. (۲۷۷) نقوشی از سه مهر استوانه‌ای که روی الواحی از گل خام برگردانده شده است و در آنها (چنانکه سابقاً اشاره کرده‌ایم) مناظری از کارهای زراعتی، جمع‌آوری و انبارکردن محصولات زیر نظر ماء‌مورین منعکس است و همچنین انواع مهرهائی که دال بر وجود دادوستد گسرنده با مناطق خارج و ورود محصولات متنوعی از مراکز مختلفه به انبارهای شهری است، حکایت از آن می‌کنند که طبقه حاکمه، قسمت عمده مازاد محصول اجتماعی، دادوستد خارجی و عنائم جنگی را تحت اختیار خود دارد.

بنا بر آثار کشف شده مربوط به نیمه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد (از جمله مهر استوانه‌ای که روحانی کمانداری را در مدخل پرستشگاه شوش نشان می‌دهد و لوح حلقه‌ای شکل تشریفات مذهبی) چنین بنظر می‌رسد که اشرافیت "ایلامی" از منشاء تخصیص‌یابی سمت روحانی که یکی از مهمترین وظایف جامعه زنتی است برخاسته است. در واقع برای انسانهائی که در شرایط عقب‌افتاده همبودی بذوی زندگی می‌کرده‌اند تصور اینکه نفس همبودی (نخستین شرط عینی زندگی و بقا جماعت) از یک منشاء مافوق انسانی سرچشمه می‌گیرد امری طبیعی است. این تصور طبیعی نه تنها مستلزم کیش ویژه‌ای برای خداوند یا شخصیت واقعی یا دوهومی است که بمتابه بنیانگذار یا سرمنشاء همبودی طایفه‌ای و قبیله‌ای تلقی می‌شود، بلکه خودبخود برای شخص یا خاندانی که بهر علت مسئولیت‌های مربوط به کیش و مراسم آنرا بعهده دارد امتیازاتی بوجود می‌آورد که در روند تحولی خود، ممکن است به اختیارات سیاسی این پیشوای مذهبی، موروثی شدن سمت و برتری ریشه‌ای "خاندان او بیانجامد و نیز زمینه‌های ذهنی، برای پیدایش مناسبات خادم و مخدومی و بندگی بوجود آورد (بدواً نسبت به خدا یا خدایان مورد پرستش و سپس نسبت به مسئولین امور دینی و متصدیان پرستشگاهی).

۲۷۷ - درباره حکومت روحانی "شوش" در فصل اول - بخش چهارم این کتاب مشروح‌تر گفتگو خواهد شد.

باری چنانکه سابقاً " ضمن بحث درباره بقایای جامعه ژنتی نزد " ایلامیان " متذکر شده‌ایم ، وجود نام الوهیت‌های بسیار و کشف پرستشگاههای متعدد در همه نقاط مورد کاوش " ایلام " نشان‌دهنده این واقعیت است که در آغاز ، هر همبود کشاورزی دارای الوهیت ویژه و پرستشگاه خاص خود بوده‌است که پس از تشکیل شهرها و پیوستگی همبودها در درون شهر، همه آنها در زمره خدایان شهر (در عین اختصاص داشتن هر الوهیت به محله‌ها و خاندانهای معین ساکن شهر) قرار گرفته‌اند .

همین امر که در اسناد کتبی، از پرستشگاه هر یک از خدایان، جداگانه نام برده می‌شود دلالت بر آن دارد که هر پرستشگاه در ابتدا از لحاظ اقتصادی و سیاسی، استقلال داشته و جداگانه بوسیله کاهنان و خدمه ویژه خود اداره می‌شده‌است و نیز می‌تواند تاءثیدی بر این نظر باشد که در آغاز، اداره امور همبودیهای کشاورزی، بعهده کاهنین و روحانیان بوده‌است . مسلماً " در ابتداء، خدمات مربوط به پرستشگاه را همه اعضاء همبود بعهده داشتند زیرا خدای مورد پرستش و پرستشگاه آن خدای (زن یا مرد)، بمثابه مشاء اصلی جماعت ، مرکز برکات و دورکننده بلیات ، جزء جدائی‌ناپذیر همبودی دودمانی بشمار می‌رفت . پرستشگاه ، "سی جان" *Sijan* یا "سی جان کوک" *Sijan-Kuk* یعنی خانه خدا خوانده می‌شد ، خدا و خانه او از مجموع همبود جدا نبود زیرا خود از درون آن برخاسته بود و شخص یا اشخاصی که ماء مور انجام مراسم دینی بودند برگزیدگان همه اعضاء همبود تلقی می‌شدند . ولی در نتیجه یک سلسله عوامل تاریخی که بر ما معلوم نیست (شاید در نتیجه اتحاد همبودها، برای ایجاد سیستم آبیاری مشترک یا اتحاد قبایل برای دفاع در برابر هجوم و تجاوز قبایل دیگر) ، رفته رفته پیشوائی روحانی با ریاست سازمان همبود و سرکردگی امور لشکری پیوند یافته و وظایف مزبور در انحصار فرد یا خاندان معینی درآمده و موروثی گردیده‌است .

بعواضات روند تخصیص، تثبیت و تمرکز وظایف همبود در سمت روحانی ، پرستشگاه نیز بمنزله وسیله اساسی انجام وظایف دینی، یا استقلال می‌گراید و تدریجاً " مافوق همبود قرار می‌گیرد . در نقاطی که مالکیت مشترک زمین بنحوی از انحاء در حال تجزیه بوده‌است ، زمین معابد تدریجاً " از " آلو " (ویس) جدا شده و وسعت می‌یابد و دارای منقول و غیرمنقول پرستشگاهها افزایش پیدا می‌کند ، پرستشگاه که سابقاً " جزء لاینفک " آلو " : (ویس) بود بصورت واحد اقتصادی جداگانه‌ای استقلال می‌یابد و حاکم بر جامعه می‌گردد ، بدانسان که در دوران حکمرانی "پوزوراین شوشی ناک" و پس از آن پرستشگاه

بصورت سازمان اقتصادی جداگانه‌ای نمایان می‌شود و در هزارهٔ دوم پیش از میلاد یکی از پایه‌های اصلی اقتصاد "ایلام" می‌گردد.

ولی این تحول چنان آرام و طبیعی انجام می‌گیرد که هیچیک از اعضا همبود تفاوت کیفی‌ای را که در شرف وقوع است احساس نمی‌کند. پرستشگاه ظاهرا همان "خانه‌خدا" است و متصدی پرستشگاه ریاست ادارهٔ امور جماعت را بعهده دارد و لذا امتیازات اقتصادی، که فرد یا خاندان ممتاز و پرستشگاه‌بدست می‌آورند، امری کاملاً طبیعی و مطابق با منافع عمومی همبودی تلقی می‌شود. تخصیص عواید قسمتی از زمینهای همبود به پرستشگاه و روحانیت، انجام خدمات مجانی در زمینهای پرستشگاهی و خاندان روحانی، و سرانجام، استقرار نظارت ارگان مزبور بر عوامل تولید، چون در عین حال وابسته بانجام یک سلسله اقدامات در جهت منافع عمومی همبود بوده‌است، نه تنها ظاهرا مابینتی با قواعد عادی همبود نشان نمی‌دهد بلکه نابرابریها را نیز توجیه می‌کند.

با درآمدن پرستشگاه بصورت واحد اقتصادی مستقل، وظایف همبود نه تنها از لحاظ کمک‌ها و هدایای مالی و خدمات شخصی پایان نیافت بلکه در نتیجه بالا رفتن قدرت پرستشگاه و استیلای آن، بیش از پیش افزایش پیدا کرد. پرستشگاههای بزرگی چون پرستشگاه "شوش" و "زیگورات جفازنبیل"، ناگزیر مستلزم مخارج گزافی بود که در ابتدا مستقیماً و داوطلبانه بوسیله همبودیها تاءمین می‌شد و تدریجا بصورت نوعی مالیات جنسی و بیگاری از جانب اولیاء پرستشگاه تثبیت گردید.

یکی از آثار این خدمات مجانی اعضا همبودیها را برخی از اسناد کتبی هزارهٔ دوم که در آنها از "ماه‌خدا" نامبرده می‌شود نشان می‌دهند. از ذکر مکرر این اصطلاح در اسناد کتبی، چنین بر می‌آید که در زمانهای گذشته همهٔ اعضا همبود کشاورزی، موظف بوده‌اند در ماه معینی (شاید ماه برداشت محصول) در زمینهای متعلق به پرستشگاه مجانا کار کنند و سپس محتملاً این رسم پس از تشکیل شهرها، لااقل نسبت بساکنین شهر، ورافتاده ولی اسم "ماه‌خدا" همچنان بجای مانده‌است. (۲۷۸)

برخی قرائن بویژه بقاء آثار نیرومندی از مادرتباری در مورد تصدی مقام حکمرانی، شاهی و حق وراثت سلطنتی در "ایلام"، این گمان را تقویت

۲۷۸ - "یوسف‌اف" معتقد است که رسم انجام کار مجانی بسود پرستشگاه همچنان در زمان تحریر اسناد (آغاز هزارهٔ دوم پیش از میلاد) ادامه داشته‌است. کتاب "ایلام"، (ص ۲۵۹)، زیرنویس (شمارهٔ ۹۱)

می‌کند که در همبودیهای پیشین " ایلامی " اشغال سمت‌های اجتماعی (ولو بصورت انتخابی) منحصر به خاندانهائی بوده که بنا بهر دلیل (اعم از واقعی یا افسانه‌ای)، اعضاء آنها، بمثابه اخلاف مستقیم زن یا ایزدبانوئی "ریه‌النوعی" بشمار می‌آمده‌اند که سرمنشاء طایفه یا قبیله تلقی می‌شده‌است. تنها بر این پایه‌است که می‌توان از یکسو پیوند نزدیکی را که از آغاز تشکیل دولت در سرزمین ایلام، میان حق حکمرانی و تعلق بخاندان معینی از دوده مادری وجود داشته‌است و از سوی دیگر بستگی مسلم این خویشاوندی را با خصلت روحانی حکومت توضیح داد.

ذکر و بررسی چگونگی تشکیل سلطنت واحد " ایلامی " که در بخش چهارم (فصل ۲۰۱) این کتاب مطرح خواهد شد، در بحث کنونی (مربوط به پیدایش طبقات) ضرورتی ندارد. آنچه توجه بآن در این مقام لازم است اینست که با وقوع این پدیده، (اعم از آنکه پیدایش سلطنت از روند تحول درونی جامعه " ایلامی " برخاسته‌باشد و یا یوسیله تسلط خارجیان تحمیل شده‌باشد)، اشرافیت ایلامی به دو شعبه روحانی و عرفی، تحت ریاست فائقه دربار سلطنتی تقسیم گردیده‌است. در واقع باید گفت که با پیدایش نهاد سلطنت، قدرت مذهبی در قدرت سیاسی دولت، ادغام شده و بهمین جهت تا مدتی پادشاهان، هر دو عنوان " ایشاکو " و " شارو " را برای خود حفظ نموده‌اند. نظر باینکه بنا بر تصورات ابتدائی مردم آن اعصار، حکمرانان "مظهر قدرت الهی" بشمار می‌روند، شاه و سلطنت نیز خصلت مذهبی و خدائی پیدا می‌کند. بهمین جهت در درون شهر یا کشور، شاه بمثابه اداره‌کننده دولت، نمایندگی از جانب خدایان، هم سمت روحانی دارد و هم حائز عالیترین مقام قضائی و اداری است؛ شاه باید به ساختن، حفاظت و ترمیم و توسعه جلال پرستشگاهها، حفر کانالها و تاءسیس شبکه آبیاری که حیات جماعت و فراوانی نعمت، منوط بآنست اقدام نماید و برای دفاع از شهر در برابر دشمنانش، دست با اقدامات حفاظتی و ساختن استحکامات بزند و فرماندهی سپاه را بعهده‌گیرد، سهم مهمی از غنائم جنگی را به "خانه خدا" تقدیم دارد و غیره. از اینجا تا یگانه ساختن شاه با الوهیت مورد پرستش، فاصلهای نیست "مظهر خداوند" مانند خود الوهیت، مورد ستایش قرار می‌گیرد و هاله‌ای از وحشت و حرمت او را و هر چه وابسته باوست فرا می‌گیرد. بدینسان نخستین محمل‌های مادی و ایده‌ئولوژیک " استبداد شرقی " از بطن جماعات بدوی و در پیوند با منافع حیاتی آن، تدریجاً رشد می‌کند و سرانجام خدایان مهربان قبایل را به غولهای مهیب، و رؤسای خادم جماعت را به "مستبدین" و دیوهای درنده و آدمخوار بدل

می‌کند. (۲۷۹)

از آثار کتبی هزاره سوم پیش از میلاد، چنین بر می‌آید که لااقل در نیمه اول این هزاره، حکومت‌های مختلف محلی در دیگر نواحی "ایلام" از جمله در "آوان" (احتمالا) واقع در شمال شرقی "شوش"، کنار رودهای "دز" و "گرخه"، "بارخاشه" و "سیماش" (شمال و شمال غربی "شوش")، "آنشان" (احتمالا) منطقه جنوب شرقی بختیاری) وجود داشته‌است. این امر شانه آنتست که در این مناطق نیز تکوین جامعه طبقاتی، روند پیش و کم مشابه منطقه "شوش" را طی نموده‌است.

تشکیل شهر - دولت‌ها در نیمه دوم هزاره چهارم و بویژه تشکیل دولت سرتاسری "ایلام" در نیمه اول هزاره سوم (۲۸۵۰ قبل از میلاد) خود به تنهایی نمایانگر تجزیه جامعه قبیله‌ای، پیدایش قشر بندی در درون آن و تبدیل آن به جامعه طبقاتی است.

چنانکه سابقا بر پایه آثار مکتوفه در کاوشها نشان داده‌ایم در اواسط هزاره چهارم پیش از میلاد، با آنکه آثار تشکیل نخستین شهر - دولت‌ها، لااقل در "شوش" مشهود است، هنوز ابزار و ادوات تولید، بطور عمده از سنگ ساخته می‌شده و مس تازه بشکل خام مورد استفاده قرار می‌گرفته‌است، یا بدیگر سخن آثار قشر یک I یا (شوش B) حکایت از عهد تاریخی‌ای می‌کند که به "انئولیت" (عهد سنگ و مس) معروف است. بنا بر این چنین بنظر می‌رسد که پیشرفته‌های فنی قشرهای (C و H) "شوش"، (ذوب مس و سرب، اختراع چرخ کوزه‌گری و همچنین الواحی که خط تصویری بر آنها نقش شده و غیره) در فاصله نیمه دوم هزاره چهارم و نیمه اول هزاره سوم، یعنی بهنگامی که نخستین شهر - دولت‌ها تشکیل شده‌اند، بوجود آمده

۲۷۹ - "در بابل از زمان سارگون (گادای) (اگدی) تا دوران هامورابی (حمورابی) (۱۹۱۳ - ۱۹۵۵ پیش از میلاد) پادشاه بابل، نام شاه در متون کتبی، غالبا با صفت "دینگیر" *Dingir* یعنی خدا همراه است و این صفتی است که معمولا برای الوهیت و برای اشیائی که به پرستش تخصیص داده شده بکار می‌رفته‌است... غالبا و بویژه در متون آشوری درباره مقام مقدس شاه گفته میشود که این قدسیت، بوسیله "نور، هاله‌ای ماوراء طبیعی" نموده می‌شود که وحشت بر می‌انگیزد... در متون فارسی میانه (متون ساسانی) کلمه "خورنه مبین هاله شاه" است."

"ل. اوپن‌هایم"، کتاب پیش گفته، (ص ۱۱۱) - با وجود این در متون ایلامی این چنین صفاتی برای شاه بچشم نمی‌خورد.

باشد. این واقعیت، دلیل دیگری بر تاءئید نتیجه‌گیری پیشین ما دائر به پیدایش طبقات اجتماعی از طریق امتیازات ناشی از سمت‌های درون همبودی کشاورزی است زیرا در شرایط فنی و اقتصادی همبودیهای کشاورزی دورهٔ انثولیت، پیدایش چنان اختلافی در دارائیها که بتواند به جامعهٔ طبقاتی منجر گردد، امکان پذیر بنظر نمی‌رسد. مدارک و شواهد متعددی نیز چنانکه دیدیم، لاقلاً از اواسط هزارهٔ چهارم وجود طبقهٔ ممتازی را در قالب کاهنان پرستشگاهها نشان می‌دهند. اینکه طبق چه علل مشخصی این طبقهٔ ممتاز روحانی در درون همبودیهای کشاورزی، مدیریت سیاسی را بدست آورده و در چه شرایط ویژه‌ای، اینان از صورت خادمین جماعت، بیرون آمده به حکمرانان همبود، مبدل شده‌اند، بر ما معلوم نیست.

با پیدایش نهاد سلطنت، اشرافیت ایلامی به دو شعبه تقسیم شده است: از سوئی اشرافیت لشکری و درباری مرکب از خاندان سلطنتی، بزرگان لشکری و کشوری، شاهکان محلی و رؤسای قبایل و از سوی دیگر اشرافیت روحانی هر منطقه بسرکردگی کاهن بزرگ (پاشی شورابو) *Pashishu Rabu*، پرستشگاه محلی و مرکب از دیگر کاهنان و رؤسای اداری پرستشگاه. در واقع این هر دو شعبهٔ اشرافیت و اعیان ایلامی، تحت قیادت شاه، طبقهٔ واحدی را تشکیل می‌داده‌اند. علل مشخصی که به برتری یافتن قدرت سلطنت بر قدرت روحانی منجر شده‌است بر ما معلوم نیست. چنین بنظر می‌رسد که پیدایش مراکز متعدد حکومت روحانی در نقاط مختلفهٔ "ایلام" و استقلال پرستشگاههای محلی و لذا عدم امکان متحد شدن آنها (از لحاظ تفاوت در خدایان مورد پرستش) از یکسو و لزوم اتحاد شهر - دولت‌های مختلف ایلام برای مقابله با دولت‌های نیرومند "شومر و اکد" از سوی دیگر، موجبات برتری قدرت سلطنت را که در آغاز جنبهٔ نظامی داشته‌است فراهم آورده‌باشد. در اینکه طبقهٔ مورد بهره‌کشی، بطور عمده، عبارت از کشاورزان عضو همبودیهای "شوش" و نقاط دیگری بوده که تحت استیلای "شهر - دولت شوش" قرار داشتند، تردیدی نمی‌تواند باشد، زیرا در آن دوران، کشاورزی پایهٔ اساسی تولید را تشکیل می‌داده و این تولید نیز مجموعاً "بنا بشیوهٔ مالکیت همبودی مشترکاً" انجام می‌گرفته‌است. در کنار این طبقهٔ زحمتکش عمده، قشر پیشه‌وران شهری و اسرای جنگی (که بصورت بردگان دولتی و خانگی در آمده‌بودند) (۲۸۵) نیز بسود طبقهٔ حاکمه، مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفته‌اند.

بر پایه اسناد " ایلامی " مربوط به هزاره دوم و یکم پیش از میلاد است که می توان تحولات بعدی این جامعه طبقاتی ابتدائی را حتی المقدور روشن ساخت .

چنانکه سابقاً به تفصیل آورده ایم (فصل دوم از بخش دوم) در جامعه "شوش" هزاره دوم و یکم پیش از میلاد، چهار نوع مالکیت زمین، در کنار یکدیگر وجود داشته است: مالکیت همبوده های کشاورزی، مالکیت خاندانی شهری، مالکیت زمینهای دولتی و سلطنتی، مالکیت پرستشگاهی. اگر چه مالکیت مشترک همبودی چنانکه دیده شد در نتیجه برخی عوامل درونی و خارجی، دستخوش تغییراتی شده بود معذالک، همبوده های کشاورزی، ولو بر اساس مالکیت خاندانی همچنان در هزاره های دوم و یکم، یا بر جا مانده و پایه عمده تولید اجتماعی را تشکیل می داده اند. بنابراین طبقه عمده مورد استثمار در جامعه ایلامی، نمی توانست غیر از کشاورزان عضو همبودیها طبقه دیگری باشد. همبودیهای کشاورزان بطور جمعی از راه مالیاتها و خدمات، مورد بهره کشی قرار می گرفتند. (۲۸۱) این واقعیت را اسناد مربوط به واگذاری زمینهای دولتی، بوضوح نشان می دهند. در واقع چه زمینهای ارتزاقی و چه زمینهای که در ازاء پرداخت مبلغی از جانب شاه به خدمتگذاران خود واگذار میگردد و معافیت های مالیاتی و خدماتی نسبت به آنها اعطاء می شده است، بطور عمده نمی توانست جز احاله حق شاه در استفاده از مازاد محصول اجتماعی اراضی واگذار شده به افراد دیگر معنای دیگری داشته باشد و این مسئله خود از فورمولهایی که در اسناد معافیت ذکر شده پیداست. بدیگر سخن: کسی که ملک به او واگذار می شده بجانیشینی شاه، کشاورزان عضو همبود را جمعا " مورد بهره کشی قرار می داده است. این امر لاقلاً در مورد املاک ارتزاقی که به خدمتگذاران لشکری و کشوری شاه واگذار می گردید مسلم بنظر می رسد زیرا در واقع، املاک مزبور بجای حقوق، واگذار می شده است و منطقاً " معقول نیست که ماء موران لشکری و کشوری در عین اینکه خدمت می کنند حقوق و اعاشه خود را با کار شخصی خویش در آورند، بویژه آنکه فقط حق انتفاع از زمین واگذاری به اشخاص منتقل می شده و انتفاع از زمین مزروعی در آن روزگار که تولید بطور عمده بر

۲۸۱ - " از ایرلند تا روسیه و از آسیای صغیر تا مصر، در درون یک ملت دهقانی، وجود دهقان فقط برای استثمار شدن بود و بس. چنین است. از زمان دولت آشور و پارس، از نامه " انگلس " به " برنشتاین " Brenstein مورخ ۱۹ اوت ۱۸۸۲

پایه همبودیهای کشاورزی قرار داشته است جز به این شکل متصور نیست. این رسم که از دیر باز در بین‌النهرین وجود داشته و "ایلکو" (*ilku*) خوانده می‌شده و در قوانین حمورابی (پادشاه بابل) مقررات آن تنظیم گردیده است، در اسناد "ایلامی" (چنانکه سابقاً متذکر شدیم) با اصطلاح "پیلکو" (*peilku*) مشخص گردیده است.

در زمینهای اختصاصی سلطنتی (اعم از زمینهایی که مستقیماً برای اعانه تاه و دستگاه دربارش بکار می‌رفت و یا آنهایی که به ملکه و شاهزادگان و دیگر اعضاء خاندان سلطنتی تخصیص داده شده بود) و همچنین در اراضی متعلق به پرستشگاهها نیز بهمین طریق، مازاد محصول اجتماعی همبودیهای کشاورزی، مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

برای آنکه بتوانیم منظره نسبتاً کامل از طبقات و اقشار استثمارگر جامعه "ایلامی" داشته باشیم باید اعضاء خاندانهای بزرگ اشرافی منتسب به سلطنت و روحانیت، که اکثراً در شهرها می‌زیستند، اشرافیت قبیلدای و طایفه‌ای مناطق کوهستانی ایلام را که در نتیجه تحول اوضاع اجتماعی در آنجا نیز رفته‌رفته محل‌های جامعه طبقاتی بوجود آمده بود، رؤسای همبودیهای کشاورزی پیشرفته و سرانجام کارمندان عالیرتبه دستگاه بوروکراتیک گسترده سلطنتی (اعم از کشوری و لشکری) و همچنین پرسنشگاهی را که مستقیم یا غیرمستقیم سهمی از مازاد محصول اجتماعی را نصاحب می‌نمودند بحساب آوریم.

در شهر "شوش"، بحوازات پیشرفته‌های فنی و اقتصادی، صنایع پیشه‌وری ترقی محسوسی نموده بود و عده نسبتاً کثیری از پیشه‌وران در خود شهر یا در کنار آن اقامت داشتند. بسیاری از این زحمتکشان شهری در دستگاههای اقتصادی سلطنتی و پرستشگاهی بکار واداشته شده بودند و ظاهراً تعدادی از آنان نیز مستقلاً کار می‌کردند و از فروش محصولات کار یا خدمات خویش زندگی می‌نمودند. گمان می‌رود پیشه‌ورانی که در دستگاههای دولتی و پرستشگاهی کار می‌کردند با اینکه همه آنها در زمره بردگان نبودند آزادی کامل نداشته و اجباراً تحت نظر مأموران و مراقبین، بکار اشتغال داشته‌اند. اگر چه اطلاعات مشخصی درباره وضع اجتماعی پیشه‌وران ایلامی در دست نیست ولی نظر به مشابهتی که میان نهادهای ایلامی و همسایگان وجود دارد می‌توان پیشه‌ورانی را که منشاء بردگی نداشته و وابسته به دستگاههای اقتصاد شاهی و پرستشگاهی بودند در زمره نیمه‌آزادان بشمار آورد. (۲۸۲)

از سوی دیگر اسناد خصوصی ایلامی هزاره دوم و اول پیش از میلاد

نشان می‌دهند که طبقه متوسط شهری که عمدتاً " از اعضاء همبودیهای خاندانی تشکیل می‌شد، تدریجاً" تحت تأثیر عوامل مختلفه بدو گروه مرفه و فقیر تقسیم می‌شود و نقل و انتقالات زمینهای شهری رفته‌رفته گروهی از این طبقه متوسط را به خرده مالکان استثمارگر مبدل می‌سازد، در حالیکه عده دیگر را به ننگدستی و فقر می‌کشاند.

اسناد مربوط به وام و بهره جنسی و نقدی، رهن، وثیقه، اجاره‌داری، خرید و فروش، بصراحت از چنین روند قشربندی در درون همبودیهای خاندانی "شوش" و پیرامون آن حکایت می‌کنند.

چهره جدیدی که در جامعه "شوش" هزاره دوم دیده می‌شود بازرگانان است. اگر چه نظر به مشابهت با دولتهای بین‌النهرین نمیتوان گفت که در آنزمان مبادلات بازرگانی، خصلت خصوصی و انفرادی داشته‌است ولی با وجود این برخی قرائن نشان می‌دهند که علی‌رغم تسلط دولت بر امور بازرگانی در هزاره دوم، دارائیهای نقدی مستقلی بوجود آمده‌است و برخی افراد توانستند بنحوی از انحاء از تجارت دولتی و دادوستد پرستیگاهی، منافع بسود خود بدست آورند و بدینسان بصورت سوداگران و پولداران مستقلی درآیند.

بنا بر اسناد "شومری" و "اکدی" مسلم است که بازرگانی بطور عمده بوسیله دولت و پرستشگاهها انجام می‌شده‌است و افرادی که بزبان "اکدی" "دامگار" *Damgar* نامیده می‌شدند از جانب دولت یا پرستشگاه ماء مور انجام دادوستد با خارج، رفت و آمد معاملاتی، رهبری کاروانها و دیگر اقدامات مربوط به بازرگانی بوده‌اند. این "نمایندگان تجارتنی"، محصولات را که باید در ازاء واردات، تحویل می‌شد: (پشم، پارچه، پوست، غله، خرما و غیره) بحساب دولت یا پرستشگاه به طرف معامله تسلیم می‌کردند. (۲۸۲) بنابراین نمی‌توان برای ایلام آن زمان، وضع دیگری را تصور نمود، بویژه با توجه به اینکه در آغاز آن دوران، ایلام مدتی تحت تسلط "اگد" قرار داشته و بسیاری از نهادهای اقتصادی و اجتماعی آنرا پذیرفته‌است. در اسناد "ایلامی" هزاره دوم نیز ذکر کلمه "نام کاروم" *Pamkarum* (بمعنای بازرگان)، ریشه "اکدی" این کلمه و منشاء آنرا می‌رساند. در

۲۸۲ - درباره مفهوم نیمه‌آزادان و انواع کسانی که در زمره آنها بشمار می‌آمده‌اند در فصل آینده که به "بردگی در ایلام" اختصاص داده شده گفتگو خواهد شد.

۲۸۳ - "پل گارلی": اثر پیش یادشده، (ص ۱۰۳)

اسناد مزبور از نهادی نیز بنام " کاروم " *Karum* یاد می شود که مرکز معاملات و ماء مور رسیدگی به اسناد و اختلافات مربوط به امور بازرگانی بوده است. در اسناد قدیمی " آشوری " نیز سازمانهای بازرگانی " کاروم " نامیده می شده است.

از برخی اسناد کتبی " ایلامی " مربوط به وامگیری چنین بر می آید که از سوئی کلیه امور مربوط به بازرگانی (اعم از داخلی و خارجی) در صلاحیت سازمان " کاروم " بوده است زیرا در این اسناد، برخلاف اسناد عادی وام، تصریح می شود که بستانکار، برای دریافت نقره ای که قرض داده (اعم از آنکه بهره ای پیش بینی شده یا نشده باشد) می بایستی سند خود را در " کاروم " ارائه دهد (الواح شماره ۲۲ و ۲۹). تصریح این تعهد، بخودی خود، جنبه بازرگانی معاملات را آشکار می سازد. و از سوی دیگر نشان می دهد کسانی که تحت عنوان " تام کاروم " نامیده می شوند و وابسته به سازمان بازرگانی " کاروم " هستند، در واقع به نمایندگی از جانب سازمان مزبور، تعهدات را می پذیرند. همین امر که در یکی از اسناد (لوح شماره ۲۲)، که وام دهنده نمایندگی پرستشگاه است - برخلاف اسناد عادی تصریح شده است که شهود معامله با مهر و امضاء کتبی خود (نه با اثر انگشت) سند را مورد تصدیق قرار داده اند و هر گاه اسناد را در " کاروم " ارائه دادند باید وام و بهره آن (در این سند بهره یک چهارم مبلغ وام است) فوراً پرداخته شود - نشان می دهد که گر چه وامگیر، شخص معینی است ولی در واقع مسئولیت اجراء تعهد با " کاروم " تضمین کننده سند است.

بنظر می رسد که " کاروم " " ایلامی " مانند سازمانهای به همین نام که در شهرهای " اکدی " از جمله: " لارسا " *Larsa*، " سیپار " *Sippar* و همچنین در شهر " آشوری " مانند: " کانیش " *Kanish* وجود داشته است، تحت نظر مراجع رسمی شهری و دولتی اداره می شده و علاوه بر آنکه مرکزی برای صادرات و واردات بوده بطور کلی، رسیدگی به مسائل مربوط به امور بازرگانی و اتخاذ تصمیم در مورد اختلافات ناشی از آن، منحصرآ در صلاحیت این سازمان بوده است. اگر چه درباره شیوه اداره " کاروم شوش " اطلاعاتی در دست نیست ولی با توجه به تصریح اسناد مذکور " ایلامی "، شعر به شناسائی صلاحیت رسمی این سازمان و همچنین نظر بوجود وحدت نام با سازمانهای تجاری " اکدی " و " آتوری " و ارتباطات وسیع اقتصادی میان " ایلام " و بین النهرین، می توان به این نتیجه رسید که " کاروم ایلامی " نیز، با احتمال قریب به یقین وظایف و شیوه اداری مشابه سازمانهای " اکدی " و " آشوری " داشته است، (۲۸۴) در " بابل " قدیم

نیز بازرگانان، (تاماکارو) خوانده می‌شدند و تحت ریاست شخصی که "وکلو" یا "اکلو" *waklou* یا *aklou* یعنی وکیل نامیده می‌شد، سازمان یافته بودند. این امر که هنوز در هزاره اول بین از میلاد در "آشور" و "بابل" چنین سازمانهایی حفظ شده و حتی در دربار پادشاهان "بابل" "رب تامکاری" *Bab Tamkari* یا رئیسالتجار، یکی از سمت‌های رسمی درباری را تشکیل می‌داده است (۲۸۵)، گواه بر این واقعیت است که بازرگانی در جامعه پیشرفته "بابل" هنوز تا حدودی، وابستگی دولتی خود را حفظ کرده است و لذا برای جامعه "ایلامی" که از لحاظ اقتصادی در درجه پائین‌تری نسبت به "بابل" فرار داشته نمی‌توان تحول دیگری را محتمل دانست.

از اسناد خصوصی "شوش"، مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد چنین بر می‌آید که در معاملات، نقره ضرب نشده، بمتابۀ پول مورد استعمال پیدا کرده است. علاوه بر اسناد خرید و فروش، الواح مربوط بوام، نشان می‌دهند که از نقره، هم بمنزله وسیله پرداخت و هم بعنوان وسیله مبادله و معادل ارزشها استفاده می‌شده است. این واقعیت که نشانه گسترش دامنه مبادلات در این دوران است حاکی از پیدایش قطعی قشر اجتماعی جدیدی است که رفته رفته، دادوستد میان اقوام عقب افتاده و واسطه‌گری میان محصولات این قبایل و محصولات اقوام پیشرفته‌تر را حرفه خود ساخته و دارایی نقدی را در دست خویش متمرکز می‌سازد و از اینراه می‌کوشد تولید را هر چه بیشتر تحت استیلای ارزش مبادله در آورد. اسناد معاملاتی هزاره دوم، نمونه‌های بسیاری از این پدیده را بدست می‌دهند. بمتابۀ وسیله مبادله، نقره هم در معاملات خرید و فروش بکار رفته و هم در مورد وام، و احتمالاً در ازاء برخی خدمات، از جانب دستگاههای دولتی و پرستشگاهی. وام نقدی در ابتدا نوعی "سلف خری" بوده که وام‌گیر، می‌بایستی "سر خرمن" معادل آنرا بصورت جنسی پرداخت می‌نموده است. شکل دیگری از وام که اسناد از آن حکایت می‌کنند عبارت از نوعی "اعتبار تجاری"، بصورت نقدی است. در این قبیل معاملات، شخصی، برای مسافرت تجاری وامی می‌گیرد و پس از

۲۸۴ - درباره وظایف اقتصادی، صلاحیت قضائی و شیوه اداره "کاروم آشوری" بد اثر پیش گفته "پل گارلی"، (صفحات ۱۱۹، ۱۲۱ و ۲۵۲) مراجعه شود.

۲۸۵ - *Léo oppenheim: "La mésopotamie, portrait d'une civilisation"*. (۱۰۸). *Pierre Martory*: ترجمه فرانسوا از

مراجعت باید علاوه بر پرداخت اصل مبلغ مورد وام، وام دهندگان را نیز در منافع شریک سازد. گاه طرف این قبیل معاملات پرستشگاماست. از اینکه در برخی اسناد، تصریح می‌شود که بدهکار در "کاروم" بپهر کس که سند را در سر رسید موعود، ارائه دهد باید نقره در یافتی را پرداخت نماید، چنین بر می‌آید که بنا بر این قبیل اسناد، وام تجاری بصورت سفته بوده و "محتملاً" یا تنزیل مورد معامله قرار می‌گرفته‌است. در برخی وامها میزان بهره نیز تصریح شده‌است.

از بعضی اسناد مربوط به وام که جنبه "سلف خری" دارند می‌توان ارزش تقریبی نقره خام (پول) را در یافت. مثلاً "در یکی از اسناد (سند شماره ۱۹۱) چنین آمده‌است که بدهکار در ازاء ده "شیکل" نقره‌ای که در یافت کرده باید معادل آن که عبارت از ده ("گور" و صد "کا") جو است تحویل دهد. بنا بر سند دیگر (شماره ۱۹۲) در برابر سه و نیم (۳/۵) "شیکل" نقره باید یک "گور" جو تحویل می‌شده‌است (۲۸۶). بدین‌قرار می‌توان باین نتیجه رسید که قیمت یک "گور" جو بطور متوسط برابر با چهار "شیکل" نقره بوده‌است. (۲۸۷) "محتملاً" مقررات قانونی نیز برای چنین برابری وجود داشته‌است.

ظاهراً از هزاره چهارم پیش از میلاد در "ایلام" مانند بین‌النهرین، جو و مس بمثابة مقیاس سنجش ارزشها و وسیله مبادلات بکار می‌رفته و تدریجاً "رابطه‌های میان مس و نقره، بر حسب انواع مس، بوجود آمده و سپس نقره بصورت مقیاس ارزشها و وسیله مبادلات در آمده‌است. درباره جزئیات مشخص این روند در "ایلام" اطلاعی در دست نیست و اسناد معاملاتی نیز غالباً بذكر مبلغی کلی اکتفا می‌کنند بدون آنکه جزئیاتی را درباره قیمت، تصریح نمایند. با وجود این بنظر می‌رسد که جو تا مدت

۲۸۶ - بنا بر اسناد آشوری بجای غلذ بایستی سرب یا قلع تحویل داده می‌شده‌است. یعنی "جو" هنوز نقش معادل ارزشها را ایفا می‌کرده‌است.

۲۸۷ - بنا بر محاسبه "یوسیفا" همان اثر، (ص ۲۷۹)، در دوران شاهنشاهی "اور" (سومین سلسله اور) در پایان هزاره سوم پیش از میلاد، هنوز اکثر ارزشها بنا بر پیمانته معین جو سنجیده می‌شده‌است و این سنجش بنا بر مقرراتی که یکی از پادشاهان این سلسله بنام "اورنامو" *Ur-namou* معین نموده بود بر حسب یک سیکل نقره در ازاء یک گور جو انجام می‌گرفته‌است. (پ. گارلی، همان اثر ص ۱۰۴)، ولی در دوره‌های بعد یک سیکل نقره تا ۳ گور جو و بیشتر ترقی نموده‌است (همان اثر، ص ۲۷۶)

زیادی نقش خود را بمثابة واحد سنجش، حتی پس از رواج نقره، حفظ کرده باشد.

از اسناد، چنین بر می آید که در "ایلام" هزاره دوم برای وام نقدی بهره نیز گرفته می شده است. در سندی که در آن وام دهنده، پرستشگاه است (سند شماره ۲۲) حتی برای بیست "شیکل" نقره (برابر با یک سوم "مانا" یا "مینا") بهره‌ای معادل یک چهارم در هر ده "شیکل"، یعنی نصف مبلغ اصل وام مقرر شده و در سند دیگری تحت (شماره ۲۴) برای وام بهره‌ای بمیزان یک سوم در هر ده "شیکل" یعنی در حدود چهل در صد تعیین شده است. وامهای جنسی نیز وجود داشته که جنس مورد معامله عمدتاً جو و ندرتا "گندم و خرما" بوده است. (۲۸۸) از مجموع اسنادی که در مورد وام بدست آمده چنین بر می آید که وامگیران بطور کلی، عبارت از کشاورزان یا بهتر بگوئیم سر خاندانهای کشاورز بوده‌اند، زیرا وامهای نقدی و جنسی (جز در مورد وام بازرگانی) عموماً "کوتاه مدت و به فاصله میان بهار تا سر خرمین" محدود می شده است.

بغیر از مواردی که طرف معامله نماینده پرستشگاه است، از متن اسناد نمی توان بدرستی، هویت اجتماعی وام دهندگان را تشخیص داد. در مورد وام جنسی، می توان گمان برد که فرض دهندگان، مالکین زمینهای زراعتی با نیولداران اراضی دولتی بوده‌اند که مازاد محصول تحت اختیار خود را به خاندانهای کم بضاعت کشاورز با شرط اینکه در "سر خرمین" مقدار بیشتری در یافت دارند واگذار می نموده‌اند. آنگاه که وام دهنده، پرستشگاه بوده است بدهکار علاوه بر بهره مقرر می بایست، عدهای دروگر در اختیار پرستشگاه فرار می داده (سند شماره ۱۸۰) و گاه وام دهنده یک همبود کشاورزی است (سند شماره ۱۸۱). ظاهراً در اینگونه موارد وام بی بهره و برادرانه داده می شده است. برای مثال در اسناد (شماره ۱۸۱ و ۱۸۸) صریحاً "بی بهره بودن وام قید گردیده است.

یکی دیگر از اسناد بدست آمده از نوع پیشرفته تر "وام" بمنظور تولید آجیو حکایت می کند. در این معامله وام دهنده پول نقد و مقداری ماده خام (جو) و یا مبلغی برای خریداری ماده خام در اختیار وام گیرنده، قرار

۲۸۸ - در "ایلام" برای بهره نقدی و جنسی دو اصطلاح متفاوت وجود دارد. در اسناد بهره نقدی "سیپتو" *Siptu* و بهره جنسی "هوبول لو" *Hubullu* خوانده می شود و اصطلاح ویژه‌ای نیز برای وام بی بهره، تحت نام "هوبوت تاتو" *Hubuttatu* وجود داشته است.

می دهد با این شرط که در سررسید موعد ، علاوه بر استرداد اصل وام نقدی و جنسی ، مقداری آبجیو تسلیم نماید . در اینجا بجای بهره ، مقدار معینی محصول صنعتی تسلیم وام دهنده می شود . اسناد دیگر حاکی از آن هستند که در ازاء وام نقدی و جنسی ، بهره های متفاوتی گرفته می شده است . در حالیکه بهره وام جنسی ، میان ده در صد تا پنجاه درصد اصل وام ، نوسان داشته ، بهره وام نقدی از قرار بیست درصد تا چهل درصد در سال حساب می شده است . بهر حال چنانکه از اسناد بر می آید در مورد میزان بهره ، میان وامهای پرستگاهی و عرفی ، مقررات مختلفی وجود داشته است . بطور کلی چنین بنظر می رسد که وامهای پرستگاهی ، بهره های سنگین تر و شرایط سخت تری را تحمیل می نموده است .

با توجه به روند تحول جامعه ایلامی هزاره های چهارم و سوم پیش از میلاد ، گمان می رود که سرمایه ربائی ، بدواً در سیستم اقتصاد پرستگاهی زمینه مساعدی یافته باشد زیرا در آن زمان یگانه مرکز گردائی مازاد محصولات اجتماعی ، پرستگاهها بوده اند و بمرور که تجارت پیشرفت نمود و قسمتی از محصولات (در نتیجه مبادلات میان همبودها) بصورت کالا در آمد ، و پول (بدواً در قالب یکی از محصولات و سپس بصورت فلزی) بوجود آمده و وظایف مختلفی آن تکامل یافته است ، ثروت انباشته در پرستگاهها نیز بصورت سرمایه ربائی و بهره آور در آمده است . جنگهای دائمی نیز که از سوئی کشاورزان ، یعنی رکن اساسی سپاهیان باستان را ، از امور تولیدی باز داشت و در نتیجه کاهش یا از بین رفتن شرایط کار ، بسیاری از آنها را به فقر و تیره روزی می کشاند و از سوی دیگر انبارها و گنج گاههای پرستگاهها و بزرگان قوم را از محصولات قیمتی و فلزات گرانبها می انباشت و بدینسان محمل های ضرور برای وام دهی و بهره ستانی بوجود می آورد .

با این وجود شواهد و قرائن بسیار نشان می دهند که در " ایلام " هزاره های دوم و یکم پیش از میلاد ، هیچگاه سرمایه ربائی و ربا خواری بدرجه " بابل " و " آشور " تکامل نیافته بود . علت این اختلاف در اینست که اولاً بازرگانی و تولید کالائی در " ایلام " بمراتب ضعیف تر از دولتهای بین النهرین (" بابل " و " آشور ") بود و ثانیاً تجزیه مالکیت مشرک زمین ، هنوز بحدی نرسیده بود که بتواند مانند " بابل " و " آشور " تمرکز ثروت های پولی بزرگ را امکان پذیر سازد و ثالثاً سلط دولت " ایلام " بر امور بازرگانی ، بمراتب بیشتر از دولتهای بین النهرین بود . با وجود این چنانکه گفته شد برخی قرائن ، حاکی از پیدایش سوداگران و پولداران مستقل هستند و بنظر می رسد که برخی از وام دهندگان پولهای کوچک ، با وعده های کوتاه مدت (از بهار تا سر

خرمن) از زمره این قبیل افراد باشند. نظیر "سلف خران".
 از سوی دیگر عده‌ای از کارمندان دستگاه دیوانسالاری و نیز تیولداران
 بنوبه خود امکان یافتن آنکه از امتیازات دولتی استفاده نموده، دارائی کم
 و بیش مهمی بهم زنند و از اینراه نیز بر خیل وامدهان کوچک بیافزایند.
 وجود انواع وثیقه، اموال منقول، رهن و اجاره، املاک مزروعی، خانه و
 باغ و غیره نشان می‌دهد که لااقل در "شوش" و پیرامون آن، دارائی‌های
 شخصی نسبتاً مهمی پیدا شده که در صدد رخنه کردن در مالکیت مشترک
 همبودیها و ایجاد مالکیت خصوصی بر زمین بوده‌است. معذک چنانکه اسناد
 کتبی نشان می‌دهند تا پایان دولت "ایللم" در هزاره یکم (۶۴۰ پیش از
 میلاد) این روند به نتیجه نرسیده و مالکیت ویسی و دهکده‌ای، همچنان در
 برابرین هجوم مقاومت نموده‌است. رباخواری توسعه یافته ولی تا پایان دولت
 مزبور موفق به تغییر دادن شیوه تولید نگردیده‌است (۲۸۹).

قطعه آجری که در "شوش" کشف شده و احتمالاً جزئی از لوحه یادبودی
 است که ویران شده‌است، حکایت از وجود تعرفه قیمت‌هایی می‌کند که در
 میدان بازار "شوش" نصب شده و طبق آن، قیمت عادلانه کالاها اعلام می
 گردیده و این یگانه سندی است که می‌رساند در شهر "شوش" بازار و میدان
 فروش کالائی وجود داشته‌است.

چنین بنظر می‌رسد که در نتیجه توسعه مبادلات میان ساکنین شهر
 "شوش" و همبودیهای کشاورزی خارج (احتمالاً همبودیهای پیرامون شهر)،
 نوعی بازار داخلی بوجود آمده و در حال گسترش بوده‌است.
 در واقع پیدایش و رواج پول، خود بهترین دلیل بر وجود مبادلات و
 پیدایش تولید کالائی است و این خود از مبادله میان همبودیهای مختلف
 ناشی می‌شود (۲۹۰) و ضرورتاً به دادوستد، در میان شهرها و همبودیهای

۲۸۹ - "در اشکال آسیائی تولید، ربا می‌تواند مدت درازی به عمل خود
 ادامه دهد بدون آنکه چیزی جز انحطاط اقتصادی و فساد سیاسی به بار
 آورد". "کارل مارکس"، "کاپیتال" جلد سوم چاپ Dietz Verlag
 برلن سال ۱۹۷۵، (ص ۶۱۰)

۲۹۰ - "تکامل یافتن محصولات بصورت کالا از مبادله میان همبودیهای
 مختلف ناشی می‌شود نه از مبادله میان اعضا همان همبودی واحد، و
 همچنانکه حکم مزبور درباره چنین اوضاع ابتدائی صدق می‌کند، در مورد
 جوامعی نیز که بر پایه بردگی و سرواژ قرار گرفته‌اند صادق است". "کارل
 مارکس"، "کاپیتال" جلد سوم، (ص ۱۷۸)

کشاورزی توسعه می‌بخشد و لزوماً " نقاط و روزهای معینی بر حسب عادت و احتیاجات مبادله‌ای بوجود می‌آید. در این شرایط، جای شگفتی نیست که میدانهای برای این دادوستد، در کنار شهر "شوش" و شهرهای مهم دیگر " ایلام " پیدا شده باشد. اکنون این سؤال پیش می‌آید که چه نوع کالاهائی می‌توانسته‌است در شهر "شوش" آن زمان مورد مبادله قرار گیرد و کسانی که بول نقد داشته‌اند چه نوع حوائجی را ممکن بود از راه بازار رفع نمایند. این امر مسلم است که در نتیجه توسعه فوق‌العاده شهر "شوش" و افزایش طبیعی جمعیت و مسئله تاءمین خواربار، به‌سبب مبادلات میان مردم شهری و ده‌نشینان کمک نموده‌است. از سوی دیگر محصولات پیشه‌وری شهری بیش از پیش مورد نیاز همبودیهای کشاورزی قرار گرفته‌است. بنابراین چنین بنظر می‌رسد که عمده معاملات بازار داخلی عبارت از مبادله محصولات کشاورزی، در برابر فراورده‌های پیشه‌وری بوده‌است. ولی چون همبودیهای خاندانی شهری نیازهای معمولی خود را از لحاظ مواد غذایی، مستقلاً تهیه می‌کردند قاعدتاً عمده خرید غذایی آنها از بازار، بایستی محدود به آن محصولات کشاورزی می‌شده که خود تولید نمی‌کرده‌اند و یا تولید آنها در محدوده شهر امکان پذیر نبوده‌است. (شاید برخی حیویات، غلات و احیاناً میوه‌جات مشخص) از سوی دیگر نیاز به برخی محصولات پیشه‌وری از قبیل پارچه، لباس، ادوات و ابزار کشاورزی و احتمالاً اسباب‌خاند از قبیل وسائل پخت‌و‌پز قلی، محصولات کوزه‌گران و ظروف و غیره، آنها را مشتری بازار می‌کرده‌است.

بنابراین قسمت عمده بازار شهری را قاعدتاً کالاهای پیشه‌وری داخلی و خارجی تشکیل می‌داده‌است ولی چنانکه اسناد، نشان می‌دهند پیشه‌وران در اکثریت خود وابسته به مؤسسات بزرگ اقتصادی سلطنتی و پرستشگاهی بوده‌اند. پس محصولات پیشه‌وری که در بازار عرضه می‌شده بطور عمده عبارت از کالاهای متعلق به این مؤسسات بوده‌است. و چون از سوی دیگر همبودیهای کشاورزی نیز در زمان تحریر اسناد یغناوین مختلفه تحت نظر رؤسا و بزرگان همبود یا کسانی قرار داشته‌اند که زمینهای همبودیها را از شاه بصورت تیول دریافت کرده بودند، ناگزیر مهمترین بخش محصولات کشاورزی‌ای که ببازار عرضه می‌شده عبارت از مازادی بوده که باین رؤسا و تیولداران تعلق داشته‌است. بنابراین بازار شهری بطور عمده عبارت از محل مبادله میان مؤسسات سلطنتی و پرستشگاهی از یکسو و بزرگان همبودیهای مجاور و ولایات از سوی دیگر بوده‌است. محتملاً مصنوعات تجملی نقش مهمی در این مبادلات ایفا می‌کرده‌است.

بدینسان اسناد هزاره دوم و یکم، تحولی را که در جامعه طبقاتی "شوش" از اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد روی داده است آشکار می‌سازد. تردیدی نیست که با پیدایش دولت امتیازات (مقامی و اداری) بیش از پیش با امتیازات (اقتصادی) در آمیخته است. شاه و اعضاء خاندان سلطنتی و بزرگان طایفه‌ای و قبیله‌ای از یکسو و اشراف روحانی از سوی دیگر نه تنها مستقیماً از راه اختصاص دادن زمینهای وسیعی بخود، بلکه بوسیله مالیاتها، خدمات و عوارضی که بر همبودیهای کشاورزی تحمیل می‌نمودند، توده عظیم کشاورزان را بطور دسته‌جمعی مورد بهره‌کشی قرار می‌دادند. در اراضی اختصاصی شاهان و خاندان سلطنتی و پرستشگاهها علاوه بر کشاورزان عضو همبودها، نیروی کار پیشه‌وران و خدمه جزء نیز بمقیاس نسبتاً وسیعی، مورد استفاده قرار می‌گرفت. در اقتصادهای دولتی و پرستشگاهی، بویژه در کارهای بزرگ عمومی از قبیل حفر کانالهای آبیاری، استحکامات دفاعی، راه‌ها و غیره و همچنین بمقیاس کمتری در خدمات خانگی از کار بردگان نیز بهره‌برداری می‌شد.

تحولات درونی همبودیها و همچنین تجزیه مالکیت مشترک زمین رفته‌رفته اختلاف دارائیها را در درون همبودیهای کشاورزی تشدید نموده و گروههای خاندانهای غنی و فقیر را بوجود آورده است.

بطوریکه اسناد، نشان می‌دهند قشری از مردم بی زمین و فقیر در کنار جماعات همبودیهای روستائی و شهری پدید شده که چون پیوندشان با زمین و همبودی، قطع گردیده و مجبورند برای ادامه زندگی بیروی کار خود و خانواده خویش را در معرض فروش قرار دهند. اینها افشاری از جامعه "شوش" را تشکیل می‌دهند که در اسناد کتبی از آنان تحت عناوین مختلف از قبیل "شوهروم" *Shuharum* یا "بوهو" *Puhu* (بزبان ایلامی)، "ماره‌بیتی" *Maré Biti* (بمعنای پسران خانه) و "موشکنوم" *Mushkenum* (مساکین) یاد می‌شود. (۲۹۱)

پیدایش برخی محمل‌های مالکیت خصوصی زمین بویژه در درون همبودی خاندانی شهری از یکسو و پیشرفت تولید کالائی، پیدایش پول و ایجاد سرمایه ربائی از سوی دیگر، اقشار متوسط مرفه‌ی، مرکب از خرده مالکین شهری، بازرگانان و اجاره‌داران را بوجود آورده که بطور عمده از راه استثمار انفرادی تغذیه می‌شوند. پیدایش وام‌دهی و بهره جنسی و نقدی، روند بهره‌کشی انفرادی را تسریع نموده است.

با این وجود تا پایان دولت "ایلان" (۶۳۹ پیش از میلاد) شیوه استثماری، بطور عمده وجهه دست‌جمعی خود را حفظ کرده و بهره‌کشی انفرادی، علی‌رغم پیشرفتهائی که در جهت مالکیت خصوصی مشهود است نتوانسته است بر شکل جمعی استثماری، تفوق یابد. قدرت اقتصادی دولتی و پرستشگاهی و سیستم مالیاتی که بطور عمده بر پایه گروهی و جمعی قرار داشته، بصورت مانع بزرگی، از توسعه و تعمیم مالکیت خصوصی و بهره‌برداری انفرادی، جلوگیری نموده است. سیستم "خراج" (خراج) جمعی دهکده‌ای دوران ساسانی، که آثار آن در دوران تسلط اعراب و پس از آن در ایران بصورت "خراج" اسلامی مشهود است خود نمایانگر دیرپائی و سرسختی این شیوه تولید و بهره‌کشی ملازم آنست، سبب اصلی عدم تفوق رژیم برده‌داری در شیوه تولید ایران و اختلاف آن با شیوه تولید یونان و روم کلاسیک در وجود همین پدیده است.

فصل سوم

بردگی و مناسبات وابستگی در جامعه ایلام

در فصل پیش دیدیم که مهمترین طبقه زحمتکش جامعه ایلامی در هزاره دوم و اول پیش از میلاد، چه از لحاظ تعداد و چه از نظر نقش برتر و اساسی در تولید اجتماعی، عبارت از طبقه کشاورز بوده است که علاوه بر اعضاء همبادهای روستائی؛ "ماره آلی" *Maré Ali* شامل کشاورزان املاک ویژه سلطنتی و زمینهای پرستشگاهی می شود و نیز کشاورزانی را که در خدمت نیولداران و خاندانهای بزرگ شهری هستند در بر می گیرد. پس از این عمده ترین طبقه زحمتکش، باید از پیشدوران؛ "ماره مانی" *Maré ummani* و چوپانان "رعوم" *Re'un* و نیز از بردگان "وردوم" *Wardum* بماند. اقشار زحمتکشی نام برد که نقش کمابیش مهمی در تولید اجتماعی ایفا می کرده اند. سرانجام انواع مختلف خادمین وابسته به دستگاههای اقتصادی و اداری دولتی و پرستشگاهی و همچنین نوکران و خدمه اشراف و برخی خاندانهای مرفه شهری و مونسات بازرگانی را باید در زمره اقشار زحمتکش جامعه ایلامی شمرد.

ولی این تقسیم بندی طبقاتی را که بر پایه تشخیص، میان بهره کشان و استثمارشوندگان قرار گرفته است بهیچوجه نمیتوان در قالب اصطلاحاتی ریخت که در مورد گروههای مختلف مردم در اسناد "شوش" بکار رفته و غالباً بیانگر درجه وابستگی نسبت به همبود، دولت، پرستشگاه، اشرافیت و قشر مرفه است. اصطلاحات مزبور بطور غیرمستقیم نیز از حقوق شخصی و اجتماعی گروههای مردم حکایت می کند و بنابراین وضع طبقاتی و نقش آنها را در تولید اجتماعی منعکس نمی سازد. مثلاً اصطلاح "اولوم" یا "اولوم"

Avilum یا *Avelum* بمعنای آزادان نه تنها به اشرافیت و قشرهای ممتاز اطلاق می شده بلکه شامل همه کشاورزان عضو همبودیها نیز می شده است و از اصطلاح "وردو" که بمعنای بنده بطور کلی است نمی توان برای همه کسانی که در رابطه با مقامات یا افراد برتر (مانند بزرگان، ماء موران عالی رتبه، دستگاه سلطنتی و نزدیکان شاه و غیره) تحت این عنوان خوانده میشوند خصلت بردگی قائل شد.

آنچه از مجموع اسناد کتبی بر می آید اینست که جامعه ایلامی بهنگام تحریر اسناد مزبور (و مسلماً از مدتی پیش از آن) بطور عمدتاً به سه گروه اجتماعی مختلف تقسیم می شده است: ۱- آزادان "اویلوم" یعنی کسانی که از حق عضویت در شورای خلق، (مجلسی که نسبت به احوال شخصی و اموال و وراثت و غیره رسیدگی و قضاوت می کند) بر خوردار بوده اند. در این گروه نه تنها بزرگان و کارمندان عالی رتبه دستگاه دولتی و پرستشگاهی وارد می شوند بلکه بخش عمده ای از مردم زحمتکش (کشاورزان و پیتهوران) نیز در زمره آن بشمار می آیند. بدینسان عنوان "اویلوم" از سوئی به متمولترین و قدرتمندترین افراد جامعه اطلاق می شود و از سوی دیگر برخی قشرهای بسیار فقیر و مستمند را نیز در بر می گیرد. ۲- بردگان که بخواجه خود نعلق داشته و در مقابل وی از هیچگونه آزادی و حقوقی بهره مند نبوده اند. ۳- قشرهای وابسته: که جز بازوان خود وسیله دیگری برای زندگی نداشته و ناگزیر به اشخاص یا مؤسسات اقتصادی بزرگ وابستگی داشته اند. ولی افراد مزبور از لحاظ قانونی، برده بشمار نمی رفته و لذا قابل خرید و فروش نبوده اند. از برخی قرائن چنین بر می آید که در فاصله میان هزاره سوم و دوم، کار این "قشر وابسته" یعنی جماعتی که فاقد وسائل تولید بودند و بازوی خود را در اختیار اشخاص یا مؤسسات می گذاشته اند بویژه در تولید کشاورزی و باغداری، اهمیت بیشتری کسب نموده است. در مورد علل پیدایش این گروهها، که از لحاظ اقتصادی، وضعی نزدیک به بردگان داشته ولی از نقطه نظر قضائی، برده بشمار نمی رفته اند، اظهار نظر صریح دشوار است زیرا اسناد کتبی ایلامی، نه تنها تعریف روشنی از این قبیل افراد نمی دهند بلکه از مشابهات جوامع همسایه نیز، نمی توان به علل اقتصادی این پدیده (که از پایان هزاره سوم در بین النهرین عمومیت یافته است) بدرستی پی برد (۲۹۲). بهر حال وجود انواع گروههای وابسته یا

۲۹۲- اسناد قضائی مربوط به دوران سومین سلسله "اور" (پایان هزاره سوم پیش از میلاد) رفته رفته از کسانی تحت عنوان "مشده" *Mashda* ←

نیمه آزاد، در آمیزی اصطلاحات "اگدی" و "ایلامی" در مورد آنها و نزدیکی و مشابهت شرایط آنان با بردگان تعیین وضع عینی طبقاتی را دشوار می‌سازد.

اگر چه اسناد ایلامی آغاز هزاره دوم پیش از میلاد، درباره بردگان و وضع اجتماعی آنان در جامعه ایلامی آنزمان، اطلاعات روشن و صریحی بدست نمی‌دهند ولی از برخی اسناد مزبور و از وضع مشابه جماعات همسایه می‌توان به این نتیجه رسید که لااقل در اقتصاد شاهی و پرستگاهی، از کار کسانی استفاده می‌شده است که از آزادی شخصی و اجتماعی برخوردار نبوده‌اند.

از میان اصطلاحات بکار رفته در اسناد ایلامی، کلمه‌ای که بیس از همه مفهوم بردگی را می‌رساند واژه "اگدی" "وردو" *wardu* است. در مقدمه سندی که تحت (شماره ۲۸۲) انتشار یافته و ضمن آن "کوک‌ناشور" *Kuk-Nashur* (۲۹۳) سوگال "ایلام" و "سیماش" به شخصی موسوم به "سی‌نیم‌گورانی" *Sinimgurani* زمینی را بعنوان نیول واگذار می‌کند چنین آمده است:

"کوک‌ناشور، سوگال ایلام و سیماش، پسر خواهرشیل‌هاها به "وردو"ی خود مرحمت نمود و...". (۲۹۴). شکی نیست در این سند، کسی که نیول به سود او برقرار شده شخصی آزاد و ظاهراً یکی از نزدیکان شاه است. بنابراین ذکر واژه "وردو" در این مورد مسلماً در معنای کلی بنده و در مفهوم چاکر و خدمتگذار شاه بکار رفته است. این رسم که همه خود را "بندگان" شاه بشمار آورند در سراسر شرف باسان معمول بوده است، چنانکه در کتیبه بیستون نیز که بیش از هزار سال با سند مورد بحث فاصله دارد،

(بزبان اگدی "موشکنوم" *Mushkēnum*) نام می‌برند که گر چه برده بشمار نمی‌رفته‌اند، ولی نسبت به شهروندان متمول تر (اعیان) دارای حقوق اجتماعی کمتری بوده‌اند. در قانون "حمورابی" نیز مردم بد سه گروه تقسیم شده‌اند: "اویلوم" (اعیان)، "موشکنوم" (خلق) و "وردوم" (برندگان). اسناد آشوری هزاره یکم پیش از میلاد تقسیمات اجتماعی مشابهی را نشان می‌دهند.

۲۹۳ - *Kuk-Nashur* (ظاهراً "کوک‌ناشور سوم پادشاه ایلام در اواخر نیمه اول هزاره دوم پیش از میلاد)

۲۹۴ - چنانکه سابقاً متذکر شده‌ایم مضمون اسناد طبق ترجمه‌هایی است که "یوسف‌اف" در اثر خود "ایلام" نقل نموده است.

"داریوش" سرداران خود را "منه‌بندگا" (۲۹۵) یعنی بندگان من می‌خواند و حتی آثار این رسم هنوز در کشور ما با انواع مختلف در گفتار عامه و مراسلات درباری باقی مانده‌است. در اشعار و ادبیات فارسی نیز شواهد فراوانی از آن را میتوان پیدا کرد.

ولی صرف وجود واژه "وردو" بمعنای بنده، حاکی از مفهوم معینی است که منطقیاً باید بازتابی از واقعیت اجتماعی "ایلام" باشد. بدیهی است تا زمانی که مناسبات خواجه و بندگی، خادم و مخدومی، تابع و متبوعی پیدا نشده، مفهوم بندگی نیز ولو در معنای مجازی آن نمی‌تواند بوجود آید.

گمان می‌رود بیش از آنکه بردگی بمفهوم طبقاتی آن پدید شده باشد مناسبات خادم و مخدومی و وابستگی بطور طبیعی در بطن جامعه بدوی بوجود آمده‌است. در واقع، عضویت در طایفه و قبیله، ستایش اجداد و خداوندان مورد پرستش، بخودی خود موجب نوعی مناسبات وابستگی و بندگی است. همه خود را بستگان طایفه و قبیله و بندگان خداوند آن می‌شمارند و سپس بطور طبیعی این ستایش و وابستگی به نمایندگان شخصیت یافته الهییت مورد پرستش و رؤسای "هدیود" و "طایفه" سرایت کرده و منتقل میگردد. بنابراین هنگامی که بردگی بمعنای ویژه آن از راه اسارت افراد خارج از طایفه و قبیله پیدا می‌شود، مناسبات خادم و مخدومی و خواجه و بندگی که قبلاً بوجود آمده‌است در مورد افراد مزبور نیز بشکل شدیدتر و در محنهای دیگری قهراً جاری می‌شود و چون همه افراد عادی قبیله بندگان خدای قبیله یا طایفه هستند و خود را خدمتگذار نمایندگان کیش و رؤسای جماعت می‌شمارند، اسرای جنگی نیز، بطریق اولی مشمول این مناسبات می‌شوند و لذا در ابتدا وضع آنان با شرایط افراد آزاد جماعت تفاوت چندانی پیدا نمی‌کند.

نظر باینکه واژه "وردو" از زبان "اکدی" گرفته شده می‌توان کوشید مفهوم این واژه را یکمک اطلاعاتی که از جامعه "اکدی" و دوران شاهنشاهی "اور" (۲۹۶) در دست است روشن ساخت. بطوریکه از اسناد این زمان بر

۲۹۵ - جالب اینست که واژه "بنده" (بندگی در فارسی باستان) که از ریشه "بند" بمعنای بستن مشتق می‌شود در عین حال بمعنای جده نیز بوده، یعنی بستگی بطور کلی را می‌رسانده‌است.

(در مورد معنای این واژه نگاه کنید به فرهنگ واژه‌های پارسی کهن، اثر "بارتولومه" *Bartholomae*)

می‌آید کسانی که تحت عنوان اکدی "وردوم" یا "امتوم" *Amtum* مشخص می‌شدند عبارت از گروهی از مردم زحمت‌کش بوده‌اند که وضع حقوقی آنها میان افراد آزاد و اسیران جنگی؛ "نام‌را" *Namra* قرار داشته‌است. اسیران جنگی که طبقه بردگان واقعی را تشکیل می‌داده‌اند فاقد هر گونه وضع حقوقی مشخصی بوده و مجبور بوده‌اند دشوارترین کارها را در اقتصاد دولتی و پرستشگاهی انجام دهند. "وردو"ها در واقع عبارت از نوکران و خدمه بوده‌اند که کار آنها خواه در امور دولتی و پرستشگاهی و خواه در اقتصاد خانگی، تنها جنبه کمکی و خدمتی داشته‌است. "وردو"ها در شاهنشاهی "اور" دارای شخصیت حقوقی بوده، امکان ازدواج با مردم آزاد و حق داشتن دارائی شخصی و مراجعه به دادگاهها و شهادت را نیز دارا بوده‌اند. بدیهی است که این وضع، با شرایط بردگی در مفهوم یونانی و رومی آن تفاوت فاحش دارد.

از آنجا که ظاهراً "ایلامیان اصطلاح" لی‌پامه" *Lipame* را برای برده بکار می‌برده‌اند و از سوی دیگر اصطلاح "لوگالامش" *Lugalamesh* در زبان سومری چنین معنایی داشته‌است، بنظر می‌رسد که "ایلامیان" واژه "اردوم" یا "وردوم" را در همان مفهوم اجتماعی که در جامعه "اکد" و "اور" برای این اصطلاح قائل بوده‌اند بکار می‌برده‌اند و لذا باید آنرا بیشتر در معنای نوکر و چاکر و خدمتکار فهمید نه به مفهوم طبقاتی برده. (۲۹۷)

۲۹۶ - شهر "اور" پایتخت قوم سومری آزیانیک *Asiyanique* بود و پس از انقراض آن دولت بدست اکدی‌ان سامی زبان اهمیت فرهنگ خود را همچنان حفظ نمود. رجوع به دیگسیونر فرانسوی روبر کوچک، جلد دوم صفحه ۱۸۶۲ و کلمان هوار - ایران آنتیک، صفحات ۱۵۱ - ۱۵۲ شود.

۲۹۷ - از مشابهت لفظی میان واژه اوستایی "گرده" *Gereda* و واژه پارسی باستانی "گرده" *Greda* از یکسو و "وردو" از سوی دیگر (یا توجه به قاعده تبدیل "و" به "گ") می‌توان احتمال داد که واژه اوستایی و پارسی باستانی "گرده" تصحیفی از کلمه اکدی "وردو" باشد. در آنصورت می‌توان کلمه ایلامی "گورتش" *Kurtash* را نیز که در اسناد اقتصادی استخر مربوط بقرن پنجم پیش از میلاد مکرراً ذکر شده مربوط بهمان منشاء دانست. آنگاه بسیار محتمل است که واژه "برده" در فارسی میانه و جدید نیز دارای چنین اشتقاقی باشد. در مورد منشاء کلمه "گورتش"

فصل اول

شهر و شهر - دولت

یکی از پدیده‌هایی که بطور آشکار، نمایانگر دگرگونیهای مهم، در اوضاع اجتماعی بخشی از ساکنین سرزمین ایران طی هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد است عبارت از تغییراتی است که در شرایط زیست قسمتی از مردم بصورت شهرنشینی بوجود آمده‌است.

از اسناد "شومری"، اکدی و آشوری" و نیز از کاوشهایی که تا کنون در ایران بعمل آمده‌است چنین بر می‌آید که از آغاز هزاره چهارم به بعد شهرهای متعددی در بخش غربی کشور ما بویژه در منطقه "ایلام قدیم" بوجود آمده و رونق یافته‌است، محل بسیاری از این شهرها، هنوز کشف نشده و درباره موقعیت دقیق شهرهای مهمی چون "آوان"، "آشان" یا "آنزان"، "خوخنور"، "باراخشه"، "سیماش"، "گیماش"، "ناگیتو" *Nagitu* "هیدالو" *Hidalu* (۳۴۶)، "ماداکنسو" *Madaktu* (۳۴۷)، "بویلا" *Bupila* (۳۴۸)، "هالتماش" *Haltemash* (۳۴۹)

-
- ۳۴۶ - *Hidalu* (شهری که در بخش میانه "رود کارون" و در ۴۰ کیلومتری "مال‌امیر" قرار داشته و "والتر هینس" *W. Hinz* آنرا در حوالی "بهبهان" گنونی گمان می‌کند.)
- ۳۴۷ - *Madaktu* (ظاهراً "نقطه‌ای نزدیک "دری شهر" واقع در "دره سیمره")
- ۳۴۸ - *Bupila* (احتمالاً "شهری در ساحل خلیج فارس)
- ۳۴۹ - *Haltemash* (شاید تپه چغاگاوانه واقع در شاه‌آباد غرب)

اگر چه درباره وضع اسرای جنگی " ایلام " اطلاعات مشخصی در دست نیست ولی چون ضمن یکی از اسناد که محتملاً " مربوط به بایگانی سلطنتی است و تحت (شماره ۴۷۱) انتشار یافته است، از شخصی تحت عنوان "ربی شابه" *Ra-bi-shabe* یاد شده و کلمه "شابه" برابر با اصطلاح اگدی "ارن" *Eren* بمعنای یگان نظامی و دسته است، بسیار محتمل بنظر می رسد که در " ایلام " نیز مانند جامعه " اکد " و " اور " اسیران جنگی بر حسب حرفه ای که داشته و یا کاری که برای آنها مقرر بوده به دسته های مختلف تقسیم می شده، که هر کدام از آنها تحت نظر یک رئیس دسته: "ربی شابه" در دستگاه دولتی کار می کرده اند.

از سوی دیگر نظر باینکه در سند دیگری نیز که ظاهراً " جزئی از مجموعه قوانین است (شماره ۳۹۵) از " ارد " *Ere* بدینسان نامبرده شده که: اگر کسی با دختر شوشی (شهروند شوش) ازدواج کند حق ندارد خانه " اره " و خانه زنان (احتمالاً کنیزان) را بگیرد، چنین بنظر می رسد که اولاً دسته ای از اسیران جنگی از سوی دولت به برخی از رؤسای خاندانهای شهروند "شوش" برای بهره گشی تفویض می شده است و ثانیاً چون بردگان مزبور بدولت تعلق داشته، قابل انتقال، بغير نبوده اند و ثالثاً در این مورد قوانین مشخصی برای حفظ حقوق دولت، وضع شده بوده است. می توان این احتمال را هم داد که چون "بنده سرا" به همبود خاندانی در مجموع خود تعلق داشته انتقال آن با ازدواج یکی از دختران ممنوع بوده زیرا عملاً " دارائی یک همبود خاندانی، به همبود دیگری منتقل می شده است.

چنانچه این احتمالات (که فقط بر پایه دو سند مزبور قرار گرفته است) مقرون به حقیقت باشد آنگاه می توان از آن نتیجه گرفت که در جامعه ایلامی، مانند جامعه " اور " فقط اسیران جنگی دارای شرایط واقعی بردگی بوده اند و بنابراین وضع اجتماعی گروهی که از آنها در اسناد ایلامی، تحت عنوان "وردوم" یاد می شود با بردگان یونان و روم برابر نبوده است.

میان دانشمندان اختلاف است ولی چنین نظری نیز وجود دارد که کلمه "گورتش" معادل واژه آریائی - ایرانی "گرده" است. از جمله نزد (ای. گرشویچ *I. Greshewich* در مطالعات راجع به اسناد استخر). برخی از محققین بر این عقیده اند که "گورتشها"ی مذکور در اسناد استخر افراد مستمند شده، خانواده های کشاورز و شبان بوده اند و لذا وضع بردگی نداشته اند.

اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهند که دولتهای بین‌النهرین که رژیم اقتصادی و اجتماعی آنها کمابیش با "ایلام" مشابهت داشته‌است همواره کوشیده‌اند از اسرای جنگی، بیشتر در کارهای عمومی از قبیل: ساختمان راهها و استحکامات نظامی، آبنییه پرستشگاهی و دولتی، صنایع پیشه‌وری، خدمات (اقتصادی، اداری، درباری و پرستشگاهی) و حتی در امور نظامی و احتمالاً در استخراج معادن و غیره استفاده نمایند.

آثار کاوشی در نقاط مختلفه خاور نزدیک و دور، حاکی از مرحله ابتدائی‌تری است که در آن نظر به فقدان شرایط اقتصادی برای استفاده از کار بردگی، اسرای جنگی یا دسته‌جمعی بقبل می‌رسیدند و یا عده‌ای از آنان را بمناسبت تشریفات دینی و مرگ بزرگان و پیشوایان، قربانی می‌کردند. (۲۹۸) ولی در کاوشهای "شوش" و دیگر نقاط "ایلام"، آثاری از قربانیهای انسانی نظیر آنچه در مقابر مختلفه شهرهای بین‌النهرین: ("کیش" و "اریدو") و کشورهای دیگر شرق باستان پیدا شده، بدست نیامده‌است. شاید علت این امر را بتوان در قلت تعداد اسرای جنگی در دوران پیش از تشکیل جامعه طبقاتی و دولت، و یا در وجود معتقدات ویژه دینی ایلامی جستجو نمود. ولی بهرحال در "شومر" همزمان با جدا شدن سلطنت از پرستشگاه (اوایل هزاره سوم پیش از میلاد) دیگر آثاری از این قربانیهای انسانی دیده نمی‌شود و این خود، نمایانگر وضع اقتصادی و سیاسی جدیدی است که

۲۹۸ - در گورهای قدیمترین "مغ - شاهان یا "شمن - شاهان" شومری آثار قربانیهای انسانی بمیزان وسیع کشف شده‌است. از جمله در یکی از گورهای شهر "اور"، اجساد بیش از ۶۰ نفر که بمناسبت مرگ یکی از این "مغ - شاهان" قربانی گشته‌اند پیدا شده‌است. در چین این رسم از قدیمترین زمانها وجود داشته و در مقابر شاهان سلسله‌های مختلفه چین آثار متعددی از این گستاخها بمقیاس وسیع کشف شده‌است. از جمله در هر یک از گورهای سلاطین سلسله "ای‌یین" Yin در حدود چهارصد نفر قربانی شده‌اند و در مقبره نخستین امپراتور چین "چه‌هوانگ" مربوط به قرن دوم پیش از میلاد قریب ۳۰۰۰ نفر زنده بگور شده‌اند.

(به نقل از کنفرانس مورخ و نویسنده چینی "گواوموژو" Kuo-mo-jo در مجموعه تحقیقات بین‌المللی در پرتو مارکسیسم تحت عنوان "دولت و طبقات در عهد برده‌داری باستان"

"Etat et classes dans l'antiquité esclavagiste".

شماره ۲، پاریس مه و ژوئن ۱۹۵۷، ص ۳۵ - ۳۶).

در جامعه طبقاتی "شومر" بوجود آمده و مشخصه آن عبارت از برتری یافتن قدرت نظامی: (بصورت سلطنت) بر محافل حاکمه دینی است. شاید بتوان تغییر در وضع اسیران را در "ایلام" نیز معلول چنین تحول و تمرکز سیاسی و اقتصادی دانست (یعنی جدائی نسبی نهاد حکومت از نهاد مذهب). از مطالعه اسناد هزاره‌های دوم و یکم پیش از میلاد بدواً این نکته مسلم بنظر می‌رسد که اسیران جنگی و خارجیانی که ضمن حملات و کتشمکش با اقوام همسایه، اسیر و با در طی دستبردها ربوده می‌شدند به بردگی در می‌آمدند. بطور کلی می‌توان گفت که اسیران جنگی چون بوسیله نیروهای دولتی دستگیر می‌شدند در زمره غنایم جنگی بشمار آمده و جزء اموال دولتی محسوب می‌شدند. بهمین سبب اتخاذ تصمیم درباره محل و نوع کار آنان و در صورت لزوم، تقسیم و تفویض آنها به دیگران، منحصر در اختیار شاه بوده است.

بر اساس مشابهت با وضع بردگان در جامعه "بابل قدیم" (هزاره دوم پیش از میلاد) می‌توان گفت که اسیران جنگی: "اسیرو" *Asirum* و نیز احتمالاً مردمانی که به دلایل نظامی بداخل "ایلام" کوچ داده می‌شدند، بردگان واقعی بشمار می‌رفتند. در "بابل" این افراد فاقد هر گونه وضع مشخص قانونی و حقوقی بوده‌اند و بنا به اراده شاه تحت نظارت ماء‌مورین مخصوص، به کارهای مختلفی گماشته می‌شدند. اطلاعاتی که از "بابل" این زمان در دست است نشان می‌دهد که هنوز استفاده گسترده‌ای از کار بردگان در تولید، بویژه در تولید کشاورزی بعمل نمی‌آمده است. این همان وضعی است که قبلاً در دوران شاهنشاهی "اور" نیز وجود داشت و بهمین جهت، پادشاهان "اور" از اسرای ایلامی، که در نتیجه جنگهای طولانی "شولگی" (۲۹۹) *Shuigi* علیه "ایلام" به تعداد زیاد به بین‌النهرین منتقل شده بودند، بصورت پادگانهای نظامی، در نقاط مختلفه آن کشور استفاده می‌کردند. کتیبه‌های "شوسین" (۳۰۰) *Shu-Sin* نشان می‌دهند که شمار بسیاری از اسیران ایلامی را به ساختمان شهرها و داشته‌بودند.

در یکی از کتیبه‌های "پوزوراین-شوتی-ناک" (نیمه دوم هزاره سوم پیش از میلاد) ضمن برشماری هدایای بسیاری که از جانب این پادشاه به پرستشگاه "این-شوتی-ناک": (خداوندگار "شوش") تقدیم شده است از عده‌ای اسیران جنگی، تحت عنوان "نیشباتوم" *Nishbatum* یعنی گرفتار

۲۹۹ - پادشاه "اور" از ۲۰۹۳ تا ۲۰۴۶ پیش از میلاد

۳۰۰ - پادشاه "اور" از ۲۰۴۵ تا ۲۰۲۷ پیش از میلاد

شدگان" یاد می‌شود. در این مورد محقق بنظر می‌رسد که اسرای مزبور بعنوان برده در شمار هدایای بهادار دیگر، به پرستشگاه منتقل گردیده‌اند. از سوی دیگر برخی اسناد هزاره یکم پیش از میلاد دلالت بر آن دارند که در کارگاههای پیشه‌وری دستگاه شاهی، علاوه بر افراد وابسته دیگری که بکار گماشته شده بودند از عده‌ای اسیران جنگی نیز استفاده می‌شده است (۳۰۱). با اینکه در اسناد، ندرتا از اسیران جنگی اسمی برده می‌شود معذک تردیدی در این مسئله نیست که در دولت "ایلام" نیز مانند سایر دولتهای شرق باستان اسیران جنگی، که طبق مرسوم زمان عموماً "ببردگی در می‌آمدند، برحسب تخصص، دستچین شده، بخشی در دستگاه اقتصادی سلطنتی مورد استفاده قرار می‌گرفتند و بقیه برای کارهای ساختمانی، حفر کانالها، راه‌سازی و حتی امور نظامی، بصورت دسته‌های جدا جدا و تحت مراقبت و فرمان سرپرستان دولتی بکار واداشته می‌شدند. از کار بردگان در امور کشاورزی، بندرت استفاده می‌شده است، زیرا اولاً وجود همبودهای روستائی و شیوه تولید جمعی یا خاندانی، امکان استفاده از کار بردگی را در دهکده‌ها بحداقل محدود می‌ساخت و ثانیاً فقدان مالکیت‌های بزرگ کشاورزی (بغیر از اقتصادهای شاهی و پرستشگاهی که در آنها هم عموماً "بنا بر سنت بهره‌گیری بر پایه همبودی قرار می‌گرفت)، مانع بزرگی برای استفاده وسیع از کار بردگی در تولید کشاورزی بود. بهمین جهت بردگانی که در دستگاههای اقتصادی شاهی و پرستشگاهی بامور کشاورزی گماشته می‌شدند، اکثراً در کارهای گلستانی و باغداری مورد استفاده قرار می‌گرفتند. ثالثاً استفاده از کار بردگان در کشاورزی کوچک‌خاندانی علاوه بر آنکه صرفه چندانی نداشت مستلزم مراقبت بسیاری بود که از عهده کشاورزی‌های کوچک بر نمی‌آمد.

بنابراین شگفت‌آور نیست که در اسناد "ایلامی" مربوط بامور خصوصی از بردگان نامی برده نمی‌شود و این امر نشان می‌دهد که در همبودهای خاندانی "شوش" استفاده از کار بردگان ولو برای کمک به امور خانگی (جز نزد بزرگان و خاندانهای مرفه) چندان معمول نبوده است. جالب توجه است که "یوسیفاف" بر پایه یگانه‌سندی که در این مورد یافت شده (سند شماره ۳۹۵) و در آن چنانکه قبلاً متذکر شده‌ایم "از عدم حق شخصی که دختر شهروند "شوش" را بزنی اختیار می‌کند در انتقال "خانه اره" و احتمالاً "خانه کنیزان سخن می‌رود، درست نتیجه عکس می‌گیرد و حتی معتقد است

که: "برندگان نیروی اصلی کار همبودهای خاندانی را تشکیل می‌دهند". (۳۵۲) قطع نظر از علی که دربارهٔ موانع عینی استفادهٔ وسیع از کار بردگی ذکر شد، بنظر ما چنین استنباطی از سند (شمارهٔ ۳۹۵) صحیح بنظر نمی‌رسد. زیرا اگر درست است که سند (شمارهٔ ۳۹۵) جزئی از یک فرمان یا قانون دولتی است، آنگاه معلوم نیست در صورتیکه بردگان، متعلق به همبود خاندانی بوده‌اند چرا سرخاندان که حق مطلق خرید و فروش، هبه و هرگونه نقل و انتقال دیگری را نسبت به دارائی همبود (اعم از منقول و غیرمنقول) داشته، در مورد انتقال "خانهٔ بردگان" یا "خود بردگان"، احتیاج به قانون مشخصی پیدا می‌کند تا بزور آن نگذارد دامادش "بنده سرا یا کنیر سرا" یا "برندگان" را همراه عروس، بخانهٔ خود ببرد؟ اگر آنطور که "یوسفاف" مؤلف کتاب "ایلام" معتقد است بردگان، نیروی اصلی کار را در همبودهای خاندانی تشکیل می‌دهند در آن صورت باید در "ایلام" آنچنان بازار خرید و فروش برده گسرنده بوده‌باشد که برای بدست آوردن یا انتقال تعدادی برده و کنیز، نیازی بحمايت قانون ویژه نباشد. بنابراین بنظر ما تنها تفسیر معقول از سند (شمارهٔ ۳۹۵) همانست که سابقاً دربارهٔ احتمال تعلق اسیران جنگی، بدولت و تفویض موقت آنها به افراد و خاندانها ذکر کردیم. بدیهی است این احتمال در عین اینکه بردگی را بمنزلهٔ نیروی اصلی کار در همبودینهای خاندانی نفی می‌کند، مافی وجود برده نزد برخی از خاندانهای مرفه و بردگی پدرسالاری نیست.

یکی از اسناد دیگر مربوط بدستگاه اقتصادی شاهی (شمارهٔ ۴۱۱) صورت خرجی است بزبان "شومری" که در آن چنین تصریح شده‌است:

"۷ سانگینا" *Sang Nita* و "۵ دومودومو" *Dumu dumu*

فروخته شده‌اند. "یوسفاف" "سانگینا" را بردگان بزرگسال و "دومودومو" را بردگان خردسال ترجمه می‌کند. اگر چه چگونگی این خرید و فروش و طرفین معامله در سند معلوم نیست معذک چون مورد خرید و فروش قرار گرفته‌اند می‌توان با احتمال قوی، افراد مزبور را در زمرهٔ بردگان شمرد. اگر دستگاه اقتصادی سلطنتی فروشنده باشد (واحصالاً چنین است) آنگاه ممکن است این حدس، مقرون به حقیقت باشد که افراد مزبور در شمار اسیران جنگی بوده‌اند که بنا به دلیل، از جانب دولت به اشخاص فروخته شده‌اند. در صورتیکه دستگاه سلطنتی بمنزلهٔ خریدار تلقی شود آنگاه باید چنین احتمال داد که بردگان مزبور، بمناسبت معینی از جانب بازرگانان یا امرا و بزرگان

لشکری یا کشوری، بدستگاه اقتصادی دیوانی فروخته شده‌اند.

اسناد و مدارک " ایلامی " مربوط به معاملات خصوصی نشان می‌دهند : که بر خلاف رسوم " آشور " و " بابل " و دیگر کشورهای آسیای مقدم ، هیچگاه بدهکار خود یا افراد خاندان خود را بعنوان وثیقه به بستانکار نمی‌سپرده است و بطور کلی ، پدیده بردگی در ازاء دین و قرض ، در اسناد " ایلامی " هزاره‌های دوم و یکم پیش از میلاد بچشم نمیخورد . این امر یکی از ویژگیهای تحول جامعه " ایلامی " است که در آن اکثریت مطلق مردم ، آزادی خود را حفظ نموده‌اند و با وجود رخنه رباخواری در اقتصاد و فقیر شدن توده‌های خلق در اثر جنگهای دائمی ، این نوع بردگی امکان گسترش نیافته است . آنچه از مجموع این شواهد و قرائن ، نتیجه می‌شود اینست که لااقل از هزاره سوم پیش از میلاد در جامعه " ایلامی " ، برده و بردگی وجود داشته‌است . اسیران جنگی ، منبع اساسی بردگی را تشکیل می‌داده‌اند و بهمین سبب بردگان بطور عمده ، بدولت تعلق داشته‌اند . شرایط استفاده از کار بردگی در تولید کشاورزی و اقتصاد خاندانی ، بسیار محدود بوده‌است . در دستگاههای اقتصادی سلطنتی و پرستشگاهی از کار بردگان بمقیاس وسیعتری استفاده می‌شده‌است بویژه در امور پیشه‌وری ، ساختمانی ، راهسازی ، حفر کانالها و غیره .

درباره وضع حقوقی بردگان در " ایلام " و شرایط زیست آنها اطلاعات مشخصی در دست نیست . ولی بر پایه مشابیهت با وضع جوامع همسایه و با توجه بشرایط اقتصادی و اجتماعی تقریباً همانند " ایلام " ، می‌توان حدس زد که بردگان از حق داشتن دارائی شخصی محروم نبوده‌اند و بنا بر وضعی که در سراسر کشورهای آسیای مقدم در آنزمان وجود داشته‌است می‌توان احتمال داد که بردگان " ایلامی " دارای اهلیت زناشوئی (حتی با افراد آزاد) و حق تشکیل خانواده را داشته‌اند . (و این حقوق بارت از ایلامیها به هخامنشیان رسیده و تا انقراض آنان در سال سیصدوسی قبل از میلاد پایدار بوده‌است)

با این وجود دقیقاً معلوم نیست که در " ایلام " هزاره دوم و یکم پیش از میلاد برده بمعنای واقعی (بویژه اسیران جنگی) را با چه اصطلاحی از دیگر گروههای وابسته مشخص می‌ساخته‌اند . تردیدی نیست که اصطلاح " وردو " بیش از اصطلاحات دیگر مفهوم برده را می‌رساند ولی نمی‌توان گفت که در طول زمان و تحول اوضاع اقتصادی و اجتماعی ، تغییری در مفهوم این اصطلاح بوجود نیامده و یا اصطلاح دیگری جانشین آن نشده‌است . در واقع مقولات اجتماعی ، در طول زمان ، تغییر می‌یابند و اصطلاحاتی که در اوضاع

اجتماعی قدیم بوجود آمده‌اند یا در اثر تغییر اوضاع از رواج می‌افتند و یا با محتوی اجتماعی دیگری باقی می‌مانند و بموازات آنها اصطلاحات دیگری بنا بر اوضاع اجتماعی جدید، بوجود می‌آیند. مثلاً "با اینکه در اسناد "بابل" هزاره دوم پیش از میلاد و همچنین در اسناد "آشوری" مربوط به دورانهای مختلف در مورد بردگان، بطور عمده اصطلاح "وردو" یا "اردو" (که همواره بصورت هزوارشی (۳۰۳) "اروم" *Errom* نوشته می‌شده) بکار می‌رود، در اسناد "بابل" متاءخره تنها اصطلاحات متعدد دیگری که ظاهراً دارای همان مفهوم هستند رایج می‌شود بلکه کلمه "اردو" هم با قید وصفی "عملو" *Amelu* همراه است. در اسناد "بابل" جدید غالباً "کلمه" "غللو" *Ghalu* (که ظاهراً مشتق از کلمه سامی "غل" بمعنی زنجیر است) برای بردگان بکار می‌رود ولی گاه هر سه اصطلاح ("اردو"، "عملو" و "غللو") با هم ذکر می‌گردد، بطوریکه تشخیص دقیق مفاهیم اجتماعی آنها را غیرممکن می‌سازد. بهمین جهت برخی از محققین برآنند که "اردو" در دوران "بابل متاءخر" مقام اجتماعی بالاتری داشته و بمعنای (خادم یا چاکر) بکار می‌رفته در حالیکه "غللو" به (بردگان) اطلاق می‌شده است. (۳۰۴) ولی "داندامایف" معتقد است که تشخیص دقیق تفاوت و موارد استعمال این اصطلاحات، فعلاً غیرممکن است و فقط می‌توان چنین گرایشی را مشخص ساخت که در قرن ششم پیش از میلاد کلمه "غللو" بیشتر مورد استعمال داشته و در قرون پنجم و چهارم بعکس استعمال کلمه "اردو" جانشین "غللو" شده‌است. (۳۰۵)

بهر حال کتیبه‌های دوران نخستین شاهان هخامنشی، تردیدی در این

۳۰۳ - هزوارش یا هزوارشن: اصطلاحاً بمعنی وجود لغات آرامی در زبان پهلوی است که آرامی نوشته می‌شد و پهلوی تلفظ می‌گردید و در این متن منظور کلی از آن مراد شده است، نگاه کنید به بهرام فره‌وشی ۱۳۵۲ "فرهنگ پهلوی" شماره ۱۴۱۴ دانشگاه تهران - چاپ دوم (ص ۲۳۷) محمد معین "مزدیسنا و ادب پارسی" (ص ۲۱۶)، پورداود، ۱۳۵۵ "فرهنگ ایران باستان" شماره مسلسل ۱۸۷۶ دانشگاه تهران (ص ۱۹۵ - ۱۶۰)

۳۰۴ - M. San Nicolo, A. Ungnad: 1929-1937, "Neu babylonische Rechts und Verwaltungsurkunden", Bd I, Leipzig.

۳۰۵ - M.A. Dandamaev: 1974, *Rabstwo W Nowilonii*, Moscou. Page 55

امر باقی نمی‌گذارند که در سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد کلمه " اردو " یا " وردو " در معنای وسیع و ایستگی و چاکری نسبت به خدا و شاه و بطور کلی نسبت بهر مقام بالاتر مورد استفاده قرار می‌گرفته‌است. مثلاً " در یکی از کتیبه‌های بابلی ، " کوروش " بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی ، " پادشاه ماد " " آسناگ " را " اردوی " خویش می‌خواند ، و بنا به نوشته " هرودوت " ، " کرزوس " پادشاه " لیدیا " و " گادانا " ساتراپ آن کشور هر دو خویشان را بندگان داریوش می‌شمارند. در اسناد دوران هخامنشی عموماً " واژه " بندگا " در برابر کلمه " وردو " و " اردو " قرار می‌گیرد و در ترجمه " اکدی " کتیبه بیستون ، واژه " غللو " بمنزله معادل " بندگا " آمده‌است. در زمان پارتها این کلمه بیشتر در مفهوم برده ، بمعنای خاص مورد استعمال پیدا کرده‌است. یهودیانی که به‌مراه سپاهیان هخامنشی به مصر آمده و در ناحیه " الفانتین " *Elephantine* اسکان یافته‌بودند در نامه‌های خود ، خطاب به فرماندهان و مقامات پارسی ، خویشان را " عبد " می‌خوانند و در متون " اکدی " هزاره دوم پیش از میلاد همین کلمه بصورت " عبدو " بمعنای بنده استعمال می‌شده‌است .

اسناد " بابلی " در بسیاری موارد ، واژه " اردو " را بمعنای اسیر نیز بکار می‌برند. در این مفهوم ، کلمه مزبور ، بیشتر با واژه پارسی باستانی " بندگا " و وجه اشتقاق آن (بند و بستن) تطبیق پیدا می‌کند. در متن " اکدی " کتیبه بیستون " غللو " در مقام معادل " بندگا " ی پارسی و *Lipé* " لی په " ی " ایلامی " بکار رفته‌است ، ولی در متن " اکدی کتیبه داریوش اول " در نقش رستم ، کلمه " غللو " سه بار با واژه پارسی باستانی " ماریکا " (۳۰۶) و کلمه ایلامی " شاک " بمعنای پسر انطباق یافته‌است .
از آنچه ذکر شد چنین بر می‌آید که اولاً اصطلاحات " اردو " یا

۳۰۶ - بنا بنظر " هرتسفلد " (*Hersfeld*) در :

" *Altpersische Inschriften, Berlin 1938, S. 251-253* " و

از لحاظ لغوی " ماریکا " بمعنای " پسر جوان " است و گاه در مفهوم " جنگاور " و نیز " خادم " و " بنده " استعمال می‌شود. " بنونیست " ، " ماریکا " را شکل دیگری از واژه پارسی " مرتیه " بمعنای مرد یا آدم می‌شمارد و معتقد است که این کلمه در کتیبه‌های زبان هخامنشی در مفهوم " خادم ، نوکر و بنده " بکار رفته‌است و بطور کلی بمعنای " زیر دست " است. نگاه شود به :

E. Benvenist 1945

" *Transactions of the Philological Society* " P. 43-44

"وردو"، "غلو"، "عملو" و نیز کلمات ایلامی "لی‌په" و "شاک"، صرف‌نظر از مفاهیم مشخصی که هر یک از آنها ممکن است طی دورانهای مختلفه یافته باشند، عموماً "حاکمی از نوعی وابستگی شخصی نسبت بدیگری هستند و لذا از این جهت معنای مشترکی دارند. تاتیا واژه‌های مزبور تنها حاکمی از مناسبات بندی و خواجگی بمعنای اخص نیستند بلکه روابط خادم و مخدومی، تابع و متبوعی و آقا و نوکری را نیز منعکس می‌سازند. گروه دیگری از مردم که در اسناد تحت عنوان "شوهروم" *Shuhamum* ذکر می‌شوند نیز دارای وضعی مشابه با "وردو" ها هستند. "شوهرو" که معادل ایلامی آن "پوهو" *Puwa* است، ظاهراً بطور عمده به کودکان و نوجوانانی که در خدمت دربار و پرستگاهها و همچنین موءسات بازرگانی گماشته شده بودند، اطلاق می‌شده است. در واقع "شوهرو" و "پوهو" از لحاظ لغوی هر دو بمعنای نوجوان، بچه و غلام یا غلام-بچداست که در اسناد مختلف از آنها بصورت خدمه- وایسنه به اشخاص- نیز نامبرده می‌شود. در اسناد خزانه استخر نیز کلمه ایلامی "پوهوپتی‌مانیش" *Puwa* " *Patimaniš* بمعنای "حانه ناگردان" یا "جوانان خانه" در مقابل "گورنشهای" بزرگسال (مرد و زن) بکار برده شده است. بنابراین ظاهراً درباره معنای لغوی این واژه تردیدی نیست ولی در مسئله مفهوم اجتماعی آن در جامعه ایلامی، میان محققین اختلاف نظر وجود دارد. در حالیکه اکثریت دانشمندان بر پایه سنت سنجی لیبیکی و معنای لفظی کلمه "شوهرو" این گروه را در زمره منخدمین خردسال دربار و پرستگاه و غیره تلقی می‌کنند، برخی دیگر این دسته از مردم را با "وردوم" یکی می‌گیرند و چون "وردوم" را هم جزماً بمعنای برده تعبیر می‌کنند، "شوهروم" را نیز در زمره بردگان بسمار می‌آورند. "یوسیفاف" ایلامی بناس شوروی بر آنست که این واژه، نخست همان معنای بچه و غلام را داشته ولی "در طول زمان، تبدیل باصطلاحی شده که به بردگان اطلاق می‌شده است" (۳۵۷). در اینکه ممکن است واژه‌ای در طول زمان، بطر به تحول اوضاع و شرایط اجتماعی تغییر کند و مفهوم ثانوی آن غیر از معنی اولیه آن باشد، تردیدی نمی‌توان داشت. ولی هنگامی که در سند واحدی مانند سند یاد شده (شماره ۲۸۲) که مورد استناد دانشمند مزبور است، این دو اصطلاح بتفاوت در صدر و دیل آن ذکر می‌شود دیگر مسئله گذشت زمان نمی‌تواند مطرح باشد. باید دید در زمان تحریر سند، چرا یکبار "شاه" ایلام

و "سیماش" کسی را که "مورد لطف و مرحمت" قرار داده "وردوی" خویش می‌خواند و در پائین همان سند، افرادی را که در خدمت شخص مورد نظر هستند "شوهروم" وی می‌نامد. گمان نمی‌رود دبیران "ایلامی" که اسناد رسمی را طبق فرمولهای مشخص از پیش آموخته‌ای بریان "اکدی" تحریر می‌کرده‌اند خودسرانه دو لفظی را که بنا بنظر مؤلف مزبور، دارای معنای واحد است در سند وارد کرده باشند. بعکس اسناد دیگر نشان می‌دهند که اصطلاحات یا دقت تمام، در هر سند تکرار می‌شوند مثلاً "در سندی که تحت (شماره ۴۷۱) ثبت شده و پیش از این به مناسبتی دیگر به آن اشاره شد، از افرادی بنام "ماره‌بیتی" *mare biti* یعنی "بچه‌های خانه" که اجناسی را تحویل داده یا گرفته‌اند مکرراً" تحت همین عنوان واحد، یاد می‌شود. ضمناً لازم بتذکر است که بنظر دانشمند مزبور "ماره‌بیتی" نیز اصطلاح دیگری است که به بردگان اطلاق می‌شده است "دست بالا بعداً" (۳۵۸). ولی از خود سند پیداست که افراد مزبور گماشتگان دستگاه شاهی و ماء مور تحویل گرفتن و تحویل دادن اجناس به اشخاصی بوده‌اند که از دربار موجب و مقرری در یافت می‌داشته‌اند. بهر حال چنین آزادی عمل و نقل و انتقالی که سند منعکس می‌سازد در مورد بردگان بعید بنظر می‌رسد. باری از آنجا که طبق یکی دیگر از اسناد (سند شماره ۳۱۳)، مسلم است افرادی که تحت عنوان "شوهروم" نامیده می‌شدند حق شهادت در مراجع رسمی قضائی داشته‌اند، بنظر می‌رسد که افراد مزبور دارای وضع اجتماعی دیگری غیر از بردگان بوده‌اند.

ظاهراً اینان کودکان یا نوجوانانی بوده‌اند که خاندانهای مستمند شده در ازاء مبلغی (اعم از جنسی یا نقدی)، بصورت اجیر برای مدت معینی در اختیار - مؤسسات سلطنتی، پرستشگاهی، بازرگانی، پیشه‌وری و نیز خاندانهای مرفه - قرار می‌داده‌اند. بنابراین با اینکه عمل مزبور، کودکان یا نوجوانان "شوهروم"ها را در شرایط وابستگی قرار می‌داد، معذک لاقلاً از لحاظ حقوقی و نیز شاید از جهت موقت بودن وابستگی (اجیرشدن برای مدت معین) به آنها خصلت بردگی نمی‌داد. اجیر دادن اطفال و کم سالان، هنوز تا این اواخر، در برخی از نقاط ایران از جمله در کارگاههای قالی‌بافی و نیز نزد کسبه و پیشه‌وران (بعنوان شاگرد، دستیار و کارآموز) متداول بوده است.

در اسناد "بابلی" نیز از افرادی تحت عنوان "شوهروم" یاد می‌شود

که از لحاظ لغوی، بمعنای خردسالان است و گمان می‌رود با "شوهرو"ی "اکدی" بهمین مفهوم که در اسناد "ایلامی" هزارهٔ دوم بکار رفته‌است برابر باشد. بسیاری از اسناد "بابل مءخر" حکایت از آن می‌کنند که بسیاری از خانواده‌ها کودکان خود را بصورت وام دراز مدت بدیگران منتقل می‌کرده‌اند یا دیگر سخن آنها را برای مدتی، به اجیری می‌سپرده‌اند. وجود این بدیده برای "ایلام" هزارهٔ دوم، شگفت‌آور نیست زیرا پشهادت استوانه‌هایی که از "کوده‌آ" *Gudea* (۳۵۹) : "انسی لاگاش" باقی مانده‌است مهاجرت دائمی عدهٔ نسبتاً زیادی از ساکنین "ایلام" و "شوش" در هزارهٔ سوم بدین‌النهرین برای جستجوی کار محقق است و این خود نشانهٔ بارزی از مستمند شدن فزایندهٔ مردم "ایلام" در آن زمان است. بنابراین فروش کودکان و جوانان آزاد بمنابیهٔ اجیر، نمی‌تواند مایهٔ شگفتی باشد. محققان شرایط زندگی و کار این کودکان، تفاوت چندانی با از آن بردگان نداشته‌است، ولی یکی بودن یا مشابهت شرایط زیست بخودی‌خود بمعنای برده‌بودن نیست. اسناد مکشوفه از "نیپور" *Nipur* نیز دلالت بر این دارد که بهنگام محاصرهٔ طولانی شهر مزبور، شهروندان "نیپور" کودکان خودسال خود را بدینسان بفروش می‌رسانده‌اند. در عین حال برخی از اسناد بابلی مربوط به قرون ششم و پنجم پیش از میلاد نشان می‌دهند که میان این اطفال احبرندهٔ کودکانی که دارای منشاء بردگی بوده‌اند وجود داشته، ولی غالباً این گروه از کودکان را با اصطلاح "عملو" یا "غلوبو" و "غاللو" مشخص می‌ساخته‌اند.

دربارهٔ وضع اجتماعی افرادی که در اسناد "ایلامی" تحت عنوان "ماره‌بیتی" بمعنای "بسران خانه" خوانده شده‌اند، اطلاعات مشخصی در دست نیست، ولی نظر باینکه در اسناد "بابلی" دوران هخامنشی گاه تاهزادگان و بزرگانی چون "آرشام"، "مانوشناتو" *Manushtanu* پسر "ارته‌ریمد" *Artarima* "آخمن" (هخامنش) : *hahamen* "ایبرادات" *Ibradat* یا عنوان "یسرحانه" نامیده شده‌اند بنظر می‌رسد که در اینگونه موارد "ماره‌بیتی" ترجمهٔ تحت‌اللفظی "وسپور" است.

۳۵۹ - *Gudea* یکی از مع - شاهان "انسی" اکدی اواخر هزارهٔ سوم پیش از میلاد است، معنی "مع" در اینجا بمعنای عام کلی آن یعنی پیشوای مذهبی بمعنی مطلق کلمه است، نه افراد متعلق به قبیله‌تورانی "مع" که یکی از قبایل شنگانه ماد بودند و نه بمعنی خاص پیشوای دین و طریقت مهری که دین رایج عصر اشکانیان بوده است.

"پسران ویس" یعنی افراد منسوب به خاندان شاهی باشد و لذا اصطلاح مزبور، مانند واژه "وردو"، مفهوم دوگانه‌ای یافته‌است: - از سوئی به مفهوم نزدیکیان خاندان سلطنت و یا شهروندان مشغول بخدمت در دربار شاهی بوده‌است - از سوی دیگر بمعنای افراد آزادی است که موءسسات دولتی و پرستشگاهی آنها را در خدمت خود گرفته و باء مور مختلفه می‌گماشته‌اند. اکثریت مطلق اسناد "ایلامی" که در آنها این اصطلاح بکار رفته‌است، دلالت بر مفهوم اخیر دارد. با وجود این، برخی از محققین چنانکه در بالا یاد شده، این افراد را نیز در زمره بردگان بشمار می‌آورند. دانشمند شوروی "داندامانف" در اثری که راجع به بردگی در "بابل" تالیف نموده‌است صریحاً "این نظریه را رد می‌کند و می‌نویسد: (۳۱۰) "در هیچیک از اسناد موفق نشده‌ایم اثری از اینکه اصطلاح "ماره‌بینی" مرادف "غللو"، "اردو" یا "عملوتو" تلقی شده باشد بدست آوریم و نیز هیچگونه قرینه‌ای مبنی بر اینکه این افراد را می‌فروخته یا داغ می‌کرده و یا اجاره می‌داده‌اند وجود ندارد".

از آنچه ذکر شد بخوبی بر می‌آید که حتی در نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد، هنوز در "بابل" که می‌توان آنرا از لحاظ اقتصادی و اجتماعی یکی از پیشرفته‌ترین جوامع شرق آنزمان دانست، مرزهای مشخصی که طبق آن بتوان دقیقاً گروههای مردم زحمتکش شهری را از لحاظ اجتماعی از یکدیگر تمیز داد وجود نداشته‌است و بهمین جهت از اصطلاحاتی که در اسناد بکار رفته‌اند بهیچوجه نمی‌توان دلیل مسلمی، مبنی بر اینکه این یا آن کلمه مشخص، بردگان اطلاق می‌شده یا نه، بدست آورد.

بنابراین بطریق اولی نه تنها نمی‌توان در مورد مفهوم مشخص طبقاتی اصطلاحات "وردو"، "شوهرو"، "ماره‌بینی" که از خارج به جامعه ایلامی راه یافته‌اند، نظر صریحی ابراز نمود بلکه واژه‌های ایلامی "لی‌په"، "پوهو"، "شاک" و امثال آن نیز بخودی‌خود، کمکی بدرک مسائل نمی‌کنند.

در کتیبه "شیل‌هاک‌این‌شوشی‌ناک" (سده آخر هزاره دوم) و در کتیبه "شوترورو" *Shutrumu* (۳۱۱) کاهن بزرگ پرستشگاه "این‌شوشی

M.A. Dandamaev :

- ۳۱۰

"*Habstwo W Wawilonii*", Page 65

۳۱۱ - "شوترورو" *Shutrumu* روحانی یا مغ بزرگ پرستشگاه "شوش" است که در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن هفتم پیش از میلاد، دارای کتیبه معتبری بزبان ایلامی بوده، که مکمل اسناد خصوصی کشف‌شده در

ناک" در شهر "شوش" (آغاز هزاره یکم پیش از میلاد) که بزبان "ایلامی" نگاشته شده است، ضمن مطالب دیگر از "پوهو" (که ما پیشتر از آن سخن گفته ایم و معادل واژه "اکدی" "شوهرو" بمعنای بچه و نوجوان است) و فرمانهایی که درباره مصونیت "پوهوسیجان" یعنی خردسالان و نوجوانان وابسته به پرستشگاه صادر گشته یاد شده است. در قسمتی از کتیبه "شوترورو" که مربوط به مسئله مورد بحث می شود آمده است که: بنا بقانون "این شوشی ناک" و فرمان "شوتروک ناخونته" (*Shutruk-Nakhunte*) (۳۱۲) کسانی که نوجوانان ("پوهوهای") پرستشگاه را برده اند باید آنها را به "شوترورو" برگردانند. (۳۱۳)

اگر چه درباره مطالب این کتیبه و اصطلاحات ایلامی آن، نکات ناروشن بسیاری وجود دارد و لذا ترجمه کتیبه هنوز در مجموع آن دشوار است، معذک بنا بر توضیحاتی که قبلا در مورد اصطلاح "پوهو" داده ایم بنظر ما مفهوم این قسمت از کتیبه روشن است. در اینجا نیز "یوسیفاف" مؤلف کتاب "ایلام"، "پوهو" را با برده یکی می گیرد و طبق آن استدلال می کند که در پرستشگاهها از نیروی کار بردگان استفاده می شده است. در اینکه کار بردگی از هزاره سوم بین از میلاد در جامعه ایلامی، بویژه در اقتصاد شاهی و پرستشگاهی، مورد استفاده قرار میگرفته است تردیدی نیست و ما در این باره فوفا "باستناد اسناد موجود نظر داده ایم. ولی چنانکه سابقا گفته شد: یکی دانستن اصطلاح "پوهو" یا "شوهرو" را با برده نادرست می دانیم و معتقدیم که کتیبه "شوترورو" نظر ما را درباره اینکه اصطلاح "پوهو" یا "شوهرو" به کودکان و نوجوانانی اطلاق می شده که برده نبوده ولی بصورت اجیر به مؤسسات و اشخاص مرفه واگذار می شده اند، تأیید می کند. همین تصریح در کتیبه کاهن بزرگ پرستشگاه "شوش"، دائر بر اینکه فرمانهایی درباره استرداد این قبیل افراد صادر شده است خود احتمال برده بودن آنها را ضعیف می کند. زیرا اگر "پوهوسیجان" بمعنای برده متعلق به پرستشگاه باشد ربودن یا بردن آنها باید تابع مقررات عادی مربوط به دزدی، بویژه سرقت اشیاء و اموال پرستشگاهی باشد و در اینصورت احتیاجی به فرمانهای مکرر نبوده است با پرستشگاه بتواند با استناد با آنها بردگان خود را

مورد وضع اقتصاد پرستشگاهی است.

۳۱۲ - یا *Shutruk nakhunte* و یا "گوتیرناخونته" دوم "پادشاه ایلام" در حدود سالهای ۷۱۷ تا ۶۹۹ پیش از میلاد.

۳۱۳ - بنا به ترجمه "یوسیفاف" در همان اثر سابق الذکر، (ص ۲۶۳-۲۶۴)

بازستاند. پس ظاهر امر نشان می‌دهد که این کودکان یا نوجوانان در زمره کسانی هستند که یا برای خدمت به پرستشگاه تقدیم شده و یا به اجیری سپرده شده‌اند و لذا خاندانها یا افرادی، از اوضاع نابسامان ایلام (در دوران اخیر موجودیت این دولت، یعنی اواخر قرن هشتم پیش از میلاد، که در نتیجه جنگ با همسایگان و جنگهای داخلی بر سر حکومت و سلطنت پیش آمده بود) سوءاستفاده کرده و اطفال و نوجوانان خادم در پرستشگاه "شوش" را ربوده و بخدمت خود گرفتارند و بهمین جهت صدور فرمانهای مشخصی بسود پرستشگاه و حمایت شاهان برای جلوگیری از این عمل و استرداد خادمین ربوده شده لازم گردیده است.

سرانجام لازم است یکی دیگر از انواع گروههای وابسته را مطرح ساخت که وضعی میان مردم آزاد و بردگان داشته‌اند و در اسناد کتبی، تحت عنوان "موشکنوم" *Mushkenum* ذکر شده‌اند در اسناد ایلامی بدست آمده جر در دو مورد از "موشکنوم" نامی برده نمی‌شود، یکی در سند (شماره ۳۲۷) است که فقط جزئی از آن باقی مانده و در آن از شهادت درباره طلاق، سخن می‌رود (مربوط بیکی از موشکنوها) و دیگری سند (شماره ۳۷۱) است که در آن از کانالی بنام "موشکنوها" *Mushkenum* (۳۱۴) نامبرده می‌شود. از مجموع این دو سند می‌توان سه نکته انتزاع نمود. نخست آنکه در "ایلام" نیز گروهی از مردم تحت نام "موشکنوم" وجود داشته‌اند، دوم افراد مزبور، حق شهادت در مراجع قضائی داشته‌اند ولی این حق ظاهراً فقط محدود به مواردی بوده که اختلاف، مربوط بامور "موشکنوها" می‌شده است. یا عبارت دیگر شهادت "موشکنوها" فقط در مورد افراد این گروه و امور مربوطه به آنها معتبر بوده است. سوم: در "شوش" یا حوالی آن زمین و کانالی بنام "موشکنوم" وجود داشته است.

بدیهی است این اطلاعات، برای تعیین وضع اجتماعی گروه مزبور کافی نیست و ناچار برای آنکه بتوان مطلب را تا حدی روشن ساخت باید باز به اطلاعات و قرائن و اماراتی که جوامع بین‌النهرین در مورد "موشکنوها" بدست می‌دهند متوسل گردید:

"موشکنوم" واژه‌ای "اکدی" است که تاریخاً در زمان سومین سلسله پادشاهان "اور" در جامعه بین‌النهرین رواج یافته و حاکی از آنست که مردم آزاد بدو قسمت تقسیم شده‌اند، از سوئی توانگران؛ "اویلوم" و از

سوی دیگر فقرا یا "موشکنوم". تقسیم مزبور بعداً در مجموعه قوانین "لی پیت ایشتار" *Lipit-Ishtar* (۳۱۵) پادشاه "ایسین" *Isin* (۳۱۶) جای گرفته و در قانون حمورابی پادشاه بابل (۱۹۵۳ - ۱۹۹۵) و یا (۱۶۹۴ - ۱۷۳۷) پیش از میلاد، تعریف مشخصی یافته است و از آن پس در جامعه "آشور" تحت عنوان "هویشو" *Hupshu* و در "بابل متاءخر" بهمان شکل "موشکنو"ی قدیم باقی مانده است. این واژه در اسناد شهر - دولت "کیش" *Kish* (۳۱۷) بصورت "ماشکا ئن" *Mashka, en* و در اسناد "فارا" *Fara* (۳۱۸) بشکل "ماشان کاک" *Mash-en-kak* آمده است. بنا بنظر برخی از دانشمندان لغت شناس این واژه، که در همه زبانهای سامی از زمانهای بسیار قدیم (یا تفاوتهای جزئی) وجود داشته (۳۱۹) و سپس به بعضی از زبانهای کنونی نیز منتقل گردیده است، از مصدر سامی "شوکنو" *Shukenu* بمعنای پائین آمدن و بی چیز شدن مشتق شده است. (۳۲۰)

در کتیبه های "اکدی" دوران هخامنشی کلمه "موشکنو" در برابر واژه پارسی باستانی "سکودینی" *Skauzish* یا *Skauzd-hish* بمعنای ضعیف و فقیر و کلمه ایلامی "این توکرا" *Isn-tuk-ka* قرار گرفته است. در ترجمه "آرامی" کتیبه بیستون، در مقابل این اصطلاح کلمه "مسکن" *Meskn* = (مسکین عربی) که از همان ریشه سامی است بکار رفته است.

۳۱۵ - *Lipit-Ishtar* "پادشاه شهر - دولت: ایسین" از ۱۹۳۴ تا ۱۹۲۴ پیش از میلاد

۳۱۶ - *Isin* یکی از شهرهای باستانی بین النهرین، واقع در جنوب غربی بین النهرین و در منتهای جنوبی رود فرات

۳۱۷ - یکی از شهرهای باستانی بین النهرین، واقع در جنوب "بابل" و مجاورت فرات و کانالی که فرات را به دجله متصل می سازد.

۳۱۸ - یکی دیگر از شهرهای باستانی بین النهرین، واقع در جنوب شهر ایسین.

۳۱۹ - "این کلمه در مفهوم "فقیر" و "گدا" در بسیاری از زبانهای باستانی و معاصر رواج یافته است: در زبان یهودی باستانی: "میسن"،

سریانی: "مسکین"، عربی: "مسکین"، فرانسه *Mesquin* و ایتالیائی *Meschino* (و غیره)، (م. آ. داندامایف، اثر سابق الذکر، ص ۳۷۵

زیرنویس شماره ۱۲۹) .

۳۲۰ - "داندامایف"، همان کتاب، (ص ۳۷۵)، زیرنویس ۱۲۷ .

کتیبه‌های هخامنشی "موشکنو" را در نقطه مقابل واژه پارسی باستان "تونوانت" *Tunuvant* بمعنای توانگران یا توانایان و کلمه ایلامی "ایباکرا" *Ibbakra* یا "ماربانی" *marbani* یعنی (آزادان تام الحقوق) قرار می‌دهند "ماربانی" ترجمه کلمه پارسی باستان "امانه" بمعنای بزرگان و اعیان است. (۳۲۱) درباره مفهوم اجتماعی "موشکنوم" میان خاورشناسان، وحدت نظر نیست و آثار متعددی که راجع به این مسئله نگاشته شده گواه بر یفرنجی آنست. از جمله "کوک" خاورشناس و حقوقدان فرانسوی، "موشکنوها" را "نیمه‌آزادان" می‌شمارد (۳۲۲) در حالیکه بنا بنظر "دیاکونوف" دانشمند شوروی، "موشکنوها" مردمی آزاد ولی وابسته به اقتصاد شاهی بوده و می‌بایستی برای شاه خدمت می‌کرده‌اند. دانشمند مزبور "موشکنو" را بطور کلی بمعنای "پائین‌افتاده" می‌گیرد و بر آنست که افراد مزبور عبارت از گروهی از مردم بودند که از زمین و حق عضویت در همبودی محروم بوده‌اند. (۳۲۳) خاورشناس آلمانی: "فون زودن" می‌گوید "موشکنوم" را با شرایط موالی در صدر اسلام مقایسه نموده و شرایط مشایبهی برای آنها قائل شود. (۳۲۴) وی آنها را کوچندگان می‌داند که بخدمت دولتی در آمده‌اند. "یوسیفاف" بر پایه دو سند ایلامی که در بالا ذکر شد معتقد است که در "ایلام"، "موشکنوم" به گروهی از مردم اطلاق می‌شده که در برخی از زمینهای دولتی با قید انجام خدمات نشاندگی شده بودند. (۳۲۵)

بهر حال آنچه در مورد "ایلام" مسلم بنظر می‌رسد اینست که "موشکنوها" در همدیوهای کشاورزی و همدیوهای خاندانی شهر "شوش"

۳۲۱ - "ام. آ. داندامایف"، همان اثر، (ص ۳۷۶).

۳۲۲ - E. Cuq 1932: "le droit élamite d'après les actes juridiques de Suse", *Revue d'Assyriologie et d'Archéologie orientale*, N° 4, P. 159.

I.M. Diakonov : - ۳۲۳

"*Muskenum i povinostnoe Zemlewladenié*"

Page 53 - 62

W. Von Soden 1964: "*Muskenum und die Mavali des früheren islam*", *Zeitschrift für Assyriologie*, 22 (56), S. 133.

۳۲۵ - "یوسیفاف"، همان کتاب، (ص ۲۳۸ - ۲۳۹)

عضویت نداشته‌اند زیرا در اسناد مربوط به معاملات و احوال شخصی، هیچگاه اشاره‌ای هم به چنین گروهی از مردم نشده‌است. بنابراین بنظر می‌رسد که گروه مزبور یا منشاء غیر ایلامی داشته و در شرایط تاریخی‌ای که بر ما معلوم نیست در نقاط معینی از "ایلام" اسکان یافته‌است و یا مرکب از مردمی بوده است که در نتیجه جنگها، لشکرکشیها، تالانها و غارتها و آتش سوزیها دار و ندار خود را از دست داده و بصورت مردم بی‌برگ و نوا، بی‌زمین و لذا بی‌حق درآمده‌اند. در عین برده بشمار رفتن، نیروی کار خویش را در اختیار مؤسسات اقتصادی درباری، پرستشگاهی و بازرگانی قرار می‌داده‌اند و یا به خدمت نوانگران در می‌آمده‌اند. اگر استنباط از سند آسیب یافته و معیوب (شماره ۲۳۷) درست باشد، مبنی بر اینکه: "موشکنوها"ی ایلامی در مورد امور شخصی و خانوادهای، تابع مقررات عمومی شهروندان "شوش" (و دیگر ایلامیان) نبوده‌اند (از جمله در مورد نکاح و طلاق و شهادت) و بویژه اگر این امر پذیرفته شود که شهادت افراد "موشکنوم" فقط در مورد اختلافات میان افراد گروه مزبور، معتبر بوده‌است، آنگاه تا حدود زیادی می‌توان فرضیه اول، یعنی منشاء خارجی آنها را محتمل دانست زیرا در جامعهای چون "ایلام" هزاره دوم پیش از میلاد، با خصلت عمیقاً دینی و قومی خود، در جامعهای که مالکیت زمین و حقوق خانوادگی، معلول عمل خدایان شمرده می‌شود، (۳۲۶) شهادت و سوگند در زمره اعمالی تلقی می‌گردد که ضرورتاً باید با شرایط و تشریفات مشخص مذهبی انجام گیرد و بنابراین شهادت و سوگند خارجیان، بویژه در مورد مالکیت زمین و احوال شخصیه، تنها می‌تواند درباره خود آنها معتبر باشد و بس.

در تاءئید این نظر می‌توان به سند (شماره ۳۷۱) نیز استناد نمود که در آن نامی از "کانال موشکنوها"، برده شده‌است. وجود این نام برای کانال مشخص، حاکی از آنست که در گذشته، حفر یا ساختمان کانال مزبور، بوسیله جماعتی به این نام انجام شده‌است. همین امر می‌رساند که شرکت

۳۲۶ - خاورشناس و حقوقدان فرانسوی "گوگ" (*E. Guq*) عادات و رسوم "شوش" را با از آن "بایل" بگلی متفاوت می‌داند و برای "ایلام" از جمله این ویژگی را قائل است که در مورد ایجاد مالکیت زمین و حقوق خانواده، خدایان را دخیل می‌شمارند.

E. Guq: "Les actes juridiques Susiens", P. 48

"یوسیف اف"، در اثر خود "ایلام"، به این قسمت از نظریات "گوگ" با نظر تاءئید می‌نگرد، کتاب "ایلام" (ص ۱۵)

کنندگان در حفر یا ساختمان کانال، گروه متخص و معدودی بوده‌اند که "موشکنوم" خوانده می‌شده‌اند و لذا بر خلاف جوامع بین‌النهرین، یک قشر یا طبقه‌ای از جامعه را در بر نمی‌گرفته‌است. این امر که در اسناد ایلامی از کانالی بنام "آموروها" *Amuru* نامبرده می‌شود خود می‌تواند در عین حال، قرینه دیگری در مورد فرضیه مربوط به منشاء خارجی "موشکنوم" نیز باشد. در واقع بنا به تحقیق برخی از خاورشناسان (۳۲۷) "آموریان" قبایلی یادیه‌نشین و کوچنده از "اقوام سامی" بوده‌اند که در نیمه دوم هزاره سوم پیش از میلاد، از سوریه به بین‌النهرین و از آنجا به "ایلام" راه یافته‌اند. اینها همان قبایلی بوده‌اند که همراه با ایلامیان سومین سلسله پادشاهی "اور" را منقرض ساختند. (۳۲۸) محتمل است که گروهی از این قبایل در اواخر هزاره سوم بمنزله سپاه قبایله‌ای در خدمت دولت "ایلام" قرار گرفته و بهمین جهت در نقطه معینی تحت عنوان "زمین‌آموریان" اسکان یافته باشند و کانالی نیز برای آبیاری زمینهای اعطائی حفر کرده‌اند که در زمان تحریر اسناد هزاره دوم، هنوز بنام آن قبایل خوانده می‌شده‌است.

بر پایه قرائن فوق می‌توان احتمال داد که در ابتدا شرایط استقرار و وضع اجتماعی "موشکنوها" مشابه "آموریان" و بطور کلی شبیه به گروهها و قبایلی بوده‌است که بنا بر معمول همه کشورهای شرق باستان، بدلائل نظامی یا سیاسی در سرزمین مشخصی در ازاء خدمت دولتی امکان سکونت یافته بودند. بنا براین، ظاهراً "موشکنوها" از آغاز مردمی آزاد تلقی می‌شده که بمناسبت منشاء قومی خود از حقوق شهروندان و دیگر مردم آزاد ایلامی برخوردار نبوده، تابع احوال شخصیه ویژه قومی خود بوده‌اند. ظاهراً بمرور زمان در نتیجه افزایش جمعیت و اختلاط گروههای مهاجر با "ایلامیان"، "موشکنوها" ویژگی مشخص تاریخی و قومی خود را از دست داده و تدریجاً بصورت جماعتی از جامعه "ایلامی" در آمده‌اند که از لحاظ حقوق شخصی و خانوادگی محدود و از حقوق شهروندی محروم بوده‌اند. این پدیده‌ای است که در اکثریت فریب باتفاق اجتماعات جهان باستان عمومیت داشته و اختلاط اقوام، (خواه در نتیجه غلبه و خواه در اثر استقرار مسالمت‌آمیز مردمی از منشاء قومی خارجی در سرزمین قوم دیگر)،

۳۲۷ - J. R. Kupper 1957: "Les nomades en Mésopotamie au temps des rois de mari", Paris, P. 149.

۳۲۸ - "یوسیفات"، همان اثر، (ص ۲۲۸)

موجب تشدید قشربندی درونی و ایجاد امتیاز و اختلاف در شرایط زندگی و حقوق اجتماعی (قوم ساکن یا حاکم) گردیده است. (۳۲۹)

در مورد بردگی و مناسبات وابستگی در جامعه ایلام اطلاعات بیشتری در دست نیست. از مجموع اسناد و شواهد ذکر شده و همچنین از قرائنی که از اوضاع دیگر کشورهای شرق باستان بویژه جوامع همسایه " ایلام " در دست است می توان در مورد بردگی و مناسبات وابستگی در " ایلام " به نتایج کلی زیرین رسید:

۱ - در " ایلام " نیز مانند کشورهای غربی همسایه، لاقلا در آغاز هزاره سوم پیش از میلاد اسیران جنگی به بردگی در می آمده اند و بر حسب احتیاج یا آنها را به سخت ترین کارهای عمومی اقتصادی از قبیل شرکت در ساختمان جاده ها و حفر کانالها و غیره و می داشته اند و یا از آنها بمنزله سپاهی در پادگانها و لشکرکشیها، و بطور محدود در برخی از امور کشاورزی و همچنین در صنایع پیشه‌وری استفاده می شده است.

۲ - مناسبات خادم و مخدومی، تابعیت و متبوعیت، خواجگی و بندگی، بطور عمده از روند تحول درونی جامعه بدوی، شکل ویژه رابطه مالکیت زمین، از استقلال یابی ارگانهای همبودی بدوی و بطور فرعی از برخی عوامل خارجی؛ (استقرار اقوام غالب یا اختلاط مسالمت آمیز اقوام دیگر) بوجود آمده و با تبدیل مقامات عمومی قبیلهای و تخصیص آنها به خاندانهای ویژه، گسترش یافته و تحکیم شده است. بهمین سبب از لحاظ تاریخی مفهوم بندگی بمعنای زیردستی و تابعیت، مقدم بر مفهوم بردگی بمعنای ویژه آنست و هنگامی که بردگی بمعنای اخس پیدا می شود (در آغاز بصورت اسیران جنگی)، واژه بنده که قبلا وجود داشته خود بخود به این قبیل افراد نیز اطلاق می گردد، زیرا آنها در مقام تابعیت صرف قرار دارند و لذا مفهوم بندگی بی چون و چرا می تواند شامل حال آنان گردد. بنابراین جای شگفتی نیست که واژه "وردو" در اسناد "ایلامی" و "گرده" و "بندگا"

۳۲۹ - "قشربندی میان ژنتها که دارای موجباتی ناشی از اساس خود ژنت و قبیله است بویژه در آنجا تشدید می شود که قبایل پیروزمند در سرزمین مغلوبین مستقر شده و با آنان مخلوط می گردند یا در جایی که ساکنین تازه با یک هسته قومی که قبلا " بطور نسبتا " محکم در سرزمینی استقرار یافته است پیوند پیدا می کنند"

*K. Marx: Grundrisse der Kritik der politischen
oekonomie" P. 378.*

در کتیبه‌های هخامنشی در هر دو مفهوم بندگی بمعنای عام و بردگی بمعنای خاص بکار رفته و همین امر موجب آن می‌شود که برخی از تاریخ‌پژوهان بجای آنکه مفاهیم را در روند تغییرات و تحولات تاریخی آنها بررسی کنند می‌کوشند برای واژه‌ها و اصطلاحات باستانی مفاهیم ثابت و جامدی جستجو نمایند و سپس با برخی استدلالات ذهنی تضادهایی را که ناگزیر از این دیدگاه غیرعلمی بوجود می‌آید تعلیل نمایند. (۳۳۵)

۳ - واژه‌های دیگری که در اسناد "ایلامی" منعکس است: ("شوهرو" یا "پوهو"، "لی‌یه" - "شاک" - "ماربیتی" - "موشکوم" و غیره) نشان دهنده انواع "وابستگی‌ها" در جامعه ایلامی است که فاعداً "هر کدام از آنها طی تحولات ویژه تاریخی از یکدیگر تفکیک شده و مفاهیم خاص یافته‌اند. اصطلاحات مزبور در عین اینکه بطور کلی دارای مفهوم عمومی بندگی و مناسبات خادم و مخدومی هستند بمعنای خاص بردگی نیستند ولی امکان اینکه در رمره آنها بردگان واقعی نیز وجود داشته باشند منتفی نیست. در واقع هر بنده و خادم، برده نیست ولی هر برده ضرورتاً "خادم و بنده است زیرا بردگی بالاترین شکل "وابستگی" فرد، بفرده است و لذا برای مخدوم تفاوتی نمی‌کند که ویرا در مقام خدمتگذاری معین به این نام بخواند یا نام دیگری بوی بدهد. در شرق باستان گاه به بردگان واقعی، مقامات یا مشاغل مهمی واگذار می‌شده و حتی اینان دارای بندگان ویژه خویش بوده و نسبت بآنها سمت خواجگی داشته‌اند.

۴ - شواهد متعددی نشان می‌دهد که در "ایلام" (و بطور کلی در سراسر شرق باستان) بردگی نقش متفوقی در تولید اجتماعی، بویژه در کشاورزی نداشته‌است و بهره‌کشی از بردگان عموماً "بصورت پدرسالاری، خاندانی و خانهازادی انجام می‌گرفته‌است.

۳۳۵ - "این امری مسلم است که هر گاه اشیاء و روابط متقابل آنها نه بطور ثابت بلکه در حال تغییر ادراک شوند، بازتابهای فکری آنها، یعنی مفاهیم، نیز ناگزیر تابع تغییر و تحول هستند و لذا آنها را در درون تعاریف محجر بصورت گپسول در نمی‌آورند بلکه در روند تاریخی و منطقی‌شان تشریح می‌کنند." "ف. انگلس": "پیشگفتار بر کتاب سوم گاپیتال"، (ص ۲۵)

بخش چهارم
پیدایش دولت ایلام

مدخل : کلیات واگذاری به تاریخ سیاسی ایلام

از لحاظ تاریخی، نخستین دولتی که در بخش نسبتاً وسیعی از سرزمین ایران پدید شده و فلمرو آن از حدود یک شهر تجاوز نموده، دولت " ایلام " است که بیش از دوهزارسال (یعنی تقریباً از ۲۸۵۰ تا ۶۳۹ قبل از میلاد)، در قسمت مهمی از غرب کشورما، نقش سیاسی و فرهنگی ارزنده‌ای ایفا نموده‌است. دولت ایلام، یکی از کهن‌ترین سازمانهای سیاسی خاور زمین بشمار می‌رود و پایداری آن در برابر دولتهای مقتدر بین‌النهرین باستان (سومر، اکّد، بابل و آشور) در طول زندگی دو هزار ساله خود نه تنها می‌تواند بصرله حساسه قهرمانی‌های یک قوم کوچک در راه استقلال و موجودیت خود تلقی شود بلکه از لحاظ تاریخ کشور ما، بویژه دارای این ارزش است که با این پایداری، یکی از عمده‌زمینه‌های سیاسی و فرهنگی تشکیل یک دولت نیرومند واحد، شامل تمام سرزمین ایران را فراهم ساخته‌است. تاریخ نویسان کمتر باین نکته توجه کرده‌اند که شاهنشاهی هخامنشی از درون دولت ایلام برخاسته و عملاً می‌تواند بمتابه دنیاله منطقی آن دولت بشمار آید. در واقع اگر دولت ایلام با مقاومت دلیرانه قرون آخر زندگی سیاسی خود، همچون سبیری در برابر تجاوزات دولت قهار آشور قرار نگرفته بود بزحمت می‌توان باور داشت که اقوام آریائی ایرانی مستقر در شمال و شرق سرزمین ایلام، بهر از دیگر اقوام بخش غربی کشور، امکان حفظ موجودیت و استقلال خویش را می‌داشته‌اند.

نظر باینکه در مرحله کبوی، جستارها و کاوشهای باستانشناسی، امکان مشخص ساختن محل همه شهرها و نقاطی که در درون مرزهای ایلام

باستان قرار داشت ممکن نیست و حتی درباره تعیین محل شهرهای عمده‌ای چون "آوان"، "آشان یا آنزان"، "باراخشه"، "سیماش" و غیره که در اسناد کتبی مکرر از آنها یاد شده، میان باستان‌شناسان اختلاف نظر است، نمی‌توان جغرافیای سیاسی "ایللام" باستان را دقیقاً مشخص ساخت. چنین بنظر می‌رسد که "ایللام" بهنگام اوج عظمت خود (قرون ۱۳ و ۱۲ پیش از میلاد) شامل خوزستان و لرستان امروزی، خاک بختیاری و پشت کوه، قسمتی از فارس و کرانه‌هایی از خلیج فارس: (از جمله "لیان" باستانی یا "بوشهر" کنونی) بوده و حدود آن از مغرب به "بایل" و از مشرق به "اصفهان" می‌رسیده است.

با آنکه منطقه "شوش" را می‌توان از لحاظ جغرافیائی دنباله دشت بین‌النهرین جنوبی بشمار آورد، ولی وجود دره‌های کوهستانی و مردابهای متعدد، این منطقه را از بین‌النهرین جنوبی، جدا ساخته است. شهر "شوش" مهمترین و قدیمترین مرکز تمدن ایلامی، در عین اینکه از لحاظ اجتماعی و سیاسی، در معرض تحولات مشابه و تقریباً همزمانی با شهر - دولتهای بین‌النهرین بوده و تا حدود زیادی، فرهنگ همسایگان مزبور، در تمدن آن تأثیر داشته است، با این حال از ویژگی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ویژه‌ای برخوردار بوده است. مثلاً با اینکه در اوایل هزاره سوم پیش از میلاد استوانه‌های "شوش" هیچ تفاوتی با استوانه‌های "شومری" ندارند و ظاهراً در اثر تسلط "شومر" بزرگترین خدای مورد پرستش "شوش" هم، نام "شومری" ("این شوشی‌ناک" یعنی بزرگ خداوندگار شوش) یافته است، در عین حال یکی از استوانه‌های "شوش" که پنج ایزد بانوی (الهه) مورد پرستش مردم منطقه "شوش"، را مجسم می‌سازد، نمایانگر بارز بقا سنت‌های ویژه ایلامی از جمله در مورد اهمیت زن در آن جامعه است.

قدیمترین اسناد کتبی که شاهد وجود دولت "ایللام" هستند عبارت از کتیبه‌های میخی "شومری" و "اکدی" مربوط به اوایل هزاره سوم پیش از میلاد است. صرف نظر از داستانهای پهلوانی "شومری" که از لشکرکشیهای "گیلگامش" *Gilgamesh* و "ان مرکار" *En-Merkar* باین کشور و خلیج فارس حکایت می‌کنند، فهرست پادشاهان "شومری" نخستین مدرک کتبی درباره وجود قدرت دولتی در "ایللام" است. بنا به فهرست مزبور یکی از شاهان نخستین سلسله "کیش" (۳۳۱) بنام "ان مباره گسی" *En-Mebarogesi* در حدود سال (۲۷۰۰ پیش از میلاد) به "ایللام" لشکرکشی نموده است و فهرست شاهان "شومر"، ویرا بمنزله قهرمانی توصیف می‌کند که "سلاحهای کشور ایللام را به غنیمت گرفته است". (۳۳۲)

تردیدی نیست که مدتها پیش از آنکه اسناد کتبی "شومری" و "اکدی" اسمی از "ایلام" بیاورند و از مخاصماتی که تقریباً بطور مستمر میان دولتهای موبور و "ایلام" وجود داشته‌است گزارش دهند، شهرهایی چون "شوش"، "آوان"، "باراخشه"، "سیماش"، "همازی" *Hamazi* و "انشان" *Anshan* هر یک جداگانه بصورت شهر - دولتی درآمده بودند که بر بخشهای معینی از سرزمین "ایلام" حکومت داشته‌اند. بنا بر روایات "شومری" و "بایلی" بنظر می‌رسد که حتی دریایان هزاره چهارم "پادشاهان" شهر "آوان" مدتی بر بخش جنوبی بین‌النهرین حکومت کرده باشند. در دوران سلطنت آخرین شاهان سلسله "کیش"، ایلامیان به "بایل" هجوم می‌برند و سپس در زمان "آتاتوم اول" (۳۳۳) پادشاه کشور "لاگاش" یعنی در حدود (سال ۲۵۰۰) قبل از میلاد، جلوی حملات ایلامیان به بین‌النهرین گرفته می‌شود و این پادشاه در ستایش خود می‌نویسد که ایلامیان را از کشور خود رانده‌است و بهمان سبب وی خویشان را "فاتح ایلام" (کشور جنگلیها) می‌خواند. ولی چیزی نمی‌گذرد که ایلامیان از نو به حمله می‌پردازند و علاوه بر آنکه شهر "لاگاش" را ویران می‌سازند مدتی نیز بر برخی از شهرهای بین‌النهرین حکومت می‌کنند. لوح سلطنتی "شومر" پیروزی ایلامی‌ها را چنین توصیف می‌کند: *ur* "اور" (۳۳۴) بزور اسلحه بزانو در آمد، فرّ شاهی آن به آوان برده شد. (۳۳۵)

این اسناد که کهن‌ترین مدارک کتبی دربارهٔ برخوردهای "ایلام" و شهرهای بین‌النهرین بشمار می‌روند در عین حال نشان‌دهندهٔ آن هستند که در آغاز هزاره سوم، در نقاط مختلفهٔ "ایلام" از جمله "آوان"، دولتهایی وجود داشته‌اند که نه تنها می‌توانستند در برابر دولتهای مقتدری چون "شومر" و "اکد" مقاومت کنند بلکه حتی گاه پیروزمندان بر شهرهای

۳۳۱ - "کیش" *Kish* شهر باستانی تاریخی، واقع در جنوب بین‌النهرین در مجاورت "بایل"

۳۳۲ - T. Jacobson, 1939 : "The Sumerian King List" (به نقل از "یوسف‌اف"، همان اثر، ص ۵۰) Chicago, p.p 84 - 85

۳۳۳ - *Eannatum* "آن‌تاتوم اول"، که از سال ۲۵۰۰ تا ۲۴۵۰ پیش از میلاد بر "گاش" حکومت می‌کرد.

۳۳۴ - *ur* شهر باستانی واقع در منتها نقطهٔ جنوبی بین‌النهرین در غرب شط‌قراوات

۳۳۵ - "یوسف‌اف"، همان اثر، (ص ۵۱)

بین‌النهرین بتازند و بر آن شهرها حکومت نمایند .

ما از چگونگی روند مشخصی که در نقاط مختلفه " ایلام " به تشکیل دولت انجامیده‌است بی اطلاعیم . ولی آنچه محقق بنظر می‌رسد اینست که تحول مزبور در همه جا بنحو یکسان انجام نیافته‌است . بر مبنای برخی قرائن و شواهد، گمان می‌رود در مورد چگونگی تشکیل دولت در " ایلام " باید بطور عمده دو روند مختلف را از یکدیگر تمیز داد : نخست اوضاع و احوالی که بویژه در نقاط کوهستانی، بطور طبیعی ، حاکمیت قبیله‌ای را مبدل بقدرت دولتی نموده‌است و دیگری شرایطی که بخصوص در دشتها و دره‌های رودخانه‌ای ، همبودهای دهکده‌ای منطقه معینی را متحد ساخته و تدریجا " حاکمیت شهری را بصورت قدرت دولتی در آورده‌است .

اگر چه در هیچ یک از این دو مورد، تغییر در ماهیت اساسی قدرت دولتی بوجود نمی‌آید، ولی تفاوت در روند تشکیل دولت، موجب می‌شود که در شکل اعمال قدرت دولتی و ارگانهای حکومت، تفاوت‌هایی بروز کند . چنانکه در مباحث پیشین نیز متذکر شده‌ایم ، با پیدایش قشر بندی در درون جماعات و تشدید اختلاف در دارائیها (چه میان طوایف عضو یک‌قبیله و چه میان همبودهای دهکده‌ای و خاندانی) ، حاکمیت ناشی از وظایف عمومی جامعه، که بطور طبیعی در اختیارات افراد یا فرد معینی تجلی پیدا می‌کند، کم‌کم بصورت قدرتی تحول می‌یابد که علاوه بر مسئولیت انجام امور حیاتی همبودی، وظیفه دفاع اقتصادی و امتیازات سیاسی اقلیت ممتاز را نیز بعهدده می‌گیرد . ولی انجام این وظایف دوگانه که مربوط به ماهیت دولت است مستقل از شکل اعمال قدرت دولتی است . خواه در رأس دولت شاه باشد یا یک " الیگارشی اشرافی " ، خواه رئیس دولت انتخابی باشد یا موروثی و یا انتصابی ، اعم از اینکه استبداد فردی حکمفرما باشد و یا رئیس دولت با اتفاق ارگانهای انتخابی ، مسئولیت امور را بعهدده گیرد ، در ماهیت دوگانه این وظایف ، یعنی درآمیزی وظایف عمومی ناشی از سمت اجتماعی ، و وظایف مربوط به حفظ امتیازات قشر یا طبقه ممتاز ، تفاوتی بوجود نمی‌آید . از سوی دیگر با پیدایش دولت و تمرکز تدریجی قدرت اقتصادی و سیاسی در دست آن ، جامعه بدوی از لحاظ مضمون دگرگون می‌شود ، ولی می‌تواند تا مدت مدیدی ، شکل گذشته را حفظ کند و برخی از ویژگیهای جامعه اشتراکی بدوی را دارا باشد . بدینسان موجبات سلب مالکیت همبودها بر زمین و انتقال عملی آن حق ، به دولت ، بمنزله قدرت عالی حاکم بر همبودیها و تصاحب کننده مازاد محصول اجتماعی (بصورت مالیات و انواع خدمات مجانی) ، رفته‌رفته فراهم می‌گردد . ولی علی‌رغم

دگرگونی در شکل بدوی مالکیت زمین و تغییری که از این جهت در مورد خصلت کار بوجود می‌آید، اشکال بدوی استحصالی همبودی و دهکده‌های باقی می‌ماند و مناسبات بدوی (مستقیم) افراد، با همبودی لغو نمی‌شود. در واقع از یکسو شرایط نیروهای مولد، در عصر "انثولیت" (سنگ و مس) و مفرغ، بقاء تولید جمعی را ولو، بصورت همبودی خاندانی الزام می‌کند و از سوی دیگر با وجود تغییر کیفی خصلت قسمتی از محصول کار و انجام خدمات مجانی (که سابقاً "صرفاً" برای اداره امور همبودی و اقدامات عمومی در جهت مصالح عام، مورد استفاده قرار می‌گرفت و اکنون بصورت مالیات و خدمات بیگاری، موظفاً" بسود دولت - مقام عالی همبودها - و بر پایه قدرت قاهره آن ستانده می‌شود)، در شکل ظاهری تحویل آن تغییر مهمی بروز نمی‌کند. این وضع در واقع، شرایط جامعه طبقاتی را با ویژگیهای جامعه اشتراکی بدوی ترکیب می‌کند و تا مدتی مدید تحول طبقاتی ارگانهای حاکمه را از دید همگان پوشیده می‌دارد (۲۳۶).

اسناد کتبی هزاره‌های دوم و یکم پیش از میلاد، کم و بیش از وجود

۳۳۶ - از نمونه‌های جدیدتر ترکیب جامعه طبقاتی در عین حفظ ویژگیهای جامعه اشتراکی بدوی را جامعه "ارتکها" *Aztèques* یکی از قدیمی ترین اقوام مکزیک بدست می‌دهد. اقوام مزبور پیش از ورود استعمارگران اسپانیولی (در ۵۲۰ میلادی) هنوز نخستین مراحل جامعه طبقاتی و دولت را می‌پیمودند. بنا به تحقیق مردم‌شناس آمریکائی

"Land Tenure among the Ancient Mexicans": A. Caso

جامعه "ارتکها" عبارت از آمیزه‌ای از ویژگیهای قبیلدای و همبودی، مالکیت اشتراکی زمین و جامعه طبقاتی بوده است. بنا به توصیف دانشمند مزبور در این جامعه اشرافیتی موجود بود که اختیارات مذهبی، سیاسی و نظامی را در دست خود متمرکز ساخته و امور دولتی را تحت نظارت خود داشته است. شاه "بد بعنوان شخصی، بلکه بمثابة کارمند زمین‌دانی را در تصرف داشت و گذران ما موران امور مذهبی و نظامی، بوسیله خراجها و بیگاریهایی که بر همبودهای مردم آزاد وضع شده بود، تأمین می‌گردید. در کنار این مالکیت دیوانی، اشرافیت و شاه دارای املاک خصوصی بودند که بوسیله "سرفهای" وابسته بزمین بهره‌برداری می‌شد.

(به نقل از مقاله موریس گودلیه در مجموعه تحت عنوان:

Maurice Godelier, 1969: "Sur le mode de production asiatique", Paris, Ed Sociales, p. 100

چنین نوع دولتی در " ایلام " حکایت می‌کنند. چنانکه در بخش پیشین در مورد مالکیت زمین دیده شد، در هزاره دوم نه تنها تاهان ایلامی بعنوان رئیس و حکمرانان آن بختابه نمایند، رئیس دولت، املاک وسیعی را در اختیار داشته که درازاء خدمات دیوانی، حق انتفاع از آنها رایه کارمندان کشوری و لشکری دستگاه سلطنتی اعطاء می‌کرده اند بلکه خود و همچنین پرستشگاهها و اعضاء خاندان سلطنتی نیز مالک زمینهای بزرگی بوده اند که ظاهراً در آنها علاوه بر کشاورزان آزاد عضو همبود دهکده‌ای، عده‌ای کارگر کشاورزی و اسرای جنگی (پردگان) کار می‌کرده اند.

مخارج دستگاه دولتی، سلطنتی و پرستشگاهی و نیز انجام کارهای عمومی (ساختن و ترمیم معابد، ساختمان‌راهها و تاسسات آبیاری، نگاهداری و تعمیر شبکه آبیاری و آبرسانی، ساختمان، تعمیر و حفاظت استحکامات نظامی، دیوارهای پیرامون شهرها و غیره) از راه مالیاتها، عوارض و خدماتی که بر همبودیهای کشاورزان و گله‌داران و همچنین به پیشه‌وران تحمیل می‌گردید و نیز از خراجی که قبایل و همبودیهای تابعه می‌پرداختند تأمین می‌شد.

آثاری که از برخی نهادهای جامعه بدوی بجای مانده و در اسناد کتبی، منعکس است گواه بر این هستند که لااقل در مناطق کوهستانی " ایلام " دولت مستقیماً از منشاء نظام قبیلهای تحول یافته است. در این مورد بویژه می‌توان به اختیار عنوان " آدا " (پاورقی ۱۲۵) بمعنای پدر، بوسيله برخی از شاهان سلسله " سوکالماه‌ها " و همچنین از جانب سلاطین ایلامی که در نیمه دوم قرن نوزدهم پیش از میلاد بر " لارسا " (واقع در جنوب غربی بین‌النهرین) حکومت کرده اند، استناد نمود. این عنوان برای نخستین بار در کتیبه " آدداخوشو " (۳۳۷) ضمن ذکر عناوین " شیل‌هاها " *Shi'ihaha* بزرگترین شخصیت تاریخ " ایلام " بدینسان آمده است: " شیل‌هاها، سوکالماهوم، آدا، شاران‌شان‌اوشوشیم " یعنی " شیل‌هاها سوکالماه، پدر، شاه‌آنشان و شوش ". ترتیب ذکر عناوین در این کتیبه بویژه از این جهت شایان توجه است که در مورد " ابارتی " سرسلسله " سوکالماه‌ها " نیز عنوان " آدا " درست پیش از عنوان شاه " آنشان " ذکر شده است (۳۳۸) گمان می‌رود که در " آنشان " یکی از نقاط

۳۳۷ — *Addakhusku* ، سوکال " شوش " که ظاهراً از سال ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۴ (پ. م.) در این شهر سلطنت داشته و اقدامات فراوانی در ساختمان و تعمیر پرستشگاهها نموده است.

کوهستانی "ایلام" (ظاهرا" واقع در منطقه پشت‌کوه) رئیس قبیله یا ریاست شورای قبایل، عنوان "آدا" یعنی پدر، داشته و قدرت دولتی از منشاء و بر پایه این سمت تحول یافته است. اتخاذ عنوان "آدا" بوسیله پادشاهان ایلامی "لارسا" فقط در مورد "یاموت بال" سرزمین قبایل "آمورو" یا "مرتو" *Martu* یا *Amurru* خود نشانه دیگری دایر بر خصلت قبیله‌ای عنوان "آدا" و تخصیص آن به سرزمین‌هایی است که از لحاظ پیشرفت اجتماعی، هنوز به مرحله پیدایش دولت نرسیده‌اند. (۳۳۹)

عدا" خواهیم دید که در اسناد کتبی هزاره دوم - مربوط به امور خصوصی در شهر "شوش" از شخصیتی تحت عنوان "آتار" نامبرده می‌شود که در جلسات رسیدگی و دادرسی، مقدم بر قضات و ماء‌موران دولتی و نمایندگان شهری می‌نشند و نامش قبل از دیگر حاضران در جلسه ذکر می‌شود. ظاهرا" "آتار" همان "آدا" بمعنای پدر است که عنوان و سمت وی، از سازمان همبودهای دهکده‌ای "شوش" به سازمان شهری انتقال یافته و با حکیم و گسترش قدرت دولتی، اختیاراتش محدود گردیده است.

اگر چه درباره مجلس و شورای خلق، که از مختصات جامعه پیشرفته ژنتی بوده و بحول آن بصورت "دموکراسی نظامی" است، در اسناد کتبی مستقیما" ذکری نشده، ولی از برخی اسناد هزاره دوم (چنانکه در فصل آینده خواهیم دید) پیداست که این نهادها ولو بصورت محدود و مسخ شده در کنار نهادهای سازمان دولتی باقی مانده و با جامعه طبقاتی دمساز گردیده است.

بهر حال، مسلم آنست که در نقاط مختلفه "ایلام"، تحول بسوی دولت بنا بر پیشرفت نیروهای بارآور، شدت و ضعف قشریندی درونی و تفکیک طبقات اجتماعی از یکدیگر، بسته به درجه پایداری و سرسختی سنت‌های جامعه ژنتی و چگونگی انتقال آنها به جامعه طبقاتی، بر حسب موقع جغرافیائی همبودها (قرارداشتن در نواحی دور افتاده کوهستانی یا در مسیر کاروانها و راههای بازرگانی و غیره)، نه تنها در همه نقاط همزمان انجام نیافته بلکه چگونگی و شکل یکسانی نیز نداشته است.

علاوه بر این تردیدی نیست که در برخی نواحی "ایلام" (از جمله

۳۳۸ - "توسیف اف"، "ایلام"، (ص ۶۴)

۳۳۹ - "پل گارلی"، معتقد است که "گودورما بوک" *Kudurmag*

پسر یکی از شیوخ آموری - ناحیه "یاموت بال" بوده است و نام ایلامی نباید به وجود منشاء ایلامی وی تعبیر گردد. (اثر سابق الذکر، ص ۲۲۴)

در شهر "شوش" تسلط دولتهای پیترفته‌تر "شومری" و "اکدی"، تکامل بسوی دولت را تسریع نموده‌است. از سوی دیگر خطر دائمی هجوم دولتهای مزبور بتویه خود در تسریع روند تجزیه سازمان قبیل‌های و تبدیل آن به نهادهای دولتی مؤثر بوده‌است.

بطوریکه از اسناد، بر می‌آید تا آغاز نیمه دوم هزاره سوم، هنوز دولت واحدی بر "ایلام" حکومت نداشته‌است. بهمین سبب دیده می‌شود که هر بار طرف‌مخاصمه دولتهای بین‌النهرین، یکی از این حکومت‌های ناحیه‌ای یا گاه اتحادیه‌ای از شهر-دولتها بوده‌است. کتیبه‌هایی که از "پوزوراین شوشی‌ناک" *Puzur-in-Shushinak* یا کوتیک این شوشی‌ناک *Kutik inshushinak* باقی مانده‌است، نشان می‌دهند که دولت واحد "ایلام" در زمان این پادشاه (قرن بیست و دوم پیش از میلاد) بوجود آمده‌است. از اینکه شاه‌مزبور در یکی از کتیبه‌های خود، نام شصت ناحیه را که بوسیله او تسخیر شده‌است ذکر می‌کند و حتی مدعی می‌شود که پادشاه "سیماش"، پای او را بوسیده‌است (۳۴۰)، یا بدیگر سخن خود را تابع او شناخته‌است، چنین استنباط می‌شود که وحدت دولت "ایلام" از راه مسالمت و بصورت داوطلبانه انجام نشده‌است. با اینهمه گمان می‌رود که از یکسو: مهاجمات مکرر دولتهای "شومری" و "اکدی" و وجود حالت مستمر جنگ میان دولتهای مزبور و "ایلام"، اتحادی پایدار را در شکل فرماندهی مشترک نظامی و دولت واحد بمنزله ضرورت اجتناب‌ناپذیر، به شهر-دولت‌های عمده تحمیل نموده‌باشد، و از سوی دیگر: نواحی جدائی‌خواه یا بقوه فهریه و یا داوطلبانه زیر فرمان دولت مرکزی درآمده‌اند. بی‌سبب نیست که "پوزوراین شوشی‌ناک" در کتیبه‌هایی که بزبان "ایلامی" و "اکدی" از خود بجای گذارده‌است ادعا می‌کند "این شوشی‌ناک": بزرگ خداوند "شوتی" (ایلام)، سروری "چهارخطه جهان" را بوی عطا نموده‌است. بدینسان: بنظر می‌آید که در "ایلام" مانند "شومری" از آغاز، برخی دولتها پدید شده‌اند از قبیل دولت "آوان"، "باراخشه"، "سیماش"، "آشان" که بعداً خواه داوطلبانه و خواه بزور اسلحه، تحت فرمان مرکز واحدی درآمده‌اند. (۳۴۱)

بنا بر آنچه ذکر شد می‌توان روند کلی تشکیل دولت "ایلام" را ضمن نتیجه‌گیریهای ذیل خلاصه نمود:

۳۴۰ - "یوسیف‌اف"، همان اثر، (ص ۵۵)

۳۴۱ - همان اثر، (ص ۵۵)

- ۱ - قدرت دولتی مسلما " از تحول طبیعی حاکمیت قبیله‌ای و "ویسی" و قشریندی درونی همبودیهای بدوی بوجود آمده و طبق شرایط اقتصادی - اجتماعی ویژه هر ناحیه و در مواجهه با اوضاع سیاسی غرب ایران (وجود دولتهای پیشرفته بین‌النهرین) نضج و قوام یافته‌است .
 - ۲ - بنا بر اسناد موجود بدوا " در چند نقطه " ایلام " شهر - دولتهای مستقل و جداگانه‌ای تشکیل شده که برخی از آنها مانند " شوش " ، " آوان " ، " باراخشه " ، " سیماش " ، " خوخنور " و " آتشان " ارکان اساسی دولت واحد سرتاسری " ایلام " در قرون بعد بشمار می‌روند .
 - ۳ - شهر - دولتهای جداگانه ، گاه بنا به مقتضیات نظامی ، اتحادیه‌ای علیه دشمن مشترک ، تشکیل می‌داده‌اند و ظاهرا " بمنظور وحدت عملیات نظامی ، فرمانده واحدی از میان اعضاء خاندانهای ممتاز یکی از شهرها انتخاب می‌نموده‌اند و شهر - دولتهای دیگر موقتا " از لحاظ نظامی ، تحت فرمان سپهسالار منتخب قرار می‌گرفته‌اند .
 - ۴ - این اتحادیه‌ای موقت که بمقتضای منافع مشترک ، در مورد عملیات دفاعی و تعرضی بطور طبیعی بوجود می‌آمدند بمرور زمان زمینه را برای اتحاد بایدارتری فراهم ساخته ، یگانگی قدرت دولتی را بمتابۀ امری ضرور و حیاتی تحمیل نموده‌اند . نهاد فرماندهی مشترک که متضمن وحدت موقت یکی از مهمترین ارکان قدرت دولتی (قدرت نظامی) بوده‌است ، خود نقش مهمی در ایجاد زمینه‌های این وحدت سیاسی ، خواه قهرا " و خواه بنا بر توافق ، ایفا نموده‌است . تشکیل دولت واحد " ایلام " در نیمه دوم هزاره سوم پیش از میلاد بسرکردگی " پوزوراین شوشی ناک " نتیجه طبیعی و قهری این روند است .
- برای آنکه سائلی که بر پایه مدارک و اسناد دورانهای مختلفه تاریخ " ایلام " مورد بررسی قرار می‌گیرد جنبه تجریدی پیدا نکند و از سوی دیگر چهارچوب سیاسی پدیده‌های اجتماعی ، باندازه‌ای روشن باشد که درک محتوی تحلیل‌ها و نتیجه‌گیریها را آسان نماید ، لازم است منظره کلی‌ای از تاریخ سیاسی " ایلام " (از نیمه دوم هزاره سوم پیش از میلاد تا پایان دولت سرتاسری در ۶۳۹ پیش از میلاد) مورد توجه قرار گیرد . بنابراین مقصود ، تحقیق تاریخی درباره هر یک از سلسله‌ها و شاهان و ورود در جزئیات حوادث سیاسی (که در موارد بسیاری در تاریکی مانده‌اند و لذا میان محققین درباره آنها اختلاف نظر وجود دارد) نیست بلکه منظور فقط اینست که بیاری این منظره کلی ، بتوانیم هر یک از مطالب مورد بررسی را در محل و مقام تاریخی خود قرار دهیم . (۳۴۲)

رویدادهای سیاسی هزاره چهارم در تاریکی قرار دارند و چنانکه دیدیم نخستین اسناد "شومری و اکدی" که از "ایلام" و برخوردهای مسلحانه نظامی با آن حکایت می‌کنند مربوط به آغاز هزاره سوم پیش از میلاد است. ولی با این وجود کاوشهای منطقه "شوش" نشان می‌دهند که در پایان هزاره چهارم پیش از میلاد شهرها و روستاهای این ناحیه در اثر جنگها و برخورد با اقوام دیگر، دچار چنان آتش‌سوزی و ویرانی گردیده‌اند، که بازماندگان سکنه این نقاط ناچار، مهاجرت کرده‌اند، در تپه مسکونی "چفامیش" *Tehogha Mish* از جمله مهرهائی بدست آمده که روی آنها حرکت سپاهیان و محاصره شهرها نقش شده‌است. ظاهراً این جریان مربوط به روند بدست گرفتن رهبری منطقه، از سوی شهر - دولت‌های مختلف‌ای است که در این زمان در بین‌النهرین جنوبی بوجود آمده‌بودند. از آثار کشف‌شده پیداست که شومریها مکرراً در هزاره چهارم پیش از میلاد بر ناحیه "سوزیان" حمله برده‌اند.

موقعیت جغرافیائی "ایلام" از یک سو و اهمیت اقتصادی این کشور از لحاظ در دست داشتن منابع مواد خام (چوب و سنگ) و راههای بازرگانی شمال‌شرقی و جنوب از سوی دیگر، از آغاز برخوردهائی را با دولت‌های بین‌النهرین جنوبی پیش آورده‌است. در واقع صرف‌نظر از منابع طبیعی خود "ایلام" (که ما سابقاً درباره آن سخن گفته‌ایم)، بررسیها و کشفیات دهه‌های اخیر نشان می‌دهند که بازرگانی ایلامی تا نقاط بسیار دور گسترش داشته‌است. آثاری که بویژه در تپه "سیلک"، تپه "یحیی" و شهر "سوخته" کشف شده، آشکارا وجود مراکز بازرگانی و کارگاههای تولید ایلامی را در نقاط دور دست ثابت می‌کنند. آثار کشف شده در بین‌النهرین و حتی در مصر حاکی از وجود چنین بازرگانی گسترده‌ای از جانب "ایلام" هستند.

۲۴۲ - برای شناخت تفصیلی تاریخ "ایلام" خواننده را به آثار محققین ذیل مراجعه می‌دهیم:

- I. B. Youssifov, 1968 : "ELAM", Moscou
 G. G. Cameron, 1936 : "History of early Iran", Chicago
 F. W. König, 1938 : "Geschichte Elams", "Elams"
 P. V. Sheil, 1931 : "Dynasties élamite d'Awam et de Simash",
 W. Hinz, 1964 : "Das Reich Elam", Stuttgart
 P. Amiet : "Histoire d'Elam" Archée éditeur - Auvers
 -sur-Oise - France - "تاریخ ایلام"، ترجمه فارسی از شیرین بیانی -

که در هزاره چهارم پیش از میلاد محصولات ساکنین آنروزی ایران شرقی و افغانستان را بد کشورهای مزبور صادر می نموده است .

بنا بر این جای شگفتی نیست که این اوضاع و احوال جغرافیائی و اقتصادی، تاریخ سیاسی "ایلام" را قویا متاثر نموده باشد، در واقع بطور کلی می توان تاریخ سیاسی دوهزار ساله "ایلام" را در مناسبات آن با دولتهای مختلفه بین النهرین (شومر، اکد، بابل و آشور) خلاصه نمود .

با این وجود همه تاریخ "ایلام" بر ما معلوم نیست . گاه چندین قرن از "ایلام" خبری نیست و چنین می نماید که گویا برای همیشه از صحنه مناسبات بین الحلی بیرون رانده شده است، ولی ناگهان سر بر می آورد، خاموشی را می شکند و نبرد استقلال طلبانه خود را با نیروئی تازه از سر می گیرد . گوئی از خاکستر خود تجدید حیات می کند . آنگاه که در میدان نبرد و در مقابل نیرو و برتری مادی دشمن از پا در می آید با تکیه به سنتها و معنویات فوسمی خود که در پناه کوهستانها و نقاط دور دست، از ضربه دشمن در امان مانده اند به تدارک مقاومت و نبرد آینده می پردازد و پس از چندی مجدداً با استفاده از موقعیت مناسب، سر بلند می کند و بدشمن می تازد . بی جهت نیست که برای همه دولتهای بین النهرین، مناسبات با "ایلام" همواره یکی از مسائل عمده سیاسی، بشمار می رفته است . این مناسبات که غالباً جنبه خصمانه داشته است در واقع سراسر تاریخ "ایلام" را بدورانیهای سناوب جنگ و صلح با دولتهای مختلفه بین النهرین تقسیم می کند .

بطوریکه از اسناد کتبی بر می آید تا آغاز نیمه دوم هزاره سوم، که هنوز دولت واحدی بر "ایلام" حکومت نداشت، طرف مخاصمه کهن ترین دولتهای بین النهرین ("شومر" و "اکد") یکی از حکومت های ناحیه ای یا گاه اتحادیهای از چند شهر - دولت ایلامی است . در آغاز غالباً سرکردگی نظامی با پادشاهی "آوان" بوده است و گاه شهرهای "شوش"، "ناراخشه"، "سیماش" و "آنشان" جدا جدا یا متحداً مورد تعرض دولتهای بین النهرین فرار گرفته اند . بهر حال از آنجا که به شهادت مدارک شومری و اکدی پیروزی همواره سهم دولتهای بین النهرین نبوده و لشکریان "ایلام" نیز بنوبه خود گاه بر دولتهای بین النهرین غلبه کرده و حتی مدتی شهرهائی از آن کشور را در تصرف خود داشته اند، چنین بنظر می رسد که روند تشکیل دولت در "ایلام" مراحل قطعی خود را در این دوران طی می کرده است . در فهرستی که از پادشاهان "شومر" در دست است از شاهان ایلامی که در

"شومر" حکومت کرده‌اند یاد شده، ولی نام این شاهان ایلامی ذکر نشده‌است.

نظر باینکه چندی طرف مخاصمه با سلاطین سلسله "اگد"، شاهان "آوان" و "باراخشه" هستند گمان می‌رود غالبین ایلامی که در "شومر" حکومت کرده‌اند شاهان پیشین این دو شهر و با احتمال قوی از زمره آن حکمرانان دوازده‌گانه ایلامی باشند که در فهرست سلاطین "آوان" (در یکی از الواح "شوش" ذکر گردیده و همه تحت عنوان "شارو" که در زبان اکدی بمعنای شاه است) نامبرده شده‌اند. در آغاز این فهرست نام "پلی" *Peli* آمده که ظاهراً در قرن بیست و پنجم یا بیست و ششم پیش از میلاد پادشاه "آوان" یا بروایتی سوکال تمام "ایلام" بوده‌است. از شش پادشاهی که در فهرست مذکور، پس از "پلی" نامبرده شده‌اند، مانند خود "پلی" اطلاعی در دست نیست.

از کتیبه‌های "سارگون" پادشاه "اگد" (یا سارگون آگاده) *Sargon Agadé* چنین بر می‌آید که پس از استیلا بر سراسر "شومر"، "ایلام" نیز مغلوب می‌شود و اتحادیه‌ای از شهر - دولت‌های ایلامی که در برابر مهاجمین اکدی قرار داشت تارومار می‌گردد و عده‌ای از شاهان و حکمرانان متعدد شهرهای موء تلف به اسارت "سارگون" در می‌آیند. در میان اسامی حکمرانانی که مغلوب "سارگون" شده‌اند از شخصی به نام "لوه - ایشان" *Louh-Ishan* پادشاه "ایلام" یاد می‌شود که ظاهراً همان "لوهی ایش‌شان" *Louhi-Ish-shan* هشتمین پادشاه "آوان" است که در فهرست شاهان سلسله مزبور ضبط شده‌است. در جنگ دیگری، "سارگون" باز با برخی از همان حکمرانان و از جمله با "لوهی ایش‌شان" مواجه می‌شود. این بار بجای هشتمین پادشاه "آوان" پسرش "هی شپراشیر" *Hishep-Rashir* که همان "هی شپراتب" *Hishep-Ratep* مذکور در فهرست پادشاهان "آوان" است، به عنوان "پادشاه ایلام" انتخاب می‌شود و وی فوراً دست به اقداماتی برای استقرار صلح می‌زند و پرداخت خراجی را به پادشاه "اگد" نعهد می‌کند.

بنا بر اسناد کتبی: از این تاریخ، "ایلام" در زمره ایالات تابعه "اگد" در می‌آید. با اینکه نهادهای ایلامی، بظاهر دست نخورده باقی می‌ماند، معذک حکمرانان ایلامی ("شاه"، "ایشاک" و "شاکاتاکو") در واقع عبارت از رؤسای دست‌نشانده یا حکامی بوده‌اند که تابع قدرت مرکزی شاهنشاهی نیرومند "سارگون" بشمار می‌رفته‌اند.

پس از مرگ "سارگون" در دوران پادشاهی دو پسرش "ریموش"

Rimush و "مانیش توسو" *Maniš-tusu* "ایلام" یکبار دیگر علیه تسلط شاهان "اگد" دست به طغیان می‌زند و با اینکه شورش بزور اسلحه فرونشانده می‌شود، معذک "ایلام" از مبارزه در راه استقلال خود باز نمی‌ایستد. عاقبت در زمان پادشاهی "نارام سین" *Naram-Sin* بسر و جانشین "مانیش‌توسو" یکبار دیگر "ایلام" و "باراخشه" تحت استیلای "اگد" قرار می‌گیرند و شهر "شوش" بصورت یکی از پایتخت‌های مناطق متصرفی "اگد" در می‌آید. "نارام سین" در این شهر ابنیه سهمی بر پا می‌کند و "شوش" را عمیقاً با جریان بازرگانی بین‌النهرین جنوبی پیوند می‌دهد. در این تاریخ نفوذ "اگد" در "شوش" قویاً محسوس است بطوریکه اکثر اسناد رسمی آن بزبان اگدی تحریر شده‌است. ولی با وجود این دولت "اگد" نمی‌تواند نهادهای محلی و قومی "ایلام" را از میان بردارد و همین امر موجب می‌شود که پس از مدت کوتاهی، باز "ایلام" با استفاده از گرفتاریهای "نارام سین" در نقاط دیگر، دوباره قد علم می‌کند و این بار دولت "اگد" ناگزیر می‌تواند "ایلام" را بعنوان متحد امپراتوری "اگد" بلقی کند. بدینسان "ایلام" استقلال خود را باز یافته و از قید تابعیت "اگد" بیرون می‌آید. در عهد نامه‌ای که میان "اگد" و "ایلام" منعقد گردیده از جمله گفته می‌شود: "دشمن نارام سین دشمن من است و دوست نارام سین دوست من". (۲۴۳) این جمله می‌رساند که بهر علتی بوده‌است "نارام سین"، دیگر "ایلام" را تابع خود نمی‌شمرده زیرا عهد چنین قراردادی که بخودی‌خود مشعر بر وجود برابری حقوقی میان طرفین است با کشورهای زیردست عقول بنظر نمی‌رسد. از بعضی قرائن گمان رفته است که طرف دیگر قرارداد با "نارام سین" همانا - "پوزوراین شوشی‌ناک" یا "کونیک‌این شوشی‌ناک" - بزرگترین پادشاه سلاله "آوان" بوده است. (۲۴۴)

در واقع بنا بر یکی از کتیبه‌هایی که "پوزوراین شوشی‌ناک" از خود باقی گذاشته‌است، وی تقریباً از شصت ناحیه نام می‌برد که در حیات "نارام سین" بوسیله او تسخیر شده در حالی که بسیاری از نقاط ایلامی یاد شده در آن تاریخ تحت تسلط دولت "اگد" قرار داشته‌است. فقط پس از مرگ "نارام سین" است که "پوزوراین شوشی‌ناک" به بین‌النهرین حمله

۳۴۳ - "یوسیف‌اف"، اثر سابق‌الذکر، (ص ۵۶)

۲۴۴ - درباره قرائن و شواهد این فرض به "یوسیف‌اف"، همان اثر، (ص ۵۶) مراجعه شود.

می‌کند و شهر " آق‌شاک " *Agshak* در مجاورت " اگد " را تحت محاصره در می‌آورد. ظاهراً پس از این لشکرکشی و کامیابی است که وی در مراجعت عنوان پادشاهی " آوان " را بدست می‌آورد و خویشن را " پادشاه چهار سوی جهان " می‌خواند. با تشکیل دولت واحد سراسری، صفحه تازه‌ای در تاریخ " ایلام " گشوده می‌شود. با اینکه هر یک از شهر - دولت‌ها و امارات در درون منطقه خود، از استقلال نسبی بهره‌مند بودند، معذک برای نخستین بار از لحاظ سیاسی و نظامی، مرکز واحد تصمیم‌گیرنده و قدرت دولتی متمرکزی بوجود آمده بود که می‌توانست نیروهای پراکنده را جمع کند و تحت فرمان یگانهای متحد سازد. از این تاریخ، " ایلام " حریف نیرومند و خطرناکی برای دولت‌های بین‌النهرین گردید. ظاهراً رسوم و قواعدی که در دورانیهای بعدی، برای حکومت و ترتیب وراثت تخت و تاج در دولت " فدرال ایلام " مراعات می‌شده، از زمان " پوزوراین شوشی‌ناک " بر قرار گردیده است. در واقع آنگاه که سلطنت سرتاسری برای خاندان معینی مسلم گردید (مثلاً " خاندان سلطنتی " آوان " در زمان " پوزوراین شوشی‌ناک ") مقام سپهسالاری یا نایب‌السلطنه‌ای و نیز پادشاهی شهر " شوش "، که مرکز تمدن و مذهب ایلامی، و مهمترین شهر " ایلام " بشمار می‌آمده، به افراد خاندان سلطان (مسلط یا منتخب) از " تبار مادری " بعلق می‌گرفته است. به برکت این رسم، وحدت دولت فدرال، در عین چندگانگی حکمرانان، تقریباً تا اواخر هزاره دوم پیش از میلاد پا بر جا مانده است.

بنیادگذار دولت واحد " ایلام " بناهای متعددی در شهر " شوش " بر پا کرده و حجاریهای بسیاری از خود بجای گذاشته است. " پوزوراین شوشی‌ناک " تنها پادشاهی است که کتیبه‌هایی بخط " ایلامی " مقدم از خود باقی گذاشته و کوشیده است بدینسان استقلال " ایلام " را نسبت به دولت " اگد " برجسته سازد.

مجسمه بزرگ الهه " ناروندی " *Narundi* که روی شیرهایی قرار گرفته و یک جام و یک شاخه نخل در دست دارد شاهکار هنری این دوران بشمار می‌رود. اگر چه این مجسمه، شباهت زیادی به مجسمه " اینانا " *Inana* الوهیت " شومری " دارد معذک اصالت هنر ایلامی در آن مشهود است.

تقریباً از سال دو هزار و دویست و سی پیش از میلاد قبایل " گوتی " با حملات مکرر خود به بین‌النهرین به حکمفرمایی سلسله " آگاده " *Agadé* در این سامان پایان می‌دهند. ظاهراً در این ماجرا سلسله شاهان " آوان " نیز انقراض یافته است. در واقع پایان سلطنت " پوزوراین

شوشی‌ناک " روشن نیست و نیز دقیقا " معلوم نیست بر سر " ایلام " چه آمده است. بهر حال " ایلام " برای مدتی از صحنه سیاست بین‌المللی بر کنار می‌ماند. تقریبا " یک قرن بعد در کتیبه‌های "گوده‌آ" *Gudea* " انسی " شهر "لاگاش" (در حدود دو هزار و صد و چهل پیش از میلاد) از لشکرکشی‌هایی که به " ایلام " شده و فتح " آنتان " سخن می‌رود. "گوده‌آ" در این نوشته‌ها می‌گوید که بسیاری از مردم "شوش" و دیگر ایلامی‌ها به " لاگاش" آمده‌اند تا در ساختمان معبدی که برای پرستش خداوندگار شهر " لاگاش" بنام "نین‌گیرسو" *Ningirsu* بنا می‌شده شرکت نمایند. از این اسناد چنین مستفاد می‌شود که علی‌رغم صدماتی که از هجوم "گوتی‌ها" به " ایلام " وارد شده در برخی از شهرها و از جمله در "سیماش" و " آنتان" زمینه‌های تحدید حیات و قدرت سیاسی دولت " ایلام" فراهم می‌نماید. ولی مجموع داده‌های تاریخی دلالت بر آن دارند که مدت بیش از یک قرن (از ۲۱۳۲ تا ۲۰۵۵ پیش از میلاد) " ایلام" بصورت یکی از ایالات تابعه سومین سلسله سلاطین " اور" در آمده‌است. صدها لوح حکایت از آن دارند که مستمرا " تعداد کثیری افراد با عناوین مختلف از قبیل " ابناکو" و " سوگالو" و دیگر القاب دولتی، تحت نگرهبانی مراقبین مسلح میان دولت " اور" و شاهان دست‌نشانده شهرهای " آنتان"، "سیماش" (که عنوان پایتخت منطقه مورد تصرف را داشته‌است)، "خوخنور" ("هوهونوری") *Huhunuri* و "مرهشی" *Marihashi* و غیره در رف و آمدند. در مدارس "شوش" دبیران و محررین بهمان شیوه‌ای که در بین‌النهرین جنوبی رواج داشت پرورش می‌یابند. زبان "شومری" بوسیله معادلهای "اکدی" با القای هجائی تعلیم داده می‌شود و دانش‌آموزان دستور زبان اکدی و انشاء انواع اسناد را از روی سرمشق‌های مختلف و همچنین حساب را از روی جدولهای ضرب و تقسیم می‌آموزند. پرسشگاهها و اینیبه دیگری که در زمان "شولگی" *Shulgi* پادشاه سومین سلسله " اور" در "شوش" ساخته شده و هدایائی که از جانب او به پرسشگاه " این‌شوشی‌ناک" تقدیم شده‌است از طول مدت اشغال کشور و آرامشی که طی مدتی دراز در این منطقه حکمفرما بوده حکایت می‌کند. " شولگی" برای آرام نگاهداشتن " ایلام" یکی از دختران خود را به حکمران " باراخشد" و دختر دیگری را به حکمران " آنتان" بزی می‌دهد ولی این خویشاوندی مانعی برای نافرمانی و شورش علیه اشغالگران خارجی نمی‌شود، بنحویکه "شولگی" مجبور می‌شود بار دیگر به " ایلام" لشکر بکشد و شورش " آنتان" را فرو نشاند. در زمان سلطنت " ای‌بی‌سین" *Ibbi-Sin* پادشاه " اور"

(۲۰۲۹ - ۲۰۰۵ پیش از میلاد) بار دیگر ایلامیان بر اشغالگران می‌شورند و دست به طغیان و مقاومت می‌زنند. این وقایع، موجب لشکرکشی‌های جدیدی علیه " ایلام " می‌شود. پادشاه " اور " شهرهای "شوش"، " آدام دون " *Adamdun* و " آوان " را اشغال می‌کند و پادشاه "سیماش" بنام " ان بی لوآ " *En-bilua* (۳۴۵) را به اسارت می‌برد. با این حال یکی از شاهزادگان ایلامی، " ایشاکوی شوش "، که تحت نام " ایداتو " *Idattu* یا " این داتو " *Indattu* یا (ایداتوی اول) که عنوان پادشاهی "سیماش" و " ایلام " یافته بود موفق می‌شود دولت نسبتاً مقتدری بوجود آورد. این پادشاه در فهرستی که از شاهان سلسله "سیماش" در دست است و با سلطنت شخصی بنام " گیرنام " *Girnamme* آغاز می‌گردد و با پادشاهی " ایداتوی دوم " پایان می‌پذیرد، مقام ششم یا هفتم را اشغال می‌کند.

حکمرانی مستقل سلسله "سیماش" دیری نپایید و در (سال ۱۹۲۸ پیش از میلاد) یکبار دیگر " ایلام " بوسیله "گونگونوم" *Gungunum* پادشاه "لارسا" *Larsa* تسخیر گردید. مدت وابستگی " ایلام " به پادشاهی "لارسا" دقیقاً معلوم نیست. همینقدر مسلم است که در اوایل قرن نوزدهم یعنی از میلاد سلسله حکمرانان تازه‌ای که بستگی آن به خاندان سلطنتی پیشین روشن نیست با استفاده از اختلافات و زدوخورده میان شهر - دولت‌های بین‌النهرین موفق شده‌است " ایلام " را از زیر سلطه "لارسا" خارج سازد و بار دیگر استقلال " ایلام " را تجدید نماید. مؤسس این سلسله جدید شخصی است بنام " ابارتی " *Ebarti* که عنوان پادشاه " آنتان " و "شوش" بخود گرفته و شهر "شوش" را پایتخت حکمرانی خود قرار داده‌است. ظاهراً " سلطنت " ابارتی " چندان دوام نیافته و بزودی پسرش "شیل‌هاها" *Shi-lhaha* جانشین وی شده‌است. "شیل‌هاها" یا "تمتی شیلهاک" *Temti Shi-lhak* نخستین پادشاهی است که لقب "سوکالماهو" (بمعنای فرستاده یا نماینده بزرگ) اختیار نموده است. در منابع فرانسوی گاهی "سوکالماهو" را به سر کمیسر ترجمه نموده‌اند.

چنانکه بعداً در فصلی که به تحول شکل حکومت و شیوه اعمال قدرت

۳۴۵ - *En-bilua* (بزعم برخی از محققین این نام با " ان بی - لوهان " پنجمین پادشاهی که در فهرست شاهان "سیماش" آمده‌است تطبیق می‌گردد) *En-pi-luh-han = En-pi-lukh-khan*

دولتی اختصاص داده شده به تفصیل خواهیم آورد، وی ترتیب جانشینی و سلسله مراتب احرار مقام پادشاهی و ریاست فائقه دولت را بر پایه منظمی که از رسوم قدیمی اقتباس شده بود قرار داد.

اطلاعات ما درباره پادشاهان بعدی این سلسله بطور عمده بر پایه کتیبه‌هایی است که در قرن دوازدهم پیش از میلاد بوسیله "شیل‌هاک‌این شوشی‌ناک" *Shilhak Inshushinak* بر دیوارهای معبد "این‌شوشی‌ناک" نویسانده شده است. علاوه بر این، اسناد اقتصادی و حقوقی مکشوفه از "شوش" و همچنین الواحی که تحت عنوان "الواح مال‌امیر" شناخته شده است، ما را تا حدی از اوضاع "ایلام" در دوران "سوگالماها" با خبر می‌سازند. با وجود این تاریخ سلطنت جانشینان "شیل‌هاها" و لذا تقدم و تاخر آنها لاقلاً تا پایان هزاره دوم دقیقاً معلوم نیست. بهمین جهت کوشش‌هایی از جانب دانشمندان بعمل آمده تا بلکه بر پایه اسناد کشف شده ترتیب پادشاهی سلاطین این سلسله و تاریخ هر یک از آنها را روشن سازند. ورود در این بحث و بیان اسنبدلالات ایلام - شناسان در این مورد از حدود این مختصر و هدف کلی آن خارج است. همینقدر لازمست متذکر شد که در زمان "شیل‌هاک این‌شوشی‌ناک"، "سیم‌وارناش" *Simut-wartash* که سمت "سوگال" شهر "شوش" را داشت قلمرو حکمرانی خود را تا خلیج فارس (شهر "لیان" واقع در شبه جزیره بوشهر)، گسترش داد و "کودورمابوگ" *Kudar-Mabuk* پسر "شیل‌هاها" در "اموت‌بال" *Emutbal* واقع در مشرق "دجله" و در نزدیکی "بابل" مستقر گردید و پس از کشمکش‌ها و زدوخوردهایی که با پادشاهان "لارسا" نمود پسر خود، "واراد - سین" *Varad-Sin* را بر تخت سلطنت این شهر نشاند. پسر کوچکتر وی "ریم‌سین" *Rim-Sin* که پس از فوت "وارادسین" پادشاهی "لارسا" یافت، در اواخر سلطنت شصت ساله خود با حریف زورمند و توسعه طلبی چون "هامورابی" *Hamurabi* (حمورابی) پادشاه "بابل" مواجه گردید و ناگزیر از "ایلام" استمداد نموده شرکت‌ایلامیان در این ماجرا و تکستی که بوسیله "هامورابی" بر آنها وارد گردید ظاهراً اوضاع داخلی "ایلام" را دچار اغتشاش نمود، زیرا تاریخ "ایلام" قریب هفتاد سال پس از آن در تاریکی است.

چگونگی پایان سلسله "سوگالماها" یعنی خاندان "شیل‌هاها" بدرستی معلوم نیست. پس از تسلط "کاسی‌ها" بر "بابل" (تقریباً) در سال ۱۵۹۵ پیش از میلاد) مدت سه قرن خبری از "ایلام" در صحنه بین‌المللی

نیست. از برخی اسناد چنین استنباط می‌شود که حکومت "سوکالماه"ها ظاهراً تا قرن چهاردهم پیش از میلاد دوام داشته‌است. در واقع، یکی از آثار مهاجمات "کاسی"ها به بین‌النهرین، ناپدید شدن اسناد کتبی است و تازه از قرن پانزدهم بعد است که اطلاعاتی دربارهٔ تشکیل سلسله‌های "کاسی" در "بابل" (که در دوران "کاسی"ها نام "کاردونیاش" *Karduniash* یافته‌بود) وجود دارد. دربارهٔ اینکه آیا "ایلام" نیز تحت تصرف و اشغال مهاجمین "کاسی" قرار گرفته‌است یا نه، تا قرن چهاردهم پیش از میلاد، اطلاعی در دست نیست. اسناد کتبی، حکایت از آن می‌کنند که در زمان پادشاه کاسی بایبل که بنام "کوری‌گالزوی دوم" *Kurigaizu* نامیده می‌شود، در همان زمان (۱۳۲۴ - ۱۳۴۵ پیش از میلاد) "شوش" و "ایلام" به تصرف سلطان مزبور درآمده‌است.

اسناد بابلی در این تاریخ از شخصی بنام "هورپاتیلا" *Hurp-Atilla* (هورپ‌آتیللا) نام می‌برند که در زمان "کوری‌گالزوی دوم"، پادشاه "ایلام" بوده‌است و بنا بر روایت یکی از اسناد در جنگ تن‌به‌تن از پادشاه "کاسی" شکست خورده و در نتیجه "ایلام" تحت استیلای پادشاه "کاسی" "بابل" درآمده است.

صرف‌نظر از این داستان، شواهد چندی، تصرف و اشغال "شوش" و "ایلام" را در زمان "کوری‌گالزوی دوم" مسلم می‌دارند. علاوه بر آنکه مجسمه کوچکی از این شاه کشف شده که در ذیل آن از فتح "شوش" و شکست "ایلام" و غارت "باراخشه" سخن رفته، لوحی که تقریباً در هزار سال پیش از طرف یکی از حکمرانان "شوش" به پرستشگاه "ایناتا" الهه "شوشی" تقدیم شده بود، بوسیله "کوری‌گالزو" به "بابل" منتقل شده و به پرستشگاه "اللیل" *Elil* در شهر "نیپور" یا زیر نویسی، دائر به فتح "شوش" اهداء گردیده‌است.

مبارزه میان "بابل" و "آشور" و زدوخوردهای مکرری که میان این دو پادشاهی در گرفته‌بود به "ایلام" امکان داد که با استفاده از اوضاع سیاسی مساعد استقلال خود را بازیابد.

سلسله جدیدی بوسیله "پاهیرایشان" *Pahir-Ishhan* در "ایلام" تاسیس می‌شود و در زمان جانشین او "آت تارکیت‌تاه" *Attarkittah* (در حدود سالهای ۱۳۰۰ - ۱۳۱۰ پیش از میلاد)، "شوش" از تصرف "بابل" خارج می‌گردد و حملات بعدی بابلیها

برای تصرف مجدد "توتس" با شکست مواجه می‌شود و سرانجام در زمان پادشاهی "اوتاش - ناپیرشا" *Untash-Napirisha* که تقریباً در سالهای میان (۱۲۷۵ - ۱۲۴۰ پیش از میلاد) سلطنت داشته‌است آخرین آثار تسلط "بابل" بر منطقه "شوش" زائل می‌گردد.

سلسله جدید، که افراد آن خویشان را شاهان "آشان" و "شوش" می‌نامند در حدود (سال ۱۳۰۰) تشکیل شده و تا سال - ۱۱۰۰ پیش از میلاد - دوام یافته‌است. در دوران این سلسله، بویژه، در زمان سلطنت چند پادشاه بزرگ آن "اوتاش‌گال" *Untash-Gal* یا "اوتاش هومبان" *Untash-Humban* (در حدود ۱۲۶۵ تا ۱۲۴۵)، "شوتروک ناهونته" *Shutruk-Nah-huntē* و دو سرش "گونیرناهونته" *Gonir-Nah-huntē* و "شیلهاک این شوشی ناک" *Shil-hak-in-shushinak*، "ایلام" به اوج قدرت و عظمت می‌رسد. در دوران حکومت این سلسله، که بدرستی عصر طلایی تمدن ایلامی خوانده شده‌است، دامنه نفوذ "ایلام" تا شبه جزیره "لیان"؛ (بوشهر) در خلیج فارس شاید تا ناحیه کنونی تخت جمشید و شیراز گسترش یافت و وضع اقتصادی، فرهنگی و آبادانی "ایلام" بحدارج رفیعی از رونق رسید.

رویدادهای سیاسی دوران شاهان این سلسله، بطور عمده منافع نواز مبارزات محتملی است که میان "آشور" و "بابل" برای استیلا بر بین‌النهرین و منصرفات آنها جریان داشته‌است.

"شوتروک ناهونته" پادشاه "ایلام" از شکستی که پادشاه "کاسی" "بابل" بنام "زابابا - شوم - ایدین" *Zababa-Shum-Idān* از "آسوردان اول" *Assur-Dan Ier* پادشاه "آشور" خورده بود استفاده کرد و بر "بابل" تاخت و پس از تصرف قریب به هفتصد شهر و ناحیه سکونی، وارد "بابل" گردید و "زابابا - شوم - ایدین" پادشاه سلسله "کاسی" را از سلطنت خلع نموده بسر خود "کوتیرناهونته" را بجای او به تخت "بابل" نشاند. ولی چیری نگذشت که یکی از شاهزادگان "کاسی" "اللیل - نادین - آهسه" *El-il-Nadin-Ah-hē*

بمقاومت برخاست و مدت سه سال علیه "کوتیرناهونته" جنگید ولی سرانجام از پادشاه ایلامی، شکست خورد و بدنیال آن سلسله "کاسی" ها که نزدیک ششصد سال بر "بابل" تسلط داشت منقرض گردید. (تقریباً در ۱۱۵۷ پیش از میلاد). "شوتروک ناهونته" پس از پیروزی بر "بابل"، غنایم بسیاری به "ایلام" برد که مجسمه "مانیشرتوسو" *Manish-tu-su* (سومین پادشاه سلسله "اکد")، ستون -

نیشته "نارام سین" و مجموعه قوانین "هامورایی" نفیس‌ترین آنها بشمار می‌رود. سیاست گسترش نفوذ و آبادانی که بوسیله "شوروک‌نامه‌هونت‌اول" آغاز شده بود بوسیله جانشینان وی "کوتیرنا‌هونت‌اول" (۱۱۵۰ - ۱۱۵۵) و "شیلهاک‌این‌شوشی‌ناک" (۱۱۲۰ - ۱۱۵۰) ادامه یافت. سرزمین "ایلام" بویژه در زمان این شاه به انتها حد گسترش خود رسید. در پی پیروزی‌هایی که نصیب "شیلهاک‌این‌شوشی‌ناک" شده بود وی عنوان "گسترش دهنده شاهنشاهی" اختیار نمود. ولی ظاهراً با وجود پیروزی‌هایی که در جنگ‌های متعدد و طولانی علیه "مردوک - شاپیک - زیریم" *Marduk-Shāpik-Zerim* بنیادگذار چهارمین سلسله "بابل" بدست آورد موفق نشد تسلط "ایلام" را بر "بابل" حفظ کند. پسروجانشین وی "هوت‌لودوش - این‌شوشی‌ناک" (۱۱۱۰ - ۱۱۲۰ پیش از میلاد) *Huteludush-Inshushinak* نیز مجبور شد علیه سومین شاه سلسله چهارم "بابل" بجنگد "نوکدونوزور اول" *Nabukodonosor Ier* که به تلافی شکست "بابل" از "شوروک‌نامه‌هونت" برخاسته بود در نظر داشت مجسمه "مردوک" خداوند "بابل" را که در "ایلام" به اسارت رفته بود باز سنانند و به پرستشگاهش برگرداند. سپاه "بابل" که بدرون "ایلام" راه یافته بود، چنان تارومار گردید که مجبور به عقب‌نشینی و ترک "ایلام" شد و اگر خیانت چند نفر از بزرگان ایلامی و همدستی آنان با مهاجمین نبود محققاً پیروزی قطعی از آن "ایلام" می‌بود ولی سپاه "بابل" بکمک و راهگشائی خیانت‌کاران مزبور توانست بی‌بر خورد با مقاومت ایلامیان، تا دروازه "شوش" پیش رود. جنگ سهمگینی در حوالی "شوش" در گرفت که به عقب‌نشینی نیروهای ایلامی انجامید. سرانجام مرگ "هوت‌لودوش" موجب شد که تسلط "ایلام" بر جنوب بین‌النهرین و "بابل" پایان یابد.

بقیه تاریخ "ایلام" تا قرن هشتم پیش از میلاد یعنی تا دورانی که پادشاهی "ایلام نوین" خوانده شده‌است، در پرده تاریکی است. در این مرحله آخر، دولت "ایلام" که از قرن هشتم تا هفتم پیش از میلاد دوام دارد شاهان "ایلام" همچنان عنوان پادشاهی "آشان" و "شوش" را حفظ نموده‌اند ولی درباره نسبت و قرابت آنها با پادشاهان نیمه آخر هزاره دوم دلیلی در دست نیست. در جریان دو سده‌ای که میان "ایلام نوین" و انقراض دولت مستقل آن فاصله‌است، سیاست خارجی "ایلام" بطور عمده در اتحاد نزدیک با "بابل" و زدوخورد تقریباً مستمر با دولت "آشور گذشته است.

تاریخ سیاسی این دوران با جنگهای "هومپانکی کاش اول" *Humpānīkash Ier* (۷۱۷ - ۷۴۲ پیش از میلاد) علیه "سارگون دوم" پادشاه "آشور" آغاز می شود و به لشکرکشی های مکرر "آشوریانی پال" و سرانجام، انقراض کامل "دولت مستقل ایلام" (۶۳۹ پیش از میلاد) پایان می یابد.

چنانکه از سالنامه های "آشوریانی پال" و سهولت موقعیت های وی بر می آید در پایان این دوران، حکومت متمرکزی در "ایلام" وجود نداشته است. در شهرهای مختلف "ایلام" در زمان واحد، حکمرانان جداگانه ای وجود داشتند که همه خود را شاه "ایلام" می خواندند. شاهزادگان ایلامی مدعی سلطنت، هر یک شهری را مقر حکمرانی خود قرار داده با دیگران در نزاع بوده اند. محققان همین پدیده یکی از علل اساسی شکست و انقراض دولت مستقل "ایلام" شمار می رود.

تاریخ سیاسی "ایلام" و موجودیت آن "بمثنابه" دولت مستقل، در اینجا پایان می یابد و از این پس سرنوشت آن با شاهنشاهی ماد و تشکیل دولت سرتاسری هخامنشی توأم می گردد.

فصل اول

شهر و شهر - دولت

یکی از پدیده‌هایی که بطور آشکار، نمایانگر دگرگونیهای مهم، در اوضاع اجتماعی بخشی از ساکنین سرزمین ایران طی هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد است عبارت از تغییراتی است که در شرایط زیست قسمتی از مردم بصورت شهرنشینی بوجود آمده است.

از اسناد "شومری، اکدی و آشوری" و نیز از کاوشهایی که تا کنون در ایران بعمل آمده است چنین بر می‌آید که از آغاز هزاره چهارم به بعد شهرهای متعددی در بخش غربی کشور ما بویژه در منطقه "ایلان قدیم" بوجود آمده و رونق یافته است، محل بسیاری از این شهرها، هنوز کشف نشده و در باره موقعیت دقیق شهرهای مهمی چون "آوان"، "آشان" یا "آنزان"، "خوختور"، "باراخشه"، "سیماش"، "گیماش"، "ناگیتو" *Nagitu* "هیدالو" *Hidalu* (۳۴۶)، "ماداکتو" *Madaktu* (۳۴۷)، "بویبلا" *Bupila* (۳۴۸)، "هالتماش" *Haltemash* (۳۴۹)

- ۳۴۶ - *Hidalu* (شهری که در بخش میانه "رود کارون" و در ۴۰ کیلومتری "مال‌امیر" قرار داشته و "والتر هینس" *W. Hinz* آنرا در حوالی "بهبهان" کنونی گمان می‌کند.)
- ۳۴۷ - *Madaktu* (ظاهراً "نقطه‌ای نزدیک "دری شهر" واقع در "دره سیمره")
- ۳۴۸ - *Bupila* (احتمالاً "شهری در ساحل خلیج فارس)
- ۳۴۹ - *Haltemash* (شاید تپه چغاگاوانه واقع در شاه‌آباد غرب)

و غیره که در اسناد از آنها یاد می‌شود، میان خاورشناسان اختلاف است. قدیمترین نمونه زندگی شهری در کشور ما را شهر باستانی "شوش" بدست می‌دهد. چون در مورد "ایلام" کاوشهای باستانشناسی و مدارک کتبی در قسمت اعظم خود مربوط باین شهر است، کوشش در شناخت اوضاعی که در نقاط مختلفه "ایلام" موجب این تحول گردیده است لزوماً بطور عمده بر پایه اسناد و شواهد مربوط به این شهرستان قرار می‌گیرد. چنانکه دیدیم مرحله پیش از شهرنشینی "شوش" با پیشرفتهائی فنی‌ای که در قشرهای (A و B و C) ای کاوشها مشهود است، از لحاظ اقتصادی دوران برون و جوشی را نشان می‌دهد. "شوش هنوز دهکده بزرگی است ولی برای تجربه‌ای که همسایگان بین‌النهرینی آن پیش گرفته‌اند آماده است" (۳۵۰)

در اینکه پیدایش شهر "شوش" و سازمان شهری آن دنباله طبیعی همبودی کشاورزی این ناحیه است جای تردید نیست. در واقع چنانکه سابقاً نیز متذکر شده‌ایم در اسناد کتبی هزاره دوم، معمولاً اصطلاح اکدی "آلو" برای نقاط مسکونی گوناگون، اعم از شهر و ده بکار می‌رفته است. از اسناد سومری و اکدی نیز پیداست که "اورو" *Uru* بزبان سومری و "آلو" بزبان اکدی به همه دهکده‌ها و شهرها و حتی مساکنی که از آلودها تشکیل شده بود اطلاق می‌تده است. (۳۵۱) از اسناد ایلامی هزاره دوم پیداست که هنوز در زمان نگارش آنها محدوده شهر "شوش" اعم از خانه‌های مسکونی و باغها "آلو" خوانده می‌تده و اراضی واقع در خارج از محدوده شهر، تحت عنوان "شرو" *Shuru* از "آلو" متمایز بوده است. اگر چه درباره مفهوم واقعی "شرو" میان خاورشناسان اختلاف است: برخی آنرا زمینهای بایر بیرامون شهر و بعضی دیگر آنرا زمینهای زراعتی و حتی "خانه اربابی" (۳۵۲) می‌دانند، معدک چنانکه بین از این نیز گفته‌ایم برخی فرائض نشان می‌دهند که در "شوش"، "شرو" به برانغ و مزارعی اطلاق می‌شده که در خارج از محدوده شهر قرار داشته و احتمالاً "مان همبودهای خاندانی

۳۵۰ - "پ. گارلی"، همان اثر، (ص ۵۸)

۳۵۱ - "Léo Oppenheim, 1970: "La Mésopotamie etc..." Paris, p. 128.

۳۵۲ - "ل. اوپن‌هایم" احتمال می‌دهد که در بابل، "شرو" عبارت از مزارع یا خانه‌های اربابی (Manoirs) متعلق به ساکنان شهر بوده

"شوش" مشترک بوده است.

و نیز بنا بر اسناد یادنده، که از آنها تقسیمات چهارگانه محلات "شوش" استنباط می‌شود، مسلم است که در زمان نگارش اسناد مزبور همبودیهای کشاورزی و همچنین خود شهر "شوش"، "آلو" خوانده می‌شدند بدینسان تردیدی نیست که "آلو" از آغاز، مفهوم همبودی کشاورزی داشته و شهر "شوش" از ترکیب آن همبودی‌ها ناسی شده است و بهمین جهت حتی اصطلاح "آلو" که سابقاً فقط به همبود دهکده‌ای اطلاق می‌شده برای همبودی شهری نیز باقی مانده است. از اسناد و الواح زمان "آداباکشو" یا "آداحوشو" چنین بر می‌آید که پیش از تکمیل شهر - دولت، زمینهای کشاورزی منطقه "شوش" مرکب از چندین همبود دهکده‌ای ("آلوی") مجاور هم بوده است که بعداً همگی در محدوده شهر "شوش" قرار گرفته‌اند. درباره چگونگی تشکیل شهر "شوش" و بطور کلی درباره شهرهای "ایلام" اطلاعات مشخصی در دست نیست. چنین بنظر می‌رسد که دو رشته علل عمده اقتصادی و سیاسی، همبودیهای کشاورزی ناحیه "شوش" را وادار نموده باشد که زندگی شهری گرایش پیدا کنند و سرپوش خود را با تشکیل شهر، بیکدیگر بیوند دهند.

از سوی: افزایش طبیعی جمعیت و نیازهای روزافزون تولیدی، ناگزیر، همبودیهای کشاورزی متفرق و جدا از هم را بر آن داشته است که در کارهای بزرگ مربوط به منافع مشترک، بویژه در مورد آبیاری بمقیاس گسترده، حفر کانالها، ساختن راههای ارتباطی و گسترش تولید صنعتی برای دادوستد با اقوام دیگر و غیره، با یکدیگر همکاری نمایند. تا بین این منظور خودبخود مسئله ایجاد مرکز واحد و سازمان یگانهای را پیش آورده است. و از سوی دیگر لزوم دفاع مشترک و حفظ دارائیها در برابر هجوم قبایل و اقوام بیگانه، همبودیهای متفرق ناحیه "شوش" را بسوی اتحاد، سوق داده، آنها را وادار نموده است که مرکز مشترکی را برای سکونت افراد، حفظ اموال و دفاع در برابر تجاوزات اختیار نمایند.

از تقسیم شهر "شوش" به چهار محله یا ناحیه مشخص: (ناحیه مسکونی، ناحیه جنب ناحیه مسکونی، ناحیه بزرگ و ناحیه الهه گولا) - که ما سابقاً از آن سخن گفته‌ایم - می‌توان در یافت که همبودی دهکده‌ای "شوش" مدتی پیش از دوران شهرنشینی جنبه سرزمینی یافته، یا بدیگر سخن، همبودی طایفه‌ای پیش از تشکیل شهر جای خود را به همبودی بر پایه سکونت در دهکده و هم‌نشینی داده بوده است. این امر بخودی‌خود نشانه آنست که تشکیل شهر "شوش" مستقیماً از اتحاد طوایف و قبایل

ناشی نشده، بلکه از اتحاد چندین همبودی دهکده‌های کمابیش خویشاوند تشکیل گردیده‌است. در واقع همبودی دهکده‌ای را می‌توان بحثابه گروه‌بندی‌ای تلقی نمود که حد وسط، میان زندگی مشترک طایفه‌ای از یکسو و همبودی خاندانی از سوی دیگر است. چنانکه سابقاً گفته‌ایم همبودی دهکده‌ای سکونت در سرزمین واحد را پایه همزیستی میان خاندانهای قرار میدهد که از لحاظ منشاء طایفه‌ای یا یکدیگر متفاوتند. بنابراین ممکن است که شهر "شوش"، از آغاز بر اساس اتحاد خاندانهای مختلفه همبودیهای دهکده‌ای تشکیل شده باشد. استقلال دهکده‌ای، پدیده‌ای است که در بسیاری از کشورهای باستانی جهان، از جمله در "چین" و "ژاپن"، در جوامع بین‌النهرین، "هندوستان" و غیره، قبل از آغاز تشکیل شهرها مشهود است، حتی در رورگار ما، وجود این پدیده در میان اقوام بومی "گینه جدید" و همچنین نزد اقوام "هوپی" *Hopi* "ما-ایدو" *Maridix* "داکوتا" *Dakota* و غیره ساکن کانادا، قابل تشخیص است. بنا به گزارش یکی از محققین (۳۵۳) در میان اقوام اخیر "کلمه قبيله هیچگونه معنومی ندارد زیرا هیچ واحدی بالاتر از محل ساده سکونت یا دهکده مستقل، شناخته‌نیست".

درباره شهرهای باستانی بین‌النهرین هم، هر قدر سابقه پیدایش آنها بررسی شود نشاندای از ناءبیر اتحاد قبایل یا طوایف در تشکیل شهرها دیده نمی‌شود. (۳۵۴)

در مورد تشکیل شهر "شوش" ممکن است یک فرض دیگر را هم منتفی ندانست و آن عبارت از تحمیل زندگی شهری، بوسیله غالبین "شومری" است. ولی تا آنجا که منابع موجود اجازه می‌دهند نمی‌توان به این پیرش که آیا "شوش" قبل از آغاز شهرنشینی، تحت استیلای "شومر" در آمده است یا نه، پاسخ روشنی داد. معذک ناءثیر تمدن "شومری" از همان

۳۵۳ -

R. H. Lowie, 1920: "Primitive Society", New York

۳۵۴ - "هیچ چیزی در این شهرها (مقصود شهرهای بین‌النهرین است) که باقی مانده یا یادگاری از سازمان قبیلدای باشد (مانند آنچه مهر و نشان مسلم خود را روی شهرهای اسلامی گذاشته‌است)، دیده نمی‌شود... در مقیاس اجتماعی فقدان هرگونه قواعد، هرگونه استناد قبیلدای یا قومی نمایانگر همبستگی شهری بین‌النهرین است): "لثو. این‌هایم"، اثر سابق‌الذکر، (ص ۱۲۴)

ابتدای تشکیل شهر "شوش"، قابل انکار نیست. آثاری که از کاوشهای "شوش" بدست آمده و مربوط به دوران پس از سفالینه‌ملون (رنگین) است و همچنین برخی الواح مکتوفه که در آنها اعداد محاسباتی رسم شده است تاثير عمیق تمدن بین‌النهرین - "شومر" - را نشان می‌دهد. علاوه بر این نامگذاری محلات چهارگانه شهر "شوش" بزبان "شومری" و تشخیص هر یک از آنها با کلمه "بال" که در زبان "شومری" بمعنای نوبت است و بویژه این نکته که چهارمین محله "شوش" بنام "گولا"، ایزد بانوی مورد پرستش "شومریها" مشخص می‌گردد، دلالت مستقیم بر نفوذ واقعی "شومر" لااقل در مورد این تقسیم‌بندی دارد. اگر فرضاً استفاده از زبان "شومری" را بتوان، مربوط به شیوه نگارش دبیرانی دانست که در مکتب "شومری" پرورش یافته‌اند، باز شکی نیست که اسم‌گذاری محله‌ای از شهر "شوش" را بنام ایزدیانوی خارجی (که با معنقات مردم "شوش" انطباق ندارد) بوسیله تقلید سبک نگارش "شومری" نمی‌توان توضیح داد. با اینکه این مسئله از مجهولات تاریخ "ایلام" است و با مدارک موجود، نمی‌توان درباره آن حکم قطعی نمود. معذک بر پایه برخی قرائن، نمی‌توان این فرض را کاملاً منتفی دانست.

گر چه آثار چند دهکده پراکنده (مربوط بدوران سنگ نو) نشان می‌دهند که از هزاره پنجم پیش از میلاد، در زمانی معاصر با قدیمترین آثار بین‌النهرین - "اریدو" - جماعتی در منطقه "شوش" زندگی می‌کرده‌اند ولی تمرکز جمعیت در این ناحیه از اوایل هزاره چهارم مشهود می‌گردد. کاوشها نشان می‌دهند که در این دوران، بموازات ترقی کار افزار فلزی پیشرفتهای مهمی در آبیاری، کشت و کار و صنعت بوجود آمده و رفته رفته مناطقی که در کنار سرآشویی بستر شرقی رودخانه "شاور" (یکی از شعب "آبدیز") قرار دارد بصورت مرکز کشاورزی پر رونقی در آمده است. با اینکه هنوز اثری از بناهای این دوران، بدست نیامده است، ولی از آثار مکشوفه، می‌توان به پیشرفت صنعت فلزکاری، کارافزارهای کشاورزی، سفالگری و پارچه‌بافی و تکامل هنر تصویری مردم این ناحیه در آستانه زندگی شهری پی برد.

کشف مهرهای حلقه‌ای شکل و عدسی مانند، دگمه‌های کوچک سنگی، مهرهای نیمه کروی و غیره، حاکی از آنست که در این دوران مناسبات مبادله‌ای و دادوستد با مناطق دور دست نیز پیشرفت شایانی داشته است. در واقع بطوریکه شواهد بسیار نشان می‌دهند، از آغاز هزاره چهارم پیش از میلاد، جریان مبادلاتی نسبتاً مهمی که ایران مرکزی و غربی را از راه

بین‌النهرین به مصر متصل می‌گردد وجود داشته‌است. موقعیت جغرافیائی "شوش" بر سر راههای بازرگانی زمینی؛ میان بین‌النهرین، آسیای مقدم و آسیای میانه (از طریق نجد ایران) و راههای آبی ارتباط با هندوستان از طریق خلیج فارس و جزائر آن (بحرین)، موجب نده بود که از همان دوران، "شوش" بصورت یکی از مراکز عمده مبادلات و ارتباطات تجاری و فرهنگی در آید بنابراین جای شگفتی نیست که تقریباً همزمان با پیدایش زندگی شهری در بین‌النهرین، "شوش" نیز که در این دوران، خود، بصورت پیشرفته‌ترین ناحیه کشاورزی و صنعتی در غرب ایران درآمده بود زندگی مشابهی را اختیار نموده باشد.

با ازدیاد جمعیت و گسترش دادوسد، احتیاج به توسعه زمینهای زیر کشت، افزایش پیدا می‌کند و تدریجاً "مسئله" تامین آب لازم را بصورت معضلی در می‌آورد که حل آن از عهده هر یک از گروههای جداگانه، خارج است. حفر کانالها و احداث کاریزها در شرایط ابتدائی آن دوران، جز با همکاری وسیع و کار مشترک سازمان‌یافته همه گروهها، امکان پذیر نیست. تنها یک سازمان مشترک حاکم بر همه گروههای دینفع می‌تواند چنین امور مهمی را بسامان برساند. منابع مشترک رؤسای همبودها و خاندانهای ممتاز در ازدیاد درآمدهای خود میر مشوق این اتحاد است.

از سوی دیگر، افزایش و تمرکز ثروت در این نواحی، دفاع از طرق ارتباطات، جنگهای با خارج، همچنین خطر حملات قبایل غیر متمدن (بربر) و دستبرد اقوام کوچنده پیرامون مناطق زراعتی، وجود نقاط مستحکمی را ایجاب می‌کند که هم خاندانها و هم دارائیها را در برابر این تجاوزات حفظ نماید و هم افراد را در پناه آن، برای جنگهای تعرضی، جهت بدست آوردن ثروت و گسترش اراضی زیر فرمان، آماده‌سازد. بهمین جهت، دروازه‌ها، برجها و باروها در پیرامون شهر بر پا می‌شود و آنرا نسبت به دیگر نقاط ممتاز می‌سازد. بدینسان تشکیل شهرها در عین حال با پیدایش یک سازمان سیاسی - نظامی ملازمه دارد. (۳۵۵) چنانکه اسناد و فاکنهای

۳۳۵ - "دشواریهایی که همبود با آن مواجه می‌شود، فقط ناشی از همبودیهایی دیگری است که قبلاً "سرزمینی را اشغال کرده‌اند و یا برای همبودی در باره زمین مورد تصرفش مزاحمت ایجاد می‌کنند. باین جهت جنگ وظیفه بزرگ همگانی، کار عمده جمعی است، که خواه برای بدست آوردن شرایط عینی موجودیت، خواه برای دفاع از مورد تصرف و جاویدان ساختن آن، لازم می‌گردد. بهمین سبب است که همبودی بر پایه خاندانها (مقصود بر پایه ←

تاریخی نشان می‌دهند چنین سازمانهای سیاسی - نظامی، خیلی زود همزمان با تشکیل نخستین شهر - دولتهای بین‌النهرین بوجود آمده‌اند. اگر چه در نتیجه ویرانگریهای "آشوریان" اثر مهمی از بناها و استحکامات "شوش" از آغاز شهرنشینی بجای نمانده‌است ولی با توجه به ثروت قابل ملاحظه‌ای که تدریجا در نتیجه رونق اقتصادی در این شهر، گرد آمده بود و حالت جنگ تقریباً دائمی با کتورهای همسایه و خطری که همواره از جانب قبایل کوهستانی و کوچنده، "شوش" را تهدید می‌نمود، نمی‌توان باور داشت که از جانب مراجع سازمان شهری "شوش"، از همان آغاز برای حفاظت شهر اقداماتی بعمل نیامده باشد. از اینکه بنا بر اسناد موجود "ایدآت تواین شوشی‌ناک" (۳۵۶) در آغاز هزاره دوم پیش از میلاد مبادرت به اصلاح و تجدید ساختمان استحکامات و دیوار دور شهر "شوش" نموده چنین بر می‌آید که از سابق چنین بناهای حفاظتی وجود داشته‌است. بهر حال مسلم اینست که یکی از وظایف عمده همبودی شهری یا شهر - دولت "شوش"، از آغاز عبارت از دفاع شهر، در برابر تجاوزات بیگانه و توسعه نفوذ آن به نقاط تابعه بوده‌است. گسترش فوق‌العاده راههای بازرگانی - که در این دوران، بشهادت آثار کاوشها، حداقل تا ایران مرکزی "سیلک" رسیده بود - بدون اعمال قهر و جنگ، امکان پذیر نبود. بهمین جهت گمان می‌رود که در ابتدای تاسیس "شوش"، همبودهای خاندانی عضو همبود شهری، بر پایه نظامی سازمان یافته باشند و تمرکز یافتن مساکن در درون شهر نیز باید بنویسه خود بر اساس چنین تمهیدات جنگی استوار بوده باشد.

کهن‌ترین منظومه‌های رزمی "شومر"، حکایت از لشکرکشی‌هایی بسوی سرزمین ایران و خلیج فارس (قلمرو اقوام ایلامی) می‌کنند و بنا بر اسنادی که درباره وقایع زمان نخستین شاهان "شومری" در دست است، ظاهراً "ایلام" بوسیله یکی از شاهان سلسله "کیش" تصرف گردیده‌است. در

خویشاوندی است)، بدواً بر بنیانی جنگی، - بمثابة نیروی جنگی، نیروی مسلح، سازمان می‌یابد و این خود یکی از شرایط حیاتی همبود بمثابة مالک زمین است. تمرکز مساکن در شهر، پایه این سازمان جنگی است"، "گارل مارکس": "اشکالی که مقدم بر سرمایه‌داری هستند"، از همان مجموعه سابق‌الذکر، (ص ۱۸۵)

۳۵۶ - *Idattu Inshushinak* یا "ایدآت توی اول"، سوگالماه

ایلام در حدود ۱۹۸۵ پیش از میلاد

واقع، کاوتها نشان می‌دهند که از اواخر هزاره چهارم (ق. م. ۰) پیشرفت فرهنگ مستقل "ایللام" قطع می‌شود و از آن پس تا مدت طولانی، تحت نفوذ عمیق فرهنگ "شومری" قرار می‌گیرد. از این تاریخ بعد در نتیجه اختلاط اقوام آزی یا نیلیک شومری و ایللامی، فرهنگ مختلطی بوجود می‌آید که تا دیرباز آثار آن بجای می‌ماند. با وجود این فرهنگ ویژه "ایللامی" با سرسختی در نقاط دیگر و حتی خود شهر "شوش" یا نحاء مختلف، پایداری می‌کند و حفظ می‌شود. (۳۵۷)

۳۵۷ - دوست دانشمند آقای دکتر ضیاء صدر الاشرافی توجه نگارنده را باین نکته جلب نمودند که:

چون زبان شومریان و ایلامیان بنا به نظر تمام مورخین و زبان شناسان نه سامی است و نه آریائی و تشابه ظاهری و صوتی و گاه یکسانی معانی بعضی از اسمها و کلمات زبان ایللامی، با زبانهای ارال - آلتائی. برخی از مورخین و باستانشناسان را بر آن داشت که احتمالاتی در مورد منشأ مهاجرت اقوام ایللامی (و شومری) از مناطق کوهستانی قفقاز و آذربایجان و یا آسیای مرکزی بدهند.

بنظر ایشان درباره تشابهات ظاهری و صوتی زبان ایللامی با زبانهای که از ریشه اورالی و آلتائی هستند از جمله می‌توان به موارد زیرین اشاره نمود.

الف: "آت" در اسماء: "آت تارگیت شاه"، "ایدآت تو این شوشی تاگ" و "هورپ آتیسلا" و "آت کال شو" یا "آت کال سو".

- "آدآ" یا "آتار" بمعنی پدر است هنوز هم در روستاهای ترک زبان بصورت لفظ تکریمی و صمیمانه "ادا" بمعنی بزرگ باقی مانده و در لهجهای از ترکی "آدآ" بمعنی پدر است بنظر میرسد "آتا" بمعنی پدر نیز با آن دو بی ارتباط نیست و در کلمات ایللامی: "آدا خوشو"، و در گتیبه "این شوشی تاگ" جزو القاب او ذکر شده است.

- کلمه "تاش" بمعنی برادر، هم‌شان و هم‌روستا است که در کلمات زیر تکرار می‌شود و گمان می‌رود از همان ریشه باشد. "سیموت وارتاش"، "لی لا ایرتاش"، "اون تاش پیریتا"، "اون تاش هومیان"، "اون تاش کال". تشابهات فراوانی نیز وجود دارد که هنوز در پرده ابهام مانده‌اند. و با قید احتیاط بعنوان نمونه میتوان از کلمات زیر یاد نمود:

("خان" در کلمه "شوماخان" یا "سوماخان") و ("گون" بمعنی آفتاب

یکی از نمونه‌های بارز این استقلال، در عین در آمیختگی را اختراع خط تصویری (پیکتوگرافیک) ایلامی نشان می‌دهد. اگر چه اختراع خط تصویری در این دوران، نمودار ترقی فرهنگی بزرگی است، ولی در واقع پدیده فرعی‌ای است که در نتیجه پیشرفتهای شگرف مبادلات و بازرگانی شدن روز افزون حیات اقتصادی و اجتماعی بوجود آمده‌است. دقیقاً معلوم نیست که خط تصویری ایلامی چه زمانی اختراع شده‌است، ولی شباهت نسبی آن به خط سومری هزاره چهارم، نشان می‌دهد که خط ایلامی نیز در همین دوران بظهور رسیده‌است، زیرا گذشته از مناسبات گسترده اقتصادی میان "ایلام" و "شومر" که پذیرش برخی علائم مشابه را ایجاب نموده‌است، چون اختراع خط سطر ایلامی در اواخر هزاره چهارم یا آغاز هزاره سوم (ق. م. م.) انجام یافته‌است، خط تصویری، منطقاً "مربوط به پیش از آن یعنی لااقل در نیمه دوم هزاره چهارم (ق. م. م.) می‌شود. بهر حال مقایسه خط ایلامی مقدم با خط سومری و اکدی نشان می‌دهد که جز در چند مورد (قریب ده علامت)، خط ایلامی با این خطوط انطباق کامل ندارد و دارای اصالت خود است و اگر هم خط سومری و اکدی، بصورت نمونه‌ای برای خط ایلامی مقدم گرفته شده باشد معذک تردیدی نیست که دبیران "شوش" آنرا با نیازمندیها و زبان ویژه "ایلام" بنحوی انطباق داده‌اند که از آن خط مستقلی بوجود آمده‌است.

از الواح مربع شکل قدیمی مربوط به نیمه دوم هزاره چهارم، که بمنظور محاسبه اشیاء ساخته شده، و از خاک رس و گل یخته‌است، چنین بر می‌آید که در آن زمان، نوع اجناس، بصورت علائم مشخصی که مظهر این اشیاء تلقی می‌شده و میان طرفین معامله مقرر بوده روی لوح قید می‌شده و

در "گون‌گونون" و بالاخره (سو) بمعنی آب در ترکیب کلماتی نظیر "ماسو"، "سومودو"، "آت‌کال‌سو"، "سوماخان"، "ماهی‌سو" و "تاپیر آسو" این تشابهات و اینکه بعنوان مثال برای "گوهستان و سرزمین‌ها لغت مشابهی استعمال میکردند" فرض گروهی از دانشمندان و مورخین را مبنی بر منشاء گوهستانی داشتن شومریان و ایلامیها (از آسیای مرکزی و یا آذربایجان) و آزیانیک بودن آنها تواما مطرح میکند، ولی حل نمی‌نماید. به زیرنویس شماره (۱۲۵) و منابع ذکر شده در آن و نیز کتاب "هنری فیلد" - ۱۹۶۳ - "مردم‌شناسی ایران" ترجمه فارسی چاپ ابن‌سینا (صفحات ۸۶ و ۷۷۴/۷۵۳ - ۷۷۵)، "کلان‌هوار" "ایران آنتیک" (صفحات ۳۲، ۳۳ و ۳۴)

سپس برای تضمین محتوی، روی آن مهر می‌خورده‌است. همین شیوه، حساب اشیاء بوسیلهٔ مظاهر مجرد آنها در گلوله‌های میان‌تهی نیز بکار می‌رفته است. بدینسان که قطعاتی بشکل مخروط، مربع، هرم و غیره مظاهر اشیاء تعیینی بتمار می‌رفته که بر حسب بزرگی و کوچکی قطعات مزبور، تعداد یا مقدار اشیاء فرستاده‌شده معلوم می‌گردیده و در درون گلوله‌های محوف قرار داده می‌شده‌است و سپس روی گلوله‌های بسته‌شده را مهر می‌زدند. اگر چه این علائم هنوز خلصت خط‌تصویری را نداشته‌اند ولی از موجبات پیدایش خط‌تصویری و روند تحولی آن حکایت می‌کنند. اینک خود مهرهای استوانه‌ای مربوط به این دوران در "شوش" کشف شده و فقط الواح یا گلوله‌هایی (که روی آنها مهر خورده) بدست آمده، دلیل آنست که مقادیر بسیاری غلات و مواد دیگر از مراکز روستائی بد "شوش" وارد می‌شده و در انبارها ذخیره می‌گردیده‌است. این امر خود لزوم وجود سازمانی اقتصادی و اداری مشخصی را برای دریافت، ارسال و ثبت و ضبط و محاسبهٔ واردات و صادرات می‌رساند.

آثاری که از کاوشهای "شوش" بدست آمده‌شان می‌دهد که در آغاز شهرسیبی (اواسط هزارهٔ چهارم پیش از میلاد) سبک سفالسازی و تزئینات قدیمی مربوط به آن یکباره تغییر یافته و سبک جدید بکناخت و بی‌ظرافتی جای آنرا گرفته‌است. بطوریکه آثار مزبور گواهی می‌دهند این ظروف سفالین تازه، واحد و بزرگی سبک معروف بد "اوروک" بوده و در کارگاههای ویژه‌ای بمقادیر فراوان ساخته می‌شده‌اند. بنظر می‌رسد که این تغییر سبک، وابسته به نیازمندیهای بازارهای خارج بوده و بهمین جهت برای تولید سریع و فراوان آن، تزئینات سنتی قدیم، ترک شده‌است. وجود تقریباً "همزمان این تغییر در برخی دیگر از نقاط ایران (از جمله سیلک و بید حصار) این فرض را تأیید می‌کند.

تردیدی نیست که مجاورت با تمدنهای پیشرفتهٔ بین‌النهرین در تسریع تحول جامعهٔ شهری "شوش" تأثیرات مثبتی داشته‌است، ولی چنانکه سابقاً نیز گفته‌ایم، نمی‌توان صرفاً بر پایهٔ این واقعیت، تحول درونی جامعهٔ "شوش"، اصالت تمدن آن و علل اقتصادی-اجتماعی‌ایرا که موجب پیدایش ویژگی این تمدن شهری شده‌است نادیده گرفت. "شوش" واقع در محل تقاطع جهان‌هایی که آنها را در شخصیت ویژهٔ خود فرو می‌برد، حرکات خارج را بدون مقاومت نمی‌پذیرد و غالباً "بعکس" روی همسایگان خود تأثیر متقابل می‌کند... استقلال "شوش" از سوی دیگر در تأثیر غربی که "شوش" در هنر و حتی شاید در نهادهای کشورهای غربی

نموده است مشهود می‌گردد، زیرا بنظر می‌رسد که تصویر شاه - کاهنی که در استوانه‌های "اوروک" دیده می‌شود کاملاً "ماء خود از شخصیتی باشد که همین نقش را در استوانه‌های پیشین "شوش" ایفا می‌نموده است. . . ." جالب توجه، تشخیص این امر است که تصویر مزبور در زمره نقوشی است که از بین‌النهرین به غرب انتقال یافته و عاقبت به مصر رسیده است. (کارد جبل‌العراق) (۳۵۸)

تشکیل شهر "شوش" و سازمان متمرکز آن موجبات رونق اقتصادی فوق‌العاده‌ای را فراهم ساخته است. این رونق اقتصادی در مرحله اول مرهون تاءسیسات شبکه آبیاری است که از آغاز شهرنشینی با استفاده هر چه بیشتر از کارافزارهای فلزی به ابعاد نسبتاً وسیعی گسترش یافته است.

نقش منقور بر بشقاب یا ظرف گردی که مربوط به اواسط هزاره چهارم است می‌تواند تجسم نمادینی از این پیشرفت تلقی گردد. این ظرف که از جنس گل پخته است (موزه لوور) دارای نقوش چندی است که پیرامون مربعی رسم شده است. مربع مرکز بشقاب، بوسیله دو خط متقاطع به چهار مثلث تقسیم گشته و بنظر می‌رسد که هنرمند خواسته است بدینوسیله زمین و کانالهایی که آنرا قطع کرده‌اند نشان دهد. در بالای ظرف، شخصی بحالت ایستاده نقش شده که دو کارافزار شبیه به بیل را با دو دست گرفته است و همین دو کارافزار در پائین ظرف نیز دیده می‌شوند. در دو طرف مربع مرکزی، دو ردیف افزار شانهای شکل‌قرار داده شده که ظاهراً "شکش یا کار افزار کشاورزی دیگری است. (۳۵۹) نظر باینکه افزارهای شبیه به بیل در "بایل" نیز علامت ایزد کشاورزی بوده است می‌توان گمان برد که شخصیت ایستاده بالا، تجسمی از "نبو" Nabu ایزد ایلامی کشاورزی باشد.

از سوی دیگر مهرهای عدسی شکل، محدب و یا گلوله‌ای شکل متعددی که از آغاز دوران شهرنشینی بدست آمده، حکایت از توسعه مبادلات میان "ایلام" و نقاط دیگر می‌کند. این مهرها که معمولاً "از دو سو سوراخ شده‌اند نمایانگر آن هستند که آنها را به بسته یا محموله‌ای که بجای دیگر می‌فرستاده‌اند بوسیله ریسمان می‌بستند تا طرف معامله از دست نخوردگی

۳۵۸ - "بیل گارلی"، همان اثر، (ص ۵۸ - ۵۹)

۳۵۹ - برخی از محققین احتمال می‌دهند که نقوش شانهای شکل، یک گله بز یا پشمهای بلند را بصورت "استلیزه" نمایش می‌دهد. ("پیر آمیه" همان اثر، توضیح ذیل شکل شماره ۴) ص ۸۱

محتوی و فرستنده آن اطمینان حاصل کند. (۳۶۰)
چنانکه سابقاً دیدیم آثاری که از لایه (D) ی "شوش" بدست آمده پیشرفت بزرگ صنایع پیشه‌وری و افزار تولید را در دوران شهرنشینی، بخوبی نشان می‌دهند. ترقی هنر تصویری و مجسمه‌سازی این دوران نیز چه از روی نقوش ظروف و مهرها و چه از روی مجسمه‌هایی که از گل پخته به افتخار الهه مادر یا مادر مورد پرستش ساخته شده نمایان است.

فراوانی آثار پیشه‌وری و تنوع پیشه‌ها که بوسیله نقوش و تصاویر، منعکس شده است نمایانگر آنست که در نتیجه پیشرفتهای اقتصادی و فنی، صنعت از کشاورزی جدا شده و از آغاز هزاره چهارم پیش از میلاد رفته‌رفته بسیاری از پیشه‌وران و صاحبان حرفه‌های مختلف در شهر سکونت اختیار نموده‌اند. بدینسان گمان می‌رود که دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار باید در اوایل یا اواسط هزاره چهارم در "شوش" و در برخی دیگر از مناطق مهم کشاورزی انجام شده باشد.

چنین است فرضیات و اطلاعات ما درباره چگونگی تشکیل شهر "شوش" و پیشرفتهایی که در نتیجه زندگی شهری، بوقوع پیوسته است. اگر چه شهر "شوش" از اتحاد همبودیهای کشاورزی بوجود آمده و ناگزیر بسیاری از قواعد سازمانی و سنت‌های "ویسی"، به سازمان شهری انتقال یافته است، معذک این نکه مسلم است که ایجاد شهر، محتایه واحد اقتصادی و سیاسی جدید ناگزیر قواعد و اصول ویژه‌ای را بوجود می‌آورد که در عین الهام گرفتن از عادات همبودیهای گذشته، با آن متفاوت است. (۳۶۱) شهر نه تنها آثار مالکیت قدیم طایفه‌ای و قبیله‌ای را منزلزل می‌سازد بلکه تولید را نیز بصورت تابعی از نیازهای مبادلاتی و شهری در می‌آورد. جدایی میان شهر و روستا بزرگترین تقسیم کار مادی و معنوی است. . . وجود شهر در عین حال منضم ضرورت وجود اداره، پلیس، مالیات‌ها و غیره است

۳۶۰ - دو نوع مختلف از این مهرها یکی لوح دایره‌ای شکل گرد، از سنگ آهک، و دیگری گلوله عدسی شکلی که نقش مهر بر آن حک شده است در عداد مهمترین این مدارک بشمار می‌روند. (موزه لوور)

۳۶۱ - "گردآئی در درون شهر، همبودی را، نفساً دارای یک زندگی اقتصادی می‌کند. تنها وجود شهر محتایه شهر، غیر از تعدد ساده خانه‌های مستقل است. در اینجا کلی برابر با حاصل جمع اجزاء خود نیست شهر نوعی ارگانیک مستقل است." "کارل مارکس": "اشکالی که مقدم بر سرمایه‌داری هستند"، در مجموعه سابق‌الذکر، (ص ۱۹۱)

و در یک کلمه، مستلزم "سازمان شهری" و لذا "سیاست" بطور کلی است. در شهر است که برای نخستین بار، جمعیت منقسم به دو طبقه بزرگ می‌شود، تقسیمی که مستقیماً مبتنی بر تقسیم کار و ابزار تولید است. " (۳۶۲)

درباره چگونگی تشکیل شهرهای دیگر "ایلام" اطلاعات مشخصی در دست نیست، احتمال دارد که دیگر شهرهای "ایلام" از قبیل "آوان"، "خوخنور" (مال‌امیر؟)، "لیان" (بوشهر) و شاید "آشان" یا (آنزان) نیز همان راه تحول تاریخی "شوش" را پیموده باشند و یا برخی از آنها در اثر اتحاد طوایف و قبایل، تشکیل شده باشند. دشواری ارتباطات، موانع طبیعی و ویژگیهای (قبیله‌ای، قومی و دینی) موجب آن شده‌اند که در نقاط مختلفه "ایلام"، شهر - دولتها، جدا از یکدیگر بوجود آیند و تا مدت زیادی در حال انفراد باقی بمانند. اینکه برای نخستین بار در دوران پادشاهی "یوزوراین شوشی‌ناک" یا "کوتیکاین شوشی‌ناک"، اتحاد شهرهای ایلامی تحت لوای دولت واحد عملی شده است، می‌رساند که تا نیمه دوم هزاره سوم پیش از میلاد شهرهای مزبور بصورت شهر - دولت‌های جدا جدا، منفرداً حکومت می‌کرده‌اند. برخی شواهد نشان می‌دهند که شهرهایی چون "آوان" و "سیماش" ظاهراً حتی پیش از شهر "شوش"، تشکیل شده‌اند و از لحاظ قدرت دولتی بر شهر - دولت "شوش" نیز تقدم داشته‌اند. با این وجود جدائی شهرهای "ایلامی" از یکدیگر، یا تشکیل دولت واحد سرتاسری، مطلق نبوده است. چنانکه از منابع "شومری" بر می‌آید گاه اتفاق افتاده که دولت‌های بین‌النهرین خود را با اتحادیه‌ای از شهرهای "ایلامی" مواجه دیده‌اند. از جمله در شرح وقایع حکومت یکی از پادشاهان "اور" بنام "آن‌ناتوم" (*Eannatum*) پادشاه "لاگاش" در حدود ۲۵۰۰ پیش از میلاد) از جنگ‌هایی که با اتحادیه‌ای از شهرهای "ایلامی"، صورت گرفته است سخن می‌رود. (۳۶۳)

درباره سازمان شهری "شوش" و ارگان‌هایی که اقتصاد و سیاست شهر را رهبری و اداره می‌کرده‌اند هیچگونه اطلاع مستقیمی در دست نیست. منطقیاً چنین بنظر می‌رسد که سازمان شهری در آغاز، عبارت از ادامه کمابیش کاملی از سازمان همبودی دهکده‌ای بوده است. در واقع نمی‌توان

۳۶۲ - "کارل مارکس - ف. انگلس": "ایدئولوژی آلمانی" نقل از مجموعه پیش‌گفته (جوامع پیش از سرمایه‌داری) (ص ۱۵۴)

۳۶۳ - F. Thureau-Dangin, 1907: "Die Summerischen und Akkadischen Königsinschriften", Leipzig, S. 19-27

تصور کرد که اعضاء همبودیهای دهکده‌های وارد در ترکیب شهر، یکباره از حقوقی که بنا بر عضویت در همبودی پیشین دارا بوده‌اند صرف نظر کرده و یا از اجراء وظایف سنتی خود سر باز زده باشند. چنین تغییر ناگهانی نه می‌توانست خواست توده‌های کشاورز و ندیود طبقه ممتازی باشد که تازه در صدد برآمده‌بود یا ورود در زندگی شهری، امتیازات بدست آورده را تحکیم بکشد. آنچه برای همبودیها، بطور عمده مطرح بود بهبود شرایط مادی زندگی، بوسیله اتحاد و تشریک مساعی در انجام کارهای عمده همگانی، بویژه در مورد حل مسائل عمومی مربوط به آبیاری و دفاع در برابر تعرض اقوام مهاجم بود و قسراً ممتاز همبودها در پی آن بود که با تشکیل یک قدرت سیاسی تمرکز یافته، تضادهایی را که در نتیجه این امتیازات بوجود آمده‌بود بسود منافع طبقاتی خود حل نماید. بنابراین سازمان شهری در آغاز امر نمی‌توانست چیزی غیر از تلفیق این دو خواست در قالب شهر - دولت باشد. این دو گرایش متضاد در سیر تکاملی خود، خصلت دوگانهای برای شهر بوجود می‌آورد: از سوئی؛ تمرکز قدرت اقتصادی - سیاسی و نظامی در دست نمایندگان طبقه ممتاز و از سوی دیگر؛ شرکت کمابیش دموکراتیک خلق (همبودیها) در امور شهری بوسیله ارگانهای انتخابی. بنابراین جای شگفتی نیست که حتی اسناد هزاره دوم پیش از میلاد - یعنی زمانی که دولت پادشاهی مقتدری بر سراسر "ایلام" حکومت می‌کند - از نهادها و ارگانهای اجتماعی‌ای در شهر "شوش" حکایت می‌کنند و مسلماً "ولو بصورت مسخ شده، بقایای از سازمان دموکراتیک همبودیهای پیشین کشاورزی بنام می‌روند، که بطور طبیعی به همبودی شهری انتقال یافته‌اند. تردیدی نیست که این نهادها بمرور زمان و در نتیجه تحکیم قدرت طبقه ممتاز، دستخوش تغییرات و محدودیتهایی شده و رفته‌رفته مضمون خلقی خود را از دست داده‌اند، ولی با وجود این بقاء آنها ولو بصورت مسخ شده نشانه مقاومتی است که از سوی قشرهای مختلف مردم در برابر تمرکز روزافزون اختیارات در دست طبقه ممتاز، اعمال گردیده‌است. وجود این پدیده در مورد سازمان شهر - دولتهای بین‌النهرین نیز مشخص داده شده‌است. "این شهرها: (سپهرهای بین‌النهرین)، در تبدیل خود به مرکز ثقل سیاست، موجب واکنشهای متقابل، علیه مرکزیت، از جانب برخی از اقشار جمعیت شدند. قشرهای مربوط بر حسب سنت و یا بنا بر تجربیات پیشین خود، مقاومت بارز و غالباً "مؤثری از خود نشان دادند که نه تنها علیه زیست در قرارگاههایی که بمراتب بفرنج‌تر از دهکده (ها) بود، بلکه علیه قدرت - سیاسی، نظامی و مالیاتی - ای که یک مرکز شهری می‌توانست

نسبت به آنها اعمال نماید انجام می‌گرفت. " (۳۶۴)

خصلت دوگانه شهر - دولت "شوش" را می‌توان تا حدودی از برخی اسناد کتبی هزاره‌های دوم و یکم پیش از میلاد انتزاع نمود. بطوریکه از اسناد بر می‌آید این دوگانگی، در تقسیم مسئولیت‌های دولتی و شهری بازنتاب یافته است، به این معنی که وظایف عمده رهبری سیاسی - نظامی، مناسبات خارجی، مالیات گذاری و انجام پاره‌ای از کارهای مهم عمومی از قبیل ساختمان درها و استحکامات و دیوارهای حفاظتی شهر، ساختمان معابد و راه‌ها و جاده‌های بازرگانی، ایجاد سیستم گسترده آبیاری و غیره در عهده مراجع دولتی قرار گرفته و وظایف اداره امور جاری شهر، رفع اختلافات و قضاوت میان شهروندان و آماده‌ساختن وسائل، بمنظور اجراء تصمیمات دولتی درباره وظایفی که از حیث امور عمومی در زمره مسئولیت‌های دولت بشمار می‌رود، در عهده سازمان شهری باقی مانده است. بدیگر سخن: حاکمیت اقتصادی و سیاسی که در گذشته در ارگانهای سازمان دهکده‌های تجسم می‌یافت رفته‌رفته از این ارگانها سلب شده و به نهاد تازه‌ای که برای حل مسائل عمده مشترک همبودهای کشاورزی بوجود آمده، منتقل گردیده است. چنین تقییمی در آغاز، برای همه اعضا همبودها طبیعی است زیرا اتحاد چندین همبود کشاورزی با هم، ناگزیر به رهبری معینی نیازمند است که ضرورتاً غیر از رهبری هر یک از همبودیهای جداگانه است و لذا مافوق همه آنها قرار می‌گیرد. قاعدتاً (در صورتیکه تشکیل شهر، قهراً انجام نگرفته باشد) تعیین چنین رهبری باید در آغاز بصورت انتخابی یا بر حسب توافق میان همبودیها انجام گرفته باشد. بنا بر آثاری که از کاوشها بدست آمده، بنظر می‌رسد که بدواً قدرت حاکمه در دست مقامات روحانی قرار داشته و ظاهراً کاهن مهمترین پرستشگاه منطقه "شوش" بر مجموع سازمان شهر - دولت ریاست داشته است، "پرستشگاه شوش" که بی‌های آن هنوز در روی تپه‌ای میان شهر باقی است از زمانهای کهن مرکز همبودیهای کشاورزی ناحیه "شوش" بوده و ظاهراً اداره امور همبودها از قدیم بعهده پیشوایانی قرار داشته که در عین حال وظیفه دینی و روحانی را با وظایف عرفی و ریاست اداره همبودیها تواءم دارا بوده‌اند.

نقش یک مهراسنوانه‌ای که روی قطعات برخی از ظروف و کوزه‌ها خورده و مربوط به نیمه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد است "پرستشگاه

بزرگ شوش" را در نقطه مرتفعی نشان می‌دهد که شخصی با ریش و گیسوان آراسته و دامنی که ویژه روحانیان آن زمان بوده و در آثار "شومری اوروک" مکرراً نظیر آن یافت شده، با کمانی که در دست دارد عازم ورود به پرستشگاه است. لوح حلقه مانندی نیز از همین دوران که اثر مهری بر روی آن باقی مانده، تشریحاتی را با حضور شخصیتی روحانی که کلاه دستار مانندی بر سردارد نشان می‌دهد. شخصی دیگری که شاید از خادمین پرستشگاه یا از معاونین او باشد و نفر سومی که حامل هدایاست در این نقش نموده می‌شوند.

این آثار و بطائر آن، می‌تواند دلیل بر آن باشد که در "شوش" نیز مانند بین‌النهرین، در آغاز شهرنشینی، قدرت سیاسی در دست رسته روحانی بوده است.

نظر به ارتباطات وسیعی که میان "ایللام" و بین‌النهرین از ازمینه بسیار قدیم وجود داشته و تا حدودی موجب یک نوع در آمیزی فرهنگی شده است می‌توان از آثار مکشوفه در بین‌النهرین نیز در تاء تئید این مطلب، یعنی روندی که به نوعی حکومت روحانی در "شوش" و دیگر نواحی "ایللام" انجامیده است، شواهدی آورد و اتخاذ سند کرد.

آثاری که در همبودبهای کشاورزی دوران معروف به "العبيد" مربوط باوایل هزاره چهارم پیش از میلاد بدست آمده، نمایانگر آنست که بناهای معظم پرستشگاهی، یگانه اینده عمومی همبودبهای کشاورزی بوده است. "با توجه باین جزئیات باستان‌شناسی، حدس زده می‌شود که سیستم شومری حکومت روحانی، تدریجاً شکل می‌گیرد. می‌توان حدس زد که پرستشگاهها مازاد تولید را در درون خود گرد آورده‌اند و علاوه بر آن مثل اینست که معابد به مراکز تبدیل و توریع، مبدل شده‌اند. از آنجا می‌توان نتیجه گرفت که اولیاء دینی در همبود وضع متفوقی بدست آورده‌اند." (۳۶۵)

پس از آنکه نخستین کانون بزرگ تمدن شهری در "اوروک" بوجود آمده است دیده می‌شود که همین روند در قالب زندگی شهری ادامه یافته است. کشف ساختمانهای معابد متعددی در حفاریات "اوروک" و شهرهای دیگری بین‌النهرین، بهترین شاهد ادامه این بدیده در زندگی شهری است. "توجه باین نکته، مهم است که در دوران "حمدت‌نصر" (۳۶۶) رئیس

۳۶۵ - "پل گارلی"، اثر پیش یاد شده، (ص ۵۳)

۳۶۶ - *Djandat-Naar* - محلی در جنوب غربی بین‌النهرین

کنار "دجله" و واقع در جنوب "بغداد" که در آن آثار بسیار مهمی مربوط ←

عرفی شهر، معمولا "عنوان" "ان" دارد که بمعنای "خداوندگار" است (زیرنویس ۲۲۱) و بیشتر دارای محتوی ویژه مذهبی است. ظاهرا "هم اوست که بمتابیه عمده شخصیت" در صحنه‌های منقوش استوانه‌ها نمایش می‌یابد و مقام مرکزی را در تشریفات مذهبی اشغال می‌نماید. از سوی دیگر نظر باینکه یگانه‌ساختمانهای رسمی، عبارت از پرستشگاهها هستند، معابد بایستی در عین حال، بمنزله کاخها تلقی گردند. از آنجا نتیجه گرفته شده است که رشته دقیقی، وظایف سلطنتی و روحانی را بهم پیوسته است و شهرها عبارت از واحدهای متعدد حکومت روحانی بوده‌اند. اسناد "جمدت نصر" در کنار "خداوندگار" از "ریش سفیدان" نیز یاد می‌کنند که مسلما دارای اختیارات سیاسی بوده‌اند" (۳۶۷).

این امر که در اسناد "شومری" و "اکدی" مربوط به آغاز هزاره سوم پیش از میلاد، هنوز برای برخی از حکمرانان "ایلامی" عنوان "این" *In* که تلفظ ایلامی "ان" و "انسی" *En Ansi* (بزبان شومری)، و "ایش شاکو" *Ishshaku* (معادل آن بزبان اکدی) است یکار می‌رفته، خود شاهد گویائی در مورد جنبه روحانی حکومت‌های مذکور است، زیرا چنانکه سابقا نیز متذکر شده‌ایم بنا بنظر خاورشناسان زبان‌شناس، واژه "انسی" یا "ایش شاکو" بمعنای کاهنی است که در رأس مردم (یا طایفه) قرار گرفته و وظیفه او بر پا داشتن و نگاهداری معابد (و دیگر ابنیه) است. (۳۶۸) در کتیبه‌ای که از "سارگون قدیمی" *Sargon l'ancien* یا *Sargon d'Agadé* اولین پادشاه "اکد" (قرن بیست و ششم قبل از میلاد) باقی مانده و وی در آن از فتوحات خویش در "ایلام سخن می‌گوید برخی از حکمرانان شهرهای "ایلام" از جمله "خوخنور" و "شوش" تحت عنوان "ایش شاکو" یاد شده‌اند در صورتیکه به برخی دیگر از حکمرانان ایلامی عنوان "شاررو" *Sharru* بمعنای شاه داده شده است. چنانکه بعدا خواهیم دید "پوزور این شوشی ناک" *Puzur-In-Shushinak* بنیادگذار دولت واحد "ایلام" نیز در کنار القاب دیگر، خویشتن را "ایش شاکو" معرفی می‌کند.

نقش مهر استوانه‌ای که فوقا از آن یاد شد و شخصیت روحانی را با

به آغاز هزاره سوم پیش از میلاد کشف شده است.

۳۶۷ - "پ. گارلی"، همان اثر، (ص ۵۶)

۳۶۸ - "ای. ام. دیاکونوف": "ساخت اجتماعی و دولتی بین‌النهرین

باستان"، (روسی)، (ص ۱۲۱)

کمانی در دست در برابر "پرستشگاه شوش" مجسم می‌سازد نمایانگر آنست که شخصیت مزبور وظیفه دینی و لشکری را تواما" دارا بوده‌است. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که از ابتدا، وظایف رهبری امور دینی، لشکری و کشوری در شخصیت روحانی واحدی (گاهن بزرگ یا رئیس پرستشگاه) جمع بوده‌است. با بدگر سخن سه وظیفه مشخص حاکمیت ویسی: "دینی، لشکری، و قضائی" که در مراحل اولیه جامعه بدوی در سمت پیثوائی قبيله یا طایفه تجلی داشته و سپس در وظایف رهبری همبود دهکده‌ای تجسم یافته و از آنجا به همبود شهری و حکمرانی شهر - دولت منتقل گردیده، در شخصیت واحدی، تمرکز یافته‌است.

بدینسان می‌توان در یافت که چگونه با پیدایش شهر - دولت‌ها نخستین سازمان دولتی، بصورت حکومت روحانی در آمده و حاکمیت بمثابه "قره ایزدی" و "عطیه‌ای الهی" تلقی گردیده‌است.

آنچه پرستشگاه شهری را از پرستشگاه قدیم همبودی متمایز می‌سازد اینست که پرستشگاه قدیم، بمثابه تجلی‌گاه الوهیت طایفه یا قبيله، جزئی از همبود بت‌مار می‌رفت و بدین مناسبت از اعانات و هدایا و کاردا و طلبانه اعضا همبود بر خوردار بود، در صورتیکه پرستشگاه شهری، بمثابه تکیه‌گاه اشرافیت روحانی بصورت یک قدرت اقتصادی و سیاسی حاکم بر جماعت، قسمت عمده مازاد تولید جمعی را تحت اختیار خود در آورده و همبودها را بسود منافع خاص طبقه معین، مورد بهره‌کشی قرار می‌دهد. خصلت استثماری پرستشگاه شهری در سر عنوان الهی قدیمی آن پنهان شده بود. خدا بهمان نام سابق خوانده می‌شد و تحت این پوشش، جنبه همگانی قدیم خود را حفظ کرده بود ولی در واقع در معنای خداوند ویژه عده معدودی حاکمین بر جماعت، نسبت به منشاء پیدایش خود بیگانگی یافته بود.

ظاهرا" در همین دوران است که به خداوند شهر "شوش" نام "این شوشی‌ناک" (مرکب از کلمات سومری: "این" بمعنای خداوندگار و "شوشی‌ناک" بمعنای شوش) داده می‌شود. نام ایلامی این خدا چه بوده معلوم نیست و اینکه نام سومری به آن داده شده (نامی که تا پایان دولت " ایلام" بهمین صورت خارجی باقی مانده‌است) می‌تواند تا حدودی مؤید نظریه‌ای باشد که طبق آن گویا زندگی شهری، از جانب اشغالگران " سومری" به همبودیهای "شوش" بحمیل شده‌است.

بهر حال آنچه مسلم بنظر می‌رسد اینست که در این جماعات بدوی اصولا" میان دین و امور عرفی هیچگاه جدائی نبوده‌است، زیرا خدایان مورد پرستش جماعت، صاحب اصلی زمین و همبودی تلقی می‌شده‌اند و لذا

ماء موران برگزاری مراسم ستایش و نیایش، بعنوان نمایندگان خدایان، خودبخود بر دیگران فضیلت داشته و بنابراین رهبری و اداره جامعه حق مسلم آنها شمرده می شده است. بهمین جهت در آستانه تشکیل شهر، پرستشگاهها بصورت مهمترین مراکز اقتصادی جماعات در آمده بودند و چنانکه سابقاً دیدیم این روند حتی پس از استقرار رژیم سلطنتی، همچنان ادامه داشته و ابعاد گسترده‌ای یافته است.

بدیهی است انجام وظایف (دینی، مالی، سیاسی و لشکری)، احتیاج به دستگاه اداری نسبتاً وسیعی داشت که رهبری آنرا افراد طبقه ممتاز در دست داشتند. تردیدی نیست که پرستشگاه کارمندان ویژه‌ای برای انجام تشریفات دینی و تنظیم امور اقتصادی و مالی خاص پرستشگاه در اختیار داشته است. ظاهراً "علاوه بر روحانی بزرگ" پاشی شورابو *Pashishu-Rabu* که در دوران‌های بعدی "پاشی شوگال" *Pashishu-Gal* گفته می‌شد، مهمترین کارمندان حرفه‌ای پرستشگاه عبارت از خزانه‌دار "ماش‌شار ادوا" *Mashishar-Edua* (۳۶۹) و روحانی اداره‌کننده پرستشگاه؛ "پاشی شوادوا" *Pashishua-Edua* و روحانیان زیر دست او؛ "شاتین" *Shatin* بوده‌اند.

درباره ترکیب سازمانی بخشهای لشکری و مالی، هیچگونه اطلاع مشخصی در دست نیست. اگر خواسته باشیم بنا به مشابهت با "شومر" قدیم قضاوت نمائیم باید بگوئیم که تعداد نیروهای منظم لشکری، نسبتاً ضعیف بوده است. البته بهنگام ضرورت از افراد همبودیهای کشاورزی تابع "شوش" نیز استمداد می شده است. بنا به اسناد "شومری"، تعداد ایلامی‌هایی که در حدود (سال ۲۴۰۰) پیش از میلاد، سرزمین "لاگاش" را غارت نمودند بیش از ششصد نفر نبوده است، از اینرو می‌توان به احتمال قریب به یقین گفت که در اواخر هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم نیروهای منظم "شوش" از حدود چند صد نفر تجاوز نمی کرده است.

اگر چه در مورد سازمان شهری "شوش" در ابتدای شهرنشینی، اطلاعات مستقیمی در دست نیست ولی برخی از اسناد کتبی هزاره دوم پیش از میلاد، نهادها و ارگانهای شهری‌ای را معرفی می‌کنند که نشانه‌های بارزی از وضع سازمان ابتدائی شهر "شوش" در بر دارند و مسلماً از دورانهای پیشین

۳۶۹ - "ماش‌شار ادوا" یا "ماش‌شار" (" ادوا" بمعنای خانه است و بنابراین خانه بطور مطلق عبارت از پرستشگاه، یعنی خانه خدا بوده است)

در جامعه شهری هزاره دوم باقی مانده‌اند و لذا می‌توانند ما را تا حدی در این بررسی یاری نمایند.

سندی که تحت (شماره‌های ۳۲۱ و ۳۲۲) ثبت شده است بویژه برای بحث کنونی ما از آن جهت مهم است که ضمن قضاوت درباره یک دعوی خصوصی مربوط به زمین، از ارگانهای تصمیم گیرنده‌های نام برده می‌شود که بی‌شک می‌توان آنها را بمنزله ادامه یا شکل کم و بیش تغییر یافته ارگانهای سازمان شهری ابتدائی تلقی نمود (۳۷۰). در این سند، جملات زیرین مورد استناد است: "تپیر" (۳۷۱) و قضات "دیانو" *Dajjanu* ، "هاش‌شا" *Hāshsha* و "کی‌پارو" *Kiparu* و "پسران شوش" *Maré Shuehīm* به تعداد بسیار در برابر "تپیر" (دبیر) و قضات فرار گرفتند و سپس منشاء ملک را مطرح ساختند.

در قسمت دیگری از این سند چنین آمده است: "اسناد راجع به تقسیم را "آنار"، دبیر و قضات آوردند و سپس دبیر، قضات و تعداد بسیاری از پسران شوش، مطالب اسناد را راجع به سهم‌الارث شنیدند و پس از آن دبیر و قضات پیروزی بر "لولو" و "آنیک‌شوشو" پسران "دامشکی" را اعلام داشتند."

۳۷۰ - در مورد ترجمه این سند و تفسیرهایی که از واژه‌های مختلف آن شده است، پایه گفته‌ها و نتیجه‌گیریهای ما نظریاتی است که دانشمند شوروی "یو. ب. یوسیفوف" در کتاب (مگرا" یاد شده) / "ایلام" ابراز داشته است. (از صفحه ۹۹ تا ۱۱۱)

۳۷۱ - *Tepir* کلمه ایلامی "تپیر" که بمعنای دبیر و محرر است، بروشنی منشاء واژه دبیر را در زبان فارسی آشکار می‌سازد. با توجه به اینکه خط ایلامی لااقل بیش از ۱۵۰۰ سال قبل از خط پارسی باستانی اختراع شده است، نمی‌توان درباره منشاء ایلامی این کلمه که در اسناد هزاره دوم پیش از میلاد آمده است تردید داشت. اضافه کنیم که خط ایلامی اختراع خود آن قوم بوده است، ولی اقوام آریائی - ایرانی به تصریح "پورداد" خود هرگز خط مستقلی نداشته و آنها را از اقوام غیر آریائی ایرانی و دیگر اقوام بعاریت گرفته‌اند، مثلاً "خط پارسی باستان را از بابلیان اقتباس نموده‌اند که آنان نیز از سومریان بارث برده‌اند. خط پهلوی از اقوام سامی آرامی برخاسته و خط کنونی نیز از اعراب مسلمان اخذ شده است: "پورداد - ابراهیم" ۱۳۵۵، "فرهنگ ایران باستان" چاپ دانشگاه تهران شماره مسلسل ۱۸۷۶ (ص ۱۵۹)

در جملهٔ دیگری از همین سند، تصریح شده است که جریان دادرسی با حضور فلان "هاش‌شا" و فلان "کی‌پارو" (در اینجا اسامی شاغلیان این دو سمت بطور مشخص ذکر شده) جریان یافته است.

چنانکه دیده می‌شود در قطعات فوق که از اسناد (شماره ۳۲۱ - ۳۲۲) نقل شد، از شیء مقام دادرسی نام برده می‌شود که به ترتیب عبارتند از: "تپیر" (دبیر) - "دیئانسو" (قضات یا داوران) - "هاش‌شا" - "کی‌پارو" - "ماره‌شوشیم" (پسران شوش به تعداد بسیار) - "آتار" (پدر).

با وجود اختلاف نظرهایی که بویژه در مورد معاهیم "هاش‌شا" و "کی‌پارو" وجود دارد، بر پایهٔ مجموع سند و مقایسهٔ آن با اسناد دیگر و همچنین با توجه به ترتیب معینی که برای ذکر مقامات حاضر در جلسهٔ رسیدگی، مراعات شده است می‌توان تا حدودی موقعیت اجتماعی آنها را مشخص ساخت.

نخستین مطلبی که در این سند، جلب توجه می‌کند، ترتیبی است که برای حاضرین جلسه ذکر شده است بر خلاف معمول که در اسناد مربوط بامور خصوصی، منشی یا اصطلاح اکدی "توپ‌شاررو" *Tupsharru* بعنوان شاهد و نویسندهٔ اسناد، ظاهر می‌شود و در واقع فقط نقش نویسنده‌گی دارد، در سند مورد استناد ما، اصطلاح ایلامی "تپیر" بکار می‌رود و این شخص در صدر هیئت دادرسی قرار دارد. از اینجا نتیجه می‌شود که دبیر، دارای یک وظیفهٔ مهم اجتماعی است و سمت او با منشی تفاوت دارد و چنانکه دیده می‌شود هم اوست که به‌مراه قضات نتیجهٔ دادرسی را اعلام می‌کند. نظر باینکه نام دبیر پیش از قضات، ثبت شده و بدینسان از قضات تفکیک گردیده است مسلم است که وی در زمرهٔ قضات بشمار نمی‌آید. بنابراین بنظر می‌رسد که وی از لحاظ دارا بودن یک وظیفهٔ مهم اداری یا دولتی، مقام اول را احراز نموده باشد. به‌همین سبب برخی از محققین واژهٔ "تپیر" را به دبیر درباری و یا مهردادار: (وزیر دادگستری)، ترجمه نموده‌اند (۳۷۲). ولی بنظر می‌رسد که این شخص ظاهراً "ریاست ادارهٔ همبودی شهری یا شهرداری را دارا بوده است که خود یک وظیفهٔ دولتی بشمار می‌رود. بدیگر سخن: دبیر نمایندهٔ دولت، در شعبهٔ ادارهٔ همبود شهری بوده و به‌همین جهت نام او در صدر صورت حاضرین و پیش از قضات ذکر شده است. اگر غیر از این بود حضور او در جلسهٔ دادرسی مربوط بیک امر خصوصی، مفهومی نمی‌داشت و

دخالت او در اعلام رای دادگاه نیز، قابل توضیح نمی‌بود. از اینجا ممکن است چنین نتیجه‌گیری کرد که اداره سازمان شهر در عین استقلال، تحت نظارت و مراقبت دولت بوده است و این امر در شرایط دولت متمرکز "ایلام" در هزاره دوم پیش از میلاد جای شگفتی ندارد.

در تریب سامبری حاضرین جلسه دادرسی، نام "هاش‌شا" پس از قضاوت و پیش از "کی‌پارو" قید شده است. از اینجا معلوم است که این دو نه در زمره قضات بوده‌اند و نه کارمند دولت بشمار می‌رفته‌اند، بنابراین منطقی است باید نمایندگان همبود شهری بوده و باین عنوان در جلسه دادرسی حضور یافته باشند. بنظر "یوسیفات" از مضمون سند، پیداست که "هاش‌شا" شخصیت موظفی بوده که در جلسات دادرسی در مورد این یا آن مطلب مربوط به محلات شهری، حاضر می‌تده و وظیفه او بیشتر با سازمان همبودی شهری بستگی داشته است. دانشمند مزبور "کی‌پارو" را با قید احتیاط "ریش‌سفید" ترجمه می‌کند و معتقد است اعم از هر عنوانی که داشته، بنا بر همان استدلال، باید شخصیتی باشد که در اداره شهر، مقام موظفی را اشغال می‌کرده است. و. هینس لغت "کی‌پارو" را "نهردار" ترجمه کرده است. مصنف کتاب "ایلام" ما "لا" به این نتیجه می‌رسد که "محملاً" ریش‌سفید (?) نماینده یک برزن همبود شهری بوده و ممکن است "هاش‌شا" در رأس چند برزن قرار داشته است (۳۷۳) پایه استدلال در این مورد بر این قرار دارد که در سند دیگری (شماره ۲۸۸) نام شخصی "هاش‌شا" همانست که در اسناد (شماره ۳۲۱ - ۳۲۲) ذکر شده در حالیکه در مورد "کی‌پارو" نام شخص دیگری آمده است. در هر دو سند نام "هاش‌شا" بصورت "آت‌کال‌شو" *Akaishu* آمده است در صورتیکه در اسناد (شماره ۳۲۱ - ۳۲۲) از شخصی بنام "این‌شوشی‌ناک‌کاشید" *Inshushinak Kashiā* بعنوان "کی‌پارو" نامبرده شده و در سند (شماره ۲۸۸) از شخص دیگری بنام "تنه" *Tenne* در سمت "کی‌پارو" یاد شده است. از این قرار در زمان همان "هاش‌شا" حداقل دو "کی‌پارو"ی مختلف خدمت می‌کرده‌اند. در حالیکه "هاش‌شا" بعنوان نمایندگی برزنهای متعدد، بطور ثابت در جلسات شرکت می‌کرده است، "کی‌پارو"ها: (ریش‌سفیدان) بر حسب آنکه دعوی مطروحه، مربوط به برزن مورد مسئولیت آنها بوده، در دادرسی حضور پیدا می‌کرده‌اند. از سند (شماره ۲۸۸) چنین استنباط می‌شود که هر گاه دعوا اهمیت چندانی نداشت "هاش‌شا" و (ریش

سفید) را «سا» مسئله مورد نزاع را حل و فصل می‌کرده‌اند.
 لزوم حضور «ماره‌شوشیم» (پسران شوش) به تعداد کثیر - در جلسه دادرسی، نمایانگر آنست که رسوم دموکراتیک همبودی دهکده‌های، در هزاره دوم هنوز قوت خود را از دست نداده و شهروندان «شوش» حق داشته‌اند که در رسیدگی بمسائل مهم شرکت نمایند. در واقع حضور و شرکت تعداد کثیری از شهروندان در جلسات رسیدگی، شکل کم‌وبیش مسخ شده‌ای از مجلس خلق است که در همبودیهای طایفه‌ای و دهکده‌ای وجود داشته‌است.

اگر چه معلوم نیست در چه قبیل مراعات، حضور مردم لازم بوده، ولی گمان می‌رود از آنجا که هر ناحیه یا برزنی، نمایندگان خود را در شورای همبود یا انجمن شهر داشته، کار مربوط بهر ناحیه در همان ناحیه مورد رسیدگی قرار می‌گرفته‌است، چنانکه در سند (شماره ۳۲۰) از «ماره‌بایتی» *Mare batti* یعنی انجمن ناحیه یا بخش، سخن می‌رود. بنابراین چنین بنظر می‌رسد که مجلس خلق: «ماره‌شوشیم» از گردهم‌آئی «ماره‌بایتی»ها یعنی انجمن‌های ناحیه یا بخش، تشکیل می‌شده‌است و این شورا به نمایندگی تمام خلق بهنگام طرح مسائل مهمه مربوط به شهر، در جلسات دادرسی، شرکت می‌نموده‌است. (۳۷۴) این نتیجه‌گیری بنظر منطقی می‌آید، زیرا با افزایش جمعیت «شوش» امکان اینکه همه ساکنین شهر (مانند همبود دهکده‌ای) اجتماع نمایند عملاً، منتفی بوده‌است.

باری ظاهراً هر «ماره‌بایتی»، ریش‌سفید: («کی‌پارو»ی) خود را انتخاب می‌کرده و چند ناحیه («بابتو») متفقاً «هاش‌شا» را انتخاب نموده به انجمن همبود یا انجمن شهر می‌فرستاده‌اند. بدینسان در «سا» هر انجمن ناحیه: «ماره‌بایتی»، («کی‌پارو» یا ریش‌سفید) قرار داشته و چند ریش‌سفید از لحاظ سازمانی تابع «هاش‌شا»ی منتخب خود بوده‌اند. درباره چگونگی انتخاب انجمن بخش یا ناحیه - «ماره‌بایتی» که پایه مجموع سازمان شهری است مدرکی در دست نیست و لذا نظر مشخصی نمی‌توان داد. می‌توان فرض کرد که همه افراد بخش، اعضاء این انجمن را انتخاب می‌نموده‌اند ولی چگونه؟ بصورت اجماع یا بنحو دیگر؟ معلوم نیست. گمان می‌رود شورای ریش‌سفیدان که یکی از سنت‌های قدیمی بوده، نیز تحت ریاست «آتار» قرار داشته‌است. ظاهراً «آتار» یا «آدا» بمعنای پدر: (زیرنویس ۱۲۰) که در

۳۷۴ - توجه به این نکته جالب است که در یونان پهلوانی نیز برای خلق، اصطلاح «پسران آگه‌ن» *Achéens* بکار برده می‌شود. (ایلیاد همرا)

لقاب برخی از تاهای ایلامی آمده، یکی است، بنظر می‌رسد از میان کسانی که وظایف مربوط سازمان شهر را انجام می‌دادند "آثار" مهمترین شخصیت بوده‌است، زیرا در اسناد، هر جا که او حضور دارد نامش مقدم بر دیگران ذکر می‌شود. گمان می‌رود که قضات یا داوران نیز ادوارا "انتخاب می‌شده‌اند، ولی "تپیر" (دبیر) بنسبت حرفه مشحوصی که داشته ثابت بوده‌است. وی در عین اینکه در اداره سازمان شهر دخالت داشته نماینده دولت نیز بشمار می‌رفته‌است.

درباره فعالیت اقتصادی و سازندگی سازمان شهری در این زمان، هیچ اطلاع مشخصی در دست نیست. در واقع، با وجود سازمانهای اقتصادی بزرگی، مانند سازمانهای شاهی و پرستگاهی، تصور نمی‌رود جای زیادی برای فعالیت اقتصادی سازمان شهری باقی مانده باشد. با این وجود می‌توان حدس زد که سازمان شهری وظایف مشخصی (برای انجام بارهای از کارهای مربوط به ساختمان ابنیه داخل شهر "شوش"، مراقبت کانالها و سیستم آبرسانی، و بسج تبرو برای امور اقتصادی دربار و پرستگاهها، وصول و ایصال محصولات که اهالی شهر باید موطفاً به دربار و پرستگاه تحویل می‌دادند، تنظیم و تحویل ندور و قریانها و غیره) بعهده داشته‌است. گمان می‌رود در ارتباط با تصمیمات دولت، کارهای مربوط به بسیج مردم شهر، برای جنگ یا دفاع بهنگام هجوم دشمن، نیز از وظایف ویژه سازمان شهری بوده باشد.

مجموع این بررسی می‌تواند منظره کلی سازمان شهری بهنگام تشکیل شهرها و پیدایش شهر - دولت‌ها را بدست دهد. طبیعی است که بمرور با تحکیم قدرت دولتی و بویژه پس از استقرار دولت سرتاسری اختیارات سازمان شهری و جنبه‌های عمیقاً دموکراتیک آن دستخوش تغییر شده‌است ولی با این وجود دیده می‌شود که در هزاره دوم هنوز بسیاری از قواعد دموکراتیک پیشین بر سازمان شهر حکومت می‌کند. تلفیق حکومت مطلقه شاهان (از لحاظ اعمال قدرت دولتی)، با رعایت نسبی موازین دموکراتیک در مورد سازمان شهری، بازتاب شرایطی است که از ابتدا در تشکیل شهر "شوش" بوجود آمده‌است. بعکس بنظر می‌رسد در نقاطی که شهر - دولتها در نتیجه اتحاد قبایل یا اسکان قبیله واحدی تشکیل یافته‌اند، از ابتدا خصیلت‌های دموکراتیک سازمان شهری، بمراتب ضعیف‌تر بوده و جنبه‌های پدرسالاری و استبدادی آن (که خود از درون تحول ویژه نظام قبیله‌ای و سلسله مراتب آن برخاسته) تفوق داشته‌است.

برخی صفات نسبتاً دموکراتیکی که در شیوه حکومتی "ایلام" پس

از تشکیل دولت سرتاسری نیز دیده می‌شود محققاً " بازتابی از تأثیر پایداری شیوه‌های دموکراتیک بدوی در شهرهایی از قبیل "شوش" است. یکی از عللی که دولت " ایلام " را، بر خلاف دولت‌های همسایه بین‌النهرین، طی تقریباً دو هزار سال پایدار نگاهداشته و امکان داده‌است که در برابر قدرتهای چون دولت‌های (اکد، بابل و آشور) پیروزمندانه استقلال و موجودیت خود را حفظ نماید بنظر ما در همین شیوه کما بیش دموکراتیک حکومت است.

باری آنچه مسلم بنظر می‌رسد اینستکه در آغاز تشکیل شهر "شوش"، " آثار " یا " آدا " (پدر) بمتابۀ رئیس سازمان و انجمن شهری، نخستین مقام را دارا بوده‌است. سمت دیگری که اسناد دورانهای بعد از آن حکایت می‌کنند عبارت از مقام ریاست دینی است که در اسناد متأخر، تحت نام *re'u Urman Shushin* یعنی شیان مردم "شوش" یا *re'u Inshushinak* (شیان این شوشی‌ناک) از آن یاد شده‌است. این سمت را حتی برخی از پادشاهان " ایلام " دارا بوده‌اند. (۳۷۵) ظاهراً در آغاز تشکیل شهر و محتملاً پیش از آن در همبودهای دهکده‌های "شوش" سرگانه پرستشگاه " این شوشی‌ناک " این دو سمت را با هم داشته و بمرور از یکدیگر تفکیک شده‌است.

در وجود مجلس خلق و انجمن شهر و دیگر نهادهای دموکراتیکی که آثار آن در هزاره دوم نیز باقی بوده‌است نمی‌توان نردید داشت. در واقع وضع شهر - دولت را می‌توان به نوعی دموکراسی نظامی تعبیر نمود (۳۷۶). آنچه بطور عمده، همبود شهری بدوی را از همبودهای دهکده‌های پیشین متمایز می‌ساخت این بود که اولاً یک قدرت سیاسی مافوق همبودیهای ترکیب کننده، با اختیارات (سیاسی، نظامی و اقتصادی) مشخص بوجود آمده بود و ثانیاً پرستشگاه شهری نه تنها از لحاظ وظایف دینی خود، بلکه بمتابۀ مرکز عمده تولید و توزیع، بطور قطع، بصورت یک قدرت اقتصادی

۳۷۵ - مثلاً " آداخوشو " خویشان را "شیان مردم شوش، خدمتگذار محبوب این شوشی‌ناک" می‌نامد.

۳۷۶ - " خلاصه آنکه کلمه "بازیلیا" *Basileia*، که نویسندگان یونانی برای اصطلاح سلطنت هومری بکار می‌برند (باین علت که فرماندهی سپاه مهمترین علامت مشخصه آنست)، همراه با انجمن و شورای خلق فقط بمعنای دموکراسی نظامی است " - " انگلس " به نقل قول از " مارگس " در کتاب " منشاء خانواده... " (ص ۱۲۷)

مستقلی در آمده بود، که نه تنها قسمتی از مازاد تولید را بصورت تمرکز یافته صرف نگاهداری عدای کشاورز و پیشهور می‌کرد که پیوند آنها با زندگی زراعتی درون همیود، گسیخته شده بود و با جا گرفتن در درون اقتصاد پرستشگاهی بطور عمده، برای میادله، تولید می‌کردند، بلکه تمام توده‌های زحمتکش شهر و همیودبهای پیرامون را سود مینارین و دستگاه بوروکراتیکی که ایجاد شده بود مورد بهره‌کشی قرار می‌داد.

اینکه بهره‌کشی در قالب مذهب و با استفاده از معتقدات دینی توده‌های خلق انجام می‌گرفت و شاید قسمتی مورد تأیید و موافقت مردم نیز بود، تعبیری در ماهیت بهره‌کشی هیئت حاکمه دین‌سالاری بوجود نمی‌آورد. طبقه ممتاز در لباس دین، دولتی بوجود آورده بود که هم وظایف عمومی مورد خواست مردم را انجام می‌داد و هم منافع غارتگرانه خود را در پناه قدرت دولتی حفظ می‌نمود.

با این وجود، تشکبل شهر - دولت در شرایط جامعه بدوی گام مهمی به پیش - در جهت ترقی و پیشرفت اوضاع اقتصادی و اجتماعی - بشمار می‌رود. پیشرفت‌های بزرگی که در تولیدات کشاورزی و صنعتی این دوران مشهود است بی‌شک نتیجه چنین تحول کیفی در جامعه بدوی " ابلام " بشمار می‌رود.

فصل دوم

تحول شکل حکومت و شیوه اعمال قدرت دولتی در ایلام

در فصل پیشین بر پایه برخی آثار کاوشی و مدارک کتبی به این نتیجه رسیدیم که از آغاز شهرنشینی، حاکمیت شهری در "شوش"، شکل روحانی داشته است. اسناد و شواهد عدیده نشان می‌دهند که با تحول شهر - دولت‌ها و تحکیم قدرت دولتی، تدریجا "تغییراتی نیز در شکل حاکمیت بوجود آمده است. در واقع با اینکه هنوز تا پایان هزاره سوم، حکمرانان برخی از شهرها دارای عنوان روحانی ("ایشاک" بزیان "اکدی" معادل "انسی" بزیان شومری) هستند، معذک اغلب از لحاظ وظایفی که انجام می‌دهند تفاوتی با شاهان ندارند.

"سارگون" پادشاه "اکد" ضمن صورت مفصلی که در کتیبه‌های خود از نام و سمت حکمرانان ایلامی که در جنگ اسیر شده‌اند بدست می‌دهد "ایشاک"های چندی را نام می‌برد که علیه وی می‌جنگیده‌اند. از آن جمله‌اند: الف - "زینا" *Zina* "ایشاک هوهونوری" *Huhunuri* یا "خوخنور" *Khukhunuri*، ب - "هیداریدا" *Hidarida* "ایشاک گونی‌لاها" *Guni-laha* ج - "صنم‌شیموت" *Sanam-Shimat* "ایشاک ایلام (۳۷۷) و ایشاک شیری‌هو" *Shirihu*. این سند می‌رساند که

۳۷۷ - از قرائن و شواهد کتبی چنین استنباط می‌شود که در ابتدا "ایلام" در معنای محدود کلمه به منطقه "شوش" و نواحی واقع در دره‌های میان رودهای گرخه و گارون اطلاق می‌شده که "شوش"، "آوان" و "هوهونوری" (مال‌امیر) را شامل بود و بعداً "سراسر کشور به این نام خوانده شده است. ←

وظیفه "ایشاک" در این زبان منحصر به امور مذهبی نبوده و وظیفه سرکردگی خلق مسلح را نیز داشته است. اینکه "پوزوراین شوشی ناک" (قرن بیست و دوم پیش از میلاد) در کتیبه‌هایی که از خود بجای گذاشته، خویش را، در جنب عناوین دیگر، "ایشاک شوش" معرفی می‌کند خود مؤید این نظر است که رفته رفته سمت "ایشاکی" جنبه صرفاً مذهبی خود را از دست داده و یا نهاد شاهی یکی می‌شود. بهمین جهت در کتیبه "سارگون" اکدی همه حکمرانان ایلامی که به اسارت وی درآمده‌اند "شاررو" *Sharru* یعنی شاه خوانده می‌شوند، در حالیکه طبق همین نوشته در میان آنها چندین "ایشاک" وجود داشته است.

در میان الواحی که در "شوش" کشف شده و ظاهراً مربوط به نیمه دوم هزاره سوم (پ. م.) است و بزبان سامی و خط بین‌النهرین جنوبی نگاشته شده، صورت حسابهای مخارجی وجود دارد که مسلماً متعلق به دستگاهی دولتی و احتمالاً شاهی است. در میان یکی از این الواح نام "ان ناموبیلی" *namubili* "ایشاک شوش" قید شده است. وجود این حکمران "شوش" بوسیله مهر اسواندای شکل یکی از خادمین وی و همچنین از روی مهر خود او که فقط برگردان آن بها رسیده (و روی آن صحنه‌ای مذهبی ترسیم گردیده و متعلق بزمانی است که وی عنوان "شاک کاناک کوی" (شاک کاناک) *Shakkanak* یا *Shakkanaku* "ایلام" یافته)، محقق گردیده است. (۳۷۸) درباره عنوان "شاک کاناک" پائین تر گفتگو خواهد شد.

مدارک کتبی نشان می‌دهند که عنوان "ایشاکی" در اغلب شهرهای "ایلام" لااقل تا سده نوزدهم پیش از میلاد (ولو در چهارچوب نظام پادشاهی سرناسر "ایلام") با خصلت دوگانه روحانی و عرفی باقی بوده است. ما از همه کسانی که تحت عنوان "ایشاک" یا "ایشاگو" در

اینکه شاهان سلسله "سیماش" و "آنشان" علاوه بر عنوان پادشاهی شهر خود، تصریح سمت پادشاهی "شوش" و "ایلام" را نیز در عناوین خویش لازم می‌شمرده‌اند می‌تواند دلیل آن باشد که شهرهای "سیماش" و "آنشان" در آغاز از لحاظ جغرافیائی جزء "ایلام" بشمار نمی‌آمده‌اند. در منابع یونان باستان نامهای "سوزیانا" (شوش) و "الیمانیدا" (ایلام) *Elimaida* معمولاً دارای مفهوم واحد تلقی می‌شده‌اند.

— ۳۷۸ — *Clément Huart et Louie Delaporte, 1958:*
"L'Iran Antique, Elam et Perse et la civilisation"



"شوش" و شهرهای دیگر حکومت کرده‌اند، اطلاع نداریم ولی اسناد کتبی نام برخی از آنها را حفظ کرده‌اند. مثلاً "در زمان "مانیش-توسو" (۳۷۹) پادشاه "اگد" و جانشین "سارگون اول" (آگاده)، شخصی بنام "گبا" (۳۸۵) در پانوشتهء مجسمهء نیم‌تنهء این پادشاه، خود را "ایشاک شوش" معرفی می‌کند.

در سال سی‌ویکم سلطنت "شولگی" (۳۸۱) پادشاه "اور"، ذکری از یک "ایشاکگوی شوش" بمتابهء حکمران شهر تابع و تسخیر شده‌ای می‌رود و برای شهرهای "آنشان"، "سیماش"، "هوهونوری"، "مرهشی" *Marhashi* یا "ماره‌اشی" *Marhashi* و غیره نیز "ایشاکو"ها و "سوکالو"هایسی (۳۸۲) نصب می‌گردد. اسناد بازرگانی زمان "ایب-بی-سین" *Ibbi-Sin* (۲۰۰۳ - ۲۰۲۷ پیش از میلاد) پادشاه سومین سلسلهء "اور"، شخصی را بنام "شاروم-بانی" *Sharum-bani* بعنوان "ایشاک-آوان" معرفی می‌کنند. صورت مجلسی بامضاء بیش از ده نفر که در حفریات "شوش" کشف شده حکایت از آن می‌کند که در سال چهارم حکومت "بورسین" *Bur-Sin* (پادشاه ایسین از ۱۸۹۵ - ۱۸۷۴ پیش از میلاد) یک "ایشاکوی" تازه در "شوش" به "تخت" نشسته‌است و در سال هفتم سلطنت، "بورسین" که در اثر لشکر کشیهایش، شهر "هوهونوری" (خوخنور) ویران شده‌است، شخصی بنام "سیم-هوزیا" *Simhuzia* بعنوان "ایشاک-هوهونوری" تعیین گردیده و شخص دیگری سمت "ایشاکوی" "کیماش" (۳۸۳) یافته‌است، سپس در زمان پادشاهی "گی-میل-سین" *Gimil-Sin* جانشین "بورسین"

iranienne", Paris, Albin Michel, p. 84.

- ۳۷۹ - "مانیش-توسو" *Manishtusu* (پادشاه اگد در حدود ۲۳۰۰ پیش از میلاد)
- ۳۸۵ - "گبا" *Geba* (خواندن این اسم نظر به پیچیدگی املاء آن دقیقاً ممکن نیست)
- ۳۸۱ - *Shulgi* پادشاه سومین سلسلهء سلاطین "اور" *Ur* (واقع در جنوب بین‌النهرین) از ۲۰۹۳ تا ۲۰۴۶ پیش از میلاد.
- ۳۸۲ - *Sukkal* یا *Shukkalu*، اصطلاح اگدی بمعنای پادشاه، فرستاده، حاکم و استاندار.
- ۳۸۳ - *Kimash* (این شهر را که ظاهراً در جنوب "گرگوگ" قرار داشته، نباید با "سیماش" که بنا بنظر برخی از محققین در شمال "شوش" واقع بوده‌است، اشتباه نموده)

یکی از دختران پادشاه " اور " به " ایشاک آنتان " و دختر دیگر وی به " ایشاک " شهر " زاب شالوم " *Zabshalum* بزی داده می شود .

از مجموع فاکت‌هایی که ذکر شد می توان چنین نتیجه گرفت که با وجود تحول حکومت روحانی و تبدیل تدریجی آن به شکل سلطنتی ، خصلت مذهبی آن نه تنها تضعیف نشده ، بلکه حتی با قوت تمام باقی مانده و به نهاد پادشاهی منتقل گردیده است . در واقع اسناد گنبدی نشان می دهند که شاهان " ایلام " چه قبل از وحدت دولت ، در زمان " پوزوراین شوشی ناک " و چه بعد از آن تا پایان دولت " ایلام " ، همواره خدمت به پرستشگاهها ، نقویت بنیه اقتصادی آنها و ساختن و تعمیر معابد را در زمره وظایف اساسی خویش می شمرده اند . پیوند نام " این شوشی ناک " ، الوهیت مورد پرستش شهر " شوش " ، با نام شخصی بسیاری از شاهان سلسله های مختلف " ایلام " خود می تواند دلیل دیگری بر درستی این نظریه باشد که در " ایلام " نهاد شاهی از ادغام وظایف روحانی و لشکری پیشوایان جامعه ژنی برخاسته است . " پوزوراین شوشی ناک " در پایه پیکر ایزدیانوئی که بدستور وی ساخته شده و بر مسندی منگی بر سیران جلوس نموده ، چنین نویسانده است : " به ایزدیانو از جاسب بوزورنوشی ناک ، ایشاک شوش . تو ای (ایزد یانو) با گوشهای خود دعای مرا بشنو و از حق من دفاع کن " (۳۸۴) . پس از فتوحات درحشانی که به رهبری " پوزوراین شوشی ناک " نصیب " ایلام " می شود ، وی به شکرانه این موفقیت ها هدایای بسیاری تقدیم پرستشگاه خداوند شوش (این شوشیناک) می کند از آن جمله است مجسمه ای از این الوهیت (که متا سغانه فقط نیمی از آن باقی مانده است) ، " پرستشگاه شوشی ناک از نو ساخته شده است ، یک قربانی روزانه ، مرکب از دو گوسفند مقرر گردیده و نوازندگانی معین شده اند که روز و شب در پرستشگاه گرد آیند و سرودها (بخوانند و آهنگها) بنوازند . " شاک گانا ککو " نشانهای نمادینی از نقره و طلا ، شمشیری بزرگ و تیر چهارلبه ای مزین به نقره تقدیم خداوند می کند . " (۳۸۵)

یکی از وظایف عمده این " مغ - شاهان " : (زیرنویس شماره ۳۰۹ دیده شود) عبارت از ساختمان پرستشگاهها ، مراقبت از آنها ، تقدیم هدایای نفیس و باء مین منظم قربانیها برای مراسم روزانه مذهبی و غیره بوده است .

۳۸۴ - " گ . هوار و لوئی دلاپورت " ، " ایران آنتیک " ، (ص ۸۴) ، نگاه کنید به زیرنویس (شماره ۳۷۵)
 ۳۸۵ - همان کتاب ، (ص ۸۵)

از سوی دیگر دیده می‌شود که "ایشاک"ها وظایف مربوط به امور عرفی و لشکری را نیز بعهده داشته‌اند، مثلاً "ایدآت تو این شوشی ناک" (۳۸۶) در سمت "ایشاکی"ی "شوش"، اقدام به تعیین مرزهای شهر "شوش" نموده و دیوارها و استحکاماتی برای شهر ساختند. (۳۸۷) عده‌ای از پادشاهان "ایلام"، از جمله "اون‌تاش‌ناییری‌شا" *Untash Napirisha* یا "اونتاش‌هومپان" *Untash Humpān* (۱۲۴۰ - ۱۲۷۵ پ. م.)، "شوتروک ناهونته" اول *Shutruk Nahunté* (۱۱۵۵ - ۱۱۸۵ پ. م.) و "شیل‌هاک این‌شوشی‌ناک" *Shilhak Inshushinak* (۱۱۲۰ - ۱۱۵۰ پ. م.) در کتیبه‌هایی که از خود بجای گذاشته‌اند، بطور عمده از ساختمان و تعمیر پرستشگاهها سخن می‌گویند. مسلماً بخش بزرگی از غنایم جنگها به پرستشگاهها، بویژه به پرستشگاه "شوش" تقدیم می‌شده‌است.

چگونگی تبدیل حکومت روحانی ایلامی به شکل حکومت سلطنتی بر ما معلوم نیست، همین‌قدر پیدا است که در نیمه دوم هزاره سوم پیش از میلاد، حکومت مستقل روحانی شهر دولتها در ترکیب قلمرو فرمانروایی حکومت‌های سلطنتی‌ای در آمده که هر یک بر منطقه معینی حکمرانی می‌کنند. مهمترین و مقتدرترین پادشاهی‌های "ایلام" در زمان "سارگون اکدی" (قرن بیست و چهارم یا بیست و سوم پ. م.) و جانشینان وی عبارت از پادشاهی‌های "آوان"، "سیماش"، "باراخشه" و "آشان" بوده‌است. گمان می‌رود ضرورت حیاتی تمهیدات نظامی و سازمان دهی جنگی، بمنظور دفاع در برابر حملات اقوام کوچنده و هجوم دولت‌های همسایه و اقدامات تعرضی برای بدست آوردن غنایم و تصرف سرزمینهای دیگر، از سوئی موجبات تفوق وظیفه فرماندهی نظامی را نسبت بوظیفه دینی فراهم آورده و رفته رفته پیشوای روحانی شهر را میدل به یک فرمانده نظامی - دینی نموده‌است و از سوی دیگر روند درآمیزی سرزمینهای شهری مختلف و اتحاد شهر - دولت‌های جداگانه را تحت لوای حکومت سلطنتی واحد، تسریع کرده است.

همین امر که مسئله وحدت سرزمینهای ایلامی نشین و تشکیل دولت واحد سرتاسری در دنیال لشکرکشی‌های "سارگون اکدی" مطرح می‌شود و بدست شخصیت نیرومند و با تدبیری چون "پوزوراین‌شوشی‌ناک" عملی

۳۸۶ - *Idattu Inshushinak* (ایدآت توی اول)، "ایش‌شاک" شوش در پایان هزاره سوم و آغاز هزاره دوم (ق. م.)
 ۳۸۷ - "یوسیفاف"، اثر سابق‌الذکر، (ص ۵۸)

می‌گردد، بخوبی سیر منطقی این روند و علت واقعی سامان‌رسی آنرا نشان می‌دهد. بقاء و دوام این وحدت، تقریباً با انقراض پادشاهی "ایلام" نمایانگر آنست که حتی اگر "یوزوراین شوشی‌ناک" برای تحقق آن بزور هم متوسل شده باشد، معذک چون نفس عمل، پاسخگوی ضرورت حیاتی جامعه ایلامی بوده، بجای مانده است.

از آنجا که "ایشاک" علاوه بر پیشوائی دینی، فرماندهی نظامی و وظایف قضائی را نیز دارا بوده، در واقع از لحاظ ماهوی با شاه تفاوتی نداشته است و لذا می‌توان گفت که در شهرهای "ایلام"، نهاد شاهی از مبنای پیشوائی دینی برخاسته است، خواه نهاد شاهی در نتیجه استقلال یابی سمت فرماندهی نظامی از پیشوائی دینی جدا شده باشد و خواه پیشوای دینی در عین حال، خود، سمت فرماندهی سپاه را بعهده گرفته باشد. نظیر این تحول را جامعه "شومری" نیز نشان می‌دهد. بنا بر الواحی که در "شورویپاک" (۳۸۸) یا "فارا" بدست آمده از حکمرانانی، مانند "گیل‌گامش" *Gilgamesh* و "ان‌مرگار" *Enmekar* هنوز با عنوان (ان) که بمعنای پیشوای روحانی است یاد می‌شود و واژه "لوگال" *Lugal* بمعنای شاه بعدها متداول می‌شود. بدیگر سخن، نهاد سلطنت در "شومر" زودتر از ۲۷۵۰ پیش از میلاد، که تاریخ حکومت "مباراکسی" *Mabarakeri* نخستین کسی است که عنوان "پادشاه‌گیش" اتخاذ می‌کند، رواج نمی‌یابد. در واقع پیدایش مراکز مهم، موجب فروپاشی نهادهای کهن، و گسترش جریان سیاسی دوگانهای گردید که تا دوران "اکد" ادامه یافت. از لحاظ داخلی، تابع شدن پیشوایان بزرگ مذهبی به قدرت سلطنتی و در مقیاس خارجی، مبارزه شهرها با یکدیگر برای بدست آوردن سرکردگی، کشور "شومر" در جستجوی وحدتی بود که بنظر می‌رسید فقط استفاده از زور می‌توانست برایش فراهم سازد" (۳۸۹).

بهر حال در جامعه "ایلام" هیچگاه خط فاصل دقیقی میان وظایف دینی و عرفی حکمرانان (اعم از هر عنوانی که داشته‌اند) وجود نداشته است و عنوان "ایشاک" یا "انسی" که لااقل از میانه هزاره سوم (پ.م.۰) به بعد به رئیس و حکمران شهر اطلاق می‌شد، آثار و نشانه‌های بارزی از امتیازات و وظایف روحانیان یا "مغان" ادوار پیشین را حفظ نموده

۳۸۸ - *Fara = Shuruppak* شهر باستانی واقع در جنوب غربی

بین‌النهرین روی شط‌فرات

۳۸۹ - "پ. گارلی"، اثر سابق‌الذکر، (ص ۶۸ و ۶۹)

است. (۳۹۰) در عین حال شواهد کتبی نشان می‌دهند که در این مرحله از تحول تاریخی نزد ایلامیان - مانند بسیاری از اقوام دیگر - مفهوم و عنوان پادشاهی در پیرامون وظیفه نظامی، پرورش، تحکیم و گسترش یافته‌است. برخی از جامعه‌شناسان (۳۹۱)، بعکس منشاء قدرت شاهی را مستقیماً در وظائف جادوگرانه (یا مغانه) روحانیان یا "مغ-شاهان" کهن‌ترین دورانهای ابتدائی می‌بینند. محققین مزبور بر پایه شواهد بسیاری که از اقوام مختلفه روی زمین گرد آمده‌است به اهمیت وظیفه جادوگرانه رئیس همبودی‌ها (مغ-شاهان بدوی) تکیه می‌کنند و بر مبنای این تشخیص که در ابتدائی‌ترین جوامع بویژه در همبودهای کشاورزان "کامیابی در شکار یا در جنگ، بارداری زنان و بارآوری مزارع، نوگشتن نباتات در بهار و حتی توالی پدیده‌های هواشناسی و آسمانی، در معتقدات این مردمان وابسته به اصول "جادوی‌گری استرخامی یا کشتی" *Magie Sympathique* و مراسمی بوده، که فقط "مغ شاه" می‌توانسته‌است اجرا نماید، به این نتیجه می‌رسند که نهاد شاهی از تکامل این وظیفه ناشی گردیده‌است. اسناد و مدارک کتبی که در مورد "ایلام" در دست است از هزاره سوم (پ. م.) یعنی از دورانی است که در هر یک از شهرها، دولتی تشکیل شده و "دولت واحد ایلام" نیز ایجاد شده‌است و لذا نمی‌توان درباره بودن یا نبودن سیستم "مغانه" و یا "ثمنی" و اصول و مراسم مربوط به جادوگری

A. Falkenstein, 1954: "La cité temple Sumé - - ۳۹۰ riennne", *cahier d'histoire mondiale*, pp. 784 - 815.

بنا بنظر "آ. فالکن‌شتاین": عنوان "شاه" بمعنای ویژه یعنی سوگال، متضمن قدرت و تسلط گسترده‌تری بوده‌است. اکثر آنها که این عنوان را اتخاذ کرده‌اند، داور اختلافات و منازعات میان شهرها بوده و این حق دآوری است که برای آنها امتیازی نسبت به "انسی‌های محلی بوجود آورده‌است" بد نقل از "پ. گارلی"، اثر سابق‌الذکر (ص ۷۳)

۳۹۱ - نگاه کنید به ترجمه فرانسه قسمتی از اثر دانشمند مارکسیست ایتالیائی "امیلیوسرنی" *Emilio Sereni* در مجموعه سابق‌الذکر "جستارهای بین‌المللی در پرتو مارکسیسم"، (ص ۷۸ - ۸۵) و انتقاد از اثر *Frazer* تحت عنوان "مغ شاه در جامعه بدوی"

Le roi magicien dans la société primitive
در مقاله TOKAREN درباره اثر *Ravdonikas* در مجله "قوم‌شناسی شوروی" (*Sovietskaia Etnografia*) ۱۹۴۹، شماره ۱ (ص ۲۱۹)

" استرحامی " دورانهای پیشتر مطلب متخصی گفت . متاء سفانه هنوز همه الواحی که بخط و زبان ایلامی هستند خوانده نشده است و تاریخ آنها که تا کنون خوانده شده از حدود نیمه دوم هزاره سوم (پ. م.) تجاوز نمی کنند و از سوی دیگر جزئیات مراسم پرستشگاهی و خدمات مذهبی ، شکل قربانیها و استفادههایی که روحانیان از آن می کرده اند و سرانجام نقش "معها" در امور پزشکی ، اخترشناسی ، کیمیاگری و غیره و لذا پیشگوئیها درباره صلح و جنگ و مسائل دیگر سیاسی و اجتماعی - معلوم نیست و بنابراین نمی توان مانند بین النهرین از روی اسناد مذهبی و مراسم پیشگوئیها (از روی احشاء حیوانات قربانی شده و بنا بر وضع کواکب و غیره) در مورد " ایلام " نیز نتیجه گیری نمود .

با وجود این بسیاری از متون مربوط به پیشگوئیها و انواع شیوههای ارتباط یافتن با خدایان ، حلب عطاوت آنان یا دفع شر دشمنان و غیره که همه بزبان اکدی نگارش یافته است ، در "سوس" بوسیله منشیان محلی رونویس شده و حتی بزبان ایلامی ترجمه شده است . (۳۹۲) ضمن الواح کشف شده در "شوش" به نسخها من "اوراد و عزائم" بزبان سومری بدست آمده است ، بلکه سندی نیز یافت گردیده که در آن از "میش باکره و سیاه پشمی سخن می رود که در بوستانی بمنظور اقدامات جادوگرانه قربانی می شود . " (۳۹۳) ولی منشاء خارجی این اسناد ، اجاره نمی دهد که اقدامات مزبور را مستقیماً بخود " ایلام " مربوط ساخت و لذا از آن درباره منشاء پادشاهی ایلامی نتیجه گیری نمود . در اینکه حکومت روحانی شهری ناگزیر با معتقدات کهنترین جامعه ایلامی ارتباط دارد و مسلماً از آنجا برخاسته است تردیدی نیست . در واقع "در مرحله نخستین جامعه طبقاتی همیشه بزرگان عشیرتی - یعنی پیشوایان و روحانیان و غیره - که در بطن جماعت بدوی بصلح گرفته بودند - در محیط طبقه حاکمه جدید مقام رهبری را اشغال می کنند . " (۳۹۴)

ولی این امر بحودی خود نمی تواند باین معنا باشد که در " ایلام " سلطنت مستقیماً از وظیفه مذهبی نشئت گرفته است ، احتمال زیادی وجود دارد که نهاد " ایشاک " ایلامی نتیجه مستقیم تحولات "مع - شاهی" (زیرنویس ۳۰۹ دیده شود) و "شمن شاهی" (۳۹۵) کهن باشد ، ولی مدارک

۳۹۲ - " ل . اوین هایم " : اثر سابق الذکر ، (ص ۲۱۶ - ۲۱۵)

۳۹۳ - " گ . هوار ، ل . دلاپورت " ، " ایران آنتیک " ، (ص ۸۳)

۳۹۴ - " ا . م . دیاگونوف " ، " تاریخ ماد " ، ترجمه فارسی (ص ۴۸۲)

متعدد نشان میدهد که پادشاهی ایلامی مستقیماً "از منشاء وظیفه نظامی، پدید شده است و وظیفه مذهبی نیز ضرورتاً" با این نهاد جدید، بمثابة یکی از مهمترین خدمات عمومی جامعه، پیوند یافته است. بهر حال تردیدی نیست که پیدایش پادشاهی در جامعه طبقاتی "ایلام" نتیجه تداوم تاریخی تحولی است که اقتدار پیشوای همبودی، و سرداری را که در رأس نیروی مسلح خلق قرار دارد، مبدل به قدرت پادشاهی می کند که بر جماعات ساکن سرزمین های معین، فرمانروائی دارد و می کوشد که بجای خلق، بردستگاه لشکری و اداری وسیع، بر اطرافیان شخصی و بر امنیازات طبقاتی تکیه نماید.

کتیبه های "سارگون اکدی" و مدارکی که در مورد پادشاهی "پوزور این شوشی ناک" در دست است می توانند علائم بارزی از این روند بشمار روند.

۳۹۵- آئین و مراسمی که در آغاز در برخی از جوامع سیریایی معمول بوده مبتنی بر این اعتقاد که گویا مسئول مراسم مذهبی (شمن) تحت تأثیر روحی خارج از وجود خود قرار گرفته است.

"اصطلاح شمنیسم بعدها به پدیده هایی از همین نوع در اجتماعات دیگر تعمیم و گسترش یافته است. بنا بر نظریه پل روبر مصنف فرهنگی بهمین نام واژه شمنیسم در سال ۱۸۵۱ در اروپا شناخته شد، ما خود از کلمه اورال آلتائی شمن است که دین برخی از قبایل بدوی سیری و مغول بوده و با پرستش طبیعت و اعتقاد به ارواح مشخص میشود. نگاه شود به:

Paul Robert 1981 : "Le petit Robert", Paris, p. 281

Georges Thines et Agnès Lempereur, 1975 "Dictionnaire Général des Sciences Humaines", Editions Universitaires Paris, p 169.

G. Devereuse 1970, Essais d'éthnopsychiatrie générale, Editions Gallimard, Paris.

M. Eliade 1968, "Le chamanisme", Editions Payot Revue Paris.

در کتیبه‌ها و لوح یادبود "سارگون اکدی" در میان برخی از حکمرانان شهرهای مختلف "ایلام" که به اسارت او درآمده بودند، چند نفر با عنوان "شاککاناگو" ذکر می‌شوند که از آن جمله دو "شاککاناگو"ی "باراخته" بنام "اول" *ul* و "سیدگاو" *sidgau* نامبرده می‌شوند.

از سوی دیگر "پوزوراین شوشی ناک" خود را "ایشاک شوش و شاککاناکی ایلام" *Shakkanak Elamim* و *Ishhak Shshim* معرفی می‌کند و بعداً نیز "ایدآت نواین شوشی ناک" *Idattu Inshushinak* پادشاه "سبش" در کنار مقام شاهی، دارای همین عناوین "ایشاک" و "شاککاناگو" است. بنابراین سه عنوان مختلف برای حکمرانان ایلامی این دوران در دست است: ("ایشاکو"، "شاککاناگو" و "شاررو").

فوقاً دیدیم که "ایشاکو" یا "انسی"؛ (بزبان شومری) عبارت از شمن یا مفی است که حکمرانی شهر معینی را در دست دارد و عمده وظیفه وی ساختمان و مراقبت پرستشگاهها و انجام مراسم دینی، از قبیل قربانی برای خدایان، برپاداشتن جشنها بافتخار الوهیت مورد پرستش شهر، در یافت نذور و ضبط و حراست اموال منعلق به پرستشگاه و غیره بوده است.

از اینکه در کتیبه "سارگون اکدی" و دیگر اسناد این زمان سمتی تحت عنوان "ایشاکوی ایلام" نیز ذکر شده است (از جمله در مورد "صنم شموت" و "اشپوم" *Eshpum*) از هم‌این اسناد می‌توان چنین استنباط نمود که: اولاً فقط شهر "شوش" و برخی نقاط دیگر در آهنگام "ایلام" خوانده می‌شده و ثانیاً پرستش الوهیت‌های مشخصی، میان همه آنها مشترک بوده است، زیرا در غیر اینصورت امکان اینکه رئیس مذهبی واحدی وجود داشته باشد منتفی است. بر ما معلوم نیست که وظایف مشخص "ایشاکوی ایلام" و وجه تمایز آن با "ایشاکوی شهر شوش" یا شهرهای دیگر مملکت "ایلام" چه بوده است، همینقدر مسلم است که این سمت با سمت پادشاهی "ایلام" یکی نبوده است، زیرا در کتیبه "سارگون اکدی" علاوه بر عناوین "ایشاک شوش" و "ایشاک ایلام" شخصی بنام "لوهایشان" *Louh-Ishan* بعنوان پادشاه "ایلام" ذکر می‌شود چنانکه ذکر شد ظاهراً "باید همان" لوهی ایشاک *Louh-Ishak* هشتمین پادشاه فهرست سلاطین "آوان" همزمان با "سارگون" مذکور باشد.

اگر فرض یگانگی "لوهایشان" کتیبه "سارگون اکدی" با "لوهی ایشان" فهرست سلاطین "آوان" درست باشد آنگاه منطقی است باید پذیرفت که در آنزمان (یعنی هنگامی که هنوز دولت واحد "ایلام" بوجود نیامده است)، پادشاهی "آوان" شامل "شوش" و نقاط پیرامون آن بوده که

مجموعاً " ایلام " خوانده می‌شده‌است . بهمین جهت باید شهرهای دیگر از قبیل : " باراخشه " ، " هوهونوری " ، " سیماش " و " آنتان " را که شاهان جداگانه‌ای داشته‌اند از حدود مناطقی که در آنتهنگام ، " ایلام " خوانده می‌شد ، خارج دانست .

نظر بدلائل فوق حای شگفتی نیست که " یوزوراین شوشی ناک " پیش از احراز مقام پادشاهی " آوان " و وحدت سراسری " ایلام " ، خود را " شاک کاناک کوی ایلام " خوانده‌باشد . بنابراین ، استدلال برخی از محققین ، مبنی بر اینکه گویا " یوزوراین شوشی ناک " فقط پسر از وحدت کشور می‌توانست خود را " شاک کاناک کوی ایلام " بخواند (۳۹۶) بگمان ما نادرست است ، زیرا نظریه مزبور بر پایه مفهوم جغرافیائی " ایلام " هزاره بعد قرار گرفته‌است . بر پایه اسناد مزبور و مدارک کتبی دیگر در مورد حکومت‌های " سیماش " ، " هوهونوری " ، " باراخشه " و " آنتان " ، مسلم است که سمت " شاک کاناک کوی " غیر از عنوانهای " ایش‌شاکو " و " شاررو " است .

ما از اصطلاحات ایلامی معادل واژه‌های اکدی " شاررو " و " شاک کاناک کوی " و " ایش‌شاکو " اطلاع دقیقی نداریم . گمان می‌رود واژه ایلامی " سونکی " *Sunkē* یعنی عنوانی که شاهان " ایلام " از اواخر هزاره دوم (پ . م .) بیعد داشته‌اند ، در ادوار پیشین نیز دارای همین مفهوم ولو محدودتر بوده است ولی در نتیجه نفوذ خط و زبان اکدی ، لااقل کتباً از رواج افتاده‌است . همچنین بنظر می‌رسد که واژه (تمپی " *Tempi* ، تپی " *Tepti* یا " تپ " *Tept*) که در آغاز یا انتهای نامهای برخی از حکمرانان ایلامی دیده می‌شود معادل ایلامی کلمه اکدی " شاک کاناک کوی " باشد . این واژه در زبان ایلامی بمعنای فرمانده نظامی یا سپهسالار است . از آنجا که در " بابل " عنوان " شاک کاناک کوی " به فرمانده سپاه و شخصی اطلاق می‌شده که در عین حال رهبری " امور مسالمت‌آمیز جماعت " (۳۹۷) ، را بعهدده داشته‌است و نیز بطور کلی در بین‌النهرین رؤسای نظامی : " شاک کاناک کوی " خوانده می‌شدند . (۳۹۸) مسلم بنظر می‌رسد که عمده وظیفه " شاک کاناک کوی " عبارت از فرماندهی نظامی بوده‌است و اموری را که در زمان صلح عهده‌دار می‌شده ظاهراً بیشتر با وظیفه فرماندهی نظامی وی ارتباط مستقیم داشته‌است . ولی نظر باینکه " شاک کاناک کوی " می‌توانسته‌است در عین حال سمت " ایش‌شاکو "

۳۹۶ - " یوسف‌اف " ، اثر سابق الذکر ، (ص ۵۹)

۳۹۷ - " یوسف‌اف " ، همان کتاب ، (ص ۵۸)

۳۹۸ - " این‌هایم " ، همان اثر ، (ص ۳۶۷) ، یادداشت (شماره ۴۴)

را هم دارا باشد (چنانکه از عناوین "پوزوراین شوشی ناک" و بعداً "از عناوین " ایدآت تو این شوشی ناک" پیداست) ، در اینصورت گاه وظایف مذهبی ، سیاسی و اداری " ایش شاگو" (نیز با وظایف لشکری "شاک گانا ککو" (ولو در مقیاسی وسیعتر) در هم می آمیخته است . بدینسان سمت "شاک گانا ککو" ضرورتاً بالاتر از سمت " ایش شاگو" (که از حدود اداره امور شهر تجاوز نمی کرده) بوده است . اگر چنین نبود تصریح سمت " ایش شاگو" (۳۹۹) جدای از "شاک گانا ککو" و در جنب آن عطلاً مفهومی نمی داشت .

از آنچه گفته شد چنین نتیجه می شود که اصطلاح " ایش شاگو" و "شاک گانا ککو" معرف دو سمت و دو نوع وظیفه متفاوت بوده اند که در برخی موارد در دست یک نفر جمع می شده است . بنابراین فقط در این حدود است که می توان با نظر برخی از محققین (۴۰۰) موافقت داشت مبنی بر اینکه "شاک گانا ککو" علاوه بر سمت فرماندهی نظامی ، وظایف رهبری امور مذهبی و عرفی را نیز بعهده داشته است . در برخی موارد وظیفه "شاک گانا ککو" را خود شاه شخصاً بعهده داشته است ، ولی از قرائن و شواهد چنین بر می آید که غالباً "شاک گانا ککو" غیر از شاه بوده ، ولی امکان جانشینی شاه را داشته است (چنانکه "پوزوراین شوشی ناک" ، "شاک گانا کوی ایلام" پس از مرگ "هیتا" *Hita* پادشاه "آوان" جانشین وی شده است .)

باری از مجموع اسناد مذکور چنین بر می آید که پیش از پادشاهی "پوزوراین شوشی ناک" در هر شهر ، حاکمیت دولتی بوسیله "ایش شاگو" که ظاهراً دارای محضرتین مقام روحانیت در پرستشگاه شهری بوده ، اعمال می شده است . " ایش شاگوی شوش" از لحاظ مذهبی تحت نظر " ایش شاگوی ایلام" و از جهت نظامی تحت فرمان "شاک گانا کوی ایلام" بوده است مگر در مواردی که خود " ایش شاگو" ، را "شاک گانا کوی ایلام" بعهده داشته است .

احتمال می رود که در نتیجه استمرار حالت جنگ بیست فرماندهی نظامی که در آغاز جنبه اسخایی داشته است ؛ (باین معنی که سرکردگی عملیات جنگی در برابر دشمن مشترک ، از جانب شهرهای متحد به " ایش شاگ" یکی از شهرها که کفایت نظامی بیشتری داشته و یا از لحاظ امکانات جنگی و قدرت اقتصادی و نظامی بالاتر از دیگران بوده واگذار می شده است)

۳۹۹ - بنا به نظر "هیسی" ، والتر *W. Hinz* ترجمه " ایلامی "

" ایش شاگو" و " انسی" ظاهراً " هالی منیک" *Hal menik* بوده است .

۴۰۰ - "یوسف اف" ، همان کتاب ، (ص ۵۸)

و یا اینکه تعیین آن در اختیار پادشاه شهری که بهر علت سرکردگی عملیات را داشته قرار می‌گرفته‌است. از مجموع قرائن و مدارک مستفاد می‌شود که "شاک‌کاناک‌کو" می‌بایستی حتماً به طایفه‌ای که شاهی در دست آن قرار دارد تعلق داشته باشد یا دیگر سخن از خاندان و طایفه سلطنتی باشد. فرماندهی مشترک جنگی که میراثی از نظام قبیله‌ای است و بنا بر معمول اغلب اقوام، بویژه بهنگام پیدایش اتحادیه‌ای از قبایل، انتخاب آن ضرورت پیدا می‌کند، در سیر تحول خود با تثبیت یافتن سمت فرماندهی نظامی در خاندان معینی و تواءم گشتن آن با سمت پیتوائی اتحادیه قبایل، تدریجاً بصورت سلطنت موروثی در می‌آید. (۴۰۱) شاید برای جلوگیری از این سوءاستفاده از قدرت است که گاه بجای یک نفر دو نفر سردار جنگ انتخاب می‌شده‌اند. این پدیده‌ای است که بوسیله کتبیّه "سارگون‌اکدی" در مورد وجود دو "شاک‌کاناک‌کو" برای "باراخشه" تأیید می‌شود. (۴۰۲)

نامبری جداگانه از پادشاه "باراخشه" در کتبیّه "سارگون‌اکدی" نشان می‌دهد که هر دو "شاک‌کاناک‌کوی" مذکور تابع قدرت سلطنتی بوده‌اند. بهر حال قرائن متعدد، نمایانگر آن هستند که پادشاهی‌های شهرهای مختلف "ایلام" در زمان "سارگون‌اکدی" هنوز کمابیش، بسیاری از خصائل

۴۰۱ - "جمعیت متراکم‌تر مستلزم بهم پیوستگی نزدیکتر چه در داخل و چه در خارج است. همه جا اتحادیه قبایل خویشاوند بصورت ضرورتی در می‌آید و بزودی نیز در هم آمیختگی آنها و در عین حال در آمیزی سرزمینهای قبایل جداگانه را بصورت "سرزمین مشترک خلق" ایجاد می‌کند. رئیس نظامی خلق - (رکس Rex، بازی‌لئوس Basileus، تیودانس Thiodans) - کارمندی لازم و دائم می‌گردد. . . . جنگهای غارتگرانه بر قدرت سیهسالار و رؤسای جزء می‌افزاید، انتخاب عادی جانشینان آنها از همان خانواده‌ها تدریجاً، و بویژه پس از ورود حق پدیری، بصورت موروثی در می‌آید که بدوراً "جائز، سپس مورد ادعا قرار می‌گیرد و سرانجام غصب می‌شود. پایه پادشاهی موروثی و اشرافیت موروثی گذاشته شده است. "ف. انگلس"، "منشاء خانواده و . . . (ص ۱۹۶) - (۱۹۵)

۴۰۲ - "ف. انگلس"، انتخاب دو فرمانده عالی جنگی را نزد اتحادیه قبایل سرخ‌پوست "ایروکی" Iroquois با وظایف و اختیارات برابر به "دوپادشاه" اسپارتی‌ها و دو کنسول رم تشبیه می‌کند. (منشاء خانواده و . . . (ص ۱۱۳)

پیشوائی زنتی و قبیلہ‌ای را حفظ کرده و در واقع: آخرین مراحل تکامل نهاد پادشاهی قبیلہ‌ای و تبدیل آن به سلطنت موروثی طبقاتی را می‌پیموده‌اند. بهمین سبب نباید شاهان دوازده‌گانہ‌ای را کہ الواح مکشوفہ در "شوش" برای ہر یک از دو سلسلہ "آوان" و "سیماش" نام می‌برند (و از آن میان ظاہرا "ہشتمین و نهمین نفر از سلسلہ "آوان" معاصر "سارگون پادشاہ اگد" بودہ‌اند یا شاہانی کہ پس از وحدت پادشاهی "ایلام" تحت عناوین مختلف، سلطنت کردہ‌اند از لحاظ ماہوی یکی دانست.

در واقع "پوزوراین شوتی ناک" یا نوسعد متصرفات پادشاهی "آوان"، با جمع ہر سہ عنوان "اشرتاک شوش"، "شاکگاناک کوی ایلام" و "شارو": (پادشاہ) "آوان"، با تابع ساختن پادشاهی‌های دیگر (از جملہ "سیماش"، "ہوہوسوری" و محتلا "آشان" و غیرہ) بہ سلطنت "آوان" و سرایت دادن مفہوم جغرافیائی "ایلام" بہ ہمہ این سرزمین‌ها، گامہای مهمی در جہت پایان دادن بہ پادشاهی قبیلہ‌ای و تبدیل آن بہ سلطنت بر پایہ مشخصات و امتیازات طبقاتی برداشتہ‌است. از این پس شکل و محتوی پادشاهی "ایلام" بیش از پیش در جہت تحکیم جنبہ طبقاتی سلطنت از یکسو و تمرکز ہر سہ خصلت آن یعنی فرماندہی نظامی، ریاست دینی و حاکمیت قضائی از سوی دیگر تکامل می‌یابد.

جمع شدن قدرت نظامی، دینی و سیاسی، مالکیت فائقہ تہا را بر زمین (در عین حفظ شیوہ اسدحصال ہمبودی) بیش می‌آورد و موجب تمرکز قدرت اقتصادی می‌گردد.

بدینسان رفتہ رفته نہادہای دموکراتیک جامعہ زنتی، محتوی خلقی خود را از دست می‌دهند و ضرورتا "با یابد با شرایط جدید دمساز گردند (یعنی بصورت مسخ شدہ در چہارچوب قدرت دولتی باقی بمانند) و یا بکلی جای خود را بہ نہادہای دولتی بدهند. بہمین جہت در "ایلام" مانند بین‌النہرین دیدہ می‌شود کہ حتی پرستشگاہ یا وجود برخوردار از نوعی استقلال اقتصادی، مجبور می‌شود تحت تابعیت سلطنت فرار گیرد. تثبیت و تحکیم قدرت سلطنتی بر امور اقتصادی، نظامی، قضائی، دینی و سیاسی، تدریجا "پایہ‌های مطلقیت و اسیداد سلطنتی را بوجود می‌آورد، چنانکہ در ہمہ کشورہای شرق از مصر و بین‌النہرین گرفتہ تا چین و ہندوستان و غیرہ عمومیت یافتہ‌است.

بدیہی است تشکیل دولت واحد بدون تابع ساختن قدرتہای محلی، (قبیلہ‌ای و عشیرتی) کہ ذاتا "جدائی‌گرا هستند ممکن نیست و این عمل نیز غالبا "با جنگها و زدوخوردهای طولانی ہمراہ است. (۴۰۳)

نظر به اوضاع سیاسی هزاره سوم پیش از میلاد از یکسو و اختلاف در سطح پیشرفت اجتماعی نقاط مختلفه از سوی دیگر، دولت واحد "ایلام" در شرایط ویژه‌ای که حاکی از تلفیق شیوه اعمال زور با سنت‌های قدیم زنت‌های ایلامی است - در پیرامون پادشاهی "آوان" و بر پایه تمدن "شوش" تاسیس شده است. بی‌سبب نیست که "پوزوراین شوشی ناک" پس از آنکه پادشاه "آوان" می‌شود، بشیوه پادشاهان "اگد" برای خود عنوان "دان نوم" *Dannum* یعنی نیرومند قائل می‌گردد و سپس در کتیبه‌های وی گفته می‌شود که پروردگار "شوش"؛ "این شوشی ناک" حکومت چهار خطه جهان رایه وی ارزانی داشته است. (۴۵۴) در زمانی که "پوزوراین شوشی ناک" هنوز سنت پادشاهی "آوان" را نیافته بود، در سنت "شاک‌کاناک‌کوی ایلام" بسیاری از شهرها و نواحی مسکونی قبایل مجاور را بزور اسلحه تحت تابعیت پادشاهی "آوان و شوش" در آورده است. در میان اسامی شصت ناحیه و شهر، که در کتیبه فتوحات خود ذکر می‌نماید از جمله نام "کاش‌شن" (کشور کاسی‌ها)، "گوتوم" (سرزمین گوتی‌ها) و "هوهونوری" آورده شده که خود نمایانگر توسعه متصرفات "ایلام" و بسط قدرت دولتی آنست.

۴۵۳ - "یک دولت واحد فقط در صورتی تشکیل می‌شود که سنن و حکومت متنفذان عشیرتی را که در جماعت‌های محلی ریشه دوانده و بدین سبب ذی‌قدرت بوده (و بالنتیجه تجزیه‌خواه هستند) بر کنار کنند. در جنوب میان - دو رود: (بین‌النهرین) قرن‌ها طول کشید تا مشکل ایجاد یک امپراطوری متمرکز و نیرومند حل شد و حصول این مقصود به بهای مبارزه سخت با بزرگان عشیرتی و خونریزی فراوان تمام شد. در مصر بزرگان عشیرتی محلی را در زمان پادشاهی وسطی - یعنی هزار سال بعد از آغاز جامعه طبقاتی - از میان برداشتند...". "ا.م. دیاکونف"، "تاریخ ماد"، ترجمه فارسی، (ص ۴۸۲ - ۴۸۳)

۴۵۴ - *G. Cameron, History of early Iran, Chicago, 1936, p. 40.*

بنا بنظر بسیاری از محققین، اختیار این عنوان علامت پیروزی بر پادشاهی "اگد" است، زیرا اتخاذ این عنوان، مرسوم پادشاهان آن کشور بوده است.

قاعدتا "این پیروزی باید پس از مرگ "نارام‌سین" *Naram-Sin* پادشاه "اگد" انجام شده باشد، که در زمان او قرارداد صلح و دوستی و اتحاد میان دو کشور بسته شده است. (نگاه کنید به "یوسیف‌اف"، همان اثر ص ۵۴ و ۵۶)

ظاهراً " پادشاه " سیماش " نیز اجباراً تابعیت خود را بصورت پابوسی " پوزوراین شوشی ناک " اعلام داشته است. کتیبه‌های این پادشاه به خط ایلامی مقدم که در نوع خود یگانه است و همچنین نوشته‌های وی بزبان اکدی، حاکی از وحدت سیاسی و اقتصادی " ایلام " از یکسو و عمق نفوذ تمدن بین‌النهرین : (اکد) از سوی دیگر است.

بشهادت اسناد کتبی، همزمان با سلطنت " آوان " در برخی از شهرهای دیگر " ایلامی نشین " از قبیل : " باراخشه "، " سیماش " و " آانشان "، اتخاذ عنوان اکدی " شاررو " (" لوگال " بزبان سومری) بمعنای شاه از جانب حکمرانان معمول بوده است. گمان می‌رود علاوه بر تفوق نظامی " آوان " بویژه در زمان " پوزوراین شوشی ناک "، عوامل داخلی دیگر در تشکیل نسبتاً سریع دولت واحد در شکل ویژه حکومت " ایلام " و در پایداری و ادامه این وحدت باثیر تعیین کننده داشته‌اند.

عامل اساسی در تشکیل حکومت واحد قبول اصل استقلال و خودمختاری محلی، در درون قلمرو حکومتی هر یک از شهرهاست در عین تابعیت سیاسی و نظامی همه آنها از فرمانروای واحدی که در درون این اتحاد و بدلائل معین تاریخی، سمت بستوائی یافته است. بدیگر سخن: توافق بر سر خودمختاری داخلی، راه اتحاد سیاسی را در شکل دولت فدرال هموار ساخته است. شواهد متعدد تاریخی، نشان می‌دهند که حلقه اساسی در تشکیل و دوام شکل فدرال دولت واحد، علی‌رغم نشیب و فرازهای گاه شکننده و مهلک، عبارت از وجود خویشاوندی و مناسبات همخونی طایفدای میان خاندانهای حکمرانان نواحی عمده " ایلام " بوده است. ویژگی دولت واحد " ایلام " تنها در شکل فدرال حکومت نیست، بلکه در شیوه اعمال قدرت دولت مرکزی و مراحل اشغال مقامات حکومتی از سوئی و ترتیب وراثت تاج و تخت از سوی دیگر است.

از کتیبه‌های " پوزوراین شوشی ناک " و سه عنوانی که در دست خود متمرکز ساخته است چنین استفاد می‌تود که پیش از تشکیل دولت واحد " ایلام "، نیل بحقام شاهی " آوان " مستلزم طی مراحل " ایش‌شاک " شهر " شوش " و " تاک‌کاناک کوئی ایلام " بوده است. مدارک کتبی نشان می‌دهند که همین ترتیب با حفظ عین همین عناوین، در دوران سلطنت پادشاهان سلسله " سیماش " نیز مراعات می‌گردیده و بعدها در زمان سلطنت " سوکالماه " (فقط یا بغیراتی در عناوین) به‌همین شیوه عمل می‌شده است. نوشته‌هایی که از " ایدآت تو " یا " ایدآت تو ی اول " (ایدآت تو این شوشی ناک) باقی مانده است در عین اینکه اقدامات او را در

مورد ساختمان و تقویت استحکامات "شوش"، نو سازی شهر، تعمیر معابد و ساختمان پرستشگاههای نو و دیگر اینیه نشان می دهد، مراحلی را که وی تا رسیدن بمقام سلطنت "سیماش و ایلام" اشغال نموده است، روشن می سازد. از عناوینی که ذکر شده معلوم می شود که "ایدآت تو" بدواً "مقام" ایش شاکوی شوش" و سپس سمت "شاککاناک کوی ایلام" را داشته و سرانجام عنوان پادشاهی "سیماش" و ایلام" را یافته است. بنابراین برای اشغال مقام سلطنت مرکزی عبور از مراحل دوگانهای لازم بوده است و این در واقع همان ترتیبی است که لااقل از زمان "پوزوراین شوشی ناک" و اتحاد شهرهای مختلف تحت حکومت واحد برقرار شده بود، با این تفاوت که در آن هنگام پادشاهی "آوان" با عنوان پادشاهی "ایلام" تواءم بود و در دوران سلسله "سیماش"، پادشاهی "سیماش" با این عنوان همراهی می گردد. در زمان سلسله بعدی (سلسله "سوگالماه ها")، رسیدن بمقام "سوگالماهی" مستلزم عبور از مقام پادشاهی "شوش" و "سوگالی ایلام و سیماش" می باشد. عنوان "سوگالماه" *Sukkaīmah* یا "سوگال ماهو" *Sukkaīmahhu* بمعنای "فرستاده بزرگ"، از زمان "شیلهاها" *Shilhaha* (بزرگترین چهره تاریخ ایلام) معمول گردید است. در الواح یکی از حکمرانان این سلسله بنام "آداخوشو" *Aādakhusshu* یا *Aādapakshu*، این پادشاه بعنوان "سوگالماه، پدر، پادشاه آتشان و شوش" یاد شده است، ولی پس از "شیلهاها" این عناوین بصورت "سوگالماه ایلام، سیماش و شوش" تغییر یافته است. بنابراین احراز مقام "سوگالماهی" نیز مستلزم عبور از "پادشاهی شوش و سوگالی ایلام و سیماش" بوده است. پادشاه "شوش" که یکی از نامزدهای احراز عالیترین مقام دولتی بوده است، فقط پس از آنکه سمت "سوگال ایلام و سیماش" را بدست می آورد می توانست بمقام "سوگالماهی" برسد.

سیستم دولتی "ایلام" در دوران این سلسله نوعی حکومت سه گانه است یعنی پس از "سوگالماه" که در واقع در حکم شاهنشاه است، "سوگال ایلام و سیماش" قرار می گیرد که ظاهراً برادر "سوگالماه" و شخصیت دوم دولت است و می تواند پس از "سوگالماه" جانشین وی شود. پائین تر از "سوگال ایلام و سیماش"، "پادشاه شوش" قرار دارد که جانشین دوم، برای احراز مقام "سوگالماهی" است و تحت فرمان "سوگال ایلام و سیماش" وظیفه شاهی "شوش" را انجام می دهد.

مقایسه سیستم "سوگالماهی" با شیوه حکومت سلسلههای "سیماش و آوان" نشان می دهد که از زمان سلطنت "پوزوراین شوشی ناک" و انجام وحدت

دولت " ایلام " به بعد، اصل واحدی برای احراز عالی‌ترین مقام دولتی وجود داشته‌است و آن عبارت از شیوهٔ تقسیم‌حکمرانی، بر حسب سلسله مراتب معین، در عین تمرکز اختیارات سیاسی و سلطنت‌سرتاسری " ایلام " در دست‌شخص‌واحد است. در واقع چنانکه در بالا دیده‌شد هم در زمان "پوزوراین‌شوشی‌ناک" و هم در دوران سلسلهٔ "سیماش"، همانند زمان دولت "سوگالماه" ، احراز عالی‌ترین مقام دولتی، مستلزم عبور از دو مرحله بوده‌است با این تفاوت که عناوین مراحل و نیز اسامی سمت‌ها تغییر یافته‌است. از دوران "پوزوراین‌شوشی‌ناک" تا پایان سلسلهٔ "سیماتی" دو مرحلهٔ مقدم بر پادشاهی سراسری چنانکه دیدیم عبارت از "ایش شاکوی شوش" و "شاک‌کاناک‌کوئی ایلام" بوده‌است، در صورتیکه در زمان سلسلهٔ "سوگالماهها"، دو مرحلهٔ مقدم بر سلطنت سراسری یعنی پیش از احراز مقام ("سوگالماه ایلام"، "سیماش" و "شوش")، عبارت بوده‌است از "سوگالی ایلام و سیماش" و "پادشاهی شوش". در این دوران، عنوان شاهی (تارو) که سابقاً مقام اول را داشت به مرتبهٔ سوم رانده شده (یعنی جای "ایش‌شاک" قدیم و حکومت محلی شهر "شوش" را گرفته‌است) و عنوان "سوگالماه"، جانشین عنوان شاهی قدیم "تارو" گردیده، در حالی که اصطلاح "سوگال" بجای "شاک‌کاناک‌کو" معمول شده‌است.

وجه مشترک در همهٔ این عناوین، حکمرانی شهر "شوش" است که بدواً از آن بصورت "ایش‌شاک" و بعداً "تحت عنوان یادشاهی، ذکر می‌شود، و چنین بنظر می‌رسد که غرض از ذکر نام پادشاهی یکی از شهرها از قبیل: ("آوان"، "سیماش" و "آشان")، همراه با عنوان یادشاهی سراسر "ایلام"، نشان دادن سرکردگی شهر و نیز خاندانی است که حکومت سراسر "ایلام" را بدست گرفته‌است.

گمان می‌رود که این شیوهٔ حکومت از شرایط سیاسی و تاریخی تشکیل دولت واحد سرتاسری "ایلام" و از اهمیت اقتصادی و فرهنگی شهر "شوش" و همچنین از مفهوم جغرافیائی محدود "ایلام" در هزارهٔ سوم پیش از میلاد ناشی شده‌باشد. کوتاه سخن آنکه، حامدان‌های پادشاهی "آوان"، "سیماتی" و "آشان" یا ذکر این عناوین، سلطهٔ خود را بر شهر "شوش" و منطقهٔ "ایلام" بمعنای خاصی یعنی (سرزمین کنونی خوزستان) تصریح میکنند. با اینکه مراحل احراز مقام سلطنت‌سرتاسری "ایلام" (اعم از هر عنوانی که این سمت در دورانهای مختلف داشته‌است) تا حدودی که بیان شد روشن بنظر می‌رسد معذک جگونی دستیابی به این مقام نه جنبهٔ خودبخودی داشته و نه ارثی بوده‌است. بدیگر سخن نه‌تنها سلطنت از پدر

به پسر به ارث نمی‌رسیده، بلکه همه کسانی هم که مقامات ثانوی حکومتی را دارا بوده‌اند: ("شاک‌کاناک‌کو" در زمان سلسله "آوان و سیماش" و یا "سوکال ایلام و سیماش" در دوران سلسله "سوکالماه‌ها" و نیز پادشاهی شوش در هر دو دوره)، خودبخود به عالی‌ترین مقام دولتی نائل نمی‌شدند.

اسناد هزاره دوم پیش از میلاد نشان می‌دهند که "پادشاه شهر شوش" تدریجا به مقام "سوکالی"، "ایلام و سیماش" و "سوکالماه‌هی ایلام" ترقی می‌کند. صورتی که "شل" *Sheil* (۴۰۵) بر پایه "اسناد حقوقی شوش" "*Actes juridiques Susiens*" از حکمرانان سلسله "سوکالماه‌ها" تنظیم نموده‌است، این ترتیب ترفیع تا مقام "سوکالماه‌هی" را به بهترین وجه نشان می‌دهد.

اگر چه در مورد نخستین حکمرانان سلسله "سوکالماه‌هی" برخی حلقه‌های واسط این ترفیع در دست نیست معذک مجموع نامهای این فهرست بویژه از (سال ۱۸۲۵ - پ. م.) به بعد نمایانگر اعمال پی‌گیرانه این اصل در مورد نیل به مقام "سوکالماه‌هی" است. (۴۰۶)

Sheil, "Mémoires. Délégation en Perse", p. 70-405
 ۴۰۶ - مثلا "در زمان "سوکالماه‌هی، شیروگدوک" *Shirukduk* شخصی بنام "سیموت‌وارتاش" *Simut-Wartash* "سوکال ایلام و شوش" است و "پادشاه یا سوکال شوش"، "سیوه‌پالارهوپاک" *Sivepalarhupak* نام دارد. پس از مرگ "شیروگدوک"، "سوکالماه‌هی" (شاهنشاهی) به "سیموت‌وارتاش" میرسد و "سیوه‌پالارهوپاک" سمت "سوکالی ایلام و سیماش" پیدا می‌کند و جای او را در "پادشاهی شوش" شخصی بنام "گودزولوش" *Kudzulush* می‌گیرد. بعداً "دیده می‌شود که "سیوه‌پالارهوپاک" در (سال ۱۷۸۸ پیش از میلاد) "سوکالماه ایلام" می‌گردد و "گودزولوش" جای او را در "سوکالی ایلام و سیماش" می‌گیرد و "گوتیرناهونته" پادشاه "شوش" می‌گردد و سپس "گودزولوش" به مقام "سوکالماه‌هی" می‌رسد و "گوتیرناهونته" *Kutir-Nahunte* جای او را در "سوکالی ایلام و سیماش" می‌گیرد و "تمپتی‌آگون" *Temptiagun* عنوان "پادشاهی شوش" می‌یابد. با اینهمه بهنگام "سوکالماه‌هی، گوتیرناهونته" شخصی بنام "لی‌لا ایرتاش" *Lilairtash* مقام "سوکالی ایلام و سیماش" را اشغال می‌کند و "تمپتی‌آگون" همچنان در مقام "پادشاهی شوش" باقی می‌ماند و فقط آنگاه که "لی‌لا ایرتاش"، "سوکالماه" می‌شود وی

بنا بر مدارک کتبی، تنها اصلی که در مورد جانشینی سلطنت "ایلام" مراعات آن واجب شمرده می‌شده، اصل وراثت بر پایه خویشاوندی از خط مادری بوده‌است و این شیوه انتقال سلطنت لااقل با پایان سلسله "سوگالماها" باقی مانده‌است. ولی درباره اینکه چه اصلی در مورد تعیین یکی از اعضاء دودمان مادری خاندان شاه متوفی عملاً "مراعات می‌شده" اطلاعی در دست نیست. برخی از محققین گمان می‌کنند که در این مورد قاعده تعیین، بر اساس ارشدیت، حکمفرما بوده‌است، اگر چه محققان ارشدیت نقتی تعیین کنندگان داسندهای داسندهاست - ولی چون امکان اینکه در دودمان مادری، افراد هم سنی وجود داشته باشند - منتفی نیست - نمی‌توان تنها چنین قاعده‌ای را ملاک تشخیص قرار داد. از سوی دیگر گاه اتفاق می‌افتد که پسر جانشین پدر می‌شود (چنانکه "شیل‌هاها" پس از پدر خود "ابارتی" که سوسس سلسله "سوگالماها" بود به سلطنت رسیده‌است). در اینگونه موارد معمولاً "جانشین شاه" تحت عنوان "شاک‌هانک" *Shak Hanék* یعنی "پسر محبوب" خوانده می‌شده و یا صرفاً "شاک" (یعنی پسر) نامیده می‌شده‌است. (۴۵۷)

نظر باینکه از ابیاء مقام شاهی از فرماندهی جنگی ناشی شده و تعیین فرماندهی نظامی سرتاسری نیز مستلزم انتخاب یا لااقل تأیید رؤسای همه خاندانهای حاکمه تمام شهر - دولتها بوده‌است که غالباً با یکدیگر خویشاوندی داشته‌اند، می‌توان بقاء و ادامه سنت انتخابی بودن مقامات "سوگالماه و سوگال" را (از میان افراد خاندان شاهی) مقرون به حقیقت دانست. (۴۵۸)

بنابراین چنین بنظر می‌رسد که قاعدتاً "سوگالماه و سوگال" بوسیله شورای طایفه شاهی از میان خویشاوندان بیار مادری شاهان پیشین (اعم از دور و نزدیک) بر حسب لیاقت و استعداد یا مقبولیت انتخاب می‌شده‌اند و بهمین جهت امکان انتقال سلطنت از یکی از شاخه‌های طایفه حاکم به شاخه دیگر وجود داشته‌است.

اسناد اکدی، حکمرانان ایلام را "پسرخواهر" یکی از شاهان پیشین معرفی می‌کنند و در این مورد اصطلاح "مارآهای" *Mar ahāni* را بکار

سمت "سوگالی ایلام و سیماش" را بدست می‌آورد. این امر و نظر آن نشان می‌دهد که طی کردن مراحل حکمرانی جنبه خودبخودی نداشته‌است.

۴۵۷ - "یوسیفاف"، همان کتاب، (ص ۸۲)

۴۵۸ - "یوسیفاف"، همان کتاب، (ص ۸۴)

می‌برید که دقیقاً " بمعنای "پسرخواهر" است. کتیبه‌های ایلامی در اینگونه موارد از اصطلاح "روهوشاک" *Ruhushak* استفاده می‌کنند که گرچه عیناً "ترجمه" "مارآهاتی" اکدی نیست ولی همه قرائن و شواهد و مقایسه متون بر وحدت مفهوم میان دو اصطلاح دلالت دارند.

نخستین شاهی که حکمرانان بعدی نسب خود را به خواهر وی رسانده‌اند "شیل‌هاها" است. "آدا خوشو" که بهنگام "سوکالماهی شیل‌هاها" سمت پادشاهی "شوش" را داشته‌است، در کتیبه‌ها بعنوان "پسرخواهر شیل‌هاها" خوانده شده و همچنین جانشین "آدا خوشو" بنام "کوک کیرواش" *Kuk-kirowash* که بعداً تا درجه "سوکالماهی ایلام" (در سال ۱۸۶۸ پیش از میلاد) اعتلایافته نیز با همین درجه قرایت نسبت به "شیل‌هاها" ذکر شده‌است. یکی دیگر از "سوکالماها" که تقریباً هفتاد سال بعد از "شیل‌هاها" در (سال ۱۸۲۵) پیش از میلاد به سلطنت "ایلام" رسیده‌است بنام "شیروکدوه" *Shirukduh* نیز در اسناد "پسرخواهر شیل‌هاها" خوانده شده‌است. در هر سه مورد فوق، در مقابل اصطلاح اکدی "مارآهاتی" اصطلاح ایلامی "روهوشاک" بکار رفته‌است و این خود وحدت مفهومی این هر دو اصطلاح را نشان می‌دهد. از این پادشاه بعد، "سوکالماها" و "سوکال" های چندی خود را پسر خواهر "شیروکدوه" می‌خوانند. این امر حاکی از آنست که پس از گذشت یکی دو نسل، یکی از خواهران "شیل‌هاها" (شاید کوچکترین خواهر او) که مادر "شیروکدوه" بوده‌است، عنوان سرسلسله طایفه یافته و از آن پس دختران وی؛ (خواهران شیروکدوه) بمثابه متشاء جدیدی برای انتساب شاهان بعدی تلقی گردیده‌اند. فاکتهای متعددی درباره حکمرانان بعدی، درستی این نتیجه‌گیری را تائید می‌کنند. مثلاً - "کوک ناشور" *Kuk-nashur* سوم - (سوکال شوش تقریباً در ۱۶۶۸ پ. م. و سوکال ایلام و سیمانی تا ۱۶۴۶ پ. م.) در یکی از اسناد بمثابه "مارآهاتی" یعنی (پسرخواهر) "تمپتی آگون اول" *Tempitiagon* سوکالماه ایلام در (۱۷۲۴ پ. م.) معرفی می‌شود در حالیکه "تمپتی آگون" خود (پسرخواهر) "شیروکدوه" بوده‌است.

اگر چه اسناد مشخصی درباره ترتیب وراثت شاهان سلسله "آوان و سیماش" در دست نیست ولی وجود اصل جانشینی، بر اساس تبارمادری برای سلاله‌های پیش از "سوکالماها" نیز محقق بنظر می‌رسد. در واقع، انتساب به دودمان مادری که از بقایای جامعه ژنتی در دورانهای بسیار قدیمتر است منطقاً نمی‌تواند یکباره در دوره سلسله "سوکالماها" بوجود آمده باشد و طبیعتاً هر قدر به عقب برگردیم این ترتیب جانشینی باید بیشتر معمول

بوده باشد. در تاءئید این نظر از جمله می توان به کتیبه "پوزوراین شوتی ناک" استناد نمود. "پوزوراین شوتی ناک" در این کتیبه خود را پسر "تیم پی ایش هوک" *Shimpriish-nuk* معرفی می کند، ولی در فهرست پادشاهان "آوان" کسی که پیش از او سلطنت کرده است شخصی است بنام "هینا" *Hina*، و این خود حاکی از این امر است که در سیستم جانشینی شاهان "آوان" پسر جای پدر را نمی گرفته است. همه قرائن بر این دلالت دارند که "پوزوراین شوتی ناک" پس از آنکه در سمت "شاک کانا کوی ایلام" و سرفرماندهی نیروهای متحد ایلامی به پیروزیهای چشمگیری نائل شده، بعد از مرگ "هینا" بعنوان جانشین وی برگزیده شده است و در شرایط آن عصر چنین انتخابی، بدون تعلق به طایفه سلطنت ممکن بنظر نمی رسد و لذا می توان احتمال داد که "پوزوراین شوتی ناک" با "هینا" از خط مادری خویشاوندی داشته است. مقایسه کتیبه "سارگون اول اکدی" با فهرست شاهان "آوان" نشان می دهد که این تربیب وراثت تخت و تاج بهیچوجه تصادفی نبوده و منحصر به مورد "پوزوراین شوتی ناک" نیست. مثلا در کتیبه "سارگون اکدی" یکی از پادشاهان سلسله "آوان" بنام "لوهی شان" *Luhishan* پسر شخصی بنام "هی سیراشیر" *Hisharashir* خوانده می شود، در صورتیکه بنا بر فهرست شاهان "آوان" شاهی که مقدم بر "لوهی شان" است "کی کوسیمه تمپتی" *Kikuaime tempti* نام دارد.

در مورد شاهان سلسله "سیماش" نیز می توان وجود این شیوه وراثت تاج و تخت را بطور وضوح از فهرستی که در قرن دوازدهم پیش از میلاد بوسیله "نیل هاگ این شوتی ناک" تنظیم گردیده است در یافت. مثلا در حالیکه "ایدآت تواین شوتی ناک" *Idattu Inshushinak* خود را پسر شخصی بنام "بدبی" *Bēbi* می خواند، در فهرست شاهان "سیماش" وی جانشین "هوران تمپتی" *Huran tempti* است.

این رسم وراثت حتی پس از پایان سلسله "سوکالماها" کم و بیش باقی مانده است. از نیمه دوم هزاره دوم (پ.م.) بعد استناد حکایت از آن می کنند که گاه پسر، جانشین پدر می شود و سپس در آخر هزاره دوم (پ.م.) این شیوه عمومیت پیدا می کند، بحویکه از "شوتروک ناهونتة اول" (۱۱۸۵ - ۱۱۵۵ پ.م.) بعد در کتیبه های ایلامی شاهان ایلامی خود را پسران پدر خویش معرفی می کنند. بدینسان دیده می شود که از پایان هزاره دوم، تدریجا حق جانشینی از تبار پدری بر شیوه قدیمی وراثت، از خط مادری غلبه می کند و رفته رفته این رسم بحکیم می شود بطوریکه

کوشش برخی از شاهان در مورد استقرار مجدد شیوه وراثت از خط مادری در قرن هفتم پیش از میلاد با عدم موفقیت مواجه می‌گردد.

با تغییر یافتن شیوه وراثت، سینم حکومت چند نفری که سنت وار از آغاز پیدایش دولت متحد " ایلام " ادامه داشت، جای خود را به سیستم حکومت یکنفری می‌دهد. از نیمه آخر هزاره دوم پیش از میلاد سیستم " سوگالماهی " ورمی‌افتد. از این دوران بعد، شاهان " ایلام " در کتیبه‌ها بعنوان " سونکی " *Sunki* که در زبان ایلامی بمعنای شاه است خوانده می‌شوند.

همه این شواهد دلالت بر آن دارد که علی‌رغم تحولاتی که در جامعه ایلامی در جهت تثبیت حق پدری و گذار به مرحله پدرسالاری انجام شده است، یکی از آثار مهم جامعه مادرسالاری در میان طایفه‌های ممتاز ایلامی و بویژه در خاندان سلطنتی بصورت وراثت از خط مادری، فرمهای منمادی پایدار مانده و حفظ گردیده است. بنظر می‌رسد که وجود این یدیده و بقاء دراز مدت آن از طرفی ناشی از برخی نهادهای جامعه بدوی و از سوی دیگر نتیجه یک رشته علل تاریخی - ویژه وضع سیاسی " ایلام " است. در واقع چنانکه دیدیم همبودیهای بدوی ایلامی مانند بسیاری از جوامع دیگر بشری، از منشاء طایفه مادرسالاری و اصل همخونی بر پایه تبار مادری، تحول یافته‌اند و لذا وجود و بقاء برخی از آثار آن بهنگام گذار به مرحله خاندانی و پدرسالاری امری طبیعی است، ولی اسناد کتبی مربوط به حقوق خصوصی، حاکی از آن هستند که لااقل از آغاز هزاره دوم (پ. م.)، وراثت از خط مادری در میان مردم " ایلام " تدریجا ورافتاده و وراثت بر پایه تبار پدری در عین حفظ بسیاری از حقوق زن، تثبیت و استوار شده است. بنابراین بقاء این شیوه وراثت در طایفه سلطنتی " ایلام "، جنبه استثنائی دارد و قاعدتا " مربوط به اصولی می‌شود که از زمانهای گذشته برای خاندانی که به پیشوائی جماعت برگزیده می‌شده وجود داشته است. ظاهرا " در جماعات بدوی ایلامی که مقدم بر پیدایش طبقات بوده است، حق ریاست و پیشوائی به خاندانی تعلق داشته که به هر علت، از تبار زنی شمرده می‌شده که بمتابه سرمنشاء طایفه یا قبیله تلقی می‌گردیده است. بهمین سبب گمان می‌رود که خاندان ممتاز مزبور، برای آنکه امتیاز خود را حفظ کرده باشد اصل وراثت از دودمان مادری را، علی‌رغم تحولاتی که در مجموع جامعه بسود حق پدری روی داده، همچنان نگاه داشته است. اصطلاح " ام‌هاشدوک " *Amā Hashduk* یا (ام‌المکره) که در برخی اسناد هزاره دوم (پ. م.) بکار رفته و معرف زنی است که سرمنشاء خاندان شاهی بشمار می‌رود، خود دلیل دیگری بر تائید این نظر است.

از سوی دیگر وجود حالت دائمی جنگ و بر خورد با دولتهای بین‌النهرین، در عین اینکه لزوم اتحاد نیروها را پیش آورده، موجبات پیدایش نوعی "دولت فدرال" را نیز فراهم کرده است. در واقع اتحاد نظامی در عین اینکه استقلال داخلی هر یک از امیرنشینها را محفوظ می‌دارد مستلزم تعیین سرفرماندهی واحد است و لذا بدون توافق، میان زمامداران شهر - دولت‌ها ممکن نیست و بهین سبب ناگزیر در آغاز جنبه انتخابی پیدا می‌کند. بدیهی است تفویض اختیارات سرفرماندهی به یکی از خاندانهای شاهی تابع قدرت نظامی و اعتبار معنوی خاندانی است که مورد توافق قرار می‌گیرد. تا زمانی که این اتحاد جنبه موقتی دارد یعنی تنها بمناسبت جنگ دفاعی یا تهاجمی خاصی، پدید شده است اختیارات سرفرمانده انتخاب شده نیز موقت است و با پایان عملیات نظامی پایان می‌پذیرد ولی چنانکه گفته شد از زمان "پوزوراین شوشی ناک" سراسر "ایلام" تحت فرمان خاندان شاهی شهر "آوان" قرار می‌گیرد و اتحاد موقت شهر - دولتها به اتحاد دائمی و وحدت بدل می‌گردد. ظاهراً از این تاریخ بعد، مقام "شاکگاناک کوی ایلام" از حالت انتخابی سابق بیرون می‌آید و تعیین آن بعهده خاندان سلسله حاکم می‌افتد که از میان خویشاوندان شاه از خط مادری، کسانی را برای اشغال مقام "شاکگاناک کوی ایلام" و "ایش شاک شوش" بر می‌گزیند. این سیستم حکومت چنانکه ذکر شد در دوران سلسله "سپاش" نیز باقی مانده و با تفاوت در عناوین، به دوران "سوگالماها" انتقال یافته است.

در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد سلطنت، تحت عنوان "سوگالماهی" مفهوم خود را از دست می‌دهد و در هر حال کتیبه‌های ایلامی، دیگر ذکری از این عنوان نمی‌کنند. با وجود این برخی قرائن و از جمله اختیار عنوان "پادشاه آنتشان و شوش" از جانب شاهان ایلامی سلسله چهارم (تقریباً از ۱۳۰۰ تا ۱۱۰۰ پیش از میلاد) نشان دهنده آنست که سیستم حکومت، بصورت ایالات یا پادشاهی‌های متحد تا حدودی حفظ شده است. از سوی دیگر از اسناد چنین بر می‌آید که پس از انقراض سلسله "سوگالماها" ترتیب وراثت تخت و تاج تدریجاً از سنت دیرین منحرف می‌شود و شاهان پیش از پیش می‌کوشند تا سلطنت از پدر به پسر منتقل گردد. با وجود این در کتیبه‌های بزبان ایلامی، شاهان باز، نسب خود را به "شیل‌هاها" می‌رسانند و در اسناد بزبان اکدی همچنان خواهر "شیل‌هاها" و سپس خواهر یکی دیگر از شاهان گذشته سرمنشاء شجره خاندان شاهی تلقی می‌شود. مجسمه زیبایی از مفرغ که "ناپیرآسو" *Napir-Asu* (۴۰۹) هجر "اونتاش‌گال" *Untash Gal* یا *Untash Napirisha* را نشان

می‌دهد و در پرستشگاه "نین‌هورساک" *Winhursak* "شوش" کشف شده است (موزه لوور)، و همچنین نقشی که در آن شاه‌مزبور، در کنار مادر و همسرش دیده می‌شوند، بوضوح نشان دهندهٔ بقاء اهمیت نقش زن در خاندان شاهی است.

با اینهمه کتیبه‌های ایلامی نشان می‌دهند که از زمان سلطنت موئسس سلسلهٔ "آنتان و شوش" در پایان قرن سیزدهم (پ.م.) بنام "هالوتوش این‌شوشی‌ناک" *Halutush-Inshushinak* پدر "شوتروک ناهونته‌ی اول" *Shutruk-Nahinté* (۱۱۵۵-۱۱۸۵ پ.م.) شاهان بعدی این سلسله، در کتیبه‌هایی که از خود بجای گذاشته‌اند، خویشتن را پسر پادشاه پینین معرفی می‌کنند و از این‌پس بالاترین مقام دولتی بجای "سوگالماه"، "سونکی" *Sunki* است که بزبان ایلامی بمعنای شاه میباشد.

بنا بر آنچه گفته‌شد از پایان هزارهٔ دوم پیش از میلاد تحول دیگری در شکل سلطنت (سیسم پادشاهی قدرال) روی می‌دهد، باین معنی که به تدریج سیسم تک‌شاهی (مونارشی) بجای حکومت (چندشاهی) را می‌گیرد. از سوی دیگر: انتقال سمت پادشاهی از پدر به پسر، سیسم سنتی قدیم بر پایهٔ تبارمادری را کنار می‌زند، لذا مانند گذشته دیگر نیازی به عناوین و سمتهای متعدد سلطنتی نیست. بهمین جهت، متون آشوری از همهٔ شاهان، تحت عنوان "پادشاه ایلام" یاد می‌کنند.

از وجود این دو ویژگی سلطنت در "ایلام" می‌توان باین نتیجه رسید که در "ایلام" علی‌رغم پیدایش جامعهٔ طبقاتی، هنوز بسیاری از آثار مناسبات قبیله‌ای و طایفه‌ای و حتی طایفهٔ مادر سالاری، بویژه در خاندانهای شاهی، باقی بوده‌است. محتملاً این عادت‌ورسم بیشتر در

۴۵۹ - "ناپیرآسو" *Napir-Asu* این ملکه زیر مجسمهٔ خود چنین نویسانده‌است: "من ملکهٔ ناپیر - آسو"، همسر "اونتاش‌ناپی یریشا" هستم. . . . آن گس که مجسمهٔ مرا تصرف کند، آن گس که آنرا دور نماید، کسی که نوشتهٔ مرا ویران کند، آنگه نام مرا محو نماید، ای پادشاه‌خدایان "هوپان"، ای "گیریریشا"، ای "این‌شوشی‌ناک"، نفرین شما بر او باد، ای "ناهونته"ی متعال. . . . این مجسمه که تنها پیگر ایستادهٔ زن در آسیای مقدم است و کتیبهٔ آن نیز از آن جهت که متناسب به زن می‌باشد، از جمله متون نادر شرقی باستان، بشمار می‌رود، مؤید اهمیت نقش زن در جامعهٔ ایلامی است.

نواحی کوهستانی - که غالباً " موطن سلاله‌های شاهی بوده و عملاً " بمنزله پناهگاهی برای نگاهداری سنن جامعه بدوی و مشخصات قومی ایلامیان بشمار می‌رفته - حفظ شده و ادامه یافته است .

رسم انتقال سلطنت از دودمان مادری ، ویژه ایلامیان نیست ، چنانکه تحقیقات جامعه‌شناسان و بررسیهای مردم‌شناسان و قوم‌پژوهان نشان می‌دهد ، این رسم ، نزد بسیاری از اقوام جهان ، در مرحله بدوی تکامل تاریخی آنها به انحاء گوناگون وجود داشته است . (۴۱۰) بسیاری از اسطوره‌ها و افسانه‌های باستانی حاکی از آن هستند که دختر پادشاه ، یا خود به تنهایی شوهر انتخاب میکند و یا از میان داوطلبان ازدواج ، یکی را بشوئی خود بر می‌گزیند که دارای صفات پهلوانی و دلاوری است . و بعداً " پهلوان مزبور ، خود و یا فرزندانش به سلطنت میرسند (۴۱۱) .

۴۱۰ - وجود رسم جانشینی سلطنت بر حسب تبارمادری را مثلاً " می‌توان از روایاتی که درباره پادشاهان "رم باستان" نقل شده است دریافت . بنا بر این روایات ، جانشین هیچیک از شاهان "رم باستان" پسر شاه نیست در حالی که بنا بر همین روایات چند نفر از میان این شاهان پسران شناخته شده‌ای از خود باقی گذارده بودند . یکی از پادشاهان "رم باستان" بنام "آنکوس مارتیوس" *Anous Martius* از دودمان مادری با شاه پیشین خویشاوندی دارد و جانشینان سه پادشاه دیگر دوران "داستانی رم" ، دامادهای آنها بوده‌اند . (نقل از مقاله " امیلیوسرنی " *E. Sereni* در مجموعه "جستارهای بین‌المللی در پرتو مارکسیسم" ، شماره ۲ ، مه - ژوئن ۱۹۵۷ ، (ص ۷۹) زیرنویس (۴۲) ، منقول از اثر "فرازه" *Fraser* تحت عنوان : *le roi magicien dans la société primitive* : رسم وراثت بر پایه تبارمادری در خاندان شاهی "پیکت‌ها" *Pictes* در "اسکاتلند" نیز وجود داشته است . درباره آثار این رسم نزد اقوام ژرمن ، اقوام "اسکاندیناوی" و نیز در "یونان قدیم" به اثر "ف . انگلس" : "منشأ خانواده و" (صفحات ۱۶۰ و بعد) مراجعه شود .

۴۱۱ - مقایسه کنید با داستانهای "زال و رودابه" ، دختر شاه کابلستان و "تهمینه دختر پادشاه سمنگان" ، "بیژن و منیژه - دختر افراسیاب" (پادشاه تورانیان به نوشته لغات الترک کاشغری گویا اسم راستین او "آلی ارتونگا" یعنی ببر نر آزاده بوده است) - و غیره در شاهنامه فردوسی .

باین گفتار "رودابه" توجه کنیم به پرستندگان (ندیمه‌گان) خود می‌گویید :
بر او مهربانم نه بر روی و موی بسوی هنر گشتمش مهرجوی

گمان می‌رود که در " ایلام " علاوه بر تعلق بدو دمان مادری و آزمون کفایت در امور دولتی ، دلاوری شخصی و جنگاوری نیز در مورد انتخاب جانشینی مقام سلطنت ، مورد توجه قرار می‌گرفته است . بهمین جهت دیده می‌شود که همه کسانی که عنوان " پادشاهی شوش " داشته‌اند تا درجه " سوگالی ایلام " ترقی نکرده‌اند و همه " سوگالیهای ایلام " نیز خود بخود مقام " سوگالماهی " نیافته‌اند .

فصل سوم

خصلت ساختار اقتصادی - اجتماعی و شیوه تولید در جامعه طبقاتی "ایلام"

در بررسیهای مبتنی کوشیدیم تا آنجا که مدارک موجود اجازه می داد
چگونگی فروپاشی تدریجی جامعه بی طبقه بدوی و تبدیل آنرا به نظام
مبتنی بر بهره‌کشی (بویژه در نمونه شوش) روشن سازیم.

با آنکه اسناد هزاره دوم پیش از میلاد، اجازه ترسیم منظره کاملی
از وضع ساختار جدید اقتصادی - اجتماعی نمی دهند، معدک بقدر کافی
گویا هستند تا بر پایه آنها بتوان خطوط کلی تحول جامعه ایلامی را بهنگام
تحریر اسناد مزبور تعیین نمود.

ویژگی این تحول در اینست که اولاً قدرت سلطنت نظامی، بطور قطع
بر حکومت دین‌سالاری غلبه کرده و رؤسای مذهبی و پرستشگاهی را تابع
قدرت شاهی نموده است. اتحادی که در نیمه دوم هزاره سوم در نتیجه
خطر مهاجمات دولتهای بین‌النهرین، موغنا" میان شهر - دولتها و
پادشاهیهای جداگانه حاصل شده و سپس در زمان "پوزوراین شوشی ناک"
بقوه قهریه، بصورت دولت واحدی در آمده بود، در هزاره دوم، بمتابۀ
یک نهاد سیاسی لازم و بی چون و چرا پذیرفته شده است. اگر چه هر شهر -
دولت، استقلال داخلی خود را تا حدود معینی حفظ کرده ولی قدرت
سیاسی در دست دولت واحد (ولو بصورت نوعی فدرالیسم) متمرکز یافته
است. ثانیاً از لحاظ اقتصادی جامعه ایلامی بطور عمده، پیرامون دو
سازمان بزرگ رسمی متمرکز شده است: سازمان شاهی و سازمان پرستشگاهی
که هر یک اراضی بزرگی در اختیار دارند و تولید و توزیع و مبادله را تحت
کنترل خود گرفتارند. تولید کشاورزی بطور عمده در درون همبودهای

روستائی انجام می‌گیرد که مستفیما" یا بطور غیر مستقیم (از راه پرداخت مالیاتها و عوارض و انجام خدمات - موظف و مجانی - بسود دولت، پرستشگاه یا تیولداران) یکی از این دو نهاد بزرگ اقتصادی وابسته هستند. پیشه‌وری شهری نیز تا حدود زیادی به اقتصاد شاهی و پرستشگاهی وابستگی پیدا کرده و تدریجا" با تولید کالائی پیوند یافته‌است.

گذشته از برخی پدیده‌های نوین شهری (هبه، اجاره، رهن و خرید و فروش اموال غیرمنقول و غیره) که حاکی از پیدایش مفدماتی از مالکیت خصوصی بر زمین‌است، اراضی "ایلام" عموماً تحت مالکیت جمعی همبودهای روستائی و خاندانی قرار داشته و لذا تولید کشاورزی که در "ایلام" مانند همه کشورهای خاور باستان، مهمترین شعبه تولید اجتماعی را تشکیل می‌داد، خصلت اشتراکی داشته‌است. آثار این نوع تولید و شکل جمعی اداره همبودهای روستائی، تا پایان دولت "ایلام" بجای مانده‌است. همبود خاندانی نیز در واقع عبارت از همبود کوچکتری است که اعضاء آنرا علائق خویشاوندی و اقتصاد مشترک بهم پیوند داده‌است.

بر پایه برخی اسناد و قرائن و سباهت با دیگر کشورهای شرق باستان، می‌توان احتمال داد که در "ایلام" نیز بمرور که قدرت مطلقه سلطنت تحکیم یافته‌است، مالکیت عالی‌ه شاه ("سوگال"، "سوگالماه" و "سونکی") به همه اراضی مسلم شده‌باشد. بهر حال آنچه نمی‌تواند مورد تردید قرار گیرد عمومیت تحمیل مالیاتها، عوارض و انواع خدمات مجانی و بیگاری به اعضاء همبودهای کشاورزی است، امری که بخودی‌خود، حاکی از استقرار کنترل عالی‌ه دولتی بر زمینهای همبود و تولید جمعی دهکده‌ای است. ثالثاً" از لحاظ اجتماعی، تشدید نابرابری در شرایط افراد، موجب تغییری کیفی گردیده، جامعه به اقلیتی ممتاز و اکثریتی بی‌امتیاز تقسیم شده، مناسبات خادم و مخدومی، خواجگی و بندگی و وابستگی، استقرار یافته است. در حالیکه اسرای جنگی و افرادی که ضمن لشکرکشی‌ها ربوده می‌شدند به بردگی در آمده و وادار به انجام شاق‌ترین کارها بودند، گروههایی از مردم آزاد نیز در نتیجه فقر و بینوائی در شرایطی قرار می‌گرفتند که عملاً" تقسیم‌بندی حقوقی، میان مردم آزاد و بردگان از بین می‌رفت. از سوی دیگر، از میان کسانی که در دستگاههای اقتصادی دربار و پرستشگاه، بکار اشتغال داشتند، رفته‌رفته یک اشرافیت "دیوانسالار" پدید آمد که نه تنها از امتیازات بسیاری برخوردار بود، بلکه از راه فعالیت‌های سودجویانه و بدست آوردن تیول، به‌مراه اشرافیت قبیله‌ای و سلطنتی، کشاورزان و گروههای مردم نیمه‌آزاد و وابسته را، از جانب دولت و بنام همبودی عالی

مورد استثمار قرار می‌داد.

بدینسان حاکمیت سیاسی‌ای که در بطن جامعه بدوی بطور طبیعی در شکل مقامات اجتماعی پدید شده بود، رفته‌رفته با تشدید نابرابریها و اختلاف در توزیع محصولات، کیفیت دیگری یافت به این معنی که قدرت مقامی اقلیت ماء مور، مبدل به قدرت بهره‌کشی و استیلاگرانه اقلیت حاکم شد و دولتی که آنرا ضرورت مراقبت از منافع مشترک و دفاع در برابر تجاوز خارج بوجود آورده بود به فوه قهریهای برای ناءمین هستی و تسلط طبقه استثمارگر مبدل گردید. (۴۱۲)

تبدیل قدرت ناشی از سمت اجتماعی به قدرت بهره‌کشی در شرایط عصر سرو مفرغ، با تشکیل دولت پادشاهی حاکم بر تمام سرزمین "ایلام"، موجب شد که استثمار، نه بصورت تسلط فرد بر فرد دیگر، بلکه در شکل استیلای شخصیتی که نماینده آن سمت اجتماعی بشمار می‌رفت، تجلی نماید. این تحول بویژه آنگاه تسریع شد که شاه بعنوان مقام جمع‌کننده و متحد سازنده نیروی همبودیهای جداگانه (بمنظور انجام کارهای بزرگی مانند ناءسبس سکه آبیاری که از عهده هر کدام از آنها به‌تنهایی خارج بود) سمت فرماندهی عالی اقتصادی یافت و زمینهای همبودیها و تولید را بنام این سمت تحت اختیار خود در آورد و بدینسان مالکیت عالیه دولتی را بر اراضی همبودیها مستقر ساخت. این عمل (که در واقع بمعنای سلب مالکیت از همبودیهاست) چنان به آرامی و بطور نامحسوس انجام گرفت که در ظاهر خلاف عادت و نامعمول جلوه نکرد، زیرا پیش از آنهم مالکیت اعضاء همبود بر زمین، در مالکیت جمعی همبودی و تصرف قطعاتی تظاهر می‌یافت و لذا تبدیل مالکیت همبودی به مالکیت عالیه دولتی در شکل کلی مناسبات تولید و خصلت جمعی آن تغییری بوجود نمی‌آورد. مازاد محصول که در گذشته به همبودیهای جداگانه تعلق داشت، اکنون فسمما "بوسیله نمایندگان همبودی بزرگ (دولت) تصاحب می‌شود و شکل خراج، مالیات و

۴۱۲ - "... دولتی که گروههای طبیعی همبودهای یک قبیله در آغاز سیر تکاملی خود بطور ساده بدین منظور به آن دست یافته بودند که مراقب منافع مشترک آنها باشد (مثلا "آبیاری در شرق) و دفاع آنها را در برابر خراج ناءمین نماید، از این پس این هدف را نیز تعقیب می‌کنند که بقوه قهریه، شرایط زندگی و تسلط طبقه حاکمه را در برابر طبقه تحت استیلا حفظ نماید." "ف. انگلس": "آنتی دورینگ"، ترجمه فرانسه، پاریس، ادیسیون سوسیال، ۱۹۶۸ (ص ۱۸۱)

خدمات عمومی بخود می‌گیرد. در جنب کارهایی که در گذشته بسود جماعت انجام می‌گرفت اکنون باید کار اجباری نیز بسود دولت انجام پذیرد. مالیات جنسی دولت، تدریجا " بصورت بهره مالکانه، بسود افرادی در می‌آید که نمایندگان شخصیت یافته دولت بشمار می‌روند. " استثمار کشاورزان و پیشه‌وران بوسیله اشرافیتی مرکب از نجبا و کارمندان دولتی جنبه انفرادی ندارد، زیرا بیگاری بصورت جمعی دارد و بهره مالکانه با مالیات یکی است و این هر دو را یک کارمند، نه بنام شخصی خود، بلکه بعنوان مقامی که در همبود عالی دارد، مطالبه می‌نماید. " (۴۱۳)

بنابراین دیده می‌شود که در این شکل ابتدائی پیدایش دولت، بهره‌کشی طبقاتی بدون آنکه مالکیت خصوصی زمین بوجود آمده باشد، پدید می‌شود و از راه استثمار مستقیم همبودی، بوسیله همبودی دیگری که خصلت واحد عالیتر یافته‌است تحقق پیدا می‌کند.

وجه مشترک این وضع با جامعه بدوی عبارت از وجود همبودیهائی است که در آنها اشکال مختلفه مالکیت مشترک زمین و تولید جمعی حکمفرماست. ولی این وجه اشتراک بهیچوجه نباید تفاوت کیفی‌ای را که در نتیجه بهره‌کشی انسان از انسان دیگر و پیدایش یک طبقه حاکمه بوجود آمده‌است از نظر دور دارد.

اسناد هزاره دوم (پ.م.) نشان می‌دهد که اوضاع اقتصادی - اجتماعی تازه‌ای جانشین جامعه بدوی " ایلام " گردیده‌است. با اینکه بسیاری از بقایای جامعه گذشته همچنان باقی‌است، معذک شرایط و مناسبات تولید شکل و خصلت دیگری یافته‌است؛ بدیگر سخن: سروکار با ساختار اقتصادی - اجتماعی جدیدی است که در عین شباهت با ساختار همبودی بدوی، از بسیاری جهات با آن تفاوت دارد.

- خصلت این ساختار جدید و مشخصات شیوه تولید آن چیست؟

- کدامیک از دو ساختار ثانوی کلاسیک: (بردگی و فئودالیسم) را می‌توان به

Maurice Godelier : "La notion de "mode de _ _ ۴۱۳
production Asiatique" et les schémas marxistes d'_
évolution des sociétés",

در مجموعه مرکز مطالعات جستارهای مارکسیستی تحت عنوان:
"درباره شیوه تولید آسیائی"

"Sur le mode de production asiatique", Editions -
Social" (ص ۶۵)

آن اطلاق نمود؟

— اگر مناسبات تولیدی جدیدی که در جامعه " ایلام پیدا شده است با هیچکدام از این دو تطبیق نمی‌کند در آن صورت باید دید این ساختار تازه بنا بر ویژگی‌های خود، شایسته چه تعریف و توصیفی است.

درباره خصلت ساختار اقتصادی — اجتماعی حاکم بر جامعه طبقاتی " ایلام "، مانند دیگر کشورهای شرق باستان، میان خاورشناسان و محققین جامعه‌شناس اتحاد نظر نیست.

الف — برخی از پژوهشگران تاریخ و نهادهای جوامع شرق باستان، بر پایه بعضی مشابیهات و مقایسات نهادهائی که بعدها در جوامع اروپای غربی پدید شده است، جامعه " ایلام " و بطور کلی از آن تمام کشورهای شرق باستان را دارای ساختمان " فئودالی " انگاشته‌اند.

اغلب دانشمندی که مدافع چنین نظریه‌ای هستند، بویژه وجود نهاد نیول و تفویض زمین بقید خدمت را پایه استدلال خود قرار می‌دهند. علاوه بر این در مورد " ایلام " شکل و سلسله مراتب حکومتی نیز بمتابه دلیلی برای تعبیر رژیم اجتماعی آن، به نوعی " فئودالیسم بدوی " مورد استفاده قرار گرفت است. اصطلاح " ایلکو " بمعنای واگذاری زمین از طرف شاهان به خدمتگذاران نظامی یا عادی خود، بشرط انجام خدمات معین، و شباهت ظاهری آن با " اقطاع " و " نیول " دوران " فئودالیسم " اروپائی، این اندیشه نادرست را بوجود آورده که گویا هر جا که واگذاری زمین بقید خدمت وجود دارد، در آنجا مناسبات تابع و متبوعی و وابستگی فئودالی بروز می‌کند. یک مطالعه سطحی در مورد " اقطاع و نیول فئودالی " *Wright* و مقایسه آن با " ایلکوی " ایلامی (و دیگر کشورهای معاصر و همسایه ایلام) جنبه اشتباه‌آمیز چنین قضاوتی را آشکار می‌سازد. در حالیکه اقطاع فئودالی، ملک خصوصی ارباب فئودال بشمار می‌آید و برای وی حقوق وسیعی همراه با اسیلای " شخصی، اقتصادی، قضائی و سیاسی " بر دهقانان بوجود می‌آورد و مستلزم وابستگی شخصی دهقانان به فئودال است، " ایلکوی ایلامی " (یا شرقی) — چنانکه دیدیم — دارای این ویژگی است که مالک اصلی زمین، پادشاه است و هر لحظه خود یا شاه‌بعدی می‌تواند زمین را پس بگیرد و آنرا بدیگری واگذار نماید. کتاورزان عضو همبود جمعا " وابسته به دولت هستند و نه انفرادا ". تنظیم اسناد ویژه‌ای از جانب شاهان برای اعطاء نیول، تصریح نوع معافیت از مالیات، بقاء خدمات عمومی مجانی و بکاربردن فورمولهای مشخص و دقیق در مورد جلوگیری از استرداد زمین بوسیله پادشاهان بعدی یا لغو معافیت‌هایی که داده شده،

تماماً "دلالت بر آن دارد که " ایلکوی ایلامی " ، بغیر از واگذاری حق انتفاع برخی از املاک دیوانی (که بدین منظور تخصیص یافته و بنا بر خصلت خدمات، دسته‌بندی شده‌اند) معنای دیگری نداشته‌است. (۴۱۴) همین مالکیت دیوانی‌است که هر گونه شباهتی را با "فتودالیسم" اروپای غربی نفی می‌کند. فقدان وابستگی شخصی و بقاء حق مالکیت شاه بر املاک واگذار شده و نظارت دائمی ماء‌مورین دیوانی، در مورد فعالیت و انجام تعهدات تیولداران، خود، تفاوت ماهوی میان نهاد " ایلکو" و " اقطاع فتودالی" را بنحو بارری نشان می‌دهد.

اما سلسله مراتب حکومتی " ایلام " یعنی شکل ویژه‌ای که پادشاهی این کشور از زمان سلسله "سوگالماها" بدست آورده‌است بهیچوجه نمی‌تواند با سلسله مراتب جامعه "فتودال" قابل مقایسه باشد. در واقع سلسله مراتب جامعه اروپای "فتودال" یعنی وضع اجتماعی‌ای که در آن هر " مالک" و "فتودال" و نجیب‌زاده‌ای، "واسال" یا تابع "فتودالی" بالاتر از خود بود و در ازاء تعهد تابعیت، از حمایت او بر خوردار می‌شد. هیچگونه وجه مشابهتی با ترتیبی که برای نیل به بالاترین مقام حکومتی یعنی "سوگالماهی" در " ایلام" بوجود آمده بود ندارد. علاوه بر آنکه سلسله مراتب "فتودالی"، مربوط به مجموع اشرافیت و نوع استثمار دهقانان است و ارتباطی با شکل حکومت ندارد. این سلسله مراتب بر خلاف سیستم پادشاهی " ایلام" در جهت بهم ریختن مرکزیت دولتی و تجزیه حاکمیت سیر می‌کند. ترتیبی که در " ایلام" برای نیل بمقام شاهی وجود داشته در واقع شکلی از قدرت دولتی بر پایه خویشاوندی ویژه اشرافیت ایلامی است که بمنظور تحکیم سلطنت سرتاسری " ایلام"، وحدت و تمرکز قدرت دولتی و بقاء شاهی در خاندان معین، پدید شده و ناشی از موروثی شدن مقامات قبیله‌ای است.

ب - در مقابل نظریه‌ای که جوامع شرق باستان و از آن جمله " ایلام" را، دارای خصلت "فتودالی" می‌شمارد و غالباً از جانب محققین بورژوازی ابراز می‌گردد (۴۱۵)، گروه معتبری از محققین مارکسیست و از آن میان اکثر

۴۱۴ - "واگذاری منافع فقط یک شق از رژیم ارضی‌است که سرانجام وابسته به اراده سلطان یعنی نماینده خداوندی است که مالک همه چیز است:" (پل گارلی - اثر پیش یاد شده - ص ۳۴۳)

۴۱۵ - از آن جمله در مورد "ایلام": الف - "پ. گوشاگر" *p. Koshaker* و برای دولت‌های بین‌النهرین:



خاورشناسان شوروی (از مکتب استرووه *V. Strouvé*) خصلت "برده‌داری" را برای دولتهای شرق - و در زمره آنها " ایلام " - مسلم می‌شمارند. اگر چه اکثریت مطلق این دانشمندان بر این عقیده‌اند که در نتیجه تجزیه و انحلال "همبودی استراکی بدوی" در همه جوامع شرق باستان از مصر گرفته تا چین، شیوه تولید "برده‌داری" حاکم گردیده‌است، معذک همه آنها در مورد رژیم "برده‌داری" در این جوامع، ویژگی‌هایی را قائلند که آنها را از "برده‌داری یونان و رُم باستان" متفاوت می‌سازد. در این گوشش تفاوت گذاری، آکادمیسین "استرووه" خود مقدم بوده‌است. وی در یکی از آثار خود تحت عنوان: "گزیده‌هایی درباره تاریخ جهان باستان" می‌نویسد:

"از بررسیها، یک تعریف روشن و دقیق جامعه شرق باستان بدست می‌آید که حتما "برده‌داری و حتما" پدرسالاری بوده‌است، ولی بلافاصله می‌افزاید:

"در این دوران طبیعتا شکل مرفی بهره‌کشی که همانا برده‌داری است متفوق بوده‌است. بهمین سبب است که ما نیز حق داریم جوامع ابتدائی آسیا و مصر باستان را که مقدم بر جهان مدیترانه‌ای باستانی بوده‌اند، جوامع برده‌دار ابتدائی بخوانیم." (۴۱۶) تعریف جوامع شرق باستان بر پایه این استدلال شگفت‌آور است زیرا هیچ جامعه برده‌داری خالص و خالی از بقایای "پاتریارکال" در تاریخ، نمونه‌ای ندارد. جامعه‌های "یونان و رُم باستان" که نمونه‌های کلاسیک جامعه "برده‌داری" بشمار می‌روند حتی در پررونق‌ترین دوران "برده‌داری" از بقایای پدرسالاری عاری نبوده‌اند. بنابراین معلوم نیست که چرا این خصلت، "تعریف روشن و دقیق" جوامع شرق بشمار می‌رود! اگر بنا بر این نظر "شکل مرفی بهره‌کشی که همانا برده‌داری است متفوق بوده‌است"، در آن صورت چه تفاوتی می‌تواند

	<i>i. Oppenheim</i>	ب - "ا. اپن‌هایم"
در جهت مخالف این نظریه	<i>G. Cardascia</i>	ج - "ژ. گارداسیا"
		نگاه کنید به:
	<i>E. Laroche</i>	الف - "ا. لاروش"
	<i>R. Boutruche</i>	ب - "ر. بوتروش"
	<i>E. Carreli</i>	ج - "پ. گارلی"

Khrestomatia po istorii drevnego mira - ۴۱۶

Page 5 - 25

و ترجمه آلمانی تحت عنوان:

"Geschichte der alten Welt"

جلد اول، برلین ۱۹۵۵، (ص ۵-۲۵).

میان "برده‌داری شرق و برده‌داری دریونان و روم باستان" وجود داشته‌باشد که در آنجا نیز شکل مسلط تولید و بهره‌کشی بر پایه "برده‌داری قرار داشته است؟

"A. L. Sidorov" یکی دیگر از مورخین عالی‌قدر شوروی، در گزارشی که به‌دهمین کنگره علوم تاریخی، در (سپتامبر ۱۹۵۵) در شهر رُم داده‌است، حواص شرق باستان را چنین توصیف می‌کند: "مناسبات اقتصادی و اجتماعی در شرق باستان، نوعی از جامعه برده‌داری است با چند ویژگی اساسی. این ویژگیها از مناسبات گذشته که از همبودی بدوی به ارث رسیده بود ناشی می‌شوند و نیز از این امر که سکنه بومی بمقیاس وسیع در تولید، بصورت نیروی کار مورد استفاده فرار می‌گرفت و خود باندازه بردگان بمعنای خاص مورد بهره‌کشی قرار داشت." (۴۱۷)

با پذیرش این واقعیت که در کشورهای شرق باستان نیروی کار سکنه بومی، بمقیاس وسیع در تولید، مورد استفاده قرار می‌گرفت - (یعنی کشاورزان آزاد عضو همبودیهای روستائی) و چنانکه دیدیم "ایلام" چنین وضعی داشت - معلوم نیست چرا مناسبات اقتصادی و اجتماعی باید نوعی از جامعه "برده‌داری" باشد. اگر منظور از "نوعی جامعه برده‌داری" اثبات این امر است که سکنه بومی نیز مانند بردگان، مورد بهره‌کشی قرار داشته‌اند، آنگاه "جامعه برده‌داری" صرفاً "بصورت یک نام گذاری خالی از محتوایی در می‌آید زیرا مناسبات تولید در جامعه برده‌داری نه تنها بر پایه مالکیت خصوصی وسائل تولید قرار دارد، بلکه با مالکیت خصوصی بر تولید کنندگان، یعنی بردگان، نیز ملازمه دارد. بنابراین صرف بهره‌کشی عمومی دولت از کشاورزان عضو همبود که خصلت بردگی نداشته و آزاد بوده‌اند، نمی‌تواند مناسبات تولید برده‌داری بوجود آورد و این استدلال نیز که چون: "برده‌داری شکل مترقی‌تری از بهره‌کشی است، ضرورتاً" متفوق است"، از آنجهت که شرایط عینی وجود مناسبات تولید "برده‌داری" را از نظر دور می‌دارد، مردود است. در واقع اگر چنین حکمی را برای تشخیص مناسبات تولید بپذیریم، آنگاه باید گفت که چون در رژیم "فتودال" جرثومه‌هایی از "سرمایه‌داری" پدید شده‌است و سرمایه‌داری نیز شیوه بهره‌کشی مترقی‌تری است، لذا گویا می‌توان جامعه "فتودال" را "نوعی جامعه سرمایه‌داری ابتدائی" نامید!

آنچه بیش از همه به نظریه هواداران این مکتب، رسمیت و اعتبار می‌بخشد، مطالبی است که در این باره، در کتاب "دوره اقتصاد سیاسی"، تالیف "انستیتوی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" (۴۱۸) و دیگر آثار این فرهنگستان، مربوط به تاریخ دوران باستان، انتشار یافته‌است. در کتاب "دوره اقتصاد سیاسی" از جمله چنین آمده‌است:

"گذار رژیم همیودی ابتدائی به رژیم برده‌داری، بدواً در کشورهای شرق روی داده‌است. شیوه تولید مبتنی بر برده‌داری در بین‌النهرین تفوق داشته‌است (شومر، بابل، آشور و غیره) (۴۱۹) در مصر، در هندوستان و در چین از هزاره چهارم تا دوم پیش از میلاد، در هزاره یکم پیش از میلاد شیوه برده‌داری در ماوراء قفقاز (اورارتو) حاکم بوده‌است. از قرن هشتم و هفتم پیش از میلاد تا سده‌های پنجم و ششم میلادی در خوارزم یک دولت نیرومند برده‌دار وجود داشته‌است. تمدن کشورهای شرق باستان که در آنها برده‌داری حکومت داشته تا شیر فراوانی بر روی کشورهای اروپائی اعمال نموده‌است. در یونان دوران اوج شیوه تولید مبتنی بر برده‌داری میان سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد فرار دارد. از آن پس برده‌داری در آسیای صغیر، در مصر، در مقدونیه (از سده چهارم تا یکم پیش از میلاد) رشد نمود. برده‌داری در رم از سده دوم پیش از میلاد تا سده دوم بعد از میلاد به بالاترین درجه تکامل خود رسید" (۴۲۰).

پس از این شرح، نویسندگان کتاب "اقتصاد سیاسی" با جمله زیرین، قاطعیت حکمی را که در بالا آورده‌اند بدینسان تعدیل می‌کنند:

"برده‌داری بدواً خصلت پدرسالاری - خانگی داشت. بردگان نسبتاً کم عده بودند. کار بردگی هنوز پایه تولید را تشکیل نمی‌داد و فقط نقش کمکی در اقتصاد ایفا می‌نمود. اقتصادی که هدف آن عبارت از رفع نیازمندیهای خاندان بزرگ پدرشاهی بود و تقریباً با مبادلات سر و

۴۱۸ - مورد استفاده ما ترجمه فرانسه این کتاب است که چاپ دوم آن در پاریس به سال ۱۹۵۶ بوسیله "ادی‌سی‌یون سوسیال" تحت عنوان: "Manuel d'Economie Politique", Académie des sciences - Institut d'Economie. انتشار یافته‌است.

۴۱۹ - چنانکه بعداً خواهیم دید اسناد تاریخی مربوط به این کشورها، ادعای مبتنی بر تفوق "برده‌داری" را تأیید نمی‌کند.

۴۲۰ - نقل از "دوره اقتصاد سیاسی" ترجمه فرانسه مذکور در فوق، (ص ۳۳)

کاری نداشت" (۴۲۱) .

در اینکه بردگی، بمعنای تحت رقبت در آوردن انسان دیگر، خیلی زود در جوامع ابتدائی شرق پدید شده و پیدایش آن حتی مربوط به دورانی می‌شود که هنوز همبودی بدوی، دچار تلاشی نگردیده بود، تردیدی نیست و آثار کاوشی بسیاری در همه نقاط شرق باستان، بر این واقعیت شهادت می‌دهند، ولی وجود برده حتی بمیزان نسبتاً زیاد، بخودی خود دلیل استقرار رژیم "برده‌داری"، یعنی ساختاری که در آن بهره‌کشی از بردگان پایه اساسی تولید را تشکیل می‌دهد، نیست. در همه جوامع ابتدائی و قبل از همه جا در شرق، بردگی خیلی زود در نتیجه جنگها و کشمکشها، بوجود آمده است. چنانکه در فصل پیشین دیدیم در ابتدا اسرا را یا دسته جمعی بقتل می‌رساندند و یا آنها را در مراسم معینی قربانی می‌کردند زیرا هنوز موجبات اقتصادی استفاده از برده، در آغاز جامعه بدوی پدید نشده بود. در این گونه موارد، سخنی از بردگی بمعنای واقعی نمیتواند باشد، در واقع تا هنگامی که انسان، نیروی کار انسان دیگر را، بسود خویش مورد استفاده قرار ندهد، هنوز بردگی بوجود نیامده است و فقط سروکار با انسانهایی است که مغلوب انسانهای دیگر شده و به اسارت درآمده‌اند نه با برده بمعنای ویژه آن. ظاهراً "بردگی بمعنای واقعی در دوران سنگ‌نو و آستانه عهد مس در نتیجه پیشرفتهایی که در نیروهای بارآور جامعه شرق نزدیک و میانه پدید شده بوجود آمده است.

این نکته مسلم است که در ساختار اشتراکی بدوی، یعنی ساختاری که تولید بر پایه مالکیت مشترک، بر وسایل تولید و استحصال جمعی قرار دارد، برده شدن انفرادی اعضاء همبود غیر ممکن است زیرا مالکیت فرد در مالکیت مجموع همبود، نجسم می‌یابد و مادام که همبود باقی است، سلب مالکیت یا از دست دادن مالکیت - جز در موارد بسیار استثنائی از قبیل مهاجرت و اسارت - نمی‌تواند روی دهد. چنین سلب مالکیتی تنها در صورت غلبه همبودهای دیگر امکان پذیر است. یا همبودی غالب، همه افراد همبودی مغلوب را، وادار می‌کند که بطور جمعی، زیر فرمان غالبین تولید نموده مازاد محصول جمعی یا سهم بیشتری از آنها به مقامات همبودی فاتح تسلیم نمایند یا علاوه بر غارت اموال موجود همبودی مغلوب، عدهای از اعضاء همبود را به اسارت می‌گیرد تا بسود نیازمندیهای قوم غالب، کار کنند و بصورت برده استثمار شوند. بهر حال جنگ، منبع اصلی اسارت و

لذا بردگی بوده‌است و در این قبیل اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی، بردگی انفرادی از راه سلب یا از دست دادن مالکیت، بسیار نادر و تقریباً " محال است .

از سوی دیگر: بحکم آنکه در جامعه، اشتراکی بدوی، مالکیت، یا علائق دودمانی پیوند نزدیک داشته و تولید، خصلت جمعی دارد، استفاده از کار بردگان جز در درون خاندان، بصورت فرعی و کمکی میسر نیست و لذا خصلت خانگی و خاندانی پیدا می‌کند. بنابراین در این سیستم، وجود بردگان هیچ تغییر ماهوی در شیوه تولید بوجود نمی‌آورد. برده در عین اینکه غالباً از حقوق اجتماعی محروم است از لحاظ اقتصادی فقط نقش فرعی ایفا می‌کند.

بنابراین در عین اینکه بردگی ضرورتاً " در درون ساختار بدوی بوجود می‌آید، هرگز در این جامعه ابتدائی دارای اصالت نیست، عرضی است و فقط بصورت فرعی نمودار می‌شود. پس مسلم است که بقا، همبودی بدوی مالکیت جمعی بر زمین، اصولاً " پیدایش رژیم "برده‌داری" (ند بردگی) را نمی‌کند. رژیم "برده‌داری" آنگاه می‌تواند بر تولید تسلط یابد که مالکیت اشتراکی همبودی بر زمین، تجزیه شده و مالکیت خصوصی، جای آنرا گرفته باشد و از سوی دیگر شرایط اقتصادی اجازه دهد خانواده کشاورز محصولاتی بیش از میزان نیازمندیهای خود تولید نماید.

اکنون اگر بر پایه این مقدمات، احکامی را که در کتاب " اقتصاد سیاسی " ذکر شده مبتنی بر اینکه: "گذار رژیم همبودی ابتدائی به رژیم برده‌داری بدواً" در کشورهای شرقی روی داده‌است " و "شیوه تولید مبتنی بر برده‌داری در بن‌النهرین تفوق داشته‌است (شومر، بابل، آشور و غیره) ، در مصر، در هندوستان و چین از هزاره چهارم تا دوم پیش از میلاد . . ." و غیره با داده‌های تاریخی بسنجیم، عدم انطباق احکام مزبور با واقعیت اجتماعی کشورهای مذکور روشن می‌گردد.

تردیدی نیست که در زمان تشکیل دولتهای "شومر، اکد، بابل و آشور"، در نتیجه بیسرفت نیروهای بارآور و وجود روزافزون محصولاتی بیش از نیازمندیهای جامعه، شرایط و امکانات اقتصادی، برای استفاده از نیروی کار بردگان بوجود آمده بود ولی شرط عمده لازم برای گذار به شیوه تولید "برده‌داری"، یعنی تجزیه مالکیت متحرک همبودی و تقسیم و قطعه‌قطعه شدن مالکیت زمین، بصورت مالکیت انفرادی خانواده‌های کشاورز، هرگز در این کشورها تعمیم نیافته و لذا تولیدکنندگان عمده این جوامع، عبارت از همبودیهای روستائی بوده‌اند.

این واقعیت در کتاب "اقتصاد سیاسی" بشرح زیر تصریح شده است :

"در کشورهای برده‌دار شرق باستان، زمین غالباً به همبود یا دولت تعلق داشته‌است. این شکل از مالکیت، وابسته به سیستم کشاورزی مبتنی بر آبیاری بوده‌است. در دره‌های رودخانه‌ای، کشاورزی آبیاری شده، نیازمند انجام کارهای بزرگ‌برای ساختمان‌سدها، کانالها و آب انبارها، برای خشکاندن باطلاق‌ها بود. از آنجا ضرورت تمرکز ساختمان و بهره‌برداری از سیستم آبیاری، بمقیاس سرزمینهای وسیع پیش آمد. . . . با توسعه بردگی، (چرا با توسعه بردگی!) زمینهای همبودیها بیش از پیش در دست دولت متمرکز گردید. شاه که دارای قدرت مطلقه بود، مالک عالی زمین گردید.

دولت برده‌دار با به انحسار در آوردن زمین، دهقانان را زیر بار مالیاتها خم می‌کرد و همه‌گونه عوارض بر آنها تحمیل می‌نمود و بدینسان آنها را در وضع بردگان فرار می‌داد. دهقانان به‌عضویت در همبودها ادامه می‌دادند. ولی چون زمین در دست دولت برده‌دار بود، همبودی پایه دائمی استبداد شرقی یعنی پایه قدرت سلطنت مطلقه بدون کنترل را تشکیل می‌داد.

همین توصیف (صرف‌نظر از اصطلاح دولت برده‌دار) برای اثبات اینکه تولید، هنوز بطور عمده، بر پایه رژیم همبودی کشاورزی قرار داشته و لذا طبقه اصلی مورد استثمار، کشاورزان عضو همبودیها بوده‌اند نه بردگان، کافی است. در واقع "در سومر، اکد، بابل، آشور" و نزد "هیتی‌ها و ایلامیها و مادها و هخامنشیان" بردگان پایه تولید را تشکیل نمی‌داده‌اند پایه تولید را کار دهقانان آزاد، ولی مورد ستم شدید، در دهکده‌های متعدد تشکیل می‌داده‌است. . . . در تمام دوران فراعنه و قسما "در زمان شاهان "بظالسه" (جانشینان بطلمیوس سردار اسکندر)، جز در اقتصاد پرستشگاهی، بردگان فقط بطور غیر مستقیم از راه خانواده‌ها در تولید شرکت می‌کرده‌اند. . . . بنده مصر باستان پیش از سلسله "بظالسه" را، بهیچوجه نمی‌توان با "سرووس" *Servus* رومی و "دولس" *Doulos* یونانی یکی گرفت. . . . بردگی در هند باستان مانند نهادی ابتدایی و پدرسالاری تظاهر می‌کند. . . . اقتصاد باستانی چین نیز بر پایه کار بردگان قرار نداشت بلکه اساس آنرا کار دهقانان آزاد و پیشمورانی تشکیل می‌داد که در حقیقت مانند همه جا، در شرق باستان، تحت فشار شدید بوده‌اند." (۴۲۲)

اکنون وضع اجتماعی "سومر، اگد و اور" را در هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد از روی اسناد و آثار باستان‌شناسی، بطور خلاصه مورد توجه قرار می‌دهیم؛ در "سومر" زمینها در دست پرستشگاهها و شاه، متمرکز است. تنها یکی از پرستشگاههای سرزمین "لاگاش"، بیش از (۴۴۶۵ هکتار) اراضی مزروعی را در اختیار دانه و تقریباً یک سوم همه اراضی قابل کشت به پرستشگاهها تعلق دارد، قسمت عمده‌ای از بقیه زمینها نیز منعلق به شاه و ملکه و شاهزادگان بوده است. کشاورزان عضو همبودیها، عمده طبقه تولید کننده بشمار می‌رفته‌اند. پیشه‌وران متعددی، در اقتصاد پرستشگاهی مشغول بکار بوده‌اند، بطوریکه بشهادت اسناد پرستشگاه "ایزدی" بنام "بااو" *Bau* به تنهایی در حدود هزار و دویست نفر از این قبیل کارگران پیشه‌ور تحت اشغال داشته‌است و مسلماً "بیست پرستشگاه سرزمین "لاگاش" هر یک به نسبت اهمیت خود کارگر پیشه‌ور در اختیار داشته‌اند. به استثنای عمده نسبتاً محدودی از بردگان که در امور باغداری یا در آسیابها و کارهای یارچه‌بافی بکار و داشته شده بودند، اکثر زحمتکشان مشغول در پرستشگاهها و املاک شاهی، مرکب از کارگران آزادی بوده‌اند که قطعه زمینهای بسیار کوچکی را برای ارتزاق خود و خانواده، خویش دریافت می‌داشتند و گاه از طرف پرستشگاه مزدی جنسی، بعنوان مساعدت بآنها داده می‌شد. این پیشه‌وران موظف بودند که در زمان جنگ در ارتش خدمت نمایند.

در دوران سلسله "اگد" تحولی در جهت ضعف قدرت پرستشگاهها و بسود سلطنت مشهود است. اگر چه در این دوران مالکیت خصوصی زمین، کمی توسعه یافته‌است؛ یعنی علاوه بر پرستشگاهها، شاهان و خاندان سلطنتی، اسناد، از وجود مالکیت برخی از کارمندان درباری و افراد عادی حکایت می‌کنند، معدلک اساس تولید بر همان شیوه دوران حکومت "سومری" باقی مانده و تعداد بردگان بسیار محدود است.

در دوران پادشاهی "اور" یا تمرکز یافتن همه امور اقتصادی، لشکری، دینی و اداری در دست شاه، عملاً "سراسر اراضی این شاهنشاهی وسیع، تحت مالکیت عالییه شاه در می‌آید. بهمین جهت اسنادی که از این دوران بدست آمده هیچ اشاره‌ای به فروش اراضی مزروعی نمی‌کنند و بنظر می‌آید که، تمرکز قدرت سلطنتی، مانعی برای توسعه مالکیت خصوصی ایجاد کرده باشد. بهر حال با اینکه بازرگانی، تولید کالائی و پول (بصورت

نقره) گسترش یافته، تغییر مهمی در مناسبات اساسی تولید دیده نمی‌شود. در کارگاههای دولتی که در پیرامون شهرها قرار دارد بطور عمده از نیروی کار بردگان زن استفاده می‌شود. بردگان واقعی عبارت از اسرای جنگی بودند که تحت نام "نام‌را" *Namra* از مردم آزاد مشخص می‌شدند. اینان در گروههای مختلفه (بنام "ارن" *Arren*) تقسیم می‌شدند و تحت نظارت ماء‌موران ویژه‌ای که از جانب دستگاه شاهی تعیین می‌گردید؛ برای انجام کارهای بزرگ ساختمانی گمارده می‌شدند. جنگهای طولانی شاهان سلسله "اور" علیه "ایلام"، عده زیادی اسرای ایلامی را به بین‌النهرین ریخت. بسیاری از این اسرا را شاهان "اور" بمثابه افراد لشکری در پادگانهای مختلفه نظامی، مورد استفاده قرار دادند، امری که بخودی‌خود عدم لزوم یا عدم امکان استفاده از آنها را در امور تولیدی روشن می‌سازد. در این دوران دشواریهای اقتصادی، عده‌ای از مردم را بر آن داشت که خود و فرزندان خویش را در معرض فروش قرار دهند. این امر، منبع جدیدی برای بردگی گردید و قشر جدیدی از زحمتکشان را بوجود آورد که تحت نام "ایر" *Ir* (بزبان اکدی "وردوم") یا "گمه" *Geme* (به اکدی "آمتوم") مشخص می‌شوند. در واقع اینان، اجیرانی بودماند که بصورت نوکر یا خانه شاگرد و پادو در مزرعه و خانه، مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفتند ولی همواره خصلت نیروی کمکی داشتند. این اشخاص دارای وضع حقوقی مردم آزاد بوده، شخصیت حقوقی داشتند و می‌توانستند با افراد آزاد ازدواج نمایند، مالک اموال شوند و در محاکم اقامه دعوا کنند. اصطلاح "موشکنوم" یا "مشدا" نیز برای نخستین بار در این زمان رواج یافته‌است.

وضع اجتماعی و اقتصادی "بابل قدیم" را مجموعه قوانین "هامورابی" (۱۷۹۲ - ۱۷۵۰ پ. م.) منعکس می‌سازد. زمینها: میان دولت، پرستشگاهها و افراد تقسیم شده‌است. ولی مالکیت فردی، محدود به انجام برخی اقدامات معین از قبیل احداث قنات و مراقبت کانالهای آب است، قدرت مرکزی، دستور خدمات لازم را می‌دهد و مالکی را که در نتیجه غفلت خود موجب زیانهای شده‌است، مجازات می‌کند. از زمینهای اختصاصی دولت، که قسمت مهمی از اراضی زراعتی را در بر می‌گیرد از راه اجاره‌داری و اسکان گروههایی از مردم بی‌زمین و اقوام کوچنده و غیره بهره‌برداری می‌شود. به گروه بزرگی از کارمندان دولتی، در مقابل خدماتی که انجام می‌دهند از زمینهای دولتی واگذار می‌شود و این رسم را در "بابل قدیم" (ایلکو) می‌خوانده‌اند. این زمینها که فقط حق انتفاع از آنها واگذار می‌شود قابل فروش نیستند، ولی

از راه وراثت بشرط خدمت، قابل انتقال می‌باشند. از لحاظ حقوق اجتماعی مردم تابع دولت "بابل" به سه طبقه تقسیم می‌شوند: اعیان، "اوبلوم"، خلق "موشکنوم" و بندگان؛ "اردو". بنده مانند شیئی بلقی نمی‌شود، می‌تواند از گروه مردم آزاد زن بگیرد، صاحب مال شود و اقامه دعوی کند. در کنار این طبقات که وضع اجتماعی و اهلیت حقوقی آنها بوسیله قانون معین شده است، اسیران جنگی؛ "اسیرو" و گروههایی که از نقاط دیگر کوچ داده شده‌اند، قرار گرفته‌اند. بردگان واقعی این افراد هستند که به انواع امور شاقه گمارده می‌شوند، ولی در این دوران، بنحو گسترده و وسیعی از آنها استفاده نمی‌شده است. بزرگترین بیگاریها در این زمان هنوز بوسیله جماعات کشاورز آزاد انجام می‌گرفته است. تمرکز امور (اقتصادی، لشکری و کشوری و روحانی) در دست دولت از مجموع اسناد مربوط باین زمان از جمله از مکاتبات "همورایی" با استانداران و حکام، بخوبی بر می‌آید. این وضع، تفاوت چندانی با دولتهای دیگر بین‌النهرین ندارد و لذا تغییرات محسوسی هم در شیوه تولید دیده نمی‌شود. در دوران "بابل متأخر" نیز تغییرات اساسی نسبت به گذشته مشهود نیست. درباره وضع بردگان در این دوران، در بخش پیش سخن گفتیم.

وضع در دولت "آشور" نیز تفاوت چندانی با اوضاع دیگر دولتهای بین‌النهرین ندارد. "شاه آشور" تمام قدرت اقتصادی و دولتی را در دست خود، متمرکز نموده است. زمینها به چهار گروه تقسیم شده‌اند: زمینهای دربار، زمینهای پرستشگاهها، اراضی متعلق به افراد و املاکی که از طرف شاه به اشخاص واگذار شده است. املاک خصوصی مساحتهای ناچیزی دارند (بطور متوسط در حدود سه هکتارونیم) و نقل و انتقال آنها با تشریفات رسمی و حضور ماء‌موران شاهی ثبت اسناد انجام می‌گیرد. در برخی موارد، شاه می‌توانسته است املاک شخصی را ضبط کند و خود درباره آنها تصمیم بگیرد. سیستم "ایلکو" عیناً مانند "بابل" زمان "همورایی" در "آشور" جریان داشته است، بطوریکه از اسناد پیداست، اراضی مزبور نسبت به املاک خصوصی وسعت بیشتری داشته‌اند. اشرافیت کارمندان دولتی که اراضی بزرگتری با خدمه و بندگان در اختیار داشتند، در این دوران، وسعت بیشتری یافته است. اسرای جنگی بسیاری بعنوان برده بویژه در کارهای عمومی و نظامی، مورد سخت‌ترین بهره‌کشی قرار می‌گرفتند، ولی بهره‌برداری از زمین همچنان خلقت جمعی داشته و بطور کلی بوسیله همبودیهای کشاورزی یا دهکده‌ای انجام می‌شده است. گروههای خارجی (اعم از اسیران یا پناه یافتگان) و مردم کوچنده که در اراضی جدید استقرار یافته بودند نیز به

شیوهٔ جمعی، بحساب شاه یا خاندان‌های سلطنتی و اشرافی تولید می‌نموده‌اند. مانند زمان "هامورابی" قسمتی از پائین‌ترین مردم آزاد بنام "هویشو" *Hupshu* (که همان "موشکنوی" بابلی است) خوانده می‌شدند، اینان عبارت از کشاورزان و پیشه‌وران خرده‌پایی بوده‌اند که در لشکرکشی‌ها بصورت پیاده‌نظام مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند.

مقایسهٔ این اوضاع، با آنچه اسناد و مدارک کتبی، دربارهٔ جامعهٔ ایلامی فاش ساخته‌اند؛ مشابهت‌های اساسی و خطوط عمدهٔ وضع و تحول اجتماعی "ایلام" را با دولتهای مختلف و هم عصر بین‌النهرین آشکار می‌سازد.

بنا بر بررسیها، روشن است که در "ایلام"، بر خلاف "جوامع یونان و رُم"، بردگان، نیروی تعیین‌کنندهٔ تولید و طبقهٔ عمدهٔ مورد بهره‌کشی را تشکیل نمی‌داده‌اند. بهمین جهت نمی‌توان برای جامعهٔ طبقاتی "ایلام"، خصلت جامعهٔ "برده‌داری" قائل شد. در واقع، اگر ضابطهٔ تمیز ساختارهای اقتصادی - اجتماعی از یکدیگر و تشخیص شیوهٔ تولید، بر پایهٔ تعیین مناسباتی قرار دارد که بر تولید اجتماعی در زمان معینی تسلط دارند و این مناسبات، بنویسهٔ خود، بنا بر "اشکال مالکیت و وسائل تولید"، بر حسب موضع گروههای مختلفهٔ اجتماعی، در تولید و "روابطی که در نتیجهٔ شکل مالکیت و وسائل تولید میان آنها بوجود می‌آید" و "طبق اشکال توزیع محصولات" (که خود به مالکیت و وسائل تولید و موضع گروهها در تولید بستگی دارد)، تشخیص می‌گردند، آنگاه مسلم است که صرف وجود عناصری از یک طبقه (ولو به تعداد زیاد) نمی‌تواند به تنهایی برای تمیز ساختار اقتصادی - اجتماعی و شیوهٔ تولیدی که بر جامعهٔ تسلط دارد، کافی تلقی گردد. چنانکه مثلاً "نمی‌توان به اتکاء پیدایش عناصری از "بورژوازی" در درون جامعهٔ "فتودال"، برای آن جامعه، خصلت "سرمایه‌داری" قائل شد و یا بر اساس وجود استثمار بردگان در ایالات جنوبی آمریکا در قرن نوزدهم خصلت "سرمایه‌داری" جامعهٔ آمریکای آنزمان را نفی نمود.

اسناد و مدارک ایلامی مربوط به هزاره‌های سوم، دوم و یکم پیش از میلاد، چنانکه سابقاً دیدهایم، نشان می‌دهند که تولید، بطور عمده بر پایهٔ همبودیهای روستائی و خاندانی قرار داشته‌است و لذا هیچ تردیدی در مورد خصلت جمعی و مشترک تولید نمی‌تواند وجود داشته‌باشد. آنچه مسلم است، اینست که همبودیهای روستائی "ایلام" پس از پیدایش طبقات و دولت، استقلال و خودمختاری خود را از دست داده، جزء مجموعهٔ اقتصادی وسیعتری گردیده‌اند، "پرستشگاه و دربارهٔ و با تفوق نهاد سلطنت و تحکیم

وحدت سرتاسری " ایلام " مستقیم و یا غیرمستقیم، تحت تابعیت قدرت دولتی قرار گرفته‌اند.

بدینسان حق مالکیت همبودی، در درون حق مالکیت عمومی دولتی ادغام شده‌است. با اینکه همبودیها، مانند گذشته از حقوق معین اقتصادی و سازمانی استفاده کرده و بنا بر اصول گذشته، تولید می‌نمایند، ولی با اجبار در نسلیم قسمتی از مازاد محصول جمعی، بعنوان خراج و مالیات به دولت یا نمایندگان آن و انجام انواع خدمات عمومی و نظامی بسود دولت، عملاً " خصلت همبودهای خودمختار پیشین را از دست داده و از لحاظ کیفی و ماهوی با همبودی بدوی، تفاوت یاغده‌اند.

علاوه بر عواملی که در جریان تحول طبیعی "اقتصادی و اجتماعی" همبودها، موجب وجود قسربندی درونی و پیدایش سلسله مراتب قبیلای و امنیازات همبودی گردیده‌است، استیلای قاهرانه بر همبودها و اقوام دیگر نیز، خود، یکی از عوامل مهمی است که در تشکیل وحدت عالی همبودی و پیدایش فرماندهی عالی اقتصادی، قویاً "تأثیر نموده‌است. سابقاً" دیدیم که "پوروراین شوشی ناک" در یکی از کتیبه‌های خود در حدود نصت ناحیه متصرفی را نامبر می‌کند و حتی مدعی است که پادشاه "سیماش" "یای او را بوسیده" یعنی به تابعیت وی در آمده‌است و خداوندگار "شوش" "این شوشی ناک"، "حکومت اقطار چهارگانه گیتی" را به وی عطا نموده‌است. در کتیبه مزبور علاوه بر "سیماس"، نام برخی نواحی دیگر از قبیل "هوهونوری" یا ("خوخنور") و "گوتیوم" (شاید نواحی مورد سکونت "گوتی‌ها") برده می‌شود. بدیهی است تصرف همبودیهای دیگر، علاوه بر استیلای سیاسی، مستلزم تابعیت اقتصادی نیز هست با بدیگر سخن مستلزم پرداخت قسمت مهمی از مازاد محصول اجتماعی به همبود غالب و متبوع، و وابسته شدن امور عالی اقتصادی از قبیل تأمین امنیت فعالیت اقتصادی، ساختمان راه‌ها، حفر کانالها و باءسیس شبکه آبیاری، حمایت نظامی در برابر مهاجمات اقوام کوچ‌نشین داخلی و نیروهای خارجی و غیره‌است. چنانکه از اسناد، اسنیاط می‌شود شاهان "ایلام" فرماندهی عالی اقتصادی دولت را نه از راه مداخله مستقیم در امر تولید، بلکه بطور عمده از طریق غیرمستقیم - بوسیله واگذاری قسمتی از اختیارات و وظایف دولتی به رؤسا و مسئولین مقامات همبودی روستائی و شهری، رؤسای قبایل تابعه، پرستشگاهها، و بالاخره به افراد، - اعمال می‌نموده‌اند. در عین حال، ضرورتاً "دستگاه دیوانسالاری وسیعی، برای مراقبت و زیر نظر گرفتن تمام فعالیت اقتصادی، وصول خراجها و مالیاتهای دیوانی، تعهدات تیولداران

و معامله‌کنندگان، انجام خدمات اجباری که در عهده هر یک از همبوندها یا مجموعه‌ای از آنها قرار داشت، اداره امور کارگاهها و املاک سلطنتی، پرداخت جیره و مواجب کارمندان و دیگر افرادی که در دستگاههای شاهی بکار واداشته‌شده بودند و غیره نیز بعهده دستگاه سلطنتی بود.

نیروی کار لازم برای رانندازی این دستگاه عظیم اقتصادی و دیوانسالاری، از منابع مختلف، از جمله از افراد و مسئولین همبوندهای شهری و روستائی، از افراد بی‌زمین که اجباراً "نیروی کار خود را بفروش می‌رساندند، (افراد خاندانهای مسمند شده روستائی و شهری)، از پیشه‌وران شهری و سرانجام از اسرای جنگی (برندگان)، تاء مین می‌شده است. "محتلاً" در رهبری و اداره مجموع امور سلطنتی، ناهزادگان، اشرافیت نسبی و امرای کشوری و لشکری، نقش مهمی داشته‌اند.

بنابراین دیده می‌شود که صاحب اصلی قدرت و استفاده‌کننده واقعی از بهره‌دکشی، خود دولت بمتابه مفهومی کلی است که در سیمای شاه وقت تجسم می‌یابد. اعضاء همبوندهای روستائی و شهری جمعاً "تحت رقیبت قدرت دولتی هستند و لذا اصطلاح معروف "بردگی همگانی" *Esclavage généralisé* که مارکس برای جوامع آسیائی بکار می‌برد در مورد آنها صدق می‌کند. بهمین سبب است که همه خود را بنده شاه می‌شمارند و شاه نیز نزدیکان خود، اشراف، رؤسای قبایل و حتی شاهکهای محلی را بندگان ("وردوئی") خویش بشمار می‌آورد. چنانکه ضمن بیان چگونگی تشکیل شهر - دولتها دیده‌شد، قدرت دولتی در ابتدای شهرنشینی "ایلام"، بوسیله رؤسای روحانی اعمال می‌گردید. آثار مکشوفه از "شوش" بویژه مهرها و استوانه‌هاییکه از ورود مقادیر بسیاری محصولات، از خارج به انبارهای شهر - دولت حکایت می‌کنند نمایانگر تسلط شهر - دولت "شوش"، به همبودیهای روستائی منطقه و استثمار جمعی آنها بوسیله طبقه اشراف روحانی است که تحت پوشش نمایندگی، از جانب خدایان مورد پرستش، و رابط بودن میان مردم و الوهیت، وظایف رهبری سیاسی و فرماندهی عالی اقتصادی را در دست گرفته، قسمت مهمی از مازاد محصول همبودیهای روستائی را بصورت مالیات جنسی، به تصرف خود در آورده است.

با این وجود آنچه "بردگی همگانی" خوانده شده است ماهیتاً با بردگی بمعنای اخص، متفاوت است. در حالی که در بردگی به مفهوم کلاسیک، بهره‌دکشی از حاصل کار غیر، از راه مالکیت شخصی بر خود تولیدکنندگان بالانفراد، تحقق پیدا می‌کند، در "بردگی همگانی" نه تنها استثمار اعضاء

همبودها خصلت جمعی دارد، بلکه سمت خواجگی نیز از آن شخصیتی حقوقی است که در هر زمان، در نماینده متخص آن، یعنی، ("ایششاک"، "شاککاناک"، "سوگال"، "سوگالماه"، "سونگی"، "ساستار" و غیره) تجسم پیدا می‌کند. در واقع از لحاظ حقوقی در هر دو قطب استثمار، شخصیت‌های معنوی قرار گرفته‌اند؛ از سوئی؛ همبود روسائی بمتابه؛ واحد تولید کننده و استثمار سونده و از سوی دیگر؛ دولت، در مقام سازماندهنده عالی اقتصاد و واحد استثمارگر. همین متحد ساختن همبودهای جداگانه در یک کل و تحت یک حکم واحد، با بدیگر سخن تمرکز تمام قدرت اقتصادی در دست دولت، پایه محکمی برای آنچه "استبداد شرقی" خوانده شده فراهم ساخت و ناگزیر، شاهان "ایلام" از آن، در انطباق با شرایط جامعه ایلامی در هزاره‌های سوم، دوم و یکم (پ. م.) با شدت و ضعف استفاده نموده‌اند.

در عین حال، وجود "بردگی همگانی"، مانع آن نبود که در جامعه "ایلام"، بردگی بمعنای خاص نیز بدید شود. در بخش سوم این کتاب، بر پایه اسناد کتبی، وجود بردگان و حدود "برده‌داری" دولتی و خصوصی را نشان داده‌ایم. با این حال و علی‌رغم همزیستی این دو نوع استثمار، هیچگاه "برده‌داری" بمعنای اخص نتوانست بر تولید مسلط شده پایه آن قرار گیرد. با پایان دولت "ایلام" در (۶۳۹ یا ۶۴۰ قبل از میلاد) و سپس حتی، در دوران "هخامنشیان پایه اساسی تولید را کار اعضاء آزاد همبودهای روستائی تشکیل می‌داد، به کار بردگان. بنابراین روشن است که چرا در "ایلام"، برخلاف "یونان و روم" برده، بمتابه "چیز" تلقی نمی‌شود و حق مالکیت "خواجه" نسبت به "برده" مطلق نیست، برده در درون خاندان صاحب خود، اغلب مانند یکی از اعضاء آن تلقی می‌شود و اگر بعلت فقدان مدارک، بتوان از روی مشابهات جوامع همسایه داوری نمود باید گفت که: ظاهراً در "ایلام" نیز بردگان از حق داشتن دارائی منقول شخصی برخوردار بوده‌اند، "بردگان" منعلق به دولت و کارمندان بلندپایه دولتی (مانند بابل قدیم)، حق ازدواج با دختران آزاد را داشتند و فرزندان آنها آزاد تلقی می‌شده و به صاحب برده، تعلق نداشته‌اند.

نظر به مجموع این ویژگیهاست که در "ایلام باستان" (مانند همه کشورهای شرق باستان) تضاد اصلی جامعه عبارت از تضاد میان بردگان، و برده‌داران نبوده‌است. تضاد عمده طبقاتی - از یکسو: تمام اشرافیت نسبی و دیوانساری و روحانی و در رأس آنها شاه و از سوی دیگر: اکثریت مردم زحمتکش یعنی کشاورزان همبودیهای روستائی، پیشه‌وران، چوپانان و

زحمتکشان قبایل تابعه را - در مقابل یکدیگر قرار می‌داد. بهمین سبب در تاریخ شرق باستان، هیچگاه بردگان نیروی انقلابی جامعه را تشکیل نداده‌اند (۴۲۳) و همواره شورشها بوسیله دهقانان و پیشه‌وران وقوع یافته‌است. شورش داستانی "گاوه آهنگر" علیه ضحاک ستمگر، "شورش مردم ماننا" شورشهای همبودیهای روستائی پارس و ماد و نقاط دیگر سرزمین ایران در دوران نخستین شاهان هخامنشی (کمبوجیه و داریوش اول) و سرانجام شورش مزدکیان در اواخر دولت ساسانی، شواهدی در تائید این حقیقت بشمار می‌آیند.

در ضمن، وجود مناسبات تابع و متبوعی میان همبودهای روستائی و دولت را، نباید با مناسبات "ارباب رعیتی" دوران "فتودالی شرق" و یا سرواژ "عصر اروپای فتودال" اشتباه نمود. هم مناسبات "ارباب رعیتی" شرق و هم "سرواژ" اروپائی، بر پایه مالکیت خصوصی "ارباب فتودال" بر ملک یا دهکده معین و نصاب سهمی از محصول دهقانان بوسیله ارباب قرار دارند. "خدمات مجانی" بعهده اعضا همبودیها، با "بیگاری فتودال" از آنجهت متمایز است که اولاً میزان و حدود آن "خدمات" بسته به تصمیم شاه یا حکمران مستبد شرقی است در صورتیکه "بیگاری فتودال" بنا بر سنت و عاداتی که تثبیت شده دارای حدود از پیش مشخص

۴۲۳ - شورش بردگان زنگباری (افریقائی) بسرکردگی "صاحب زنگ" یا "صاحب زنج" در بندر بصره در (سال ۸۶۹ میلادی و ۲۴۷ هجری شمسی) که دامنه متصرفات آنها به خوزستان و حتی حوالی اصفهان هم کشیده شد حتی "استثنائی بر حکم" فوق‌الذکر نیست. قیام‌کنندگان نه‌جزویافت جامعه آن روزی بودند (از نظر فرهنگی و سیاسی و تاریخی و اقتصادی)، و نه نیروی تولیدی و انقلابی (پیشه‌وران شهری - زارعین روستائی و کوچندگان ایلی) جامعه عرب و آریائی آن روز منطقه خوزستان و جنوب بین‌النهرین محسوب میشوند. نیروی اصلی این قیام - که کاملاً "جنبه" موضعی و محلی داشت - از بردگان حمل‌شده از زنگبار و آفریقای شرقی ترکیب یافته بود که حتی زبان مشترکی نداشتند و در دوره خلافت عباسی برای استخراج نمک از آب خلیج فارس در بندر بصره و کناره آن خلیج از آنها بهره‌گشی وحشیانه‌ای بعمل می‌آمد. نگاه کنید به رساله "دکترای "سیدضیاءالدین صدراالاشراقی"، ۱۹۸۲، "تحولات روستائی در ایران - مثال همدان"، سورین (صفحه ۱۴۱ تا ۱۴۳) و منابع ذکر شده در (صفحه ۱۴۳) همان رساله.

و معلومی است و ثانیا خدمات مزبور غالبا " در عداد اقدامات مشخصی است که از ازمنه قدیم تر، برای پیشرفت امور تولیدی همبودها و حفاظت آنها در برابر تجاوزات لازم شمرده شده بود و دولت نیز، در چهارچوب مسئولیت های آبادانی و امنیتی خود (نه مستقیما " از لحاظ بهره کشی و سودجوئی) انجام آنها را در شمار وظایف اعضا همبودها ("ماره آلی") بسود خود مطالبه می نمود. آنچداین خدمات را با کارهای عمومی، که در زمان استقلال همبودهای روستائی انجام می شد، متناظر می سازد خصیلت اکراه و اجبار و جنبه قاهرانه و غیر دموکراتیک تصمیمی است که اغلب در وراء و حتی علی رغم مصلحت اندیشی سارمان همبودی، در چهارچوب سیاست عمومی دولتی، انجام می گردید.

اسناد و مدارک موجود، امکان تحقیق درباره چگونگی همزیستی و تلفیق حقوقهای مختلفی را (که در نتیجه بارتدن قدرت دولتی به همبودیهای روستائی، بوجود آمده و حقوق سنتی دهکدهها و سازمان آنها را با حقوق قاهرانه دولت، جوش داده است) نمی دهند. در صحبتی که از شهر و شهر - دولت گفتگو کرده ایم کوشیده ایم بر اساس برخی اسناد و قرائن، در هم آمیزی و تلفیق اصول سازمان همبود شهری را با قدرت دولتی و سمت های انتخابی همبودی شهری را در کنار اختیارات مقامات دولتی نشان دهیم. بپهر حال یک سلسله قرائن، حاکی از آن هستند که در " ایلام " سیاست شاهان بر پایه احترام و مراعات سنت های دیرین قرار داشته و نا حدی که سازمانهای محلی، وصول مالیاتها و اجراء خدمات را بوسیله همبودیها، تأمین می نموده اند، دولت در امور داخلی آنها مداخله مستقیمی نداشته است. ظاهرا " عادت بر این جاری بود، است که مسئولین منتخب یا موروئی سازمانهای همبود، خود، بعنوان نمایندگان دولت، ماء مور جمع آوری مالیاتها و وصول عوارض و اجراء خدمات می شده اند.

اینکه با وجود پیدایش مقدماتی از مالکیت خصوصی، در شهرها و حتی وجود مالکیت های بزرگی چون املاک اختصاصی شاهان و بزرگان و املاک پرستشگاهها، تغییر اساسی در وضع همبودیهای روستائی، مشهود نیست نمایانگر آنست که شیوه تولید در درون املاک مزبور نیز، کماکان بر پایه تولید همبودی و برداشت مازاد محصول قرار داشته است. واگذاری زمینها و دهکدهها به ماء مورین عالی رتبه دولتی و پرستشگاهها نیز چنانکه از اسناد کتبی و شرایط خود این واگذاریها معلوم است، تغییر بنیادی در شیوه جمعی تولید بوجود نیاورده است. بنا بر مدارکی که سابقا " ذکر گردید در یافت کنندگان (جز حق انتفاع از حقوق دولتی، یعنی برداشت مالیاتها و عوارضی

که بدولت تعلق داشت و در ازاء پول نقد یا خدمت به آنها واگذار شده بود) حق دیگری نسبت به املاک مزبور نداشتند و بهمین سبب تصرف آنها در املاک مزبور، همواره معلق به اراده شاه وقت بود. در هر صورت دخالت این جانشینان یا نمایندگان حقوق دولت، هیچگونه تغییری در ساختمان تولید دهکده‌ای و سازمان درونی آن نمی‌دهد. در دهکده‌های واگذار شده شیوه تولید به هیچ‌سابق ادامه می‌یابد و مالیات و عوارضی که باید منطقیاً بدولت پرداخته شود بنا به حکم شاه به متصرف زمین تحویل می‌گردد. در اینصورت مالیات دولتی، شکل واگذاری بهره مالکانه پیدامی‌کند. (۴۲۴) از سوی دیگر باید این نکته را متذکر بود که اعضاء طبقه حاکمه، بهره‌بردارانی که دهکده را در تصرف داشته‌باشند، فقط از یک "قدرت مقامی" استفاده می‌کنند و لذا بنام "شخصی‌خود" دهکده‌ها مورد بهره‌کشی قرار

۴۲۴ - رسم واگذاری زمین در ادوار مختلفه تاریخ ایران به اشکال مختلفه وجود داشته و در هر دوران اصطلاحات ویژه‌ای برای آن پدید شده است. در زمان تسلط اعراب، این رسم نگاهداشته شد و در دوران زوال خلافت عباسی و بویژه در زمان سلجوقیان تحت نام اقطاع یکی از انواع مهم زمینداری گردید. مؤلف کتاب "مالک و زارع در ایران" درباره این نوع واگذاری زمین و معافیت از مالیات، در زمان اعراب می‌نویسد: "در مآخذ مختلف از زمین‌هایی یاد شده که از خراج معاف بوده و باین و آن می‌بخشیده‌اند. ظن غالب بر آنست که این زمینها را از محل املاک خالصه یا زمینهای که "امام" به نیابت از مردم در تصرف داشته‌است می‌داده‌اند. اینگونه زمینهای اعطائی شاید بارت می‌رسیده، اما چون عنوان عطیه داشته احتمال گلی بر آنست که در زمان حیات صاحب عطیه، هر وقت که می‌توانستند معامله را فسخ کنند و زمین را از او پس بگیرند... در بعضی موارد کسانی که زمین با آنان عطا شده بود یکباره از پرداخت خراج معاف نمی‌شدند بلکه فقط از میزان خراج آنها گاسته می‌شد و صاحب عطیه مجاز بود که خراج را به بیت‌المال بپردازد یعنی در اینصورت دیگر خراج را توسط عامل خراج به بیت‌المال نمی‌پرداخت. بدینگونه وی بکلی از نظارت محصلان مالیات و هر تغییری که ممکن بود در مالیات مقرر او راه یابد آسوده می‌شد. اینگونه عطایا را ایغار می‌خواندند." (ا. ک. س. لمتون ۱۹۶۰/۱۳۳۹: "مالک و زارع در ایران"، ترجمه منوچهر امیری، تهران ۱۳۳۹، ص ۷۹ و ۸۰) - درباره تحول اقطاع و تبدیل آن به ملک خصوصی به فصل سوم کتاب "لمبتون" مراجعه شود.

نمی‌دهند. صاحب قدرت اصلی، "دولت و شاه" است که قسمتی از آن به اینان (اعضاء طبقات حاکم) واگذار گردیده‌است. استثمار کننده اصلی، "دولت و شاه" است که با معاف نمودن افراد معین از مالیات زمینهای واگذاری، سهمی از بهره ارضی منعلق بخود را، به آنها منتقل می‌سازد. بنا بر آنچه ذکر شد روشن‌است که جامعه طبقاتی ایلامی، ساختار ویژه‌ای است که واجد شیوه تولیدی متمایز از شیوه تولید "برده‌داری" و "فئودالیسم" است. این همان شیوه تولیدی است که "کارل مارکس" "شیوه تولید آسیائی" نامیده‌است. در واقع "شیوه تولید آسیائی" عبارت از آمیزی سیستم مالکیت همبودیهای بدوی و تولید جمعی، با مالکیت دولتی است که به مثابه وحدت واقعی یا تصویری این همبودیها در شکل سلطنت یا حکومت روحانی، تجسم پیدا می‌کند و تحت این عنوان وسائل اساسی تولید و امور اقتصادی را تحت فرمان خود دارد و بخشی از محصول کار همبودیهای تابعه را تصاحب می‌نماید. (۴۲۵) چنانکه دیده‌شد این تعریف با ساختار اقتصادی - اجتماعی "ایلام" و شکل ویژه‌ای که در آن جامعه، از در آمیزی مناسبات تولید جامعه بی طبقه بدوی، با مناسبات تولید استثماری و استیلاجویانه جامعه طبقاتی، بوجود آمده‌است، انطباق دارد و لذا بما حق می‌دهد جامعه ایلامی را یکی از قدیمیترین نمونه‌های "شیوه تولید آسیائی" تلقی نمائیم. از آنجا که دولت "ایلام" ضرورتاً در دورانی پدید شده که نیروهای مولده هنوز بر پایه دستاوردهای اعصار سنگ و مس، و مفرغ قرار داشته و لذا بقایای مهمی از جامعه بدوی، تائیر تعیین‌کننده‌ای در تشکیل و گسترش جامعه طبقاتی داشته و ناچار با نهادها و شرایط جامعه طبقاتی تلفیق یافته‌است. این شیوه تولید تا زمانی که اوضاع و اصول اقتصادی و تاریخی، مناسبات جمعی و اشتراکی تولید و مالکیت را ویران نکرده و آنرا به اشکال گوناگون مالکیت خصوصی، مبدل نساخته‌است همچنان بر پا می‌ماند. تاریخ کشور ما شاهد اشکال ویژه‌ای از تحول این شیوه تولید در ادوار مختلف است.

پایان

۴۲۵ - نگاه کنید به "موریس گودلیه" *Maurice Godelier* مقدمه بر کتاب "درباره اجتماعات مقدم بر سرمایه‌داری"، مرکز تحقیقات و جستارهای مارکسیستی، ادیسیون سوسیال، پاریس (ص ۱۳۳ - ۱۳۴) و همچنین ژان شنهو *Jean Cheneaux* (۱۹۶۹) مقاله "شیوه تولید آسیائی، برخی دورنماهای تحقیق"، در کتاب "درباره شیوه تولید آسیائی"، پاریس، ادیسیون سوسیال، (ص ۲۴)

فهرست منابع فارسی

پی‌یز آمیه ۱۳۴۹ (ترجمه شیرین بیانی)
 "تاریخ ایلام" - سازمان چاپ دانشگاه تهران

فردریش انگلس - ۱۳۵۶ (۱۹۷۸) - (ترجمه بفارسی) "آنتی دورینگ
 - متن کامل - انتشارات گارگر - اشتودگارد .

فردریک انگلس (۱۳۵۴) - (ترجمه بفارسی)
 منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت - چاپ نبرد گارگر - انگلستان

مارگس انگلس ۱۳۵۴ (ترجمه فارسی)
 "ایدئولوژی آلمانی" نشریه گارگر

دکتر جمشید بهنام - دکتر شاپور راسخ ۱۳۴۴
 "مقدمه بر جامعه شناسی ایران" - انتشارات . . . تهران

دکتر جمشید بهنام - ۱۳۵۲
 "ساختهای خانواده و خویشاوندی در ایران" - انتشارات . . . چاپ دوم تهران

ابراهیم پورداود ۱۳۵۵ (چاپ اول ۱۳۲۶)
 "فرهنگ ایران باستان" انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۵۴۲

حسن پیرنیا (مشیرالدوله) ۱۳۳۱
 تاریخ ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران - (چاپ دوم) چاپخانه مجلس
 - تهران

پیگو لوسگایا - پطروشفسکی ۱۳۵۳ (ترجمه کریم کشاورز)
 "تاریخ ایران" - چاپ پیام - تهران

خسرو خسروی ۱۳۵۵ - (۱۹۷۶)

پی‌یر دو میروشچی تابستان و پائیز ۱۳۲۸ - (۱۹۵۰)
 "ظرفهای سفالین ایلامی (خودی) در ناحیه شرق فارس"
 مجله باستانشناسی و هنر ایران - شماره ۷ و ۸ - تهران

ای.ام. دیاکونوف ۱۹۷۱ (در مجموعه‌ای تحت عنوان):
 "تاریخ ایران و فرهنگ آن" چاپ شعبه ادبیات خاور - به مناسبت دو هزار
 و پانصد سالگی تأسیس دولت ایران - مسکو

ای.ام. دیاکونوف ۱۳۵۰ (ترجمه: کریم کشاورز)
 "تاریخ ماد" بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران

زرتشت (مجموعه اوستا ۱۳۵۴) - چاپ سوم
 "گاتاها" گزارش پورداد - انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۴۸۰

جرج سارتن ۱۳۴۶ (ترجمه احمد آرام)
 "تاریخ علم" چاپ امیرکبیر - تهران

سرپرسی ساکس ۱۳۲۳ (ترجمه: سید محمد تقی فخر داعی گیلانی)
 "تاریخ ایران" جلد اول - چاپ وزارت فرهنگ - تهران

غلامعلی شاملو (بهار ۱۳۵۰)
 بررسی تمدنهای دره صوغان، گاویشهای تپه یحیی "مجله باستانشناسی و
 هنر ایران شماره ۶ - تهران

سید ضیاءالدین صدراالاشراغی ۱۹۸۲
 "تحولات روستایی در ایران - مثال همدان" - رساله دکترای سوربن - پاریس
 (و متن مفصل چاپ نشده فارسی آن)

فردوسی - ابوالقاسم
 "شاهنامه" چاپ بروخیم - تهران

بهرام فره‌وشی ۱۳۵۲ (چاپ دوم)

"فرهنگ پهلوی" انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۴۱۴

رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۱۳۴۰ (۱۹۶۵ - ۱۹۶۲)
 "جامع التواریخ" بسعی و اهتمام (آ. آ. روماسکوویچ)، (ل. آختاقوروف)
 و (ع. ع. علی‌زاده) انتشارات دانش. آکادمی علوم اتحاد شوروی -
 انستیتوی ملل آسیا - آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان
 - انستیتوی خاورشناسی

هنری فیلد ۱۳۴۳ (ترجمه عبدالله فریاد)
 مردم شناسی ایران - انتشارات کتابخانه ابن سینا - تهران

رُمان گریشمن ۱۳۳۶ (ترجمه محمد معین)
 "ایران از آغاز تا اسلام" - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران

آن. ک. اس. لمبتون ۱۳۳۹ (ترجمه منوچهر امیری)
 "مالک و زارع در ایران" - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران

گارل مارکس ۱۳۵۲ - (ترجمه ایرج اسکندری)
 "سرمایه (کاپیتال) جلد اول - از نشریات حزب توده ایران

گارل مارکس: دو ترجمه تحت عنوان:

۱ - فر. ماسیونهای ماقبل سرمایه‌داری ۱۳۵۳ - سازمان جبهه ملی خارج از
 کشور (بخش خاورمیانه).

۲ - سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی ۱۳۵۸ توسط گیوان دادجو و بهمن
 نیرومند انتشارات سعدی - تهران

محمد معین ۱۳۵۵ (چاپ سوم)

"مزدینا و ادب فارسی" جلد اول - انتشارات دانشگاه تهران شماره

۵۵۳/۱

لوئی واندن برگ ۱۳۵۰

"گاو‌شهای باستان‌شناسی در پشت‌کوه لرستان" مجله باستان‌شناسی و هنر
 ایران شماره ۶ - تهران

لوئی واندن برگ ۱۳۴۸ (ترجمه عیسی بهنام)
"باستانشناسی ایران باستان" انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۰۶۹ چاپ
دوم

B I B L I O G R A P H I E

P. Amiet 1970 "Elam" Traduction persane, Téhéran.

Burchard Brentjes 1967 - 1968 "Die irdnische welt vor mohammed", Leipzig.

E. Benveniste 1932 "Les classes sociales dans la tradition avestique", journal asiatique n° 221.

E. Benvenist 1945 "Transactions of the philological society"

G. Cameron 1936 "History of early Iran" Chicago

E. Cup 1932 "Le droit élamite d'après les actes juridiques de Suse", Revue d'Assyrologie orientale, n° 4.

E. Cup 1931 "Les actes juridiques susiens", revue d'Assy. XVIII, n°2.

I.M. Diakonov 1971 "Vostotchni Iran do Kirac" l'Iran oriental jusqu'à Cyrus" - Moscou.

James Darmesteter 1960 "Le Zend-Avesta, traduction nouvelle avec commentaire historique et philologique) Paris.

M. A. Dandamaiev 1963 "Iran pri pervikh akheminidakh" Moscou. et M.A. Dandamaiev 1974 "Rabstvo v Vasiloni" (exclavage à Babylone), Moscou.

G. Devereux 1970, "essais d'éthnopsychiatrie générale" édition Gallimard Paris.

I.M. Diakonov "Muskenum i povinnost - moye zemlevladenié", cité in "ELAND" par Yossifov.

F. Engels 1946 "Anti-Duhring", traduction française Paris.

F. Engels 1970 "Lettre à Bernstein", 9 août 1892, dans "textes choisis de Marx, Engels, Lenin," sur les sociétés précapitalistes, Ed; Sociales, Paris.

M. Eliade 1968, "le chamanisme," Edition Payot rév. Paris.

F. Engels 1979 "Origine de la famille, de la propriété privée et de l'Etat" traduction française, Moscou, Editions du progrès et Engels F. 1877 "Der Ursprung der familie, des privateigentums und des staats", Berlin Dietz Verlag.

A. Falkenstein 1954

"temple sumerienne cahier d'histoire mondiale"

R. Gunther und G. Schrott 1956 "Einige probleme sur théorie der auf sklaverei beruhenden gesellschaft, Berlin.

E.A Grantowski 1970 "Kaniyaya istoria Iranskikh plemion prednei Asii" histoire lointaine des tribus iraniennes de l'Asie antérieure - Moscou.

M. Godelier 1970 "Préface sur les sociétés précapitalistes" Paris, Ed; Sociales.

R. G. Kent 1950 "Old persian grammar text" N. York

R. Ghirshman 1957 "Iran des origines à l'Islam"

Paul Garelli 1969 "Le Proche-Orient asiatique des origines à l'invasion des peuples de la mer", presses universitaires de France Paris.

Clément Huart et L. Delaporte 1952 "l'Iran antique Elam et Perse et la civilisation iranienne" Paris, Albain Michel.

G. Hussing 1916 "Die Einheitlichen Quellen zur Geschichte Elams" I. Teil, Leipzig.

E. Herzfeld 1938 "Altpersische Inschriften".

W. Hinz : "Persia c. 1800 - 1550 B.C."

T. Jacobson 1939 "The Sumerian King List" Chicago.

R.J. and L. Braidwood, Jarmo 1950 "A village of early farmers in Iraq Antiquity", American Journal of Archéology.

Keilinschriften in Umschriften und Übersetzung" Leipzig.

Otakar Klima 1957 "Mazdak, Geschichte einer sozialen Bewegung in Sassanidischen Persien" Praha.

Kuo-Mo-Jo 1957 (Mai-Juin)

"Etat et classes dans l'antiquité esclavagiste" N°2, Editions Sociale Paris.

J. R. Kupper 1957 "Les nomades en Mesopotamie au temps des rois de Mari" Paris.

F. W. König 1964 "Mutterrecht und Tronfolge im altem Elam", Festschrift der nationalbibliothek in wien. 1926 Geschwisterche in Elam, Reallexikon der Assyriologie Bd n° 3.

P. Koschaker 1933 "Patriarchat, Hausgemeinschaft und Mutterrecht in Keilschriftrechten" (Zeitsch. für Assyriologie NF. VII)

H. H. Lowie 1920. "Primitive society" New York

"Le roi magicien dans la société primitive"

Ann K. S. Lambton 1952 "Landlord and peasant in Persia" London

A. Lemonnier, J. Tonneau et R. Troude 1934 "précis de sociologie", Marseille.

M. Lambert 1956 "Textes commerciaux de Lagash", Revue d'Assyriologie et d'Archéologie orientale n° 2.

L. Le Breton 1957 "The Early Periods at Susa" Mesopotamian Relations, Iraq, Vol. 19.

K. Marx 1970 "Les formes qui précèdent la production

capitaliste", traduction française dans "sur les sociétés précapitalistes, Ed. Sociales.

K. Marx 1966 "Das kapital", T. III, Berlin, Dietz Verlag

Manuel d'économie politique
Académie des sciences de l'U.R.S.S. Institut
d'Economie" 1956 Editions sociales Paris (2è édition)

K. Marx 1953, "Grundrisse der kritik der Politischen oekonomie" Berlin.

"Manuel d'Economie Politique" Académie des sciences de l'U.R.S.S., traduction française, Ed. Sociales, Paris 1956.

Ali Akbar MAZAHERI 1938 "La famille iranienne aux temps antéislamiques", Paris Librairie orientale.

K. Marx 1973 "Das kapital" T.I. Traduction persane par I. Eskandary, starsfurt, druckerei "salzland".

G.P. Murdoch 1970 "Social structure", cité par Maurice Godelier dans "sur les sociétés précapitalistes, Paris Ed. Sociales.

L. Oppenheim 1964 "Ancient Mesopotamia, portrait of a dead civilization", University of Chicago traduction française sous le titre: "La Mésopotamie, portrait d'une civilisation", par Pierre Martory, Paris, Gallimard 1970.

Léo Oppenheim 1970 "La Mésopotamie etc" Paris

Pierre de Miroschedji: 1950

Paul Robert 1981, le petit Robert Paris page 281.

P.V. Sheil "Mémoires de la délégation en perse de 1902-1939

Sadr-Al-Ashrafi Seyed-Zia-Al-Din 1982

"Evolution rurale en Iran (Exemple Hamadam)"

"Thèse de Doctorat - Panthéon Sorbonne Université Paris I (I.N.A. et I.S.D.E.S.), Paris.

M. Sahlins 1983 "Poor man, rich man, big man, chief, political types in Melanesia and Polynesia" comparative studies in society and history, vol. V n°3, april.

M. Sam Nicole - A. Ungnad 1929 - 1937 "Neubabylonische Rechts und Verwaltungsurkunde", Bd I, Leipzig.

Jean Suret - Canale 1964 "Les sociétés traditionnelles de l'Afrique équatoriale", revue "Pensée" n° 117 Paris.

W. Von Soden 1964 "Muskenum und die mawali des fruheren Islam", Zeitsch fur Assyrologie 22 (56).

V. V. Strouvé 1941 "Istoria drevnovo vostaka" Moscou

F. Thureau - Dangin 1907

"Die sumerischen und akkadischen Königsinschriften" Leipzig

F. Thureau-Dangin 1907 "Die Sumerischen und Akkadischen Königsanschriften", Leipzig.

H.C. Tolman 1908 "Ancient persian Lexicon and the texts of the Achemenidian inscriptions N. York

Georges Thines et Agnes Lempereur 1975, "dictionnaire générale des sciences humaines" édition universitaire Paris page 169.

L. Vanden Berghe "Archéologie de l'Iran ancien"

"Vsémirnaya Istoria" 1955, Académie des sciences de l'U.R.S.S., Moscou Gaspolitizlat.

L. Vanden Berghe 1972 "Fouilles archéologiques de Pochté - Kouh en Luristan"

F. H. Weisslach und W. Bang 1908 "Die altpersischen

"Хрестоматия по всеобщей древней истории"
"Geschichte der alten welt"

I.B. Youssifov 1968 "Elam, socialno - ekonomitsheskaya Istoria", Moscou, Ed. Nauka.

فهرست مطالب

ردیف	عنوان	صفحه
۱	توضیح	الف
۲	پیشگفتار	۱-۹
۳	مقدمه درباره گهین ترین ساکنین ایران	۱۰-۵۲
۳-۱	مدخل	۱۰-۱۱
۳-۲	فصل اول: از شکار تا گشت و کار	۱۲-۱۹
۳-۳	فصل دوم: گسترش گشت و کار و ده زیستی در سرزمین ایران	۲۰-۳۱
۳-۴	فصل سوم: پیشرفتهای فنی و اقتصادی در جامعه بدوی	۳۲-۵۳
۴	بخش یکم: همبودی دوزمانی نخستین شکل سازمانی جامعه بدوی	۵۴-۱۳۹
۴-۱	فصل اول: روند تکاملی همبودی بدوی	۵۴-۶۲
۴-۲	فصل دوم: ژنت و نظام ژنتی - تحول خانواده و مناسبات خویشاوندی	
۴-۳	فصل سوم: آثار ژنت مادر سالاری در ایران	۸۷-۱۰۰
۴-۴	فصل چهارم: بقایای جامعه ژنتی نزد ایلامیان	۱۰۱-۱۱۶
۴-۵	فصل پنجم: ژنتوی ایرانیان	۱۱۷-۱۳۹
۵	بخش دوم: اشکال تجزیه و انحلال ساختار بدوی	۱۴۰-۲۱۶
۵-۱	مدخل	۱۴۰-۱۴۷
۵-۲	فصل اول: همبود خاندانی مرحله گذار از مادر سالاری بر پدر سالاری	۱۴۸-۱۵۲
۵-۲-۱	بند اول - همبود خاندانی ایلامی	۱۵۳-۱۶۵
۵-۲-۲	بند دوم: همبود خاندانی نزد ایرانیان آریائی	۱۶۶-۱۷۰
۵-۳	فصل دوم: تبدیل ویس دودمانی به همبود کشاورزی یا دهکده‌ای و تحول مالکیت ویسی	۱۷۱-۱۸۱
۵-۳-۱	بند اول: مالکیت سلطنتی (در ایلام)	۱۸۲-۱۹۴
۵-۳-۲	بند دوم: مالکیت پرستشگاهی (در ایلام)	۱۹۵-۱۹۹
۵-۴	فصل سوم: دگرگونی در مناسبات سیاسی و حاکمیت	۲۰۰-۲۱۶

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	ردیف
	بخش سوم : روند قشربندی و پیدایش طبقات در جامعه بدوی ایران	۶
۲۴۷-۲۱۷	فصل اول : منظره عمومی	۶-۱
۲۶۶-۲۴۸	فصل دوم : جامعه طبقاتی ایلام در نمونه شوش	۶-۲
	فصل سوم : بردگی و مناسبات وابستگی در جامعه ایلام	۶-۳
۲۹۱-۲۶۷		
۳۸۸-۲۹۲	بخش چهارم : پیدایش دولت ایلام	۷
۳۱۲-۱۹۲	مدخل : کلیات و گذاری به تاریخ سیاسی ایلام	۷-۱
	فصل اول : شهر و شهر - دولت	۷-۲
۳۶۵-۳۳۹	فصل دوم : تحول شکل حکومت و شیوه اعمال قدرت	۷-۳
	فصل سوم : خصلت ساختار اقتصادی - اجتماعی و شیوه تولید در جامعه طبقاتی ایلام	۷-۴
۳۸۸-۳۶۶		
۳۹۲-۳۸۹	فهرست منابع فارسی	۸
۳۹۹-۳۹۳	فهرست منابع خارجی	۹
۴۰۱-۴۰۰	فهرست مطالب	۱۰



چوزوراین نوشیماک: بیهادگذار نخستین دولت فراگیر در سرزمین ایران